ترجمۂ کتاب

دعائم الاسلام

تالیف

سیدنا قاضی النعمان بن محمد بن منصور

ترجمہ

عبداللہ امیدوار

ترجمهٔ کتاب

دعائم الاسلام

(۱)

ترجمهٔ کتاب

دعائم الاسلام

(و بیان حلال و حرام، و قضایا و احکام)

تألیف:

سیّدنا القاضی الاجل: ابو حنیفة النعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حَیُّون تمیمی مغربی

جلد اول

به کوشش:

آصف بن علی اصغر فیضی

ترجمهٔ:

عبدالله امیدوار

▣ اسم کتاب : دعائم‌الاسلام و بیان حلال و حرام و قضایا و احکام جلد اول (دورهٔ کامل: ۲ جلد)

▣ مؤلف : سیدنا القاضی الاجل:ابوحنیفة النعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون تمیمی مغربی

▣ مترجم : عبدالله امیدوار (از روی نسخهٔ منتشرهٔ دارالمعارف مصر چاپ قاهره ۱۹۶۳ م به تصحیح آصف بن علی‌اصغر فیضی)

▣ ناشر : الحاج سید منصور نادری (افغانستان، کابل پوست بکس ۱۸۱۴) و مؤسسهٔ مطبوعاتی اسماعیلیان

▣ نوبت چاپ : اول - پائیز ۱۳۷۲

▣ تیراژ : ۲۰۰۰ جلد

▣ حروفچینی : مؤسسه فرهنگی امید

▣ چاپ : اسماعیلیان

▣ صحافی : اسماعیلیان

دوره ۲۰۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

سخن ناشر

بسم اللّه الرحمن الرحیم

دوران خلافت ائمهٔ فاطمی علیهم السّلام به جهت ویژه‌گی‌های آشکارش در امر ادارهٔ امور کشوری و لشکری، تعمیم و توسعهٔ دانش و صنعت و سایر امور مادی و معنوی مانند گوهر درخشانی در تاریخ پرعظمت اسلام می‌درخشد.

عدم تعصب ائمه فاطمی(ع) و آزادی کامل ادیان و مذاهب درین دوره باعث شد تا عالمان هر یک از علوم و ماهران هر یک از فنون از هر قوم و ملت و پیرو هر دین و مذهبی که بودند با اطمینان کامل و آسودگی خاطر در سرزمین پهناور تحت سلطهٔ این دستگاه عظیم جمع شده افتخاراتی بزرگ را در تاریخ این حکومت معارف‌پرور رقم زنند.

تعلیم علوم اسلامی درین دوران اولویت خاصی داشت. پیروان هر یک از مذاهب اسلامی اعم از شیعه و سنی با آزادی کامل حوزه‌های درس خود را ایجاد می‌کردند و هر کدام ازین حوزه‌ها از خزانهٔ ائمه(ع) با سخاوت و کشاده‌دستی تمویل می‌شدند.

از اعظم خدمات شایان ائمه فاطمی(ع) در تعلیمات علوم اسلامی، ارائه سنت واقعی و صحیح رسول اکرم(ص) و پالایش آن از روایات و احادیث جعلی است.

می‌دانیم که احادیث جعلی از قرن اول هجری جای پای خود را در کتب حدیث شیعه

و سنی بازکرده رفته‌رفته جایگاه‌های بیشتری را اشغال می‌کردند؛ مشکلی را بر مشکلات مسلمین می‌افزود و پژوهندگان حقیقت را به سردرگمی و ابهام مواجه می‌ساخت. لذا خلفای فاطمی(ع) بالنوبه در راه تفکیک احادیث صحیح از احادیث جعلی کمر همت بربسته با صرف وقت و بذل مال درین امر مقدس بصورت دوامدار اهتمام ورزیدند. یک‌یک از احادیث موجود در کتابها را مورد غور و تحقیق قرار می‌دادند و خود خلفا(ع) شخصاً در مجالس بحث شرکت ورزیده و سرپرستی می‌کردند.

درخشان‌ترین چهرهٔ محققین حدیث درین دوره سیدنا قاضی النعمان(رح) است که این عالم متبحر تحت رهنمایی مستقیم امامان عصر خود(ع) افتخار عظیمی را درین راستا بدست آورد؛ تا آنجاکه امام معزلـدین اللّٰه(ع) او را «کوه علم» خطاب کرد. آثار گران‌قیمتی ازین دانشمند بی‌همتا بجا ماند و نام نامی او را در قطار جاودانه‌های تاریخ حک کرد.

کتاب حاضر که اکنون از مطالعهٔ خوانندهٔ محترم خواهد گذشت، از مشـهورترین کتابهای روائی ـ فقـهی او(رح) است. در مورد اهمیت کتاب دعایم الاسلام همین قدر کافی است که بگوییم: امامی(ع) آن را دیکته کرد و کوه علمی آن را تدوین نموده بسان چشمه‌سار زلالی به تشنگان حقیقت عرضه کرد. این کتاب بزودی به حیث اساس فقه تشیّع اسماعیلی اخذ موقعیت کرد و تا امروز به عنوان اولین کتاب مرجع در تعلیمات، استفتاآت و استخراج احکام فقهی تشیع اسماعیلی به قوت خود باقی است.

از دیرزمانی به اینطرف آرزو داشتم تا ترجمهٔ فارسی این کتاب را دریافته با چاپ و نشر آن افتخار بزرگی را حاصل کنم. تا اینکه از دانشمند محترم آقای عبداللّٰه امیدوار خواهش کردم تا آن را ترجمه کنند. مشارالیه با کمال دقت و امانت‌داری کتاب را ترجمه کرده بر ما منتی بزرگ نهادند.

ناآرامی‌های اخیر در افغانستان و صدمه یافتن چاپخانه‌های این کشور از اثر جنگ باعث تأخیر چاپ کتاب شد. ولی مراجعه مکرر و بی‌صبرانهٔ مشتاقان این کتاب مرا بر آن داشت تا به چاپ آن در جمهوری اسلامی ایران اقدام کنم.

اکنون که به توفیق خدای علیم و حکیم این کتاب به چاپ رسیده و در دسترس

جویندگان خود قرار می‌گیرد، تنها توقع من از خوانندۀ کتاب دعای خیرشان است تا با این وسیله رضای خداوند (ج) و خوشنودی رسول اکرم(ص) و ائمه طاهرین(ع) را بدست آورم. واللّه ولی التوفیق.

الحاج سید منصور نادری

سرپرست شیعۀ اسماعیلیۀ افغانستان

میزان ۱۳۷۲ خورشیدی.

بسمه تعالیٰ

یادداشت مترجم

۱- ترجمهٔ یک متن کلامی - فقهی که تقریباً حاوی تمامی ابواب فقه می‌باشد، کاری مشکل است به خصوص اگر این ترجمه بر عهدهٔ یک نفر، و آن یک نفر، این بندهٔ حقیر بی‌بضاعت، و وقت نیز محدود باشد. ترجمهٔ چنین متنی رِوائی کار یک گروه است که مدّتی روی آن وقت بگزارند و پژوهش کنند و اگر به نکته‌ای مبهم برخوردند، با مشورت و تبادل‌نظر و کندوکاو، غبار ابهام از چهرهٔ آن بزدایند. به هر صورت به فضل خدای تعالی این کار انجام گرفت و دقّت بسیار به عمل آمد که حتی‌المقدور درست و صحیح انجام گیرد. بدین نکته امّا باید توجه داشت که این ترجمه، صرفاً ترجمه است و نباید بیش از حدّ یک ترجمه از آن انتظار داشت. تفسیر متون روائی کلاسیک و کشفِ قِناع از رُخ مستور معانی نیاز به یک بررسی و پژوهش عمیق و همه‌جانبه و گسترده دارد که در چارچوب این ترجمه نمی‌گنجد. بی‌تردید در این ترجمه، نقص و اشکال و کاستی وجود دارد؛ امید آن داریم که خوانندهٔ متفطّن اگر به اشکالی برخورد، مترجم را از طریق ناشر آگاه کند تا نسبت به رفع آن اقدام شود.

۲- در مقدمهٔ مصحح بحثی وجود دارد در باب نحوهٔ قرائت کلمهٔ «روینا» در متن عربی که در آغاز روایات آمده است. البته این بحث در ترجمهٔ فارسی چندان جایی ندارد. برای یکدست شدن متن، همه جا این کلمه را «روایت شده است» ترجمه کرده‌ایم.

۳ـ نیز مصحح در مقدمه اشاره دارد به الفاظ دعا که در متن عربی هست. در ترجمه همه را یکنواخت کرده‌ایم: یعنی حرف «ص» که رمز است برای «صلی الله علیه و آله و سلم» در مورد پیامبر و حرف «ع» که رمز است برای «علیه‌السلام» در مورد ائمه بکار رفته است.

۴ـ در متن کتاب مواردی وجود داشت که در ذیل یک روایت یا در میانهٔ آن، مؤلف مطلبی را به عنوان توضیح یا تفسیر افزوده است؛ برای اینکه با اصل روایت آمیخته نشود، متن روایت را در میان گیومه («») نهادیم. البته مواردی هم هست که به دلیلی این کار انجام نشده است و خواننده باید به این نکته توجه داشته باشد.

۵ـ ضمن اینکه باید از زحمات مصحح محترم سپاسگزاری کرد، لازم به تذکر است که در متن عربی ـ چنانکه مصحح در مقدمه بدان اشاره کرده است ـ تعدادی غلطهای چاپی وجود دارد که در ترجمهٔ فارسی اصلاح شده است. البته ممکن است در ترجمهٔ فارسی نیز غلطهایی چاپی وجود داشته باشد که خواننده باید دقّت کند.

۶ـ این کتاب پاورقیهای بسیار دارد که نوعش فرق می‌کند. یکدسته از پاورقیها مطالبی دارد در توضیح نکته‌ای از متن که در نسخه‌های دیگر کتاب موجود است. این پاورقیها ترجمه شده است. پاورقیهای دیگری دارد که به عنوان نسخه بدل یک کلمه یا یک جمله در متن آمده است؛ یک قسمت از ایندسته از پاورقیها که در فهم معنای متن مؤثر بوده، ترجمه شده است و متباقی آنها که برای خوانندهٔ فارسی چندان مفید نبوده ترجمه نشده است. پاورقیهای دیگری دارد که در توضیح وگاه شرح یک کلمه از کلمات متن است؛ نظر به اینکه این کلمه به صورت ترجمهٔ فارسی آمده است، هیچگونه ضرورتی برای ترجمهٔ پاورقی وجود نداشت. و لذا از ترجمهٔ ایندسته از پاورقیها صرفنظر شد؛ جز تعدادی از آنها که اصل کلمهٔ عربی را در متن فارسی آورده‌ایم و شرح را در پاورقی.

۷ـ در ترجمهٔ متن و پاورقی کتاب، مترجم هر جا به نکته‌ای برخورده است که به نظرش احتیاج به توضیح یا افزودن کلمه‌ای داشته است، آن را در میان دو گوشه: ([]) آورده است و لذا تمام آنچه در میان آن علامت آمده، از افزوده‌های مترجم است.

۸ـ در ترجمهٔ این کتاب هر جا به مواردی برخورد کردم که فهم آن برایم مشکل بود، به اهل فن مراجعه کردم و مطلب تا حدودی روشن شد. امّا مواردی اندک وجود دارد که برایم حلّ نشد. لذا در اینگونه موارد با افزودن این شکل: [؟] در پایان آن جمله یا آن روایت، عجز و ناتوانی خود را از فهم آن اظهار کرده‌ام.

۹ـ در مورد آیاتی که در متن عربی کتاب آمده است باید بگویم که ترجمهٔ آنها را آورده‌ام و هر جا به اشکال برخوردم، مبنای ترجمه‌ام، ترجمهٔ مرحوم محمدکاظم معزّی بوده است. و کسانی که می‌خواهند بیشتر تحقیق کنند می‌توانند براساس شماره‌ای که در پاورقی آمده است به قرآن کریم و تفاسیر مراجعه کنند. شماره‌های آیات در پاورقی به اینصورت است که سمت چپ شمارهٔ سوره و سمت راست شمارهٔ آیه است.

۱۰ـ در باب دعاهایی که از امامان(ع) رسیده است، متن عربی آنها را آورده‌ام؛ چراکه معمول و متداول چنین است که دعاها را به همان شکل عربی می‌خوانند.

۱۱ـ در پایان یکبار دیگر این نکته را تکرار می‌کنم که اینکار اگر بخواهد با دقّت انجام گیرد و تمام ابعاد و جوانب آن بررسی شود، احتیاج به یک گروه دارد با امکانات بسیار که کاری بی‌وقفه و مداوم روی آن انجام دهند تا حتی‌الامکان از عیب و نقص تهی باشد. این بندهٔ بی‌بضاعت آنچه در توان داشت، به کار گرفت. امید آن دارم که مقبول درگاه خدای تعالی و ائمهٔ طاهرین (ع) قرار گیرد؛ و اهل نظر اگر به اشکال و نقصی برخورد کردند، به دیدهٔ اغماض منگرند و تذکّر دهند. از خدای تعالیٰ مسئلت دارم که این هدیه را از این بندهٔ ناچیز قبول کناد و او و همهٔ خوانندگان کتاب را مشمول رحمت خویش قرار دهاد.

و هو المستعان

عبدالله امیدوار

دوازدهم تیرماه ۱۳۷۲ هجری شمسی

مطابق با دوازدهم محرم الحرام ۱۴۱۴ هجری قمری

مقدمه

اکنون جزء اوّل از کتاب «دعائم الاسلام» تألیف قاضی نعمان را به پژوهشگران در قانون اسلامی تقدیم می‌کنیم. فکر می‌کنم باید مقدمه‌ای که بر این جزء می‌نگارم سخنی کوتاه باشد دربارهٔ کتاب و مؤلف آن و نیز در باب نسخه‌های خطی ایکه در نشر این کتاب، مورد استفاده‌ام بوده‌اند. بهتر آن دیدم که نگارش تفصیلی را به بعد ا ز چاپ جزء دوم و پایانی این کتاب موکول کنم و آنگاه امید آن دارم که برای نوشتن بحثی گسترده در مورد این کتاب موفق شوم و محتوای آن را که مشتمل است بر عقائد، قوانین و کلام، نقّادانه مورد بررسی قرار دهم و یک فرهنگ اصطلاحات بدان بیفزایم و سپس فهرستهای کاملی برایش تهیّه کنم.

کتاب «دعائم الاسلام» تألیف قاضی نعمان‌بن محمدبن منصوربن احمدبن حیّون تمیمی مغربی، متوفّای سال ۳۶۳ هجری قمری (۹۷۴ م)، استوارترین مأخذ بررسی قانون، نزد فاطمیان است.[۱] این کتاب دو بخش دارد: بخش اوّل بحث در عبادات است که

۱. ا. ا. ا. فیضی، القاضی النعمان: فقیه و مؤلف فاطمی (مجلة الجمعیّة الآسیویّه الملکیّه سال ۱۹۳۴) از ص ۱ تا ص ۳۲.

قانون الوصیه عند الاسماعیلیه (چاپ آکسفورد ۱۹۳۳)

دائرة‌المعارف اسلامی، نگاه کن به مادهٔ «نعمان بن محمد».

ایوانوف: المرشد اِلی الادب الاسماعیلیه. شمارهٔ ۶۴ ص ۳۷.

کتاب الهمّه فی آداب اتباع الائمه. تحقیق دکتر محمد کامل حسین، ص ۵ تا ۱۹.

دیوان المؤید فی‌الدین داعی الدعاة. تحقیق دکتر محمد کامل حسین، ص ۷.

←

مشتمل است بر: الف ـ ایمان از نقطه نظر فاطمیان. ب ـ طهارت. ج ـ نماز؛ که بحث اموات را نیز دربر دارد. د ـ زکوة. هـ ـ روزه. و ـ حج. ز ـ جهاد. اینها ارکان هفتگانهٔ اسلام نزد شیعیان فاطمی است.[1] و این جزء، در هشت کتاب* تنظیم شده است. و سخن دربارهٔ نماز و اموات در فصول گونه‌گونش پراگنده است. در باب بررسی موضوعات، بحث، صبغهٔ دینی و کلامی دارد ضمن اینکه مسائل تشریعی نیز در آن یافت می‌شود.

اما جزء دوّم کتاب بحث در معاملات است و بیست و پنج کتاب دارد:

۱ـ کتاب داد و ستدها.

۲ـ کتاب سوگندها و نذرها.

۳ـ کتاب خوراکیها.

۴ـ کتاب نوشیدنیها.

۵ـ کتاب طبّ.

۶ـ کتاب لباس.

۷ـ کتاب صید.

۸ـ کتاب قربانی و عقیقه.

۹ـ کتاب ازدواج.

۱۰ـ کتاب طلاق.

۱۱ـ کتاب عتق.

۱۲ـ کتاب عطایا.

۱۳ـ کتاب وصایا.

أدب مصرالفاطمیّه. تألیف دکتر محمد کامل حسین، ص ۴۲ تا ۵۴.

۱. روایت منسوب به امام جعفر صادق، در دعائم الاسلام (که با DM در جزء اوّل ص ۳ به آن اشاره کرده‌ایم) و در موضوع دعائم الاسلام مناقشه شده است که آیا شش تاست یا هفت تا؟ دکتر محمد کامل حسین در مقدمه‌اش بر دیوان المؤیّد فی‌الدین، ص ۶۷.

* اینکه می‌گوید «هشت کتاب»، شاید کتاب اموات را که ضمن کتاب سوّم آمده است، کتاب مستقلی بشمار آورده است. مترجم.

۱۴ـ کتاب فرائض.

۱۵ـ کتاب دیات.

۱۶ـ کتاب حدود.

۱۷ـ کتاب سُرّاق.

۱۸ـ کتاب ردّه و بدعت.

۱۹ـ کتاب غصب.

۲۰ـ کتاب عاریه.

۲۱ـ کتاب لُقَطه.

۲۲ـ کتاب قسمت و بنیان.

۲۳ـ کتاب شهادات.

۲۴ـ کتاب دعوی.

۲۵ـ کتاب آداب قضاوت.

جزء اوّل برای کسی که در علم کلام پژوهش می‌کند بسیار ارزنده است؛ و این مطلب، از کتاب اوّل که از کهن‌ترین متون در باب عقائد فاطمیانست، آشکار می‌باشد. این بخش با تعریف ایمان و تفاوت میان اسلام و ایمان شروع می‌شود. سپس به گفتگو در مورد ضرورت اعتقاد به امامت می‌پردازد و بر هر مؤمنی واجب می‌داند که از ائمه (ع) در معتقدات و دستورات ایشان، پیروی کند. نظر اسماعیلیّه در باب ولایت فقط منحصر در دوست داشتن امامان از اهل بیت(ع) نیست بلکه قائلند باید در برابر اوامر آنان، خضوع تمام داشته باشند.[1]

در کنار آنچه در کتاب اوّل از جزء اوّل دعائم می‌نگریم، در کتاب دوّم، حدیث از وصیّت علی‌بن ابیطالب را خواهیم دید. و در کتاب وصایا مهمترین آراء منسوب به خود

۱. الولایه: موضوعی است که محمد کامل حسین در مقدمهٔ دیوان المؤید، ص ۶۹، و بعد از آن، درباره‌اش مناقشه کرده است. و فیضی: در عقائد الشیعه (از مطبوعات جمعیة الابحاث الاسلامیّه شمارهٔ ۹ چاپ آکسفورد سال ۱۹۴۲) ص ۹۶ و ۹۷؛ و پاروقی شمارهٔ ۶.

حضرت علی را در تأکید بر عقیدهٔ ولایت ملاحظه می‌کنیم. پس کتاب ایمان و کتاب وصایت علی، از کهن‌ترین مأخذ بنیادیست که در آن این عقیده از عقائد فاطمیان را بحث می‌کند.

و شش کتاب دیگری که در جزء اوّل وجود دارد، مطابق شیوهٔ کتابهای معروف فقهی است به اضافهٔ بحث از طهارت که از خصوصیات فقه شیعه است.

امّا شرح حال مؤلف این کتاب؛ قسمتی از شرح او را در سال ۱۹۳۴ م تحت عنوان «قاضی نعمان مؤلف و فقیه فاطمی» منتشر کردم که در لندن در مجلهٔ «الجمعیّة الملکیة الآسیویه» به چاپ رسید (شمارهٔ جنوری سال ۱۹۳۴، از ص ۱ تا ۳۲). مقدار بسیار مختصری از زندگی او را در دائرة المعارف اسلامی می‌توان دید (نگاه کن: مادهٔ نعمان در جلد سوّم ص ۹۵۳)؛ و نیز در مقدمهٔ کتاب ما «قانون الوصایا عندالاسماعیلیه» (چاپ آکسفورد سال ۱۹۳۳ از ص ۱ تا ۲۸). بعد از آن، پژوهشهای متعدّد دیگری انجام گرفته است؛ به خصوص آنچه را دوستم دکتر محمد کامل حسین استاد دانشگاه فؤاد اوّل در قاهره، نوشته است. امیدوارم بتوانم بدانچه ایشان نوشته‌اند، بحثی کامل از زندگانی این فقیه بیفزایم؛ و شاید در یک بخشی که پس از جزء دوّم کتاب دعائم می‌آید، انجام گیرد. و اکنون به نگارش مختصری از زندگانی او اکتفا می‌کنیم:

قاضی ابوحنیفه نعمان‌بن ابی عبدالله محمدبن منصوربن احمدبن حیُّون تمیمی مغربی در نیمهٔ اوّل قرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) می‌زیسته است. سال تولّدش را نمی‌دانیم. قرائنی هست که حکایت از آن دارد که در سالهای پایانی قرن سوّم هجری به دنیا آمده است. در ۲۹ جُمادَی الثانیهٔ سال ۳۶۳ ه (۲۷ مارچ سال ۹۷۴ م) در قاهره درگذشت و امام المعزلدین الله بر او نماز گزارد.

در تاریخ ادب دعوت اسماعیلیّهٔ مستعلیه، معروف است به قاضی القضاة و داعی الدعاة نعمان بن محمد، وگاه مورخین اورا «قاضی نعمان» می‌خوانند تا با مؤسس مذهب حنفی [یعنی ابوحنیفه] اشتباه نشود. ابن خلکان و مؤلفین شیعهٔ اثنی عشری او را «ابوحنیفهٔ شیعی» می‌نامند. در نه سال آخر حکومت المهدی بالله مؤسس دولت فاطمی،

در خدمت او بود. سپس در عهد القائم بامرالله خلیفهٔ دوم فاطمیان منصب قضاوت طرابلس به او واگذار شد. و در زمان خلیفهٔ سوّم المنصور بالله به عنوان قاضی منصوریّه منصوب شد. و در روزگار چهارمین خلیفهٔ فاطمی المعزلدین الله به بالاترین مقامات رسید؛ چراکه خلیفه، او را منصب قاضی‌القضاتی و داعی الدُّعاتی داد.[۱]

قاضی نعمان مردی بود دارای امتیازات متعدّد: دانشی بسیار داشت؛ شناختش گسترده بود؛ اهل تحقیق وکندوکاو بود؛ تألیفات فراوان داشت و در احکام خود عادل بود. از زندگانی او چندان باخبر نیستیم همانگونه که نمی‌توانیم اندیشهٔ درستی از اخلاق او ارائه کنیم. شاید وجود خود را وقف مطالعات تشریعی و فلسفی و نیز وقف تألیف این کتابهای متعدّد و گوناگونی که نوشته، کرده باشد. چون مورد اطمینان کامل امام خود المعزّلدین اللّه بود، سِمَتِ مشاور قضائی او را داشت و امام خود را در مسائل مربوط به دعوت، یاری کرد و مبانی قانونی فاطمی را وضع کرد. در مورد او به حق چنین گفته‌اند که قانونگذار بزرگ فاطمیّون بوده است. راویان فاطمی چنین می‌گویند: او بدون مراجعه به امامان عصر خود به نگارش هیچ چیز دست نمی‌زد. و استوارترین کتاب او همین کتاب «دعائم الاسلام» است که در حقیقت، کارِ خود المُعزّ است و نه کار قاضی القضات او. از این جهت است که این کتاب از زمان المعزّ تا پایان دولت فاطمی قانون رسمی بود؛ و این مطلب از رساله‌ای که الحاکم بامرالله به داعی خود در یمن نوشته است برمی‌آید. حتی این کتاب، تنها کتابی است که بر حیات طائفهٔ بهره در هند سلطه داشته و در حالات شخصی خود تنها مرجعشان بوده است؛ و عجیب اینکه امروز تشریع اسلامی در هند رعایت پاره‌ای از قوانینی را می‌کند که در عهد فاطمیّون در مصر اجرا می‌شد.

ارزش این کتاب هنگامی آشکار می‌شود که توجّه کنیم به اینکه از این کتاب تعداد بسیاری گزیده و مختصر تهیه شده است تا در دسترس قاضیان و دانشجویان باشد. مانند

---

۱. محمد کامل حسین در دیوان المؤید فی‌الدین ص ۷؛ و کتاب الهمّه فی آداب اتباع الائمه، ص ۵ تا ۱۹. و ادب مصر الفاطمیّه، ص ۴۲ تا ۵۴. و دکتر زاهدعلی در «تاریخ الفاطمیین فی مصر» از مطبوعات الجامعة العثمانیه، شمارهٔ ۳۷۱ در حیدرآباد دکن سال ۱۹۴۸ از ص ۵۳ تا ۲۰۹.

«مختصرالآثار» و «الینبوع» ـ که بخشی از این کتاب را دارد و یک بخش آن را ندارد ـ و «الاقتصار»؛ و نیز تعداد بسیاری از تألیفات اخیر مانند «مجموع الفقه»، «الحواشی»، «الارجوزة المختاره» و کتابهای دیگر که همه گزیده‌هایی هستند در فقه که از «دعائم الاسلام» برگرفته شده است. و تأثیر و اهمیّت نعمان با این حقیقت آشکار می‌شود که دو فرزند او یعنی علی و حسین از همان نفوذی که پدرشان داشت برخوردار بودند، به مقام قاضی القضاتی رسیدند و کتابهایی در شریعت نگاشتند.

و خلاصه اینکه نعمان بنیانگذار خانواده‌ای محترم از قاضیان برجسته بود، همانگونه که رسالات و کتابهای بسیار تألیف کرده بود، به طوری که چهل و چهار کتاب بدو منسوب است. از آنجمله هیجده کتاب تا امروز حفظ شده است و قسمت عمده‌ای از چهار کتاب او نیز موجود است ولی بیست و دو کتاب از او مفقود شده است و هیچ اطلاعی از آنها در دست نیست.[1]

در مورد چاپ این متن

انتشار این متن از روی هشت نسخه انجام گرفته است که دو نسخهٔ از آنها بسیار گرانبهاست که عبارتند از: نسخه‌ای که با رمز «Y»، و نسخه‌ای که با رمز «T» به آنها اشاره کرده‌ایم. کهن‌ترین نسخهٔ کتاب دعائم الاسلام که آن را یافته‌ایم مربوط است به قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی)؛ یعنی این نسخه حدود پانصد سال پس از وفات مؤلف کتابت شده است؛ معنی این سخن آنست که ما به هیچ نحو نمی‌توانیم کاملاً اطمینان داشته باشیم که بعد از آنکه مؤلف آن را نوشته است تحریف و یا تغییری در کتاب پدید نیامده است؛ ولی این اطمینان را داریم که در پنج قرن اخیر هیچگونه تغییری در اصل کتاب داده نشده است مگر از نوع غلطهای مربوط به نسخه‌برداران یا اشتباهات نحوی. پاره‌ای از این

---

۱. ثبت کامل آن در مجلهٔ الجمعیّة الآسیویة الملکیة سال ۱۹۳۴، ص ۱۰ تا ۳۲ موجود است. فیضی: در قانون الوصیه عند الاسماعیلیه، ص ۱۱ تا ۱۴.

اشتباهات را نمی‌توان تغییر داد؛ و برخی از آنها، اشتباهات شخصی است که عوض کردن آنها ممکن نیست؛ زیرا اوّلاً لغت رایج در عهد نسخه‌برداران به همانگونه بوده است. ثانیاً احتمال این هست که فلان کلمه [به همان شکل که در نسخه آمده است] از سوی مشرّع شریف رسیده باشد؛ و همین مطلب حکایت از آن دارد که زبان قانون در آن روزگار با اصطلاحات کهن تفاوت داشته است؛ و ما در اصل کتاب اختلافی میان نسخه‌های گوناگون نمی‌یابیم و همهٔ اختلافاتی که میان نسخه‌ها هست بر اثر عدم فهم نسخه‌بردار از نصّ است؛ و گاه به اثر اشتیاقی که نسخه‌بردار برای توضیح متن داشته است و لذا کلماتی به عنوان شرح بدان افزوده شده است؛ یا بعضی از حروف جرّ [حروف اضافه] را تغییر داده‌اند تا شیوهٔ مؤلف با قواعد عربی منطبق شود. اعتقاد من این است که به هر صورت کلماتی در این کتاب افزوده شده است که از جانب مؤلف نمی‌باشد.

به هر حال من بسیار خرسندم از اینکه با مشکلات بسیار مواجه نشدم؛ مشکلاتی بدانگونه که دوستم مرحوم «سوکثانکر» در کار جاویدان خود یعنی نشر «مهابهاراتا» با آن مواجه بود. او تعداد بسیاری از نسخه‌های خطّی را که تاریخهای گوناگون و روایات مختلف داشت جمع‌آوری کرد و از همهٔ اینها یک نسخه بیرون آورد که اِعجاب و تحسین دنیایِ اهل نظر را برانگیخت. و من اکنون آنقدر توانایی ندارم که چنان کار عظیمی را که او انجام داد و حتی کمتر از آن را انجام دهم؛ زیرا من دعوی آن را ندارم که کار این کتاب را به سرانجام رسانده‌ام بلکه می‌خواهم استوارترین و درست‌ترین قانونی که برای فاطمیون وضع شده است تقدیم کنم. و چه بسا ممکن است با گذشت روزگار نسخه‌های خطّی کهن‌تر و درست‌تری را نسبت به آنچه تاکنون یافته‌ام بیابم. و در آنصورت، شاید به نشر نسخه‌ای کامل از این کتاب دست بزنم.

پیش از آنکه به توصیف آن نسخه‌های خطّی که مبنای این کار بوده است بپردازم، مایلم که به یک نکته اشارتی کنم و آن اینکه از چیزهای شگفت این است که در کتابخانه‌های مصر حتی یک نسخه از این کتاب را نیافتم. زیرا آنچه در «دارالکتب المصریّه» وجود دارد یک نسخه‌ایست عکسی به شمارهٔ «۱۹۶۶۵ ب» که از روی نسخهٔ

خطّی ایکه در کتابخانهٔ «مدرسة اللغات الشرقیّة» لندن به شمارهٔ «۲۵۴۳۵» موجود است گرفته شده و اخیراً «دارالکتب المصریّه» یک نسخه از جلد اوّل را خریداری کرده است. نسخهٔ خطّی دیگری در کتابخانهٔ دوستم دکتر محمد کامل حسین موجود است که او سالهای بسیار است که در زمینهٔ بررسی ادبیات فاطمی تخصص دارد و مقالات و کتابهای متعددی را در آن مورد منتشر کرده است. نیز باید بگویم که قیروان، تونس، فزان و سایر کشورهای مغرب کوچکترین اطلاعی از کتاب دعائم الاسلام ندارند. و جای آن دارد که در شگفت باشیم از دوراندیشی و قدرت ایوبیان برای از بین بردن آثار و تعالیم فاطمیان. امّا بعضی از پیروان مذهب فاطمی بسیار مایل بودند که یکی از مخطوطات را به یمن و از آنجا به هند منتقل کنند. و از طریق استاد «ستروثمان» استاد دانشگاه هامبورگ آگاه شدم که در یمن چند نسخهٔ اندک از این کتاب هست. و استاد «محمدبن تاویت الطنجی» مرا مطلع کرد که در کتابخانهٔ «اسماعیل صائب» در انقره نسخه‌ای از دعائم موجود است و شاید پاره‌ای از نسخه‌ها به ایران راه یافته باشد. و به هر صورت وجود نسخه‌هایی از این کتاب در هند کاملاً طبیعی است و شمارش آن نسخه‌ها جدّاً کاری مشکل است ولی به احتمال قوی در آنجا حدود سیصد نسخهٔ کامل وجود دارد و نیز تعدادی نسخه‌های دیگر که در کتابخانه‌های شخصی موجود است و در اختیار بهره - یعنی اسماعیلیان مستعلیه - در هند می‌باشد.

اکنون نسخه‌هایی راکه مبنای چاپ این کتاب بوده است، به اختصار توصیف می‌کنیم:

۱- نسخهٔ «A» که در زمان داعی سیدنا برهان الدین‌بن عبدالقادر نجم الدین نوشته شده است و کاتب آن «هبة الله ملا عبدالقادر ماما جعفربن نوربهائی‌بن قاسم جی ابن آدم خان جی» می‌باشد. و این کار در «اسلامپور» در میانهٔ هند در دهم ذی‌القعدهٔ سال ۱۳۰۹ ه (۷ جون سال ۱۸۹۲ م) انجام گرفته است. و در صفحات نخستین این نسخه، فرهنگی از کلمات عربی نامأنوس وجود دارد و نیز پاره‌ای از تعبیرات عربی که به زبان گجراتی شرح شده است. این نسخه را در دهم آپریل سال ۱۹۳۱ به شصت روپیه (حدود پنج جنیه) خریداری کردم که این نسخه روزگاری در کتابخانهٔ خانوادهٔ همدانی در سورت بوده

است. و روشن است که بیشتر روایات این نسخه با تمام غلطهایی که دارد مبتنی بر نسخهٔ «D» می‌باشد؛ امّا این نسخه کلاً در حدّ ارزش نسخهٔ «C» یا نسخهٔ «F» نیست. این نسخه با خط آشکار روی کاغذ انگلیسی کتابت شده است و علیرغم اینکه متن آن احیاناً غیرمستقیم است و پاره‌ای افتادگی‌ها یا تحریفات یا زوائد بی‌ارزش دارد، نسخه‌ای سالم است.

۲ـ نسخهٔ «B» که در عهد سیدنا طاهر سیف‌الدین داعی مطلق طائفهٔ بهرهٔ داودیّه در هند امروز، و به خطّ علی بن احمد احسان فتح‌الله الیمانی الحرازی نوشته شده است که شاید آن را در سورت نوشته باشد. تاریخ کتابت آن سال ۱۳۴۲ هـ (۱۹۲۳ م) می‌باشد و نسخه‌ایست جدید و کاملاً بی‌ارزش بر کاغذی بی‌بها؛ احتمال می‌رود که کاتب آن یکی از شاگردان نوآموزی باشد که به زبان عربی آگاهی تمام نداشته است. این نسخه، یک وقتی به دستم افتاد و امّا خوشبختانه توانستم آن را خریداری کنم. یعنی آنگاه که نیاز فراوان داشتم به نسخه‌های کتاب، آن را از ملاّ جشع به مبلغ سیصد روپیه (یعنی حدود بیست و پنج جنیه) خریداری کردم.

۳ـ نسخه «C» که از آنِ محمد حسن اعظمی است و کاتب آن معلوم نیست؛ ولی کتابت آن شبیه خطّ یمنی است و در صبح روز جمعهٔ بیست و دوم محرم سال ۱۰۱۶ هـ (۱۷ می سال ۱۶۰۷ م) به پایان رسیده است. و پیش از آنکه نسخهٔ «T» را پیدا کنم، این نسخه، اساس کار من بود؛ زیرا علیرغم آنکه کتابتش ناقص و پُر از خطاست، کهن‌ترین نسخه می‌باشد. و کتاب جنائز از آن افتاده است. کاغذ آن هندی و دستساز است و سوراخهای بسیاری دارد. این نسخه ارزش چندانی ندارد جز اینکه تا حدودی قدیمی است و پاره‌ای از اختلافات مهّم در آن وجود دارد.

۴ـ نسخهٔ «D» که از آنِ دوستم شیخ فیض الله بهائی همدانی در شهر «نورپوره» در سورت در نزدیکی بمبئی می‌باشد. حقیقتاً مرهون لطف و محبّت این دوست هستم؛ گزافه نیست که او از خانواده‌ای از عالم‌ترین و با تقواترین خانواده‌های بهره در هند است و با خاندان ملاّجی پیوند خویشاوندی‌دارد.این دوست بزرگوار این نسخهٔ گرانبها را مدّتی

طولانی یعنی حدود دو سال برای مطالعه و مقابله، به عاریت در اختیار من نهاد. باید اعتراف کنم که من در مدّتی که مشغول تحقیقات گسترده دربارهٔ اسماعیلیه بودم، با شیخی جز او برخورد نکردم که صادقانه دلش بخواهد کتابهای خود را به عاریت دهد یا کسانی را که در باب عقائد، تاریخ و فقه فاطمیان تحقیق می‌کنند، یاری کند. اگر چنین نمونه‌های شایسته‌ای، سرمشق دیگران قرار گیرند، نسبت به اسماعیلیان مستعلیه چیزهای بیشتری در قیاس با آنچه اکنون می‌دانیم، خواهیم دانست. و مخلصانه امید آن داریم که تقیّه و پنهانکاری از بین برود؛ زیرا دیگر امروز ارزش و اعتباری ندارد. برای کسی که فلسفهٔ یونان می‌خواند، کتمان کردن، از خورشید آشکارتر است. امید آن داریم که به جای همهٔ اینها، گرایش علمی ناب جایگزین شود؛ یعنی همان گرایشی که آزادی بحث و تحقیق را در تمام مراحل پژوهشهای اسماعیلی تضمین می‌کند.

این نسخه را شیخ فیض اللهبن ملا ابراهیم جی بن الشیخ الفاضل علی ابن سعید، کتابت کرده و مکان کتابتش را ننوشته است امّا به احتمال قوی در هند، و تاریخ کتابتش هفدهم رمضان سال ۱۲۴۲ هـ (۱۴ آپریل ۱۸۲۷ م) بوده و نسخه‌ایست گرانبها از مجموعه کتابهای خاندان همدانی. و من از آن بسیار سود بردم؛ زیرا مصحح آن، عالم شریف شیخ محمدعلی همدانی می‌باشد که فرزند او شیخ فیض‌الله از آن نگهداری کرده و به قدر و قیمت آن پی برده است. این نسخه با خطی خوش کتابت شده است و حواشی و تحقیقاتی دارد از «کتاب الزینه»، «کتاب راحة العقل»، «کتاب نظام الحقائق» وکتابهای فقهی دیگری مانند «مختصرالآثار»، «جز دوم از الینبوع»، «مجموع الفقه»، «کتاب الحواشی» (که این کتاب مجموعه پاسخهایی است که دُعاة یمن به سئوالاتی که برخی از دعاة هند و اصحاب فرقه‌های دیگر در هند مطرح کرده‌اند، داده‌اند)، «الارجوزة المختاره» (و آن منظومه‌ایست مختصر در قانون) و برخی کتابهای شریف دیگر از علمای فاطمی. و بالجمله این نسخه لبریز است از حواشی فراوان و تصحیحات غیر لازم، و نسبت به اضافاتی که در متن دارد، می‌توان گفت که نسخهٔ «A» مطابق نسخهٔ «D» است و با نسخهٔ «T» و نسخهٔ «F» اختلاف دارد. باید این نسخه را بعد از نسخه‌های «Y» و «T» از بهترین

نسخه‌ها بشمار آورد.

۵ـ نسخهٔ «E» که کاتب آن و مکان کتابتش معلوم نیست؛ و تاریخ کتابت آن سال ۱۲۵۱ هـ (۱۸۳۵ م) می‌باشد و نسخه‌ای هندیست. کاغذ آن آبخورده و تعدادی از صفحاتش از بین رفته است. کتاب الولایهٔ آن ناقص می‌باشد و غلطهایی دارد که شبیه به غلطهای کودکانست. این نسخه هیچ ارزشی ندارد.

۶ـ نسخهٔ «F» که نسخه‌ایست گرانبها در حدود ۲۰۱ ورق و دو کاتب دارد که یکی ۸۱ ورق را نوشته است و به نظر می‌رسد که کاتبش از متأخرین و هندی است؛ این قسمت شامل کتاب الولایه می‌باشد و باقی این جزء را که ۱۲۰ ورق است کاتبی قدیمی به خطّ نسخ یمنی نوشته است. و تعدادی شرح بر آن هست که به زبان گجراتی و با حروف عربی نوشته شده است و این شیوه در میان بهرهٔ داودیّه متداول بوده است. بی‌تردید کاتبش هندی، و تاریخ کتابتش ۵ شنبه بیست و هشتم رجب سال ۹۶۱ هـ (۲۹ جون سال ۱۵۵۴ م) می‌باشد. این نسخه کهن‌ترین نسخه‌ایست که من از آن استفاده کرده‌ام؛ حتی از نسخهٔ «Y». کاتب آن ناشناخته است ولی وطنش غالباً در میانهٔ هند یا گجرات بوده. نسخه‌ایست نیکو امّا با نسخهٔ «T» یا نسخهٔ «D» قابل مقایسه نیست (آن را در سال ۱۹۴۹ خریداری کردم)؛ و لذا در قسمتهای نخستین این کتاب خیلی به آن اعتماد نکرده‌ام.

۷ـ نسخهٔ «S» که این نسخه مِلک دعوت سلیمانیّه بوده است و همواره در بمبئی در کتابخانهٔ رسمی داعی (که در برودا در میانهٔ هند قرار دارد) نگهداری می‌شده است. و به همین مناسبت می‌گویم که مرکز بهرهٔ داودیّه در سورت بوده در حالیکه مرکز اقلیّت یعنی بهرهٔ سلیمانیّه در برودا بوده است و هر دو در گجرات است. کاتب این نسخه عبدالله میان بهائی، ولدِ (ولد در زبان جدید هند به معنی ابن است) ملا شیخ حسن می‌باشد. نسخه‌ایست هندی که در سال ۱۱۰۷ هـ (۱۶۹۵ م) کتابت شده است. من در اینجا از مقامات رسمی طائفهٔ سلیمانیّه که بزرگواری کردند و این نسخه را مدّتی مدید در اختیارم نهادند، سپاسگزاری و تشکّر می‌کنم. ناگزیرم بگویم که این نسخه بی‌ارزش و غیر دقیق است؛ و غلطهای بسیاری دارد که معنای متن را عوض می‌کند بگونه‌ای که شایستهٔ تحقیق

یا مقابله با نسخه‌های دیگر نیست.

۸ـ نسخهٔ «T» که استوارترین نسخه‌ایست که توانستم به دست بیاورم و همین نسخه مبنای کار من برای انتشار این کتاب قرار گرفت. آن را در سال ۱۹۴۴ م بلافاصله پس از آنکه کار این کتاب را شروع کردم، خریدم؛ جزء اوّل آن را تقریباً به ده جنیه. این نسخه در ۶۱۳ صفحه است که هر صفحه ۱۳ سطر دارد و اندازهٔ آن عبارتست از ۸×۶/۵ بوصه [هر بُوصَه ۲/۵۴ سانتی‌متر است]. عناوین و فاصله‌ها [یعنی خطوط میان سطرها] با خط سرخ کتابت شده و خطی خوش و آشکار دارد که نسخ هندیست. کاغذ آن دستساز و هندیست و حالتی بسیار نیکو دارد. در آخر این نسخه در صفحهٔ ۶۰۹ نوشته شده است: «کتابت کرد آن را کمترین و قاصرترین بندگان حدود الدین، یعنی حسن‌بن ادریس‌بن علی که خداوند بر آنان لطف کناد. سال ۹۸۹ هـ» و پس از آن چنین آمده است:

«تمام شد جلد اوّل از کتاب دعائم الاسلام، و ذکر حلال و حرام، و معرفت قضایا و احکام، از اهل بیت پیامبر خدا علیه و علیهم افضل السلام. و به دنبال آن در جلد دوّم، خواهد آمد: کتاب داد و ستدها... تا آخر».

و در پاورقی چنین می‌یابیم:

«در نسخه‌ای که این نسخه از روی آن کتابت شد، چنین موجود است همانگونه که از بالای این سطر تا اوّل نسخه چنین بود. این نسخه را حدیث کردم مطابق اصل تا آنجاکه توان و امکان داشتم؛ و منم نیازمند لطف خداوند و نامم نجل حبیب‌الله، لقمان می‌باشد. در تاریخ ۱۷ ربیع الاول سال ۱۱۴۴ هـ».

و با این مطلب، صفحه به پایان می‌رسد. و در صفحهٔ ۶۱۰ توقیع لقمان بن حبیب‌الله وجود دارد. سپس نسخه با این خاتمه پایان می‌یابد:

«تمام شد جلد اوّل از کتاب دعائم الاسلام به یاری خداوند ملِکِ علاّم و مدد ولیّ او در زمینش علیه السلام، در تاریخ هفتم از ماه ذی‌القعدهٔ سال ۱۱۴۳ از هجرت پیامبر برگزیده صلی علیه و علی آلِهِ الواحدالقهّار، درودی همواره تا آنگاه که شب، تاریک است و روز درخشان؛ به خط کمترین بندهٔ بندگانِ سیّدمان بدرالدین که خداوندِ ملِکِ حقّ مبین

عمرش را درازگرداناد و در هر ساعت و لحظه بر دولتش بیفزایاد؛ بحقّ سیدنا محمد و آلهِ الغرّالمیامین تا آنگاه که سورهٔ یس خوانده می‌شود؛ [یعنی] ولی محمدبن ملا لقمانجی ابن ملا حبیب‌الله، در هنگام درس سید و مولایمان داعی الدعاة و هادی الهداة و سرچشمهٔ آب حیات، الشیخ اسماعیل جی[۱] ابن الشیخ آدم صفیّ‌الدین،[۲] فرزند سیدمان زکی الدین الشیخ عبدالطیب،[۳] فرزند سیدمان بدرالدین اسماعیل جی،[۴] ابن ملاراج؛ نوشته شد در محضر بزرگوار و شریف او که دارای انوار پیاپی است و خداوند آن را از شرّ هر شیطان و غالیه‌ای حفظ کناد. نسخهٔ این کتاب را از خط سیّدمان حسن[۵] بن ادریس بن علی[۶] بن حسین[۷] ابن ادریس[۸] ابن حسن[۹] ابن عبدالله[۱۰] ابن علی بن محمد[۱۱] ابن حاتم ابن الحسین[۱۲] ابن الولید، الانف القرشی عَفَی اللّٰهُ عنهم، نقل کردم.»

و تمام آنچه در این خاتمه آمده با فواصل سرخ نوشته شده است. ملاحظه می‌کنید که کاتب، در کتابت نام حسن بن ادریس، «ابن» را گاه با الف می‌نوشته و گاه بدون الف. و من بدین نکته اهتمام داشتم که در هجای کلمات دقّت کنم.

با بررسی این خاتمه درمی‌یابیم که کاتب عبارتست از ولی محمدبن ملا لقمان جی بن ملا هبة الله؛ و این خاندان نزد طائفهٔ بهرهٔ داودیّه به جهت منزلت علمی که پسر از پدر به

---

۱. داعیِ سی و هشتم داودی. متوفای ۱۱۵۰ (۱۷۳۷) در چامنجر در غرب هند.
۲. با داعی بیست و هشتم اشتباه نشود.
۳. داعی سی و پنجم داودی، متوفای سال ۱۱۱۰ (۱۶۹۹) در چامنجر.
۴. داعی سی و چهارم داودی، متوفای سال ۱۰۸۵ (۱۶۷۴) در چامنجر.
۵. با داعی بیستم یمنی متوفای سال ۹۱۸ (۱۵۱۲) در طیبهٔ یمن اشتباه نشود. بلکه او نوادهٔ علی، داعی بیست و دوم و متوفای سال ۹۳۳ هـ (۱۵۲۷) در جزرای یمن است.
۶. داعی بیست و دوم یمنی.
۷. داعی بیست و یکم یمنی و متوفای یمن است در سال ۹۳۳ هـ (۱۵۲۷) در حراز.
۸. داعی نوزدهم یمنی و متوفای سال ۸۷۲ (۱۴۶۸) در حراز یا شبام.
۹. داعی هفدهم یمنی متوفای سال ۸۲۱ (۱۴۱۸) در حصن زمرمر.
۱۰. داعی شانزدهم یمنی و متوفای سال ۸۰۹ (۱۴۰۷) در حصن زمرمر.
۱۱. داعی دوازدهم یمنی و متوفای سال ۷۲۹ (۱۳۲۹) در افئدا.
۱۲. داعی هشتم یمنی و متوفای سال ۶۶۷ (۱۲۶۸) در صنعای یمن.
تاریخهای مذکور مأخوذ است از تقویم ائمه و دُعاة اسماعیلیهٔ مستعلیه در مجلهٔ فرع بمبئی للجمعیّة الآسیویة الملکیه. شمارهٔ ۱۰، ص ۸ تا ۱۶، سال ۱۹۳۴.

ارث می‌برده، معروف بوده است. بنابراین پسر یعنی ولی محمّد نسخه را نوشته و پدرش یعنی لقمان جی که عالمی شریف بوده، آن را با اصل مطابقت و تصحیح کرده است. کتابت این مجلّد در هفتم ذی القعدهٔ سال ۱۱۴۳ ه‍ (۱۴ می سال ۱۷۳۱ م) به پایان رسیده و مکان کتابت ذکر نشده است ولی ما تردید نداریم در اینکه یا در سورت (گجرات) بوده و یا در اوجین (در میانهٔ هند) و یا در هر دو جا. پدر، این نسخه را با نسخهٔ «Y» که از مشهورترین نسخه‌های خطّی دعائم الاسلام می‌باشد مقابله، شرح، و در نهایت دقّت تصحیح کرده است. و آن را در هفدهم ربیع الاوّل سال ۱۱۴۴ ه‍ (۱۹ سپتامبر سال ۱۷۳۱ م) یعنی پس از چهار ماه که از کتابت آن گذشته، به پایان برده است.

این نسخه استوارترین نسخه‌ایست که از آن استفاده کرده‌ام و از نظر ارزش، پس از نسخهٔ اصلی «Y» قرار دارد. عالِمی بزرگوار آن را با خطّی خوش که چشم از دیدنش خرسند می‌شود، نوشته است. عالِمی آن را نوشته و عالِم دیگری آن را تصحیح کرده است و از این جهت غلطهای دستوری یا املائی یا حذف و اضافات در آن دیده نمی‌شود. امتیاز دیگری که این نسخه دارد آنست که تمام کلمات نامأنوس به وضوح اعراب‌گذاری شده است. در تمام این مجلد که صفحاتش به ۶۱۳ می‌رسد بیش از بیست یا بیست و یک غلط که سهواً واقع شده، وجود ندارد. خطوط میان سطرها با مُرکّب سرخرنگ و با خطّی دقیق بالای سطرها مرقوم شده و عناوین با خط درشت نوشته شده است. در اینجا نمی‌خواهم که تمام امتیازات و ویژگیهای دقیق این نسخه را برشمارم؛ ولی مایلم سه نکته را در ارتباط با این نسخه ذکر کنم:

نکتهٔ اوّل: در پاورقی این نسخه تعدادی حواشی خطّی وجود دارد که در تفسیر بسیاری از کلمات می‌باشد و مأخذ آنها فرهنگهای لغت مانند «قاموس» و «صحاح» است؛ همراه با عباراتی از تألیفات فاطمیان مانند «تأویل دعائم الاسلام»، «کتاب الزینه» و کتابهای فقهی دیگر. کوشیده‌ام در این چاپ همهٔ این شرحها و ملاحظات ارزشمند علمی را که در نسخهٔ «T» وجود دارد، بیاورم؛ اینها در فهم متن ما را یاری می‌کند. در عین‌حال به نظر من، این شروح همانند شروح شگفت‌آوری که در نسخهٔ «D» که مصححش سیّدی

محمدعلی همدانی می‌باشد، نیست.

نکته دوم: در این نسخه بعد از هر فعلِ مضارعِ ناقصِ واویّ اللام (مانند دَعٰایَدْعُو) یک الف زائد افزوده است و در همه جا می‌نویسد: «یَدْعُوا» و نیز «یَرْجوا» در حالیکه اسناد فعل به مفرد است. به نظر می‌رسد که این نکته، از ویژگیهای کتابت ولی محمد می‌باشد؛ و چه بسا پدرش ملاّلقمان جی در این امر با او مشارکت داشته است.

نکته سوّم: از ویژگیهای کتاب دعائم الاسلام این است که در آغاز هر روایت، کلمهٔ «رُوینا» آمده است. و هنگام چاپ کتاب، در مورد قرائت این کلمه مناقشه‌ای برپا شد. برخی از شیوخ هند، آن را «رَوَیْنٰا» قرائت می‌کردند بر وزن فَعَل به صیغهٔ معلوم. و بیشتر آنها «رُوِینٰا» می‌خواندند با واو مکسور و بدون تشدید به صیغه مجهول. و این هر دو رأی برای ما خرسند کننده نبود؛ زیرا اگر به صیغه معلوم بخوانیم، [یعنی: روایت کردیم] معنی ندارد چون روایتها غالباً از امام جعفر صادق است و آنحضرت در سال ۱۴۸ هـ (۷۶۵ م) وفات کرده‌اند و دو قرن فاصله است میان نعمان و منبع روایت یعنی امام صادق. و همین نکته در مورد روایت از پیامبر(ص) و امامان پیشین نیز صدق می‌کند؛ یعنی همهٔ آنها پیش از امام صادق بوده‌اند و از اینجاست که باید گفت قرائت کلمه [روینا] به صورت معلوم بعید است. و نسخهٔ «T» تنها نسخه‌ایست که فاءالفعل کلمه را ضبط کرده و روی راء ضمّه نهاده است. ولی کاتب، عین‌الفعل کلمه را ضبط نکرده و روی واو تشدید ننهاده است پس بدین گونه خوانده می‌شود: «رُوِینا» به ضَم راء و کسر واو یعنی به صورت مجهول بر وزن «فُعِلَ»؛ امّا این قرائت نیز با معنیِ موردنظر هماهنگی ندارد؛ زیرا اسناد دادن فعل مجهول به چند متکلّم [یعنی به صیغهٔ متکلّم مع‌الغیر] معنایش چنین می‌شود: «ما برای خود روایت کردیم» و بدین معنا نیست که: «برای ما روایت شده است». و عجیب اینجاست که بزرگان از علمای اسماعیلیه بدین نکته تفطّن نداشته‌اند و بسیار پیش می‌آید که آدمی به نکات کوچک توجّه نمی‌کند. امّا تنها در قاهره بود که استاد بزرگوار شیخ احمد محمد شاکر ـ که عهده‌دار خواندن و تصحیح برگه‌های چاپخانه بود ـ مرا متوجه کرد که قرائت درست آن کلمه، «رُوِّینا» بر وزن «فُعِّل» به صورت مجهول می‌باشد. فعل «رَوَّیٰ» متعدی به

دو مفعول است؛ چون می‌گوئیم: «رَوَی زیدٌ بکراً الحدیث» [زید برای بکر حدیث، روایت کرد]. وقتی بدین گونه بخوانیم قرائت درست می‌شود و معنی آشکار است؛ و صیغه نیز از نظر نحوی درست خواهد بود. امّا در هند مواجه شدم با جمود علمای اسماعیلیه که سخت در بند تقلیدهای خود بودند و عقولشان به آنان اجازه نمی‌داد که این تغییرات ناچیز را بپذیرند؛ و لذا جز قرائتِ «رُوِینا» را قبول نکردند. مطابق رأی ایشان این کلمه را در اوائل کتاب، «رُوِینا» آوردم امّا پس از اینکه بیشتر اندیشیدم و خود را قانع کردم که آن قرائت غلط است، آن کلمه را در موارد دیگر کتاب تصحیح کردم و «رُوِّینا» آوردم. ملاحظه می‌کنید که اگر ما جهت نحوی را در «رُوِینا» رها کنیم و آن را «رُوِی لنا» بخوانیم تا اسناد آن صحیح باشد، به صحّت قرائت بر صیغهٔ «فُعِل» مطمئن نیستیم. شاید همین نکته کفایت کند برای گفتن این مطلب که قرائتی را که حضرت استاد احمد شاکر پیشنهاد کرد و مورد پذیرش من واقع شد، همان قرائت درست است. و این مطلب نیز آشکار می‌کند وجه آوردن کلمه را به صورت «رُوِینا» در اوائل کتاب و تصحیح کردن آن را به «رُوِّینا» در موارد دیگر. امّا پیش از به پایان رسیدن چاپ کتاب، یک سفر اضطراری به اروپا برایم پیش آمد و اتمام صفحات باقیمانده را به استاد محمد فؤاد عبدالباقی سپردم؛ ایشان آمدند و در مواردی «رُوِّینا» را به «رَوَینا» تغییر دادند و نظرشان این بود که در کتابهای حدیث صیغهٔ «رُوِّینا» وجود ندارد و آن صیغه‌ای که در همه جا بکار رفته «رَوَینا» است. شاید این درازگوئیِ مفصّل دربارهٔ این مسألهٔ کوچک، در قیاس با اهمیّت کتاب، به نظر بیهوده آید؛ امّا من عمداً این نکته را به درازا کشاندم تا بدین نکته توجه را جلب کنم که من هر چه در توان داشتم برای اشاره به تفصیلاتی که به متن تعلّق دارد، بکار برده‌ام. در هر مورد به مشکلی برمی‌خوردم که توان حلّ آن را نداشتم، از کوشش برای مشورت با علمای صاحبنظر فروگذار نکرده‌ام. با تمام اینها همواره ترس آن دارم که مبادا اشکالاتی وجود داشته باشد که من متوجه آنها نشده باشم و شاید خواننده این کوشش مرا همراه با دانسته‌های محدودم در نظر داشته باشد و بدین نکته توجه کند که من وقت کافی و آرامش نداشتم تا این کار را با فراغت انجام دهم زیرا آنقدر کارهای سنگین دارم که مرا از محیط

علماء و ا ز آرامشی که بر فضای پژوهشگران حاکم است، دور می‌کند.

۹ـ نسخهٔ «Y» که نسخه‌ایست از آنِ ملاجی سردار سیدنا طاهر سیف‌الدین، داعی مطلق طائفهٔ بهرهٔ داودیه (باید توجه داشت که طایفه‌های دیگری از بهره هستند که زعامت دینی طاهر سیف‌الدّین را قبول ندارند مانند طائفهٔ بهرهٔ سلیمانیه و طوائفی که بر او خروج کردند). او به من اجازه داد که در ۱۶ جولای سال ۱۹۴۸ و در «بدری محل» (واقع در خیابان هورنبای در بمبئی) با حضور و یاری فرزند دوّمش سید یوسف نجم‌الدین، این نسخهٔ گرانقدر را ببینم و از آن با اطلاع شوم. و علیرغم اینکه نتوانستم حجم نسخه و تعداد صفحات آن را معلوم کنم، ولی می توانم بگویم که این نسخه حجمش همانند کتابهای چاپ سنگی در ایران است مانند کتاب «شرایع الاسلام»، «مجمع البحرین» و دیگر کتابها. و همراه این نسخه شروح بسیاری هست. و در هیچ حالی از احوال این نسخه از کتابخانهٔ داعی خارج نمی‌شود؛ و همین نکته یکی از انگیزه‌های من بود برای اینکه نتوانم به آن چندان اعتماد کنم. حضرت داعی (ملاجی طاهر سیف‌الدین) محبّت کرد و به یکی از یارانش مأموریت داد که آنچه را من برای نشر آماده کرده بودم با این نسخه مقابله کند. امّا کار، خیلی منظم نبود و از دقّت چندانی که امثال چنین کارهای علمی بدان نیازمند است، برخوردار نبود. در اینجا باید این حقیقت دردناک را بی‌پرده بگویم که بزرگان طائفه‌های دینی توجه چندانی به قواعد تحقیق در متون ندارند و می‌کوشند بر سر راه هرگونه بحث آزاد یا پژوهش علمی، مشکلاتی را پدید آورند. و نیز در برابر تسهیلات علمی که دانشمندان اروپا با آنها خو گرفته‌اند، سلاح تقیّه برمی‌کشند. کافی است بگویم که من کارم را در مورد آماده کردن جلد اوّل دعائم الاسلام برای نشر در روز اوّل جنوری سال ۱۹۴۴ شروع کردم و در عین حال بعد از گذشت هشت سال و نیم نتوانستم جز نگاهی زودگذر بر این نسخهٔ گرانقدر بیاندازم؛ با اینکه من در همان شهری زندگی می‌کنم که این نسخه در آن وجود دارد. و یکی از انگیزه‌های افسوس خوردنم این است که دوستِ صاحب این نسخه هستم؛ البته این کار خیلی هم غریب و غیر معمول نیست. به هر صورت، من از محضر داعی سپاسگزارم که مرا رخصت داد تا زیر نظر

فرزندش و در مقرّ رسمی‌اش در بدری‌محلِ بمبئی به مدّت یک ساعت از زمان این نسخه را رؤیت کنم. امیدِ آن دارم که با گذشت زمان این نگرش افراطی غیر معقول جای خود را به نگرشی از نوع عقل نقّاد امروز بدهد و سنّت‌های متداول میان دانشمندان اروپا که آنها را در گذشته‌های مستشرقین می‌یابیم، در اینجا نیز رایج شود؛ همان سنتها بود که مرا واداشت به اینکه نسخهٔ بسیار ارزشمندی از کتاب «الکشف» را که منسوب به جعفربن منصور الیمن است برای استاد «ستروثمان» در هامبورگ بفرستم؛ او کسی است که من بدون اینکه او را دیده یا از نزدیک طعم صداقت و دوستی با او را چشیده باشم با او مکاتبه دارم؛ و در حالیکه او همواره مشغول تحقیق و بررسی این کتاب ارزشمند است، این را ننگ و خودخواهی یافتم که این نسخهٔ خطّی را که نزد من است و او فعلاً بدان نیاز دارد و من نیازی بدان ندارم، از او دریغ دارم. به خاطر همین نکته است که من نمی‌توانم آنچنان که شاید و باید از شیخ فیض‌الله بهائی سپاسگزاری کنم؛ چون او کاملاً آماده است که کتابهای خطّی خود را به عاریت دهد و دست مساعدت علمی، و شفقتِ ذاتی خود را به سوی هر کس که در مباحث مربوط به اسماعیلیه تحقیق می‌نماید، دراز کند؛ با اینکه بسیار سالخورده است و ضعف جسمانی دارد؛ و دیگر چیزهایی که درست نیست گفته شود.

در پایان این نسخه در حالیکه نام کتاب را می‌برد چنین آمده است: «تمام شد کتاب دعائم الاسلام در حلال و حرام، و قضایا و احکام از اهل البیت علیهم السلام، در چهارم جُمادَی الاُولیٰ سال ۹۸۹ هـ(۶ جون سال ۱۵۸۱ م)» و اسم کاتب به صورت زیر نوشته شده است:

«نوشت برای خودش کمترین بندگان حدود الدین حسن‌بن ادریس‌بن علی (که داعی بیست و دوم از دُعاتِ دعوت طیّبه است) بن حسین (که داعی بیست و یکم است) بن ادریس بن حسن بن عبدالله بن علی بن محمدبن حاتم بن الحسین ابن الولید الانف القرشی عَفَی اللّهُ عنه» بنابراین نسخه‌ای یمنی است. کتابت آن آشکار است و اِعراب کامل دارد و گفته‌اند که اعرابگذاری آن به دست دُعاتِ بعدی صورت گرفته است. و از آنجاکه این نسخه، نفیس‌ترین نسخهٔ شناخته شدهٔ کتاب دعائم الاسلام است، هیچگاه از مقرّ رسمی دعوت، در «سیفی محل» (ملبارهلِ بمبئی) و یا از مقرِ داعی در «بدری محلّ»

(خیابان هورنبای بمبئی) خارج نمی‌شود. و می‌گویند که داعی همواره به آن مراجعه می‌کند. داعی یک نسخهٔ دیگری از آنِ خود دارد که برای خودش آماده کرده است و قرائتهایی از نسخه‌های دیگر با مُرکّب سرخرنگ بر آن نوشته شده است و ملاحظاتی از کتابهای گونه‌گون بدان افزوده‌اند که با مُرکّب بنفش نوشته شده است. و این نسخهٔ آخری شایان پژوهش و بررسی است. بدون تردید فائدهٔ کندوکاو علمی اقتضای آن دارد که نسخهٔ «Y» به طریق اُفست چاپ شود.

کتابت این نسخه در چهارم جُمادَی الأولیٰ سال ۹۸۹ هـ (۶ جون سال ۱۵۸۱ م) به پایان رسیده است. و گرچه این نسخه به نسخهٔ یمنی معروف است امّا کاتب، مکان کتابت را ذکر نکرده است. و چون نسخهٔ «T» مأخوذ از نسخهٔ یمنیِ «Y» می‌باشد و کاملاً با آن مطابقت دارد، متنی را که من منتشر می‌کنم مبتنی است بر نسخهٔ «T» و نسخهٔ «Y».

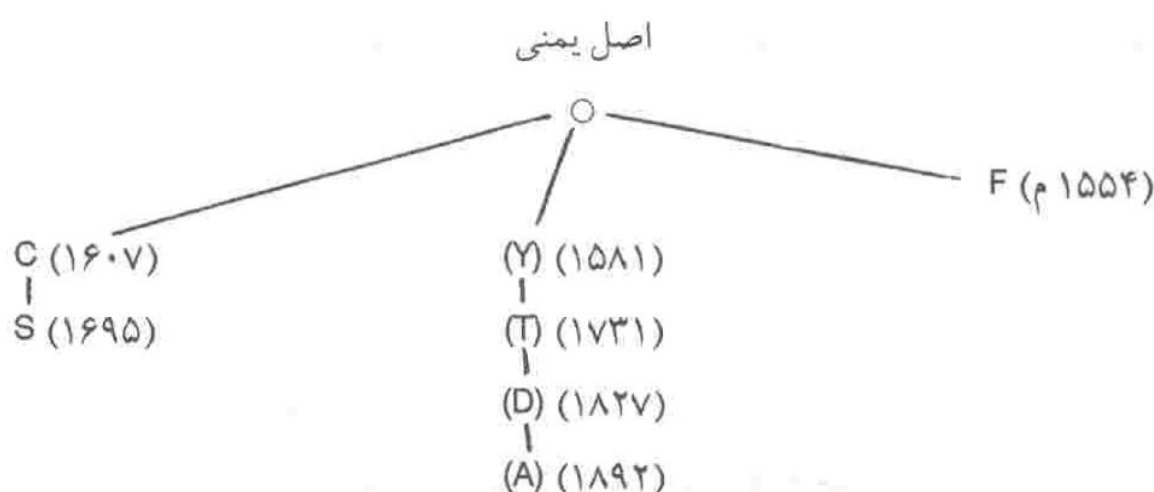
در اینجا باید رابطهٔ میان نسخه‌هایی که مبنای کار من بوده است ذکر کنم؛ زیرا نشر دعائم کاری نسبتاً ساده بود؛ برای اینکه در میان نسخه‌های مختلف اختلاف ذاتی و جوهری نبود و این بدان دلیل است که جماعت اسماعیلیان این کتاب را محافظت کرده‌اند و در پنج قرن گذشته نهایت توجّه و مراقبت از آن را داشته‌اند؛ در حالیکه می‌دانیم هنر نقّادی متون در میان آنان معمول و شناخته شده نبوده است. اختلافاتی که در میان نسخه‌ها دیده می‌شود به چند دسته بازمی‌گردد:

۱ـ غلطهای نحوی [دستوری].

۲ـ چیزهایی که از دست کاتبان افتاده است.

۳ـ اضافات ظنّی که کاتبان علماء، بدون تحقیق در آن درج کرده‌اند.

شکل درختگونهٔ زیر، تصورّ دقیقی از اختلافات اندکی که در متن می‌باشد و نیز اختلافاتی که در سنّت‌های موروثی، بوده است نشان می‌دهد:



ما از آن اصل یمنی که این نسخه‌ها مأخوذ از آنست چیزی نمی‌دانیم. نیز نمی‌دانیم کتابی راکه نعمان در اصل تألیف کرده است با آن اصل یمنی تا چه اندازه اختلاف دارد. از قرن شانزدهم میلادی طائفهٔ بهره در هند با دو شاخهٔ داودیه و سلیمانیه‌اش نهایت محافظت را از این کتاب کرده‌اند. امّا در یمن و سوریه چیزی را جز از طریق شایعات نمی‌دانیم.

نفیس‌ترین نسخه‌ها، نسخهٔ «Y» و نسخهٔ «T» است و نسخهٔ «D» گرچه اشکالی ندارد امّا لبریز از افزودگیهای غیر ضروری است؛ ولی در برابر مشتمل بر تحقیقات و پژوهشهایی است به قلم شیخ جلیل و شریف سیّدی محمدعلی همدانی. و از جهت متن باید گفت که نسخهٔ «F» ارزشمند است؛ و نسخهٔ «A» نسخه‌ایست پدید آمده از «D» همراه با اضافاتی نادرست. و در نسخهٔ «C» افتادگیهای بسیاری هست همانگونه که اضافاتی دارد از کتاب المجالس و المسایرات. و نسخه «S» همان نسخهٔ طایفهٔ سلیمانیّه و لبالب از تحریفات است.

و خلاصه اینکه ترتیب نسخه‌ها از جهت ارزش بدینگونه است: Y، سپس T، سپس F، سپس D، و سپس A و نسخه‌های C، S، B، E شایستهٔ آن نیست که در مرتبهٔ نسخه‌های پیشین قرار گیرد. و قابل ملاحظه است که در شکل فوق دو نسخهٔ B و E را نیاوردم.

و اینک باید اعتراف کنم به مرحمت تعدادی از افاضل که با بزرگواری خود مرا در

آماده کردن این جلد برای چاپ یاری کردند. منجمله حضرت آقای دکتر طه حسین پاشا که این جزء کتاب را در «دارالمعارف للطباعة و النشر» در قاهره ویرایش کردند. و از برکت وجود ایشان بود که با این مؤسسهٔ نشر آشنا، و از برخورد خوب و یاوری مدیر آن، جناب شفیق بیک متری برخوردار شدم.

مرتبت بلند دکتر طه حسین پاشا بی‌نیاز از تعریف است؛ چراکه نام او در مصر و دنیای عرب بر سر تمام زبانهاست. او مردی سیاسی، خطیب و اندیشمند و بزرگترین ادیب در زبان عرب است. و بسیار شیفتهٔ تحقیق و بررسی در ادب و تاریخ فاطمیان مصر است؛ عنایت او و شوق انگیزی‌اش تأثیر بسیاری در من داشت.

نیز باید یادکنم از دکتر محمد کامل حسین استاد (پروفسور) دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه فؤاد اوّل در قاهره، و شیخ فیض‌الله بهای همدانی در سورت، و سید حیدر محمد طالب در بمبئی، و شیخ رجبعلی در بمبئی که همگی مرا بسیار مساعدت و یاری کردند. به خصوص باید از شاگردم حیدر محمد طالب نام ببرم و از او سپاسگزاری کنم که آنهمه اخلاص و وفا ابراز داشت؛ شب و روز، وقت و بیوقت، در هوای بارانی در سوز سرما و در تاریکی قیرگون به خانهٔ من می‌آمد و مرا در مقابلهٔ نسخه‌های کتاب یاری می‌کرد. همراهی و شوق انگیزی او بود که مرا از ا و خرسند می‌کرد و نمی‌توانم کلماتی بیابم که بیانگر سپاسگزاری من از او باشد. در حالیکه قلبم لبریز از اندوه می‌شود باید از دوستم مرحوم دکتر ترمذی یادکنم که به مصر آمد تا در دانشگاه فؤاد تدریس کند و در قاهره دست اجل او را برگرفت؛ در مراجعهٔ این کتاب مرا بسیار کمک کرد؛ خدایش رحمت کناد. از دکتر زاهد علی که در حیدرآباد دکن است تشکّر می‌کنم؛ زیرا هرگاه قسمتهایی از کتاب را نمی‌فهمیدم و ناگزیر می‌شدم سئوالاتی را برای ایشان مطرح کنم، با بزرگواری پاسخ مرا می‌دادند و آنها را برایم مکشوف و مشروح می‌کردند. از استاد محمد فؤاد عبدالباقی نیز باید یاد کنم که مرحمت کرد و فهرستهای این کتاب را استخراج نمود و در مدّتی که من در قاهره نبودم، به نیابت از من بر چاپ قسمت اخیر کتاب نظارت فرمود. و در پایان باید امتنان خود را نسبت به مؤسسهٔ «دارالمعارف للطباعة والنشر» ابراز کنم زیرا چاپ کتاب را

با سرعت و اتقان انجام داد که جمع این دو را در چاپخانه‌های دیگر نمی‌توان یافت.

اکنون فقط باید این نکته را بیافزایم که اگر برایم مقدور بود که مدّتِ بیشتری را در مصر بمانم، این کتاب با استواری بیشتری به دست پژوهشگران می‌رسید.

زندگی نمایندگان سیاسی همراه با کمی خستگی و فرسودگی است و نمی‌تواند زایندهٔ مباحثی علمی همانند این ابحاثی باشد که پژوهشگر محقق به دنبال آنست. و اگر آرامش و فراغتی -که برای به ثمر رساندن هر گونه کار علمی از نوع این کتاب، ضروری است- می‌داشتم، شاید پاره‌ای از خطاهای در متن یا پاورقیها، به وجود نمی‌آمد. پاداش من همین بس که توانستم یک متن از کهن‌ترین متون شرعی که در مصرِ روزگار فاطمیان نوشته شده است، منتشر کنم و انتشار این متن در شهری صورت گیرد که خلیفه، امام المعزّلدین الله آن را بنیانگذاری کرده است؛ یعنی همان شهری که مؤلفِ پرآوازه و مُشرّع شریف و مورّخ دانشمند در آن می‌زیسته است. در آنجا کار می‌کرده و در آنجا وفات یافته است.

از شگفتیهای سرنوشت اینکه یک هندی که پژوهشگر در قانون اسلامی است، یکی از کهن‌ترین کتابهای مصر را که اصل آن در مصر مفقود شده است ولی با امانت، در سرزمینهای دور از آنجا، محافظت شده است، بدانجا بازمی‌گرداند.

آصف علی اصغر فیضی

سفارت هند در قاهره

۱۶ آگوست سال ۱۹۵۱

توضیحات

قرآن کریم: مطابق شیوهٔ جدید، به آیات قرآن کریم با دو عدد اشاره کرده‌ایم؛ مثلاً ۳/۱۱ یعنی سورهٔ ۳ آیهٔ ۱۱ از چاپ امیریّهٔ مصری سال ۱۳۴۲ ه.

چاپهای دیگری نیز موجود است که مطابق چاپ مصری است. و چاپی که من از آن استفاده کرده‌ام همان چاپی است که در هند با عنوان «معانی القرآن الکریم» متداول است

که ترجمهٔ «مارمادوک بیکثال» می‌باشد و در دو جزء است و ۸۲۶ صفحه همراه با فهرستها و آموزشهایی برای قاریان که در مطبعة الحکومه در حیدرآباد دکن سال ۱۹۳۸ م. چاپ شده است. متن عربی در صفحات سمت راست و ترجمهٔ انگلیسی آن در صفحات سمت چپ است؛ چاپ این نسخه در زمان مرحوم سر اکبر حیدری آماده شد و از استوارترین چاپهای قرآن کریم و پُر فایده‌ترین آنهاست. متن عربی آن درست است و مطابق چاپ امیّریهٔ مصری و نسبت به چاپ فلوگل امتیازات متعدّدی دارد. به اهتمام «مارمادوک بیکثال» چاپ شده است و لذا می‌توان گفت که بهترین و صحیح‌ترین چاپ قرآن است به زبان انگلیسی.

و فهرست قرآن کریم که مورد استفادهٔ من بوده است عبارتست از «المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم» تألیف استاد محمد فؤاد عبدالباقی که در سال ۱۳۶۴ هـ(۱۹۴۵ م) در دارالکتب المصریهٔ قاهره به چاپ رسیده است. این کتاب از صحّت بیشتری برخوردار است نسبت به کتاب «نجوم الفرقان فی اطراف القرآن» تألیف استادگوستاو فلوگل (چاپ لیزیگ سال ۱۸۴۲ م.). معمولاً علمای اروپا به این کتاب مراجعه می‌کردند تا اینکه کتاب استاد فؤاد عبدالباقی به چاپ رسید.

الفاظ دعا:

ص = صلی الله علیه و آله و سلّم.

ع = علیه (علیهم،علیها، علیهما) السّلام.

قرائت نسخه‌های خطی:

۱ـ ...Y. T, D, C = متن مطابق نسخهٔ Y است در حالیکه در T ،D ،C...

۲ـ ...Y, T, F. T (var.) S, A = در متن Y ، T ،F چنین است. در حالیکه در T نسخه‌ایست که عین همان در S و A وجود دارد و آن چنین است...

[پیش‌گفتار]

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

در همهٔ امور از خداوند یاری می‌خواهیم

الحمدللّه استفتاحا بحمده، و صلّی الله علی محمّد رسوله و عبده،[1] و علی الائمة الطاهرین من اهل بیته اجمعین. امّا بعد، از آنجا که ادّعاها و نقطه نظرها فراوان شده، مذهب‌ها و گرایش‌های گوناگون پدید آمده، اعتقادات تازه‌ای اختراع شده، امّت[2] [اسلامی] گروه گروه و دسته دسته گردیده، بسیاری از سنّت‌ها کهنه شده و از میان رفته، بدعت‌های نوینی پدیدار شده و اوج گرفته، هر فرقه‌ای از فرقه‌های گمراهی، برای خود از میان نادانان رئیسی[3] برگزیده و به تقلید از او و به پیروی از فرمانش بدون هیچ دلیلی از کتاب و سنّت یا اجماعی از سوی ائمه و امّت، صرفاً بر اساس قول آن رئیس، حرام را حلال و حلال را حرام کرده است، در این اوضاع به یاد فرمایش پیامبر خدا (ص) افتادیم:[4] «بی تردید شما همان راههایی را خواهید پیمود که امّت‌های پیشین رفتند، بدون کم و کاست و همانند پَرهایِ تیرها که یکسان در کنار هم قرار گرفته‌اند؛ به‌گونه‌ای که اگر آنها به

1- so in T, E, and on top of the text in C.C,D,A,B,S have the 'padding'
و صلی الله علی رسوله سیدنا محمد أمینه (نبیّه B) و عبده،

2. C برای امت

3. T, D. A رائسی ; B, C رأسی

4. Y, D به یاد آوردیم ; T, C پس ذکر کردیم

سوراخ سوسماری وارد شده باشند، شما نیز داخل خواهید شد.» و در حدیث دیگری آمده است: «شما قدم در سُننی[1] می‌نهید که پیشینیان شما رفتند: وَجَب به وَجَب، و قدم به قدم؛ حتی اگر به لانهٔ زنبوری رفته باشند، شما نیز می‌روید.[2]» پس افراد امّت ـ به جز آنها که از طریق طاعت خدا، طاعت رسول خدا و اولیائش که خداوند طاعتشان را واجب کرده، در پناه خدا قرار دارند ـ همانند کسانی از امّت‌های گذشته هستند که خداوند داستانشان را چنین حکایت کرده است:[3] «کشیشان و دیر نشینانِ خود را خدایان خود گرفتند و خداوند را رها کردند.»

از جعفربن محمد (ع) روایت شده است که پس از تلاوت این آیه فرمود: به خدا سوگند که [این راهبان و کشیشان] نه برای مردم روزه گرفتند و نه نماز خواندند؛ بلکه حرامی را حلال کردند؛ مردم نیز حلال دانستند و حلالی را حرام کردند؛ مردم نیز چنان کردند.

از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود: آنگاه که در امّت من بدعتها پدیدار می‌شود، بر عالِم است که علم خود را آشکار کند؛ و اگر نکند، لعنت خدا بر او باد.

وقتی اوضاع را چنین دیدیم که بیان شد، بر آن شدیم که با توفیق الهی کتابی جامع و مختصر فراهم آوریم که حفظش آسان، و در دسترس همه باشد؛ و آن مقدار مطالب مختصری که در آن آمده، از پر گوئی و درازگوئی بی نیاز کند. در این کتاب، از میان آنچه راویان از ائمه (ع) در باب ارکان اسلام، بیان حلال و حرام، و قضایا و احکام، اختلاف کرده‌اند، اکتفا کرده‌ایم به آن دسته از روایاتی که به گونه‌ای ثابت و صحیح از جانب امامان اهل بیتِ رسول خدا (ص) به ما رسیده است.[4]

از ابوجعفر محمد بن علی (ع) روایت شده است که فرمود: «اسلام بر هفت رکن و ستون بنا شده است:

---

1. So voc. in D. Marginal gloss in D سُنَن جمع سنّت است به معنی راه و نمونه؛ یعنی همانند کسانی که پیش از شما بوده‌اند و دقیقاً در راه آنان خواهید رفت. (از حاشیهٔ کتاب الزینه)

2. B adds پس آنگاه که چنان شد

3. ۹/۳۱

4. D, T, S, Y آمده است C ; پس نقل کردیم آن را

۱ـ ولایت؛[1] که برترین ارکان است و به واسطهٔ آن و از طریق ولیّ می‌توان به معرفت ارکان رسید. ۲ـ طهارت. ۳ـ نماز. ۴ـ زکوة. ۵ـ روزه.[2] ۶ـ حجّ. ۷ـ جهاد.»

پس اینها ارکان اسلام است که به خواست خداوند ذکرشان خواهد آمد بعد از بحثی در مورد ایمان، که خداوند هیچ عملی را مگر به واسطهٔ آن نمی‌پذیرد و کسی نزد او پاکیزه نخواهد بود مگر آنکه از اهل ایمان باشد. و پس از آن به ذکر حلال و حرام و قضایا و احکام خواهیم پرداخت؛ چراکه متضمّن بیان تعبّدها و واجباتی است که در باب خرید و فروش، خوردنیها، آشامیدنیها، طلاق، ازدواج، ارث، شهادات و دیگر ابوابِ اثبات شده و واجب فقه وجود دارد. از خداوند یاری می‌طلبیم و می‌خواهیم که ما را موّفق به آن چیزی کند که نزد او پاکیزه است و ما را به او نزدیک می‌کند. و هو حسبنا و نعم الوکیل.[3]

1. D adds اول آنها; A, S و آن نخستین و برترین ارکان است; B نخستین آنها ولایت است. Text as in C,T.

2. In A (4) and (5) are transposed.

3. A and B add و نعم المولی و نعم النصیر

[کتاب ولایت]

بحثی در ایمان[1]

از جعفر بن محمد (ع) روایت شده است که فرمود: ایمان ، گفتار به زبان، تصدیق به قلب و عمل به ارکان است. و جز این چیز دیگری درست نیست؛ نه چنانکه مُرجئه پنداشته‌اند که ایمان گفتار بی عمل[2] است؛ و نه چنانست که گروهی از عامّه گویند که ایمان فقط قول و عمل است. مُرجئه چگونه می‌گویند که ایمان گفتار بی عمل است و حال آنکه ایشان و همهٔ امّت اجماع دارند بر اینکه هر کس عمل به یک فریضه از فرائضی را که خداوند بر بندگانش واجب کرده‌است، ترک کند در حالیکه منکر آنست، کافر است و اگر بدین امر اصرار کند، خونش حلال؛ هر چند با زبان به وجود خدا و وحدانیّت او اقرار کند و رسول خدا را تصدیق نماید و فقط بگوید که این فریضه[3] رانیاورده است. خداوند می‌فرماید:[4] «وای بر مشرکین؛ همانان که زکوة نمی‌پردازند»؛ پس به جهت عدم پرداخت زکوة از گسترهٔ ایمان بیرون شدند. و به همین دلیل بود که جملهٔ قوم پس از رسول خدا کشتن بنی حنیفه و اسیر کردن فرزندانشان را حلال دانستند و به خاطر امتناع از پرداخت زکوة آنان را اهل ردّه نامیدند.

---

1. B, C, D add حجت در آن
2. C corrects into و بی نیّت
3. A adds پیامبر ; D adds رسول خدا
4. ۴۱/۶-۷

از جعفربن محمّد (ع) روایت شده است که فرمود: پدرم روزی جابر[1] بن عبدالله انصاری را گفت: ای جابر! آیا خداوند بر مشرک زکوة واجب کرده است؟ جابر گفت: نه؛ زکوة را فقط بر مسلمانان واجب کرده است. او را گفتم: پس اینکه خداوند می‌فرماید:[2] «وای بر مشرکین، همانان که زکوة نمی‌پردازند»، چه می‌شود؟ جابر گفت: با اینکه این آیه در کتاب خداست، به خدا سوگند گویی من آن را نخوانده بودم. ابو عبدالله فرمود: این آیه در مورد کسی نازل شده است که به ولایت علی ابن ابیطالب (ع) مشرک شود و زکوتش را به کسی پردازد که خود را در برابر او خلیفه کرده است. سخن در این باب به درازا می‌کشد.

اینکه جماعت می‌گویند ایمان، گفتار و کردار است بدون اعتقاد به نیّت، محال است؛ چرا که آنان اجماع دارند بر اینکه اگر مردی روز خود را بدون طعام و شراب سر کند و به شب رساند، امّا نیّت روزه نکند، روزه دار نخواهد بود. و اگر قیام کند و به رکوع و سجود رود امّا نیّت نماز نداشته باشد، نمازگزار نیست. و اگر به عرفه وقوف کند ولی نیّت حجّ نکند، حاجّ نخواهد بود. و اگر همهٔ ثروت خود را بدهد ولی به نیّت زکوة نباشد، جایگزین زکوة نخواهد شد. همچنین است در همهٔ فرائض.

بنابراین ثابت شد که آنچه امام علیه السلام فرمود که ایمان عبارتست از قول و عمل و نیّت، همین ثابت[3] است و جز این کفایت نمی‌کند.

از رسول اکرم (ص) روایت شده است که فرمود: همانا اعمال در گرو نیّات است و برای آدمی[4] همانست که در نیّت دارد؛ پس هر کس به سوی خدا و رسول او هجرت کند، پس هجرتش به سوی خدا ورسول اوست؛ و هر کس هجرتش به منظور ازدواج با زنی باشد یا هدف دنیوی داشته باشد، پس به جانب همانها هجرت کرده است.

و ایمان به این است که گواهی داده شود که: لااله‌الاالله وحده لا شریک له و انّ محمداً عبده و رسوله؛ و نیز گواهی دادن به اینکه بهشت و دوزخ و بعث حق است و اینکه روز

---

1. T has full name ; C, D omit father´s name.

2. ۴۱/۶-۷

3. D, B add درست

4. C, S add هر

قیامت بدون تردید خواهد آمد؛[1] و تصدیق انبیاء و پیامبران و امامان؛ و معرفت امام زمان و تصدیق او و تسلیم بودن در برابر امر او؛ و عمل به آن چیزی که خداوند عمل به آن را واجب کرده است؛ و خودداری از آنچه نهی کرده؛ و اطاعت امام و پذیرفتن از او.

از ابوعبدالله جعفربن محمد (ع) روایت شده است که کسی از او سئوال کرد که: نزد خداوند عزّوجلّ، کدامین عمل برتر است؟ حضرت فرمود: آن چیزی که خداوند هیچ عملی را بدون آن نمی‌پذیرد. پرسید: آن چیست؟ حضرت فرمود: ایمان به خداوند، درجه‌اش از همهٔ اعمال برتر، منزلتش شریف‌تر، و بهره‌اش افزونتر است. سائل می‌گوید به امام عرض کردم: برایم از ایمان بگو که آیا قول و عمل است یا قول بدون عمل است؟ حضرت فرمود: ایمان همه‌اش عمل است و قول، پاره‌ای از این عمل است؛ و این از جانب خداوند فرض است، در کتاب بیان شده، نورش هویداست، حجّتش ثابت است؛ کتاب بدان گواهی می‌دهد و به سوی آن دعوت می‌کند. سائل می‌گوید: عرض کردم: قربانت شوم این را برای من توضیح دهید تا بفهمم. فرمود: ایمان را حالات، درجات، طبقات و منازلی است. یک ایمان هست که تامّ است و به نقطهٔ پایان رسیده؛ ایمان دیگری ناقص است و نقصانش هویدا؛ و ایمانی هست که رجحان آن برتری دارد.[2] پرسیدم: آیا ایمان رو به تمامیّت است و کاستی و افزونی بر می‌دارد؟ فرمود: آری. پرسیدم: چگونه است آن؟[3] فرمود: زیرا خداوند تبارک و تعالی بر اعضای فرزند آدم ایمان را فرض کرده و بر آنها بخش و پخش کرده است. هیچ عضوی از اعضای او نیست مگر اینکه سهمی از ایمان به او واگذار شده غیر از آنچه به عضو دیگر واگذار شده است. یکی از این جوارح، قلب اوست که بدانوسیله می‌اندیشد، درک می‌کند و می‌فهمد، و آن امیر بدن اوست که جوارح دیگر به سوئی کشیده نمی‌شوند و چیزی از آنها سر نمی‌زند مگر مطابق رأی و امر قلب. دیگر از جوارح، دو دیدهٔ فرزند آدم است که با آنها می‌بیند؛ دوگوش اوست که با آنها می‌شنود؛ دو دست اوست که با آنها تصرّف می‌کند؛ دو پای اوست که با آنها راه می‌رود؛ فرج اوست

1. C, D add (۲۲/۷) و خداوند بر می‌انگیزد کسانی را که در گورند
2. A آشکار است
3. A,S add فدایت شوم، برایم بیان کن.

که منشاء نیروی جنسی است؛ زبان اوست که با آن سخن می‌گوید؛ و سر اوست که چهره‌اش در آن است. در میان اینها هیچ عضوی نیست مگر اینکه سهمی از ایمان به او واگذار شده غیر از آنچه به دیگری واگذار شده است و این وظیفه‌ایست از جانب خداوند که کتاب بر آن گواهی می‌دهد. چیزی بر قلب واجب کرده غیر از آن چیزی که بر گوش؛ چیزی بر گوش واجب کرده غیر از آن چیزی که بر زبان؛ بر زبان چیزی غیر از دو دیده؛ و بر دو دیده چیزی غیر از دو دست؛ و بر دو دست چیزی غیر از دو پا؛ و بر دو پا چیزی غیر از فرج؛ و بر فرج چیزی غیر از چهره.

اما ایمانی که بر قلب واجب شده است عبارتست از اقرار و معرفت و عقد و رضا و تسلیم به اینکه خدای تبارک و تعالی واحد است لا اله الا هو وحده لا شریک له، الهاً واحداً احداً صمداً لم یتخذ صاحبةً و لا ولدا؛ و اینکه محمّد عبد او و رسول اوست صلی الله علیه و آله؛ و اقرار به آنچه که از جانب خداوند است چه پیامبر و چه کتاب؛ این آن اقرار و معرفتی است که خداوند بر قلب واجب کرده است. خداوند می‌فرماید[1]: «مگر آن کس که به ناخواه بر چیزی وادار شود در حالیکه قلبش با ایمان آرمیده است. امّا آن کس که سینه‌اش با کفر گشاده باشد...» نیز خداوند می‌فرماید[2]: «همانا با یاد خدا دلها آرام گیرد.» و می‌فرماید[3]: «آنان که با دهانهای خود گفتند ایمان آوردیم، در حالیکه قلبهایشان ایمان نداشت...» و می‌فرماید[4]: «اگر خیری را آشکار کنید یا پنهان...» و می‌فرماید[5]: «اگر آنچه در اندرونتان هست آشکار کنید یا پنهان، خداوند شما را مطابق آن محاسبه می‌کند.» پس این همان اقرار و معرفتی است که خداوند بر قلب واجب کرده است و این عمل قلب است و رأس ایمان. و بر زبان واجب کرده است که عقل را بکار برد و آنچه را که قلب بدان پیمان بسته و اقرار کرده، در عبارت آورد. خداوند می‌فرماید[6]: «بگویید: ایمان آوردیم به خدا و به آنچه به سوی ما فرستاده شد، و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و

1. ۱۶/۱۰۶
2. ۱۳/۲۸
3. ۵/۴۱
4. ۴/۱۴۹
5. ۲/۲۸۴
6. ۲/۱۳۶ ; cp.۳/۸۳ which differs only in one preposition: برما for به سوی ما.

اسباط نازل شده، و به آنچه از سوی خداوند به موسی و عیسی و پیامبران داده شده است؛ میان هیچیک از آنان جدائی قائل نیستیم، و ما برای او مسلم هستیم.» و فرمود:[1] «برای مردم نیکو بگوئید.» و فرمود[2]: «بگوئید گفتاری استوار.» و فرمود[3]: «بگو حق را از جانب پروردگارتان[4]»؛ و چیزهای دیگری که خداوند فرمان داده است به گفتن آنها. پس این همان چیزیست که بر زبان واجب کرده، و عمل زبان است.

و وظیفهٔ گوش را آن قرار داده که آنچه را که خداوند فرمان داده است بشنود و از گوش دادن به آنچه خدا حرام کرده و از آن نهی کرده و برای او حلال نیست، اجتناب کند و نیز آنچه را که موجب خشم خداست نشنود. خداوند در این مورد می‌فرماید[5]: «خداوند نازل کرده است بر شما در کتاب که هر گاه شنیدید که به آیات خدا کفر می‌ورزند و آنها را استهزاء می‌کنند، پس با آنان منشینید تا اینکه در سخنی دیگر فرو روند؛ که در آنصورت شما نیز همانند ایشانید.» سپس در جای دیگر، موردی را استثنا می‌کند و می‌فرماید[6]: «... پس اگر شیطان از یادت بُرد، پس از یادآوری، با گروه ستمگران منشین.» نیز می‌فرماید[7]: «پس مژده باد آن بندگان مرا که سخن را می‌شنوند و بهترینش را دنبال می‌کنند. آنان کسانی‌اند که خداوند هدایتشان کرده است و آنان کسانی‌اند که دارای عقل و خرداند.» سپس می‌فرماید[8]: «مؤمنان رستگار شدند؛ همانان که در نماز خاشعند؛ و آنان که از لغو روگردانند؛ و آنان که زکوة می‌پردازند.» و فرمود[9]: «هر گاه سخنی لغو بشنوند، از آن روی بگردانند» و نیز فرمود[10]: «و چون بر لغو بگذرند، بزرگوارانه بگذرند». پس این آنچیزی است که خداوند بر گوش واجب کرده یعنی اجتناب از آنچه برای آن حلال نیست. و این عمل اوست.

1. ۲/۸۳
2. ۳۳/۷۰
3. ۱۸/۲۹
4. B,D add: پس هر که بخواهد ایمان آورد و هر که بخواهد کفر ورزد
5. ۴/۱۴۰
6. ۶/۶۸
7. ۳۹/۱۷-۱۸
8. ۲۳/۱-۴
9. ۲۸/۵۵
10. ۲۵/۷۲

و بر دیده واجب کرده است که بدانچه خدا تحریم فرموده ننگرد و از آنچه نهی کرده و برای او حلال نیست، چشم بپوشد و این عمل اوست و از ایمان است. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید[1]: «به مؤمنان بگو چشم پوشی کنند و فروج خود را نگاه دارند.» یعنی کسی به فرج دیگری نگاه نکند و نیز نگذارد که دیگری به فرج او بنگرد. سپس ابو عبدالله فرمود: هر چه در قرآن در باب حفظ فرج آمده، در مورد زناست مگر این آیه که دربارهٔ نگاه است. آنگاه خداوند آنچه را که بر قلب و زبان و گوش و چشم واجب کرده در یک آیه آورده است[2]: «در پی آنچه بدان علم نداری، مرو؛ همانا گوش و چشم و قلب، جملگی مورد سئوال قرار می‌گیرند.» و فرمود[3]: «و نمی‌توانستید پنهان کنید که گوشتان و دیدگانتان و پوستهایتان بر شما شهادت می‌دهند.» مراد از پوستها در اینجا فرج‌ها و رانهاست. پس این چشم پوشی از آنچه خدا حرام فرموده است، تکلیف دیدگان است و این از ایمان می‌باشد.

و بر دستها واجب کرده است که به وسیلهٔ آنها بدانچه خدا حرام کرده، دست درازی نشود و به آنچه خدا فرمان داده و بر آنها واجب کرده یعنی صدقه، صلهٔ رحم، جهاد در راه خدا و پاکیزه شدن برای نماز اقدام کنند. خداوند عزوجلّ می‌فرماید[4]: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر گاه به سوی نماز برخاستید، بشوئید سیمایتان را و نیز دستهایتان را تا مرفق‌ها؛ و سرهایتان را مسح کنید؛ نیز پاهایتان را تا کعبین؛ و اگر جنب هستید، خود را پاکیزه کنید.» در آیهٔ دیگر می‌فرماید[5]: «ای کسانی که ایمان آوردید، هر گاه در جنگ با کافران روبرو شدید، پشتها را به سوی آنان برمگردانید». و فرمود[6]: «پس هر گاه با کسانی که کفر ورزیدند، روبرو شدید، پس بزنید گردنها را تا آنگاه که آغشته به خونشان کنید. پس محکم ببندید. آنگاه یا منّت نهید بر آنان و یا فدیه بگیرید.» پس این فریضه‌ایست از جانب خداوند بر دستها چراکه زدن نوعی از علاج است برای دستها. و آن از ایمان است.

1. ۲۴/۳۰
2. ۱۷/۳۶
3. ۴۱/۲۲
4. ۵/۶
5. ۸/۱۵
6. ۴۷/۴

و بر پاها فرض است که به سوی طاعت خدا حرکت کنند و به جانب معاصی گام برندارند؛ و باید آنجا روند که خدا فرمان داده و وظیفهٔ آنها مقرّر کرده است یعنی آنچه خداوند را خشنود می‌کند. خداوند می‌فرماید[1]: «در زمین، خرامان راه مرو؛ تو هرگز زمین را نشکافی و در درازی به کوهها نرسی.» و فرمود[2]: «در مشی خود میانه رو باش، و آوای خود را فرود آر، که ناخوشترین صداها، صدای خران است.» و فرمود[3]: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آنگاه که برای نماز روز جمعه ندا می‌دهند، پس بشتابید به ذکر خدا». و فرمود[4]: «و طواف کنند گِرد خانهٔ کهن». و در این مورد که دستها و پاها گواهی می‌دهند در مورد خودشان و صاحبانشان و می‌گویند آنچه را خدا فرمان داده و واجب کرده است، خداوند چنین می‌فرماید[5]: «در آن روز بر دهانها مهر می‌زنیم و دستها به ما می‌گویند و پاها گواهی می‌دهند دربارهٔ آنچه آنان فراهم می‌کرده‌اند.» پس این تکلیف دستها و پاهاست که خداوند معیّن کرده است و این عمل آنهاست و از ایمان است.

و بر چهره واجب کرده است که در شب و روز به هنگام نماز سجده کند. فرمود[6]: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، سجده کنید و رکوع کنید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار خیر انجام دهید، شاید رستگار شوید.» پس این فریضه‌ایست که شامل چهره و دستها و پاها می‌شود. در جای دیگر می‌فرماید[7]: «و همانا مساجد از آن خداست؛ پس همراه خدا کسی را مخوانید.» پس این همان طَهور و نمازی است که خداوند بر اعضاء واجب کرده است. خداوند در کتابش نماز را ایمان نامیده آنجا که چهرهٔ پیامبرش را از نماز به جانب بیت المقدس بر می‌گرداند و فرمانش می‌دهد که به سوی کعبه نماز گزارد. مسلمانان پیامبر را گفتند: نظرت چیست در مورد وضعیّت ما و نمازی که به جانب بیت المقدس گزاردیم؟ پس خداوند این آیه را نازل کرد[8]: «خداوند ایمان شما را ضایع نمی‌کند. همانا خداوند نسبت به مردم رئوف و رحیم است.» پس نماز را ایمان نامید. بنابراین هر کس به

1. ۱۷/۳۷
2. ۳۱/۱۹
3. ۶۲/۹
4. ۲۲/۲۹
5. ۳۶/۶۵
6. ۲۲/۷۷
7. ۷۲/۱۸
8. ۲/۱۴۳

ملاقات خدا رود در حالیکه نگهبان اعضای خویش بوده و تکالیف الهی هر یک از اعضاء را انجام داده است، با ایمانی کامل خدا را ملاقات می‌کند و اهل بهشت خواهد بود. و هر کس در این وظایف به خدا خیانت کند و از گسترهٔ فرمان خدا برون رود، ناقص الایمان به لقای حق خواهد رفت[1]. سائل گوید: پرسیدم: یابن رسول الله! تمامیّت و نقصان ایمان را فهمیدم؛ امّا بفرمایید افزونی ایمان از کجا آمده است و دلیل بر آن چیست؟ جعفربن محمد (ع) فرمود: بیان این مطلب را خدای عزّوجلّ در کتابش آورده است[2]: «و آنگاه که سوره‌ای نازل می‌شد، پس، از میان آنان کسی می‌گفت این سوره ایمان چه کسی را بیفزود؟ امّا آنان راکه ایمان آوردند، بر ایمانشان بیفزود و آنان شادی می‌کنند. و امّا کسانی را که در دلهایشان بیماری است، یک پلیدی بر پلیدیشان بیفزود و مردند در حالیکه کافر بودند.» و نیز خدا می‌فرماید[3]: «ما بر تو داستان ایشان را به حق می‌خوانیم؛ همانا ایشان جوانانی بودند که به پروردگار خود ایمان آوردند و ما هدایتشان را افزودیم.»

واگر ایمان یک چیز بود که کاستی و افزونی در آن نبود، کسی را بر دیگری برتری نمی‌بود و نعمت‌ها در آن برابر بود و مردم یکسان بودند و برتری از میان می‌رفت؛ امّا [اکنون] با تمامیت ایمان، مؤمنان به بهشت می‌روند، و با برتری و افزایش آن درجاتشان نزد خداوند تفاوت می‌کند. و با نقصان ایمان، مقصّرین به دوزخ می‌روند. سائل گوید پرسیدم: آیا ایمان را درجات و مراتبی است که مؤمنین بدانوسیله نزد خدا تفاوت می‌کنند؟ فرمود: آری. گفتم: برای من این را بیان کن که چگونه است تا بفهمم. فرمود: خداوند میان مؤمنین یک مسابقه ایجاد کرده است همانگونه که در میان اسبان مسابقه برگزار می‌شود؛ سپس آنان را بر حسب امتیازاتی که در این مسابقه گرفته‌اند، می‌پذیرد. سپس هر کس را بر همان درجه‌ای قرار می‌دهد که تقدّم یافته است و حقّی از او کاسته نمی‌شود. آنکه عقب مانده بر آنکه پیشی گزیده، و آنکه برتری ندارد بر آنکه برتر است، مقدّم نمی‌شود. و از همین نقطه است برتری اوّل این امّت بر آخرش؛ و از همینجاست که

---

1. C,T omit and S,D,A add marg. و از اهل آتش است

2. ۹/۱۲۴-۱۲۵

3. ۱۸/۱۳

علی بن ابیطالب صلوات الله علیه از همهٔ مؤمنین برتر است؛ چراکه او اوّلین کسی است که به خداوند ایمان آورد. و اگر برای کسی که به سوی ایمان پیشی گرفته بر کسی که متأخّر است برتری نبود، آخر این امّت به اوّلِ آن ملحق می‌شد. آری، و چه بسا بسیاری از آخرین بر نخستین مؤمنین تقدّم می‌یافتند؛ زیرا ما بسیاری از مؤمنین متأخر را می‌یابیم که عملشان از اوّلین بیشتر است؛ بیشتر نماز می‌خوانند؛ بیشتر روزه می‌گیرند و بیشتر حجّ و جهاد و انفاق می‌کنند. و اگر نبود سوابقی که مؤمنین بدانوسیله بر یکدیگر برتری می‌یافتند، متأخرین باکثرت عمل بر اوّلین، مقدّم می‌شدند؛ اما خداوند جلّ ثنائه ابا دارد از اینکه آخرین درجات ایمان، اوّلین درجه را به دست آورد؛ یاکسی که خدا را مؤخر داشته مقدّم شود و کسی که خدا را مقدّم داشته مؤخّر شود. سائل گوید گفتم: مرا خبر ده که خداوند کجا مؤمنین را نسبت به پیشی گرفتن به ایمان، ترغیب کرده است. فرمود که خدای عزّوجل می‌فرماید[1]: «پیشی گیرید به سوی مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنایش به پهنای آسمان و زمین است و مهیّا برای کسانی است که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند.» نیز فرمود[2]: «و پیشاهنگان، آن پیشاهنگان؛ همانانند نزدیک شده‌گان.» و فرمود[3]: «و پیشاهنگان نخستین از مهاجرین و انصار و آنانکه در نیکوکاری پیرویشان کردند، خدا از آنان خشنود است و آنان از خدا.» و فرمود[4]: «...از آنِ بینوایان مهاجری است که از خانه‌ها و اموال خویش برون رانده شدند و در پی فضل و خشنودی از جانب خدا. و خدا و رسول او را یاری می‌کنند. آنان همان راستگویانند.» و فرمود[5]: «و کسانی که پیش از آنان در خانه وایمان جای گرفتند، دوست می‌دارند آنان راکه به جانب ایشان هجرت کرده‌اند؛ به آنچه آنان را داده شده نیازی نمی‌یابند و بر خویش مقدّم می‌کنند هر چند خود در تنگدستی باشند. و هر کس بخل نفسش نگهداشته شود پس آنان رستگارانند و آنانکه پس از ایشان آمدند می‌گویند پروردگارا ما را و برادران ما را که پیش از ما ایمان آوردند، بیامرز و در

---

1. ۵۷/۲۱
2. ۵۶/۱۰-۱۱
3. ۹/۱۰۰
4. ۵۹/۸
5. ۵۹/۹-۱۰

دلهای ما نسبت به آنان که ایمان آوردند، کین مگذار. پروردگارا! همانا توئی مهربان و رحیم.». پس با مهاجرین نخستین شروع کرد بر حسب درجهٔ تقدّمشان؛ سپس در مرتبهٔ دوم انصار را آورد؛ آنگاه در مرتبهٔ سوّم کسانی راکه در احسان پیرو آنانند. پس هر گروهی را مطابق درجات و منزلتشان نزد خود قرار داد و طلب آمرزش موءمنین برای برادران پیشین را ذکر کرد تا دلیلی باشد بر برتری منزلت آنان. سپس آنچه راکه بیان برتری برخی از اولیای او بر برخی دیگر است ذکر کرد و فرمود[1]: «اینک پیامبران، برتری دادیم بعضیشان را بر بعضی دیگر؛ با برخی از آنان خداوند سخن گفت و برخی را درجاتی بالا برد. و عیسی بن مریم را نشانه‌های آشکار دادیم و او را با روح القدس تأیید کردیم.» و فرمود[2]: «و همانا برتری دادیم بعضی از پیامبران را بر بعض دیگر.» و فرمود[3]: «آنان درجاتی هستند نزد خدا.» و فرمود[4]: «و به هر صاحب فضلی، فضلش را می‌دهد.» و فرمود[5]: «کسانی که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و در راه خدا با اموال و جانهای خود مجاهده کردند درجهٔ بالاتری نزد خداوند دارند و آنان همان رستگارانند.» و فرمود[6]: «و خداوند مجاهدین را با پاداشی بزرگ بر خانه نشینان برتری داده است. با درجات و مغفرت و رحمتی از سوی او.» و فرمود[7]: «یکسان نیست از میان شما، کسی که پیش از پیروزی انفاق و مبارزه کرده است؛ آنان مرتبه‌ای بزرگتر دارند از کسانی که پس از پیروزی انفاق و مبارزه کردند. و هر کدام را خداوند نوید نکوئی داده است.» و فرمود[8]: «خداوند درجات کسانی راکه از میان شما ایمان آوردند و آنان که به آنها علم داده شده است، بالا می‌برد». پس اینهاست درجات، منازل و وجوه ایمان، و حالات مؤمنان و تفاوت آنان در تقدّم. و تقدّم بدون ایمان سودی ندارد و آنکه ایمانش را بکاهد یا ویران کند، تقدّم و سابقهٔ او ثمری ندارد؛ خداوند می‌فرماید[9]: «و آنکه به ایمان کفر ورزد، عملش تباه شده و در

---

1. ۲/۲۵۳
2. ۱۷/۵۵
3. ۳/۱۶۳
4. ۱۱/۳
5. ۹/۲۰
6. ۴/۹۵-۹۶
7. ۵۷/۱۰
8. ۵۸/۱۱
9. ۵/۵

آخرت از زیانکاران است»

جعفر بن محمّد (ع) دربارهٔ قول خداوند که فرمود: «و آنکه به ایمان کفر ورزد، عملش تباه شده است[1]»، چنین گفت که: «مراد از کفر به ایمان، ترک عمل به آنچیزی است که بدان امر شده است.» و این مؤیّد قولی است که پیش از این آوردیم که ایمان، قول و عمل و اعتقاد است. و قول و عمل و اعتقاد هرگز نمی‌باشد مگر همراه ایمان و تصدیق؛ و آنگاه ایمان کامل می‌شود. و آنکه گفته و عمل و اعتقادش بر خلاف ایمان و حق باشد، مؤمن نیست و عملش سودی ندارد هر چند خود را خسته و آزرده کند. خداوند می‌فرماید[2]: «و به سوی کرداری که کردند آمدیم و آن را غباری پراکنده گردانیدیم.» و فرمود[3]: «چهره‌هایی در آنروز سرافکنده‌اند؛ کارکرده و رنجبرده؛ آتش سوزان را می‌چشند». و بر این نکته دلائل بسیاری وجود دارد.

فرق میان ایمان و اسلام

خداوند عزّوجلّ می‌فرماید[4]: «بادیه نشینان گفتند ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگویید اسلام آورده‌ایم؛ و هنوز ایمان در قلبهای شما وارد نشده است.» و فرمود[5]: «بر تو منّت می‌نهند که اسلام آوردند. بگو اسلام خود را بر من منّت مگذارید. بلکه خدا بر شما منّت می‌گذارد که راه ایمان نشانتان داد؛ اگر راستگویانید.» و فرمود[6]: «پس بیرون آوردیم هر که را در آنجا بود از مؤمنان. پس در آنجا جز یک خانه از مسلمانان نیافتیم» پس ظاهر کتاب خدای عزّوجلّ دلالت می‌کند بر اینکه ایمان یک چیز است و اسلام یک چیز؛ نه اینکه هر دو یک چیز چنانکه برخی از عامّه پنداشته‌اند. از ابوعبدالله جعفر بن محمد (ع) روایت شده است که فرمود: «ایمان شریک اسلام می‌شود و اسلام شریک ایمان

1. C,D (marg.) add و او در آخرت از زیانکاران است
2. ۲۵/۲۳
3. ۸۸/۲-۴
4. ۴۹/۱۴
5. ۴۹/۱۷
6. ۵۱/۳۵-۳۶

نمی‌شود. اسلام، همان ظاهر است و ایمان آن باطنی ناب که در قلب است.» نیز از ایشان (ع) در مورد ایمان و اسلام سئوال شد؛ پس فرمود: «ایمان آن چیزیست که در قلوب جای دارد و اسلام آنست که بر اساس آن نکاح صورت می‌گیرد، ارث برده می‌شود و خونها بدانوسیله محقون می‌شود. و ایمان شریک اسلام می‌شود ولی اسلام شریک ایمان نمی‌شود.» از ابوجعفر محمد بن علی (ع) است که فرمود: «ایمان شریک اسلام می‌شود و اسلام شریک ایمان نمی‌شود.» سپس بر کف دستش دایره‌ای رسم کرد و فرمود: «این دایرهٔ ایمان است.» آنگاه بر گرد آن، دایرهٔ دیگری [بزرگتر] کشید و فرمود: «این دایرهٔ اسلام است». [حضرت] دو دایره را به اینصورت رسم کرد: ◎ پس تشبیه کرد اسلام را به دایرهٔ بیرونی و ایمان را به دایرهٔ درونی؛ چراکه ایمان ـ چنانکه قبلاً گفتیم ـ معرفت قلب است؛ و از آنجا که ایمان شریک اسلام می‌شود ولی اسلام شریک آن نمی‌شود، مرد [آدمی] می‌تواند مسلمان باشد ولی مؤمن نباشد؛ امّا مؤمن نیست مگر اینکه مسلمان باشد. و این، تأیید می‌کند آنچه را که ما در باب قبل از این باب آوردیم که ایمان کامل نمی‌شود مگر با بستن نیّت. از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) روایت شده است که از او پرسیدند: «ایمان چیست و اسلام چیست؟» پس فرمود: «اسلام، اقرار است، و ایمان اقرار و معرفت است. پس هر که خداوند، خودش را پیامبرش را و امامش را به او معرفی کرد، سپس او اقرار به آن کرد، مؤمن است.» به ایشان گفتند: «پس معرفت از جانب خداست و اقرار از بنده؟» فرمود: «معرفت از جانب خدا، حجّت و منّت و نعمت است و اقرار منّتی است که خداوند بر هر که بخواهد می‌نهد. معرفت، صنع خداست در قلب و اقرار، عمل قلب است به سبب منّت و عصمت و رحمت از جانب خدا. پس هر که را خداوند عارف [و آگاه] نکند، پس بر او حجّتی نیست و باید بایستد و دست از آنچه نمی‌داند بدارد. خداوند او را بر جهلش عذاب نمی‌کند. بر عمل به طاعتش ثواب می‌دهد و بر عمل به معصیتش عذاب. و هیچیک از آنها نیست مگر به قضا و قدر و علم و کتاب خداوند بدون [هیچگونه] جبر؛ زیرا اگر آنان مجبور بودند، معذور بودند و ناستوده. و

آنکه نمی‌داند، بر اوست که مشکل خود را به ما بازگرداند. خداوند می‌فرماید[1]: «اگر نمی‌دانید، از اهل ذکر سئوال کنید». نیز از ایشان [روایت شده] است که کسی پرسید: «ای امیرالمؤمنین! کمترین مرتبه‌ای که بنده با آن مؤمن می‌شود، و کمترین مرتبه‌ای که با آن کافر می‌شود، و کمترین مرتبه‌ای که با آن گمراه می‌شود، چیست؟» فرمود: «کمترین مرتبه‌ای که با آن مؤمن می‌شود این است که خداوند، خود را به او معرّفی کند، پس او اقرار به اطاعت او کند؛ و اینکه خداوند نبیّ خود را (ص) به او بنمایاند و او به اطاعتش گردن نهد؛ و اینکه خداوند حجّتش را در زمین و شاهدش را در خلق به او بشناساند پس او به امامتش معتقد شود و اطاعتش را پذیرا.» گفتند: «هر چند جز این چیزی نداند؟» فرمود: «آری؛ امّا هر گاه فرمانش دهند، اطاعت کند و چون نهیش کنند، خودداری. و کمترین مرتبه‌ای که بدان مشرک می‌شود این است که به چیزی متدیّن شود که خدا از آن نهی کرده است؛ پس پندارد که خدا بدان فرمان داده است؛ سپس آن را دین خود قرار دهد و چنین پندارد که عبادت آن کسی می‌کند که بدان مأمور است در حالیکه او غیر از خدای عزّوجل است. و کمترین مرتبهٔ گمراهی آنست که حجّت خدا را در زمین و شاهدش را بر خلق نشناسد تا از او پیروی کند.»

بیان ولایت[2] امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب
(درود بر او و بر پیشوایان پاک از فرزندان او)

خداوند عزّوجلّ می‌فرماید[3]: «همانا ولیّ شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آوردند؛ همانان که اقامهٔ نماز می‌کنند و در حالیکه راکعند زکوة می‌پردازند.» از

1. ۲۱/۷
2. Sch. D. ولایت به فتح واو برای خالق است و به کسر واو برای مخلوق. و برخی گفته‌اند که ولایت به فتح واو در دین است و به کسر واو در سلطان. از حاشیهٔ ضیاء.
3. ۵/۵۵

ابوجعفر محمد بن علی (ع) روایت شده است که مردی او را گفت: «ای پسر رسول خدا! ما را حسن بصری حدیث کرد که رسول خدا (ص) فرمود: خداوند رسالتی بر دوش من نهاد، پس بر اثر آن سینه‌ام تنگ شد و ترسیدم که مردم مرا تکذیب کنند؛ پس مرا وعید داد [تهدید کرد] که اگر رسالت را تبلیغ نکنم، عذابم دهد.» ابوجعفر او را گفت: «آیا از خود رسالت نیز با شما سخن گفت؟» گفت: «نه». حضرت فرمود: «به خدا سوگند که او قطعاً می‌داند که آن رسالت چیست، امّا آگاهانه پنهانش کرده است.» مرد گفت: «ای پسر رسول خدا! قربانت شوم، آن رسالت چیست؟» حضرت فرمود: «خداوند تبارک و تعالی در کتاب خود به مؤمنین فرمان می‌دهد که نماز بگزارند؛ آنان نمی‌دانند نماز چیست و چگونه باید گزارد. پس خداوند به پیامبرش محمد (ص) فرمان می‌دهد که برای مردم روشن کند چگونه نماز بگزارند. پس پیامبر آنان را آگاه می‌کند در مورد تمام آنچه که خداوند به تفصیل در باب نماز بر آنان واجب کرده؛ و نیز نمازی که در قرآن اجمالاً فرض شده؛ پس پیامبر خدا (ص) آن را در سنّت خود تفسیر کرد و مردم را در مورد دستور خداوند دربارهٔ نمازی که بر آنان واجب کرده است، آگاه کرد. [همچنین] خداوند دستور زکوة داد و مردم نمی‌دانستند زکوة چیست. پس رسول خدا (ص) آن را تفسیر کرد. و برایشان تبیین کرد آنچیزی راکه از طلا و نقره و شتر و گاو و گوسفند و کشت و زرع گرفته می‌شود. و در مورد زکاتی که خداوند واجب کرده است همه چیز را برای امتش تفسیر و تبیین کرد و چیزی را باقی نگذاشت. و خدا روزه را بر آنها واجب کرد. پس آنها ندانستند روزه چیست و چگونه باید گرفت. پس رسول خدا (ص) برایشان تفسیر کرد و چگونگی روزه و نیز از آنچه باید به هنگام روزه‌داری پرهیز کنند، تبیین کرد. و خدا فرمان حج داد؛ پس به پیامبرش امر کرد که برایشان تفسیر کند چگونه باید حج را بجا آورند تا آنجا که پیامبر در سنّت [و عمل] خویش نیز آن را آشکار کرد. و خداوند عزّوجلّ فرمان ولایت داد و فرمود[1]: «همانا ولیّ شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آوردند؛ همانان که اقامهٔ نماز می‌کنند و در حالیکه راکعند، زکوة می‌پردازند.» پس خداوند ولایت والیان

---

1. ۵/۵۵

امر را واجب کرد و مردم ندانستند که ولایت چیست. پس خدا پیامبرش را فرمان داد که همانگونه که نماز و زکوة و روزه و حج را برایشان تفسیر کرد، ولایت را نیز تفسیر کند. وقتی از جانب خدا چنین آمد، رسول خدا (ص) احساس ناتوانی کرد و ترسید که مردم از دینش باز گردند و او را تکذیب کنند؛ پس دلتنگ شد و به پروردگارش رجوع کرد. پس او را وحی شد که[1]: «ای رسول! آنچه را از جانب خدا بر تو فرود آمده است تبلیغ کن و اگر نکنی، رسالت او را تبلیغ نکرده‌ای. و خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند.» پس رسول امر خدا را آشکار کرد و در روز غدیر خمّ به ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) قیام کرد و برای آن چنین ندا داد: نماز جماعت. فرمان داد آنها که هستند به غائبین خبر دهند. تکالیف، یکی پس از دیگری نازل می‌شد؛ یک فریضه می‌آمد سپس فریضهٔ دیگری و ولایت آخرین فریضه بود؛ پس خدای عزوجل چنین نازل کرد[2]: «امروز برای شما دینتان را کامل، و بر شما نعمتم را تمام کردم و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم.» ابوجعفر فرمود: «خداوند بزرگ می‌فرماید: پس از این فریضه، فریضه‌ای نمی‌فرستم. همانا برای شما این فرائض را کامل کردم.» از رسول خدا(ص) روایت شده است که فرمود: «آن کس را که به خدا و به من ایمان آورده و مرا تصدیق کرده است، به ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) سفارش می‌کنم. بی‌تردید وَلای او وَلای من است؛ امریست که خداوند مرا بدان فرمان داده و عهدیست که بر عهدهٔ من نهاده و مرا مأمور کرده است که با شما در آن باب سخن بگویم.» نیز از علی بن ابیطالب(ع) روایت شده است که فرمود: «چون خداوند بزرگ، این آیه را[3]: «و بترسان خویشاوندان نزدیکت را» نازل کرد، پیامبر خدا فرزندان عبدالمطلب را بر ران گوسفند و قدحی از شیر میهمان کرد و فراهم آورد. آن روز در میان ایشان انس و صحبتی بود. در حالیکه چهل و اندی مرد بودند، هر یک مقداری گوشت خورد و پیمانه‌ای شیر نوشید. آنقدر خوردند و نوشیدند که سیر و سیراب شدند. ابولهب نیز آن روز در میانشان بود. آنگاه پیامبر خدا (ص) به آنان گفت: ای

1. ۵/۶۷
2. ۵/۳
3. ۲۶/۲۱۴

فرزندان عبدالمطلب! از من اطاعت کنید تا پادشاهان و فرمانروایان روی زمین شوید. خداوند پیامبری را نفرستاد مگر اینکه برای او جانشین، وزیر، وارث، ولیّ و برادری قرار داد؛ پس کدامیک از شما، وصیّ، وارث، ولیّ، برادر و وزیر من خواهید بود؟ همه خاموش نشستند. پس پیامبر این مطلب را بر یک یک آن مردان عرضه کرد. هیچیک آن را نپذیرفت و هیچکس جز من باقی نماند و من آن روز از همه جوانتر بودم. پس بر من عرضه کرد [سئوال خود را] گفتم: «من؛ ای پیامبر خدا!» فرمود: «آری. تو؛ ای علی!». پس چون از آنجا بازگشتند، ابولهب آنان را گفت: «اگر هیچ دلیلی بر جادوگری رفیقتان نداشته باشید، همین بس که دیدید یک ران گوسفند و قدحی شیر آورد و شما همه سیر وسیراب شدید.» و شروع کردند به مسخره بازی و به ابوطالب گفتند که امروز پسرت بر تو مقدّم شد». بسیاری از عامّه از گذشتگان خود در تأویل قول خداوند که می‌فرماید[1]: «همانا ولیّ شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آوردند؛ همانان که اقامهٔ صلوة می‌کنند و زکوة می‌پردازند در حالیکه راکعند»، روایت کرده‌اند که این آیه دربارهٔ علی ابن ابیطالب (ع) نازل شده است؛ و [ماجرا] چنین است که وقتی او در رکوع بود، سائلی به او رسید و او انگشترش را به سائل داد و آیه در مورد او و امامان از دودمان اوست. درود خدا بر او و ایشان باد. و ماجرای غدیر خم و اینکه پیامبر خدا ولایت علی بن ابیطالب را اعلام کرد، معروف و مشهور است و دوست و دشمن آن را پذیرفته‌اند که پیامبر (ص) وقتی از حجّةالوداع بازگشت و به غدیر خم رسید، فرمان داد شاخه‌هایی از درخت برایش بریدند و ندای نماز جماعت داد. پس مردم فراهم آمدند. او دست علی را گرفت، به جانب خود کشید و فرمود: «ای مردم! نسبت علی با من همانند نسبت هارون با موسی است با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست و علی بعد از من ولیّ شماست[2]. پس هر که را من مولای اویم، علی مولای اوست.» سپس دستهای علی را بالا برد تا آنجا که سفیدی زیر بغلش هویدا شد و فرمود: «خداوندا! دوست بدار دوستدار علی را و دشمن بدار دشمن

1. ۵/۵۵

2. A adds و هر کس که من ولیّ و امیر اویم، پس علی ولیّ و امیر اوست.

او را؛ و یاری کن یاور او را و خوار کن خوار کنندهٔ او را و حقّ را دائر مدار او قرار بده.» کدام بیعتی از این بیعت و ولایت، محکم‌تر است؟

از علی بن ابیطالب (ع) روایت شده است که گروهی از او پرسیدند و گفتند: «ای امیرالمؤمنین! از برترین مناقب خود، ما را خبر ده» فرمود: «برترین منقبت آنست که من در آن نقشی نداشتم.» گفتند: «آن کدام است ای امیرالمؤمنین؟» فرمود: «آنگاه که رسول خدا (ص) به مدینه آمد، فرمان داد که مسجد بسازند. هیچ مردی از اصحاب او نبود مگر اینکه دری به مسجد باز کرد. پس جبرئیل نزد پیامبر آمد و فرمانش داد که به اصحاب دستور دهد درها را ببندند، و درِ مرا باز گذارد. پس پیامبر معاذبن جبل[1] را به سوی ایشان فرستاد. پس نزد ابوبکر رفت و گفت درش را ببندد. ابوبکر گفت: اطاعت می‌کنم. و درش را بست. سپس نزد عمر رفت و او را گفت که در را مسدود کند. عمر نزد پیامبر آمد و گفت: ای پیامبر خدا! اجازت فرما در را به مقداری باز گذارم که تو را با چشمم ببینم. پیامبر نپذیرفت و عمر در را بست. آنگاه او را نزد طلحه، زبیر، عثمان، عبدالرحمن، سعد، حمزه و عباس فرستاد و فرمانشان داد که درهایشان را ببندند. ایشان شنیدند و اطاعت کردند. حمزه و عباس گفتند: «پیامبر، ما را فرمان می‌دهد که درهایمان ببندیم و درِ علی را باز می‌گذارد.» این گفته به پیامبر (ص) رسید. پس فرمود: «آنچه در مورد بستن درها گفتید، به من رسید. به خدا سوگند که من چنان نکردم بلکه خدا چنان کرد. خداوند به موسی وحی کرد که خانه‌ای پاکیزه برگیرد که جز او و هارون و فرزندان او کسی در آن خانه جُنُب نشود یعنی جز آنان کسی [با همسران خود] نزدیکی نکند. و خداوند به من وحی کرد که این خانه را پاکیزه بدارم، هیچکس جز من و علی و حسن و حسین در آن، نکاح نکند. به خدا سوگند من نه فرمان بستن درهای شما را دادم و نه باب علی را باز گذاشتم. بلکه خداوند مرا فرمان داد.». گفتند: «ای امیرالمؤمنین! بیشتر بگو.» حضرت فرمود: «دو تن از احبار

---

1. C,D,A, have جعفربن ابیطالب و T,B,C (correction) معاذبن جبل D,T,A have scholia showing that although جعفر is found in the oldest texts, it is either a slip or an error of the author. Valuable scholia in D. on the basis of عیون الاخبار

در این خبر، صحیح همان معاذبن جبل است. ادریس بن حسن نیز در کتاب عیون‌الاخبار چنین آورده است. T gl.

مسیحیان نزد رسول خدا (ص) آمدند و در مورد عیسی نزد او سخن گفتند. پس خداوند این آیه را نازل کرد[1]: «مَثَل عیسی نزد خداوند چون مَثَل آدم است که او را از خاک آفرید.» تا آخر آیه. پس رسول خدا (ص) داخل شد و دست مرا گرفت و دست حسن و حسین و فاطمه را نیز گرفت و برای مباهله[2] بیرون رفت. دستش را به آسمان برد؛ انگشتانش را باز کرد و آنان را به مباهله خواند. پس آنگاه که اسقف‌ها او را دیدند، یکی از آنها به همراهش گفت: «به خدا سوگند اگر او پیامبر باشد، ما نابود می‌شویم و اگر پیامبر نباشد، قوم او ما را از بین می‌برند.» لذا از مباهله خودداری کردند و بازگشتند. گفتند: «ای امیرالمؤمنین، بیشتر برای ما بگو.» حضرت فرمود: رسول خدا (ص) ابوبکر را با برائت به جانب کسانی که هنگام حجّ جمع می‌شوند فرستاد تا آن را بر مردم بخواند. جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد! پیغام تو را فقط علی باید ببرد. پس رسول خدا مرا صدا زد و فرمان داد که آن شتر گوش بریدهٔ او را سوار شوم و خود را به ابوبکر برسانم و برائت را از او بگیرم و در مکّه بر مردم بخوانم. ابوبکر گفت: آیا پیامبر از من خشمگین شده است؟ گفتم: نه، جز این نیست که بر او نازل شد که کسی از خود او این پیغام را برساند. بعد از ظهر روز دهم ذی‌الحجّه (یوم النحر) که روز حجّ اکبر است، وقتی به مکّه رسیدیم، برخاستم؛ سپس در حالیکه مردم جمع شده بودند، گفتم: «بدانید که من فرستادهٔ رسول خدا (ص) به سوی شما هستم» و این آیه را قرائت کردم[3]: «برائتی است از جانب خدا و رسول او برای آندسته از مشرکین که با آنها پیمان بستید. پس بگردید در زمین چهار ماه». بیست روز از ذی‌الحجّه، ماه محرم، صفر، ماه ربیع‌الاوّل و ده روز از ربیع الاخر. وگنتم: هیچ مرد و زن عریان و هیچ مرد و زن مشرک، گرد خانه طواف نکنند. بدانید هر کس پیمانی نزد رسول خدا ـ که درود خدا بر او و خاندانش باد ـ دارد، مدّتش این چهار ماه است[4]. فرمود: «اُذُن[5] در کتاب خدای

---

1. ۳/۵۹

2. T,D: مباهله یعنی ملاعنه؛ و ابتهال یعنی تضرّع. ابتهلوا یعنی یکدیگر را لعنت کردند. خدای تعالی فرمود: ثم نبتهل. یعنی بکوشیم در هلاک دروغگو.

3. ۹/۱-۲

4. C,S,B,E add فقالوا: یا امیرالمؤمنین زدنا. D deletes the sentence; in A,above the sentence is ⟵

عزّوجل اسم من است و آن را هیچکس جز من نمی‌داند.» گفتند: «ای امیرالمؤمنین! برای ما بیشتر بگو.» فرمود: «من و عباس و عثمان بن شیبه در مسجدالحرام بودیم. آن دو بر من فخر می‌کردند. عثمان بن شیبه گفت: «رسول خدا (ص) سدانت [پرده‌داری] یعنی کلیدهای کعبه را به من داده است.» و عباس بن عبدالمطلب گفت: «رسول خدا ـ که درود خدا بر او و اهل بیتش باد ـ سقایت که زمزم باشد به من داده است.» و هر دو گفتند: «به تو چیزی نداده است، علی!» پس خداوند چنین نازل کرد[1]: «آیا قرار دادید آب دادن به حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند کسی که به خدا و روز آخر ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده است؟ یکسان نیستند نزد خدا و خدا گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند. آنانکه ایمان آوردند، هجرت کردند و در راه خدا با مالها و جانهای خویش مجاهدت کردند، نزد خدا مرتبه‌ای برتر دارند و آنان همان رستگارانند. پروردگارشان آنان را نوید می‌دهد به رحمتی از جانب خود و رضوان و باغهایی که در آنجا برای آنان نعمتی پایدار است. همواره در آن جاودانه‌اند، و همانا نزد خداوند پاداشی بزرگ است.» گفتند: «ای امیرالمؤمنین! بیشتر بگو.» حضرت فرمود: «آنگاه که رسول خدا(ص) از حجة الوداع به جانب مدینه بازگشت، در غدیر خم فرود آمد و دستور داد شاخه‌های درخت بر هم گذارند. پس شاخه‌هایی قطع شد و مردم گرد هم آمدند. سپس دستهای مرا گرفت و به سوی آسمان بالا برد و فرمود: «آیا من از خودتان به شما سزاوارتر (أَوْلیٰ) نیستم؟» گفتند: «آری» فرمود: «هر که را من مولای اویم، علی مولای اوست. خداوندا! دوست بدار دوستدار او را و دشمن بدار دشمن او را.»

از ابوعبدالله جعفربن محمد (ع) روایت شده است که در مورد قول خدای عزّوجل[2]: «آیا کسی که بر بیّنه‌ای از پروردگار خویش است و به دنبالش گواهی از آن آید،» چنین فرمود: در اینجا مراد از کسی که بر بیّنه‌ای از پروردگار خویش است رسول الله (ص)

→

.این نسخه‌ایست از نسخهٔ یمانی Written

5. Y,D,A و اذان; T,F,C,B,E أُذُن. Compare Qur.۹/۶۱.Md. Ali explains why أذن is applied to a man who believes everything he hears. Ali is therefore the ear of the Prophet.

1. ۹/۱۹ - ۲۲ 2. ۱۱/۱۷

می‌باشد و شاهدی که به دنبالش می‌آید علی (ع) است که پس از او امام است و بر آنکسانی از امّت که پس از رسول خدا هستند، حجّت است[1].

روایت شده است از رسول خدا (ص) که فرمود: «علی از من است و من از اویم و او پس از من ولیّ هر زن و مرد مؤمن است.» و این نیز از اخبار مشهور است و از قول خدای عزّوجلّ است که: «آیا آنکسی که بر بیّنه‌ای از پروردگار خویش است، (یعنی رسول خدا (ص)،) و به دنبالش شاهدی از آن می‌آید.»؛ پس رسول خدا فرمود: «علی از من است و من از اویم»، دلالت می‌کند بر اینکه علی همان شاهدی است که پس از او می‌آید؛ شاهد بر امّت اوست و حجّت بر ایشان است پس از او، و امام واجب الاطاعه است و وصیّ اوست پس از او مانند وصیّ موسی در میان قومش. و اینکه رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود: «تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسائی»، اقتضا نمی‌کند مگر این را که علی خلیفهٔ اوست در امّتش چنانکه موسی به هارون گفت[2]: «جانشین من باش در قوم من». اخبار و حجّتِ در این باب از حدّ این کتاب خارج است و اگر ما می‌خواستیم همهٔ آنچه را در این باب هست بیاوریم، نیاز به یک کتاب مستقلّ داشتیم. ما در ابتدا شرط کردیم که پاره‌ای از سخن [مشتی از خروار] را بیاوریم تا خردمندان بدان اکتفا کنند. و خداوند توفیق دهندهٔ صواب است.

بیان ولایت ائمهٔ از اهل بیت رسول خدا ـ درود خدا بر ایشان باد ـ

خداوند عزّوجل می‌فرماید[3]: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا و رسول و اولیای امر را». از ابوجعفر محمد بن علی (ع) روایت شده است که کسی او را پرسید از قول خدای عزّوجل که: «اطاعت کنید خدا و رسول و اولیای امر را»؛ جواب امام این بود که

1. See Shi'ite Creed, ۷۵, n, l. یتلوه is rendered 'follows him' by the Shi'a.
2. ۷/۱۴۲ C interpolates و پیامبر فرمود: علی از من است و من از اویم.
3. ۴/۵۹

فرمود[1]: «آیا ندیدی آنان را که داده شدند بهره‌ای از کتاب، ایمان آرند به جبت و طاغوت و گویند به کسانی که کافر شدند که اینان بهتر از آنانکه ایمان آوردند، راه را بیابند.» پس حضرت فرمود: در مورد پیشوایان گمراهی و داعیان به آتش چنین گویند که بهتر از آل محمّد، راه را بیابند. «آنانند که خدا لعنتشان کرد و هر که را خدا لعنت کند، یاوری برایش نیابی. یا ایشان راست بهره‌ای از فرمانروائی (یعنی امامت و خلافت) که آنگاه ندهند به مردم پشیزی را[2]» ما آن مردمی هستیم که خداوند در اینجا اراده کرده است و نقیر [پشیز] آن نقطه‌ای است که در وسط هسته می‌بینی. «یا حسد ورزند به مردم بدانچه خداوند از فضل خود، آنان را داده است.[3]» در اینجا مراد از مردمی که مورد حسدند، ما هستیم؛ چرا که خداوند امامت را به ما داده است و نه به هیچیک از خلقش. «همانا دادیم به آل ابراهیم، کتاب و حکمت و دادیم آنان را ملکی بزرگ.[4]» یعنی قرار دادیم از ایشان، پیامبران و انبیاء و امامان را تا آنجا که فرمود:[5] «سایه‌ای سایه افکن». سپس فرمود:[6] «خداوند شما را فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهلش بازگردانید و هنگام داوری میان مردم به عدل داوری کنید. چه خوب است آنچه خداوند شما را بدان اندرز می‌دهد. به درستی که خداوند شنوا و بیناست.»

سپس حضرت فرمود: با این بیان ما را اراده کرده است که اوّلِ از ما، کتابها و علم و سلاح را به امام بعد از خود تحویل دهد. «هنگام داوری میان مردم، به عدل داوری کنید»، یعنی آنگاه که آشکار شدید برای اینکه داوری کنید به عدلی که دردستان شماست، پس عادلانه داوری کنید. سپس خداوند به مردم می‌گویند[7]: «ای کسانی که ایمان آوردید، (خطاب به تمام مؤمنین تا روز قیامت) اطاعت کنید خدا و رسول و اولیای امرتان را»ما را اراده کرده است. سئوال کننده گفت: پس خداوند می‌فرماید[8]: «همانا ولیّ شما خدا و رسول او و کسانی هستند که اقامهٔ نماز می‌کنند و در حال رکوع زکوة می‌پردازند»؛

1. ۴/۵۱
2. ۴/۵۲-۵۳
3. ۴/۵۴
4. ۴/۵۴
5. ۴/۵۷ (پایان آیه)
6. ۴/۵۸
7. ۴/۵۹
8. ۵/۵۵

حضرت فرمود: ما را اراده کرده است. [سائل] گفت: پس قول خداوند که[1]: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بترسید از خداوند و با راستگویان باشید.» [یعنی چه؟]؛ حضرت فرمود: ما راستگویانیم و ما را اراده کرده است. [سائل] گفت: [اینکه] خداوند می فرماید[2]: «و بگو عمل کنید. پس بزودی خداوند خواهد دید عمل شما را؛ نیز پیامبرش و مؤمنان» [یعنی چه؟] حضرت فرمود: مراد، ما هستیم. [سائل] گفت: خداوند می‌فرماید[3]: «و بدینگونه شما را امّتی وسط قرار دادیم تا گواهانی بر مردم باشید و رسول بر شما گواه باشد.»؛ حضرت فرمود: امّت وسط ما هستیم و مائیم گواهان خداوند بر خلقش و حجّتهای او در زمینش. سائل گفت: خداوند در مورد آل ابراهیم می‌فرماید[4]: «و دادیم ایشان را ملکی بزرگ»؛ حضرت فرمود: ملک بزرگ این است که خداوند در میان ایشان امامانی قرار داد؛ هر که آنان را اطاعت کند، خدای را اطاعت کرده و هر که آنان را نافرمانی کند، خدای را نافرمانی کرده است؛ پس این است ملکی بزرگ؛ چگونه است که در آل ابراهیم به این ملک اقرار می‌کنند، امّا در آل محمّد (ص) انکارش می‌کنند؟! سائل گفت: خداوند می‌فرماید[5]: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع کنید و سجده کنید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیکو انجام دهید؛ شاید رستگار شوید. و در راه خدا به حقّ جهاد کنید.» تا آخر سوره. حضرت فرمود: ما را اراده کرده است؛ مائیم که با ملّت پدرمان ابراهیم برگزیده شده‌ایم و خداوند از پیش، ما را در کتابها و در این قرآن، مسلم نامیده است تا پیامبر گواه بر شما باشد. پس رسول خدا گواه بر ماست بدان سبب که از جانب خدا به ما رسانده است و ما گواهان بر مردمیم؛ پس هر که صادق باشد، روز قیامت او را تصدیق می‌کنیم و هر که کاذب باشد، تکذیب. سائل گفت: خداوند می فرماید[6]: «بلکه آن آیاتی است روشن در سینه‌های کسانی که بدانها علم داده شده است.» حضرت فرمود: مراد از آن مائیم، و ما آن کسانی هستیم که به ما علم داده شده است. سائل گفت: خداوند

---

1. ۹/۱۱۹
2. ۹/۱۰۵
3. ۲/۱۴۳
4. ۴/۵۴
5. ۲۲/۷۷-۷۸
6. ۲۹/۴۹

می‌فرماید[1]: «بگو میان من و شما، خدا به عنوان گواه بس است، و آنکه نزد اوست علم کتاب» حضرت فرمود: ما را اراده کرده است. نخستین و برترین و بهترینِ ما پس از پیامبر (ص) علی است. سائل گفت: خداوند می‌فرماید[2]: «بدرستی که آن، یادآوری برای تو و قوم توست و بزودی مورد سئوال واقع می‌شوید.» حضرت فرمود: ما را اراده کرده است. اهل ذکر و مسئول، ما هستیم. سائل گفت: خداوند می‌فرماید[3]: «همانا تو بیم دهنده‌ای و هر گروهی یک راهنما دارد» حضرت فرمود: بیم دهنده، رسول خداست (ص) و در هر زمانی، امامی از ما مردم را هدایت می‌کند به آنچه رسول خدا (ص) آورده است. نخستین راهنما پس از او علی‌بن ابیطالب (ع) است سپس جانشینان پس از او ـ که بر آنان برترین درود بادا ـ یکی بعد از دیگری. سائل گفت: خداوند می‌فرماید[4]: «و کسی تأویل آن را نمی‌داند مگر خداوند و راسخان در علم» حضرت فرمود: رسول خدا (ص) برترین راسخِ در علم است؛ خداوند تمام آنچه را که بر او فرو فرستاد اعمّ از تنزیل و تأویل، بدو آموخت. و چیزی را بر او نازل نمی‌کرد مگر آنکه تأویل آن را بدو می‌آموخت. سپس جانشینان پس از او راسخان در علمند؛ تمام تأویل آن را می‌دانند. سائل گفت: خداوند می‌فرماید[5]: «سپس کتاب را ارث دادیم به آنانکه برگزیدیم از بندگان خویش؛ پس برخی از آنان بر خویش ستم می‌کنند و برخی میانه‌رو است و برخی به اذن خدا به خوبیها پیشی میگیرد؛ آن، همان فضل بزرگ است.» حضرت فرمود: ما را اراده کرده است. پیشی گیرنده همان امام است؛ میانه‌رو، عارف به حقّ امام است؛ و آنکه بر خویش ستم می‌کند، کسی است که شکّ دارد و دو دل است. عامّه چنین می‌پندارند که خدای عزّوجل همه را اراده کرده است وقتی می‌فرماید[6]: «سپس ارث دادیم کتاب را به آنکسانی که برگزیدیم از بندگانمان.» و اگر چنان بود که آنان پنداشته‌اند، باید همه برگزیده باشند و همه در بهشت.

---

1. ۱۳/۴۳
2. ۴۳/۴۴
3. ۱۳/۷
4. ۳/۵
5. ۳۵/۳۲
6. T (inter.), A,B,C,F,E add مسلمانان همه. D has these words in the text, but a later hand has scored them out in red. A clear interpolation.

همانگونه که خدای عزّوجل فرمود[1]: «بهشتهای جاودان؛ درآیند در آنها» و همینطور در تأویل آیه‌ای که در آغاز باب آورده‌ایم، دو قول گفته‌اند. برخی گفته‌اند اولوالامری که خداوند عزوجل فرمان داده به اطاعت از آنها، فرماندهانِ «سرایا» هستند. و دیگران گفته‌اند آنها اهل علمند؛ و مرادشان آندسته از مردم است که اهل فتوایند. اگر دقّت کنیم هر دو قول نادرست است. امّا آنکه می‌گوید مراد از اولوالامر، فرماندهانِ سرایاست، با این قول، آنان را برتر از ائمه‌ای می‌داند که برای این سرایا آنان را فرستاده‌اند، و نیز اطاعت ائمه را از فرماندهان سرایا و اطاعت همهٔ مؤمنین را از آنها واجب کرده است؛ زیرا وقتی خداوند می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید»، هر مؤمنی را در بر می‌گیرد و نباید مؤمنی را از آن استثنا کرد مگر با دلیلی از کتاب یا بیانی از رسول ـ که مأمور به بیان است ـ و چنین چیزی را نیافته‌اند، چراکه آنان طاعت فرماندهٔ سرّیه را به غیر از همراهان او واجب نمی‌دانند؛ پس آنچه را که به زبان ادّعا کردند، باطل شد. و امّا قول کسی که اولوالامر را علماء می‌داند و مرادش علمای عامّه است؛ در حالیکه آنان با هم اختلاف دارند، طاعت یکی عصیان دیگری است [یعنی] وقتی مؤمن یکی از آنان را اطاعت کند، دیگری را عصیان کرده است و خداوند عزّوجلّ فرمان نمی‌دهد به اطاعت گروهی که با یکدیگر [در آراء] اختلاف دارند؛ کسی که مأمور به اطاعت از آنهاست نمی‌داند کدامیک را فرمان برد. و این قول بطلانش آشکار است؛ و فساد آشکارش ما را از احتجاج در برابر قائل آن بی‌نیاز می‌کند. و آنانکه برای این نام شایسته‌ترند و به آنان اولوالامر گفته می‌شود، ائمّه‌ای هستند که همهٔ امر برای ایشان است و آنان وُلاتِ امر می‌باشند. و این مطلب برای کسی که در آن تدبّر کند، آشکار است. خدای عزّوجل همراه طاعت خود و طاعت رسولش، طاعت کسی را نمی‌آورد که قلمرو جریان امرش به اندازهٔ قلمرو جریان و نفوذ امر خدای عزّوجل و رسول او ـ که عبارتست از اقامهٔ احکام الله در زمین او ـ نباشد و بعد امر کند به خلق که سخن او را بشنوند و اطاعت کنند. از میان عامّه آنکه می‌گوید اولوالامر فرماندهان سرایا و علماء هستند، بازگشتش به قول ماست؛ چراکه فرماندهان سرایا مأمور به اطاعت از ائمه

1. ۱۳/۲۳، ۱۶/۳۱، ۳۵/۳۳.

هستند؛ و امارت آنان از جانب ائمه است و چون از جانب ائمه امیر شده‌اند، استحقاق این دارند که زیردستانشان از آنها اطاعت کنند. و [در مقابلِ] قول آنکه می‌گوید اولوالامر، علماء هستند، [باید گفت] ائمه، علمای حقیقی هستند و علماء پائین‌تر از ائمه‌اند. و در حقیقت، منزلت و رتبهٔ علمی امامان برتر و بالاتر از علماست.

و روایت شده است از جعفربن محمد (ص) که حسن بن صالح بن حیّ و علی بن صالح بن حیّ از ایشان در مورد قول خدای عزّوجل[1]: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا و رسول اطاعت کنید و از اولوالامرتان» سئوال کردند که اولوالامر کیست؟ حضرت فرمود: علماء. چون از نزد امام بیرون رفتند، علی بن صالح گفت: نتیجه‌ای نگرفتیم؛ چرا سئوال نکردیم که این علماء کیستند؟ پس بازگشتند و از ایشان سئوال کردند. حضرت فرمود: [علماء] امامان از اهل بیت رسول خدا (ص) هستند. و از ابوجعفر محمد بن علی (ع) است که دربارهٔ قول خدای عزّوجل[2]: «و اگر آن را باز می‌گردانیدند به رسول و به اولیای امرشان، همانا کسانی از ایشان که استنباط می‌کنند آن را، می‌دانستندش» فرمود: آنان امامان از اهل بیت رسول خدا (ص) هستند که خداوند قرار داده است آنها را اهل علم یعنی کسانی که استنباط می‌کنند آن را؛ سپس اطاعت آنان را واجب کرده و فرموده است[3]: «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول و اولیای امرتان را».

و روایت شده است از جعفربن محمد (ع) که شنید از مردی که طواف خانهٔ خدا می‌کرد، می‌گفت: پروردگارا! قرار ده مرا از «کسانی که وقتی آیات تو[4] یادآوری می‌شود [چون] کران و کوران بر آنها نیفتند[5]» خدایا قرار ده مرا از «کسانی که می‌گویند پروردگارا عطاکن به ما از همسران و فرزندانمان روشنی چشم و ما را امام متّقین بگردان[6]». ابوعبدالله او را گفت: «چیز نادرستی از خدایت درخواست کردی؛ از او خواستی که تو را امام متّقین که واجب الطاعه است قرار دهد.» پس برخی از اصحاب، حضرت را گفتند: فدایت شوم،

---

1. ۴/۵۹
2. ۴/۸۳
3. ۴/۵۹. See above
4. D,Y آیات تو ; Qur. آیات پروردگارشان
5. ۲۵/۷۳
6. ۲۵/۷۴

آیهٔ اوّل در مورد کیست؟ حضرت فرمود: در مورد شما نازل شده است. پرسید: آیهٔ دوّم؟ حضرت فرمود: در باب ما.

و از همان حضرت (ع) است که دربارهٔ قول خدای عزّوجل: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول و اولیای امرتان را.»، فرمود: آنان امامان از ما هستند و اطاعتشان واجب است.

و از همان حضرت (ع) روایت شده است که از ایشان در مورد فرمایش رسول خدا(ص): «هر که بمیرد و امام زندهٔ عصرش را نشناسد، مرگ او مرگی است در جاهلیّت» سئوال شد که آیا مراد امام از آل محمد است یا غیر ایشان؟ فرمود: هر کس امام را انکار کند، مرگ او مرگ در جاهلیت، از آل محمد باشد یا غیر ایشان.

و از همان حضرت (ع) روایت شده است که از ایشان سئوال شد دربارهٔ قول خدای عزّوجل[1]: «همانا در آن آیاتی است برای هوشمندان»، حضرت فرمود: آنان امامان هستند که با نور خدا می‌نگرند؛ پس مراقب فراست آنان در خود باشید.

از رسول الله (ص) روایت شده است[2] که به علی (ع) فرمود: «ای علی! تو و جانشینان از فرزندان تو، اَعراف خدا هستید میان بهشت و دوزخ. داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که شما را بشناسد و شما بشناسیدش. و به جهنّم نمی‌رود مگر آنکه شما را انکار کند و شما انکارش کنید.» پس این یک تأویل آشکار و درستی است که غیر از این صحیح نیست. چنان نیست که عامّه تأویل کرده‌اند که اصحاب اَعراف، مردانی هستند که اعمالشان به گونه‌ایست که نه می‌تواند آنان را به بهشت داخل کند، و نه می‌تواند موجب رفتن به دوزخ باشد؛ پس آنان میان بهشت و دوزخند؛ در حالیکه خداوند عزّوجل در آخرت بیش از دو دار قرار نداده است: دار ثواب و دار عقاب؛ بهشت و دوزخ؛ و این دو درجاتی دارند. اهل جنّت مطابق درجات اعمال خیری که نجام داده‌اند، به بهشت

1. ۱۵/۷۵

2. C,F add a quotation from شرح الاخبار, which appears to be an iterpolation as no ather MS. has it.

می‌روند و اهل دوزخ بر حسب مراتب اعمال شرّشان به دوزخ. پس هر کس که مستحق هیچگونه عذابی نیست، در رحمت خدا قرار دارد. پس چگونه اصحاب اعراف به این حال هستند یعنی چنانچه که عامّه گفته‌اند، موقوف میان بهشت و دوزخند، نمی‌توانند به بهشت وارد شوند و از رحمت خدای عزّوجل به دور هستند؛ در حالیکه خدای عزّوجل در کتاب خود از منزلت بزرگ آنان خبر می‌دهد و اینکه آنان مردم را در آن روز به سیمایشان می‌شناسند و اهل دوزخ را به جهت گناهانشان متوقّف و توبیخ می‌کنند و به آنها می‌گویند[1]: «فراهم آمدنتان و آنچه کبر می‌ورزیدید، بی‌نیازتان نکرد. آیا ایشانند کسانی که سوگند می‌خوردید که خداوند آنان را به رحمتی نرساند...» مرادشان گروهی از اهل جنّت است. و اهل بهشت را ندا می‌دهند که درود بر شما. و می‌گویند[2]: «به بهشت وارد شوید. بیمی بر شما نیست و نه اندوهگین شوید.» و مردم برای طلب یاری و به امید شفاعت، آنان را ندا می‌دهند همانگونه که خدای عزوجل از آنان در کتابش یاد کرده و مرتبه و قدر بزرگشان را بیان فرموده است و اینکه آنان گواهان او بر خلقش و حجّت‌های او بر بندگانش می‌باشند. اصحاب اعراف، اصحاب مراتب و منازل بلند نزد خداوند هستند[3]. و «عُرف» قسمت بالای هر چیز است چنانکه می‌گویند: «عُرف الدیک» یعنی تاج خروس و «عُرف الفرس» یعنی یال اسب؛ و جمع آن اعراف است. برخی از اهل لغت گفته‌اند: نزد عرب، هر جای مرتفعی، اعراف است. و لذا به تلّ شن اعراف گویند. و همچنین برخی از مفسّرین عامّه دربارهٔ قول خداوند[4]: «و اصحاب اعراف ندا دردادند...» چنین گفته‌اند که آنان بر جای مرتفعی میان بهشت و دوزخند. و دیگران گفته‌اند: بر دیوار بلندی میان بهشت و دوزخ. گفته‌اند که نامگذاری به اعراف به جهت بلندی و ارتفاع آن است. پس قوم، گِرد حق می‌چرخند و بر دو دسته‌اند: دانای منکر و نادان مقصّر. پناه می‌بریم به خداوند از حیرت و گمراهی و انکار حق و نادانی. و بنابراین بیشتر تأویل عامّه در مورد

---

1. ۷/۴۸-۴۹

2. CP. Qur. ۷/۴۹.

3. From here on,it appears that a considerable portion of the 'riwayat' may be an early interpolation.

4. ۷/۴۸

کتاب خدای عزّوجل، نادرست است و مبتنی بر آراء و خواسته‌هایشان. پناه می‌بریم به خداوند از اینکه در کتاب او سخن به رأی بگوییم و در آنچه مخالف حق است نزد خدا، از هوی پیروی کنیم. با اینحال ـ چنانکه عامّه پنداشته‌اند ـ اعراف، قومی هستند جامانده از بهشت. این تأویلی فاسد است و اثبات فسادش بی‌نیاز از دلیل. و چنین است بیشتر تأویلات ایشان بدانگونه که از آرائشان آشکار است. خداوند ما را از سخن به رأی در کتابش و در حلال و حرامش حفظ کناد.

از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود: من مأمور به اطاعت از خداوند یعنی پروردگار خویشم؛ و امامان از اهل بیتم امر شده‌اند به اطاعت از خدا و من: و همهٔ مردم دیگر مأمورند به اطاعت از خدا، و اطاعت از من و اطاعت از امامان اهل بیت من. پس هر که از آنان پیروی کند، نجات یافته و هر که آنان را ترک کند هلاک شده است؛ و جز گمراهان، کسی ایشان را ترک نمی‌کند.

از جعفربن محمد (ع) روایت شده است که دربارهٔ قول خدای عزّوجل[1]: «و اگر به رسول و اولیای امرشان بازگردانده بودند....» [از او سئوال شد که] ایشان کیستند؟ حضرت فرمود: ما اولوالامر یعنی کسانی هستیم که خداوند امر کرده است به ما مراجعه کنند. و [نیز] از ایشان (ع) است که مردی او را گفت: فدایت شوم، عده‌ای از میان ما می‌گویند که وقتی خدای عزّوجل می‌فرماید[2]: «از اهل ذکر سئوال کنید، اگر نمی‌دانستید» مراد علمای یهود است. حضرت لبخندی زد و فرمود: به خدا سوگند که آنگاه آنان را به دین خود می‌خوانند. بل به خدا سوگند که مائیم اهل ذکر همان کسانی که خداوند فرمان داده است که مسأله را نزد ما آورند.

و [نیز] از ایشان است که دربارهٔ قول رسول خدا (ص): «هر که بمیرد و امام روزگارش را نشناسد، گوئی در جاهلیّت مرده است.» فرمود: یعنی امام زنده. به ایشان گفتند: ما زنده نشنیدیم. حضرت فرمود: به خدا سوگند آن را گفت؛ یعنی رسول خدا(ص).

---

1. ۴/۸۳

2. ۱۶/۴۳

و از آن حضرت است که در مورد قول خدای عزّوجل[1]: «روزی که بخوانیم هر دسته از مردم را به امامشان.» حضرت فرمود: [یعنی] به آن کسی که در دنیا پیرو او بوده‌اند. علی (ع) خوانده می‌شود به [عنوان نمایندهٔ] عهد و نسلی که در آن بود؛ حسن را می‌خوانند به عهد و نسلی که در آن بود و حسین را به عهد و نسلی که در آن بود. حضرت، همهٔ ائمه را شمرد. سپس گفت که رسول خدا (ص) فرمود: «هر که بمیرد در حالیکه امام روزگارش را نمی‌شناسد، در جاهلیّت مرده است.»

از ابوجعفر محمدبن علی (ع) روایت شده است که مردی او را گفت: «ای پسر رسول خدا! در نظر قریش، این فرمایش شما که موالی ایشان هستید، سنگین می آید.» حضرت فرمود: مردم بر سه دسته‌اند: دسته‌ای که آنها را به سوی خدا خواندیم پس ما را اجابت کردند؛ پس منّت خدا و رسول خدا و منّت ما بر ایشان است. و دسته‌ای که آنان را کشتیم. و دسته‌ای که خداوند و رسول او در سال فتح بر ایشان منّت نهادند؛ پس منّت خدا و رسول او بر ایشان است برای ما. پس [اکنون] آنکه چنان سخنی گفته است، از هر دسته‌ای که می‌خواهد، باشد.

از ابوذر (رحمةالله علیه) روایت شده است که پس از رحلت رسول خدا (ص)، در موسم حجّ حاضر شد. پس چون مردم به هنگام طواف فراهم آمدند، بر در کعبه ایستاد، حلقهٔ در را گرفت و سه بار گفت: «آی مردم!» مردم جمع شدند، ایستادند و سکوت کردند[2]. پس گفت: هر که مرا می‌شناسد، که می‌شناسد. و هر که مرا نمی‌شناسد، [بداند] من ابوذر غفاری هستم. آنچه را از رسول خدا (ص) شنیده‌ام برای شما می‌گویم. شنیدم که به گاه احتضار فرمود: من در میان شما دو چیز سنگین باقی می‌گذارم: کتاب خدا، و عترتم که اهل بیتم باشند. این دو از هم جدا نمی‌شوند تا آنکه در حوض بر من وارد شوند

---

1. ۱۷/۷۱

2. So T. But a marg. variant in T has صدا زد for گفت and is as follows: سپس صدا زد:ای مردم! همه ساکت شدند. سپس صدا زد: ای مردم! همه جمع شدند: سپس صدا زد: ای مردم! همه جمع شدند و ایستادند و سکوت کردند.

Several MSS. adopt this as text, but it seems a later correction .

مانند این دو؛ ـ و دو انگشت سبّابه از دو دستش را با هم آورد و در کنار هم نهاد و یکسان نشان داد ـ و فرمود: نمی‌گویم مانند این دو؛ ـ و دو انگشت میانی و سبّابه از دست راست را کنار هم نهاد ـ زیرا یکی از آنها، برتر از دیگری است. هان که مَثَل این دو در میان شما همانند کشتی نوح است، هر که سوار آن شد، نجات یافت؛ و هر که رهایش کرد، غرق شد.

از علی (ع) روایت شده است که از ایشان در مورد اهل ذکر سئوال شد که کیستند؟ حضرت فرمود: مائیم اهل ذکر. و از ابوجعفر محمد بن علی (ع) نیز چنان سئوالی شد و حضرت همان جواب را داد. اخبار در این باب از حدّ این کتاب خارج است و آنچه آوردیم برای خردمندان، و نیز برای کسانی که موفّق به صواب هستند، کفایت می‌کند.

در بیان وجوب درود بر محمّد و آل محمّد ـ که درود خدا بر او و بر همهٔ ایشان بادا ـ

و اینکه آنان اهل بیت اویند. و اینکه امامت در آنان انتقال یافته؛ و در بیان اینکه آنان امّت محمد (ص) هستند.[1]

خدای عزّوجل می‌فرماید[2]: «خداوند و فرشتگان او بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، [شما نیز] بر او درود بفرستید و سلامی ناب بر او کنید [در برابرش تسلیم باشید]».

روایت شده است از رسول خدا (ص) که گروهی از یارانش هنگام نزول این آیه از او سئوال کردند و گفتند: ای رسول خدا! می‌دانیم چگونه بر تو سلام کنیم. امّا چگونه بر تو درود فرستیم؟ حضرت فرمود: می‌گویید: اَللّهمّ صلِّ عَلیٰ محمدٍ و عَلیٰ آلِ محمدٍ کَما صَلَّیْتَ عَلیٰ ابراهیم و عَلی آلِ ابراهیم اِنّک حمیدٌ مجید [خداوندا! بر محمد و آل محمّد

1. Y.T,D,C, have all slightly differing titles.
2. ۳۳/۵۶

درود فرست همانگونه که بر ابراهیم و دودمان او درود فرستادی؛ همانا تو ستوده و بزرگواری]. پس رسول خدا روشن کرد برای ایشان نحوهٔ درود فرستادن بر او را؛ و اینکه این درود بر او و آل اوست؛ همانگونه که رسول خدا سایر فرایضی راکه به گونهٔ اجمال در کتاب خدا آمده است بر آنان تعلیم و تبیین کرد مانند نماز، زکوة، روزه، حجّ، ولایت و جهاد. چنانکه ذکر نماز به طور مجمل انزال شده است و رسول خدا آن را برایشان تفسیر کرد.

عامّه این روایت را به همانگونه که ما آوردیم، روایت کرده‌اند؛ و چون در ردّ آن چاره‌ای نیافته‌اند، پنداشته‌اند که مسلمانان همه آل محمدند تا اهل بیت رسول خدا (ص) را خارج کنند از این فضیلتی که خداوند به آنان اختصاص داده و کتاب، آن را ذکر کرده و رسول خدا(ص) تبیین فرموده و خداوند، آن را یکی از دلائل بر امامت ایشان و وجوب اطاعتشان قرار داده است زیرا آنان را در کنار رسول خدا نهاده است. و این نظر عامّه یک مکابره [ستیزه جوئی و انکار حق] است که نادرستی آن بر فرزانگان و خردمندان پوشیده نیست. و بر کذب آشکارشان همین بس که بر ضدّ نظرشان استدلال می‌توان کرد.

از ابوعبدالله جعفربن محمد (ع) روایت شده که کسی از او سئوال کرد و گفت: ای پسر رسول خدا! مرا خبر ده که آل محمّد کیانند؟ حضرت فرمود: آنان اهل بیت خاصّ او هستند. گفت: عامّه چنین می‌پندارند که مسلمانان همه آل محمّدند. حضرت لبخندی زد. سپس فرمود: دروغ می‌گویند و راست می‌گویند. سائل گفت: ای پسر رسول خدا! یعنی چه دروغ می‌گویند و راست می‌گویند؟ حضرت فرمود: به یک معنی دروغ می‌گویند و به یک معنی راست می‌گویند. دروغ می‌گویند که مسلمانان آل محمّدند؛ یعنی کسانی که اهل توحیدند و به پیامبر(ص) اقرار دارند، بعلاوهٔ آن کاستی‌ها و تفریط‌ها که در دینشان دارند. و راست می‌گویند که مسلمانان مؤمن از آل محمدند هر چند با او نسبتی ندارند. و این بدانجهت است که به شرایط قرآن عمل می‌کنند، نه اینکه آنان آلِ محمدی هستند که خداوند ناپاکی را از آنان برداشته و تطهیرشان کرده است[1]. پس هر کس به شرایط قرآن

1. Cf. Qur. ۳۳/۳۳

عمل کند و پیرو آل محمد (ع) باشد، پس او از آل محمد است به لحاظ متابعت از آنان، هر چند نسبتش از نسبت محمّد دور باشد. سائل گفت: فدایت شوم، خبر ده مرا از آن شرایطی که هر کس آن را حفظ کند و به آن عمل کند، بدین معنا از آل محمد است. حضرت فرمود: عمل به شرایط قرآن و پیروی از آل محمد (ص)؛ پس هر که از آنان متابعت کند و آنان را بر همهٔ مردم مقدّم بدارد ـ چنانکه خداوند به جهت قرابت با رسول‌الله، آنان را مقدّم داشته است ـ او بدینمعنا از آل محمد است. و خداوند در کتابش نیز همینگونه حکم فرموده است[1]: «و هر کس از شما با آنان دوستی کند (از آنان متابعت کند) پس او از ایشان است» و از قول ابراهیم حکایت می‌کند[2]: «هر که از من تبعیّت کند، پس او از من است و هر که از من سرپیچی کند، خدایا تو آمرزنده و رحیمی» و دربارهٔ یهود حکایت می‌کند سخنِ «کسانی را که گفتند خداوند با ما پیمان بست که به هیچ پیام‌آوری ایمان نیاوریم مگر اینکه برای ما یک قربانی بیاورد که آتش آن را بخورد.[3]»

خداوند به پیامبرش می‌گوید[4]: «بگو پیامبرانی پیش از من برای شما بیّنات و نیز آنچه را که گفتید آوردند؛ پس اگر راست می‌گوئید، چرا آنان را کشتید؟» و در جای دیگر می‌گوید[5]: «بگو پس چرا پیش از این پیامبران خدا را کشتید، اگر مؤمن هستید.» همانا این آیه دربارهٔ قومی از یهود که در زمان رسول خدا (ص) بودند نازل شده است در حالیکه ایشان انبیاء را به دست خود نکشته‌اند و در زمان آنان [کشندگان] نیز نبوده‌اند ولی اسلافشان پیامبران را کشته بودند و آنان به فعل اسلاف خود راضی بودند و در این راه پیرو آنان؛ پس خدای عزّوجل عمل اسلاف را به ایشان نسبت می‌دهد و به خاطر پیرویشان از اسلاف، ایشان را از جملهٔ آنان قرار می‌دهد. سائل گفت: خدا مرا فدایت کند، دلیلی از کتاب خدا برای من بیاور تا [بتوانم] استدلال کنم بر اینکه آل محمد همان اهل بیت خاصّ او هستند نه دیگران. حضرت فرمود: بلی خداوند که راستگوترین سخنگویان است می‌فرماید[6]:

---

1. ۵/۵۱
2. ۱۴/۳۶
3. ۳/۱۸۳
4. ۳/۱۸۳
5. ۲/۹۱
6. ۳/۳۳

«همانا خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برگزید» سپس بیان می‌کند که این برگزیدگان چه کسانی هستند و می‌فرماید[1]: «ذرّیه‌ای که برخی از برخی دیگرند و خداوند شنوا و داناست» و ذرّیهٔ قوم نمی‌باشد مگر نسل آنان. خداوند می‌فرماید[2]: «ای آل داود! شکر کنید» و نیز می‌فرماید[3]: «مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می‌کرد، گفت: آیا می‌کشید مردی را که گوید پروردگار من اللّه است.» و این فرد پسرعموی فرعون بود و خداوند نسبت داده است این مؤمن را به فرعون به جهت نزدیکی‌اش در نسب در حالیکه او در روش و دین مخالف فرعون است. و اگر تمام کسانی که به محمّد ایمان آورده‌اند از آل محمد بودند یعنی از کسانی که خداوند آنها را در قرآن اراده کرده است، مؤمن آل فرعون را در حالیکه مخالف با دین فرعون بود، به او نسبت نمی‌داد؛ و این، دلیل است بر آنکه آلِ رجل همان اهل بیت او هستند. و هر که از آل محمد پیروی کند پس او نیز بدین معنا از آنانست؛ چرا که ابراهیم می‌گوید[4]: «پس هر که از من پیروی کند، از من است و هر که نافرمانی کند، خدایا تو آمرزنده و رحیمی.» و خداوند می‌فرماید[5]: «آل فرعون را در بدترین عذاب وارد کنید.» یعنی اهل بیت او را خصوصاً، و پیروان او را عموماً. و هر که به آتش رود غیر از اهل بیت فرعون بدانجهت است که پیروی از اهل بیت او کرده و با این پیروی از آنان است و آل فرعون امامان ایشان هستند، پس هر که دوستدار آنانست، تابع و پیرو است. و خداوند می‌فرماید[6]: «سلام بر آل یاسین» و یاسین محمّد است و آل یاسین اهل بیت اویند. چنانکه می‌فرماید[7]: «ای آل داود! شکرگزار باشید که کمی از بندگان من شکورند.» و نیز می‌فرماید[8]: «و بازماندهٔ از آنچه واگذارند آل موسی و آل هارون که فرشتگان حمل کنندش.» و این بدان معناست که گاه از آل موسی و آل هارون و آل داود و آل یاسین کسی است که نسبتی میان او و آنها نیست

---

1. ۳/۳۴
2. ۳۴/۱۳
3. ۴۰/۲۸
4. ۱۴/۳۶
5. ۴۰/۴۶
6. ۳۷/۱۳۰ is إلیاسین; but this is an interesting Ismaili reading of a Qur'anie text.
7. ۳۴/۱۳
8. ۲/۲۴۸

مگر پیروی. پس اهل بیتهای پیامبران، امامان (ع) هستند و هر که آنان را دوست بدارد و از آنان پیروی کند بدان معنا و بدانگونه که خداوند سبحان وصف کرده است، از آنانست.
سپس جعفربن محمد (ع) به سائل گفت: بدان که از امّت‌های گذشته و دورانهای رفته و اسلاف پیشین نبوده و کسی نشنیده است که بیشتر از این امّت ظلم کرده باشد. چرا که این امّت می‌پندارند که میان ایشان و اهل بیت پیامبرشان تفاوتی نیست و آنان را بر ایشان فضلی نمی‌باشد. و هر که از مردم چنین بیاندیشد، بالاترین سخن نادرست را به خدا نسبت داده و بهتانی بزرگ و گناهی آشکار مرتکب شده است. و با این سخن بیزار از محمد و آل محمد است تا اینکه توبه کند و به حق بازگردد و اقرار کند به فضل و برتری کسی که خداوند او را برتری داده است یعنی اهل بیت نبوّت و جایگاه رحمت و معدن علم و اهل ذکر و محلّ آمدْشدِ فرشتگان؛ پس هر که پندارد کسی که صفتش چنان است بر او برتری ندارد، پس او از آنان در دنیا و آخرت بیزار است. سپس فرمود: در اینجا قول دیگری به لحاظ اجماع هست. سائل گفت: چیست آن؟ حضرت فرمود: آیا آنچه که مسلمانان بر آن اتّفاق نظر دارند، حقانیّتش بیشتر و شایستگی‌اش برای پذیرش بهتر از آن چیزی نیست که در آن اختلاف دارند؟ گفت: آری. حضرت فرمود: بگو بدانم آندسته از مسلمانان که مدّعی‌اند که آل محمدند، اقرار ندارند که اهل بیت محمد، شرکای آنان هستند در مدّعای آنان که آل محمدند؟ گفت: آری. حضرت فرمود: آیا نمی‌نگری که کسانی که مدّعیند که آل محمد هستند، اقرار دارند در مورد اهل بیت محمد که آنان اهل بیت محمّدند، در حالیکه آل محمّد منکر آن چیزی هستند که این مدّعیان دعوی می‌کنند. و این دعوی، باطل ومردود است تا اینکه آن را برای خود به یکی از دو راه اثبات کنند: یا به اجماعی از اهل بیت محمد که به مدّعای آنان اقرار کنند و تصدیق کنند و گواهی دهند بر مدّعای ایشان در مورد آل محمّد. و یا اینکه از غیر ایشان بیّنه‌ای بیاورند شاهد بر مدّعایشان و آن غیر در این دعوی نفعی نداشته باشد؛ و برای این بیّنه هیچ راهی ندارند. آیا نمی‌نگری که حق اهل بیت محمد ثابت شد و مدّعای این مدّعیان باطل؛ چرا که در آن مورد میان مردم اختلاف است در حالیکه حقّ آل محمّد از دو طرف مورد اتّفاق است. و

دعوی مدّعی بدانگونه که آمد باطل شد: اوّلاً با دلیل و [ثانیاً؛] از طریق اجماعی که بیانش کردیم. سائل گفت: خدا مرا فدایت کند، خبر ده مرا از امّت محمّد، آیا آنان اهل بیت محمّدند؟ حضرت فرمود: آری. سائل گفت: آیا همهٔ مسلمانان و تمام کسانی که به او ایمان آورده‌اند و تصدیقش کرده‌اند، امّت او نیستند؟ حضرت فرمود: این مسأله نیز همانند مسألهٔ اوّل در مورد آل محمّد است. [از یکسو] همهٔ مسلمانان یعنی کسانی که از اهل بیت محمّد از بنی هاشم نیستند، امّت محمّد نیستند و [از سوی دیگر] همهٔ مردم[1] یعنی اهل مشارق و مغارب زمین از عرب و عجم و انس و جنّ،کسانی که ایمان به خدا و رسول او آورده‌اند و او را تصدیق کرده‌اند و با همراهی امّتی که در آن مبعوث شده است، پیرو او شده‌اند، با همراهی و ملازمت این امّت از امّت محمّد می‌باشند. و از مسلمانان که به توحید خداوند قائلند و اقرار به پیامبر دارند، هر کس چنان باشد، پس او از امّتی است که محمّد در آن مبعوث شده است. و هر که برتری این امّت را انکار کند، پس او از کسانی است که گفتند[2]: «به پاره‌ای ایمان داریم و پاره‌ای را نمی‌پذیریم.» و دوست دارند «که راهی میان این دو برروند» آنها کسانی هستند که اگر به ایشان گفته شود که آیا ایمان به خدا و رسول او دارید؟ می‌گویند: آری. و اگر گفته شود: آیا به فضل خاندان محمّد که به او ایمان دارید و تصدیقش کرده‌اید، اقرار می‌کنید؟ می‌گویند: نه، چرا که آنان را فضلی بر ما نیست. سائل گفت: دلیل چیست که امّت محمّد همان اهل بیت محمّد یعنی کسانی هستند که ذکر کردید نه دیگران؟ حضرت فرمود: قول خدای تبارک و تعالی که راستگوترین سخنگویان است[3]: «و هنگامی که می‌افراشت ابراهیم ستونهای خانه را با اسمعیل، پروردگارا! بپذیر از ما، همانا تو شنوا و دانایی. پروردگارا! ما را قرار ده که مسلمان برای تو باشیم و نیز از فرزندانمان امّتی که مسلمان برای تو باشند. و عبادتهای ما را به ما نشان ده و توبهٔ ما را بپذیر؛ همانا تو توبه پذیر و مهربانی.» پس چون خداوند دعای ابراهیم و اسمعیل علیهماالسلام را اجابت کرد به اینکه قرار دهد از فرزندان آنان امّتی مسلمان و از میان آن ـ

---

1. C,D add اجماع دارند and then cancel it. S,A have اجماع دارند

2. ۴/۱۵۰. See also ۲/۸۵ Sq.

3. ۲/۱۲۷-۱۲۸

یعنی از میان آن امّت ـ رسولی برانگیزد که آیاتش را بر آنان بخواند، تزکیه‌شان کند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد، ابراهیم به دنبال دعای اوّلش که آن را از میان فرزندانش برای آن امّت درخواست کرد، دعای دیگری کرد و از خداوند خواست که آنان از شرک به خدا و پرستش بتها پاکیزه باشند، تا وضعشان در امّت به درستی پیش رود و از غیر امّت پیروی نکنند؛ پس گفت[1]: «و بر کنار دار مرا و فرزندانم را از پرستش بتها» فرزندانی که تو را خواندم برای آنان و وعده دادی مرا که آنان را امامان و امّت مسلمان قرار دهی و از میان آنها پیامبری برایشان بفرستی و از پرستش بتها دورشان گردانی[2]، «پروردگارا! همانا آنها گمراه کردند بسیاری از مردم را؛ پس هر که از من پیروی کند از من است و هر که نافرمانی من کند، خدایا تو آمرزنده و مهربانی.» و آن دلالت است بر اینکه امامان و امّت مسلمانی که محمّد در آن مبعوث شده است نمی‌باشند مگر از فرزندان ابراهیم و اسمعیل علیهماالسلام، کسانی که ساکنین حرمند و هرگز غیر از خدا را نپرستیده‌اند؛ چون ابراهیم می‌گوید: «و بر کناردار مرا و فرزندانم را از پرستش بتها.» و دلیل بر مسکن و دیار، قول ابراهیم است[3]: «خدایا! همانا من فرزندانم را در یک وادی بی گیاه [خشک] نزدیک بیت الحرام تو اسکان دادم. پروردگارا! تا نماز را بپای دارند؛ پس دلهائی از مردم را چنان بگردان که به سوی آنها میل کند و آنان را از میوه‌ها روزی ده شاید سپاس گزارند.» و نگفت تا بتها را عبادت کنند.

پس این آیه دلالت دارد بر اینکه امامان و امّت مسلمانی که ابراهیم برای آن به عنوان ذرّیهٔ خود دعا کرد، از کسانی هستند که هرگز جز خدا را نپرستیده‌اند. سپس گفت[4]: «پس دلهائی از مردم را چنان بگردان که به سوی آنان میل کند» پس دعای ابراهیم علیه‌السلام مخصوص امامان و امّتی است که از ذرّیهٔ اویند. سپس چنانکه برای آنان دعا کرد، برای شیعهٔ آنان نیز دعا کرد. پس اصحاب دعوت ابراهیم و اسمعیل علیهماالسلام، پیامبر خدا، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان دیگر صلوات الله علیهم هستند و از فرزندان ابراهیم

1. ۱۴/۳۵
2. ۱۴/۳۶
3. ۱۴/۳۷
4. Ref. ۱۴/۳۷ cited above

و اسمعیل، هر که دوستدار [و همراه] ایشان باشد، پس او نیز از اهل دعوت ابراهیم و اسمعیل است؛ زیرا همهٔ فرزندان اسمعیل بت پرست شدند غیر از رسول خدا، علیّ، فاطمه، حسن و حسین؛ و دعای ابراهیم و اسمعیل برای آنان بود.

و از پیامبر حدیث رسیده است که فرمود: من دعوت پدرم ابراهیم هستم و هر که پیروی از این امّتی کند که خداوند عزوجل آن را در کتابش وصف کرده است ـ یعنی همراه این امّت باشد ـ از این امّت است. و هر که با آن مخالفت کند یعنی برای آن فضلی نسبت به خود قائل نباشد، پس او از امّتی است که محمّد به سوی آنها فرستاده شده و امّت، او را قبول نکرده است. خداوند تبارک و تعالی دربارهٔ این امّت که دعوت ابراهیم و اسمعیل برای آن ضرورت یافت، در چند جای کتاب چنین می‌فرماید[1]: «و باید باشد از میان شما امّتی که به نیکی دعوت کنند و امر کنند به خوبی و نهی کنند از بدی و آنانند رستگاران» و در این آیه اهل قبله با [انجام] معاصی تکفیر شده‌اند؛ زیرا هر کس به نیکی دعوت نکند و به خوبی امر نکند، و از بدی نهی نکند از امّتی که خدای عزّوجل وصف کرده، نیست. زیرا آنان می‌پندارند که همهٔ مسلمانان امّت محمد (ص) هستند و تو دیدی که این آیه امّت محمّد را [چنین] وصف کرد که دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. پس هر کس در او صفتی که خدای عزوجّل امّت را با آن وصف کرده است نباشد، چگونه از آن امّت خواهد بود در حالیکه او بر خلاف آن چیزی است که خدای عزّوجل امّت را مشروط و موصوف به آن کرده است.

خداوند در جای دیگر ـ دربارهٔ آن امّت ـ چنین فرموده است[2]: «و بدانگونه قرار دادیم شما را امّتی وسط (یعنی عدل) تا گواهان بر مردم باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.» پس اگر فکر می‌کنی که خدای عزّوجل مرادش از این آیه همهٔ اهل قبله یعنی موحدین است، آیا می‌بینی کسی را که در دنیا شهادتش برای پیمانه‌ای خرما پذیرفته نیست، چگونه خداوند خواستار گواهی و شهادت او بر خلق است در روز قیامت؟ و آن را بر امّتهای گذشته می‌پذیرد؟ هرگز مقصود خدا از خلقش چنین چیزی نیست. و در جای دیگری

1. ۳/۱۰۴

2. ۲/۱۴۳

دربارهٔ آن امّتی که مقصود دعوت ابراهیم است چنین می‌فرماید[1]: «بهترین امّتی بودید که برای مردم برون آورده شدید.» پس اگر مراد خداوند همهٔ مسلمانان است که آنان بهترین امّتی هستند که برای مردم، برون آورده شده‌اند، معلوم نبود مردمی که همهٔ مسلمانان برای آنان برون آورده شده‌اند، چه‌کسانی هستند. هرگز مقصود خداوند آن‌کسانی از تودهٔ این خلق نیست که شما پنداشته‌اید؛ بلکه مراد خداوند امّتی است که محمّد در آن مبعوث شده است.

سائل گفت: نبود همراه پیامبر جز علی تنها! پس ابوعبدالله (ع) فرمود: همراه علی، فاطمه، حسن و حسین بودند و ایشان کسانی هستند که خداوند، ناپاکی را از آنان برداشته و به نیکی تطهیرشان کرده است[2]؛ و اصحاب کساء[3]، آنانند که کتاب بر تطهیرشان گواهی می‌دهد. خود پیامبر به تنهایی یک امّت بود؛ چراکه خداوند سبحان می‌گوید[4]: «همانا ابراهیم امّتی بود فروتن برای خدا، یکتاپرست.» پس ابراهیم به تنهایی یک امّت بود؛ آنگاه پس از کهنسالی، اسمعیل و اسحق را به او عطا کرد و در نسل آنان نبوّت و کتاب قرار داد. و همانگونه پیامبر خدا به تنهایی یک امّت بود سپس علی و فاطمه را به او عطا کرد و او را با حسن و حسین افزایش داد همانگونه که ابراهیم را با اسمعیل و اسحق افزایش داد. و قرار داد امامت را که خَلَفِ نبوّت است در ذرّیهٔ او و از فرزندان حسین بن علی همانگونه که نبوّت را در نسل اسحق قرار داد و به ذرّیهٔ اسمعیل ختم کرد. و بدانگونه امامت در حسن بن علی بود به جهت تقدّمش. خداوند عزوجل در این باره می‌فرماید[5]: «و پیش آهنگان، آن پیش‌آهنگان، آنانند نزدیک گشتگان.» و حسن جلوتر از حسین بود. سپس خداوند امامت را به فرزندان حسین منتقل کرد چنانکه نبوّت را از فرزندان اسحق به فرزندان اسمعیل آورد. و امّت، اجماع بر آنها دارند با شهادتی که برای آنان می‌دهند، و این شهادت در آنان جریان دارد و برای کسی جز آنان بر همانند این شهادت، اجماع

---

1. ۳/۱۱۰
2. Referring to Qur. ۳۳/۳۳
3. T,C,F,A,B,S add محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام
4. ۱۶/۱۲۰
5. ۵۶/۱۰-۱۱

ندارند.

اگر کسی بگوید: چه دلیلی هست بر اینکه خدای عزوجل امامت را از فرزندان حسن به فرزندان حسین منتقل کرد؟ [در پاسخ] می‌گوئیم: بر اساس کتاب منتقل شده است. پس اگر بگوید: چگونه است آن، در حالیکه امامت، تنها بر اساس تقدّم، و پاکی از گناهان مهلکی که موجب آتش است، سپس علم برتر می‌باشد. [در پاسخ] گفته می‌شود: امامت به تمام آن چیزهایی است که امّت به آن نیازمند است از حلال و حرامش، و علم به کتاب خدا: خاصّ و عامّ آن، ظاهر و باطن آن، محکم و متشابه آن، ناسخ و منسوخ آن، و دقائق دانش آن و غرائب تأویل آن. سائل پرسید: چه دلیلی هست بر اینکه امام نیست مگر کسی که به این چیزهایی که برشمردید، دانا باشد؟ حضرت فرمود: قول خدای عزّوجل است دربارهٔ کسانی که به آنها اذن و اهلیّت حکومت داده است[1]: «به درستیکه ما فرستادیم تورات را؛ در آن هدایت و نور است؛ بدانوسیله حکم می‌کنند پیامبرانی که فرمان پذیرفتند برای کسانی که یهود شدند و علمای ربّانی و احبار» پس علمای ربّانی، پیامبران نیستند بلکه امامانی هستند که با علم خود مردم را تربیت می‌کنند. و احبار در مرتبهٔ بعد یعنی دُعات امامان هستند. سپس خدای عزّوجل چنین فرمود[2]: «بدانچه پاسدار آن شدند یعنی کتاب خدا؛ و گواهان بر آن بودند.» و نگفت: بدانچه نمی‌دانستند. سپس [در جای دیگر] فرمود[3]: «آیا آنانکه می‌دانند و آنانکه نمی‌دانند برابرند. تنها اهل خرد یادآور می‌شوند.» و فرمود[4]: «بلکه آن، آیات آشکاریست در سینه‌های کسانی که به آنها علم داده شده است.» فرمود[5]: «در آن نیاندیشند جز دانایان». سپس فرمود[6]: «تنها بندگان دانای خدا، از او می‌ترسند.» و فرمود[7]: «پس آیا آنکه به سوی حق رهبری می‌کند شایسته‌تر است که پیروی شود یا آنکه راه نبرد مگر اینکه رهبریش کنند؛ چه شده است شما را، چگونه قضاوت می‌کنید» پس این، دلیل است بر اینکه امامان نیستند مگر علماء و

1. ۵/۴۴
2. ۵/۴۴
3. ۳۹/۹
4. ۲۹/۴۹
5. ۲۹/۴۳
6. ۳۵/۲۸
7. ۱۰/۳۵

دانایان که مردم به ایشان نیازمندند ولی ایشان در هیچ حلال و حرامی به هیچیک از مردم نیاز ندارند.

سائل گفت: مرا خبر ده از بیرون شدن امامت از فرزندان حسن به فرزندان حسین که چگونه و به چه دلیل انجام گرفت؟ حضرت فرمود: [به دلیل] قول خدای تبارک و تعالی[1]: «همانا خدا خواهد که از شما ای اهل بیت! پلیدی را دور کند و به نیکوئی تطهیرتان کند.» این آیه در مورد پنج نفر نازل شده است. گواهی می‌دهد که ایشان از شرک و از عبادت بتها و پرستش هر چیز غیر از خدا پاکیزه‌اند. اصل این آیه دعای ابراهیم (ع) است که می‌گوید[2]: «دور کن مرا و فرزندانم را از اینکه بتها را بپرستیم.» و آن پنج تنی که آیهٔ تطهیر دربارهٔ آنان نازل شده است، عبارتند از: رسول خدا (ص)، علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) و ایشانند مراد از دعای ابراهیم. سرور ایشان در این آیه، رسول خدا بود (ص) و فاطمه ـ صلوات‌الله علیها ـ زنی بود شریک آنان در تطهیر، و از امامت، چیزی نداشت بلکه اُمّ‌الائمه ـ صلوات‌الله علیهم ـ بود. پس چون رسول خدا رحلت کرد، علی بن ابیطالب شایسته‌ترین مردم پس از رسول خدا برای امامت بود؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «والسّابقون السّابقون. اولئک المقرّبون» [و پیشگامان، همان پیشگامان؛ آنان نزدیک شدگانند.] و چون پیامبر دربارهٔ حسن و حسین می‌فرماید: «آن دو سرور جوانان اهل بهشتند و پدرشان بهتر از آنانست.» و نیز پیامبر می‌فرماید: «حسن و حسین دو امام برحقّند. برخیزند یا بنشینند و پدرشان بهتر از آنانست.» بنابراین علی (ع) از حسن و حسین برای امامت شایسته‌تر بود چرا که تقدّم داشت. پس آنگاه که رحلت کرد، حسن نسبت به حسین برای امامت، اولویت داشت؛ چون متقدّم بود؛ و آیه می‌گوید: «والسابقون السابقون» پس حسن پیش‌تر از حسین و شایسته‌تر برای امامت بود. آنگاه که هنگام رحلت حسن فرارسید، نمی‌توانست امامت را در فرزندان خود قرار دهد در حالیکه برادرش همانند او در تطهیر بود و به دلیل تطهیر و تقدّم او بر فرزندان حسن فضیلت و برتری داشت[3]؛ پس امامت به

1. ۳۳/۳۳ 2. ۱۴/۳۵

3. A,D,T (var) interpolate a few words:

و حسین به دلیل تطهیر و تقدّم، برای امامت شایسته‌تر از فرزندان حسن بود، پس امامت به او منتقل شد.

حسین منتقل شد. و آنگاه که هنگام رحلت حسین فرا رسید، نمی‌توانست امامت را به فرزندان حسن منتقل کند نه به فرزندان خودش؛ چرا که خداوند می‌فرماید[1]: «و خویشاوندان، بعضیشان بر بعض دیگر سزاوارترند در کتاب خدا.» و فرزندان او به لحاظ خویشاوندی، از فرزندان برادرش به او نزدیکتر بودند و لذا شایسته‌تر برای امامت. پس این آیه فرزندان حسن را کنار نهاد و امامت را برای فرزندان حسین تثبیت کرد. بنابراین امامت در فرزندان حسین تا روز قیامت جریان دارد. و الحمدللّه رب العالمین.

بیان توقیفی[2] بودن امامان از آل محمّد ـ صلیّ اللّه علیه و علیهم اجمعین ـ

این [مبحث] بابی است که اگر بخواهیم تمام حجّت‌ها و دلائل آن را بیاوریم و با مخالفینش احتجاج کنیم، از قلمرو این کتاب خارج می‌شود و به یک رسالهٔ جداگانه در امامت نیاز دارد. و منصور باللّه ـ که درود و رحمت و برکات و خشنودی خدا بر او باد، و خداوند رویش را سفید کناد ـ به همین منظور کتاب جامعی تدوین کرده، تمام معانی آن را آورده و آن را از دلیل و برهان لبریز کرده است. ولی ما چون در آغاز این کتاب شرط کردیم که در آن جملات و عناوینی از هر باب را بیاوریم، ناگزیریم که در این باب نیز به ذکر جملاتی اکتفا کنیم.

در این باب قائلین در تثبیت امامت، اختلاف دارند. عامّه پنداشته‌اند که مردم برای خود امامی را انتخاب می‌کنند و به او اختیار می‌دهند؛ چنانکه گمان کرده‌اند اصحاب رسول خدا همان کسی را که پس از او مقدّم داشتند، انتخاب کرده‌اند. در مورد صفت آن کسی که باید انتخابش کنند و عاملی که موجب تقدّمش شده است نیز اختلاف دارند. و قبول ندارند که رسول خدا (ص) کسی را با ذکر نامش بر آنها مقدّم کرده باشد که پس از او

---

1. ۸/۷۵

2. T gloss: توقیف همانند نصّ است. و ابوزید گفت: توقیف حدیث و تبیین آن به یک معنی است.

منصب امامت را داشته باشد. گروهی از آنان گفته‌اند: اشارت کرده امّا نامش را نبرده است. گویند: او ابوبکر است که [پیامبر] او را برای نماز مقدّم داشت و نماز هم همراه زکوة است و باید زکوة به کسی پرداخت شود که برای نماز مقدّم است و این قول جمهور عامّه است. و گفته‌اند: کسی که ولایت دارد، اگر حبشی هم باشد طاعتش واجب است و نباید بر او خروج کرد هر چند گناهکار باشد.

مُرجئه گویند: مردم باید مردی را که معتقدند دارای فضل و دانش است، برخود ولایت دهند و رأی خود را در مورد او اظهار کنند؛ و بر اوست که در میان مردم با کتاب و سنّت حکم کند و هر گاه در کتاب و سنّت نیافت، اجتهاد به رأی کند. و گفته‌اند که تا وقتی او مطیع خداست مردم باید از او فرمان ببرند و هر گاه نافرمانی خدا را کرد، مردم نباید از او اطاعت کنند و قیام و خلع او و جایگزین کردن دیگری به جای او واجب می‌شود.

معتزله گویند: رسول خدا (ص) کسی را مشخصاً انتخاب نکرده و اشاره هم به او نکرده است. بلکه به مردم فرمان داده است که پس از او مردی را انتخاب کنند و به او اختیار دهند. مردم ابابکر را انتخاب کردند.

خوارج گویند: ما نمی‌دانیم و به ما خبری نرسیده است [دالّ] بر اینکه پیامبر در این مورد به چیزی امر کرده یا نکرده است و یا اینکه اشارتی داشته یا نداشته است امّا باید امامی باشد که به اقامهٔ حدود و اجرای احکام بپردازد؛ پس ما او را انتخاب می‌کنیم.

اکنون ما ـ به یاری و کمک خداوند ـ به آنکه می‌پندارد رسول خدا (ص) کسی را مقدّم نداشته است یعنی تمام کسانی که نظرشان را آوردیم، چنین می‌گوئیم که: بر اساس اجماع ما و شما و همهٔ مسلمین، این سخن شما را نمی‌توان پذیرفت. چراکه همهٔ مسلمانان اتفاق دارند بر اینکه هر کس چیزی را نفی کند نمی‌تواند در آن چیز شاهد باشد؛ شاهد آنست که چیزی را که به بودنش گواهی داده است، اثبات کند. شما نفی می‌کنید که رسول خدا(ص) کسی را بعد از خود بر امتش جانشین کرده یا امامی را پس از خود برای امّت نصب کرده است، پس شاهد چیزی نیستید بلکه آنچه راکه قبول ندارید نفی می‌کنید. و آنکه گواهی بر آن چیز می‌دهد، قابل قبول‌تر است و همو باید شاهدی از میان شما باشد؛

زیرا شما و همهٔ امّت در مورد «دو مردی که یکی از آنها می‌گوید: شنیدم که فلانی چنین گفت، یا دیدم که چنان کرد؛ و آن دیگری می‌گوید: نشنیدم که چنین گوید، یا ندیدم که چنان کند» می‌گوئید که آنکه گواهی بر دیدن و شنیدن می‌دهد به عنوان شاهد باید شهادتش را پذیرفت و آنکه می‌گوید نشنیدم و ندیدم، شاهد نیست و قولش نمی‌تواند قول کسی را که گواهی بر شنیدن و دیدن می‌دهد، باطل کند. و ما بیان کردیم که در روز غدیر خم پیامبر (ص) برخاست و ولایت علی بن ابیطالب (ع) را اعلام کرد. شما نیز این را روایت کرده‌اید. و این شدیدترین و بایسته‌ترین بیعتی است که موجب امامت است؛ به اضافهٔ چیزهای بسیار دیگری که ذکر کردیم و بسیاری از چیزهای دیگری که به اختصار آوردیم و بدانچه بیان شد، اکتفا کردیم. و اگر چنانکه شما پنداشتید، امامت بر اساس انتخاب مردم باشد، رسول خدا (ص) آنان را جمع می‌کرد و فرمانشان می‌داد که برای خود پیشوائی برگزینند. و چگونه مردم می‌توانند در مورد انتخاب مردی از میان خود اتّفاق نظر داشته باشند با اینهمه اختلاف آراء[1] و مذاهب و خواسته‌ها و با توجه به اینکه در بیشتر مردم نسبت به یکدیگر حسد وجود دارد. و اگر این انتخاب انجام نمی‌شود مگر با اتّفاق همهٔ مردم در مورد یک مرد، هرگز این اجماع، صورت نخواهد گرفت. در مورد ابوبکر نیز همهٔ کسانی که در مدینه حاضر بودند اجماع نکردند و انصار گفتند آنچه را گفتند؛ و جماعتی از بزرگان اصحاب پیامبر از بیعت[2] امتناع کردند و وضعیّت چنان شد که معلوم است. تازه ما سایر کسانی را که در مدینه نبودند یعنی اهل سایر سرزمین‌ها را کنار می‌گذاریم. اگر بگوئید: در این ماجرا رأی و امر از آن یک گروه است نه همه؛ پس پاسخ دهید که بر اساس کتاب یا سنّت یا اجماع به کدام دلیل عدّه‌ای حق رأی دارند و بقیّه ندارند؟ دلیلی وجود ندارد. [از سوی دیگر] اگر بنا باشد مردم امام را انتخاب کنند، پس امام از سوی ایشان مأمور است و اختیار چیزی را ندارد مگر اینکه مردم به او واگذار کنند. پس آنان به معنی ظاهری لفظ، امامند و [در واقع] یکی از کارگزاران مردمند و مردم می‌توانند ـ چنانکه مرجئه می‌گویند ـ آنان را عزل کنند. و این سخن نادرستی‌اش روشن‌تر

1. C,D,A add وکثرت

2. Y,T. C,D,A,F از بیعت با ابوبکر

از آنست که ردّش احتیاج به برهان داشته باشد.

و اینکه می‌گویند: مردم کاری می‌کنند که پیامبر خدا (ص) به آن دستور نداده و خودش انجام نداده است، از جانب ایشان اعتراف به بدعت است. آنان قائلند به اینکه امامت بخشی از دین خداست؛ و خداوند عزّوجل در کتابش خبر داده است که دین خود را اکمال کرده است و قبلاً گفتیم که این آیه هنگامی نازل شد که رسول خدا برخاست تا ولایت علی (ع) را اعلام کند؛ پس [اکنون] چگونه است که آنان اقرار دارند به اینکه خدای عزوجل دینش را اکمال کرده ولی امر امامت را ـ که مطابق اقرار آنها بخشی از دین است ـ تبیین نفرموده است؟ یا اینکه خداوند، آن را گفته ولی دینش را اکمال نکرده تا اینکه آنان اکمال کنند؛ یا اینکه رسول خدا (ص) ناتوان بوده و نمی‌توانسته آنچه را که خداوند بیانش را بر او واجب کرده، اعلان کند، پس آنان تبیین کرده‌اند. این زشت‌ترین نسبت نادرستی است که داده‌اند و بزرگترین گستاخی آنانست نسبت به خدای عزوجل و رسول او (ص).

و به آنکس که می‌پندارد رسول خدا (ص) به ابوبکر اشاره داشته و با آن اشاره او را مقدم کرده است، می‌گوئیم: شما اعتراف می‌کنید که امامت، بخشی از دین خدای عزوجل است پس آیا به نظر شما درست است که چیزی از دین خدای عزوجل تغییر یا تبدیل پیدا کند؟ خواهید گفت: نه. می‌گوئیم: اگر در مسألهٔ امامت [وضع چنین باشد که] امام با اشاره نصب شود و پیامبر (ص) ـ چنانکه گفتید ـ به ابوبکر اشاره کرده است، پس ابوبکر با عمر، و عمر با عثمان چگونه رفتار کرد؟ خواهند گفت که ابوبکر در مورد عمر تصریح داشت و عمر امر را به شورای شش نفره[1] واگذار کرد؛ و صهیب را برای نماز مقدّم داشت. و این در دین خدا خلاف فعل پیامبر است در حالیکه خدای عزوجل دستور داده است که از او پیروی شود و از مخالفت با او نهی کرده است[2]: «و آنچه را پیامبر برایتان می‌آورد، برگیرید و از آنچه نهی می‌کند خودداری کنید.» و عمل عمر خلاف عمل ابوبکر

---

1. T,D,A add marginally و شش نفر عبارتند از: علی بن ابیطالب، عثمان، طلحه، زبیر، سعدبن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف

2. ۵۹/۷

است. پس به اقرار ایشان، ابوبکر و عمر دین خدا را تغییر دادند، حکم او را تبدیل کردند و با رسول خدا به مخالفت برخاستند. و [از سوی دیگر] بر اساس سخن ایشان صهیب برای امامت شایسته‌تر از عثمان بود، چراکه عمر او را برای نماز انتخاب کرد؛ در حالیکه آنان چنین می‌پندارند که رسول خدا (ص) ابوبکر را برای نماز مقدم داشت و به همین جهت در نظر آنان شایستگی امامت یافت، امّا صهیب چنان نبود. لکن ما به کسی که مدّعی اشاره به نماز است می‌گوییم: بهتر آنست که شما به نماز احتجاج نکنید. زیرا شما قائلید به اینکه پشت سر هر آدم درست و نادرستی می‌توان نماز خواند و در آن مورد اخباری روایت می‌کنید و با مخالفین خود در آنجا احتجاج می‌ورزید. و [از سوی دیگر] اقرار دارید که رسول خدا در غزوهٔ ذات السّلاسل عمروبن عاص را فرمانده کرد و ابوبکر و عمر همراه او بودند. و عمروبن عاص در نماز و غیره امام آن دو بود و آن دو زیر فرمان او بودند. و [نیز] اقرار دارید که پیامبر هرگز کسی را بر علی فرمانده نکرد و او را فرمان نداد که در نماز به او اقتدا کند؛ و در همان نمازی که مدّعی هستید رسول خدا ابوبکر را بدان امر کرد، علی حاضر نبود بلکه او مطابق قول شما با رسول خدا (ص) بود و با او نماز گزارد. پس او بر اساس ادّعای شما سزاوارتر است برای فضل از کسی که او را مقدّم داشته‌اید. همچنین اقرار دارید که رسول خدا اسامة بن زید را فرماندهٔ ابوبکر و عمر کرد و پیامبر رحلت کرد در حالیکه آن دو تحت فرماندهی اُسامه بودند و اُسامه امیر آنان و امامشان در نماز بود و آخرین چیزی که پیامبر (ص) سفارش کرد، این بود که فرمود: جَیْش [سپاه] اُسامه را تأیید کنید؛ خدا لعنت کند کسی را که از او سرپیچی کند. اُسامه آن روز جوانی شکفته بود. و آن دو در میان عدّه‌ای از همراهی او سرباز زدند. و اُسامه و عمروبن عاص بر اساس قول شما از ابوبکر و عمر برای امامت شایسته‌ترند زیرا در نماز بر آن دو مقدم شده‌اند. و اقرار دارید که عمر چون امر را به شورای شش نفره واگذار کرد، صهیب را برای نماز انتخاب کرد ولی او در نظر شما با این کار استحقاق امامت نیافت. با توجه به این [نکته] که ماجرای نمازی که شما ادّعا می‌کنید، نزد شما ثابت نشده است چراکه در این مورد در نقل و اخبار، اضطراب و اختلاف وجود دارد؛ وهمهٔ این اخبار از

عایشه دختر ابوبکر است. و شما می‌گویید: کسی که در یک حدیث از او اختلاف باشد، مانند کسی است که چیزی از او نرسیده باشد؛ و شما شهادت علی را در مورد فاطمه صلوات الله علیهما ردّ می‌کنید، پس چگونه شهادت عایشه را در مورد پدرش می‌پذیرید، البته اگر چنین چیزی از او ثابت شود؟ چگونه ثابت شود در حالیکه فقط از عایشه رسیده است که پیامبر ابوبکر را به نماز فرمان داد. پس آنگاه که رسول خدا (ص) دانست [ابوبکر نماز می‌خواند] بیرون آمد پس او را کنار نهاد و با مردم نماز خواند.

و امّا نظر مرجئه که می‌گویند امام را انتخاب می‌کنند و هرگاه منحرف شود، برکنارش می‌کنند، پس این بیشتر شبیه آنست که بگویند آنها ـ چنانکه گفتیم ـ خودشان امامند. پس اگر بنا باشد آنها خودشان انتخاب کنند، پس خودشان هم می‌توانند عزل کنند. و این نظر کسی است که قولش اهمیّت ندارد. و قبلاً نادرستی این سخن را بیان کردیم.

و اما قول معتزله که رسول خدا (ص) مردم را فرمان داده است که انتخاب کنند؛ این قول مخالف سنّت است. ما قبلاً عمل رسول خدا (ص) را در غدیر خم در مورد علی (ع) ذکر کردیم. و [نیز] اشکال کسی را که می‌پندارد مردم باید انتخاب کنند، آوردیم. خداوند عزوجل و رسول او هرگز به چیزی که شدنی نیست و تحقق نمی‌یابد، امر نمی‌کنند. و خداوند واجب نمی‌کند طاعت کسی را در حالیکه انتخاب او را واگذار کند به همان کسانی که طاعت او بر آنها واجب است و عزلش را به دست آنها بدهد و آنها را در برابر او منتقد قرار دهد. اگر برای مردم جایز باشد که امام را انتخاب کنند، باید جایز باشد که پیامبر را نیز انتخاب کنند؛ زیرا خدای عزوجل اطاعت از امامان را همراه اطاعت از انبیا آورده و همانطور که انبیاء در امّت‌های خود حاکم بودند، امامان را پس از آنان، حاکمان امّت‌های خود قرار داده است.

و امّا قول خوارج که [می‌گویند] نمی‌دانند از رسول خدا (ص) چه رسیده است، این گفته از کسی که ندانستنش بی دلیل است در برابر کسی که می‌داند، پذیرفته نیست. آنکه نمی‌داند باید از کسی که می‌داند بیاموزد. و اگر از ما بپرسند که: انعقاد امامت چگونه بوده است؟ خواهیم گفت: به گونه‌ای که هیچیک از شما و دیگران نمی‌توانند ردّش کنند:

امامت با نصّ و تبیینی بوده است که بر ضدّ قائل آن هیچ دلیلی نیست و هیچ اشکالی در برابر خصم، متوجه او نخواهد بود.

پیش از این گفتیم که رسول خدا (ص) برای مردم دقیقاً روی امامت علی (ع) انگشت نهاده و او را نصب کرده است؛ چنانکه علی حسن را، و حسن حسین را، و حسین علی بن حسین را، و علی بن حسین محمد بن علی را، و محمد بن علی جعفر بن محمد را؛ و همانگونه امامان پس از ایشان هر امام، امام بعدی را معرّفی کرده است و این مطابق آنچیزی است که از پیشینیان برای ما روایت شده و ما خود ناظر آن بوده‌ایم از امامانمان. و این از قاطعترین حجج و روشنترین براهین است و به گونه‌ایست که جای سخن ندارد و هیچ اشکالی بر آن وارد نیست.

و همچنین است نظر ما در مورد پیامبران، و امامان میان دو پیامبر: همانا این [انتقال] انجام نمی‌گیرد مگر با نصّ و توقیف [تبیین] از یک پیامبر به یک امام، یا از یک امام به امام دیگر؛ و پیامبر، آمدن پیامبری را پس از خود بشارت می‌دهد چنانکه خدای عزوجل در کتابش فرمود[1]: «و بشارت دهنده‌ام به پیامبری که پس از من می‌آید نامش احمد است.» و آن امامان هر یک به دیگری می‌رساند و پیروان خود را نسبت به او آگاه می‌کند تا به ظهور آن پیامبر برسد؛ همانگونه که عامّه اقرار دارند که آدم (ص) در مورد شیث تصریح کرد و وصایت را به او داد؛ و شیث پس از خود امامی را که از فرزندانش بود معرفی کرد و همچنانست نصّ امامان یعنی هر امام، امام پس از خود را دقیقاً مشخّص کرد تا اینکه منتهی به نوح شد و از نوح به ابراهیم، و از ابراهیم به موسی، و از موسی به عیسی، و از عیسی به محمد رسید که درود خدا بر او و آل او و همهٔ مرسلین و امامان صادق باد. عامّه اقرار دارند بر اینکه هر پیامبر پیشین در مورد وصیّ خود که امر امتش را پس از او اداره کند، وصیت کرده است، جز پیامبر خودشان محمد (ص) که آنان قبول ندارند در مورد کسی وصیت کرده باشد؛ با توجه به این نکته که مردم [اکنون] نیازشان به اوصیا و ائمه مبرم‌تر است زیرا که وحی به پایان رسیده و نبوّت قطع شده است و خداوند آن را به

---

1. ۶۱/۶

محمّد (ص) ختم کرده و امر امّت را به امامان از اهل بیت او ـ صلوات‌الله علیهم اجمعین ـ واگذارده و کار خلق را تا روز قیامت به امامان سپرده است. پس بدینگونه ما در نبوّت و امامت به توقیف و بیان قائلیم نه آنکه عامّه پنداشته‌اند که دلیل بر پیامبران، آیات است بدون هیچ نصّ و بشارت و بیان روشنی. و اگر در قرآن تدبّر می‌کردند چنین می‌یافتند که او شهادت می‌دهد به مذمّت آنانکه از پیامبران خود، آیات می‌خواستند. خدای عزوجل به پیامبرش محمّد می‌گوید[1]: «اهل کتاب از تو درخواست دارند که برای آنان کتابی از آسمان بفرستی، همانا از موسی بزرگتر از آن را خواستند، پس گفتند خدا را آشکارا به ما بنما.» در جای دیگر می‌فرماید[2]: «و گفتند هرگز ایمان نمی‌آوریم برایت تا اینکه بشکافی برای ما از زمین یَنْبوعی [چشمه‌ای]. یا اینکه برای تو باغی باشد از درختان خرما و انگور پس در میان آنها جویهایی بشکافی شکافتنی. یا چنانکه می‌پنداری آسمان را به صورت پاره‌هایی بر ما بیفکنی یا اینکه خدا و فرشتگان را بیاوری چهره به چهره. یا اینکه تو را خانه‌ای باشد از زیور، یا از آسمان بالا روی؛ و هرگز به بالا رفتنت ایمان نیاوریم مگر اینکه بفرستی بر ما کتابی را که بخوانیمش. بگو منزه است پروردگارم، مگر من جز بشری فرستاده شده هستم؟» در جای دیگر می‌فرماید[3]: «و گفتند چرا برای ما آیتی از پروردگارش نیاورد. آیا نیامد ایشان را بیّنه‌ای از آنچه در نامه‌های پیشین است.» و مانند این در قرآن بسیار است. و بدینگونه خدای عزوجل پیامبری را نفرستاد مگر اینکه طاعتش واجب بود. پس هر که او را نپذیرد و پیش از آنکه آیه‌ای بیاورد، در حال تکذیب او بمیرد، از نظر اجماع عامّه کافر مرده است. و اگر چنان بود که آنان پنداشته‌اند که دلیل بر [نبوّت] انبیا، آیات است، بر کسی که قبل از آیات ایمان نیاورد حَرَجی نبود. اگر بگویند: پس معنی اینکه پیامبران، آیات می‌آورند چیست؟ گفته می‌شود: معنایش آنست که خدای عزوجل فرمود[4]: «و نفرستادیم آیات را مگر برای ترساندن.» و همانا خداوند آیات را می‌فرستد برای ترساندن خلق و تأیید پیامبرانش و تأکید حجّت‌های ایشان در برابر مخالفینشان و ترساندن

---

1. ۴/۱۵۳
2. ۱۷/۹۰-۹۳
3. ۲۰/۱۳۳
4. ۱۷/۵۹

آنها چنانکه خداوند می‌فرماید[1]: «و نفرستادیم آیات را مگر برای ترساندن.» و خدای تعالی نوح را به سوی قومش فرستاد و خبر داد که او هزار سال - پنجاه سال کم - درنگ، و آنان را دعوت می‌کند و در آن مدّت نسلهایی از کسانی که تکذیبش کردند بر اثر کفر هلاک شدند. سپس خدای عزّوجل خبرداد که آیهٔ او سفینه بود و عامهٔ مردم نیز چنان گفته‌اند. و آیه در پایان زمان نوح بود و همراه آن عذاب برای قومش آمد زیرا به او کفر ورزیدند پس خدای عزوجل آنان را بر اثر عصیانشان و ردّ نبوّت او هلاک کرد و او و کسانی را که همراه او ایمان آوردند، در کشتی نجات داد. و پیش از آن نیز امّتهایی از کسانی که او را تکذیب کردند هلاک شدند و بر اثر کفرشان و به جهت اینکه نوح را - چون از جانب خدایش آمد - نپذیرفتند، به آتش رفتند. و اگر چنان بود که پیامبری نوح برای آنان ضروری نمی‌شد مگر با یک آیه، بر آنان لازم نمی‌بود که به او ایمان بیاورند. و اگر بر آنان واجب نبود که اجابتش کنند، او نمی‌بایست بدون آوردن آیه، آنان را دعوت کند زیرا پیش از آنکه او آیه [و نشانه‌ای] بیاورد، بر آنان تصدیق او واجب نیست و نباید به چیزی بخواندشان که قبولش بر آنها واجب نیست. و خدای عزّوجل پیامبری را برای دعوت به سوی او، نمی‌فرستد در حالیکه طاعتش واجب نباشد. و این برای کسی که در آن بیاندیشد و توفیق فهمش را بیابد آشکار است. و اگر آنچه شایستهٔ این باب بود در اینجا می‌آوردیم، از حدّ این کتاب بیرون می‌رفت؛ لکن نکته‌هایی از آن را اثبات کردیم که خردمندان، آنها را خواهند فهمید. و خداوند با رحمت خود توفیق صواب می‌دهد.

---

1. ۱۷/۵۹

بیان مراتب و احوال ائمه ـ صلوات الله علیهم ـ و بیزاریشان از کسانی که آنان را در غیر جایگاهشان قرار دهند و تکفیرشان کسانی را که در آنان الحاد کنند.

ائمهٔ هدی ـ که درود و رحمت و برکات خدا بر ایشان باد ـ خَلقی از خلق خدای عزوجل، و بندگانی برگزیده از بندگان او هستند؛ طاعت هر امامی از ایشان را بر اهل آن زمان، و تسلیم در برابر امرش را بر آنان واجب کرده است و آنان را هدایتگران خلقش به سوی او و رهبران بندگانش به جانب او قرار داده است. و در کتابش طاعت آنان را همراه طاعت خود و رسولش (ص) آورده است. آنان حجّت‌های خداوند بر خلق او و خلفای او در زمینش هستند. و چنانکه گمراهان مفتری پنداشته‌اند، خدایانی بی نیاز از ربّ، و پیامبرانی مرسل نیستند. به آنان ـ چنانکه بر پیامبران وحی می‌شود ـ وحی نمی‌شود. و غیب نمی‌دانند، همان غیبی که خداوند از خلقش پوشیده و پیامبرانش را نیز جز به مقداری خاصّ از آن آگاه نکرده است؛ و چنان نیست که مفتریان و اهل باطل و دروغزنان دربارهٔ آنها پنداشته‌اند. خداوند ـ جلّ ذکره ـ متعالی است و اولیای خود را از گفتار ملحدین و تهمت تکذیب کنندگان گمراه و مفتری پاکیزه داشته است.

و از آنجا که اولیای خداوند یعنی ائمه طاهرین، حجّت‌های خدا هستند که بدانها بر خلقش احتجاج می‌کند، و درهای رحمت او هستند که بر بندگانش گشوده است، و وسیله‌های نجاتند که خداوند برای دوستان و اهل طاعتش سبب سازی کرده است، و ایشان کسانی هستند که اعمال، پذیرفته نمی‌شود مگر به اطاعت از آنان، و به طاعت کسی پاداش نمی‌دهند مگر اینکه تولاّی آنان داشته باشد و تصدیقشان کند نه آنان که دشمنی و نافرمانی کنند و خصمشان باشند؛ شیطان نهایت دشمنی را با دوستداران و پیروان ایشان دارد تا آنان را بلغزاند چنانکه پدر و مادر آنان را لغزاند. و بسیاری از آنان را منحرف کرد،

فریب داد، وسوسه کرد و دلشان را ربود؛ پس به حَوْرِ بعد از کَوْر[1] روی آوردند، و از خوشبختی به تیره روزی رسیدند، و بعد از اطاعت سر از نافرمانی درآوردند. و [شیطان] بر هر یک از آنان از راهی که می‌توانست نفوذ کند [از نقطهٔ آسیب پذیرش] وارد شد و سوار و پیادهٔ شیطان [همهٔ لشکرش] بر ضد آن فرد اِجلاب کردند. پس هر یک از آنان را که علمی ناقص و درکی نادرست داشت یعنی پیرو هوایش بود، [از این راه] برانگیخت و فریب داد و منحرف کرد که آنان [یعنی ائمّه] را انکار کند و بر ایشان نفاق ورزد و از طاعتشان بیرون رَود، و به ایشان کافر شود و از شناخت آنان سرباز زند. و آنکه در علم و دانش زبردست بود و به قلمرو درک و فهم رسیده بود و شیطان نمی‌توانست او را [به پرتگاهی] بلغزاند که دستهٔ قبل را لغزانده بود، بر او به گونهٔ دیگری وارد شد یعنی از در محبوبش و جایگاه مورد علاقه‌اش و از طریق مقصودش؛ پس تأویل بیهوده را برایش بیاراست و گفتن اباطیل را در نظرش جلوه داد و با اندیشیدن در بزرگداشت شأن امامان و جایگاه بلندشان فریفته کرد؛ وسائل را برایش فراهم آورد و دلائل را در نظرش استوار داشت بر اینکه آنان خدایانی بی نیاز از ربّ یا پیامبرانی مرسلند؛ [شیطان] هر چه در توان داشت بکار برد و همه چیز را مهیّا کرد تا او را جرأت و گستاخی دهد. و بر دستهٔ سوّم از راه شُبُهات وارد شد یعنی تکالیف و واجبات را برایشان سنگین جلوه داد و محرّمات را برایشان مباح کرد و چیزهای بزرگ را مانند رها کردن فرائض دین و بیرون شدن از زمرهٔ مسلمانان موحّد، در نظرشان آسان نمود؛ به وسیلهٔ تأویل نادرستی که برای آنان اقامه کرد و با بدترین دلیل آنان را به سوی آن رهنمون شد، پس ایشان به سوی بدبختی و زیانکاری رفتند و از جملهٔ اهل دین و ایمان خارج شدند. از خداوند مسئلت داریم که ما را از گمراهی حفظ کند و ما از دنیا بیرون رویم در حالیکه با سلامت روح باشیم، نه پیمان‌شکن و نه بیدین و نه تحریف کننده و نه مورد غضب و نه گمراه.

---

1. T gloss حَور، نقصان‌است یعنی نقصان بعد از زیادت. می‌گویند: حارَ بعدما کار (پس از افزونی، کاهش یافت) می‌گویند باطل در حواری است یعنی در نقصان. و در مثل می‌گویند: حور فی محاوره یعنی نقصان در نقصان. و گفته‌اند که حَوْر یعنی هلاکت. (از ضیاء)

از ابوعبدالله جعفر بن محمد (ع) روایت شده است که مردی از اصحابش نزد او شکایت کرد از آزار مردم و گفت: یابن رسول الله! چرا مردم ما را آزار می‌کنند، مدّعی ما هستند، از ما بیزارند و بر ما طعنه می‌زنند؛ گویا که ما نزد آنان مسلمان نیستیم؟ پس ابوعبدالله به او فرمود: آیا شما به جهت این نکته خدا را حمد و شکر نمی‌کنید. شیطان چون از شما ناامید شد که او را اطاعت کنید در رهاکردن ولایت ما ـ ولایتی که می‌داند که خدای عزّوجل عمل هیچکس را که ولایت ما را رها کند نمی‌پذیرد ـ مردم را وادار کرد که نسبت به شما به خاطر آن ولایت حسد ورزند. پس خداوند را سپاس گوئید به خاطر عصمتی که به شما عطا کرده است. و هر گاه آزار و اذیّت مردم در نظرتان سنگین آمد، بیندیشید و بنگرید به محنت‌هایی که ما از مردم کشیده‌ایم و می‌کشیم و نیز بنگرید به آنچه اولیاء و پیامبران خدا پیش از ما کشیده‌اند. از رسول خدا (ص) سئوال شد در مورد اینکه امتحان و بلای دنیویِ کدام دسته از مردم بزرگتر است. حضرت فرمود: پیامبران، سپس اوصیا، سپس امامان و سپس مؤمنان؛ به ترتیب تقدّم و افضلیّت؛ همانا خداوند به ما و شما زلال زندگی آخرت را بخشیده و آن را برای ما پسندیده است. سپس حضرت(ص) فرمود: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است. و خداوند به هیچ بندهٔ مؤمنی بهره‌ای از دنیا نمی‌دهد مگر اینکه آن را آلوده به تیرگی می‌کند تا اینکه این بهره، بهرهٔ [واقعی] او از ثواب خدای عزّوجل نباشد و نیز بدانجهت که زلال زندگی آخرت را برای او به کمال رساند.

و امّا ذکر کسانی از اهل این گروه که به گمراهی افتادند و هلاک شدند، بسیار است و به درازا می‌کشد و از حدّ این کتاب خارج می‌شود امّا همانگونه که شرط کردیم، چند مورد از آن را باید ذکر کرد. یکی از آنها روایتی است از علی بن ابیطالب (ع) که گروهی از یارانش یعنی از کسانی که با او بیعت کردند و ولایت او را پذیرفتند و به امامتش گردن نهادند، از راه او منحرف شدند، و پیمان او را شکستند و در مورد او ستم کردند. پس حضرت با همهٔ آنان جنگید. پیمان شکنان [ناکثین] را شکست داد. و منحرفین [مارقین] را کشت و با ستمکاران [قاسطین] مبارزه کرد و آنان را بکشت و آنان از او بیزار شدند و او از آنان. و

گروهی آنگاه که شیطان با انگیزه‌های خود آنان را خواند، در مورد حضرت علی غُلُوّ[1] کردند و گفتند که او پیامبر است و جبرئیل اشتباه کرده است؛ یعنی به سوی او فرستاده شده امّا نزد محمّد (ص) آمده است. وه که چقدر عقولشان ناقص، نفسهایشان زیانکار و افکارشان سست است. اگر یکی از آنان کسی را با مقداری خرما نزد مردی بفرستد، و آن را به دیگری بدهد، عمل او را نادرست می‌داند و کس دیگری را به جای او می‌گذارد یا آنچه را که غیر گرفته است از او باز پس می‌گیرد؛ پس چگونه آنان چنین پندار نادرستی را دربارهٔ ربّ العالمین به خود راه می‌دهند و نیز دربارهٔ جبرئیل روح الامین؛ در حالیکه او در روزگار حیات رسول خدا (ص) برای او وحی می‌آورد و نیز قرآنی که بر او نازل شد، آورد. آنگاه آنان چنین ادّعای بزرگی دارند و اینگونه افترای آشکار می‌زنند، چون شیطان فریبشان داده و دشمنی و بهتان را در نظرشان آراسته است. و اینان کسانی هستند که ذکرشان گذشت. و دستهٔ دیگری از آنان چنین پنداشته‌اند که علی (ع) در ابر است؛ و این گفته بر اثر بی شرمی و دروغ ایشان است که بر خردمندان پوشیده نیست. گروهی از کسانی که اهل غلوّ بودند - و وصفشان را و گمراه شدنشان را توسط شیطان، گفتیم - نزد آن حضرت آمدند و گفتند: تو خدا و خالق و رازق ما هستی. از تو آمده‌ایم و به سوی تو باز می‌گردیم. حضرت رویش در هم رفت، چهره‌اش به عرق نشست و از سر تعظیم در برابر جلال خدای عزّوجل و از ترس او و چون برگ درختان خرما به لرزش افتاد. خشم آلوده شورید و اطرافیانش را خطاب کرد و فرمان داد که گودالی بکنند. پس گودال کنده شد و [خطاب به گودال] گفت: امروز تو را لبالب از گوشت و پیه می‌کنم. پس چون دانستند که آنان را خواهد کشت، گفتند: اگر ما را بکشی خودت زنده خواهی کرد. حضرت از آنان خواست که توبه کنند ولی آنان بر رأی خود پا فشردند. پس حضرت فرمان داد که

---

1. T.gl غُلات یعنی کسانی که در حق امامانشان غُلُوّ کرده‌اند تا آنجا که آنان را از حدود خلیفه بیرون برده‌اند و در مورد آنان حکم به خدایی کرده‌اند. برخی از آنان یکی از ائمه را تشبیه به خدا کرده است و برخی خدا را به خلق تشبیه کرده است. اینها برخی در حال غلوّند و برخی در حال تقصیر. شبهات ایشان از مذاهب حلولیه، تناسخیّه و مذاهب یهود و نصاریٰ پدید آمده است. زیرا یهود، خالق را به مخلوق تشبیه کرده‌اند و نصاری مخلوق را به خلق. این شبهات در اذهان غلات، تفسیر شده است و در مورد بعضی ائمه احکام خدایی کرده‌اند.

گردنشان را بزنند و در آن گودال آتشی برافروخت و آنان را بسوخت و فرمود:

لمّا رأیت الامر امراً منکراً اضرمت ناری و دعوت قنبراً

[چون این امر را امری نادرست دیدم، آتشم را برافروختم و قنبر را صدا زدم].

و این از اخبار مشهور آن حضرت است. در دوران امامان از فرزندان او نیز مثل آن بوده است که ذکر همهٔ آنها به درازا می‌کشد؛ مانند مغیرة بن سعید ـ که خدایش لعنت کناد ـ که از اصحاب ابوجعفر محمد بن علی (ع) و از داعیان او بود. پس شیطان او را گمراه کرد و کافر شد و ادّعای پیامبری کرد و پنداشت که مردگان را زنده می‌کند. و نیز پنداشت که ابوجعفر خداست ـ تعالی الله رب العالمین ـ و گمان کرد که ابوجعفر او را به عنوان پیامبر فرستاده است. و بسیاری از یارانش که مغیریّه نامیده شدند، از او پیروی کردند. این خبر به ابوجعفر محمدبن علی (ع) رسید؛ آن حضرت از قدرتی که علی داشت برخوردار نبود تا همانند علی (ع) که ملحدین را گردن زد، آنان را بکشد؛ پس ابوجعفر (ع) مغیره و یارانش را لعنت کرد و از او و گفتار او و یارانش بیزاری جُست. و به گروه یاران و شیعهٔ خود مکتوبی فرستاد و فرمانشان داد که آنان را ترک کنند و از ایشان به سوی خدا پناه برند و مغیره و یارانش را لعن کنند. پس چنان کردند. و آنان را مغیریّهٔ رافضه نامید؛ چرا که امام را رها کردند و سخن مغیرهٔ ملعون را پذیرفتند. و میان مغیره و یارانش، و اصحاب امام مناظره و دشمنی و احتجاج بود که بیان آن به طول می‌انجامد. مغیره و یارانش همهٔ محرّمات را حلال کردند و مباح دانستند و به تعطیل و ترک شرایع پرداختند و به یکباره از اسلام بریدند و از تمامی شیعیان حق و پیروان ائمه جدا شدند. ابوجعفر محمدبن علی (ع) لعن و بیزاری جستن از آنان را آوازه داد.

سپس در زمان جعفر بن محمد (ع)، ابوالخطاب از بزرگترین داعیان او بود که بر او نیز ماجرای مغیره گذشت؛ یعنی او نیز کافر شد و ادّعای پیامبری کرد و پنداشت که جعفربن محمد (ع) خداست ـ منزه است خدا از کلام او ـ و همهٔ محرّمات را حلال کرد و انجام آنها را اجازت داد. هرگاه برای یارانش انجام فریضه‌ای سنگین می‌آمد، نزد او می‌شدند و می‌گفتند: ای ابا الخطّاب! برای ما تخفیف قائل شو. پس او فرمانشان می‌داد که آن فریضه

را ترک کنند. تا آنجا که همهٔ واجبات را ترک کردند و همهٔ محرّمات را حلال دانستند و برای آنان مباح دانست که برخی برای برخی دیگر شهادت نادرست بدهند. و گفت: هر کس امام را بشناسد، تمام آنچه که برای او حرام بوده است، حلال خواهد شد. قصهٔ او به جعفر بن محمد (ع) رسید. پس آن حضرت بیش از لعن او و تبرّی از او نتوانست کاری کند؛ یارانش را فراهم آورد و مطلب را به آنان گفت و به همهٔ بلاد نوشت که از او بیزار است و او را لعن می‌کند و این بیشترین کاری بود که می‌توانست انجام دهد. این مطلب برای ابوعبدالله جعفر بن محمد(ع) بسیار سخت و ناهموار بود و آن را امری خطرناک و وحشتبار می‌دانست.

مفضّل بن عمرو گوید: روزی بر ابوعبدالله جعفر بن محمّد (ع) وارد شدم و ایشان را برافروخته، گرفته و اندوهگین دیدم. پس ایشان را گفتم: شما را چه می‌شود، فدایت شوم؟ حضرت فرمود: خداوند منزه است و بسیار بسیار متعالی از آنچه این ستمگران می‌گویند. ای مفضّل! این کذّاب کافر می‌پندارد که من خدایم، منزّه است خداوند و خدایی جز او نیست. پروردگار من و پدران من است. اوست که ما را آفرید، به ما مرحمت کرد و همه چیز داد پس ما نشانه‌های هدایت و بزرگترین حجّت خداییم. به جانب ایشان - یعنی یاران ابوالخطاب - برو و ایشان را بگو که ما مخلوق و بندگان تحت تربیتیم لکن از جانب خدا به ما منزلتی داده شده که دیگران آن را ندارند و جز برای ما شایسته نیست. و ما نوری از نور خداییم و شیعیان ما از ما هستند و از خلق هر که با ما مخالفت کند، در آتش است. ما فردا همسایگان خداییم و در خانه‌اش. هر که از ما بپذیرد و ما را اطاعت کند در بهشت است و هر که آن کافر کذّاب را پیروی کند در دوزخ است.

از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که سَدیر صَیْرَفی از ایشان سئوال کرد و گفت: فدایت شوم، شیعیان شما در مورد شما اختلاف دارند و دسته دسته شده‌اند تا آنجا که برخی از آنان گویند: در گوش امام نکته‌ها گفته می‌شود. و دیگران گویند: به او وحی می‌شود. دستهٔ دیگر گویند: به قلبش الهام می‌شود. برخی دیگر گویند: در خواب می‌بیند و گروهی گویند: بر اساس کتب پدرانش فتوی می‌دهد. فدایت شوم کدامین گفته را

مسجدالحرام را بزرگ داشته است. و آنان پنداشته‌اند که هر کس آن مرد را بشناسد و در قلبش استوار شود، می‌تواند سستی کند و لزومی ندارد که خود را به زحمت اندازد؛ و هر کس آن مرد را بشناسد، آن حدود در وقت خود از او پذیرفته است هر چند انجام نداده باشد. و نیز به تو خبر رسیده است که آنان می‌پندارند که گناهانی که خداوند از آنها نهی کرده است: شراب، قمار، زنا، ربا، مردار، خون و گوشت خوک، اشخاصند؛ و می‌گویند که خدای عزّوجل نکاح با مادران، دختران، خواهران، عمّه‌ها و خاله‌ها را حرام کرده است؛ و آن زنهایی را که برای مؤمنین حرام دانسته مرادش نکاح زنهای پیامبر است و غیر از آنان مباح است. و به تو خبر رسیده است که آنان یک زن را به نکاح چند مرد در می‌آورند؛ و برخی برای دیگران شهادت به ناحق می‌دهند و می‌پندارند که اینها را یک ظاهر و یک باطن است که آن را می‌شناسند و آنان در پی باطنند و مأمور به آن. در نوشته‌ات آمده است که از من دربارهٔ آن مطلب و حال و گفتهٔ آنان سئوال کرده‌ای؛ پس تو را آگاه می‌کنم که هر کس دین خدا را با این وصفی که تو نوشته‌ای و از من در آن مورد سئوال کرده‌ای، بپذیرد، او نزد من مشرک به خداست و شرک او آشکار است؛ و هیچکس را نرسد که در آن تردید کند. آیا اینان نشنیده‌اند قول خدای عزّوجل را که[1]: «بگو همانا پروردگار من گناهان را حرام کرده است، چه ظاهر آنها و چه باطن آنها» و نیز قول خدای عزّوجل[2]: «ظاهر گناه و باطن آن را رها کنید» پس ظاهر حرام و باطن آن همه‌اش حرام است و ظاهر حلال و باطن آن همه‌اش حلال. و همانا ظاهر، دلیل بر باطن، و باطن، دلیل بر ظاهر است؛ یکی دیگری را تأکید، تشدید، تقویت و تأیید می‌کند. پس آنچه در ظاهر ناپسند است باطنش نیز ناپسند خواهد بود. و آنچه به ظاهر پسندیده است باطنش نیز پسندیده خواهد بود.

سپس ابوعبدالله جعفر بن محمد (ع) فرمود: بدان که ایشان قومی هستند که شنیده‌اند چیزی را که بر حقیقتش واقف نیستند و حدودش را نمی‌شناسند؛ پس حدود آن اشیاء را در قیاس با رأی خود و نهایت عقولشان قرار داده‌اند و به قصد دروغزنی و افترای بر خدا و

1. ۷/۳۳
2. ۶/۱۲۰

بپذیریم. حضرت فرمود: ای سدیر! هیچیک از اقول آنان را مپذیر. ما حجّت خدا و امنای او بر خلقش هستیم: حلال ما از کتاب خدا و حرام ما از آن است.

و از ایشان روایت شده است که عِیص‌بن مختار بر او وارد شد و گفت: فدایت شوم، این چه اختلافی است که میان شیعیان شماست؟ حضرت فرمود: ای عیص! چه اختلافی میان آنانست؟ گفت: گاه در کوفه در جمع آنان می‌نشینم، و بر اثر اختلاف و سخن آنان نزدیک به تردید می‌شوم. نزد مفضّل باز می‌گردم و آنچه می‌خواهم آنجا می‌یابم و آرام می‌شوم. ابوعبدالله (ع) فرمود: آری ای عیص! او چنانست که گفتی. مردم بی جهت بر ما دروغ می‌بندند؛ گوئی خداوند، دروغ را بر آنان واجب کرده است و جز آن از ایشان نمی‌خواهد. گاه من بر یکی از آنان حدیث می‌خوانم؛ هنوز از نزد من بیرون نرفته که آن را بر من به گونه‌ای نادرست تأویل می‌کند. و دلیلش این است که آنان دینخواه نیستند و شما دینخواه هستید. ای عیص! همانا هر یک از آنان دوست دارد که برای خود کسی باشد. هیچ بنده‌ای نیست که گردنفرازی کند مگر آنکه خداوند خوارش کند و هیچ بنده‌ای نیست که فروتن باشد مگر اینکه خداوند او را سربلندی و عزّت دهد.

از ابوعبدالله جعفر بن محمد (ع) روایت شده است که آن حضرت مکتوبی برای یکی از یارانش که از داعیان بود فرستاد. آن داعی [قبلاً] نامه‌ای فرستاده بود مبنی بر شرح حال قومی که او را پذیرفتند؛ یعنی کسانی که دعوت را قبول کردند امّا از حدود فراتر رفتند و محرّمات را حلال دانستند و ظاهر را رها کردند. ابوعبدالله جعفربن محمد (ع) برای او مکتوبی فرستاد که پس از وصف حال قوم، چنین نوشت: یادآور شدی که خبر رسیده است تو را که آنان می‌پندارند که نماز و زکوة و روزهٔ ماه رمضان و حجّ و عمره و مسجدالحرام و بیت الحرام و مشاعر عظام و شهر حرام فقط یک مرد است؛ غسل از جنابت نیز یک مرد است و هر فریضه‌ای که خداوند تبارک و تعالی بر بندگانش واجب کرده است یک مرد است؛ و آنان می‌گویند که هر کس آن مرد را بشناسد، آگاهی او بدون عمل، از آن فرائض کفایت می‌کند [یعنی] نماز خوانده، زکوة داده، روزه گرفته، به حج و عمره رفته، غسل از جنابت کرده و پاکیزه شده و محرّمات خدا و شهر حرام و

بر رسول[1] او و به جهت گستاخی بر معاصی، آنها را بر حدودی که بدان امر شده‌اند قرار نداده‌اند. و خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده است که دعوت به معرفتی کند که همراهش عمل نباشد و همانا خدای عزّوجل از بندگانش عمل به فرایضی راکه بر آنها واجب کرده است پس از معرفت کسی که آن فرائض را از جانب خدا آورده و مردم را به سوی او دعوت کرده است، می‌پذیرد. پس ابتدای آن معرفت کسی است که به سوی او دعوت کرده است و او خدایی است که جز او، خدایی نیست؛ و اقرار به ربوبیت اوست؛ و معرفت رسولی است که از سوی او آمده است؛ و پذیرفتن آنچه آورده است؛ سپس معرفت وصی (ع)؛ سپس معرفت امامان پس از پیامبران که خداوند طاعت آنان را در هر عصر و زمانی بر اهل آن زمان واجب کرده است؛ و ایمان و تصدیق به اوّلین و آخرین پیامبران و امامان. سپس عمل به آنچه خدای عزوجل بر بندگان واجب کرده است یعنی طاعات ظاهری و باطنی؛ و دوری کردن از آنچه خدای عزوجل بر آنان حرام کرده است چه ظاهرش و چه باطنش. و همانا ظاهر را به باطن و باطن را به ظاهر، و اصل و فرع را با هم حرام کرده است. پس باطن حرام، مانند ظاهرش حرام است و نمی‌توان یکی از آن دو را حلال کرد و جایز و حلال نیست که چیزی از آن مباح شود. و همچنین است طاعات که بر بندگان اقامهٔ آنها ـ ظاهر و باطنش ـ واجب است و اقامهٔ ظاهر آن بدون باطن و باطن آن بدون ظاهر، کفایت نمی‌کند. نماز ظاهر که همراه ترک نماز باطن باشد، جایز نیست و نیز نماز باطن با ترک نماز ظاهر. و همچنین است زکوة، روزه، حج، عمره و تمام تکالیفی که خداوند بر بندگانش لازم کرده است و نیز محرّمات و شعائر او.

و روایت شده است از علی بن ابیطالب (ع) که از قرآن یاد شد؛ حضرت فرمود: ظاهر آن عمل واجب است، و باطن آن علمی است پنهان و پوشیده و آن نزد ما معلوم و مکتوب است.

از ابوعبدالله جعفر بن محمد (ع) است که مردی از اصحابش سخن از بعضی شیعیان گمراه ایشان که محرّمات را حلال می‌شمارند، به میان آورد، در حالیکه از شیعیان آن

---

1. E,F,C,S و به عنوان تعطیل شریعت پیامبرشان رسول خدا a clear interpolation.

حضرت محسوب می‌شوند؛ و گفت: آنان قائلند که همانا دین معرفت است؛ پس هر گاه امام را شناختی هر چه می‌خواهی بکن. ابوعبدالله جعفر بن محمد فرمود: انّا للّه و انّا الیه راجعون[1]؛ کافران در چیزی اندیشیده‌اند که نمی‌دانند؛ همانا گفته شده است که: امام را بشناس و هر طاعتی را خواستی انجام ده، در آنصورت از تو پذیرفته است؛ چراکه خدای عزوجل عملی را بدون معرفت نمی‌پذیرد. و اگر مرد تمام اعمال نیک را انجام دهد، و همواره روزه‌دار، و شب زنده دار باشد و مالش را در راه خدا بدهد و در سراسر عمرش به همهٔ طاعات خدا عمل کند ولی پیامبرش راکه این فرایض را آورده نشناسد تا به او ایمان آورد و تصدیقش کند؛ و [نشناسد] امام زمانش راکه خدای عزوجل طاعتش را واجب کرده است، تا اطاعتش کند، خداوند از عمل او سودی عایدش نمی‌کند. خدای عزوجل در آن مورد می‌فرماید[2]: «و آمدیم بر سر اعمالی که انجام دادند پس آن را گردی پراکنده گردانیدیم» و حضرت فرمود: اگر جاهل بر اثر عبادت تکّه تکّه شود، جز دوری از خدا نصیبش نمی‌شود. این [فرموده] و امثال آن در اذهان ما بسیار زیاد است و اگر همهٔ آنچه از ایشان روایت شده است بیاوریم، از مراد خود که به پایان بردن این کتاب است باز می‌مانیم و [نیز] اگر همهٔ آنچه را در دورهٔ هر امامی بوده است و آنچه مشاهده کرده‌ایم، بیاوریم.

در عصر مهدی بالله (ع) اتفاق افتاده و به ما رسیده است مخالفت مردانی که از اهل بینش در دین و از بزرگان مؤمنین بوده‌اند و از زمرهٔ کسانی که در تحمّل سختی و جهاد پیشقدم بوده‌اند و این فضل تقدم را دیگران نداشته‌اند و از داعیانی بوده‌اند که به خدا و ولیّ او دعوت می‌کرده‌اند و به مرتبه‌ای از علم رسیده بوده‌اند که دیگران نرسیده‌اند؛ [امّا] شیطان گمراهشان کرد چنانکه کسانی راکه قبلاً ذکر کردیم گمراه کرد. پس آنان را فریفت، زیرورویشان کرد و به هلاکت کشاند و سرانجام به شقاوت افتادند و بر اثر نفاق و گمراهی کشته شدند. اینان جملگی از دین بیرون رفتند. از گمراهی و بدبختی به خداوند پناه می‌بریم و از او تقاضای عصمت و پاکی داریم. و [نیز] مردانی را دیدیم که مشمول دعوت

1. ۲/۱۵۶ 2. ۲۵/۲۳

بودند و نیز دارای بینش و ولایت و منزلت و اعمال صالح؛ سپس مرتکب کبائر شدند و محرّمات را حلال دانستند و فرائض را تعطیل کردند و دین را سبک شمردند و به وضعیّت کسانی درآمدند که ذکرشان رفت یعنی تحریف کنندگان و گمراهان؛ و در نتیجه مهدی بالله (ع) آنان را به شدیدترین وجه عقوبت کرد و هر یک را به قدر استحقاق و ادّعا و کفرش به عذابی سنگین گرفتار کرد. گروهی را با شکنجه کشت عدّه‌ای را به دار آویخت و برخی را با غل و زنجیر به زندان افکند تا همگی هلاک شدند. و باب دعوتش را بست و فضل و رحمتش را مدّتی دراز و زمانی طولانی پنهان نمود تا اینکه مؤمنین را آزمایش کرد و زنادقه و منافقین را شناخت. و در این مورد، ماجرای او و وضعیت قوم چنانست که اگر حقیقتش بیان شود، در این باب باید سیره‌ای آورد و کتابهای بسیار. و از ولیّ خدا منصور باللّه ـ صلوات الله علیه و رحمته و برکاته که خداوند رویش را نکو کناد و یادش را بالا براد و مرتبه‌اش را بلند گرداناد و ما را از شفاعتش بهره دهاد ـ شنیدیم که همین مطلب را ذکر می‌کرد. پس گفت: آنگاه که خدای جلّ ذکره مهدیّ بالله ـ صلوات الله علیه ـ را به رضوان و رحمتش برد، و پس از او امر به فرزندش القائم بامرالله (ع) رسید، روزی پس از آن به ذکر ائمه ـ صلوات الله علیهم ـ پرداخت و از الحاد ملحدین در ایشان گفت. پس آهی عمیق کشید، چهره‌اش در هم رفت، و ترس در او پدیدار شد و ما در مقابلش بودیم و آثار ترس و وحشت را در او دیدیم. آنگاه گفت: انّا للّه و انّا الیه راجعون. منصور باللّه از ایشان سخنی ذکر کرد که نتوانستیم حفظش کنیم و معنایش پناه بردن به خدا بود از شرّ مردم و آنچه بر امام تأویل می‌کنند و به او نسبت می‌دهند. سپس گفت: من دیروز نزد ایشان ولیّ امر مسلمانان بودم، امّا امروز گوئی در نظر آنان چنانم که برخی مرا پروردگار می‌دانند، و عدّه‌ای پیامبرم کرده‌اند و برخی از آنان گویند که من علم غیب دارم و دیگران گویند که وحی به من می‌رسد. سپس منصور بالله (ع) به ما گفت: «این مطالب را برای همه بگوئید و همه جا منتشر کنید.» و با حزن و اندوه گریست و ما اثر خشیت از ترس خدا را در چهرهٔ او دیدیم و گفت: این مطلب را دنبال کنید و همه جا بگوئید و پخش کنید که همانا ما بندگانی از بندگان خدا و خلقی از خلق او هستیم؛ ولی ما را از جانب او منزلتی است که بر

ما تفضّل کرده و ما را امامان بندگانش و حجّت‌های خود بر خلقش قرار داده است.

و امثال این مطلب نزد ما آنقدر هست که اگر همه را بیاوریم، سیر کتاب از هم گسیخته می‌شود[1]. و آنچه آوردیم آنقدر هست که خدای عزّوجل از آن به خردمندان سود رساند انشاء الله ولا حول ولا قوّة الاّ باللّه.

ذکر وصایای امامان ـ صلوات الله علیهم ـ به اولیـای خـود و توصیف امامان از اولیا و شناخت اولیا در مورد امامان.

از علی (ع) روایت شده است که گروهی نزد او آمدند تا در مورد امری از امور دنیا از او سئوال کنند؛ پس در آن امر به او متوسل شدند و گفتند: یا امیرالمؤمنین! ما از شیعیان تو هستیم. حضرت مدّتی آنان را نگریست. سپس گفت: شما را نمی‌شناسم و اثری از آنچه می‌گوئید در شما نمی‌بینم. همانا شیعهٔ ما کسی است که به خدا و رسولش ایمان بیاورد و به طاعت او عمل کند و از معاصی او اجتناب ورزد و ما را در آنچه بدان امر کرده و به سوی آن خوانده‌ایم، اطاعت کند. شیعیان ما به خورشید و ماه و ستارگان توجّه دارند (مراد حضرت، آگاهی از اوقات نماز است). شیعیان ما لبهایشان خشک و شکمهایشان تهی است؛ رهبانیّت از سیمایشان پدیدار است. کسی که بیش از حق خود بخواهد، و به مردم ستم کند و آنچه مال او نیست بگیرد، از شیعیان ما نیست.

و روایت شده است از ابو عبدالله جعفر بن محمد (ع)، که از کوفه جماعتی از شیعیان نزد او آمدند تا از او[حدیث] بشنوند و چیزی بیاموزند. پس تا وقتی می‌توانستند در مدینه اقامت کردند. ایشان همواره نزد حضرت رفت و آمد می‌کردند و در تردّد بودند و از او می‌شنیدند و می‌آموختند. هنگامی که قصد بازگشت داشتند و با حضرت وداع کردند، برخی از ایشان گفتند: ای فرزند رسول خدا! ما را سفارشی کن. پس حضرت فرمود: شما را سفارش می‌کنم به تقوای خدا، عمل به طاعت او، اجتناب از معاصی او، ادای امانت به

---

1. Text as in T.MSS. contain many variations and errors.

کسی که شما را امین دانسته است، خوشرفتاری با کسی که مصاحب او هستید و اینکه برای ما داعیان صامت باشید. پس گفتند: ای فرزند رسول خدا! در حالی که ما صامتیم چگونه به سوی شما دعوت کنیم؟ فرمود: عمل کنید آنچیزی راکه به شما امر کرده‌ایم؛ که عبارتست از عمل به طاعت خدا، و خودداری کنید از آنچه شما را نهی کرده‌ایم یعنی از ارتکاب محرّمات خدا، و با مردم به صداقت و عدل رفتار کنید، و امانت را ادا کنید، و امر به معروف و نهی از منکر نمائید، و مردم از شما جز خوبی ندانند. پس هرگاه رفتار شما را ببینند، گویند: «اینها فلان کسانند، خدا فلان کس را رحمت کند، چقدر یارانش را خوب تربیت کرده است.» و برتری آنچه را نزد ماست خواهند دانست و به سوی آن خواهند شتافت. در مورد پدرم محمد بن علی ـ رضوان الله علیه و رحمته و برکاته ـ گواهی می‌دهم که شنیدم می‌فرمود: اولیا و شیعیان ما درگذشته در میان جمع خود بهترین‌ها بودند. اگر امامِ مسجدی در قومی بود از ایشان بود؛ اگر مؤذّنی در قبیله بود، از ایشان بود؛ اگر صاحب ودیعه‌ای بود، از ایشان بود؛ اگر امانتداری بود، از ایشان بود؛ اگر عالمی از مردم بود که برای دینشان و مصالح امورشان در نظر می‌گرفتند، از ایشان بود. پس شما نیز چنان باشید. موجب آن شوید که مردم ما را دوست بدارند نه اینکه دشمن ما شوند.

از جعفر بن محمد (ع) است که به او خبر رسید در مورد برخی شیعیانش که در عمل کوتاهی کرده‌اند. حضرت آنان را پند داد و نکوهش کرد؛ در میان گفته‌هایش به آنان گفت: هر کس در چیزی از آنچه خداوند بر او واجب کرده، کوتاهی کند، رحمت خدا به او نمی‌رسد و از شفاعت محمّد ـ صلی الله علیه و آله ـ در روز قیامت برخوردار نمی‌شود. پس آنچه را خداوند بر شما واجب کرده از ما بشنوید و بدان عمل کنید. و معصیت خدا و رسول را مکنید. و از راه مخالفت با گفتهٔ ما، از ما سرپیچی مکنید. پس به خدا سوگند چیزی نیست مگر خدای عزّوجل (و با دستش به آسمان اشارت کرد) و ما (و با دستش به خودش اشارت کرد) و شیعیان ما از ما هستند. و سایر مردم در آتشند[1]. از راه ما خدا

1. T و سایر مردم در آتشند. All the other MSS have و سایر مردمی که مخالف ما هستند در آتشند which is more charitable.

عبادت می‌شود و از راه ما اطاعت می‌شود و از راه ما در برابر خدا عصیان می‌شود. پس هر که ما را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هر که نافرمانی ما را کند خدا را نافرمانی کرده است. طاعت ما قبلاً از جانب خدا به سوی خلقش عزیمت کرده است. او عملی را از کسی قبول نمی‌کند مگر به وسیلهٔ ما. و به کسی رحم نمی‌کند مگر به وسیلهٔ ما. و کسی را عذاب نمی‌کند مگر از طریق ما. پس ما باب خدا و حجّت اوئیم. و امنای او بر خلقش، و حافظان سرّش، و مخزن علم او می‌باشیم. کسی که مانع از حق ما شود از مال خود نصیبی ندارد.

و از ابوعبدالله جعفر بن محمد (ع) است که به مفضّل[1] فرمود: ای مفضّل! به شیعیان ما بگو: داعیان ما باشید با خودداری از محرّمات خدا و اجتناب از معاصی او و پیروی از رضایت خدا. چرا که اگر آنان چنین باشند، مردم به سوی ما می‌شتابند.

و از همان حضرت (ع) است که مفضّل بن عمرو بر او وارد شد و همراهش چیزی بود که در برابر حضرت نهاد. به او فرمود: چیست این؟ مفضّل گفت: قربانت گردم، صلهٔ موالی و بندگان شماست. حضرت فرمود: ای مفضّل! آن را می‌پذیرم و به خدا سوگند پذیرفتنم از سرِ نیاز نیست؛ آن را نمی‌پذیرم مگر اینکه آنان را از این راه تزکیه کنم. سپس صدا زد: ای جاریه! خدمتکار پاسخ داد. حضرت او را گفت: سبدی را که صبح به تو دادم، بیاور. پس خدمتکار با سبدی از برگ خرما آمد و آن را نزد حضرت نهاد. در میان سبد گوهری بود که هرگز مانند آن را ندیده‌بودم؛ درخششی خیره کننده داشت، و شعله‌هایی چون شعله‌های آتش از آن ساطع بود. پس فرمود: ای مفضّل! آیا در این، چیزی نیست که آل محمّد را کفایت کند؟ ایشان را گفتم: فدایت شوم، آری به خدا سوگند؛ در کمتر از این نیز کفایت هست. سپس حضرت آن را پوشاند و به جاریه داد. آنگاه فرمود: از پدرم شنیدم که می‌فرمود: کسی که یکسال بر او بگذرد و از مالش ـ کم یا زیاد ـ به ما نرساند، خدای عزوجل در روز قیامت به او نظر نمی‌کند مگر اینکه او را عفو نماید. سپس فرمود: ای مفضّل! همانا آن، فریضه‌ای است که خداوند برای مابر شیعیان ما در کتابش واجب کرده

1. S adds بن عمرو

است تا آنجا که می‌فرماید[1]: «هرگز به نیکوئی نمی‌رسید مگر آنکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید.» پس ما اهل برّ و تقوا و راههای هدایتیم. آنگاه فرمود: هر کس سرّی از ما را فاش کند، بر ما دشمنی کرده است. سپس فرمود: از پدرم ـ رضوان الله علیه ـ شنیدم که می‌فرمود: هر کس سرّ ما را فاش کند، آنگاه با کوههایی از طلا نزد ما آید، فقط دورتر می‌شود.

و [روزی] ابوعبدالله (ع) از مفضّل دربارهٔ اصحابش در کوفه پرسید. مفضّل گفت: آنها اندکند. این خبر به گوش کوفیان رسید. وقتی مفضّل به کوفه آمد، نزد او رفتند. بر او یورش بردند و تحقیر و تهدیدش کردند. این خبر به ابوعبدالله رسید. آنگاه که مفضّل بازگشت، حضرت او را گفت: این خبر چیست که به ما رسیده است؟ گفت: فدایت شوم، مرادتان آن چیزی است که بر ضدّ من گفته‌اند؟ فرمود: آری، بلکه بر ضدّ خود گفته‌اند. به خدا سوگند آنان شیعهٔ ما نیستند. اگر شیعهٔ ما بودند، از سخن تو برافروخته نمی‌شدند و از آن آزرده نمی‌شدند. خداوند شیعیان ما را نه آنگونه که آنان هستند وصف کرده است. شیعهٔ جعفر نیست مگر کسی که زبانش را نگهدارد و برای خالقش عمل کند، و به مولایش امیدوار باشد و از خداوند آنگونه که شایسته است بترسد تا آنجاکه از کثرت نماز چون کمان شود و از شدّت ترس چون آنکه در نقاهت است؛ و از خشوع چون نابینا، و از بسیاری روزه همانند آدم تکیده، و از سکوت طولانی چون گنگ. یا اینکه آیا در میان آنان کسی هست که شبش را از ایستادن طولانی [در نماز] پر کند و روزش را از روزه؛ یا اینکه نفس خود را ـ از ترس خدا و بر اثر شوق به سوی ما اهل بیت ـ از لذّات و نعمتهای دنیا محروم کند. آنان چگونه شیعیان ما هستند در حالیکه با دشمن ما دربارهٔ ما چنان مخاصمه می‌کنند که بر عداوتش می‌افزایند و چون سگان زوزه می‌کشند و همانند کلاغ طمع می‌ورزند. هان به خدا سوگند اگر خوف این نداشتم که آنان را بر تو بشورانم، فرمانت می‌دادم کـه در خانه‌ات فرو شوی و درِ خانه‌ات را بربندی، سپس تا وقتی هستی هرگز به چهرهٔ آنان منگری. امّا اگر توبه‌کنان نزد تو آمدند بپذیر. به درستی که خداوند ما را باز مانده‌ای قرار

1. ۳/۹۲

داده که توبه را از بندگانش می‌پذیریم.

و از ابوعبدالله (ع) است که به برخی از اصحابش فرمود: سرّ ما را پوشیده‌دار و آن را افشا مکن. چراکه هر کس سرّ ما را پوشیده دارد و افشایش نکند، خداوند او را در دنیا و آخرت عزّت دهد. و هر کس آن را افشا کند و پوشیده ندارد، خداوند در دنیا و آخرت ذلیلش کند و نور را از چشمانش بزداید. پدرم ـ رضوان الله علیه و صلواته ـ می‌فرمود: تقیّه جزئی از دین من و دین پدران من است. و هر که تقیّه نکند، دین ندارد. و خداوند دوست دارد همانگونه که آشکارا عبادت می‌شود، پنهانی نیز عبادت شود. آنکه امر ما را افشا می‌کند، گویی منکر ماست.

و روایت شده است از ابوعبدالله (ع) که گروهی از شیعیانش نزد او فراهم آمدند و از مسائلی که داشتند سخن گفتند و ذکر از فَرَج به میان آوردند و گفتند: ای فرزند رسول خدا! فرج چه وقتی خواهد بود؟ ابوعبدالله فرمود: آیا آنچه آرزو می‌کنید شما را خوشحال می‌کند؟ گفتند: به خدا آری. فرمود: آیا حاضرید خانواده و دوستانتان را رها کنید، سوار بر اسب شوید و سلاح برگیرید؟ گفتند: آری. فرمود: و با دشمنانتان بجنگید؟ گفتند: آری. فرمود: ساده‌تر از این را از شما خواستیم و انجام ندادید. پس قوم سکوت کردند. مردی از میان ایشان پرسید: فدایت شوم، چه چیز بود آن؟ فرمود: شما را گفتیم: سکوت اختیار کنید. پس اگر شما خودداری کنید، ما خشنود می‌شویم؛ و اگر مخالفت ورزید، آزرده. و شما انجام ندادید.

و از ایشان (ع) است که به اصحابی که نزدش اجتماع کرده بودند و مطالبی را[1] مذاکره و گفتگو می‌کردند، فرمود: با مردم دربارهٔ آنچه می‌شناسند سخن بگوئید و آنچه را منکرند رها کنید. آیا دوست دارید که به خدا و پیامبرش ناسزا گفته شود؟ گفتند: به خدا و پیامبرش چگونه ناسزا گفته می‌شود؟ فرمود: وقتی شما چیزی بگویید که آنها منکرند، خواهند گفت که خدا گویندهٔ این را لعنت کند. در حالیکه گویندهٔ آن خدای عزوجل و رسول اوست (ص).

1. در برابر او added by a later hand in T.

و از ایشان (ع) است که به بعضی از شیعیانش فرمود: به درستی که از این حدیث شما و از این مطلبتان قلوب جاهلان گریزان است. پس هر که آن را می‌شناسد، برای او افزون بگویید. و هر که منکر است رهایش کنید. به درستی که خدای عزوجل میثاق ما و میثاق شیعیان ما را از آن روز گرفت که میثاق پیامبران را. پس احدی بر آن افزوده و کسی هم از آن کاسته نمی‌شود. و خداوند اگر در مورد بنده‌ای ارادهٔ خیر کند ناصیهٔ او را می‌گیرد تا آنکه ـ دوست داشته باشد یا نه ـ در این امر داخلش کند.

و از ایشان (ع) است که فرمود: خدای عزّوجل گروهی را برای دوستی با ما و گروهی را برای دشمنی با ما آفریده است. پس اگر آنان که برای دوستی با ما آفریده شده‌اند، از این حوزه به جای دیگری روند، خداوند ـ علیرغم میلشان ـ آنها را بدانجا بازمی‌گرداند. و گروهی را برای دشمنی با ما آفریده است پس هرگز ما را دوست نخواهند داشت.

و از ابوجعفر محمدبن علی (ع) است که فرمود: خدا رحمت کند آن بنده‌ای را که مردم را به سوی ما جلب کند نه آنکه از ما گریزان. هان به خدا سوگند اگر روایت کنند از ما آنچه ما می‌گوئیم و آن را تحریف نکنند و به رأی خود تغییرش ندهند، هیچکس نمی‌تواند چیزی بر آنان بچسباند. لکن یک نفر کلمه‌ای را می‌شنود و ده تا بر آن می‌افزاید و مطابق رأی خودش تأویل می‌کند. خداوند رحمت کند بنده‌ای را که از اسرار پوشیدهٔ ما می‌شنود و آن را در قلب خود پنهان می‌کند. سپس فرمود: به خدا سوگند خدا دشمن ما و دوست ما را جز در این سرا، در سرای واحد دیگری در کنار هم قرار نمی‌دهد.

و از ابوعبدالله (ع) است که از مردی که از کوفه نزد او آمده بود در مورد شیعیانش سئوال کرد و آن مرد از وضع شیعیان خبر داد. پس ابوعبدالله فرمود: پذیرفتن امر ما، صرفاً به تصدیق و قبول نیست؛ پذیرفتن امر ما یعنی پنهان کردن و نگهداری آن از [دستبرد] غیر اهلش. پس به آنان سلام برسان و بگو: خداوند رحمت کند بنده‌ای را که مودّت مردم را نسبت به ما و به سوی خود جلب کند؛ پس دربارهٔ آنچه می‌شناسند گفتگو کند و آنچه را منکرند از آنان پوشیده بدارد. سپس فرمود: به خدا سوگند آنکه دربرابر ما جنگی به پا می‌کند زحمتش برای ما بیشتر از کسی نیست که از جانب ما چیزی می‌گوید

که ما دوست نداریم. و اگر آنان از طرف من، قول مرا می‌گفتند، گفتهٔ آنان بدون اشکال بود و یاران حقیقی من می‌بودند.

و از ایشان (ع) است که روزی به بعضی از اصحابش سفارش می‌کرد و می‌فرمود: تقوای خدا داشته باشید و در همسخنی با مصاحبان و همسایگی با مجاوران خود به نکوئی رفتار کنید و امانتها را به اهلش بازگردانید و مردم را خوک مخوانید. اگر شیعهٔ ما هستید، آنچه را ما می‌گوئیم می‌گوئید. به اوامر ما عمل کنید، شیعهٔ ما خواهید بود. و در مورد ما مگوئید آنچه را که ما دربارهٔ خود نمی‌گوئیم [که در غیر اینصورت] شیعهٔ ما نخواهید بود. پدرم برای من گفت که مردی از شیعیان ما در قبیله‌ای بود. ودیعه‌های اهل آنجا نزد او بود و وصایایشان را به او می‌کردند. پس شما نیز چنان باشید.

از ابوجعفر محمد بن علی (ع) است که به مردی از اصحابش که او را نزد گروهی از شیعیان خود می‌فرستاد سفارش کرد و چنین فرمود: به شیعیان ما سلام برسان و سفارش کن که تقوای خداوند عظیم داشته باشند؛ دارایشان به نادار رسیدگی کند و تندرست از بیمار عیادت به عمل آورد. زنده‌ها بر جنازهٔ مردگان حاضر شوند. و در خانه‌هایشان از یکدیگر دیدار کنند. چرا که دیدار آنها با یکدیگر امر ما را زنده می‌کند. خداوند رحمت کند مردی را که امر ما را احیا کند و به بهترین نحو عمل نماید. به ایشان بگو که ما از جانب خدا چیزی را بر آنان کفایت نمی‌کنیم مگر به عمل صالح؛ و هرگز ولایت ما را به دست نمی‌آورند مگر با ورع. حسرتزده ترین مردم در روز قیامت کسی است که عملی را وصف کند سپس کار دیگری انجام دهد.

و از ابوعبدالله (ع) است که گروهی از اصحابش را سفارش کرد و به آنان فرمود: این مطلبتان را برای خدا قرار دهید نه برای مردم. چرا که هر چه برای خدا باشد پس، از آن اوست. و آنچه برای مردم باشد نزد خدا صعود نخواهد کرد. در دینتان با مردم دشمنی نکنید؛ چرا که دشمنی، قلب را بیمار می‌کند. خداوند به پیامبرش می‌فرماید: ای محمد! «همانا تو هر که را بخواهی هدایت نمی‌کنی ولکن خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند[1]»

1. ۲۸/۵۶

و فرمود[1]: «پس آیا تو مردم را مجبور می‌کنی تا اینکه مؤمن باشند» مردم را رها کنید. مردم از مردم آموخته‌اند. و شما از رسول خدا (ص) و از علی (ع) و از ما آموخته‌اید. شنیدم که پدرم ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمود آنگاه که این امر بر کسی مقرّر شود، شتابنده تر از پرنده‌ای که به آشیانش می‌رود، به سوی آن حرکت می‌کند.

سپس فرمود: هر کس از شما که متقی و صالح باشد، پس او از ما اهل بیت است. کسی گفت: ای فرزند رسول خدا! از شماست؟ فرمود: آری از ماست. نشنیده‌ای قول خدای عزّوجل را[2]: «هر یک از شما که تولاّی آنان را داشته باشد پس او از آنان است» و ابراهیم گوید[3]: «پس هر که از من پیروی کند، از من است.»

و از ایشان (ع) است که بعضی از شیعیانش را سفارش کرد و فرمود: هان به خدا سوگند که شما بر دین خدا و دین فرشتگان او هستید. پس ما را بر این مطلب با ورع و اجتهاد یاری کنید. هان به خدا سوگند که خداوند قبول نمی‌کند مگر از شما. پس تقوای خدا داشته باشید و زبانتان را نگهدارید. در مساجدتان نماز بگزارید و بیمارانتان را عیادت کنید. و چون مردم به چیزی ممتازند، شما نیز ویژگی خود را داشته باشید. خداوند رحمت کند کسی را که امر ما را احیا کند. پرسیدند: ای فرزند رسول خدا! احیای امر شما چگونه است؟ فرمود: یادآوری آن نزد اهل علم و اهل دین و اهل خرد. سپس فرمود: به خدا سوگند که شما همگی در بهشت خواهید بود. ولکن چقدر زشت است که مردی از میان شما اهل بهشت باشد همراه با گروهی که تلاش می‌کنند و اعمال صالح انجام می‌دهند و او در میان ایشان پرده‌اش می‌درد و شرمگاه خود را آشکار می‌کند. پرسیدند: آیا چنین چیزی ممکن است یابن رسول الله؟ فرمود: آری، آنکسی است که شکم و فرج و زبانش را حفظ نکند.

از ایشان (ع) است که فرمود: نمی‌یابی یک ولیِّ ما را که هر دو قدمش با هم بلغزد. لکن هر گاه یک قدمش بلغزد، او بر دیگری تکیه می‌کند تا قدمی که لغزیده به جای خود آید.

---

1. ۱۰/۹۹
2. ۵/۵۱
3. ۱۴/۳۶

و از ابوجعفر (ع) است که کسی برای او از مردی سخن گفت که: پرده‌اش را دریده و مرتکب محرّمات شده و واجبات را کوچک شمرده تا آنجا که نماز واجب را ترک کرده است. حضرت تکیه داده بود؛ پس راست نشست و فرمود: سبحان الله؛ نماز واجب را ترک کرده است! همانا ترک نماز واجب، نزد خداوند [گناهی] بسیار بزرگ است.

و از علی (ع) است که فرمود: نیست بنده‌ای[1] از آنها که خداوند قلبشان را برای تقوا آزمایش کرده مگر اینکه او شب را به روز می‌برد در حالیکه نسبت به ما چنان مودّتی دارد که در قلب خود احساس می‌کند. و نیست بنده‌ای از آنها که خداوند بر او غضب کرده مگر اینکه شب را به روز برد در حالیکه نسبت به ما آنگونه کینه‌ای دارد که در قلب خود می‌یابد. پس هر که ما را دوست دارد باید محبّتش خالص باشد آنگونه که طلای شفّاف، ناب است. و هر که نسبت به ما بغض و کینه دارد پس منزلتش همانست. ما دارای اصل و نسبیم و اَفراط ما اَفراط پیامبرانند[2]. و من وصیّ اوصیایم. و من از حزب خداوند و حزب رسول اویم. و گروه ستمکار از حزب شیطانند و شیطان از ایشانست. پس هر که در ما شکّ کند و از ما به دشمن ما عدول کند، از ما نیست. و هر یک از شما می‌خواهد بداند که دوستدار ما و دشمن ما کیست، باید قلب او را امتحان کند؛ پس اگر در قلبش دوستی یکی از دشمنان ما باشد، پس بداند که خداوند، فرشتگان او، پیامبران او، جبرئیل و میکائیل دشمن اویند. و خداوند دشمن کافرانست.

و از ابوعبدالله (ع) است که در سفارش به بعضی از شیعیانش فرمود: گروهی این پسندند و گروهی آن ـ تا اینکه پنج دسته را وصف کرد ـ و شما امر اهل بیت پیامبرتان را برگرفتید. پس برشماست که تقوای خدا پیشه کنید، راستگو باشید و ادای امانت کنید. چراکه نمی‌توان به آنچه نزد خداست رسید مگر با طاعت او.

و از ابوجعفر محمد بن علی (ع) است که برخی از شیعیانش را سفارش کرد و فرمود: ای گروه شیعیان ما! بشنوید و دریابید وصایا و عهد ما را با اولیائمان: در گفتارتان راستگو

---

1. C,D,F add مؤمن
2. D,T gloss آفراط ما یعنی اسلاف ما که پیش از ما بودند

باشید. در سوگندهایتان با دوستان و دشمنان به درستی عمل کنید. با اموال خود یکدیگر را یاری نمائید. در دلتان به هم مهر ورزید. بر فقرایتان صدقه دهید. در امور خود متحّد باشید. بر کسی غشّ و خیانت مکنید. پس از یقین گرفتار تردید مشوید، و پس از اقدام به کاری ترس به خود راه مدهید. هیچیک از شما دوستدارانش را پشت سر میفکند. هرگز به مودّت غیر خودتان میل مکنید. محبتتان به اغیار نباشد. عملتان فقط برای پروردگارتان باشد. ایمان و هدفتان جز برای پیامبرتان نباشد. از خداوند یاری طلبید و بردبار باشید. همانا زمین از آن خداست به هر یک از بندگانش که بخواهد می‌بخشد و عاقبت از آن متّقین است. و همانا زمین از آن خداست؛ به بندگان صالحش می‌بخشد. سپس فرمود: اولیای خدا و اولیای پیامبرش از شیعیان مایند؛ همو که وقتی سخن می‌گوید، صادق است و آنگاه که وعده دهد وفاکند و هرگاه به او امانتی داده شود، اداکند. و زمانی که در راه حق وظیفه‌ای بر دوشش گذارند، بپذیرد. و اگر چیز لازمی از او خواستند بدهد. و هرگاه به حق فرمانش دهند عمل کند. شیعهٔ ما کسی است که علمش از گوشش فراتر نمی‌رود، شیعهٔ ما کسی است که عیبجوی ما را مدح نمی‌کند و با بدخواه ما رابطه ندارد و با دشمن ما همنشین نمی‌شود. اگر به مؤمنی رسد اکرامش کند و اگر به نادانی رسد ترکش نماید. شیعهٔ ما چون سگ زوزه نمی‌کشد و همانند کلاغ طمع نمی‌ورزد. و اگر از گرسنگی بمیرد، جز از برادرانش از کسی درخواست نمی‌کند. شیعهٔ ما کسی است که سخن ما را می‌گوید؛ به خاطر ما جدائی از دوستانش را تحمّل می‌کند؛ دوردستان را در محبّت ما به خود نزدیک می‌بیند و نزدیکان را در دشمنی ما از خود دور می‌داند.

مردی از میان آنها که حاضر بودند گفت: فدایت شوم، اینگونه کسان کجا یافت می‌شوند؟ حضرت فرمود: در سراسر زمین. آنان که زندگیشان آرام است؛ دیدگانشان روشن است؛ اگر حاضر باشند شناخته و اگر غایب باشند جستجو نشوند. به هنگام بیماری کسی عیادتشان نکند واگر خواستگاری کنند، زنشان ندهند. اگر به راهی روند باز گردند. و آنگاه که نادانان خطابشان کنند، سلام گویند[1]. شبها در برابر پروردگارشان به

1. ۲۵/۶۲

حال سجود یا قیامند[1]. گفت: ای فرزند رسول خدا! پس چگونه است حال آنانکه بازبانشان شیعه‌اند و قلوبشان بر خلاف آنست؟ حضرت فرمود: [میدان] آزمایش برای آنان روزگاری تباهگر، کینه‌هایی مهلک و اختلافی کشنده به ارمغان می‌آورند. هان سوگند به آنکه ما را با دستان فرشتگانش یاری کرد، خداوند آنان را نمی‌کشد مگر به دست خودشان. پس بر شما باد که هر گاه با شما سخن گفته می‌شود اقرار کنید و هر گاه دیدید بپذیرید و دشمنی را کنار بگذارید چرا که شما را دور می‌کند. بپرهیزید از اینکه پیش از وقت مرگ انگیخته شوید، خونتان ریخته شود و از میان بروید و آیندگان شما را سرزنش کنند و برای نظارتگران مایهٔ عبرت شوید. در میان مردم بهترین رفتار را کسی دارد که از اهل دنیا چه پدر باشد چه فرزند دوری گزینند و به دوستداری، یاری، اندرزگوئی و همراهیِ برادران خدائیش بپردازند هر چند حبشی یا زنگی باشند؛ گر چه هیچ مؤمنی [در روز قیامت] سیاه برانگیخته نمی‌شود بلکه باز می‌گردند چون جامه‌هایی که با آب بهشت شستشو شده‌اند و به نعمت جاودانه می‌رسند و با فرشتگان مقرّب همنشین می‌شوند و با پیامبران مرسل همراه می‌گردند. هیچ بنده‌ای در نظر خداوند گرامی‌تر از بنده‌ای نیست که در راه خدا طرد شده و آواره باشد تا اینکه بدینحالت خداوند را ملاقات کند. شیعیان ما در زمین انذارگرند؛ چراغها و نشانه‌ها و نورند برای آنانکه در جستجوی مطلوب آنانند و رهبران اهل طاعت خدایند. گواهانی هستند بر کسانی که با آنان مخالفت می‌کنند یعنی مدّعیِ دعوی ایشانند. به هر کس نزدشان می‌آید، آرامش می‌بخشند و بر دوستدارانشان لطف می‌کنند. بزرگوار و پاکدامن و مهربانند. این است صفت آنان مطابق تورات و انجیل و قرآن عظیم.

همانا مرد عالم از شیعیان ما اگر زبانش را حفظ کند و با رغبت درونی اولیائش را طاعت کند و کینه‌ورزی با دشمنش[2] را در قلبش پنهان نماید و هر گاه صبح می‌کند به عیوب آنان آگاه باشد و آنچه در درون دارد برای آنان اظهار نکند، با دیده‌اش رفتار زشت آنان را ببیند و با گوشش بدیهایشان را بشنود و با زبانش به مخالفت ایشان دعوت کند، [در

---

1. ۲۵/۶۴

2. C err. آشکار کند

آنصورت] دشمنان ایشان دوستداران او هستند و دوستداران آنان، دشمنان او. مردی به حضرت گفت: پس ثواب آنکس که وصف کردی[1] چیست؟ وقتی که او شب را آسوده به صبح می‌برد و روز را آسوده به شب می‌رساند و همواره محفوظ است پس منزلت و ثوابش چیست؟ حضرت فرمود: به آسمان امر می‌شود که بر او سایه افکند؛ و به زمین، که او را گرامی دارد؛ و به نور، که برهان او باشد. گفت: پس صفت او در دنیا چگونه است؟ حضرت فرمود: اگر چیزی بخواهد به او می‌دهند؛ و اگر بخواند پاسخش را خواهند داد؛ و اگر در طلب چیزی باشد به دست آورد؛ و اگر مظلومی را یاری کند، عزیز شود.

از ابوعبدالله جعفر بن محمد (ع) است که در سفارش به برخی از شیعیانش می‌فرمود: با مردم به نیکوترین اخلاقشان رفتار کنید. در مساجدشان نماز بگزارید؛ بیمارانشان را عیادت کنید؛ بر جنازه‌هایشان حاضر شوید؛ و اگر توانستید که امام یا مؤذّن باشید، کوتاهی نکنید؛ چرا که وقتی شما چنان کنید، مردم گویند: اینها فلان کسانند؛ خداوند رحمت کند فلانی را؛ چقدر یارانش را خوب بار آورده است.

از ایشان (ع) است که به بعضی از شیعیانش فرمود: بر شما باد که ورع و اجتهاد پیشه کنید؛ راستگو و امانتدار باشید و بدانچه بر آن هستید متمسّک شوید. پس همانا یکی از شما غبطه[2] می‌خورد آنگاه که جانش به اینجا برسد. (و با دستش به حلق خود اشاره کرد.)

سپس فرمود: اگر زنده باشید، چیزی را که مایهٔ روشنائی دیدگانتان شود، خواهید دید. و اگر بمیرید، به خدا سوگند نزد گذشتگانی می‌روید که برای شما خوب گذشتگانی هستند. هان به خدا سوگند که شما بر دین خدا و دین پدران من هستید. هان به خدا سوگند مرادم [از پدرانم] محمد بن علی و علی بن حسین به تنهایی نیست، بلکه مرادم هم آنها و هم ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب است؛ چراکه دین آنها یک دین است. پس تقوای خدا داشته باشید و ما را با ورع یاری کنید. پس به خدا سوگند نماز و زکوة و حجّ پذیرفته

1. D adds نزد خدا

2. D gloss غبطه آنست که کسی دلش بخواهد همانند کسی باشد بدون اینکه بخواهد صفتی که در آن شخص است از بین برود؛ و آن بر خلاف حسد است.

نمی‌شود مگر از شما، و جز شما کسی آمرزیده نمی‌شود. همانا شیعهٔ ما کسی است که از ما پیروی کند و با ما مخالفت نکند. آنگاه که ما می‌ترسیم بترسد و آنجا که در امانیم آسوده باشد. اینان شیعیان ما هستند. شیطان نزد مردم رفت و از او اطاعت کردند. و نزد شیعیان ما آمد نافرمانیش کردند. پس مردم را نسبت به آنان برانگیخت و از اینجاست آنچه از دست مردم می‌کشند.

ذکر مودّت امامان از آل محمّد (ص) و آنچه در یاری ایشان مطلوب است.

خداوند عزوجل می‌فرماید[1]: «بگو بر آن اجری از شما نمی‌خواهم مگر دوستی در نزدیکان».

و روایت شده است از ابوعبدالله جعفربن محمد (صلوات الله علیه) که گروهی از شیعیانش بر او وارد شدند و در میان ایشان مردی نابینا بود. بعضی از ایشان به حضرت گفت: ای فرزند رسول خدا! این مرد شما را دوست دارد و پیروی می‌کند. حضرت همانند فردی برافروخته به او نگاهی کرد. پس فرمود: بهترین دوستی آنست که برای خدا و پیامبرش باشد. و در دوستی غیر از آن خیری نیست (و دوبار دستش را تکان داد).

و فرمود: انصار نزد رسول خدا (ص) آمدند و گفتند: ای رسول خدا! ما گمراه بودیم، پس خداوند ما را به وسیلهٔ تو هدایت کرد. و تهیدست بودیم، خداوند با تو بی‌نیازمان کرد[2]. پس از اموال ما هر چه می‌خواهی طلب کن؛ از آن توست. پس خدای عزوجل این آیه را فرستاد: «بگو بر آن، اجری از شما نمی‌خواهم مگر دوستی در نزدیکان»[3] سپس ابوعبدالله دستش را به آسمان برداشت و چنان گریست که محاسنش تر شد و فرمود:

---

1. ۴۲/۲۳

2. D adds .و خوار بودیم؛ خداوند با تو عزیزمان کرد C has this as a variant in the margin. Apparently, an interpolation.

3. F (marg.) and D add: فرمود: به خدا سوگند، آن فریضه است

سپاس خدایی را که ما را برتری داد.

و از ایشان (ع) سئوال شد دربارهٔ قول خدای عزّوجل: «بگو بر آن، چیزی از شما نمی‌خواهم مگر دوستی در نزدیکان.» حضرت فرمود: انصار نزد رسول خدا (ص) اجتماع کردند و گفتند: تو نزد ما آمدی در حالیکه ما گمراه بودیم پس خداوند وسیلهٔ تو ما را هدایت کرد. و فقیر بودیم، پس خداوند با تو بی‌نیازمان کرد. و اینها اموال ماست! هر چه می‌خواهی از آنها برگیر. پس خداوند چنین نازل کرد: «بگو بر آن، چیزی از شما نمی‌خواهم مگر دوستی در نزدیکان.»

و از ابوجعفر محمد بن علی(ع)[1] سئوال شد در مورد قول خدای عزوجل: «بگو بر آن چیزی از شما نمی خواهم مگر دوستی در نزدیکان.» فرمود: این آیه فریضه‌ای است از سوی خدا بر بندگان که برای محمّد (ص) است و در مورد اهل بیت او. امّت[2] در تأویل این آیه به چهار فرقه تقسیم شده‌اند. یک فرقه آنچه را ما می‌گوئیم می‌گویند؛ یعنی این آیه دربارهٔ اهل بیت محمد، پیامبر خدا(ص) نازل شده است.

و از ابن عباس روایت شده است که چون خدای عزوجل این آیه را فروفرستاد، مردم به رسول خدا (ص) گفتند: کیانند آنها که دوستشان می‌داریم؟ فرمود: علی و فاطمه[3] و فرزندان فاطمه.

و فرقه‌ای گفتند: این آیه چنانست که در مودّت اهل بیت رسول خدا (ص) نازل شده است امّا با آیهٔ دیگری نسخ شده است:[4] «بگو آن اجری که از شما خواستم، پس برای شماست؛ اجر من نیست مگر نزد خدا» بنابراین محبّت کسانی را که خدای عزوجل محبتشان را واجب کرده است دفع کردند؛ در حالیکه تردید ندارند در برتری آنان و نسبتی که با رسول خدا (ص) دارند؛ [ولی] فریضه‌ای را که خدای جلّ ذکره واجب کرده، و حکم آیه‌ای را که در کتابش آن حکم را فرض نموده است ساقط کردند از سرِ دشمنی و

1. C,F و از ابوعبدالله جعفربن محمد
2. Y,T (orig.), D (orig.) امّت; T (alter.), D (alter.), F,C,E,S عامّه
3. C,F add حسن و حسین
4. ۳۴/۴۷

کینه‌ورزی که با اولیای او داشتند و چون به کتاب خدای عزوجل، جاهل بودند. وقتی خدای عزوجل می‌فرماید: «بگو اجری راکه از شما خواستم، پس برای شماست» [از دو حال خارج نیست] یا قبل از آیهٔ: «بگو بر آن اجری از شما نمی‌خواهم مگر دوستی در نزدیکان» نازل شده است یا بعد از آن. اگر قبل از آن نازل شده باشد که ناسخ آن نیست. و اگر بعد از آن نازل شده باشد، پس این آیه آن مطلب را تأکید، تشدید و اثبات می‌کند. زیرا قول خداوند: «بگو اجری را که از شما خواستم پس برای شماست» در ظاهرش چیزی نیست که موجب سقوط اجر شود. بلکه آنان را خبر داده است که آن اجر برای خودشان است یعنی بر اثر دوستداری اهل بیت او، به آنان اجر و پاداش داده می‌شود؛ اگر چنان کنند؛ نه اینکه آن اجر برای رسول خدا باشد. و این روشن‌تر از آنست که جز بر نادان پوشیده باشد. و جز شخص معاند، آن را ردّ نمی‌کند. پس هر دو آیه ثابتند؛ بحمدالله نه ناسخند و نه منسوخ؛ بلکه هر یک از آن دو، دیگری را تشدید و تأکید می‌کند.

و فرقهٔ سوّمی گفتند: مراد از قول خداوند: «بگو بر آن اجری از شما نمی‌خواهم مگر دوستی در نزدیکان» این است که در مورد همهٔ عرب نازل شده است. و این [قول] از سر کینه‌ورزی به آل رسول خداست. یعنی مرا به جهت قرابتم دوست دارید. می‌گویند: رسول خدا (ص) در هر خانه‌ای از خانه‌های عرب قرابتی دارد. و این گفته بدان جهت است که آنان بسیار می‌کوشند در توجّه به این نکته که فضل اهل بیت رسول خدا(ص) را انکار کنند بدین گونه که قرابت پیامبر (ص) را در همهٔ عرب قرار دهند و اینکه او از ایشان خواسته است که به جهت نزدیکیش به ایشان او را دوست بدارند. اینک اگر آنان که پیامبر چنان چیزی از آنها خواسته است، مؤمن باشند، پس آنان [مؤمنین] به جهت ایمانشان به پیامبر و اینکه او را پذیرفته‌اند و به خاطر منّتی که خدای عزّوجل در مورد پیامبر بر ایشان نهاده است، پیامبر را دوست دارند. و [امّا] اگر مخاطبان، مطابق قول ایشان کفّار باشند، پس چگونه از آنان اجر می‌طلبند بر چیزی که آنها تصدیقش نکرده‌اند؟! اینکه ایشان به خصوص منحصر به عرب می‌کنند، از سر نادانی است و مکابرهٔ آشکار و تحریف کتاب

خدای عزوجلّ و تبدیل کلام اوست. همانا خداوند عزّوجل می‌فرماید[1]: «و آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، در باغهای بهشتند؛ ایشان راست هر چه بخواهند نزد پروردگارشان. آن همان فضل بزرگ است. آنست آنچه خدا نوید داده است بندگانش را؛ همانان که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند؛ بگو بر آن چیزی از شما نخواهم مگر دوستی در نزدیکان» فرمود: آن برای تمام مؤمنین است که مورد خطاب آیه هستند. پس همهٔ مؤمنین از عرب و عجم، و تمام کسانی که به خدا و پیامبرش (ص) ایمان آوردند، داخل در آنند. خدای عزوجل آنان را ملزم کرده است که نزدیکان پیامبرش را دوست بدارند. و این آشکار است برای کسی که خداوند توفیق فهمش را به او بدهد و به ادراک آن هدایتش کند و او را در بهره‌وری از آن، بینش عطا فرماید.

و دستهٔ چهارمی گفتند: قول خدای عزّوجل: «بگو بر آن چیزی از شما نمی‌خواهم مگر دوستی در نزدیکان»، یعنی تقرّب به خدای تعالی بوسیلهٔ طاعت او. و این از دورترین معانی و پیچیده‌ترین تأویلات است و چیزی است که از ظاهر آیه دلیلی بر آن نیست. و این تأویل از حسن بصری نقل شده است. و او در سوء اعتقاد نسبت به آل محمد (ص) به گونه‌ایست که به جهت آن سوء اعتقادش بعید نیست چنین معنی فاسدی راگفته باشد. و در مودّت در نزدیکان دلیلی وجود ندارد دالّ بر اینکه مراد از نزدیکان، نزدیکان خدای عزّوجل باشد. اگر چنانکه این تحریف کنندهٔ کلام خدای جلّ ذکره می‌گوید، مراد خداوند این باشد که: «بگو بر آن اجری از شما نمی‌خواهم مگر اینکه با طاعت خدا به سوی او تقرّب جوئید»، پس ذکر مودّت در اینجا چه معنایی دارد؟ اگر چنان باشد که او گفته است ذکر «مودّت» و ذکر «اجر» معنایی نخواهد داشت. پس این تحریف کننده، برای کلام خدای جلّ ذکره کلامی از نزد خویش آورده است که کتاب خدا را تحریف کند.

و او با اینحال قول ابن عباس (رض) را که قبلاً آوردیم، روایت می‌کند که مردم از رسول خدا پرسیدند در مورد قول خدای عزوجل: «بگو بر آن اجری از شما نمی‌خواهم مگر مودّت در نزدیکان» و گفتند: ای رسول خدا! این نزدیکان چه کسانی هستند که ما

---

1. ۴۲/۲۳

آنان را بخاطر تو دوست می‌داریم؟ حضرت فرمود: علی و فاطمه و فرزندان آن دو. پس رسول خدا (ص) دقیقاً مشخص کرده است کسانی را که خدای عزوجل به مودّت آنها فرمان داده است و آنچه را خداوند بر او نازل کرده به همانگونه که مأمور به بیانش بوده، آشکار نموده است؛ به طوری که آن مطلب آشکارِ بی‌پرده و پیدایِ شناخته شده است تا هر کس که قرابتی با رسول خدا دارد ادّعای آن را نکند. و اگر هم چنان چیزی ادّعا می‌کردند بر اساس درجهٔ قرابت، چنان حقی داشتند؛ ولی هیچکس جز اهلش چنان ادّعایی نکرد.

و این ابن عباس است که از رسول خدا (ص) روایت می‌کند که هیچکس را بر اساس قرابتش با او، بهره‌ای از آن نیست؛ و این امتیاز مطابق آنچه پیامبر خدا فرموده است اختصاص به علی و امامان از فرزندان او دارد. پس نه ظاهر کتاب خدا موافق این شخص تحریف کنندهٔ کلام خدای عزّوجل است؛ و نه او در آنچه پیامبر خدا برای امتش تبیین کرده، به او اقتدا نموده است؛ بلکه با خدا و رسولش به مخالفت برخاسته و بر اثر کینه‌ورزی با کسانی که خدای عزوجل امر به مودّتشان فرموده، با جسارت بر خدا و رسولش به رأی خود قولی را اختراع کرده که او را هلاک ساخته است. از گمراهی و سرگردانی و جهالت به خدا پناه می‌بریم. آنچه را که او گفته است از فاسدترین تأویلات است و این معنی را ما قصد نکرده‌ایم و لذا در مقصود خویش به تفصیل سخن می‌گوئیم؛ و اشکال آن قول را ـ انشاءالله ـ به قدر کفایت ذکر کردیم.

و از ابوعبدالله جعفر بن محمد (ع) است که فرمود: آیا شما را خبر دهم از حسنه‌ای که هر کس آن را انجام دهد، از بیتابی روز قیامت در امان باشد؟ و از سیّئه‌ای که هر کس آن را انجام دهد، خدا او را با چهره در آتش فرو افکند؟ گفتند: آری ای فرزند رسول خدا. حضرت فرمود: آن حسنه دوستی ما، و آن سیّئه دشمنی ماست.

و از ابوجعفر محمد بن علی (ع) است که گروهی از خراسان نزد او آمدند. پس حضرت به مردی از آنان که دو پایش شکاف شکاف شده بود، نظر کرد و فرمود: چه شده است؟ گفت: ای فرزند رسول خدا! بر اثر دوری راهست. به خدا سوگند جز محبّت شما

اهل بیت، چیزی مرا از آنجا که بودم به اینجا نکشاند. حضرت ابوجعفر به او فرمود: بشارت باد تو را؛ بخدا سوگند تو با ما محشور می‌شوی. گفت: با شما ای فرزند خدا؟ حضرت فرمود: آری. هیچ بنده‌ای محبّت ما را ندارد مگر اینکه خدا با ما محشورش می‌کند. و آیا دین، جز محبّت است؟ خدای عزوجل فرمود[1]: «بگو اگر خدا را دوست دارید، پس از من تبعیّت کنید؛ خداوند شما را دوست می‌دارد».

و از جعفر بن محمد (ع) است که فرمود: خداوند دسته‌ای از خلق را برای محبّت ما، و دسته‌ای را برای دشمنی ما آفریده است. پس اگر آنکه ما را دوست دارد، از این رأی خود به چیز دیگر گراید، خداوند دوباره او را باز می‌گرداند.

و از ابوجعفر محمد بن علی (ع) است که فرمود: آنگاه که جان به حلقوم می‌رسد، نافع‌ترین چیز آنست که علی شما را دوست بدارد.

و از ایشان (ع) است که زیاد اَسْوَد بر او وارد شد. حضرت نگاهی به دوپای او کرد که شکاف شکاف شده بود. پس ابوجعفر به او فرمود: چه شده است، زیاد! گفت: مولای من! با اشتر بچّه ضعیفی که داشتم به راه افتادم و بیشتر راه را پیاده آمدم؛ زیرا پولی نداشتم که با آن شتری بزرگ و قویّ بخرم؛ هر چه داشتم کنار هم نهادم تا این اشتر بچّه را خریدم. حضرت ابوجعفر (ع) دلش سوخت تا آنجاکه دیدیم چشمانش پر از اشک شد. پس زیاد او را گفت: خدا مرا قربانت کند؛ به خدا سوگند من بسیار گناه دارم؛ بر خود اسراف کرده‌ام تا آنجاکه گاه می‌گویم هلاک شده‌ام؛ سپس یاد این می‌کنم که شما را دوست دارم و مُحِبّ شما اهل بیت هستم و بدان وسیله امید مغفرت دارم. آنگاه ابوجعفر (ص) با تمام چهره به سوی او توجه کرد و فرمود: سبحان الله! آیا دین، جز محبّت چیز دیگری است[2]؟ خداوند تبارک و تعالی در کتابش می‌فرماید[3]: «ایمان را برای شما دوست داشتنی کرد و آن را در قلوب شما مزیّن نمود.» و می‌فرماید[4]: «بگو اگر شما خدا را دوست می‌داشتید، پس مرا

---

1. ۳/۳۱
2. Y repeats phrase; T also, but in the later, it is scored out by a later hand.
3. ۴۹/۷
4. ۳/۳۱

تبعیّت کنید خداوند شما را دوست می‌دارد.» و می‌فرماید[1]: «دوست می‌دارند کسانی را که به سوی آنان مهاجرت کرده‌اند.» سپس ابوجعفر فرمود: یک عرب بادیه نشین نزد پیامبر (ص) آمد و گفت: ای رسول خدا! من نمازگزاران را دوست دارم و خود نماز نمی‌خوانم؛ و روزه‌داران را دوست‌دارم و خود روزه‌دار نیستم.(ابوجعفرفرمود: یعنی نماز و روزهٔ مستحبی نه واجب) پس پیامبر خدا به او فرمود: تو با کسانی هستی که دوست داری. آنگاه ابوجعفر فرمود: شما چه چیز می‌خواهید؟ هان به خدا سوگند، اگر چیزی پدید آید که موجب وحشت مردم شود، شما جز به سوی ما پناه نمی‌برید و ما جز به سوی پیامبرمان پناهنده نمی‌شویم. شما با مائید. پس مژده باد شما را؛ باز هم مژده باد. به خدا سوگند که خداوند، شما و دیگران را یکسان نمی‌داند؛ نه به خدا، آنها کرامتی ندارند.

از ابوعبدالله (ع) است که فرمود: مائیم و شما و پیروان ما؛ مردی از ما، در خانه‌اش قرآن می‌خواند؛ او برای اهل آسمان می‌درخشد همانگونه که ستاره‌ای درخشان برای اهل زمین می‌درخشد.

و از ایشان (ع) است که مردی نزد ایشان از مردی یاد کرد که مرده بود و گفت: ای فرزند رسول خدا! به خدا سوگند در مورد شما خوش اعتقاد، و دوستدار شما بود. پس ابوعبدالله (ع) فرمود: هیچ بنده‌ای ما را دوست ندارد مگر اینکه روز قیامت با ماست؛ در سایهٔ ما می‌آساید و در منازل ما همراه ماست. به خدا سوگند، به خدا سوگند که هیچ بنده‌ای ما را دوست ندارد مگر اینکه خداوند قلب او را پاکیزه می‌کند، و قلب او را پاکیزه نمی‌کند تا اینکه تسلیم ما شود. و آنگاه که تسلیم ما شد، خداوند او را در روز قیامت از بدی حساب حفظ می‌کند و از وحشت بزرگ در امان می‌دارد. همانا کسانی که اهل این امرند، حالی خوش دارند که جان یکیشان به اینجا می‌رسد. (وبا دست به حلقومش اشاره کرد)

و از ایشان (ع) است که روزی به بعضی از شیعیانش فرمود: شما ما را شناختید و مردم انکارمان کردند. ما را دوست داشتید و مردم با ما دشمنی کردند. به ما پیوستید و مردم از

1. ۵۹/۹

ما بریدند. پس خداوند مصاحبت با محمّد را روزیتان کند و او از حوضش سیرابتان نماید.

و از ابوجعفر (ع) است که نزد او یادی از ابوهریرهٔ شاعر شد. پس فرمود: خدایش رحمت کناد. پس یک نفر که در آنجا حاضر بود دربارهٔ او سخنی گفت؛ گویی می‌خواست حضرت را نسبت به او بدبین کند[1]. پس ابوجعفر فرمود: خدایش رحمت کند. وای بر تو، آیا برای خداوند، مشکل است که مردی از شیعیان علی را بیامرزد.

و از ابوعبدالله (ع) است که فرمود: آنکه بر ولایت و محبّت ماست، زیان نمی‌کند، هر چند جز درخت سایه‌بانی نداشته باشد و جز برگ درخت چیزی نخورد. مردم به چپ و راست می‌روند و شما همراه مائید. یک نفر از حضّار چنین گفت: فدایت شوم، ما امید آن داریم که خداوند، ما و آنان (یعنی عامّه) را یکی نکند. حضرت فرمود: نه به خدا سوگند؛ آنان کرامتی ندارند.

و از ایشان (ع) است که به گروهی از شیعیانش فرمود: شما همان صاحبان خرد هستید که خداوند عزوجل در کتابش یادکرده است[2]: «همانا صاحبان خرد متذکّر می‌شوند» پس بشارت باد که شما از جانب خدا «یکی از دو سرانجام نیک را دارید.[3]» یا اینکه خداوند شما را نگه‌می‌دارد تا وقتی که آنچه را که انتظارش را می‌کشیدید ببینید پس خدای عزوجل سینه‌های شما را شفا می‌بخشد و خشم قلبهای شما را از میان می‌برد و این قول خدای عزوجل است که[4]: «و شفا می‌دهد سینه‌های گروه مؤمنین را؛ و خشم قلوبشان را از بین می‌برد.» و اگر قبل از دیدن آن، از دنیا بروید، بر دین خدا که آن را برای پیامبرش پسندیده است، مرده‌اید و بر همان، برانگیخته می‌شوید. پس به خدا سوگند که خداوند در روز قیامت از بندگانش نمی‌پذیرد مگر آنچیزی را که شما برآنید و میان یکی از شما و

---

1. Scholion in D: از باب شانزدهم از شرح‌الاخبار: میمون ابادی از ابوجعفر محمدبن علی(ع) نقل می‌کند که نزد ایشان یادی از ابوهریرهٔ شاعر کرد. حضرت فرمود: خدایش رحمت کناد. میمون گوید: گفتم: او شراب می‌نوشید. حضرت فرمود: خدایش رحمت کناد؛ وای بر تو ای میمون! آیا برای خداوند مشکل است که مردی چون او را که از شیعیان علی است بیامرزد.

2. ۱۳/۱۹ ; ۳۹/۹

3. Cp. ۹/۵۲

4. ۹/۱۴-۱۵

دیدن آن چیزی که مایهٔ روشنی چشمش شود [فاصله‌ای] نیست مگر اینکه جانش به اینجا برسد (پس دستش را به سوی حنجره دراز کرد. و آنگاه گریست).

و از ایشان (ع) است که نزد جماعتی از شیعیانش نشست و فرمود: بگوئید بدانم که کدامیک از این فرقه‌ها نزد مردم وضع بدتری دارند؟ یکی از آنان گفت: فدایت شوم، فکر نمی‌کنم که از نظر آنان کسی وضعی بدتر از ما داشته باشد. حضرت تکیه داده بود؛ پس راست نشست و فرمود: به خدا سوگند از میان شما، دوتن هم در آتش نیستند؛ نه به خدا سوگند، حتی یک نفر هم. و نازل نشده است این آیه مگر دربارهٔ شما[1]: «وگفتند: چه شده است ما را که نمی‌بینیم مردانی را که از اشرار می‌شمردیمشان. آیا آنان را به مسخره گرفتیم یا دیدگان از ایشان لغزید.» سپس فرمود: آیا می‌دانید چرا حال شما از نظر ایشان بد است؟ گفتند: نه، ای فرزند رسول خدا! فرمود: زیرا آنان از ابلیس اطاعت کردند و شما نافرمانی او را کردید. پس [ابلیس] آنان را به شما بدبین کرد.

و از ابوجعفر (ع) است که فرمود: بهشت در اشتیاق است و نورش روزافزون برای آمدن آل محمد (ص) و شیعیانشان. و اگر بنده‌ای در میان رکن و مقام آنقدر خدا را عبادت کند که رگهایش از هم گسیخته شود امّا حبّ و ولایت ما اهل بیت را در دل نداشته باشد، خداوند از او قبول نمی‌کند.

و از ابوعبدالله (ع) است که روزی به بعضی از شیعیانش فرمود: شما دوستدار ما بودید و مردم با ما کینه ورزیدند. شما ولایت ما را داشتید و مردم عداوت ما را. شما ما را تصدیق کردید و مردم تکذیب کردند. شما به ما پیوستید و مردم از ما بریدند. پس خداوند زندگی شما را زندگی ما قرار داد و مرگ شما را مرگ ما. هان به خدا سوگند، نیست میان مردی از شما و دیدن آنچه مایهٔ روشنی چشم اوست مگر اینکه جانش به اینجا برسد (و با دست خود به حنجره‌اش اشاره کرد) آیا دوست ندارید که شما نمازبگزارید، آنان نیز نماز بگزارند امّا از شما پذیرفته شود و از آنان نشود. و شما روزه بدارید، آنان نیز بدارند؛ از شما قبول شود و از آنان نشود. حج بگزارید و حج بگزارند؛ از شما پذیرفته شود و از آنان

---

1. ۳۸/۶۲-۶۳

نشود؟ به خدا سوگند نماز و زکوة و روزه و حج و تمام اعمال نیک جز از شما مقبول نخواهد افتاد. مردم به چپ و راست و اینجا و آنجا رفتند و شما دست به جایی زدید که پیامبر خدا و اولیایش زدند. خداوند از میان بندگانش محمد و آل او را برگزید و شما آنچه را خدا انتخاب کرد، برگزیدید. پس تقوای خدا داشته باشید و به سیاه و سفید ادای امانت کنید، هر چند حروریّ[1]، شامی یا اموی باشد.

و از پیامبر خداست (ص) که فرمود: فقط شیعیان علی رستگارند.

و از ابوجعفر است که به گروهی از شیعیانش فرمود: همانا دلشاد می‌شود یکی از شما آنگاه که جانش به اینجا برسد (و با دست به حلقومش اشاره کرد) ملک الموت بر او فرود می‌آید و می‌گوید: «امّا آنچه را امیدوار بودی، به تو داده شد؛ و امّا از آنچه می‌ترسیدی، در امان قرار گرفتی.» برای او دری به سوی منزلش یعنی بهشت گشوده می‌شود. پس به او می‌گوید: «به جایگاه خود یعنی بهشت بنگر. و این پیامبر خدا و علی[2] و حسن و حسین است. آنان رفقای تواند.»

ابوجعفر (ع) فرمود: و این قول خدای عزوجل است[3]: «آنانکه ایمان آوردند و تقوای خدا داشتند، مر آنان را بشارت است در زندگی دنیا و در آخرت.»

از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود: هر کس با ما اهل بیت دشمنی کند، خداوند در روز قیامت او را یهودی برانگیزد. جابربن عبدالله انصاری گفت: ای پیامبر خدا! هر چند شهادتین را گفته باشد؟ حضرت فرمود: آری. همانا او بدانوسیله از ریختن خونش جلوگیری کرده است. و به راستی پروردگارم مرا در مورد علی و شیعیانش یک خصلت را وعده داده است. پرسیدند: آن خصلت چیست ای پیامبر خدا؟ فرمود: «آمرزش» برای آنکه از ایشان ایمان آورد و متّقی باشد؛ هیچ کوچک و بزرگی را فرو

---

1. T,D gloss: حروری واحد حروریّه است و آن فرقه‌ایست که در حروراء که در نهروانست فرود آمدند و اجتماع کردند. امیرالمؤمنین با آنها نبرد کرد و دوهزار نفر از آنان بازگشتند. حضرت فرمود: من شما را حروریّه می‌نامم چون در حروراء جمع شدید.
(See Kâmil of al-Mubbarrad, ed. Wright, ۹۱۱-۱۲)

2. D,F add و فاطمه

3. ۱۰/۶۳-۶۴

نگذارد؛ برای ایشان بدیها تبدیل به خوبیها می‌شود.

و از علی (ع) است که فرمود: در حُبِّ حسن و حسین، نیکوکار و بدکار، و مؤمن و کافر مشترکند. و برای من چنین نوشته شده است که کافر مرا دوست ندارد و مؤمن با من دشمنی نکند.

از ابوجعفر (ع) سئوال شد در مورد قول خدای عزوجل[1]: «بگو ای بندگان من ـ که بر جانهای خود اسراف کرده‌اند ـ از رحمت خدا ناامید مباشید. همانا خداوند همهٔ گناهان را می‌آمرزد. به راستی که او بخشنده و مهربان است» که این آیه خاصّ است یا عامّ؟ حضرت فرمود: آن، مخصوص شیعیان ماست.

و از ایشان (ع) است که فرمود: در روز قیامت شیعیان ما از گورهای خود بیرون می‌آیند با تمام عیوبی که دارند و با همهٔ گناهانشان؛ بر شترهای مادّه‌ای که دارای بالهایی هستند؛ بندهای پاپوششان از نوری درخشنده است؛ راهها بر ایشان هموار می‌باشد و از تنگناها گذشته‌اند. مردم در هراسند و آنان نمی‌ترسند؛ مردم اندوهناکند و آنان غمی ندارند. آنان را به سایهٔ عرش می‌برند و در برابرشان مائده‌ای می‌نهند و آنان می‌خورند در حالیکه مردم در حسابند.

و از ابوعبدالله (ع) است که روزی برای شیعیانش سخن می‌گفت و فرمود: ما در روز قیامت به پیامبرمان متمسّک می‌شویم و شما به ما. پس شما به کجا می‌خواهید بروید؟ بعضی از آنها گفتند: به جانب بهشت انشاءالله تعالی. پس ابوعبدالله (ع) فرمود: آری؛ به خدا سوگند به سوی بهشت؛ انشاءالله تعالی.

و از ایشان (ع) است که روزی به ابوبصیر ـ که بر او وارد شده بود در حالیکه کهنسال بود، چشمش بینائی نداشت و نَفَسَش تنگ شده بود ـ فرمود: ای ابابصیر! چرا نفس نفس می‌زنی؟ ابوبصیر گفت: فدایت شوم، سنّم بالا رفته، چشمم بینائی‌اش را از دست داده و مرگم نزدیک شده است در حالیکه نمی‌دانم در آخرت وضعم چگونه است. حضرت فرمود: آیا توئی که چنین می‌گوئی ای ابا محمد؟ آیا نمی‌دانی که خداوند، جوانان شما را

1. ۳۹/۵۳

اکرام می‌کند و از عذابشان می‌گذرد؛ و از محاسبهٔ میانسالان شرم دارد و پیرمرد را بزرگ می‌دارد. گفت: ای فرزند رسول خدا! این برای ماست؟ حضرت فرمود: آری، و حتی بیشتر از آن. ابوبصیر گفت: ای فرزند رسول خدا! فدایت شوم، بیشتر بگو. فرمود: آیا نشنیده‌ای قول خدای عزوجل را[1]: «مردانی که راست گفتند آنچه را با خدا بر آن پیمان بستند؛ پس، از ایشان است کسی که پیمانش را گذرانده است و از ایشان است کسی که انتظار کشد.»؟ گفت: آری [شنیده‌ام]. ابوعبدالله (ع) فرمود: و خداوند جز شما کسی را اراده نکرده است. همانا شما در برابر خدا وفا کردید به آن پیمانی که از شما گرفت و ما را با غیر ما عوض نکردید؛ ای ابومحمّد! آیا تو را خوشحال کردم؟ گفت: آری، فدایت شوم. بیشتر بگو. حضرت فرمود: مردم خوبی را رها کردند و شما بدی را. فرقه فرقه شدند و شعبه شعبه. و شما با اهل بیت پیامبرتان همراه شدید. پس بشارت باد شما را؛ باز هم بشارت باد. به خدا سوگند که شما مشمول رحمت هستید؛ از نیکوکار شما پذیرفته می‌شود و خطاکار شما مورد عفو قرار می‌گیرد. هر که به راه شما نباشد، خداوند از او هیچ صَرْف و عدلی[2] قبول نمی‌کند. حسنه‌ای از او مقبول نمی‌افتد و گناهی از او گذشت نمی‌شود. ای ابومحمّد تو را خوشحال کردم؟ گفت: آری، فدایت شوم؛ باز هم بیشتر بگو. فرمود: همانا خداوند گروهی از فرشتگانش[3] را موکّل کرده است که گناهان شیعیان ما را بریزند آنگونه که برگ درختان در برگریزان فرو می‌ریزد؛ و این قول خداوند است[4]: «آنان که عرش را حمل می‌کنند و آنانکه در اطراف عرشند، به حمد پروردگارشان تسبیح می‌کنند و به او ایمان دارند و برای آنانکه ایمان آورده‌اند، طلب آمرزش می‌کنند. ای پروردگار ما! تو فرا گرفته‌ای هر چیزی را از جهت رحمت و علم؛ پس بیامرز کسانی را که توبه کردند و راه تو را پیمودند.» به خدا سوگند استغفار فرشتگان برای شماست نه همهٔ این خلق. آیا خشنود شدی ای ابومحمد!؟ گفت: آری. بیشتر بگو فدایت شوم. فرمود:

---

1. ۳۳/۲۳.
2. صرف is explained in T as وتوبه ; in S as سنّت. عدل in T is وفدیه and S. فرض
3. S.D,T.F,C,S فرشتگان آسمان را
4. ۴۰/۷.

خداوند در کتابش از شما یاد کرده و فرموده است[1]: «مردانی که راست گفتند آنچه را بر آن پیمان بستند. پس، از ایشان است آنکه پیمانش گذشته و از آنان است کسی که انتظار می‌کشد و تبدیلی را به کار نبردند.» پس شما همانانید. وفا کردید بدانچه بر آن پیمان بستید. و در جای دیگر از شما یاد کرده و فرموده است[2]: «و گفتند چه شده است ما را نمی‌بینیم آنانی را که از اشرارشان می‌شمردیم. آیا آنان را به مسخره گرفتیم یا دیدگان از ایشان لغزید.» پس شما به خدا سوگند که در بهشت شادمانید؛ و از دوزخیان به شما التماس و درخواست می‌شود. آیا خشنود شدی ای ابومحمّد! گفت: آری، فدایت شوم. بیشتر بگو. فرمود: خداوند در کتابش از شما یاد کرده و فرموده است[3]: «روزی که بی نیاز نکند دوستی از دوستی چیزی را و نه ایشان یاری شوند؛ مگر آنکه خدا رحم کند.» و خداوند استثنا نکرده است کسی را جز علی و اهل بیت و شیعیان او. و نیز خداوند در جای دیگری از کتابش شما را یاد کرده و فرموده است[4]: «پس آنان با کسانی هستند که خداوند بر ایشان انعام کرده است یعنی پیامبران و صدّیقان و شهدا و صالحان» پس رسول خدا (ص) در اینجا از پیامبران است و ما صدّیقان و شهدائیم و شما صالحان هستید. ای ابومحمد آیا خرسند شدی؟ گفت: آری، بیشتر بگو، فدایت شوم. فرمود: خداوند شما را در کتابش یاد کرده و فرموده است[5]: «بگو ای بندگان من ـ که بر جانهای خود اسراف کرده‌اند، ـ از رحمت خدا ناامید مشوید.[6]» به خدا سوگند مقصود خدا جز شما نبوده است. آیا خشنود شدی ای ابو محمد!؟ گفت: آری، بیشتر بگو! فدایت شوم. فرمود: خداوند در کتابش از شما یاد کرده و فرموده است[7]: «آیا یکسانند کسانی که می‌دانند و آنانکه نمی‌دانند. همانا صاحبان خرد متذکّر می‌شوند.» پس شما به خدا سوگند صاحبان خرد هستید. آیا خرسند شدی ای ابومحمد!؟ گفت: آری، بیشتر بگو؛ فدایت شوم.

1. ۳۳/۲۳.
2. ۳۸/۶۲-۶۳
3. ۴۴/۴۱-۴۲.
4. ۴/۶۹
5. ۳۹/۵۳.
6. T,Y. The other MSS give the remaining portion of the verse either partly or wholly.
7. ۳۹/۹.

فرمود: خدای عزّوجل فرموده است[1]: «همانا بندگان من، تو را بر آنان سلطه‌ای نیست.» شمائید آن بندگانی که مقصود خداست. آیا تو را خوشحال کردم ای ابومحمد!؟ گفت: آری، بیشتر بگو؛ فدایت شوم. فرمود: هر آیه‌ای که درکتاب خدا شوق بهشت می‌انگیزد و ذکر خیر می‌کند، پس در مورد ما و شیعیان ماست. و هر آیه‌ای که از آتش می‌ترساند و یادی از اهل آتش می‌کند پس آن دربارهٔ دشمن ما و مخالفین ماست.

سپس مردمی که در حال گزاردن حجّ بودند شنیدند که او در اَبْطَح چنین می‌فرمود: چقدر حج‌گزار زیاد است و چقدر حج‌گزار کم. به خدا سوگند که او نمی‌پذیرد مگر از تو و از اصحاب تو. آنگاه برخاست و به سوی منزلش بازگشت.

از این دست مطالب اگر تتبّع کنیم، ذکرش به درازا می‌کشد. و در آن مقدار که آوردیم، بلاغ و کفایت و بشارت از سوی خدا و اولیایش برای مؤمنین هست. و الحمدللّه رب العالمین.

بیان آنچه در علم، مطلوب است و تشویق به آموختن آن و فضائل جویندگان دانش

خدای عزوجل فرمود[2]: «پس بپرسید از اهل ذکر اگر نمی‌دانستید» و نیز جلّ ثنائه فرمود[3]: «آیا یکسانند آنان که می‌دانند و آنان که نمی‌دانند؛ همانا صاحبان خرد متذکّر می‌شوند.» و نیز فرمود[4]: «بلکه آن نشانه‌های آشکاریست در سینه‌های کسانی که به آنان علم داده شده است.» و نیز فرمود[5]: «خداوند درجات کسانی از شما را که ایمان آوردند و آنان را که علم داده شدند، بالا می‌برد. و خداوند بدانچه می‌کنید آگاه است.» قبلاً بیان کردیم که مراد از این آیه و آنچه در این معنی است از کتاب خدای عزوجل، ائمهٔ طاهرین

1. ۱۵/۴۲ ; ۱۷/۶۵.
2. ۱۶/۴۳ ; ۲۱/۷.
3. ۳۹/۹.
4. ۲۹/۴۹.
5. ۵۸/۱۱.

از اهل بیت رسول خداست (ص). پس آنانند اهل علم که خدای عزوجل دانش را نزد آنان به ودیعت نهاده و با دانش برتریشان داده و نور علم را مختصّ آنان کرده و ایشان را حافظان و گنجینه داران علم و نگهبانان و برپاکنندگان دانش و اداکنندگان حقّ آن قرار داده است؛ و امّت را در باب علم، فقط به ایشان ارجاع کرده و فرمانشان داده است که در آنچه نمی‌دانند مسأله را نزد آنان برند. و اولیایشان را به ولایت آنان برتری داده و مشرّفشان کرده است که از ایشان بیاموزند و تسلیم امرشان باشند و ملزم به طاعتشان. و مطالبی را در باب قبل، در این مورد آوردیم. و اینک در این باب، فضل آموختن و یادگیری را از ایشان و از کسانی که به امر ایشان به علم پرداخته‌اند، ذکر خواهیم کرد.

یکی از آنها روایتی است از ایشان صلوات الله علیهم از رسول خدا (ص) که فرمود: چهار چیز برای همهٔ صاحبان عقل و خرد از امّت من لازم است. گفتند: ای رسول خدا! چیست آن؟ فرمود: استماع علم، نگهداری آن، عمل به آن، و انتشار آن.[1]

و از امامان از پیامبر (ص) نقل شده است که فرمود: چه بسا حامل علمی که خود فقیه نیست. و چه بسا کسی که می‌رساند فقه را به کسی که فقیه‌تر از اوست.[2]

و از ایشان است که پیامبر (ص) در مسجد خیف برای مردم خطبه می‌خواند؛ پس فرمود: خداوند رحمت کند بنده‌ای را که سخن مرا بشنود پس آن را فرا گیرد و به کسانی که نشنیده‌اند برساند. پس چه بسیار است حامل فقهی که فقیه نیست. و چه بسیار است

---

1. D glosses: بدان ای برادر! که جویندهٔ علم باید هفت خصلت داشته باشد. اوّل سئوال، بعد استماع، سپس تفکّر، آنگاه عمل به آن؛ و بعداً اینکه از خود طلب صدق کند، آنگاه همواره به یاد داشته باشد که آن علم از نعمتهای خداست، و سپس آنکه خودبینی را رها کند. علم برای صاحب علم ده خصلت پسندیده به ارمغان می‌آورد: نخستین آنها شرافت است، هر چند صاحب علم پست باشد؛ و عزّت است، هر چند او بیمقدار باشد؛ و بی‌نیازیست، گرچه او فقیر باشد؛ و قدرت است، هر چند او ناتوان باشد؛ و بزرگواریست، گرچه او حقیر باشد؛ و قُربست، گرچه او دور باشد؛ و مرتبت است، هر چند ناقص باشد؛ و دِهِش است، هر چند بخیل باشد؛ و آزرم است، هر چند او لاف‌زن باشد؛ و احترام است، هر چند او فرومایه باشد؛ و سلامت است، گرچه او سفیه باشد. (از رسالهٔ اخلاق.)

2. D adds gloss از تأویل دعائم: مراد کسی است که به فقه خود عمل نمی‌کند. و در اینجا اسم فقه و فقیه مجازی بکار رفته است. فقه در لغت یعنی علم حقیقی؛ و فقیه یعنی عالم. و در اینجا اختصاص یافته است به علم حقیقی به حلال و حرام و لذا در لسان روایات بدین معنی آمده است. پس مراد از عالم ـ که همان فقیه باشد ـ در اینجا عالمِ مجازیست که در حقیقت علم ندارد.

کسی که فقه را حمل می‌کند به سوی کسی که از او فقیه‌تر است.

و از علی (ع) است که فرمود: چهار چیز است که اگر مرکوب‌ها را با چنان سرعتی به سوی آن برانند که از پای درآیند، باز هم کم است: بنده جز به خدایش امیدوار نباشد؛ جز از گناهش نترسد؛ و نادان از آموختن شرم نکند؛ و دانا وقتی از او دربارهٔ چیزی که نمی‌داند، سئوال شد، از گفتنِ «نمی‌دانم» خجالت نکشد.

و از ابوعبدالله جعفر بن محمد (ع) است که فرمود: علم بیاموزید؛ و آن را با بردباری و متانت بیارایید[1]؛ و در برابر کسی که از او می‌آموزید متواضع باشید؛ و دانشوران گردنکش مباشید؛ که باطل شما حقّتان را از میان می‌برد.

و از ایشان (ع) است که فرمود: اگر جوانی از شیعیان ما که دانا نیست نزد من آید، به نیکوئی او را تأدیب خواهم کرد.

و از ایشان است، از پدرش از علی (ع) که رسول خدا (ص) فرمود: منزلت اهل بیت من در میان شما همانند کشتی نوح است. هر که سوار آن شد نجات یافت و هر که از آن روگرداند غرق شد. و فرمود: بیاموزید از دانای اهل بیت من، و نیز از کسانی که از دانای اهل بیت من آموخته‌اند؛ تا از آتش نجات یابید.

و از ایشان است از پیامبر که فرمود: رامشی در زندگی نیست مگر برای دانایی صاحب گفتار یا شنونده‌ای هشیار. و دو خصلت است که در منافق جمع نمی‌شود: فهم در اسلام، و خوش‌سیمائی [یعنی هیئت اهل خیر] در چهره. و فقهاء [دارندگان فهم] امنای پیامبرانند تا وقتی که داخل دنیا نشوند. پرسیدند: ای رسول خدا! دخول آنان در دنیا یعنی چه؟ فرمود: پیروی از سلطان. پس آنگاه که چنان کنند، پس بر ادیان خود، از آنان بترسید. مراد پیامبر (ص) از سلطان در اینجا، سلطان اهل ظلم و جور است. امّا امامان عدل که منصوب از جانب خدای عزوجل می‌باشند و نیز کسانی که از طرف آنان قائمند یعنی کسانی که مهتدی به هدایت و عامل به امر ایشان هستند، پیروی و یاری آنها و عمل برای آنان نیکوئی و فضل است. و کسی از میان همهٔ مسلمانان نمی‌شناسم که از آن نهی کرده و یا

---

1. D ...بیاموزید علم را هر چند در چین باشد. و از آن حضرتست(ع) که بیاموزید علم را و بیارایید‌ش با...

منکر آن باشد؛ بلکه ترغیب و تشویق به آن کرده‌اند. پس آنچه گفتیم دلالت دارد بر اینکه مراد رسول خدا (ص) سلطان اهل ظلم و ستم و آن کسی است که خدای عزوجل از پیرویش نهی فرموده است.

و از ایشان است از پیامبر (ص) که فرمود: خداوند در مورد هر کس، ارادهٔ خیر فرماید او را دانای در دین کند.

و از ایشان است از پیامبر (ص) که فرمود: از میان نسل‌ها، عُدولشان[1] این علم را حمل می‌کنند و تحریف جاهلین و ادّعای مبطلین و تأویل اهل غلوّ را از آن می‌زدایند.

و از پیامبر (ص) است که فرمود: هر گاه مردی برای طلب علم خارج شود، خداوند برای او به دنبالش حسناتی[2] می‌نویسد. پس هر گاه او و عالم با هم بنشینند و دربارهٔ چیزی از امر خدا مذاکره کنند، فرشتگان بر آنان سایه افکنند و از بالای سرشان ندا داده می‌شود که: همانا شما را آمرزیدم.

و از ابوعبدالله جعفر بن محمد (ع) است که فرمود: هیچ بندهٔ مؤمنی به اهل بیتش علم و ادب صالح نمی‌آموزد مگر اینکه خداوند همهٔ آنها را به بهشت می‌برد تا آنجا که هیچ

---

1. D gloss مراد از عُدول در اینجا امامان(ع) هستند که حاملان حقیقی علمند که در آنها به ودیعت نهاده شده و متصدّی بیان‌آنند.

2. D gloss از پیامبر(ص) روایت شده است که فرمود: علم بیاموزید که با آموختن آن خشیت از خدا بوجود می‌آید، و طلب علم عبادت است و مذاکرهٔ آن تسبیح و بحث از آن، جهاد؛ و تعلیم آن به دیگران، صدقه و تواضع در برابر اهل علم قربت است؛ چراکه علم وسیلهٔ شناخت حلال و حرام؛ و روشنگر راه بهشت، و مونس تنهایی و بیکسی، و یار هنگام غربت؛ و راهنمایِ وقت خوشی و ناخوشی، و سلاح در برابر دشمنان می‌باشد. علم، غریبان را به هم نزدیک می‌کند و دوستان را می‌آراید. خداوند بدانوسیله اقوامی را بلندی مرتبت می‌دهد و آنان را رهبران خیر می‌کند که دیگران پیرو آنانند؛ و نیز امامانِ خیرند که آثارشان مورد تبعیت و اعمالشان مورد اطمینان و آرائشان، سخن آخر است. فرشتگان مایلند با آنان بنشینند و با بالهای خود شبیه آنان شوند؛ و در صلوات خود برای آنان استغفار کنند؛ و هر خشک و تری برای آنان استغفار می‌کند؛ حتی ماهیهای دریا و حشرات آن، و درندگان بیابان و چارپایان؛ و آسمان و ستارگان. زیرا علم قلب را از جهل می‌رهاند و زنده می‌کند؛ و در تاریکیها دیدگان را روشنی می‌دهد و ناتوانی ابدان را برطرف می‌کند؛ آدمی با علم به منازل آزادگان، مجالس پادشاهان و درجات بلند در دنیا و آخرت می‌رسد. با علم، خداوند اطاعت می‌شود و پروردگار، عبادت؛ با آنست که خیر دانسته می‌شود و با آنست که پرهیزگاری صورت می‌گیرد؛ به علم پاداش می‌دهند؛ و بدانوسیله است که با خویشان، پیوند ایجاد می‌شود و حلال و حرام دانسته می‌شود. بدان که علم پیشوای عمل، و عمل تابع علم است. خداوند علم را به سعادتمندان الهام می‌کند و تیره‌روزان را از آن محروم. (از رسالهٔ اخلاق.)

کوچک و بزرگ و خادم و همسایه‌ای را فروگذار نمی‌کند. و هیچ بندهٔ گنهکاری نیست که به اهل بیتش تربیت نادرست بیاموزد، مگر اینکه خداوند همهٔ آنان را به آتش می‌افکند و از اهل بیت او هیچ کوچک و بزرگ و خادم و همسایه‌ای در امان نیست.

و از رسول خداست که فرمود: وقتی این آیه نازل شد[1]: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود را و اهل خود را از آتش حفظ کنید» مردم گفتند: ای رسول خدا! خودمان و اهلمان را چگونه حفظ کنیم؟ فرمود: کار نیکو انجام دهید و اهل خود را به خیر یادآوری کنید و آنان را به طاعت خدا تربیت کنید. سپس ابوعبدالله فرمود: آیا نمی‌نگرید که خداوند به پیامبرش می‌فرماید[2]: «و امر کن خاندانت را به نماز و بر آن شکیبائی کن.» و فرمود[3]: «و یاد کن در کتاب، اسماعیل را؛ که او راست وعده و فرستاده‌ای پیامبر بوده است. و خاندانش را امر به نماز و زکوة می‌کرد و نزد پروردگارش پسندیده بود.»

و از ایشان است از پدرانش از رسول خدا (ص) که فرمود: اوّل علم، سکوت است؛ دوّم: شنیدن؛ سوّم: عمل به علم؛ و چهارم: انتشار آن.

و از ایشان است از پدرانش از رسول خدا (ص) که فرمود: کسی که علم را در جوانیش بیاموزد همانند نقش در سنگ است. و آنکه در بزرگسالی بیاموزد بسان نوشتن بر روی آب می‌باشد.

و از ایشان است از پیامبر خدا (ص) که فرمود: هر کس دوستدار دنیا باشد، خوف آخرت از قلبش برود؛ و اگر خداوند به بنده‌ای علم داد و حبّ دنیایش افزوده شد، خشم خداوند به او افزون می‌شود.

و از ایشان است از پیامبر (ص) که فرمود: برای ایمان، علم وزیر خوبی است، و برای علم، بردباری وزیر خوبی است و برای بردباری، مدارا و برای مدارا، نرمی.

و از ایشان است از پیامبر (ص) که فرمود: بی توجّه‌ترین مردم به عالِم، فرزندان او، سپس نزدیکانش و سپس همسایگان اوست. می‌گویند: او نزد ماست؛ هر گاه بخواهیم در

1. ۶۶/۶.
2. ۲۰/۱۳۲.
3. ۱۹/۵۴-۵۵

دسترس ماست [و دیر نمی‌شود] و همانا مَثَل عالم، مَثَل چشمهٔ آبی است که مردم نزد آن می‌آیند و از آبش برمی‌گیرند. و در آن حال که مردم چنانند، ناگاه فرو می‌رود و ناپدید می‌شود؛ پس آنان به ندامت می‌افتند.

و از علی (ع) است که فرمود: نُه چیز است که زشت می‌باشد و ظهور آنها از نُه نفر، قبیح‌تر از دیگران است: ناتوانی از پادشاهان؛ بخل از ثروتمندان؛ سرعت خشم از علماء؛ رفتار کودکانه از میانسالان؛ قطع رحم از بزرگان؛ دروغ از قاضیان؛ کسالت از پزشکان؛ بدزبانی از زنان؛ و سبک مغزی از قدرتمندان.

و از ایشان (ع) است که فرمود: چاپلوسی و حسد از اخلاق مؤمن نیست مگر در طلب علم.

و از ایشان (ع) است که فرمود: طلب علم بر هر مرد مسلمانی[1] واجب است.

و از ابوعبدالله جعفر بن محمد (ع) است که فرمود: لقمان به فرزندش گفت: پسرم! علم را میاموز برای اینکه بدانوسیله بر علماء فخر بفروشی؛ یا با نادانان ستیزه کنی؛ و یا در مجالس، قدر تو افزون شود. و علم را به جهت بی توجهی به آن و میل به نادانی، رها مکن. پسرم! هر مجلسی را با دیدهٔ باز انتخاب کن. اگر گروهی را دیدی که یاد خدا می‌کنند، پس با آنان بنشین؛ چرا که اگر دانا باشی، علم تو برایت نافع است و چیزی بر علم تو می‌افزایند. و اگر نادان باشی، تو را می‌آموزند؛ شاید خداوند برای آنان رحمتی در نظر گرفته باشد، پس همراه آنان تو را نیز رحمت شامل می‌شود. پسرم! اگر گروهی را دیدی که یاد خدا نمی‌کنند، با آنان منشین؛ چرا که اگر دانا باشی علم تو برایت نافع نخواهد بود و اگر نادان باشی جهلی بر جهل تو افزوده می‌کنند. و شاید خداوند برای ایشان عقوبتی مقدّر کرده باشد، پس تو نیز با آنان مشمول عقوبت خواهی شد.

و از محمد بن عبدالله[2] بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) است که بعضی از اصحابش به ایشان گفتند: مردم می‌گویند که صاحب شما جوان است و آن فقه [فهم] را ندارد. پس تازیانه‌اش را برگرفت و گفت: برای من خرسند کننده نیست که امّت همانند بند این تازیانه

1. Y,C,T,D,S,A add و زن مسلمان

2. C و از محمدبن علی‌بن الحسین‌بن علی‌بن ابیطالب.

مرا در میان خود گیرند و در باب حلال و حرام از من سئوال کنند، و من راهِ بیرون‌شد از آن نداشته باشم.

ذکر آنکس که باید از او دانش آموخت، و آنکس که باید از او دوری کرد و سخنش را طرد نمود.

چون قبلاً ـ در باب پیشین ـ دربارهٔ آنچه در طلب علم، مطلوب است و نیز در مورد تشویق به آن سخن گفتیم، باید دربارهٔ علمی که بدان اشارت رفت و نسبت به آن ترغیب شد، و نیز دربارهٔ علمائی که فضلشان را بیان کردیم و آموختن از آنان را لازم دانستیم، سخن گفته شود هر چند، ذکری از آنان پیش از این به میان آمد. اکنون کسانی را که باید سخنشان را طرد کرد و دلیل مطرود بودن و فساد قولشان را، ذکر می‌کنیم.

پس گوئیم: آن علمی را باید پذیرفت و آموخت و نقل کرد که از سوی امامان از آل محمد (ص) رسیده باشد نه آنچه راکه از منسوبین به علم برگرفته‌اند؛ یعنی عامّهٔ محدّثینِ بدعتگزاری که دین خود را بازیچه گرفته‌اند و زندگی دنیا فریبشان داده است و به ریاست دنیا قانع شدند و برای دست یافتن به زرق و برق دنیا شتافتند؛ پس در مجلسی غیر از مجلس آنان [آل محمد] نشستند و در شِرْبِ[1] دیگران وارد شدند؛ و در امر [ولایت] با اهلش نزاع کردند و نخواستند که در آن امر به جانب آنان روند و ـ چنانکه خدای عزوجل فرمانشان داده است ـ در آنچه نمی‌دانند از ایشان سئوال کنند و امرشان را بشنوند و مطیع باشند؛ بلکه در دین خدای عزوجل با آرای خویش سخن گفتند و آن را مطابق قیاس خود حمل کردند. و جهّال و سفلگان امّت نیز دنبال آنان رفتند و در بدعتهایشان مقلّد آنان شدند تا پس از آنان به ریاستی برسند که آنان رسیدند. و هرچه پیشوایانشان بیشتر در جهل فرو رفتند، آنان برایشان فضل بیشتری قائل شدند.

---

1. D,T شِرب به کسر شین یعنی بهرهٔ از آب و در مثل می‌گویند: «آخرها اقلّ شِرباً» [یعنی آخرین نفر بهرهٔ کمتری از آب دارد] و خداوند می‌فرماید: «لها شِرب و لکم شِرب یومٍ معلوم.» (۲۶/۱۵۵)

نمونهٔ آن روایتی است که می‌گوید عمر بن خطّاب در خطبه‌ای به مردم چنین گفت: ای مردم! کابین زنها را زیاد مگیرید؛ چرا که اگر کابین، حکایت از کرامتی در دنیا یا تقوائی نزد خدا کند، سزاوارتر از شما نسبت به آن رسول خدا (ص) بود در حالی که او برای هیچیک از زنانش بیش از یک رطل، مَهر و کابین ننهاد. زنی که در آخر مجلس بود، برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! حقّی را که خدای عزوجل برای ما قرار داده است از ما مگیر؛ خدای تبارک و تعالی فرموده است[1]: «... و [اگر] دادید به یکی از آنان [زنان] قِنْطاری [پوست گاوی آکنده از زر و سیم] پس چیزی از آن را مگیرید.» پس عمر سکوت کرد و جواب آن زن برایش سنگین آمد. سپس رو به حاضران چنین گفت: «سخن مرا می‌شنوید؛ من این را می‌گویم و شما آن را انکار نمی‌کنید تا اینکه یک زن که از داناترین زنان نیست سخن مرا ردّ می‌کند.» آنان این سخن عمر را نزد خود از فضائل او می‌شمرند. چگونه کسی را قائم‌مقام رسول خدا (ص) می‌دانند که مطلبی مثل این را نمی‌داند تا اینکه زنی گفته‌اش را رد می‌کند که از داناترین زنان نیست؛ یا اینکه داناتر از او به حقّ و صواب است.

و نیز در خطبه‌ای به مردم گفت: «بیعت با ابوبکر کاری شتابزده بود؛ خدا به خیر بگذراند. از این جهت هر کس آن را تکرار کند، پس بکشیدش.» پس با این سخن قتل خود و قتل همهٔ کسانی را که با ابوبکر دست بیعت دادند و بر سر مردم گماشتند، واجب کرد. و نیز بر مردم واجب کرد که او را خلع کنند؛ زیرا او با جانشینی ابوبکر، بر مسند او تکیه زد بی آنکه با رأی مردم باشد. بلکه مردم نزد ابوبکر رفتند و گفتند: تو را به خدا سوگند می‌دهیم که مردی خشک و خشن را بر ما مسلّط نکنی. ابوبکر گفت: «آیا بوسیلهٔ خدا مرا می‌ترسانید. آری آنگاه که خدا را ملاقات کنم، می‌گویم که من بهترین اهل تو را بر آنان گماشتم.» ولی آنان [علمای عامّه] این امر را نه از عمر و نه از ابوبکر ناپسند ندانستند؛ بل آن را از مناقب و فضائل آن دو شمردند.

و نیز روایت کرده‌اند که ابوبکر در خطبه‌ای به مردم گفت: «من بر شما ولایت یافته‌ام در حالیکه بهترین شما نیستم. پس اگر نادانی کردم، مرا به راه راست بیاورید» این را نیز

---

1. ۴/۲۰.

برای او یک فضل شمردند.

و روایت کرده‌اند که عمر می‌خواست زنی را که فرزندی ششماهه به دنیا آورده بود، حدّ بزند. علی (ع) به او گفت: این فرزند از آن شوهر آن زن است و حدّی بر آن زن نیست. عمر گفت: این را از کجا می‌گوئی ای ابوالحسن!؟ علی گفت: از کتاب خدای عزوجل؛ خداوند می‌فرماید[1]: «[دوران] حمل فرزند و از شیر گرفتنش سی ماه است» و می‌فرماید[2]: «مادران، فرزندان خود را دو سال کامل شیر می‌دهند» پس حدّاقلّ دوران حاملگی شش ماه است. پس عمر فرمان داد که زن را رها کنند و کودک را ملحق به پدر دانست و گفت: «اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود.» این را نیز به ضرر عمر نمی‌دانند بل از فضائل او می‌شمرند.

نیز عمر خواست که زن حامله‌ای را سنگسار کند؛ علی او را گفت: «دلیل تو برای از بین بردن جنین او چیست؟» پس، از سنگسار کردن او منصرف شد. گروهی از جمله معاذ به او این راگفتند؛ پس عمر گفت: «اگر معاذ نبود، عمر هلاک شده بود.» اگر چنین عملی از یکی از دست اندرکاران انجام می‌گرفت، بر ضدّ کسی که بدو این مقام را داده بود، قیام می‌کردند تا عزلش کنند؛ پس چگونه است که آنکه در جای رسول خدا (ص) نشسته است و ادّعای امامت مسلمانان را دارد، چنین چیزی را نمی‌داند و خود اقرار به جهل می‌کند. و این را برای او تواضع و فضل می‌پندارند؛ در حالیکه تواضع جای خاصّی دارد که در آنجا اهل تواضع قابل ستایشند. اگر بخواهیم امثال این موارد را در مورد رهبران ایشان بیاوریم از حدّ این کتاب خارج خواهد شد.

مردم در برابر عثمان اجتماع کردند. مهاجرین و انصار نیز میان ایشان بودند؛ و بدعتهای او را برشمردند که ذکر آنها به درازا می‌کشد. ولی ایشان آن را چیزی نمی‌دانند و عثمان در نزد آنان امامی است که سخنش پذیرفته می‌باشد.

از معاویه [روایت] نقل می‌کنند در حالیکه او نزد اکثر ایشان گمراه است و از اهل ستم. نیز از مروان بن حکم و عمروبن عاص و امثال ایشان نقل حدیث می‌کنند. و چنین دلیل

1. ۴۶/۱۵.
2. ۲/۲۳۳.

می‌آورند که پیامبر خدا (ص) - چنانکه پنداشته‌اند - فرموده است: «اصحاب من همانند ستارگانند؛ به دنبال هر یک از آنان بروید، هدایت شده‌اید.» و اگر چنان باشد که عامّه گفته‌اند [یعنی پیامبر گفته باشد]: «اصحاب من»، و [با توجه به اینکه] اصحاب پیامبر به زعم عامّه تمام کسانی هستند که او را دیده و با او معاشرت داشته‌اند، لازمهٔ سخن پیامبر این است که اجازهٔ قتل همهٔ آنها را داده باشد. زیرا آنان پس از پیامبر، اختلاف کردند، به جنگ با هم برخاستند و یکدیگر را کشتند. و مطابق قول عامّه اگر کسی اقتدا به یکی از آنان [اصحاب] کرد، برای او جایز است که گروهی را که آن صحابی با آنها مبارزه می‌کند، بکشد. سپس اگر نظرش عوض شد و اقتدا به صحابی دیگر از گروهی دیگر کرد، برایش جایز است که گروه اوّل یعنی گروهی را که مقتدای گروه اوّل در آنست بکشد. و هرگز خدای عزوجل و رسولش (ص) امر نکرده‌اند که ما اقتدا کنیم به قومی که با هم اختلاف دارند، و کسی که باید به آنان اقتدا کند، نداند که از کدامینشان باید پیروی کرد. فساد این گفته روشن است و همین نادرستی آشکارش ما را از آوردن دلیل برای ردّ قائلش بی‌نیاز می‌کند.

به نظر ایشان امر فتوی پس از آن منحصر در ابوحنیفه، مالک و شافعی است. و اینان بزرگانی هستند که مرجع آنهایند و برایشان کتابها نگاشته شده و دواوینی تدوین یافته و بر ردّ مخالفینشان احتجاج شده است.

امّا ابوحنیفه[1]، دو تن از یارانش یعنی ابویوسف القاضی یعقوب بن ابراهیم، و حسن بن زیاد لؤلؤی -که نزد عامّهٔ از برترین راویانند -از او روایت کرده و گفته‌اند که ابوحنیفه گفت: این علم ما، رأی است و آن بهترین چیزیست که در توان ماست؛ پس هر که بهتر از آن را برای ما بیاورد، از او قبول می‌کنیم.

و امّا مالک؛ یار او اَشهب بن عبدالعزیز که از بزرگترین اصحاب او نزد عامّه است، از او روایت کرده و گفته است: روزی نزد مالک بودم؛ از او در مورد «بَتّی» سئوال شد. پس گفت: آن، سه طلاق است. من ورقه‌هایم را برگرفتم تا سخنش را بنویسم. گفت: چه

1. T adds marg. نعمان بن ثابت

می‌کنی؟ گفتم: گفتهٔ شما را می‌نویسم. گفت: مکن. شاید در شامگاهان بگویم که آن یک طلاق است.

و امّا شافعی؛ اصحابش از او روایت کرده‌اند که نهی کرد از اینکه کسی از او و امثال او و از اهل فتوی، تقلید کند.

هیچیک از ایشان و اسلاف گذشتهٔ آنان نبود مگر اینکه سخنی می‌گفت و بعد عدول می‌کرد و سخن دیگری می‌گفت تا اینکه از دنیا می‌رفت. و همین خود دلیل است بر اینکه اگر او زنده بود[1] از بسیاری از آرائش که در هنگام مرگ داشت، برمی‌گشت. و در عین حال عامّهٔ نادان به آنان تمسکّ می‌کنند و مقلّدشان هستند و هیچکدام حاضر نیستند که پس از قبول قول یکی از آنان، از او برگردد. بل مخالفین او را گمراه می‌دانند و آنچه را که ما از جهل آنان آوردیم، از مناقبشان می‌شمرند در حالیکه ننگ و عیب آنان است. [نقص آنان را نمی‌پذیرند] حتی اگر در مورد ایراد آنان و عیب سخنشان آگاه شوند.

آنان از مالک روایت می‌کنند که او قائل به رأی خوارج بود؛ از او دربارهٔ خوارج سئوال شد، گفت: نباید دربارهٔ قومی چیزی گفت که به ما نزدیک شدند و دربارهٔ ما منصفانه قضاوت کردند.

و شافعی ـ که یکی از کسانی است که از او روایت شده است، و نزد آنان به لحاظ معرفت و تشخیص، موقعیتی خاص دارد ـ می‌گوید: برای مالک جایز نمی‌بود که فتوا دهد.

و چون شافعی و پیروانش، به نظر خودشان در مورد آنچه که ما فسادش را اثبات کردیم، یعنی تقلید کسی که خدای عزوجل تقلیدش را واجب نکرده است، احتیاط کردند، نه فقط در چیزی بدتر از آن فرو افتادند که از آن بیرون نیامدند و گفتند: «ما از هیچکس تقلید نمی‌کنیم ولی از قول هر کس آنچه ثابت است می‌پذیریم و آنچه فاسد است رها می‌کنیم.» اگر آنچه را پذیرفته‌اند، از سر تقلید باشد، پس از دایرهٔ تقلید خارج نشده‌اند؛ و آنکس که چیزی از گفته‌هایش فاسد باشد نباید دیگری از او سخنش را

---

1. Y,T,A. C,D,F,E,S add بیش از آنچه زنده بود

بپذیرد. و اگر از آنها در چیزی تقلید نکنند و فقط بگویند: «ما از قول آنان چیزی را می‌پذیریم که ثابت شود.» در اینصورت آنان از خویشتن تقلید کرده‌اند. و بر دیگران نیز واجب است که از آنان چیزی را قبول نکنند همانگونه که خودشان واجب کردند؛ و باید بر پیروی از اَهواء خویش اعتماد کنند. و اگر دست کسی در این کار باز گذاشته شده بود، هر آینه پیامبران خدا بودند؛ خدای عزوجل دربارهٔ پیامبرش محمد (ص) می‌فرماید[1]: «سخنش ناشی از هوی نیست؛ بلکه از جانب خدا به او وحی می‌شود.» و به داود(ع) می‌فرماید[2]: «از هویٰ پیروی مکن که تو را از راه خدا بیرون می‌برد.» و نیز خداوند می‌فرماید[3]: «آیا دیده‌ای کسی راکه هوایش را خدای خود می‌گیرد.» همانا خدای عزوجل و رسولش (ص) فرمان داده‌اند که دیگران پیروی کنند. و به هیچکس این اجازه را نداده‌اند که به رأی و علاقه و میل خود اعتماد کند.

خدای عزوجل می‌فرماید[4]: «پیروی کنید از بهترین چیزی که از جانب پروردگارتان برای شما نازل شده است.» و پیامبر خدا (ص) می‌فرماید: «پیروی کنید و بدعت مگذارید؛ چرا که هر بدعتی گمراهی است و هرگونه گمراهی در آتش است.» پس پیامبر(ص) آشکار کرده است که هر کس پیروی نکند، بدعتگذار است.

و قبلاً ذکر کردیم کسانی را که خدای عزوجل و رسولش فرمان داده‌اند به پیروی و آموختن از آنها یعنی امامان هدایت (ع) که خدای عزوجل بر بندگانش اطاعت از آنان را واجب کرده و فرمان داده است که هر مساله را نزد آنان برند.

نقل کرده‌اند که مردی از اهل خراسان به حج رفت و ابوحنیفه را دید. مسائلی را از قول او نوشت. سپس سال آینده نیز به حج رفت و او را دید. بار دیگر همان مطالب را بر او عرضه کرد و رأی ابوحنیفه از همهٔ آنها برگشته بود. مرد خراسانی خاک به سر ریخت و فریاد کشید و مردم گرد او جمع شدند؛ گفت: ای مردم! این مرد سال گذشته چنانکه در این مکتوب هست فتاوایی داد؛ وقتی به دیار خود رفتم مطابق آنها فروجی را حلال کردم،

---

1. ۵۳/۳-۴.
2. ۳۸/۲۶
3. ۲۵/۴۳ ; ۴۵/۲۳
4. ۳۹/۵۵

خونهایی ریختم، و اموالی را دادم و گرفتم. اکنون که نزد او آمده‌ام از همهٔ آن آراء عدول کرده است. ابوحنیفه گفت: آن مسائل، رأی سال گذشتهٔ من بود و اینک رأیم مخالف آن است. مرد خراسانی به او گفت: وای بر تو، شاید امسال نیز من آرای جدید تو را برگیرم و تو سال آینده از آنها بازگردی! ابوحنیفه گفت: نمی‌دانم. مرد خراسانی گفت: «ولی من می‌دانم که «نفرین» خدا و فرشتگان و همهٔ مردم بر تو باد.» همهٔ کسانی که اهل فتوی هستند از عامه، بدینگونه‌اند یعنی یکی از آنها چیزی را می‌گوید و بدان عمل می‌شود. از او می‌پذیرند و پذیرندگان بدان عمل می‌کنند. سپس از رأیش باز می‌گردد. و همچنان از قول خود عدول می‌کند تا بدانجا رسد که از او سئوال شود و آنگاه هیچ دلیلی برای رهایی خود نمی‌یابد. در این باب اگر بخواهیم احتجاج کنیم، به درازا می‌کشد.

همین کسانی که به زعم خود متفقّه در دینند از شیخین [ابوبکر و عمر] روایت کرده‌اند چیزی راکه آن دو از قول پیامبر حکایت کرده‌اند که فرمود: «قریش را مقدم دارید و بر آنان پیشی مگیرید؛ از آنان بیاموزید و چیزی به آنان تعلیم مکنید.» و نیز فرمود: «امامت در قریش است». و این اقراری است از آنان بدان چیزی که موجب تقدم قریش می‌شود و کنایه‌ای است از اینکه [قول آنان] همردیف قول پیامبر است. و همین روایت در حکم تکفیر کسانی است که قول این بُت‌ها را پذیرفته‌اند؛ و بر کسانی که قول آنان را پذیرفته‌اند لازم می‌کند که قول خدا را رد کنند و سخن پیامبر خدا را تکذیب نمایند؛ زیرا که این قوم از کسانی نیستند که دربارهٔ آنها فضلی ذکر شده باشد و مردم، مأمور نشده‌اند که آنان را در اهواء و آرائشان پیروی کنند و آنان از قریش نیستند. پس امت را با این روایت به شبهه انداختند همانگونه که شیوخ کردند. و اگر با خدا صادق بودند و به قول رسول خدا (ص) حکم می‌کردند، باید اقرار می‌کردند که او بر وصی خود تصریح فرموده و از آنان بر او بیعت گرفته و آنان را توصیه کرده است که از او اطاعت کنند و بدو اقتدا برند و از او بیاموزند. پس آنگاه حق روایت را ادا کرده بودند و امت را از خواب غفلت برآورده بودند و خویشتن را از آتش و عذاب آن رهانیده بودند. پس اگر پذیرفتن رأی مالک و امثال او واجب باشد، بنابراین هر کس از فرومایگان مردم و سفلگان امت که در دین خدا بر اساس

رأی و قیاسش خود را اهل فتوی بداند و به گمراه کردن امت رسول خدا بپردازد، طاعتش واجب است؛ چراکه وضعیت ، یکی است و قیاس شامل هر دو می‌شود؛ و [در نتیجه] قول خدای عزوجل از لسان پیامبرش، باطل خواهد شد، آنجاکه می‌فرماید[1]: «امروز دین شما راکامل کردم و نعمتم را بر شما تمام؛ و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم». پناه می‌بریم به خداوند از کفر پس از ایمان، و گوش‌کردن به یاوه‌های یاران شیطان؛ و رهاکردن قول خداوند رحمان. خداوند با فضلش ما را در پناه گیرد و با رحمتش کمبودمان را جبران کند و ما را قرار دهد از عاملین به طاعتش و آموزندگان از والیان امرش یعنی اهل بیت پیامبرش محمد سیدالمرسلین، صلی الله علیه و علیهم اجمعین. احتجاج و تتبع در این باب از حد این کتاب خارج می‌شود و ما شرط کردیم که در این کتاب بخشی از هر چیز را بیاوریم.

از جعفر بن محمد(ع) روایت شده است که به ابوحنیفه ـ که بر او وارد شده بود ـ فرمود[2]: ای نعمان! در مواردی که نصّی از کتاب خدا و یا خبری از رسول خدا(ص) نیابی بر چه چیزی اعتماد می‌کنی؟ گفت: بر مواردی که در آنها می‌یابم، قیاس می‌کنم. حضرت فرمود: اولین کسی که قیاس کرد ابلیس بود و خطا کرد. چراکه خدای عزوجل او را فرمان

1. ۵/۳.

2. D gl. امام جعفربن محمد(ع) به ابوحنیفه گفت: ای نعمان! آیا تو قائل به رأی و قیاس هستی؟ چنین شنیده‌ام که تو به قیاس عمل می‌کنی؛ اگر راست می‌گویی بگو بدانم چرا چشم، شورمزه است؛ دو سوراخ بینی نمدار است و گوش تلخ است و زبان، تازه است. گفت: نمی‌دانم. شما بگویید؛ فدایت شوم. حضرت فرمود: شوری چشم به جهت آنست که جنس آن از پیه می‌باشد و باید شورمزه باشد. نمدار بودن بینی بدان جهت است که مجرای تنفس و مغز است. و تلخی گوش برای آنست که حشرات وقتی وارد آن می‌شوند، از بین بروند. و تازگی زبان برای آنست که بتواند طعم چیزها را بچشد. ای نعمان! وقتی آنچه را خداوند در جسم تو قرار داده است و در صورتت بنیان نهاده است تا منافع تو تمام باشد، نمی‌دانی، چگونه بر دین خدای عزوجل قیاس می‌کنی؟ گفت: فدایت شوم، مرا خبر ده که چرا زن حائض روزه‌اش را باید قضاکند ولی نمازش را نباید قضاکند. حضرت فرمود: زیرا نماز تکرار می‌شود. گفت: چرا برای جنابت باید غسل کرد و برای مدفوع کردن، وضو گرفت. فرمود: زیرا مدفوع از یکجای بدن خارج می‌شود؛ در حالیکه جنابت از همه جای جسم. گفت: چرا در واجبات، مرد بر زن برتری یافته است در حالیکه زن ضعیف است و مرد قوی؟ فرمود: چون خدای سبحان مردان را قوّامین بر زنان قرار داده است و بر آنها انفاق می‌کنند. ابوحنیفه گفت: اللّه أعلم حیث یجعل رسالته. [خداوند داناتر است که رسالتش را کجا قرار می‌دهد.] (از کتاب تاج‌العقائد.)

داد که بر آدم سجده برد و او گفت[1]: «من بهتر از اویم. مرا از آتش و او را از خاک آفریده‌ای.» و چنین پنداشت که آتش عنصری شریفتر از خاک است. پس در عذاب جاودان گرفتار شد. ای نعمان! کدامیک از منی و بول پاکیزه‌تر است؟ گفت: منی. حضرت فرمود: خدای عزوجل برای بول وضو قرار داده است و برای منی غسل. و اگر بخواهیم قیاس کنیم، باید برای بول غسل باشد. کدامیک نزد خداوند، سنگین‌تر است قتل‌نفس یا زنا؟ گفت: قتل نفس. حضرت فرمود: خداوند عزوجل برای قتل نفس دو شاهد قرار داده و برای زنا چهار شاهد. و اگر مطلب قیاسی بود باید برای قتل چهار شاهد می‌بود؛ چرا که قتل سنگین‌تر است. کدامیک نزد خداوند برتر است نماز یا روزه؟ گفت: نماز. حضرت فرمود: رسول‌خدا امر کرده است که حائض روزه‌اش را قضا کند ولی نمازش قضا نمی‌خواهد. و اگر مسئله با قیاس حل می‌شد، واجب بود که نمازش را قضا کند. پس ای نعمان! از خدا بترس و قیاس مکن. فردا همهٔ ما، ما و تو و مخالفین ما در برابر خداوند می‌ایستیم؛ خداوند از قول ما و از قول شما، سئوال می‌کند. ما می‌گوئیم: «گفتیم: قال الله و قال رسول الله» و تو و یارانت می‌گوئید: «نظر دادیم و قیاس کردیم.» پس خداوند با ما و شما هر آنچه بخواهد می‌کند.

و از ایشان(ع) روایت شده است که روزی به ابن ابی‌لیلی فرمود: ای عبدالرحمن! آیا میان مردم قضاوت می‌کنی؟ گفت: بلی، ای فرزند رسول‌خدا. فرمود: آیا مالی را از کسی می‌گیری و به دیگری می‌دهی؛ آیا زنی را از اختیار یکی خارج می‌کنی و به دست دیگری می‌دهی؛ و آیا یکی را حدّ می‌زنی و یکی را به زندان می‌افکنی؟ گفت: آری. فرمود: همهٔ این کارها را به چه دلیلی انجام می‌دهی؟ گفت: براساس کتاب خدا. فرمود: آیا هر کاری انجام می‌دهی، آن را در کتاب خدا می‌یابی؟ گفت: نه. فرمود: آنچه را در کتاب خدا نیابی، از کجا به دست می‌آوری؟ گفت: از پیامبر خدا برمی‌گیرم. فرمود: آیا همه چیز را می‌توانی در کتاب خدا و سنت پیامبر خدا بیابی؟ گفت: هر چه را در کتاب خدا و در سنت پیامبر خدا نیابم، از اصحاب پیامبر خدا می‌آموزم. فرمود: از کدامینشان؟ گفت: از ابوبکر، عمر،

---

1. ۷/۱۲.

عثمان، علی، طلحه، زبیر؛ و اصحاب پیامبر را برشمرد. فرمود: هر چه را از ایشان برمی‌گیری، آیا در آن اتفاق نظر دارند؟ گفت: نه. حضرت فرمود: در موارد اختلاف، قول کدامیک را می‌پذیری؟ گفت: مطابق رأی خودم قول هر یک را که باید بپذیرم، می‌پذیرم. فرمود: و مخالفت با بقیهٔ اصحاب برایت اهمیتی ندارد؟ گفت: نه. فرمود: آیا در آن مقدار از قضاوتهای علی که از آن با خبری، با او مخالفت کرده‌ای؟ گفت: گاه، نظر دیگر اصحاب را پذیرفته، با او مخالفت کرده‌ام. پس ابوعبدالله (ع) لختی سکوت کرد و در اندیشه فرو شد. آنگاه سر برداشت و به او فرمود: ای عبدالرحمن! اگر رسول‌خدا در روز قیامت، دست تو را بگیرد و در برابر خدا بایستاند و بگوید خدایا! او سخن مرا شنید و مخالفت کرد، چه پاسخ می‌دهی؟ گفت: کجا من با سخن او مخالفت کردم، ای فرزند رسول‌خدا! فرمود: آیا نشنیده‌ای که پیامبر به اصحابش گفت: علی بهتر از همهٔ شما قضاوت می‌کند؟ گفت: آری شنیده‌ام. فرمود: پس هرگاه با قول علی مخالفت کنی، آیا با پیامبر خدا مخالفت نکرده‌ای؟ چهرهٔ ابن ابی‌لیلی به زردی گرایید و همچون أُتْرُجّه [ترنج، بالنگ] شد و جوابی نیافت.

از عمروبن أُذَیْنَه -که از اصحاب ابوعبدالله جعفر بن محمد(ع) بود- نقل شده است که گفت: روزی در کوفه بر عبدالرحمن ابن ابی‌لیلی که قاضی بود، وارد شدم و -در حالی‌که در آن زمان جوان بودم- گفتم: خداوند، تو را خیر دهاد، می‌خواستم چند مسأله از تو بپرسم. گفت: ای برادرزاده، هر چه می‌خواهی بپرس. گفتم: در مورد خودتان یعنی گروه قضات برایم بگو؛ در مورد مال، یا فرج یا خون قضیه‌ای برای شما مطرح می‌شود. تو مطابق رأی خودت حکم می‌کنی. همان قضیه برای قاضی مکه مطرح می‌شود؛ حکم او مخالف حکم شماست. آنگاه همان قضیه برای قاضی بصره، قاضی یمن و قاضی مدینه طرح می‌شود و آنان خلاف آن حکم، قضاوت می‌کنند. سپس آنگاه که خلیفه شما را احضار می‌کند، نزد او جمع می‌شوید و اختلاف آراء خود را برای او می‌گوئید و او رأی همهٔ شما را تأیید و تصویب می‌کند در حالیکه خدای شما و پیامبرتان و دینتان یکی است. آیا خداوند، شما را امر به اختلاف کرده و شما اطاعتش کرده‌اید یا از اختلاف بر حذر

داشته ولی سرپیچی نموده‌اید؛ یا شما شرکای خدا هستید در حکم او؛ یا اینکه دینی ناقص فرستاده است و در تکمیل آن از شما مدد جسته؛ و یا آن را تام فرستاده اما پیامبر خدا (ص) در ادای آن کوتاهی کرده است؛ به هر صورت، شما چه می‌گوئید؟ گفت: ای جوان! اهل کجائی؟ گفتم: اهل بصره. گفت: از کدام طایفه؟ گفتم: از عبدالقیس. گفت: کدامشان؟ گفتم: از بنی اُذَیْنَه. گفت: با عبدالرحمن بن اذینه چه نسبتی داری؟ گفتم: جدّ من است. پس به من خوشامد گفت؛ مرا نزدیک خود برد و گفت: ای جوان! سئوالی کردی و سخنت را همراه با خشونت و تندی و پیچیدگی گفتی. اگر خدا بخواهد تو را آگاه خواهم کرد. اما گفته‌ات دربارهٔ اختلاف قضایا؛ در امور مربوط به قضاوت، آنچه به ما برسد و در کتاب خدا یا سنت پیامبرش مبنائی داشته باشد، ما نمی‌توانیم از قلمرو کتاب و سنت تجاوز کنیم. و اما آنچه به ما برسد و حکم آن در کتاب خدا و سنت پیامبرش نباشد، در آنجا مطابق رأی خود حکم می‌کنیم. گفتم: پاسخ مرا ندادی. چرا که خدای عزوجل می‌فرماید[1]: «چیزی را در کتاب فروگذار نکردیم.» و نیز دربارهٔ کتاب فرمود[2]: «تِبیان برای هر چیز است.» به نظر شما اگر مردی به آنچه خدا امر کرده است عمل کند و از آنچه نهی فرموده، خودداری کند؛ آیا چیزی باقی می‌ماند که اگر او انجام‌ندهد خدا عذابش کند، یا اگر انجام دهد، او را پاداش رساند؟ گفت: چگونه خداوند پاداش دهد او را بر آنچه بدو فرمان نداده یا عقوبتش کند دربارهٔ عملی که از آن نهی نفرموده است. گفتم: چگونه احکامی برای شما مطرح می‌شود که نه در کتاب خدا از آن اثری هست و نه در سنت پیامبرش خبری؟ گفت: برادرزاده! حدیثی برایت می‌خوانم که اصحاب ما آن را روایت کرده‌اند و به عمربن خطاب می‌رسد که او میان دو مرد به گونه‌ای قضاوت کرد. کسی که از همه به عمر نزدیک‌تر نشسته بود گفت: درست قضاوت کردی ای امیرالمؤمنین! پس عمر تازیانه را بلند کرد و گفت: مادرت به عزایت بنشیند؛ به خدا سوگند عمر نمی‌داند که درست رفته یا خطا کرده است؛ صرفاً رأیی بود که بر اساس اجتهاد خود گفتم. روبروی ما، از ما تعریف مکنید. گفتم: اجازه می‌دهی حدیثی برایت نقل کنم؟ گفت: چه حدیثی؟

1. ۶/۳۸.
2. Cp. ۱۶/۸۹.

گفتم: پدرم مرا خبر داد از ابوالقاسم عبدیّ از اَبان از علی‌بن ابیطالب(ع) که فرمود: قاضیان سه دسته‌اند: دو دسته در هلاکتند و یکدسته در نجات. اما آن دو دسته که در هلاکتند [یکی] ستمگری است که عامداً ستم می‌کند و [دیگری] مجتهدی است که به خطا می‌رود. و آنکه در نجات است کسی است که عمل می‌کند بدانچه خداوند بر آن فرمان داده است. و این، حدیث تو را نقض می‌کند، عمو جان! گفت: به خدا سوگند، آری؛ ای برادرزاده! آیا تو قائلی که همه چیز در کتاب خدای عزوجل است؟ گفتم: خداوند چنان می‌گوید. هیچ حلال و حرام و امر و نهی‌یی نیست مگر اینکه در کتاب خدای عزوجل باشد. هر کس به کتاب خدا عارف باشد، آنها را می‌داند و هر که نسبت به کتاب خدا جاهل باشد، آنها را نمی‌داند. خداوند آنچه را که مورد نیاز ما نبوده است آورده؛ چگونه آنچه رامورد نیاز ماست نیاورده باشد. گفت: چگونه [چنان] می‌گویی؟ گفتم: خداوند می‌فرماید[1]: «پس بامداد کرد [در حالیکه] می‌گرداند دستهای خود را بر آنچه انفاق کرده بود در آن». گفت: چنان علمی نزد چه کسی یافت می‌شود؟ گفت: نزد کسی که تو او را می‌شناسی. گفت: اگر من او را می‌شناسم، دوست دارم که پاهایش را بشویم و از او بیاموزم و یاد بگیرم. گفتم: خدا را، برای من بگو که آیا مردی را می‌شناسی که هر گاه چیزی از رسول خدا(ص) می‌خواست به او می‌داد، و هر گاه بر زبان نمی‌آورد، پیامبر خود آن را آغاز می‌کرد؟ گفت: آری، او علی‌بن ابیطالب (ع) است. گفتم: آیا شنیده‌ای که علی بعد از پیامبر خدا، از کسی دربارهٔ حلال و حرام پرسیده باشد؟ گفت: نه. گفتم: آیا می‌دانی که مردم به او احتیاج داشتند و از او می‌آموختند؟ گفت: آری. گفتم: پس آن [یعنی علم کتاب] نزد اوست. گفت: او که رفته است و ما به او دسترسی نداریم! گفتم: از فرزندانش بپرس. چرا که آن علم نزد آنان است، گفت: چگونه آنها را بیابم؟ گفتم: آیا دیده‌ای گروهی را که در سرزمینی بی‌آب و علف مانده‌اند و همراه آنان راهنمایانی هست؛ پس بر آن راهنمایان حمله بردند؛ برخی را کشتند و برخی را تاراندند و آنکه باقی ماند، گریخت و پنهان شد؛ و آنان کسی را نیافتند که دلیل راهشان باشد و در نتیجه در آن

---

1. ۱۸/۴۲.

بیابان بی‌آب و علف سرگردان شدند تا جائیکه از پای درآمدند؛ دربارهٔ آنان نظرت چیست؟ گفت: به جهنم [می‌روند]. چهره‌اش به زردی گرائید. در دستش یک گلابی [ناک] بود. آن را به زمین زد و تکه تکه شد. دستانش را به هم زد و گفت[1]: انا لله و انا الیه راجعون.

از یکی از ائمهٔ طاهرین روایت شده است که فرمود: ابوحنیفه به دیدن ابوعبدالله جعفر بن محمد ـ علیه افضل الصلوة والسلام ـ رفت. حضرت در حالیکه تکیه بر عصایی داشت، از خانه بیرون آمد. ابوحنیفه به او گفت: ای ابوعبدالله! این عصا چیست؟ هنوز شما به سنی نرسیده‌اید که به عصا نیاز داشته باشید. حضرت فرمود: آری؛ اما این، عصای پیامبر خدا(ص) است و می‌خواهم بدان تبرّک جویم. ابوحنیفه گفت: اگر می‌دانستم که عصای رسول خداست، برمی‌خاستم و می‌بوسیدمش. ابوعبدالله فرمود: سبحان الله. و آستین بالا زد و فرمود: نعمان! به خدا سوگند می‌دانستی که این از موی رسول خدا(ص) و پوست اوست؛ و آن را نبوسیدی. ابوحنیفه دست دراز کرد تا دست او را ببوسد. حضرت آستین خود را فروانداخت؛ دستش را کشید و به داخل خانه رفت.

و روایت شده است که یکی از یاران ابوعبدالله جعفربن محمد(ص) ـ یعنی از شیعیان ـ روزی بر حلقهٔ [درس] ابوحنیفه گذر کرد در حالیکه او فتوا می‌داد. پس پرسید: ای ابوحنیفه! چه می‌گویی در مورد مردی که زنش را در یک مجلس بدون طُهْر یا در حال حیض، سه بار طلاق دهد؟ ابوحنیفه گفت: زن از او جدا می‌شود به طلاق بائن. سائل گفت: آیا خدای عزوجل امر نکرده است که طلاق به عده باشد و نهی نکرده است که از حدود طلاق تجاوز نشود؛ و آن را پیامبر خدا(ص) سنت نهاد و بر آن تاکید و پافشاری کرد؟ گفت: آری، اما ما می‌گوئیم که این مرد خدا را عصیان کرده و با رسول مخالفت ورزیده است و [اما] زنش از او جدا می‌شود. مرد گفت: اگر مردی کسی را وکیل کند که دو زن او را طلاق دهد و به وکیلش امر کند که یکی را مطابق عدّه طلاق دهد و دیگری را مطابق بدعت؛ آنگاه وکیل مخالفت کند و زنی را که باید بر حسب بدعت طلاق دهد، به عده طلاق دهد و زنی را که باید به عده طلاق دهد، به بدعت؟ ابوحنیفه گفت: طلاقش

---

1. ۲/۱۵۶.

جایز نیست. سائل پرسید: چرا؟ گفت: زیرا با آنچه به او وکالت داده شده، مخالفت کرده است. سائل گفت: مخالفت با موکّل خود می‌کند و طلاقش جایز نیست؛ اما مخالفت با خدا و پیامبرش می‌کند و طلاقش جایز است؟ پس ابوحنیفه رو به اصحابش کرد و گفت: مسأله‌ای رافضی است. و جوابی نداد.

اگر بخواهیم در این باب کندوکاو کنیم، به درازا می‌کشد. همانا ابوعبدالله جعفر بن محمد(ع) و اصحابش بر ابوحنیفه و یاران او از اهل عراق خرده می‌گرفتند؛ چراکه آنان به تشیع نزدیک بودند؛ زیرا هنگامی که اصحاب علی (ع) در عراق بودند، از آنان می‌آموختند؛ پس امید آن داشتند که به حق بازگردند.

اما [دربارهٔ] مالک و یا رانش، آنان رأی و اعتقادشان را می‌دانستند. و [چون] مالک دارای نفوذ و قدرتی بود، آنان [اصحاب حضرت صادق] با ایشان [یاران مالک] معارضه نمی‌کردند. مالک از ابوعبدالله جعفر بن محمد(ع) خود [مطالبی] شنیده بود؛ چراکه با آن حضرت در مدینه بود. اما چون حضرت از او اعراض کرد، چیزی را بر او خرده نگرفت؛ و این بدتر است؛ چراکه از او دور شده است. پناه می‌بریم به خداوند از اعراض اولیائش.

و از پیامبر خدا (ص) روایت شده است که فرمود: خداوند علم را از مردم بدینگونه نمی‌گیرد که آن را از ایشان به یکباره برکَند؛ لکن با گرفتن علماء، علم را می‌گیرد؛ تا آنجا که عالمی نمی‌ماند و مردم رؤسایی نادان انتخاب می‌کنند. پس وقتی از آنان [رؤسای نادان] سئوال شد، بدون علم فتوا می‌دهند. آنگاه گمراهند و گمراه می‌کنند.

و از علی(ع) است که فرمود: پیش از آنکه علم، برداشته شود آن را بیاموزید. هان که من چنین نمی‌گویم - و دستش را بلند کرد - اما در یک قبیله عالم هست؛ پس وقتی مُرد، علمش خواهد رفت. عالِم دیگری در قبیله هست، پس او [نیز] می‌میرد و علمش می‌رود. و آنگاه که چنان شد، مردم رؤسایی نادان برمی‌گیرند که براساس رأی فتوا می‌دهند و آثار [گذشته] را رها می‌کنند. پس ایشان گمراه می‌شوند و گمراه می‌کنند. و آنگاه این امت رو به هلاکت و نابودی می‌رود.

و از او از رسول خدا (ص) است که فرمود: هر که بدون علم فتوا دهد، فرشتگان آسمان و زمین او را لعنت کنند.

مردی اعرابی از ربیعة‌بن عبدالرحمن[1] مسأله‌ای را پرسید و او جواب داد. اعرابی گفت: اگر چنین کردم، پس به گردن توست؟ ربیعه سکوت کرد. اعرابی دوباره پرسید و او همچنان ساکت بود[2]. ابوعبدالله جعفر بن محمد(ع) که می‌شنید، فرمود: ای اعرابی! آن به گردن اوست؛ خواه بگوید و خواه نگوید.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: هر که بدون علم فتوا دهد، فرشتگان آسمان و زمین و فرشتگان رحمت و عذاب، او را لعنت کنند. و گناه کسی که عمل بدان فتوا کرده بر عهدهٔ اوست.

و از علی (ع) است که برای مردم در خطبه‌ای چنین فرمود[3]:

«اما بعد. آنچه می‌گویم، در عهدهٔ خویش می‌دانم و خود آن را ضامنم. کشتزاری که آب تقوی خورد خشک نشود و ریشه‌ای که بر پرهیزگاری استوار است، تشنه نماند. حقیقت و نیکی در کسی است که اندازهٔ خویش بداند و در نادانی آدمی همین بس که قدر خود را نشناسد. دو کس نزد خدای تبارک و تعالی از همه مبغوض‌ترند: یکی مردی که خدا او را به خود وانهاده و او از راه راست به دور افتاده؛ دل او شیفتهٔ بدعت است؛ سخت پایبند روزه و نماز است؛ او برای کسی که فریب عبادتش را خورد، فتنه است و از هدایت پیشینیان گمراه؛ پیروان خود را از راه به در می‌برد و بار گناه دیگرانی را که با گناه او به کژراهه رفته‌اند، بر دوش دارد. و دیگری مردی که در میان اوباش کوله‌باری از جهالت فراهم آورده است؛ در تاریکیهای فتنه فریب می‌دهد؛ مردم او را عالم می‌نامند در حالیکه او یک روز تمام کامل‌العلم نبوده است؛ همواره زیاده‌خواهی کرده است در مورد چیزی که کمِ آن بهتر از بسیار است؛ تا آنگاه که از آب بدمزه سیر شود و دانش بیهوده اندوزد و در میان مردم به داوری نشیند و خود را عهده‌دار مشکل دیگران بیند. اگر با قاضی پیشین

---

1. So D, and T (corrected). C ربیعة‌بن ابی لیلی عبدالرحمن

2. S,D,E add جوابش را نمی‌داد

3. نهج‌البلاغه ص ۵۱.

مخالفت کند در قضاوت خود بر حق نیست؛ و اگر از گره‌های نگشوده یکی نزد او برند، سخنان یاوه‌ای سرهم کند و قاطعانه بر زبان راند. او همچون عنکبوت در تار و پود شبهات خود فتاده، نمی‌داند که بر حق است یا به خطا می‌رود. اگر بر حق باشد ترس آن دارد که به خطا رفته باشد. و اگر به خطا رفته، امید آن دارد که بر حق باشد. در حوزه‌ای که مورد انکار اوست، نمی‌پندارد که دانشی باشد؛ و در ورای آنچه بدان رسیده، مذهبی نمی‌بیند. اگر چیزی را به چیزی قیاس کند، نظر خود را نادرست نمی‌داند و اگر امری برای او تاریک [نامعلوم] باشد، پنهانش کند؛ چراکه بر جهل خود [در آن مورد] واقف است؛ تا نگویند که نمی‌داند. سپس گستاخی کند و [رأی خود را] تنفیذ نماید. پس او کلید سیاهیهاست؛ در شبهات می‌تازد؛ و در نادانیها کورانه ره می‌پوید. در مورد آنچه نمی‌داند پوزش نمی‌خواهد تا سلامت بماند و آنچه در قلمرو دانش می‌گوید از روی قطع و یقین نمی‌گوید تا بهره‌ور شود. فقط شنیده‌های خود را بازگو می‌کند بدانگونه که باد، کاه را زیر و زبر؛ [از نتیجهٔ حکم او] میراث‌ها گریانند؛ خونها ضجه می‌زنند؛ فروج حلال بر اثر قضاوت او حرام، و فروج حرام، حلال شده است. به خدا سوگند نه شایستهٔ[1] صادرکردن حکم است، و نه چنان منصبی را باید داشته باشد. ای مردم! چشم بگشائید و عیب سرچشمه‌های ستم را ببینید. و بر شماست اطاعت از کسی کنید که نادانی او برای شما عذری نباشد. همانا علمی که آدم(ع) آورد و نیز همهٔ آنچه را که موجب فضیلت پیامبران(ع) است در محمد، خاتم پیامبران (ص) و در عترت طاهرین او فراهم است؛ پس کجا سرگردانید و به کجا می‌روید؟»

و از ابوعبدالله جعفر بن محمد(ع) است که فرمود: کسی که دانش جوید برای آنکه بر دانشوران فخر فروشد، یا با نادانان ستیزه کند، یا بدانوسیله مردم را به سوی خود کشاند، و یا بگوید من رئیس شما هستم، پس باید نشیمنگاه خود را از آتش برگیرد. ریاست فقط برای کسی است که شایستگی دارد.

اگر نبود که شرط کوتاه‌گویی داشتیم، در این باب کتابها می‌نگاشتیم. و همین مقدار که

---

1. نهج‌البلاغه و Ed. Sh. Abduh, p. 60, 1.2.

آوردیم، برای آنکه صاحب علم و درایت است، بلاغ و کفایت به ارمغان می‌آورد.

پیش از این آوردیم که آن قوم بر ضد خویش اقرار به نادانی و فروشدن در گمراهی کردند. پس نباید از آنان تقلید کرد و آموخت. و گفتهٔ آنان بر اساس رأی خود و قیاسشان است بدون کتاب و سنت و یا خبری از پیامبر خدا (ص) و یا امام لازم الاطاعه‌ای از آل پیامبر خدا(ص). و حال امامان از آل محمد (ع) را نیز بیان کردیم و گفتیم که خدای عزوجل فرمان داده است که از آنان اطاعت کنیم و علم آموزیم و در برابر امرشان مطیع باشیم. و خود آنان نیز این را برای خویش لازم دانسته‌اند. و همین [یعنی امر خدا و تأیید امامان] به عنوان حجّت و دلیل کافی است. والْحمدلِلّه ربِّ العالمین، و صلَّی اللّٰهُ عَلیٰ رسولِهِ سیِّدِنا محمّد خاتمِ النبیین و علی الائمّةِ مِن ذرّیته الطّیّبین الطاهرین.[1]

جزء اول به پایان رسید و به دنبالش جزء دوم می‌آید که با کتاب طهارت آغاز می‌شود.

1. C adds و سلم تسلیماً کثیراً کثیراً برحمتک یا ارحم الرّاحمین
T adds و حسبنااللّه و نعم الوکیل، و نعم المولی و نعم النصیر

بسم‌الله الرحمن الرحیم

کتاب طهارت

بیان اینکه خداوند عزوجل بندگان مؤمنش را امر به طهارت و پاکیزگی فرموده است؛ و در بیان ترغیب به طهارت.[1]

خداوند عزوجل می‌فرماید[2]: «ای کسانی که ایمان آوردید، آنگاه که برای نماز برخاستید[3]، بشوئید چهره‌ها، و دستهایتان را تا مرفقها (آرنجها) و مسح کنید سرها، و پاهایتان را تا بر آمدگی‌ها، و اگر جُنُب شدید، پس پاک کنید خود را.» و خداوند ـ جل ثنائه ـ می‌فرماید[4]: «همانا مسجدی که بنیاد شده است بر پرهیزکاری از نخستین روز، سزاوارتر است که بپای ایستی در آن؛ مردانی در آنند که دوست دارند پاک شوند وخدا

1. D adds و تشویق به آن

2. ۵/۶. The Fatimid doctors read "arjulikum".

3. D gl. از مختصرالآثار: جعفربن محمد(ع) فرمود: یعنی هنگامی که از خواب برخاستند. و از کتاب‌الاخبار: ظاهراً دلالت دارد بر وجوب طهارت برای هر کس که برای نماز برخیزد. امّا سنت و اجماع ائمه و امّت دلالت دارد بر اینکه مراد از برخاستن، برخاستن از خواب است که موجب حدث می‌باشد. و حدث ایجاب طهارت می‌کند.

4. ۹/۱۰۸.

پاکیزگی جویان را دوست دارد.»

نقل شده است که آنان [مسلمانان] در آن روزگار، پس از [استفاده از] سنگ، با آب، خود را پاکیزه می‌کردند، و مردم برای استنجا سنگ بکار می‌بردند.

و خدای عزوجل فرمود[1]: «ای به جامهٔ خواب رفته! برخیز و انذار کن. و پروردگارت را بزرگ شمار. و جامه‌هایت را پاک ساز.».

و خدای تبارک و تعالی فرمود[2]: «و می‌فرستد برشما از آسمان آبی تا بدانوسیله شما را تطهیر کند و تا دور کند از شما پلیدی شیطان را، و تا پیوند دهد بر دلهای شما و استوار سازد بدان قدمها را.».

روایت شده است از علی، از پیامبر خدا(ص) که فرمود: روز قیامت امت من محشور می‌شوند در حالیکه در میان امت‌های دیگر بزرگوارند و می‌درخشند بر اثر وضوء. و از پیامبر (ص) است که فرمود: چون مرا [لیلةالاسراء] به آسمان بردند، به من گفته شد: در ملأاعلی نزاع بر سر چیست؟ گفتم: نمی‌دانم، به من بیاموز. گفت: در وضوی کامل ساختن در سَبَرات و گام برداشتن به سوی نماز جماعت، و در انتظار نماز پس از نماز؛ و مراد از سبرات، سرماست. و از پیامبر (ص) است که فرمود بنیان نماز بر چهار سهم است: سهم کامل ساختن وضو، سهم رکوع، سهم سجده و سهم خشوع. و از پیامبر (ص) است که فرمود: هنگام وضو چشمهایتان را آب بزنید تا آتش برافروخته را نبینند. و از نَوْف شامی است که گفت: «علی(ع) را دیدم که وضو می‌گرفت. گویی می‌دیدم که قطرات آب بر شانه‌هایش جاری است.» مرادش وضو ساختن کامل است.

و از علی(ع) است که گفت: پیامبر خدا(ص) فرمود: کسی که وضو و رکوع و سجود و خشوعش تمام نباشد، نماز او خِداج[3] است. و از علی(ع) است که فرمود: طهارت، نیمی از ایمان است. و نیز از اوست که فرمود: آنکه خود را به خوبی پاکیزه کند، آنگاه به سوی مسجد رود، پس تا از او حَدَثی سر نزده، در نماز است. و از اوست که گفت شنیدم پیامبر

---

1. ۷۴/۱_۴.
2. ۸/۱۱.
3. T.C adds یعنی ناقص .D,S,A,E,F add یعنی ناقص و ناتمام

خدا می‌فرمود[1]: آیا به شما بنمایانم چیزی را که گناهان و لغزشها را می‌پوشاند: به هنگام ناخوشی‌ها وضوی کامل ساختن، و پس از نماز چشم به راه نماز بودن، پس آنست رِباط[2].

و از پیامبر خدا(ص) است که فرمود: نماز بدون وضو نماز نیست. و از ابوعبدالله جعفربن‌محمد(ع) است که فرمود: خداوند نماز بدون وضو را نمی‌پذیرد. و از علی(ع) نقل شده است که برای هر نماز تجدید وضو می‌کرد. او با این کار کسب فضیلت می‌کرد نه اینکه واجب باشد؛ وجوب وضوء فقط بر اثر حَدَث است. و از پیامبر خدا (ص) است که برای هر نماز، برای کسب فضیلت، تجدید وضو می‌کرد. ولی در روز فتح مکّه همهٔ نمازهایش را با یک وضو خواند.

و از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که وجوب وضوء فقط بر اثر حَدَث است. و اگر کسی وضو گرفت می‌تواند هر چه بخواهد با آن وضو نماز بخواند مگر اینکه مُحْدِث شود، بخوابد، جماع کند، به حالت اغما فرو رود، و یا چیزی از او سر زند که دوباره وضو گرفتن بر او واجب شود. و این اِجماعی است. و در جای خود انشاءالله بیان خواهیم کرد.

حَدَثهایی که مبطل وضوست

از پیامبر خدا(ص) و علی و محمدبن علی‌بن الحسین و جعفربن محمد ـ علیهم‌السلام ـ روایت شده است که فرمودند: چیزهایی که وضو را باطل می‌کند، عبارتست از: غائط، ادرار، بادی که از دُبُر[3] خارج می‌شود و مَذْی[4] یعنی آب رقیقی که با شهوتِ آمیزش یا بدون آن از آلت بیرون می‌آید. و اگر آبی جهنده و غلیظ خارج شود، منی است و باید غسل کرد. اگر مَذْی، منقطع نشود، باید آن فرد برای هر نماز وضوئی بسازد و کیسه‌ای

---

1. D marg پیامبر فرمود: وقتی مؤمن پاکیزه شود، گناهان از او فرو می‌ریزد همانند ریختن برگ درختان در فصل برگریزان. از طهارت

2. C gl. جهاد

3. T gl. از مختصر مصنف: هر چیز که از دُبُر یا قُبُل خارج شود؛ و نیز حُقنه و اغما و جنون وضو را باطل می‌کند.

4. D gl. مَذْی آنست که بدون بول خارج می‌شود؛ و وَدْی آب رقیقی است که پس از بول می‌آید. از طهارت

برگیرد و آلت خود را در آن نهد. و به گاه نماز وضو بگیرد و بر جای آلتش آب بریزد، آنگاه کیسه را بر آن نهد و نماز بگزارد. و اگر رطوبتی احساس کرد، بگوید: این رطوبت از آن آب است. و نمازش را رها نکند.

خوابِ فراگیر نیز موجب وضو است اگر چنان باشد که نداند از او چه سر می‌زند؛ و اگر کسی چُرت بزند بگونه‌ای که بر خود واقف است و احساس می‌کند و می‌شنود، این چرت وضو را باطل نمی‌کند.

همچنین حجامت، رگ زدن، قی کردن، خون آمدن، و چرک و خونابه‌ای که از زخم یا دمل ـ نه از مخرج بول و غائط ـ خارج شود، موجب وضو نمی‌باشد؛ و اگر قبلاً وضو داشته است، باید جایگاه خون یا چرک شستشو شود؛ و کسی که قی کرده است دهانش را بشوید و نماز بگزارد.

و چنین فرموده‌اند که هر چه از مخرج بول یا مخرج غائط بیرون می آید ـ یعنی آنچه که قبلاً گفتیم ـ یا کِرمهای کوچک و بزرگ، یا حَبُّ القَرَع [؟] یا خون، یا خونابه، چرک و یا هر گونه رطوبت، همهٔ اینها حدث است؛ موجب بطلان وضوست و باید دوباره وضو گرفت.

ولی بوسه، دست مالیدن، دست زدن به آلت مرد و زن و یا بیضتین، و نیز دست زدن به‌هر جای بدن مبطل وضو نیست، نیز خوردن گوشت شتر، شیر [شتر] و هر چه با آتش پخته باشد. البته اگر کسی که بدان چیزها دست مالیده است، دستهایش را شستشو کند، کاری نیکو، مطلوب و مستحب کرده است، امـا اگر بدون شستن دستها نیز نماز بگزارد، نمازش صحیح است.[1]

از پیامبر خدا(ص) روایت شده است که برای او کتف بریـان شـدهٔ گـوسفندی را آوردند. بلال می‌خواست اذان بگوید. حضرت از او خواست که کمی دست نگهدارد. تا آنکه حضرت از آن [گوشت بریان] خورد، اصحاب نیز با او خوردند. آنگاه حضرت شیر

1. D gl.: ولی شستن آلودگی و هر چیز که بوی بد دهد مستحب است و به آن امر شده است ولی واجب و لازم نیست؛ و کسی که بدون شستشوی آن نماز بگزارد لازم نیست که اعاده کند. ولی کسی که می‌تواند آن را بشوید و پاکیزه کند، مکروه است که ناشسته نماز بخواند. از طهارت

خواست شیرِ به آب آمیخته آوردند. حضرت و اصحاب نوشیدند. سپس بی آنکه دست به آب برد، برخاست و نماز گزارد. پیامبر (ص) این عمل را انجام داده است تا نشان دهد که جایز است. این روایت را، ائمه ـ صلوات الله علیهم ـ از ایشان نقل کرده‌اند.

از ائمه و پیامبر (ص) روایت شده است که امر به شستشو[ی دستها] کرده‌اند، پیش از غذا و پس از آن ـ که بعداً در جای خودش ذکر خواهیم کرد ـ و این برای پاکیزگی و بهداشت است، نه آنکه وجوب داشته باشد و نماز بدون آن صحیح نباشد، چنانکه اگر حدثی از کسی سرزند و پیش از وضو نماز بگزارد، نمازش درست نیست. و آنگونه که برخی پنداشته‌اند، خوردن پختنی‌ها و نوشیدن شیر شتر مبطل وضو نیست. خوردنی و آشامیدنی حلال، اجماعاً طاهر است. و دست زدن به چیز پاکیزه، خوردن و نوشیدن آن مبطل وضو نخواهد بود. همچنین گرفتن ناخن، کوتاه کردن شارب و تراشیدن سر مبطل وضو نمی‌باشد هر چند شستشوی آن پسندیده است.

و فرموده‌اند که هر که یقین بر وضو داشته باشد و بعد از آن شک کند در اینکه مُحْدث شده است، او بر یقین طهارت است؛ و شک، وضویش را باطل نمی‌کند تا اینکه یقین بر حدث کند، آنگاه باید وضو بگیرد. همچنین اگر یقین بر حدث داشته باشد، سپس شک کند دراینکه وضو گرفته است، نمی‌تواند نماز بخواند تا اینکه وضو بگیرد، مگر اینکه یقین به وضو داشته باشد.

این آن چیزیست که از روایات رسول خدا(ص) و ائمهٔ طاهرین (ع) ثابت شده است نه آنچه که مورد اختلاف است. و تمام ابواب این کتاب، انشاءالله به همین منوال خواهد بود. چراکه ما قصد اختصار و کوتاه‌گویی داریم. در غیر اینصورت، می‌بایست که تمام روایات مختلفی که از ایشان (ع) رسیده است بیاوریم و از میان این روایات متعارض، آنچه را که قطعی است با ادله و براهین آشکار اثبات کنیم. و اینکار را در کتاب دیگری که بسیار مفصّل است و پرزحمت، و برای طالبین سنگین می‌باشد، انجام داده‌ایم. و این کتاب، خلاصه، گزیده و چکیدهٔ آنست.

و اگر نمی‌خواستیم که بیهوده بحث را به درازا نکشانیم، می‌بایست قول هر یک از

عامه که مطابق رأی و قول ماست، و نیز رأی مخالفین را با ذکر دلیلِ ردِّ آن بیاوریم؛ امّا این شیوه موجب درازگوئی بیهوده می‌شد. و بحمدالله خدای عزوجل امر اولیای خود را آشکار کرده و دینشان را سرافراز فرموده و احکام را مطابق حکم و مذهب آنان قرار داده است. و دین همانست که آنان معرفی کرده و نشان داده‌اند. پس آنان حجت خدا بر همهٔ مردم می‌باشند. هر کس به راه آنان رود، رهیافته و رستگار است و هر که مخالفت آنان کند، سرگشته و گمراه. و ذکر اقوال مخالفین معنایی ندارد و خداوند جز ستمگران را [از خود] دور نمی کند.

آداب وضو[1]

از ائمه (ع) روایت شده است که به ستر عورت و چشم پوشیدن از شرمگاه مسلمانان امر کرده‌اند. شرمگاه مرد از زانو تا ناف است، و زن همه جایش شرمگاه است.

و نهی کرده‌اند از اینکه مؤمن عورتش را آشکار کند هر چند در جایی که کسی او را نبیند. و یکی از آنان (ع) به آب اندر شد و بر او پوشش بود و آن را نیفکند. کسی گفت: شما در آب فرو رفته‌اید و آن خود پوشش است، چرا جامه از تن نمی‌گیرید؟ حضرت فرمود: «پس ساکنین آب چه می‌شود؟» و این حکایت از احتیاط و مراقبت می‌کند. و نیز نهی کرده‌اند از سخن گفتن به هنگام ادرار و قضای حاجت، و همچنین از اینکه در این حال پاسخ سلام کسی را بدهند.

و روایت کرده‌اند که رسول خدا(ص) هر گاه به بیت‌الخلا می‌رفت بر سرش چیزی می‌افکند و آن را می‌پوشاند و کسی او را نمی‌دید. و در مسافرت، هر وقت قصد قضای حاجت داشت، تا حدامکان دور می‌شد و خود را پنهان می‌کرد.

و فرموده‌اند: این از شعور مرد است که برای مدفوع، ادرار و خلط سینهٔ خود جای پنهانی بیابد. و مرادشان این بوده است که بگونه‌ای نباشد که مردم آن را ببینند.

1. C adds و واجبات آن

و از بعضی ائمه(ع) روایت شده است که امر کرد که در خانه مَبالی ساخته شود و آن مبال در پنهان‌ترین جای خانه باشد. و فرمود: ای مردم! آنگاه که خدای عزوجل آدمی را آفرید، مخرج او را در پنهان‌ترین جای او قرار داد؛ همچنین می‌باید که مبال در پنهان‌ترین جای خانه باشد. و این گفته از کلمات حکمت‌آمیزی است که خداوند اولیای خود را بدانوسیله بر همه خلق برتری داده و از ایشان ممتاز کرده است.

و از پیامبر خدا(ص) نقل شده است که فرمود: ادرار در آبِ ایستاده، ستم است، و از آن نهی کردند، نیز از مدفوع کردن در آن؛ و در نهر و بر کنار نهر، و بر لب چاهی که از آب آن بر می‌دارند، و زیر درخت میوه‌دار، و در میان قبور، و در راهها، و حیاط خانه‌ها. و نیز نهی کردند از اینکه کسی از جای بلند ادرارش را بریزد، و نیز از اینکه هنگام حَدَث و بول رو به قبله یا پشت به قبله باشد، و از ایستاده ادار کردن.و دستور داده‌اند که در مورد ادرار و همهٔ نجاسات، باید احتیاط کرد و دامن برچید. و اجازه داده‌اند که ادرار و تخلیه در ظرف [مخصوص] انجام گیرد. نیز وضو گرفتن از ظرف را اجازت داده‌اند .

و از علی(ع) روایت شده است که هرگاه برای قضای حاجت به مبال می‌شد، می‌گفت: «بِسْم‌اللّه، اَللّهُمَّ اِنّی اَعُوذُ بِکَ مِنَ الرِّجْسِ النَّجِسِ الخَبیثِ[1] الشَّیطانِ الرَّجیم.» و وقتی بیرون می‌آمد، می‌گفت: «اَلْحَمدُلِلّهِ الَّذی عافانی فی جَسَدی، و الْحَمدُلِلّهِ الَّذی اَماطَ عَنّی الاَذیٰ.».

و از ابوعبدالله جعفربن محمد(ع) است که فرمود: هر گاه به مبال می‌روی، بگو: «بِسْمِ اللّهِ و بِاللّهِ، اَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الرِّجْسِ النَّجِسِ الْخَبیثِ الْمُخْبِثِ الشَّیطانِ الرَّجیم؛ کَما اَطْعَمْتَنیه فی عافِیَةٍ فَاَخْرِجْهُ مِنّی فی عافِیَةٍ.» و هرگاه کارت تمام شد، بگو: «اَلْحَمدُلِلّهِ الَّذی اَماطَ عَنّی الاَذیٰ وهَنَّأنی مَساغَ[2] طَعامی و شرابی.» البته در بیان امام، امری مقرر یا واجب نمی‌باشد، بلکه فقط یک دعای نیکوست که هر کس آن را ترک کند، خطا نکرده است و

1. Y,T,F. C,D,E,A,S والخبیث المخبث من‌الشیطان... ; and these later additions are incorporated in the prayer books.

2. Y and ? add مساغ;T had some word, which is deleted, and must surely have been مساغ. Being perhaps difficult of comprehension, the word has been dropped in all other MSS.

هر کس همان دعا را بخواند یا چیزی بکاهد یا بیافزاید اشکالی ندارد.

و امر کرده‌اند که پس از ادرار، آلت دوشیده شود تا باقیماندهٔ ادار از مجرای بول خارج شود و بعد از اتمام وضوء بیرون نیاید. البته اگر بول خارج شود و نتوان جلوگیری کرد، حکمش همانست که در مورد مَذْیِ دائِم قبلاً گفته شد.

و نهی کرده‌اند از پاک کردن با استخوان، سرگین و یا چیزهای خوردنی. و پاک کردن با سنگ، تکّه‌های پارچه، پنبه و امثال آن اشکالی ندارد؛ سپس با آب شستشو کند تا عین نجاست و بوی آن از میان برود.

اوصاف وضوء

از ائمهٔ اهل بیت(ع)، از علی‌بن ابیطالب(ع) روایت شده است که فرمود: «وضوی صحیح آنست که با نیت باشد. و هر که بدون نیت وضو برای نماز وضو بگیرد، نمی‌تواند با آن نماز بگزارند، همچنانکه اگر چهار رکعت نماز بگزارند و نیت نماز ظهر [مثلاً] نکند، آن نماز کفایت از نماز ظهر نخواهد کرد. و فرمود که رسول خدا(ص) فرموده است: «هیچ عملی جز با نیت [درست] نیست و هیچ عبادتی جز با یقین، و هیچ بخششی جز با تقوی.»».

و امر کرده‌اند که هنگام شروع وضوء نام خدا برده شود. جعفربن محمد (ع) فرمود: هر که به هنگام وضو نام خدا بَرَد، خداوند اثر آن وضو را در پاکیزگی چون غسل قراردهد. و [البته] هر کس فراموش کند که نام خدا برد، وضویش صحیح است.

و از علی است که فرمود: هر مسلمانی اگر هنگام وضویش بگوید: «سُبحانَکَ اللّٰهُمَّ و بِحَمْدِک اَشْهَدُ اَن لااٰلهَ اِلاّ انتَ اَسْتَغْفِرُکَ[1] و اَتوبُ الیک؛ اللّٰهُمَّ اجْعَلْنی مِنَ التَّوّابین و اجْعَلْنی مِنَ المُتطَهِّرین،» این دعا در پوستی نوشته و مُهر می‌شود؛ سپس در زیر عرش قرار می‌گیرد تا روز قیامت با مُهرش به صاحب دعا داده شود.

1. C, adds یا ربّ

و از جعفربن محمد (ع) است که فرمود: هر گاه خواستی وضو بسازی بگو: «بِسْمِ اللّٰه وَ عَلیٰ مِلَّة رَسولِ اللّٰه(ص)، اَشْهَدُ ان لا اِلٰه الاّ اللّٰه، وَحْدَهُ لاٰ شریک له، و اَشْهدُ اَنّ محمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُه صلّی اللّٰهُ علیه وَ علیٰ آلِه». این نیز مانند همان دعائی است که در مورد ورود به مبال گفتیم یعنی نه امری مقرر است و نه لازم، بلکه مستحب است و در مورد آن سفارش شده است.

و فرموده‌اند: شایسته است که با ظرف، بر دست راست آب ریخته شود و دست شستشو گردد پیش از آنکه داخل آب شود. اگر دست نجس باشد، شستشوی آن [قبل از فرو بردن درظرف آب] واجب است، و اگر نجس نباشد، نیکو و مستحب است. و اگر دست پاکیزه را در ظرف آب فرو برد، وضویش صحیح است. و در این باب روایات بسیاری از اهل بیت (ع) رسیده است که ذکر آنها به درازا می‌کشد و معنی مذکور توسط این روایات ثابت است.

و از جعفربن‌محمد از پدرانش از علی (ع) روایت شده است که فرمود: استنجاء [پاک کردن] فقط برای غائط، بول یا جنابت و یا هر چیزی است که خارج شودغیر از باد، و برای باد، پاک کردن واجب نیست. پس وضویِ پس از باد، وضویِ شخصِ طاهر است و هر کس پس از باد [شکم] استنجاء [یعنی شستشو]کند به عنوان عملی نیکو ـ نه با عنوان وجوب ـ کاری پسندیده است.

و از ائمه است از علی که فرمود: پاک کردن با آب پس از استفاده از سنگ، در کتاب خدا آمده است آنجا که می‌فرماید[1]: «همانا خداوند دوست دارد توبه‌کنندگان را و دوست دارد آلودگی زدایان را.» و این اخلاقی پسندیده است. و زدودن نجاست، وجوب دارد و کسی نمی‌تواند آن را ترک کند.

فرمود: از رسول خدا (ص) سئوال شد دربارهٔ زنی که برای تخلیه رفت و با چیزی جز آب خود را پاک کرد؟ حضرت فرمود: کفایت نمی‌کند مگر اینکه آب نیافته باشد.

علی (ع) فرمود: در شستشوی با آب، سنت چنین است که از فرج شروع شود، سپس

---

1. ۲/۲۲۲.

به دُبُر بپردازد و هر دو را با هم نشوید. و شستشو با دست راست مکروه است مگر اینکه علتی داشته باشد.

و از ابو جعفر محمدبن علی، و جعفربن محمد(ع) است که در بیان استنجا فرمودند: وقتی آنجا را پاکیزه کردی، دستت را بشوی. سپس فرمودند که پس از استنجا باید دهان و بینی شسته شود و هنگام شستن دهان، با انگشت اشاره و سترگ [ابهام] به دندانها کشیده شود.

و فرموده‌اند: این عمل جای مسواک را می‌گیرد. و آن را سفارش کرده‌اند. البته شستن دهان و بینی را از اصل وضو نمی‌دانند؛ و آنها از سنتهای وضو هستند. چرا که خدای عزوجل آن را ذکر نکرده، امّا پیامبر انجام می‌داده است. و کسی که آن را فراموش کند یا نداند لازم نیست وضویش را دوباره بگیرد؛ بدانگونه که اگر عضوی از اعضای چهارگانه را که خدا دستور به شستن و مسح آنها داده است ـ یعنی چهره، دستها، سر و دو پا ـ ترک کند، باید وضو رااز سر گیرد. فرمود: و یک کف آب برای شستن دهان و بینی [مضمضه و استنشاق] کفایت می‌کند. سپس امر کرده‌اند که بعد از مضمضه و استنشاق، چهره شسته شود از بالای پیشانی یعنی آنجا که رستنگاه مو می‌باشد تا پایین چانه از دو طرف چهره. و باید چشمها را سیراب کرد و آب بر آنها ریخت و با دو دست بر آن مالید. بهتر آنست که این شستشو سه بار انجام گیرد. البته اگر دوبار یا یک بار کامل هم بشوید، کافی است. و سه بار هم کفایت نمی‌کند اگر یکبار از آنها به نحو کامل و پُر آب نباشد. و در این مورد فرموده‌اند که باید موی صورت گشوده شود و انگشتها در آن فرو رود تا آب به پوست صورت برسد، البته این امر مستحب است و برای فضیلت بیشتر. و اگر کسی موی صورتش را نکاود و آب را بر آن جاری کند، کفایت می‌کند و بس است.

و امر کرده‌اند که در وضوء باید از دست راست و پای راست شروع کرد. و اگر کسی ازچپ شروع کند و سپس راست را بشوید باید دوباره چپ را به عنوان وضو بشوید. و به این نکته امر شده است، یعنی نباید از سر قصد با طرف چپ شروع شود. امّا اگر کسی آنرا نداند یا فراموش کند و به نماز ایستد، نمازش صحیح است.

و امر کرده‌اند که دستها تا آرنج سه بار یا دوبار شسته شود. و اگر یکبار هم به‌طور کامل [و پر آب] انجام گیرد کافی است. و سه بار هم اگر مشتمل بر یک نوبت کامل نباشد، کافی نیست. و با کف دست باید بر ساق دستها تا آرنج کشیده شود، زیرا خداوند می‌فرماید[1]: «اِلَی المرافِقْ» [تا آرنجها] و «اِلیٰ» در اینجا به معنی «مع» است مانند آنجا که خداوند می‌فرماید[2]: «و مخورید اموال آنان را «اِلیٰ اموالکم» یعنی با اموال خودتان».

و نیز فرموده‌اند که به گاهِ وضو انگشتری را باید تکان داد تا آب به زیر آن، که انگشت است برسد. سپس فرمودند که مسح سر شود؛ هم جلوِ سر و هم پشت آن، یعنی از میانهٔ سر شروع کند و با همه دو دستش بر موهای جلوی سر بکشد تا مرز پیشانی؛ سپس دو دستش را از میانهٔ سر تا پایان موها از پشت سر بکشد، و همراه با آن، بیرون و درون گوشهایش را مسح کند و نیز گردنش را؛ همهٔ اینها را در یکبار انجام دهد و اگر سه بار مسح کند ـ که بدانوسیله ثواب بیشتری بَرَد، بدون اینکه معتقد باشد کمتر از سه بار کفایت نمی‌کند ـ نیکو است.

سپس فرمودند که بعد از آن پاها را مسح کند. و خدای عزوجل می‌فرماید[3]: «پس بشوئید چهره‌ها را و دستها را تا مرفق‌ها [آرنج‌ها] و سرهایتان را مسح کنید و پاهایتان [اَرْجُلِکم] را تا برآمدگی آنها» مطابق قرائتی که «و اَرْجُلِکم» را مجرور بخواند، یعنی آن را عطف به مسح رأس بداند؛ و این همان قرائت اهل بیت(ع) و موافقین آنها از قُرّاء عامّه است. و از این رو وقتی از ابوجعفر محمدبن علی(ع) دربارهٔ مسح پاها سئوال شد، فرمود: آن را قرآن بیان کرده است؛ و افزود: چون خدای عزوجل تیمم را بر کسی که آب نیابد، واجب کرد، آن را چنین قرار داد که مسح شود بر دو عضوی که [در وضو] شستشو می‌شوند یعنی چهره و دستها. و دو عضوی راکه مسح می‌شود یعنی سر و پاها را حذف کرد. این مطلب را حضرت در حدیثی که ذکرش به طول می‌انجامد فرمودند و آن نکته را تبیین نمودند که ما خلاصه کردیم.

---

1. ۵/۶. 2. ۴/۲.
3. ۵/۶.

و هر که پاهایش را به عنوان نظافت و مبالغهٔ در وضـو و نـیز بـرای کسب ثـواب بیشتربشوید، و لای انگشتانش را باز کند، کاری نکو کرده است و برای نظافت و پاکیزگی، شستشو بیشتر بکار می‌رود؛ امّا نباید آن را واجب دانست به گونه‌ای که جزآن کفایت نکند. و از ائمه (ع) روایت شده است که مسح کفایت می‌کند و چنانکه خدای عزوجل فرموده است با آن وضو تمام می‌شود. و نهی کرده‌اند از اینکه مقدّم شود از اجزای وضو آنچه خدای عزوجل مؤخر کرده و یا مؤخر شود آنچه مقدّم کرده است؛ بلکه باید بدانچه خداوند امر فرموده شروع شود؛ البته پس از آنکه از غائط و بول پاکیزگی حاصل آید، یعنی باید پس از آن چهره، و بعد دستها شسته شود و آنگاه سر و پاها مسح شود، و اگر ـ چنانکه گفتیم ـ پاها را بشوید، نیکوست. و شستن [پاها] به تنهایی کفایت نمی‌کند یعنی بدانگونه که آب بر آنها بریزد، بلکه باید با دستش بر آنها بکشد. و هر کس از اعضایی شروع کند که خدای عزوجل در آخر قرار داده است، باید بدانچه از آن شروع کرده باز گردد، سپس آنچه را بر آن مقدّم داشته، اعاده کند، مگر اینکه فراموش کرده باشد یا نداند و به نماز ایستد، در آنصورت نمازش باطل نیست همانطورکه در مورد مـقدّم کـردن قسمتهای چپ بر راست قبلاً گفتیم.

و فرموده‌اند که نباید وضو را تجزیه کرد بلکه باید همه‌اش را در یک زمان کامل کرد نه اینکه قسمتی از وضو را بگیرد و بخشی از آن را برای وقت دیگری بگذارد و آنگاه باقیمانده را تمام کند، این کار نباید عمداً انجام گیرد. و اگر عذری باعث شود که کسی وضویش را قطع کند و بعد بخواهد آن را به پایان رساند، باید آن را از آغاز شروع کند. و اگر جاهل بدان باشد و بنا را بگذارد بر آنمقدار از وضو که گذشته است و به نماز ایستد، لازم نیست که وضو و نماز را اعاده کند[1]، همانطورکه در مورد مقدّم کردن برخی اعضاء بر دیگری گفتیم.

---

1. C,T gloss در تأویل دعائم آمده است: کسی که وضو می‌گیرد، اگر وضویش را قطع کند، نمی‌تواند [وقتی دوباره شروع کرد] بنابر گذشته بگذارد بدانچه آب، خشک شده (تا وقتی که آب، خشک نشده است ـ T) از اعضایی که قبلاً شسته است.

و توصیه کرده‌اند که وضو کامل باشد. و کمال وضو در فراوانی آب بدون معرفت به وضوو یا بدون ملایمت نیست. گاه کسی که وضوی نیکو می سازد، به آب کم اکتفا می‌کند، و گاه کسی که وضوی نیکو نمی‌سازد، آب فراوان نیز بسنده‌اش نمی‌باشد. در مقدار آب برای وضو یا برای طُهر [غسل] اندازهٔ مشخصی نیست، ولی مقدار آب لازم در وضو آنست که آب اعضای شستشو را فرا گیرد و با دست بر آنها کشیده شود، واعضای مسح را، مسح کند؛ هر مقدار آب که به آنها رسید کفایت می‌کند.

ابو جعفر محمدبن علی(ع) بیان آن مطلب را از کتاب خدای عزوجل ذکر کرده و دربارهٔ قول خدای تعالی[1]: «مسح کنید به سرهایتان و پاهایتان تا برآمدگی آنها»، فرمود که روشن است که مسح[2] مربوط به قسمتی از سر و پاست، چراکه در آیه «باء» وجود دارد یعنی فرموده است: «برؤسِکم» ،همانگونه که خدای عزوجل در مورد تیمم فرمود: «پس مسح کنید [دست بکشید] به چهره‌هایتان و دستهایتان از آن» و این بدانجهت است که خدای عزوجل می‌داند که غبار زمین بر همهٔ چهره و همهٔ دو دست جریان نمی‌یابد، پس فرمود: «به چهره‌هایتان و دستهایتان، از آن». و همچنین است مسح سرو پاها در وضو.

وفرموده‌اند که اگر عضوی قطع شده است مکان بریدگی شستشو شود. و اگر شستشو، برای عضو علیل زیان دارد، نباید بشوید. و اگر بر روی آن پارچه یا نواری باشد می‌تواند بر آن مسح کند.

همه ائمه (ع) فرموده‌اند که مسح بر پایْ افزار در وضویِ واجب، کفایت نمی‌کند. در وضوی واجب کفایت نمی‌کند مگر آنچه خدای تعالی فرموده است، یعنی مسح بر پاها نه پایْ افزار.

---

1. ۵/۶.

2. D gl مسح در لغت عرب یعنی زدودن آسیب ناخوشایند از کسی که بدان مبتلاست. و در دعای برای بیمار می‌گویند: «مسح الله ضرّک» [خدا بیماریت را محو کند]. و وجه تسمیه مسیح نیز همانست یعنی دیگران را از گناه پاک می‌کند. و دشتی را اَمْسَح گویند که نرم و هموار باشد؛ و کسی که گناه و خطایی ندارد بدان تشبیه شده است. آرایشگر زنان را نیز ماسحه گویند. و می‌گویند: «فلان یتمسح» هنگامی که در دینش فاضل باشد و با علم و حکمتش مردم را هدایت و پاکیزه کند. و مراد از مسح سر و بدن و غیره همین است یعنی زدودن آلودگی و پلیدی از آن.

و جعفربن محمد (ع) فرمود: تقیه، دین من و دین پدران من است مگر در سه مورد: درخوردن مسکر، مسح بر پای افزار، و «بسم‌الله الرحمن الرحیم» را با صدای بلند نگفتن.

و فرموده‌اند که نماز پشت سر کسی که قائل به جواز مسح بر پای افزار است، جایز نیست، زیرا او نماز بدون طهارت می‌خواند، و هر کس عضوی از اعضای وضو را ترک کند، طهارتش کامل نیست و هر که طهارتش کامل نیست، نمازش جایز نمی‌باشد. و نماز آنکس که پشت سر او نماز بگذارد نیز نماز نیست. مسح بر پای افزار تنها در جایی جایز است که در پا آسیبی باشد که مانع از مسح آن با آب شود، پس در آنجا به جهت ضرورت،مسح بر پای افزار جایز است. همانگونه که مسح بر پارچه یا نوار روی زخم ـ چنانکه گفتیم ـ جایز است. و یا اینکه شخص قبلاً وضو ساخته و هنوز مُحْدِث نشده و طاهر است، ولی می‌خواهد برای ثواب ـ چنانکه گذشت ـ تجدید وضو کند؛ کسی که چنین حالی دارد، بر او وضوئی نیست، و آنچه از اعضای وضو بشوید یا ترک کند، اشکالی بر او نخواهد بود.

از حسین‌بن علی(ع) روایت شده است که از او دربارهٔ مسح بر پای افزار، سئوال شد.حضرت سکوت کرد تا آنکه به جایی رسید که آب بود؛ شخص سائل نیز همراه ایشان بود. حضرت فرود آمد و وضو ساخت و بر پای افزار و عمامه‌اش مسح کرد و فرمود: این وضوی کسی است که مُحْدِث نباشد.

و نیز نهی کرده‌اند از مسح بر عمامه، روبند، کلاه، جوراب، دستکش و جُرمُوق [روپوش کفش، کفش‌پوش و هرگونه پایْ‌افزار] و نیز بر نعلین مگر اینکه بند نعلین [قبال] مانع از مسح بر هر دو پا نباشد. و می‌تواند بر آنها مسح کند در صورتی که عضو، آسیبدیده باشد و نتوان بر آن آب زد؛ همانطوریکه قبلاً در مورد مسح بر زخم بند یا نوار گفته شد.

آبها

خدای تعالی فرمود[1]: «و فرستادیم از آسمان، آبی پاک کننده.» و نیز فرمود[2]: «ومی‌فرستد از آسمان، آبی را تا شما را بدان تطهیر کند.» و فرمود[3]: «... و آب نیافتید، پس بر زمینی پاک تیمم کنید.».

از جعفربن محمد از پدرش از پدرانش از علی از پیامبر خدا(ص) روایت شده است که فرمود: «آب پاکیزه می‌کند ولی پاکیزه نمی‌شود.» و نیز در مورد دریا گفت: «آبش پاک کننده است، و مردارش حلال.» و از علی(ع) است که فرمود «هر که را آب دریا پاک نکند، پس پاک نخواهد شد.» و دربارهٔ آب جاری که بر مردار و نجاست وخون گذر کند، فرمود: «از آن می‌توان وضو گرفت و نوشید، و چیزی آن را نجس نمی‌کند تا وقتی که اوصاف آن یعنی رنگ و بو و مزه‌اش تغییر نکرده باشد.».

و علی (ع) فرمود: آب را چیزی نجس نمی‌کند.[4]

و از ابوعبدالله‌جعفربن محمد(ع) سئوال شد در مورد حوضچه‌ای که در کنار مسجد است وزن حائض و کودک، دستشان را در آن فرو می‌کنند، فرمود: از آن وضو بگیرید، چیزی آب رانجس نمی‌کند.

و از همانحضرت سئوال شد در مورد آبگیری که در کنار دهکده است و در آن نجاست می‌افتد، کودک ادرار می‌کند و نیز چار پایان در آن ادرار می‌کنند و سرگین می‌اندازند، فرمود: اگر چیزی به قلبت خطور کرد، چنین کن: (و با دستش اشاره کرد، یعنی آب را تکان بده و آن را از هم بگشا) و وضو بگیر. دین، تنگ و سخت نیست. خدای عزوجل فرمود[5]: «در دین بر شما حَرَج [تنگی و مضیقه] قرار نداد.»

---

1. ۲۵/۴۸. 2. ۸/۱۱.
3. ۵/۶.
4. Text as in T. D,F,A,S,E add یعنی تا وقتی حکم آب را دارد
Prehaps an expl. added after wards and incorporated into the text. Most MSS. have it.
5. ۲۲/۷۸.

از آنحضرت در مورد برکه‌ای که در آن مردار افتاده است سئوال شد، فرمود: اگر آب، چیره باشد و در آن بوی مردار نباشد، وضو بگیر.

نیز سئوال شد دربارهٔ برکه‌ای که چهار پایان در آن ادرار می‌کنند، سگان از آن می‌خورند و جنب و حائض در آن غسل می‌کنند؟ فرمود: اگر به اندازهٔ کُر[1] باشد، چیزی آن را نجس نمی‌کند.[2]

نیز سئوال شد دربارهٔ آبگیری که چار پایان در آن بول می‌کنند و سرگین می‌اندازند و جنب[3]، غسل می‌کند، فرمود اشکالی ندارد؛ پیامبر خدا و یارانش در یک مسافرت به برکه‌ای رسیدند. چار پایانشان در آن بول می‌کردند و سرگین می‌انداختند، و آنها در آن غسل می کردند و از آن وضو می‌ساختند و می‌نوشیدند.

و از ایشان (ع) است که فرمود: «اگر هر یک پهنا و درازا و ژرفای آب دو ذراع باشد،[4] چیزی آن را نجس نمی‌کند.» مراد ائمه(ع) از همهٔ این موارد این است که ـ چنانکه در بعضی از آنها ذکر شد ـ آب چیره و مسلط باشد به‌گونه‌ای که هیچیک از این نجاسات در آن آشکار نباشد، پس اگر چنین شد، حکمش همانند حکم آب جاری است که خدا و رسولش، شستشو با آن را جایز کرده‌اند و اگر چیزی از آن نجاسات بر آب چیره شود به گونه‌ای که رنگ یا بو یا مزه‌اش دگرگون گردد، پس نجس خواهد بود و حکمش حکم آن آبی است که نجاسات بر آن غالب شده و در آن آشکار گردیده است .

---

1. D gl. اندازهٔ کُر هفتصد و بیست صاع است.

2. T gl. کُر عبارتست از دو ذراع طول در دو ذراع عرض در دو زراع عمق. پس اگر آب به اندازهٔ کر باشد، چیزی آن را نجس نمی‌کند مگر اینکه طعم، رنگ و بوی آن تغییر کند.

3. D adds و حائض

4. T gl. مراد از قول حضرت آنست که دو ذراع در دو ذراع می‌شود چهار، و اگر ضرب در دو ذراع عمق شود می‌شود هشت. در این مورد در رسالهٔ هندسه که یکی از رسائل اخوان الصفاست حکایتی آمده است: آورده‌اند که مردی، کسی را اجیر کرد تا برای او چاله‌ای بکند که هر یک از طول و عرض و عمقش چهار ذراع باشد و هشت درهم مزد بگیرد. آن مرد برای او چاله‌ای کند که هر یک از ابعادش دو ذراع بود. و از او خواست که نصف اجرت را به او بدهد. نزاع را نزدیک قاضی که مهندس نبود [هندسه نمی‌دانست] بردند و او به نفع اجیر حکم داد. سپس نزد متخصص هندسه رفتند و او حکم کرد که یک درهم حق اوست. و دلیلش این است که چهار ضربدر چهار ضربدر چهار می‌شود شصت و چهار و آنچه او حفر کرده است دو ضربدر دو ضربدر دو است که می‌شود هشت و اجرتش یک هشتم یعنی یک درهم است.

و همین نکته از جعفربن محمد (ع) روایت شده است که فرمود: هر گاه انسان جنب به آبی برخورد کند که در آن جیفه یا مرداری باشد، اگر مزه یا بو یا رنگ آن دگرگون شده باشد، از آن آب نباید خورد و نباید وضو گرفت و غسل کرد.

این در صورتی است که آب بر اثر نجاست، دیگرگون شده باشد. امّا اگر تغییرش نه بر اثر نجاست، که بر اثر کهنگی آب یاگیاهی که در آن روییده است و یا چیز دیگری باشد که نجاست نیست و بر اثر آن رنگ و رویش تغییر کرده باشد، در آنصورت آب طاهر است، و تنها با دگرگون شدن بر اثر نجاست، نجس می‌شود. حکم چاهی که در آن حیوانی افتاده و مرده نیز چنانست؛ یعنی اگر بر اثر آن، رنگ و مزه و بویش تغییریافته، حیوان از چاه خارج می‌شود و آنقدر از آب آن می‌کشند تا دگرگونی بر طرف گردد و آب پاکیزه و چیره شود و چیزی از آن نجاست در آن آشکار نباشد؛ آنگاه آب پاکیزه است، و به همین گونه از جعفربن محمد و از پدرانش (ع) روایت شده است؛ همچنین است آبی که درندگان و سگان و چارپایان بر آن وارد می‌شوند؛ از جعفربن محمد(ع)؛ از پدرانش روایت شده است که از رسول خدا (ص) در آن مورد سئوال شد؛ حضرت فرمود: از آنِ آنهاست هر چه با دهانشان برگیرند، و از آن شماست آنچه مانده است. و این در صورتی است که آب، چیره باشد؛ اما اگر لعاب دهان آنها بر آب چیره و آشکار شود، خیری در آن آب نیست و حکمش چنان است که نجاست، غالب شود.

به همینگونه از ایشان (ع) روایت شده در آن مورد و نیز در مورد نیمخوردهٔ گربه، موش، نیمخوردهٔ یهودی و نصرانی و مجوسی؛ و نیز نیمخوردهٔ حائض و جنب.

چاههایی که در نزدیکی آبریز و یا چاه فاضلابست و آبشان بر اثر سرایت نجاست دگرگون شده است نجس خواهد بود. و اگر از آن به‌مقداری کشیده‌شود که تغیّر زائل‌شود، پاک است و اگر دوباره تغییر کند، نجس می‌شود. حکم در تمام این موارد، یک حکم است و مبتنی بر یک اصل: چنانکه خداوند فرمود، آب پاکیزه است؛ و اگر در آن نجاستی آشکار شود، حکمش، همانند آنست که نجاست بر آب غلبه کند و در آن آشکار شود؛ و اگر نجاست زائل شد، آب دوباره پاکیزه می‌شود. و جز این چیزی درست نیست و اگر

بخواهیم در این باب بحث کنیم که هر آبی اگر نجاست بدو رسید، به هر مقدارکه نجاست رسد، آب نجس خواهد شد،[1] باید استدلال کنیم و سخن به درازا می‌کشد که ما به جهت اختصار آن را حذف کردیم.

دربارهٔ غسل

خدای تعالی فرمود[2]: «و اگر جنب بودید، پس پاکیزه شوید.» پس با کتاب خدا وجوب پاکیزه شدن از جنابت، ثابت شد و مسلمانان بر آن اجماع دارند.

از علی(ع) روایت شده است که فرمود: اگر شخص جنب غسل کند ولی با شستشوی خود نیّت غسل جنابت نکند، کفایت نخواهد کرد هر چند ده بار غسل کند.

و از ایشان و امامان دیگر روایت شده است که در مورد غسل جنابت فرمودند: با وضو شروع می‌شود ـ چنانکه گذشت ـ و فرج را باید از آلودگیها پاک کند سپس آب را بر تمام بدن جاری کند و با دو دست بر تمام اندام‌ها بکشد و جایی را نگذارند مگر اینکه آب بدان رساند و با دست بر آن کشد؛ مو را تر کند و پوست را پاکیزه کند. همانطوریکه در باب وضو گفتیم، آب، اندازهٔ مشخصی ندارد بلکه اگر آن را به تمام بدن برساند، و با دو دست بر آن بکشد و آلودگیها را بشوید و موها را تر کند بدان اندازه که آب به پوست رسد، و پیش از غسل وضو گرفته باشد، در آنصورت پاکیزه می‌شود.

در مورد چگونگی غسل، از ائمه (ع) روایات بسیاری رسیده است که آنچه آوردیم، بیان کننده همهٔ مقصود و مراد است.

دربارهٔ جنب گفته‌اند که اگر به نیت غسل در آب فرو رود ـ چنانکه بعداً می‌آید ـ پاک می‌شود.

نیز گفته‌اند که غسل بر دو قسم است: فرض و سنت.

---

1. Y,T,E. This clause is dropped in most MSS. The addition of the clause makes the sense clear.

2. ۵/۶

غسلهای فرض عبارتند از: غسل جنابت، غسل حیض و نفاس، غسل کافر وقتی که مسلمان شود، غسل دیوانه و بیهوش شده آنگاه که بهبود یابند، غسل از فرورفتن در نجاست، و غسل میت. و غسلهای سنت عبارتند از: غسل جمعه، غسل عیدین، غسل برای احرام، و وارد شدن به حرم و کعبه و مدینه، غسل روز عرفه، غسل در سه شب از ماه رمضان: شب نوزدهم، شب بیست و یکم و شب بیست و سوم که در این شبها پس از نماز مغرب باید غسل کرد و مستحب است و مطلوب که در این شبها، احیا و شب زنده‌داری شود، و عظمت این شبها بی‌نیاز از بیان است و نیز غسل از شستشوی میّت مستحب است.

و فرموده‌اند: هر کس در غسل جنابت، وضو نگیرد، در صورتیکه به هنگام دست کشیدن بر اعضای وضو، نیت وضو کند، کفایت خواهد کرد.

و تکه تکه کردن غسل را تجویز نکرده‌اند. و هر کس چنان کند باید قسمت‌های قبل را دوباره انجام دهد تا اینکه همهٔ غسل در یک زمان صورت گیرد.

روایت شده است که پیامبر، غسل جنابت کرد و پس از آن دید که به قسمتی از بدنش آب نرسیده است، پس رطوبتی از مویش گرفت و بر آن قسمت کشید.

کسی که زخم، دمل یا آبله در بدن دارد و به غسل نیازمند است و آب برایش زیان ندارد، غسل کند؛ اگر می‌تواند، دست بکشد و اگر نمی‌تواند، آرام آرام دستش را بر بدن بگذارد و اگر نمی‌تواند، کافی است که آب را بر بدنش بریزد و اگر آن هم برایش مقدور نیست، تیمم کند.

اگر ختنه‌گاه مرد در ختنه‌گاه زن رود، هر چند انزال نشود[1]، غسل را واجب کرده‌اند. و فرموده‌اند که برخورد ختنه‌گاه زن و مرد یعنی اینکه حشفه در فرج فرو رود؛ اگر چنان شد، غسل واجب است خواه انزال بشود و خواه نشود. کسی که نزدیکی‌اش در بیرون فرج باشد و انزال نشود غسل بر او نیست. و آنکه در رؤیا بیند که محتلم شده است و چون بیدار شود، رطوبتی نیابد، غسل بر او نیست. و اگر آبی روان دیده، باید غسل کند؛ امّا اگر

1. D انزال بشود یا نشود

رطوبتی مختصر مانند مَذْی بود ـ که قبلاً وصفش کردیم ـ غسل بر او نیست ولی بدان جهت و به خاطر خواب، باید وضو بگیرد.

و فرمودند که هر کس در بیداری بر اثر جماع یا بدون آن، انزال شود، مرد باشد یا زن، باید غسل کند.

و فرموده‌اند که زن اگر در خواب، رؤیای جنسی همانند رؤیای مرد ببیند باید غسل کند.

و از علی (ع) است که فرمود، عدّه‌ای زن نزد یکی از زنان پیامبر (ص) آمدند و سخنهایی گفتند و او به پیامبر گفت: «ای رسول خدا! این زنان آمده بودند از تو چیزی بپرسند که از بیان آن شرم داشتند.» فرمود: «هر چه می‌خواهند بپرسند. خداوند حیای از حق ندارد.» گفت: می‌گفتند که اگر زنی در خواب، رؤیایی جنسی ببیند همانند مرد، آیا باید غسل کند؟ حضرت فرمود: آری باید غسل کند. زن نیز همانند مرد آب دارد؛ ولی خداوند آب او را پنهان کرده است و آب مرد را آشکار. هنگام نزدیکی، اگر آب او بر آب مرد غلبه کند، فرزند به او شبیه می‌شود. و اگر آب مرد بر آب او چیره شود، فرزند به مرد شباهت می‌یابد. و اگر هر دو آب یکسان باشد، شباهت به هر دو می‌برد. پس اگر زن همانند مرد رؤیای جنسی ببیند باید غسل کند؛ این رؤیای جنسی فقط در زنان آتشین مزاج است.

هر که نزدیکی کند یا محتلم شود و بخواهد غسل کند باید پیش از غسل، ادرار کند تا اگر در مجرای آلت منی مانده است بیرون آید، و هر کس چنان نکند و پس از غسل، چیزی از باقیماندهٔ درون آلت، بیرون آید باید دوباره غسل کند. و فرموده‌اند که هرکس نزدیکی کند، شایسته است که پیش از غسل نخوابد، نخورد و ننوشد، مگر اینکه قصد نزدیکی دوباره داشته باشد، پس اشکال ندارد که پیش از غسل دوباره نزدیکی کند. مگر اینکه وقت نماز رسیده باشد که اگر چنان باشد تأخیر غسل جایز نیست. و نزدیکی پیش از غسل اشکالی ندارد.

مباشرت با جنب و حائض را جایز و نشستن جنب در مسجد را غیر جایز دانسته‌اند

مگر اینکه به عنوان رهگذر از مسجد عبور کند.

فرموده‌اند که اگر زنی مردش با او نزدیکی کرد، یا جنب شد و سپس پیش از غسل حیض شد، پس از تمام شدن عادت ماهانه، یک غسل [برای هر دو] کفایت می‌کند.

و فرمودند که زن به هنگام غسل باید گیسوان بافته‌اش را باز کند مگر اینکه بداند آب به زیر گیسوانش [به پوست] می‌رسد و همه جای مویش را تر می‌کند و این درصورتی است که گیسوانش محکم بافته نشده باشد.

و فرموده‌اند که اگر زنِ ذِمّیّه تحت‌نظر مسلمانی باشد و سپس رها شود، غسل بر او نیست، و اگر امتناع از غسل کند، نباید او را مجبور کرد؛ چراکه مسألهٔ شرک او مهمتر است. ولی در مورد حیض باید او را مجبور به غسل کرد تا نزدیکی با او حلال باشد و مانع نشود.

و فرموده‌اند که باید هنگام غسل، خلخال یا انگشتر را تکان داد تا آب به زیر آنها برسد و بر خود آنها نیز باید آب ریخت. و نیز امر کرده‌اند که هنگام غسل باید دعاهائی خواند از نوع همانها که بگاه وضو گفته شد. و اجازه داده‌اند که پس ازغسل، بدن با دستمال خشک شود.

در باب پاکیزگی بدن، لباس، زمین و زیرانداز

از جعفربن محمد از پدرش از پدرانش از علی‌بن ابیطالب (ع) روایت شده است که دربارهٔ بول که به لباس می‌ریزد، فرمود: دوبار شستشو شود.[1]

نیز جعفربن محمد(ع) دربارهٔ پیشآب کودک که به لباس می‌ریزد فرمود: باید بر لباس، آب بریزند به گونه‌ای که از طرف دیگرش بیرون آید.

و از علی(ع) است که در مورد آلوده شدن لباس به منی فرمود: باید همانجا شسته

---

1. T,D gl. از اِخبار: بر بول کودک آب ریخته می‌شود. و اگر کودک به غذا خوردن افتاده شستن بول پسربچه و دختربچه یکسانست.

شود. و اگر جایش معلوم نیست ولی یقیناً می‌داند که لباس آلوده شده است، باید همه جای لباس سه بار شسته شود و در هر بار آن را بمالد، بشوید و بفشارد. در مورد آلوده شدن لباس به مَذْی نیز همین را فرمود.

از ابو جعفرمحمدبن علی و جعفربن محمد (ع) است که دربارهٔ خونی که لباس را آلوده کند، فرمودند: همانند نجاسات دیگر باید شستشو شود، و ترشّح مقداری کم از خون و سایر نجاسات مانند خونِ کَیک و نظایر آن[1] اشکالی ندارد؛ فرموده‌اند: اگر زیادت آن آشکار باشد، باید شسته شود و نیز خون ماهی اگر بسیار باشد، شستشو لازم است.

از جعفربن محمد (ع) سئوال شد که آیا می‌توان در جامه‌های مشرکین نماز گزارد؟ فرمود: نه. و از او سئوال شد دربارهٔ نوشیدنی ناپاک که جامه را آلوده کند، فرمود: شسته شود. ولی عرق جنب و حائض اگر به لباس رسد، اشکالی ندارد. نیز جامهٔ نمدار اگر به بدن جنب و حائض بخورد، بدون اشکال است.

و نیز فرموده‌اند اشکالی ندارد اگر نجاست خشک به جامه یا بدن خورد، در صورتی که‌چیزی از آن به جامه یا بدن نچسبد؛ مانند مدفوع خشکیدهٔ[2] سگ، خوک، و مردار. نیز مدفوع و ادرار حیوانات حلال گوشت پاک است. و برخی، کبک و ماکیان را استثنا کرده‌اند. و فرموده‌اند در هر مورد که جامه باید شسته شود، اگر بدن نیز آلوده گردد باید شستشو شود. اما گِلِ باران پاک است اگر نجاست بر آن غالب نشود و آن را تغییر ندهد همانگونه که در مورد آب گفته شد، پس اگر چنان شد، حکمش نجاست است.

و فرموده‌اند اگر شخص پاکیزه بر زمینی نجس راه رود و پس از آن بر زمینی پاک راه رود، قدمهایش پاکیزه می‌شود.

و دربارهٔ زمینی که آلوده به نجاست شود، فرموده‌اند که نباید بر آن نماز گزارد مگر اینکه خورشید آن را خشک کند و بویش را از بین ببرد. پس اگر چنان شد و عین نجاست و

1. D gl. روایت شده است که خونی که به لباس ریخته اگر به اندازهٔ یک درهم یا بیشتر باشد باید پاک شود. و اگر کمتر باشد اشکال ندارد. از کتاب اِخبار.

2. D gl. تفسیرش این است که اگر چیز معلومی از نجاست، یا رنگ یا بوئی از آن باشد، باید شسته شود و اگر چنان نباشد، اشکال ندارد. از کتاب اِخبار.

بوی آن از میان رفت، پاکیزه می‌شود.

و فرموده‌اند که در مقبره، جایگاه قضای حاجت و نیز در رختکن حمام نباید نماز گزارد. نماز گزاردن در آغل گوسفندان اشکالی ندارد، امّا در خوابگاه شتران نباید نماز گزارد مگر اینکه ضرورت اقتضا کند که در آن صورت باید زمین را جارو و آبپاشی کرد و آنگاه نماز گزارد؛ و حکم معبد یهودیان، کلیساها و خانه‌های مشرکین نیز چنانست.

و فرموده‌اند که نماز در جامه‌هایی که مشرکین درست می‌کنند، اگر نپوشیده باشند و یا نجاستی در آن نباشد، بدون اشکال است.

دربارهٔ مسواک کردن

از جعفربن محمد، از پدرانش روایت شده است که پیامبر خدا(ص) هرگاه شب برمی‌خاست، مسواک می‌کرد. و هرگاه به مسافرت می‌رفت، شش چیز همراه داشت: عطردان، قیچی، سرمه‌دان، آینه، شانه و مسواک.

رسول خدا(ص) فرمود: مسواک، وسیله‌ای برای خوشبو کردن دهان و خرسند کردن خداوند است. و جبرئیل بر من نازل نشد مگر اینکه مرا به مسواک زدن، سفارش کرد تا آنجا که ترسیدم جلوی دهانم را زخم کنم. و فرمود: به پیامبران، سه چیز داده‌اند: عطر، همسران، و مسواک. اگر مردم بدانند که مسواک کردن چه خواصی دارد، آن را شب به بستر می‌برند.

و پیامبر فرمود: راه قرآن را پاکیزه کنید. گفتند: راه قرآن چیست، ای پیامبر خدا! فرمود: «دهانتان». یعنی مسواک کنید.[1]

و فرمود: اگر نبود که امتم را به مشقّت می‌انداختم، مسواک کردن را همراه وضو بر آنان فرض می‌ساختم. پس هر که بتواند نباید آن را ترک کند.

و از پیامبر (ص) است که فرمود: جبرئیل نزد من آمد در حالیکه سه روز، وحی قطع

1. D adds inter همراه وضو

شده بود. او را گفتم: چرا تأخیر کردی ای دوست من، جبرئیل! پس گفت: ای محمد! فرشتگان چگونه بر شما نازل شوند در حالیکه مسواک نمی‌کنید، با آب خود را پاکیزه نمی‌نمائید، و مفاصل خود را نمی‌شوئید. [به بعضی از اطرافیان پیامبر اشاره دارد]

و فرمود: مسواک کردن، نیمی از وضو، و وضو نیمی از ایمان است.

و فرمود: هیچ بندهٔ مؤمنی نیست که در دل شب برخیزد، مسواکش را بردارد، خود را پاکیزه کند و نیکو پاکیزه کند، سپس به خانه‌ای از خانه‌های خدا رود، مگر اینکه فرشته‌ای نزد او آید و دهانش را بر دهان او نهد؛ پس چیزی از درون او خارج نمی‌شود مگر آنکه در اندرون فرشته جای می‌گیرد و روز قیامت به عنوان شفیع و گواه برای او حاضر می‌شود.

و نیز پیامبر فرمود: به طور عرضی [از بالا به پایین و بالعکس] مسواک کنید نه به طور طولی. و نیز فرمود: هنگام وضو، شستشوی دندانها با انگشت ابهام و اشاره [نوعی] مسواک کردن است.

و فرمود که با نی، ریحان [هر نوع گیاه خوشبو] و انار مسواک مزنید، چرا که باعث تحریک ریشهٔ جذام می‌شود.

در باب تیمّم

خدای عزوجل می‌فرماید[1]: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر گاه به نماز برخاستید، چهره‌هایتان را بشوئید.» تا آنجا که می‌فرماید[2]: «و اگر آب نیافتید، پس بر زمینی پاک تیمم کنید و بر چهره‌ها و دستهایتان از آن بکشید.».

از جعفربن محمد از پدرش از پدرانش از علی(ع) روایت شده است که فرمود: کسی که آب نیابد، نباید تیمم کند مگر در آخر وقت.

و از اوست که فرمود: هر که تیمم کند، با آن تیمم می‌تواند هر چه بخواهد نماز بگزارد،

1. ۵/۶ 2. ۵/۶

مادام که حدثی از او سر نزند یا آب بیابد[1]، پس آنگاه که به آب رسد یا آن را بیابد، تیمم او باطل می‌شود؛ و اگر باز آب را از دست داد، تیمم کند. و اگر در اول وقت با تیمم نماز بگزارد، سپس آب بیابد در حالیکه وقت باقی است، به طوریکه می‌تواند وضو سازد و نماز بگزارد، باید چنان کند و آن نماز با تیمم کفایت نمی‌کند اگر در وقت نماز آب پیدا کند. و نیز اگر تیمم کند ولی نماز نخواند سپس آب بیابد در حالیکه در وقت نماز است، تیمّمش باطل است و باید وضو بسازد و نماز بگزارد. و اگر با تیمّم مشغول نماز شد و در میان نماز، آب برایش رسید باید از نماز منصرف شود وضو بگیرد و دوباره مشغول نماز شود؛ البته در صورتی که هنوز به رکوع نرفته باشد، و اگر به رکوع رفته باشد باید نمازش را به پایان رساند. و اگر نماز را به پایان برد و هنوز در وقت است، باید وضو بگیرد و نماز را اعاده کند، و اگر وقت گذشته باشد، همان نماز کافی است.

و از ابو عبدالله جعفربن محمد است که در وصف تیمم فرمود: تیمم، وضوءِ ضرورت است؛ پس هر که خواست تیمم کند باید با دو کف دست یکبار به زمین زند بعد دو دستش را با یکدیگر بتکاند سپس با کناره‌های انگشتان، چهره‌اش را از بالای ابرو به طرف پایین چهره یکبار، مسح کند؛ به هر مقدار که رسید، رسید و هر چه باقی ماند، ماند. سپس انگشتان دست چپ را بر انگشتان دست راست بگذارد از بالای انگشتان یعنی پشت دست، و آن را به جلو بیاورد؛ آنگاه انگشتان دست راست را بر دست چپ بگذراد و چنان کند که یکبار با دست چپ بر راست کرده بود. پس این تیمّم، همان وضوی کامل و غسل از جنابت است. سپس فرمود: عمار یاسر جنب شد، پس لباسهایش را درآورد و چون چارپایان در خاک بغلتید. پیامبر خدا باخبر شد و گفت: ای عمّار! همانند حمار در خاک غلتیده‌ای. کافی بود ـ چنانکه خداوند فرموده است ـ دو دست و چهرهٔ خود را مسح کنی.

و از علی از پیامبر خدا نقل شده است که فرمود: سه چیز به من داده شده است که به پیامبران پیشین داده نشده است: با رُعب، یاری شدم؛ غنائم برای من حلال شده است؛ و

1. D یا آب نیابد

زمین برای من مسجد است و خاکش پاک کننده. و از علی است که فرمود: هر که جنب شود و زمین مرطوب باشد، نمدی را بتکاند و با غبار آن تیمم کند. و نیز ابوجعفر و ابو عبدالله فرمودند: هر گاه خاک پاکیزه‌ای نیافت، جامه‌اش را، نمدش را یا پالان چارپایان را بتکاند. و برای کسی که تیمم می‌کند فرموده‌اند که یکبار زدن با دوست بر زمین و مسح چهره و دو دست، کفایت می‌کند. و فرموده‌اند که تیمم بر گچ، خاکستر و نوره درست نیست ولی بر هر چه از زمین می‌روید که بر آن غباری هست می‌توان تیمم کرد؛ و اگر مرطوب باشد نمی‌توان تیمم کرد. و در حَضَر نباید تیمم کرد مگر بر اثر بیماری، یا اینکه کسی گرفتاری داشته باشد و از آن رهایی نیابد و وقت نماز باشد؛ پس او تیمم می‌کند و نماز می‌خواند و بعداً آن نماز را اعاده می‌کند. و در مورد کسی که جنب است و به چاه آبی می‌رسد که نمی‌تواند از آن آب درآورد، و نیز کسی که مجروح است یا یک بیماری دارد که اگر از آب استفاده کند، خوف ضرر دارد، باید تیمم کند و نماز بگزارد[1]؛ و نیز اگر خوف آن داشته باشد که چنانکه غسل کند بر اثر سرما بمیرد، تیمم کند و نماز بگزارد؛ و اگر خوف مرگ در میان نباشد و از آب استفاده کند؛ اگر بمیرد، شهید خواهد بود. و اگر کسی مقدار کمی آب داشته باشد و احتمال بدهد که اگر با آن وضو بسازد یا غسل کند ، از تشنگی بمیرد، باید تیمم کند و آب را برای خودش بگذارد و بر هلاکت خویش اقدام نکند. خدای عزوجل می‌فرماید[2]: «خود رامکشید، همانا خداوند بر شما رحیم است.».

و دربارهٔ مسافری که آب نیابد مگر در جایی که خوف آن هست که اگر برای آب بدانجا رود، دزدان یا درندگانی در کمین باشند، یا به هر صورت خوف تلف و هلاکت وجود داشته باشد، فرموده‌اند که تیمم کند و نماز بگزارد. و اگر مسافری آب پیدا کند که با بهای گرانی می‌فروشند، چنانچه بهای آن را دارد و می‌تواند بخرد، باید بخرد و تیمم نکند؛ زیرا اگر بهای آب را داشته باشد، در حقیقت آب را دارد؛ مگر اینکه اگر بهای آب را بپردازد، موجب شود که نداشتن پول او را در معرض تلف یا آسیب قرار دهد. در آنصورت نباید

1. C,S repeat here. پس اگر خوف آن ندارد، با آب تطهیر کند
2. ۴/۲۹.

آب بخرد و باید تیمم کند و نماز بگزارد. و از علی است که فرمود: اشکالی ندارد که مرد با همسرش در سفر نزدیکی کند در حالیکه آب همراهشان نیست. تیمم می‌کند و نماز می‌خواند. از رسول خدا(ص) همین مسئله را سئوال کردند، فرمود: با همسرت نزدیکی کن، سپس با تیمم نماز بگزار؛ خداوند تو را پاداش می‌دهد. گفتند: ای رسول خدا! چگونه می‌شود لذت بریم و پاداشمان دهند؟ فرمود: آری هنگامی که عمل حلال انجام می‌دهی، پاداش می‌بری؛ همانگونه که اگر کار حرام کنی، گناه کرده‌ای.

پاکیزه بودن خوراکیها و نوشیدنیها

از جعفربن محمد(ع) سئوال شد دربارهٔ سفره یا خوان که آلوده به شراب باشد، آیا می‌توان بر آن غذا خورد؟ فرمود: اگر خشک شده باشد، اشکالی ندارد. و سئوال شد دربارهٔ فضلهٔ موش که در آرد باشد؟ فرمود: اگر بدانند باید در آورند و اگر ندانند اشکالی ندارد. و سئوال شد دربارهٔ نانی که سگ و موش از آن بخورند یا آن را ببویند؟ فرمود: آنجایی که از آن خورده‌اند یا بوییده‌اند باید جدا شود و خوردن بقیه‌اش اشکالی ندارد. و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که آنچه را گربه از آن خورده یا نوشیده بدون اشکال است. و از جعفربن محمد (ع) سئوال شد دربارهٔ روغنی که در آن موش افتاده است، حضرت فرمود: اگر روغن جامد باشد، جایی را که موش افتاده و اطرافش را برمی‌دارند و بقیه قابل خوردن است. و اگر مایع باشد کل روغن فاسد است و باید به مصرف چراغ برسد. و فرمود که از امیرالمؤمنین (ع) سئوال شد در مورد جانورانی که در مَسکه، عسل، شیر و روغن می‌افتند و می‌میرند؟ فرمود اگر به صورت مایع بَاشد، باید شیر را دور بریزند واز روغن و مَسکه برای روشنایی استفاده شود. و در مورد سوسک، کژدم، مگس، جیرجیرک و هر چیز که خون ندارد و در طعام مرده است، فرمود: طعام را فاسد نمی‌کند. و در مورد روغن فرمود که می‌توان از آن صابون درست کرد. و فرموده‌اند اگر جانوری را از درون روغن و چربی زنده بیرون آورند، آن طعام پاک است و خوردنی. و اگر در آن افتد

و بمیرد، نه قابل خوردن است و نه باید فروخته شود. نهی از فروش چنین چیزی از قول رسول خدا نیز قابل استفاده است که فرمود: خدا لعنت کند یهود را که «پیه» بر آنها حرام شد، پس آن را فروختند و بهایش را خوردند؛ استفاده از آن همانند استفاده از پوست مردار است و فروش آن حلال نیست و هر که برای روشنائی [به عنوان روغن چراغ] از آن استفاده کند و یا از آن صابون بسازد، باید مراقب باشد که به لباسش نخورد و اگر به بدنش یا لباسش برسد باید مانند نجاست، شستشو شود. نقل شده است که‌برای پیامبر خدا ظرفی آوردند که در آن طعام بود، پس در آن مگسی یافتند. حضرت فرمود که آن را در آوردند و به دور اندازند. و فرمود: نام خدا را ببرید و از آن بخورید، چرا که مگس غذا را حرام نمی‌کند؛ و گفتیم که هر چیز که خون و نَفْسِ سائله[1] ندارد، اگر در غذائی بمیرد آن را فاسد نمی‌کند؛ و مگس نیز چنان است و غذائی که مگس در آن بمیرد حرام نیست؛ بلکه مردم وقتی مگس و امثال آن را در طعام یا نوشیدنی می‌بینند دلچرکین می‌شوند. و نباید آنچه راکه خداوند جلّ ذکره حلال کرده است حرام شمرد. پس هر که دلش پاک است از آن غذا بخورد و هر که دلچرکین است، اگر خواست آن راکنار نهد، ولی نباید آن را حرام بداند.

پاکیزگی و طهارت فطرت[2]

از جعفربن محمد از پدرش از پدارانش از علی از پیامبر خدا (ص) روایت شده است که فرمود: خیلی بد است که آدمی بداخلاق باشد. و از علی(ع) است که فرمود: مرد باید برای همسرش خود را بیاراید همانگونه که دوست دارد همسرش خود را بیاراید. وپیامبر خدا(ص) فرمود: دستهای کودکان را از آلودگی و چربی بشوئید، چرا که شیاطین آن را

1. C,S. D cancels the words; T adds marginally.

2. T gl. فطرت یعنی خلقت. خداوند می‌فرماید: «فطرةالله» و در حدیث است که: هر مولودی بر فطرت زاییده می‌شود. یعنی بر ابتدای خلقت که اقرار به خداوند است. از ضیاء

می‌بویند. و نیز فرمود: هر کس پیش از غذا وضو بگیرد، در گشایش زندگی می‌کند و بیماری جسمش بر طرف می‌شود. و فرمود: هر کس دوست دارد که برکت خانه‌اش افزون شود، هنگام خوردن غذا وضو بگیرد. و از علی (ع) نقل شده است که دوست نداشت دستها با آرد، نان و یا خرما تمیز شود و می‌فرمود: این عمل نعمت را گریزان می‌کند.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: وضوء پیش از غذا و بعد از آن غذا را برکت می‌دهد؛ و این را از قول امیرالمومنین علی(ع) نقل کرد. و فرمود: شیاطین به آلودگی و کثافت علاقهٔ فراوان دارند. پس هر که می‌خواهد به بستر رود باید از دستتش بوی آلودگی را بزداید. و از رسول خدا (ص) است که نهی کردند از اینکه طشت[1] را قبل از پُر شدن آن برداریم. و از ابو جعفر است که فرمود: صاحب خانه باید بعد از همه وضو بگیرد. و از علی (ع) است که فرمود: روزی پیامبر خدا بر اصحابش وارد شد و گفت: خوشا بر کسانی که عمل تخلّل را انجام می‌دهند. کسی گفت: ای پیامبر خدا این تخلّل چیست؟ فرمود تخلّل در وضو یعنی لابلای انگشتان و زیر ناخنها را شستن، و در غذا یعنی دهان را از خرده‌های طعام پاک کردن. و هیچ چیز برای دو فرشته‌ای که همراه مؤمن هستند سخت‌تر از این نیست که ببینند ریزه‌های غذا در دهان اوست و در حال نمازگزاردن است. و علی(ع) می‌فرماید: پس از غذا دهانتان را بشوئید و خلال کنید. که موجب سلامت دندانهاست و روزی را افزایش می‌دهد. جعفربن محمد (ع) از خلال کردن بانی و گیاه خوشبو و انار منع کرده است و فرموده است که خلال روزی رافزایش می‌دهد.

از پیامبر خداست که فرمود: ختنه کردن، فطرت[2] است [امری فطری است] و نیز فرمود: در اسلام کسی که ختنه نکرده است باید ختنه شود هر چند به هشتاد سالگی رسد. علی (ع) می‌فرماید: نخستین کسی که ختنه کرد، ابراهیم(ع) بود که در هشتاد

---

1. D gl. طشت ظرفی است که آب شستشوی دستها در آن ریخته می‌شود. و از آداب وضوست که طشت از زیر دست جماعت برای خالی کردن برنداریم تا اینکه همه دستهایشان را بشویند. و نباید آن را برداشت و بعد از شستن هر دست خالی کرد؛ این کار را کسانی می‌کنند که سنّت را نمی‌دانند. از تأویل دعائم.

2. D gl. فطرت یعنی ابتدای خلقت

سالگی به سر می‌برد. خدای تعالی او را وحی کرد که: پاکیزه شو. پس او شاربش را کوتاه کرد. بار دیگر بدو گفته شد: پاکیزه شو. ناخنهایش را گرفت. باز هم خطاب شد: پاکیزه شو. موی زیر بغلش را زدود. بار دیگر گفته شد: پاکیزه شو! موی زهارش را سترد. دیگر بار ندا آمد: پاکیزه شو. پس او ختنه کرد. و علی(ع) فرمود: ای زنان! اگر دخترانتان را خَفْض[1] کنید و قسمتی از آنان را باقی بگذارید، باعث خوشرنگی آنان می‌شود و نزد همسرانشان دوست داشتنی‌ترند. و نیز فرمود: برای ختنه کردن فرزندانتان بشتابید که برای آنان بسیار نیکوست. و فرمود: دختر پیش از هفت سالگی نباید خَفْض [کاسته] شود.

و از پیامبر خداست که فرمود: شما باید موی صُدْغ [شقیقه] و گونه را برگیرید و موی محاسن را پیراسته و مرتب کنید. موی پشت گردن را بتراشید. موی روی لب را بچینید و سبیل را متراشید و ناخنهایتان را کوتاه کنید، و خود را متشبه به اهل کتاب مکنید. هیچکس نباید موی لب و زهار و زیر بغل را دراز کند، چرا که شیطان آنها را مَجاثم [جایگاههای امن] خود قرار می‌دهد و در آن پنهان می‌شود. هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، موی زهارش را بیش از چهل روز نمی‌گذارد. و علی(ع) فرمود: موی شقیقه و گونه و نیز مویژه‌های میان زنخ و لب زیرین را برگیرید. و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: موی لب را کوتاه کنید، زیرا این اُمَیّه بود که شاربش را کوتاه نمی‌کرد. و از پیامبر خدا(ص) است که فرمود: هر که روز جمعه ناخنهایش را کوتاه کند، خدای تعالی از انگشتانش دردی بیرون برد و درمانی در آنها فرو برد. و فرمود: ای مردان! ناخنهایتان را کوتاه کنید و ای زنان! ناخنهایتان را دراز بگذارید، چرا که ناخن دراز برای زن زینت است. و از پیامبر است که فرمود: هر که موی دراز دارد، باید به آن رسیدگی کند. و به ابوقتاده فرمود: ای ابوقتاده! موی سرت را مرتب و آراسته کن و از رسیدگی به آنها و نظافتشان غافل مباش. و فرمود: موی زیبا نوعی پوشش خدایی است؛ به آن رسیدگی کنید. و نیز فرمود: هر که دارای مو باشد ولی فرق نگذارد[2]، خداوند در روز قیامت با میخی از آتش

---

1. D gl. خفض دختران یعنی بریدن آنچه از حدّ فرج آنها بیرونست

2. D gl. ظاهر مطلب این است که در شریعت، سنّت است که موی سر را از وسط جدا کند [فرق بگذارد] و هر ←

فرق می‌گذارد. و نیز فرمود: هر که ارزش سپیدْ موئی [پیری] را بداند و بدان وَقْر نَهد خداوند از وحشت روز قیامتش در امان دارد. و از پیامبر است که فرمود: موی سپید نور است، پس آن را از بین مبرید. و از علی(ع) نقل شده است ک در چیدن موی سپید اشکالی نمی‌دید اما کندن آن را دوست نداشت. و علی از پیامبر (ص) نقل می‌کند که فرمود: سه چیز است که نور بنده [آدمی] را خاموش می‌کند: گسستن رشتهٔ محبت پدر، موی سپید را سیاه کردن و دزدانه در اطاقهای دیگران نگریستن. یکی از ائمه (ع) به مردی که محاسنش را سیاه کرده بود نگریست و فرمود: این مرد آفرینش خود را تباه کرده است.[1]

پاکیزگی پوستها، استخوانها، مو و پشم

خدای عزوجل فرموده است[2]: «حرام شده است بر شما مردار، خون و گوشت خوک ...» پس مطابق ظاهر این آیه هیچ چیزِ مردار حلال نیست: نه پوست، نه پشم، نه مو، نه کرک، [بَت] نه استخوان، نه پی و نه هیچ چیز دیگرش چه کم باشد و چه زیاد. و چون خدای عزوجل گوشت خوک را حرام کرده است، همه جا و همه چیزش حرام می‌باشد و همهٔ مسلمانان بر این مطلب اجماع دارند، و چنین است مردار. و مطابق آنچه‌از اهل‌بیت علیهم‌السلام روایت شده است خرید و فروش و نیز نمازگزاردن در آنها حرام است. ولی استفاده ار آنها ـ همانند جامهٔ نجس ـ اشکالی ندارد مثل اینکه به عنوان پوشش یا برای گرم شدن بکار رود ولی نباید در آن نماز خواند. دباغی، شستشو و کارهایی از این قبیل،

یک را به یک جانب سر افکند؛ و اگر بلند است آن را ببافد. و نباید موی سر را بالا برد؛ چراکه قبیح است و همانند کاریست که بسیاری از امّت‌ها می‌کنند یعنی موهایشان را به طور ایستاده [سیخ شده] رها می‌کنند و نمی‌خوابانند.

1. D gl. مهدی باالله(ع) پیرمردی را دید که ریشهایش را رنگ سیاه کرده است، گفت: او خلقتش را تباه کرده است. لذا حق‌شناسی نسبت به پیران و بزرگداشت نشانه‌های پیری و از بین نبردن و تغییر ندادن آن، در ظاهر حکم شریعت واجب است مگر در جنگ برای روبارویی با دشمن اجازهْ خضاب کردن به پیران داده شده است؛ زیرا در نظر دشمن، جوان از پیر ترسناکتر است. از تأویل دعائم

2. ۵/۳

چیزی از مردار را پاک نمی‌کند. و از جعفربن محمد از پدرش از پدرانش از علی(ع) روایت شده است که پیامبر خدا(ص) نهی کرده است از اینکه در پوست مردار هر چند دباغی شده باشد، نماز بگزارند. و فرمود: مردار نجس است اگر چه دباغی شده باشد. و از ابوجعفر(ع) است که فرمود: در پوست مردار نباید نماز خواند هر چند هفتاد بار دباغی شده باشد. ما اهل بیت در پوست مردار هر چند دباغی شده باشد. نماز نمی‌گزاریم.

و از ایشان (ع) سئوال شد در مورد پوستهای گوسفندانی که مردار و غیر مردار آنها با هم مخلوط است و از آنها پوستین می‌سازند؟ فرمود: اگر آنها را پوشیدی، درآنها نماز مگزار و اگر بدانی پوست مردار است خرید و فروشش جایز نیست و اگر ندانی اشکال ندارد. و فرمود: علی‌بن حسین (ع) جُبّه‌ای داشت از پوستینهای عراقی که آن را می‌پوشید. و به هنگام نماز آن را از تن در می‌آورد. و علی می‌فرماید: از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: نباید از پوست و استخوان و پی مردار استفاده شود. روز بعد همراه رسول خدا بیرون رفتیم. بره‌ای [مرده] درکنار راه افتاده بود. پیامبر فرمود اشکالی ندارد که اهل اینجا از پوست آن استفاده کنند. گفتم: ای پیامبر خدا! شما دیروز فرمودید که از پوست مردار نباید استفاده کرد. فرمود: می‌توانند از آن در رانداز استفاده کنند که اِلصاق [چسباندن] ندارد[1]. از جعفربن محمد(ع) سئوال شد در مورد پوستینی که از پوست روباه، گربه، سمور، سنجاب، گربهٔ صحرائی و قاقُم درست شده است؟ فرمود: می‌توان پوشید ولی نباید در آن نماز گزارد. و نیز نباید در پوست هیچیک از درندگان نماز گزارد و نه بر آن سجده کرد. همچنین است هر چیز که حلال گوشت نیست. و از علی(ع) است که فرمود: بهای پوست درندگان سُحت [حرام] است. و از جعفربن محمد(ع) نقل شده است که از موی آدمی اجتناب می‌کرد و می‌فرمود: هر چیز که از انسان فرو ریزد، مردار است. و نیز هر چیز که از اعضای حیوان زنده ساقط شود، مردار است و خوردنی نیست. ولی در مورد پشم، مو و کرکی که از حیوانات چیده و شستشو شود اجازه داده‌اند که پوشیده شود و در

---

1. D gl. از تأویل دعائم: چیزی راکه پاک است نباید به چیزی نجس چسباند در صورتی که یکی از آن دو خیس باشد؛ چون آن یکی هم نجس می‌شود.

آن و روی آن نماز بگزارند؛ البته اگر طاهر و پاکیزه باشد برخلاف موهای مردم. خداوند می‌فرماید[1]: «و از پشمها، کرکها، و موهای آنها ابزار و کالاهایی تا هنگامی.»

دربارهٔ حیض

از اهل بیت روایت شده است که: زن به هنگام حیض و نفاس، نماز و روزه بر او حرام است و نیز نزدیکی با او بر شوهرش حرام است تا اینکه پاک شود و با آب غسل کند و در صورت نبودن آب تیمم کند. آنگاه که پاکیزه شد روزه‌اش را قضا می‌کند ولی نمازش را قضا نمی‌کند و برای همسرش حلال می‌شود.

از جعفربن محمد(ع) است که مباشرت[2] با حائض را اجازه داده است بدینگونه که زن با پوششی، از ناف تا زانوانش می‌پوشاند و ورای قسمت پوشیده شده برای همسرش می‌باشد. از ایشان روایت شده است که هر کس با حائض نزدیکی کند کاری غیر حلال کرده و دست به عملی زده است که نباید انجام می‌داد و بر اوست که استغفار کند واز گناه خود به سوی خدا توبه نماید و اگر علاوه بر آن صدقه‌ای بدهد بهتر است. اگر خون‌ریزی زن استمرار یابد آن زن مستحاضه است. خون حیض با خون استحاضه تفاوت دارد. زیرا خون حیض، کدر، غلیظ و بدبو است و خون استحاضه رقیق است. آنگاه که خون حیض بیاید باید مانند زن حائض عمل کند و وقتی خون حیض قطع می‌شود [و خون استحاضه می‌آید] او غسل می‌کند سپس با پارچه یا پنبه فرج خود را پُر می‌کند و برای هر نماز وضو می‌سازد، و برای همسرش حلال است. در میان روایاتی که از اهل بیت (ع) رسیده است، حکم فوق، محکم‌ترین است. ایشان برای زن مستحب دانسته‌اند که برای هر دو نماز یک غسل کند یعنی برای نماز ظهر و عصر غسل کند؛ برای مغرب و عشاء غسل کند و برای نماز صبح نیز. و فرموده‌اند که: هیچ زن مستحاضه‌ای چنین عمل نمی‌کند مگر اینکه

---

1. ۱۶/۸۰.
2. D gl. مباشرت یعنی پوست را به پوست چسباندن و مشتق از «بشره» است

خداوند آن درد را از او برمی‌دارد. و نیز در مورد زنی که در ایام پاکی‌اش خون می‌بیند چنین فرموده‌اند که اگر آن خون، خون حیض باشد، آن زن به منزله حائض است و باید غسل کند. و اگر خون رقیق باشد، این خون جنبشی از شیطان است؛ زن باید وضو بسازد و نماز بگزارد و برای شوهرش حلال است. و در مورد زن بارداری که خون ببیند نیز حکم، همانست.

از ابوجعفرمحمدبن علی (ع) روایت شده است که فرمود: ما زنهای حائض خود را فرمان می‌دهیم که به هنگام هر نماز وضو بسازند وضوئی کامل، خود را پُر کنند سپس رو به قبله بنشینند بدون اینکه قصد نماز واجب کنند و به گفتن ذکر تسبیح، تکبیر و تهلیل پردازند؛ به مسجد نروند و قرآن نخوانند. به ابوجعفر (ع) گفته شد که مغیره می‌پندارد که شما گفته‌اید: زنها باید نماز را قضا کنند. حضرت فرمود: مغیره دروغ می‌گوید. هیچیک از زنان پیامبر و زنان ما که حیض شدند نماز نخواندند. و فقط مأمورند به اینکه ذکر خدای عزوجل بگویند همانگونه که به عنوان استحباب و کسب ثواب وصف کردیم. و علی(ع) فرمود: زن حائض تا پاک نشده است قرآن نخواند، به مسجد نرود، نماز نگزارد و مجامعت نکند. جعفربن محمد فرموده است: اگرزنی که معتکف[1] در مسجد است، حائض شود باید از مسجد بیرون رود تا هنگامی که پاک شود. و از ایشان است که فرمود: اگر زنی به هنگام نماز پاک شود ولی غسل نکند، باید آن نماز و نمازهای بعد را که غسل نکرده است، قضا کند. نشانهٔ پاکی آنست که پنبه‌ای در خود فرو کند و به چیزی آلوده نشود؛ اگر چنان بود، پاک است و باید غسل کند و نماز بگزارد. از علی است که فرمود: غسل حیض و نفاس همانند غسل جنابت است. و آنگاه که زنی در حال جنابت حیض می‌شود، یک غسل [برای هر دو] کفایت می‌کند.

---

۱) اعتکاف در ظاهر لغت یعنی اقامت در جایی. خدای تعالی فرمود: «سواء العاکف» یعنی مقیم... 1. D gl.

۲) ازکتاب طهارات: و هرگاه زن معتکف در مسجد باشد و حیض شود، باید از مسجد بیرون آید و اعتکافش باطل است. زیرا در حال حیض نمی‌تواند در مسجد بنشیند و روزه بگیرد. و اعتکاف هم که بدون روزه نیست.

استبراء

از جعفربن محمد از پدرش از پدرانش از علی(ع) روایت شده است که مردی، پیامبر خدا را به غذا دعوت کرد. پیامبر در خانهٔ او زنی را دید که غذا می‌آورد و شکم او بزرگ است. پیامبر به او گفت: این کیست؟ گفت: کنیزی است که خریده‌ام ای پیامبرخدا! فرمود: باردار است؟ گفت: آری. فرمود: آیا با او نزدیکی کرده‌ای؟ گفت: آری. حضرت فرمود: اگر به احترام غذایت نبود، ترا چنان لعنتی می‌کردم که به گورت درآید؛ آنچه در شکم دارد، آزاد کن. گفت: ای پیامبر خدا! چگونه استحقاق آزادی دارد. فرمود: زیرا نطفهٔ تو گوشت و خون و مو و پوست او را پروریده است.[1]

از علی(ع) است که فرمود: آنگاه که مردی کنیزک بارداری را می‌خرد، نباید با او نزدیکی کند تا آنکه وضع حمل نماید، و بدینگونه نباید با اسیران تا هنگام وضع حمل نزدیکی کرد. و از علی نقل شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: استبراء کنیز هنگامی که مرد با او نزدیکی کرده باشد، یک حیض است.

از جعفربن محمد (ع) است که فرمود: استبراء، بر فروشنده است. و اگر کسی کنیزی را از زنی خرید، می‌تواند با او نزدیکی کند. و خریدار بدین دلیل باید استبراء کند که مبادا آن کنیز، استبراء نشده باشد، یا اینکه از دیگری باردار باشد. و فرزند به خریدار منسوب شود؛ پس بهتر آنست که خریدار استبراء کند. و استبراء یعنی گذشتن یک حیض که برای فروشنده و خریدار کفایت می‌کند.

و از ایشان (ع) است که فرمود: هر کس کنیزک خردسالِ نابالغ یا کنیز سالمند یائسه‌ای بخرد، استبراء ندارد.

و نیز فرمود که اگر مردی کنیزی را از فردی مورد اطمینان بخرد و فروشنده بگوید که او را استبراء کرده است اشکالی ندارد که خریدار در صورت اطمینان به او، با کنیز نزدیکی کند. همچنین است اگر بگوید که با او نزدیکی نکرده است و او استبراء شده

1. T adds و استخوان و پی او را

است.

و نیز فرمود که اگر مردی کنیزی دارد، او را آزاد کند و به ازدواج خویش درآورد اشکالی ندارد که بدون استبراء با او نزدیکی کند. و اگر بخواهد به عقد دیگری درآورد، باید او را استبراء کند.

و از علی(ع) است که فرمود: اگر مردی کنیزی بخرد، اشکال ندارد که در غیر مجامعت، پیش از استبراء با او نزدیک شود. و در مورد کنیزی که خریداری می‌شود و احتمال می‌رود باردار باشد، فرمود که باید استبراء شود با گذشتن چهل و پنج شب.

علی و ابوجعفر (ع) فرمودند که اگر کینزی زنا کرد باید استبراء شود.

و جعفربن محمد فرمود: اگر کسی به حرام با کنیز دیگری نزدیکی کند، سپس آن کنیز را بخرد، فرزند آن کنیز از آن مرد چیزی ارث نمی‌برد؛ چراکه پیامبر فرمود: فرزند آنست که از بستر [شرعی] برآید، و زناکار را سنگ شایسته است. و لذا باید کنیز استبراء شود که بدانیم فرزندی ناوارث را در شکم ندارد.

و از ایشان (ع) است که فرمود: هر که کنیزی حائض بخرد می‌تواند پس از پاک شدن با او نزدیکی کند. و در مورد دو خواهر که برده هستند فرمود: مولای آنان نمی‌تواند با هر دوی آنان نزدیکی کند. اگر با یکی نزدیکی کرد، با آن دیگری نمی‌تواند مگر آنکه اولی را بفروشد. و اگر با دومی نزدیکی کرد، در حالیکه هر دو از آن او هستند اولی بر او حرام می‌شود، مگر اینکه دومی را به جهت نیاز بفروشد و نه به جهت میلی که به آن اولی دارد.

و محمدبن عبدالله‌بن حسن فرمود[1]: اگر زن شوهرداری اسیر شود، باید با گذشت یک حیض، استبراء شود. و نقل شده است که عمر از علی (ع) در مورد زنی سئوال کرد که مردانی عجمی او را به زور مورد تجاوز قراد داده‌اند. فرمود: بر زنی که به زور مورد تجاوز قرار گیرد حدّ نیست لکن او را به دست عادلی از مسلمین بسپار تا با یک حیض استبراء شود؛ آنگاه او را به شوهرش باز گردان. عمر نیز چنان کرد.

1. So D,T,S,B. C corrects this to محمدبن علی‌بن الحسین. C,E have الحسین originally

کتاب نماز
دربارهٔ وجوب نماز

خداوند می‌فرماید[1]: «همانا نماز است بر مؤمنان، نوشته‌ای بایسته [موقوت]»

جعفربن محمد (ع) می‌فرماید: در قول خدای عزوجل، موقوت آمده است یعنی مفروض و بایسته. و از ایشان (ع) روایت شده است که وقتی خداوند می‌فرماید[2]: «پس بپای دارد روی خود را برای دین، یکتاپرستانه.» یعنی به او فرمان می‌دهد که در حالتی حنیف رو به قبله کند با خلوص و اخلاص که ذرّه‌ای از پرستش بتها در آن نباشد.

از ابوجعفر محمدبن علی(ع) سئوال شد دربارهٔ نمازهایی که خدای عزوجل فرض گردانیده است، فرمود: پنج نماز در شبانه روز است که خداوند فرض گردانیده و در کتابش نام برده است. گفتند: نام برده است؟ فرمود: آری. خداوند می‌فرماید[3]: «اقامهٔ نماز کن از دُلوک [بازگشتگاه] خورشید تا تاریکی شب» دُلوک خورشید، زوال آنست[4]. و میان دُلوک خورشید تا تاریکی شب چهار نماز است که آن را نام برده و بیان کرده است. و تاریکی شب یعنی نیمهٔ آن. سپس خداوند می‌فرماید[5]: «و خواندنِ بامداد، همانا

---

1. ۴/۱۰۳
2. ۳۰/۳۰
3. ۱۷/۷۸
4. D gl. زوال خورشید یعنی میل آن از وسط آسمان به طرف مغرب که هنگام ظهر است. دُلوک خورشید به معنی غروب خورشید نیز هست.
5. ۱۷/۷۸

خواندنی بامداد، گواهی شده است.» و این نماز پنجم می‌باشد. و خدای تعالی فرمود[1]: «اقامهٔ نماز کن در دو سوی روز» دو سوی روز یعنی مغرب و بامداد. و «زُلَفاً من اللیل» یعنی نماز آخر که عشاء باشد. و فرمود[2]: «محافظت کنید بر نمازها و نماز میانه» نماز میانه نماز جمعه است که در روزهای دیگر همان نماز ظهر است. و آن اولین نمازیست که پیامبر خدا بجای آورد یعنی میان دو نماز روز است: نماز صبح و نماز عصر.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: خداوند نمازها را فرض گردانید. یعنی پنجاه نماز در شبانه روز. سپس بر خَلقش رحم کرد و لطف فرمود و آن را به پنج نماز برگرداند. و سببش آن بود که وقتی خدای عزوجل پیامبرش محمد(ص) را به معراج برد، بر پیامبران گذر کرد، وکسی از او چیزی نپرسید تا اینکه به موسی رسید. پس موسی از او سئوال کرد و پیامبر پاسخش را داد. پس موسی گفت: به سوی پرودگارت بازگرد و از او بخواه بر امت تو آسان گیرد. من همواره می‌دیدم که بنی‌اسرائیل طاعت می‌کردند تا اینکه فرائض نازل شد و پس از آن طاعتی از آنها ندیدم. پس پیامبر(ص) نزد خدا رفت و از او درخواست کرد. خداوند پنج نماز از آنها کاست. پس چون نزد موسی آمد و قصه را بیان کرد، موسی گفت: باز گرد. پیامبر بازگشت و پنج نماز دیگر کاسته شد. و موسی همچنان او را باز می‌گرداند و از نمازها پنج تا پنج تا کاسته می‌شد تا اینکه پنج نماز باقی ماند. و دیگر آزرم مانع از آن شد که پیامبر خدا(ص) به سوی پرودگارش بازگردد.

سپس ابوعبدالله فرمود: خداوند موسی را از این امت جزای خیر دهاد. پس پنج نماز فریضه داریم که مشتمل بر هفده رکعت است. نماز ظهر چهار رکعت است که باید با اِخفات [با صدای آهسته] خوانده شود و باید دوبار، یعنی بعد از هر دو رکعت، یکبار برای تشهّد بنشینیم. و نماز عصر نیز چنانست. مغرب سه رکعت است که دو رکعت اول باید با صدای بلند خوانده شود و بعد از آن باید تشهّد انجام داد و سپس بایستد و یک رکعت به جای آورد با اخفات [با صدای آهسته] و پس از آن می‌نشیند و تشهّد می‌گوید و نماز تمام می‌شود. و نماز عشا همانند ظهر است با این تفاوت که قرائت دو رکعت اول با

1. ۱۱/۱۱۴

2. ۲/۲۳۸

صدای بلند [جَهْر] است. و نماز صبح دو رکعت است که قرائت آن با صدای بلند می‌باشد و پیش از رکوع رکعت آخر[1]، باید قنوت بجای آورد.

پس این است تعداد رکعات نمازهای پنجگانهٔ مفروض به اجماع مسلمانان. و در مورد نمازهای سنت و تعداد آنها بعداً گفتگو خواهیم کرد انشاءالله.

در باب اهمیت نماز و سفارش به آن و ثواب آن

از جعفربن محمد از پدرش از پدرانش از پیامبر خدا (ص) روایت شده است که فرمود: خود را دریابید؛ عمل کنید وبهترین اعمال شما نماز است. نیز فرمود: نماز وسیلهٔ تقرّب هر فرد پرهیزگار است. و نیز فرمود: هر چیز چهره‌ای دارد، و چهرهٔ دین شما نماز است.

و علی(ع) فرمود: سفارش می‌کنم شما را به نماز که عمود دین و قوام اسلام است؛ از آن غافل مباشید.[2]

و از ابوجعفر محمدبن علی (ع) است که به بعضی از شیعیانش فرمود: به هر یک از دوستان ما که رسیدی سلام برسان و بگو: تنها چیزی که من از جانب خداوند از شما می‌خواهم، ورع و اجتهاد است؛ پس زبانهای خود را حفظ کنید و دست به هر کاری مزنید. همواره صبر و نماز را پیشه کنید، که «همانا خداوند با صابرین است»[3].

و جعفربن محمد (ع) فرمود: پس از معرفت خدا، چیزی را بهتر از نماز نمی‌شناسم.

علی (ع) فرمود: نماز ستون دین و اولین عمل فرزندان آدم است که خداوند در آن می‌نگرد، اگر درست باشد، در باقی اعمالش نظر می‌کند و اگر نادرست باشد، اعمال دیگرش به نظر نمی‌آید. هر کس در اسلام نماز را ترک کند، از هیچ چیز بهره ندارد.

---

1. T,S omit cl but T adds marginally.
2. From the wasiyya of Ali, Ismaili Law of Wills, 38.
3. ۲/۱۵۳.

و علی از پیامبر نقل می‌کند که فرمود: شیطان همواره از مؤمن گریزان است تا وقتی که از نمازهای پنجگانه پاسداری می‌کند؛ و اگر برای نماز اهمیّت قائل نشود، شیطان براو گستاخ می‌شود و او را به گناه می‌افکند.

ابوجعفرمحمدبن علی(ع) فرمود: آنگاه که بنده درنماز است، از هر جای دیگر به خدا نزدیکتر است.

و علی از قول پیامبر می‌گوید: هر کس وضویش راکامل بسازد، نمازش را نیکو به جای آورد[۱]، زکوة مالش را بپردازد، از خشم خود جلوگیری کند[۲]، زبانش را در بند کند[۳]، معروف خود را ببخشاید[۴]، از پروردگارش استغفار نماید[۵]، وبرای اهل بیت من، ادای نصیحت کند[۶]، پس به کمال حقایق ایمان رسیده است[۷] و درهای بهشت برای او گشوده خواهد بود.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: ای طالب علم! نماز بگزار پیش از آنکه شب یا روزی در اختیار نداشته باشی که نماز بخوانی[۸]. نماز برای نمازگزار همانند مردی است که بر سلطان وارد می‌شود و سلطان به خاطر او سکوت می‌کند تا تمام حاجتش را بیان کند؛ مسلمان نیز وقتی وارد نماز می‌شود چنانست.

---

1. D gl. نیکو به جای آوردن نماز، بدانست که ظاهر نماز در وقت خود و مطابق احکام انجام گیرد.
2. D gl. چراکه خشم موجب می‌شود که آدمی بدانچه حق او نیست تجاوز کند.
3. D gl. ظاهراً دربند کردن زبان، یعنی سکوت.
4. D gl. ظاهراً بخشیدن معروف مربوط به مال است و شامل همه نوع مال می‌شود.
5. D gl. مغفرت در لغت یعنی پوشاندن. و ربّ (پروردگار) در زبان عرب به معنی مالک و صاحب است. می‌گویند رَبّ الدار (خداوند خانه) ربّ الثوب (صاحب جامه) و ربّ المال (صاحب مال).
6. D gl. اهل بیت پیامبر در ظاهر یعنی نزدیکانش و در باطن یعنی اهل دعوتش. پیامبر فرمود: دین، نصیحت است. پرسیدند: برای که، ای پیامبر خدا!؟ فرمود: برای خدا و رسولش و پیشوایان مؤمنین و جماعت آنان.
7. do [?] به کمال حقایق ایمان رسیدن یعنی اینکه مؤمن تمام وظایف خود راکه عبارتست از دعوت به حق و امر به آن و نهی از منکر انجام دهد. اگر چنان کرد، ایمانش کامل است و چنانکه پیامبر خدا فرمود درهای بهشت برای او گشوده می‌شود. و در آخرت درهای رحمت خداوند بر او بسته نمی‌شود. و اگر بدانگونه اخلاص داشته باشد، در دنیا نیز ولیّ امرش او را از رحمت، دور نمی‌کند.
8. D gl. ظاهراً ترساندن از مرگ است که با آمدن آن کسی را آن توانایی نیست که در شب و روز نماز بگذارد، چراکه مرگ میان او و شب و روز فاصله انداخته است. (حاشیه‌ای از تأویل آن)

و از علی (ع) است که پیامبر خدا(ص) فرمود: در بهشت، درختی است که از ریشهٔ آن اسبهای سفید و سیاه بیرون می‌آید؛ نه سرگین دارند و نه پیشاب؛ زین شده‌اند و لگام بسته؛ لگامهایشان از طلا و زینهایشان از دُرّ و یاقوت؛ اهل عِلّیّین بر آنها می‌نشینند و بر مراتب پایین‌تر گذر می‌کنند. اهل بهشت می‌گویند: خدایا! بندگانت را چگونه به این کرامت رساندی؟ جواب می‌آید: آنان روز را روزه‌دار بودند و شما می‌خوردید. آنان شب را بپا می‌خواستند و شما می‌خوابیدید. آنان صدقه می‌دادند و شما بخیل بودید و مجاهده می‌کردند و شما می‌ترسیدید.

و از علی(ع) است که پیامبر خدا(ص) فرمود: «هر که گناهی کند و از آن بترسد، باید وضوی کاملی بسازد و بیرون رود تا به زمینی گسترده رسد، آنجا که کسی او را نبیند. پس دو رکعت نماز بگزارد و سپس بگوید: پرودگارا! گناه مرا ببخش. و این کفّارهٔ آن گناه است.» البته این مطلب ـ خدا داناتر است ـ در مورد گناهانی است که میان بنده و خدای اوست. امّا آثار و عواقب گناه را [که مربوط به دیگران می‌باشد] باید سراغ اهلش رفت یا اینکه آنان عفو کنند.

و از امام باقر(ع) است که دربارهٔ این آیه[1] «و کسانی که آنان بر نمازهایشان محافظت می‌کنند.»، فرمود: این فریضه است. هر کس آن را در وقتش بگزارد، عارف به حقش باشد و چیزی را بر آن مقّدم ندارد، خداوند به دست او بر ائتنامه‌ای می‌دهد که عذابش نکند. و هر که در غیر وقتش بگزارد و عارف به حقش نباشد و چیزهای دیگر را بر آن مقدم کند، اینجا دیگر امر به دست خداست، اگر بخواهد او را می‌بخشاید، و اگر بخواهد عذاب می‌کند.

جعفربن محمد(ع) می‌فرماید: مردی نزد رسول خدا آمد و گفت: ای پیامبر خدا! دعا کن که خداوند مرا به بهشت بَرَد. حضرت فرمود: با سجده‌های بسیار، مرا یاری کن.

علی (ع) فرمود: نمازهای پنجگانه کفّارهٔ گناهانی است که در میانهٔ آنها انجام شده

1. ۲۳/۹.

است اگر از کبائر[1] نباشد؛ و این همانست که خدای عزوجل می فرماید[2]: «همانا حسنات، سیّئات را از میان می‌برد. آن، یادآوری برای یاد آوردن است.»

و علی(ع) از قول پیامبر(ص) می‌گوید: دزدترین دزدان کسی است که از نمازش بدزدد، یعنی فرائضش را تمام نکند[3].

و پیامبر (ص) می‌فرماید: هرکس وضوء، رکوع، سجود و خشوعش[4]، تمام نباشد، نمازش خِداج[5] است یعنی ناقص و ناتمام می‌باشد.

و علی فرمود: نماز میزان است، هر که اندازهٔ آن را بدارد، اندازه‌اش را خواهند داشت.

پیامبر خدا(ص) فرمود: دو رکعت نماز آرام و با تمکّن [حضور قلب] بهتر از یک شب زنده‌داری است[6].

و علی (ع) فرمود: مَثَل کسی که نماز دست و پا شکسته می‌گزارد چون زن بارداری است که هنگام وضع حمل سقط جنین کند، آنگاه او نه باردار است و نه بچه‌دار.

و جعفربن محمد(ع) می‌فرماید: وقتی کسی به نماز برمی‌خیزد، رحمت بر او نازل می‌شود، از میان ابرهای آسمان تا زمین. و فرشتگان او را در بر می‌گیرند و فرشته‌ای ندا می‌دهد: اگر نمازگزار بداند که در نماز چه چیز نهفته است، نماز را به پایان نمی‌برد.

و از ایشان (ع) است که فرمود: محبوب‌ترین عمل نزد خداوند نماز است، و آن آخرین سفارش پیامبران است. هیچ چیز نیکوتر از آن نیست که مرد غسل کند یا وضو بسازد وضوئی کامل؛ آنگاه به جایی رود که هیچکس او را نبیند و خدا بر او مشرف باشد در

---

1. T gl. در ایضاح آمده است که کبائر عبارتند از: قتل نفس مؤمنه، خوردن مال یتیم، نسبت نادرست به زن پاکدامن دادن، شهادت باطل، عقوق پدر و مادر، فرار از جنگ، و سوگند...

2. ۱۱/۱۱۴.

3. D gl. ظاهرش یعنی اینکه نمازگزار از حدود نمازش بکاهد و رکوع و سجود و سایر ارکان را بجای نیاورد (حاشیه).

4. T has a long gloss on خشوع of which an extract is: خشوع اعمّ از خضوع است؛ خضوع مربوط به به بدن و خشوع مربوط به بدن و آوا و نگاه است.

5. C خَداج ;T خِداج. T gl. خِداجْ نوزاد ناقص است. و در حدیث آمده است‌که: هرنمازی که درآن فاتحة‌الکتاب نباشد، خداج یعنی ناقص است (ضیاء)

6. C, S add بدون تمکّن

حالیکه او به رکوع و سجود است. بنده آنگاه که سجده می‌کند، ابلیس صدا می‌زند: وای بر من؛ او اطاعت کرد و من عصیان؛ او سجده کرد و من اباکردم. بنده در سجده از هر جا به خدا نزدیکتر است.

و محمدبن علی(ع) فرمود: بندهٔ مسلمان آنگاه که با تکبیرةالاحرام وارد نماز می‌شود، خداوند خود به سوی او رو می‌کند و فرشته‌ای را موکّل می‌نماید که قرآن را از دهان او برگیرد. و آنگاه که او از نماز اعراض کند، خدا از او اعراض می‌کند، و امرش را به فرشته وامی‌گذارد.

اوقات نماز

از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که فرمود: هر نماز دو وقت دارد؛ وقت اوّل و وقت آخر. و اوّل وقت، افضل است. و هیچکس نباید آخر وقت را به عنوان وقت انتخاب کند. آخر وقت برای کسی قرار داده شده است که بیمار، معلول و یا دارای عذر باشد. اوّل وقت، رضوان خداوند، و آخر وقت عفو اوست و عفو جز برای تقصیر نیست. ممکن است کسی در غیر وقت[1] نماز بگزارد، امّا آنچه از وقت[2] از کف او رفته برای او از خانواده و ثروتش بهتر است.

و روایت شده است از جعفربن محمد (ع) که فرمود: اوّل وقت ظهر، زوال خورشید است. و نشانهٔ زوال خورشید آنست که اگر در آغاز روز چیزی سایه‌دار [شاخص] را در جائی معتدل و مسطح نصب کنند، سایهٔ آن به سمت مغرب کشیده می‌شود. توجه به سایه نشان می‌دهد که همواره کاسته می‌شود تا اینکه می‌ایستد و آنگاه خورشید در وسط فلک میان مشرق و مغرب است. سپس زائل می‌شود و هر چه خدا بخواهد سیر می‌کند ولی سایه ایستاده و حرکتش معلوم نیست. و بعد رو به زیاد شدن می‌گذارد. آنگاه که حرکت سایه معلوم شود، اوّل وقت ظهر است.

---

1. D gl. یعنی آخر وقت

2. D gl. یعنی اوّل وقت

البته مردم برای تعین وقت ظهر و وقت عصر و برای گذشت ساعات روز، نشانه‌ها و قیاسهایی اتخاذ کرده‌اند که وصف آنها و نحوهٔ عمل آنها از حدّ این کتاب بیرون است.

و از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که فرمود: وقتی خورشید از وسط آسمان زائل شود، وقت دو نماز ظهر و عصر فرا می‌رسد و مانعی ندارد که پس از نماز ظهر، نماز عصر به جای آورده شود، فقط باید در میان آن دو، نافلهٔ مستحبی که جایش بعد از نماز ظهر و قبل از نماز عصر است بجای آورد، و بنابه میل نمازگزار اگر بخواهد آن را طولانی می‌کند تا اینکه سایهٔ شاخص به دو قدم [یعنی یک ذراع ≅ ۵۲ سانتی‌متر] برسد؛ یا کوتاهتر می‌کند.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که از خانه بیرون رفت و همراه او مردی از یارانش بود تا اینکه به مشربهٔ اُمّ ابراهیم رسیدند؛ حضرت بالای مشربه رفت سپس پایین آمد و به آن مرد گفت: آیا خورشید [از وسط آسمان] زائل شده است؟ آن مرد گفت: شما بهتر می‌دانید، فدایت شوم. حضرت نظر کرد و گفت: آری زائل شده است. و اذان گفت و در کنار نخلی ایستاد و نماز زوال بجای آورد و آن نماز سنت قبل از ظهر است. سپس بپاخاست برای نماز و به کنار نخل دیگری رفت، آن مرد نیز در سمت راست حضرت بپاخاست. و چهار رکعت نماز ظهر گزارد. آنگاه به کنار نخل دیگری رفت و سنت بعدازظهر را خواند سپس اذان گفت و چهار رکعت بگزارد. و بعد به نماز ایستاد و عصر را بهمانگونه بجای می‌آورد. و میان نماز ظهر و عصر جز همان نافله فاصله نشد.

و همهٔ مطلب درباب شناخت وقت نماز ظهر و عصرهمین است و هر دو وقت وسعت دارد و بدانچه عمل شده است در مشاهدات مردم، وبرای امامان اذان گفته شده اینست که برای نماز عصر در اوّل ساعت نُهم[1] اذان گفته‌اند، و آن عبارتست از دو ساعت کامل پس از زوال. و این شبیه همان چیزیست که از نماز امام صادق (ع) و امام باقر (ع) روایت کردیم؛ زیرا اگر کسی بخواهد نماز ظهر را به آرامی بگزارد و فریضه و سنّت و نافلهٔ آن را انجام دهد و آنگونه که باید، آن را بجای آورد، حدّاقل دو ساعت از روز وقت می‌گیرد.

1. Meaning not clear [معنای ساعت نهم روشن نیست]

و روایت شده است از جعفربن محمد (ع) که فرمود: پایان وقت نماز عصر آنگاه است که خورشید به زردی گراید.

و از پیامبر خدا(ص) آمده است که فرمود: نماز عصر را در حالی بگزارید که خورشید روشن و درخشان است؛ یعنی پیش از آنکه رنگش عوض شود و به زردی گراید بدانگونه که جهّال عامّه تأخیر می‌اندازند آن را تا آنوقت. آنان خود در این باب از پیامبر خدا، حدیث نقل می‌کنند؛ امّا چون می‌دانند که امامان از آل محمد (ص) در این مورد چه می‌گویند یعنی چنانکه ذکر کردیم قائلند به اینکه با زوال شمس هر دو وقت، داخل می‌شود ـ که برخی از عامّه نیز بدان قائلند ـ آنان در تأخیر وقت نماز عصر ـ بر خلاف اولیای خدا ـ اغراق می‌کنند. و خدای عزوجل به جهت مخالفتشان با اولیای خدا، آنان را عذاب می‌دهد.

و از جعفربن محمد(ع) و از پدرانش روایت شده است که آغاز وقت نماز مغرب، فروشدن خورشید است؛ یعنی اینکه قرص خورشید در افق مغرب پنهان شود بدون اینکه چیزی مانع دیدن آن در افق باشد مثل کوه یا دیوار یا چیز دیگر. پس هرگاه قرص خورشید پنهان شد، این آغاز وقت نماز مغرب خواهد بود و اِجماعی است. و اگر مانع و حائلی در برابر افق باشد، نشانهٔ فرو افتادن قرص خورشید آنست که افق مشرق، سیاه شود؛ جعفربن محمد (ع) چنان فرموده است.

و از پیامبر خدا(ص) روایت شده است که فرمود: وقتی شب از آنجا رو کند ـ و با دستش اشاره به جهت مشرق کرد[1] ـ [وقت نماز مغرب است]. ابوالخطاب (علیه لعنةالله) شنید که ابوعبدالله(ع) می‌فرماید: آنگاه که رنگ سرخی از آنجا ـ اشاره به مشرق کرد ـ فرو افتد، وقت نماز مغرب است. ابوالخطاب وقتی چنان کرد که کرد به یارانش گفت: آغاز نماز مغرب از میان رفتن رنگ سرخی از افق مغرب است و گفت: نماز مغرب مگزارید تا آنکه ستاره‌ها پدیدار شوند. این خبر به ابوعبدالله (ع) رسید پس او را لعنت کرد و فرمود: هر که عمداً نماز مغرب را تا هنگام پدیدار شدن ستاره‌ها ترک کند، ما از او بیزاریم.

---

1. T adds marg. آنگاه وقت مغرب است ; Y om. this clause.

و از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که فرمود: آغاز وقت نماز عشاء پنهان شدن شفق است. و شفق، آن رنگ سرخی است که پس از غروب[1] خورشید در افق مغرب وجود دارد. و پایان وقت نماز عشاء آنگاه است که شب به نیمه رسد.

و از ایشان است که فرمود: نماز شب را هر گاه که خواستی بجای آور؛ در آغاز شب یا پایان آن پس از نماز عشاء؛ و بعد از نماز شب وقت نماز وِتْر است.

نیز از ایشان (ع) روایت شده است که فرمود: وقت دو رکعت نماز فجر پس از نمایان شدن سپیده است.

و نیز از ایشان آمده است که فرمود: اشکالی ندارد که آن دو رکعت را پیش از فجر به جای آوری و وقت آن وسعت دارد؛ زیرا دو رکعت فجر از فرائضی نیست که ذکر کردیم بلکه از سنت است و محدود بودن وقت، مربوط به فرائض می‌باشد. و سزاوار، آنست که دو رکعت[2] فجر را پس از طلوع فجر به جای آوری زیرا آن دو رکعت منسوب به فجر است؛ همانگونه که سنت هر نماز را در وقت آن نماز به جای می آوری نه پیش از وقت آن.

و از جعفربن محمد روایت شده است که فرمود: اوّل وقت نماز صبح پدیدار شدن سپیده در افق مشرق است و پایان وقتش آنست که افق مغرب به سرخی گراید یعنی پیش از آنکه کناره‌های خورشید از افق مشرق نمایان شود. و نباید نماز صبح را تا این وقت به تأخیر انداخت مگر عذری یا علّتی در میان باشد. و اوّل وقت، افضل است. مطلبی که در مورد نمایان شدن سپیده در افق مشرق گفتیم چنین است که سپیدهٔ اوّل را عرب «ذَنَب السِّرحان» می‌نامد [که همان فجر کاذب است] و آن نوری است که دقیقاً از جایگاه طلوع خورشید همانند پرتو چراغ سر می‌کشد و آن موجب[3] نماز نیست و بر روزه‌دار، طعام را حرام نمی‌کند. سپس آن نور پخش می‌شود و در سمت چپ و راست افق نمایان می‌گردد و اگر چنان شد، آن فجر دوّم [صادق] و نمایان است که آغاز وقت نماز صبح می‌باشد و

1. C, S غیاب.

2.T gl. و اینکه پس‌از طلوع فجر، نماز بگزاری و آنچه‌بدان امر و عمل‌شده همین‌است. (حاشیه‌ای‌ازتأویل‌دعائم)

3. D (var.) بدان واجب نمی‌شود ; T بدان واجب نمی‌شود corrected into text.

Scanned by CamScanner

همان وقتی است که برای روزه‌دار، خوردن و آشامیدن و نزدیکی کردن حرام است.

از ابوجعفر و ابوعبدالله (ع) روایت شده است که فرمودند: اگر نماز فرضی بر عهده داری که از تو فوت شده است، نماز نافله[1] مگزار تا نماز فرضت را اداکنی. و ابوجعفر (ع) فرمود: خداوند نافله را نمی‌پذیرد مگر پس از ادای فریضه. مردی او را گفت: فدایت شوم، چگونه است آن؟ حضرت فرمود: آیا اگر روزه‌ای از ماه رمضان به عهده داشته باشی، می‌توانی روزهٔ مستحبی بگیری قبل از قضای روزهٔ رمضان؟ آن مرد گفت: نه. حضرت فرمود: نماز نیز چنانست . و این البته در مورد نماز فوت شده یا در آخر وقت است یعنی اگر چنانکه نمازگزار شروع به نافله کند و وقت نماز درگذرد باید نماز فریضه را ابتدا بخواند؛ و اما اگر در اوّل وقت[2] باشد بگونه‌ای که اگر نماز بگزارد سپس می‌تواند پیش از پایان وقت، فریضه را بجا آورد، اشکالی ندارد.

بعداً در مورد نماز فریضه و مستحبات و آداب آن سخن خواهیم گفت انشاءالله.

و از جعفربن محمد (ع) روایت شده است که امر می‌فرمود در شدّت گرما، نماز ظهر در خُنَکا خوانده شود؛ یعنی کمی از زوال خورشید بگذرد.

و از جعفربن محمد از پدرش از پدرانش از علی (ع) روایت شده است که فرمود: نماز جمعه باید هنگام زوال خوانده شود.

نیز از جعفربن محمد (ع) روایت شده است که ایشان اجازه داده‌اند که در سفر، نماز ظهر و عصر، و همچنین مغرب و عشاء با هم خوانده شود. نیز در حَضَر هم اجازه داده‌اند در جماعات مساجد اگر عذری وجود داشته باشد مثل باران، سرما، باد و تاریکی، که میان دو نماز جمع شود با یک اذان و دو اقامه؛ بدینگونه که اذان و اقامه می‌گوید و نماز اوّل را می‌خواند، وقتی سلام داد، برمی‌خیزد، اقامه می‌گوید و نماز دوّم را می‌خواند. در اینجا مستحب است که نماز اوّل در آخر وقتش و نماز دوّم در اول وقتش گزارده شود. و اگر هر

---

1. D gl. نافله در زبان عرب ـ که قرآن بدان نازل شده است ـ عبارتست از آن نمازی که کسی داوطلبانه پس از نماز واجب انجام می‌دهد. نیز نافله در زبان عرب به معنی فرزندِ فرزند است.

2. C and S add وسعت باشد.

دو را در وقت اوّلی از آن دو بجا می‌آورد کفایت می‌کند؛ البته این در مورد نماز مغرب و عشاء است ولی در مورد نماز ظهر و عصر قبلاً گفتیم که وقتی خورشید زائل شد، وقت هر دو نماز داخل می‌شود. و اگر از کسی نمازی فوت شد، هرگاه به یاد آورد، باید آن را قضا کند.

و از جعفربن محمد از پدرش از علی(ع) روایت شده است که پیامبر خدا(ص) در یکی از سفرهایش به درّه‌ای رسید و شب را در آنجا ماند. پس گفت: امشب چه کسی حاضر است بیدار بماند و پاسداری کند؟ بلال گفت: من حاضرم، ای پیامبر خدا! پس پیامبر خدا خفت و همهٔ همراهان نیز با او خفتند. این گرمای خورشید بود که آنان را از خواب بیدار کرد. پیامبر خدا فرمود: ای بلال! چرا چنین شد؟ بلال گفت: ای پیامبر خدا! مرا نیز همان چیزی فرا گرفت که شما را. پس پیامبر فرمود: هر چه زودتر ترک کنید این وادی را که در اینجا شما غفلتزده شدید. در وادی شیطان، شب را به سر آوردید. آنگاه حضرت وضو ساخت، مردم نیز وضو ساختند. بلال را فرمان داد که اذان گوید. حضرت دو رکعت نافلهٔ فجر را بجا آورد. سپس برخاست و نماز صبح گزارد.

از جعفربن محمد (ع) روایت شده است که فرمود: هر کس نمازی از او فوت شود تا اینکه وقت نماز دیگری در آید، اگر وقت نماز مُوَسَّع است باید ابتدا نماز فوت شده را بجای آورد و بعد نمازی را که در وقت است. اما اگر از وقت آن نماز فقط آن مقدار باقی است که همان را بجای آرد باید بدان نماز ابتدا کند و پس از آن نماز فوت شده را قضا کند.

و روایت شده است که مردی از جعفربن محمد(ع) سئوال کرد و گفت: ای پسر رسول خدا! چه می‌گوئی در مورد کسی که نماز ظهر را فراموش کرده است و دو رکعت از نماز عصر را بجای آورده؟ حضرت فرمود: آن را نماز ظهر قرار می‌دهد و پس از آن نماز عصر را شروع می‌کند. گفت: اگر مغرب را فراموش کند و وارد عشاء شود و دو رکعت بگزارد چه؟ حضرت فرمود: نمازش را بپایان می‌برد و سپس نماز مغرب را می‌خواند . آن مرد گفت: فدایت شوم، چه تفاوت است میان آنها. حضرت فرمود: چون بعد از نماز عصر نمازی نیست که به عنوان نافله خوانده شود. ولی پس از نماز عشاء هر چه بخواهد

می‌تواند نماز بگزارد.

و نیز از ایشان سئوال شد دربارهٔ کسی که نماز ظهر را فراموش کرده و به نماز عصر پرداخته است. حضرت فرمود: آن را نماز ظهر قرار می‌دهد و نماز عصر را پس از آن می‌خواند. گفتند: مغرب را فراموش کند و به عشاء پردازد؟ حضرت فرمود: نماز مغرب را به جای می‌آورد و سپس نماز عشاء را می‌خواند.

و از علی و ائمه دیگر(ع) روایت شده است که فرمودند: هر که پیش از وقت نماز بگزارد، باید اعاده کند و نماز پیش از وقت کفایت نمی‌کند. چنانکه اگر کسی ماه شعبان را روزه بدارد کفایت از ماه رمضان نمی‌کند.

ذکر اذان[1] و اقامه

و روایت شده است از جعفربن محمد از پدرش از جدّش از حسین‌بن علی از علی (ع) که از او سئوال شد دربارهٔ گفته مردم در مورد اذان که سبب آن خوابی بوده که عبدالله‌بن زید دیده است و آن خواب را برای پیامبر تعریف کرده و پیامبر امر به اذان فرموده است، حسین (ع) فرمود: وحی بر پیامبر شما فرود می‌آید و شما می‌پندارید که او اذان را از عبدالله‌بن زید گرفته است! اذان چهرهٔ دین شماست. حضرت برافروخته شد و سپس فرمود: بلکه شنیدم از پدرم علی‌بن ابیطالب(ع) که می‌فرمود: خدای عزوجل فرشته‌ای را نازل کرد که پیامبر خدا را به معراج برد. آنگاه حضرت حدیث إسراء [شب معراج] را مفصّلاً بیان کرد که ما در اینجا به اختصار می‌آوریم: و خداوند فرشته‌ای فرستاد که هرگز

1. (الف) D gl. اذان در لغت، آگاه کردن به چیزی است. می‌گویند: «أذنتُ بکذا وکذا» یعنی آگاه کردم به آن چیز. و «آذَنَنی فلانٌ بکذا» یعنی مرا بدان آگاه کرد. خداوند می‌فرماید: (۱۴/۷) «و إذ تأذن ربّکم لئن شکرتم لأزیدنّکم و لئن کفرتم إنّ عذابی لشدید» و نیز می‌فرماید: (۲۱/۱۰۹) «فقُل آذَنتُکم علی سواء». و مؤذّن در ظاهر خبر می‌دهد مردم را به نماز و اینکه وقتش رسیده است. (حاشیه از تأویل دعائم)
(ب) T gl. أذان، اسم از تأذین است. و آذان، إعلام است. و به همان معنی است اذان نماز. خداوند می‌فرماید: (۹/۳) «و اذان من الله و رسوله.»

پیش از آن در آسمان دیده نشده بود و بعداً هم دیده نشد. پس آن فرشته اذان گفت [بابندهای] جفت جفت و اقامه گفت [با بندهای] جفت جفت. و کیفیّت اذان را ذکر کرد.

و جبرئیل به پیامبر گفت: ای محمد! اینگونه برای نماز اذان بگو. و روایت شده است از ابوجعفر محمدبن علی[1](ع) که فرمود: در عهد رسول خدا، در اذان «حیّ علی خیر العمل[2]» می‌گفتند و در روزگارِ ابوبکر و صدری[3] از ایّام عمر نیز بدان امر شد. سپس عمر فرمان داد که آن را از اذان و اقامه حذف کنند . به عمر اعتراض شد و او گفت: وقتی مردم بشنوند که نماز بهترین عمل است، در امر جهاد سستی و تخلّف می‌کنند.

و همانند آن از جعفربن محمد(ع) روایت شده است. عامّه نیز همانند آن را روایت می‌کنند و همگی تا امروز اصرار دارند بر اینکه در این امر از عمر پیروی کنند و پیروی از رسول خدا را کنار نهند و برای این کار به قول عمر احتجاج می‌کنند. و ظاهر این قول، ما را بی‌نیاز می‌کند از اینکه بخواهیم بر ردّ قائلش دلیل بیاوریم . و همانا خدای عزوجل فرمان داده است که از رسول او بیاموزیم و فرمود:[4] «هر چه پیامبر برایتان آورد، بگیرید. و از آنچه شما را نهی کرد، دوری کنید.» و فرمود:[5] «بر حذر باشند کسانی که از امر او سرپیچی می‌کنند که فتنه و یا عذابی دردناک بر آنان رسد.» و نیز فرمود[6]: «برای مرد مؤمن و زن مؤمنه این حق وجود ندارد که هرگاه خداوند و پیامبرش به امری حکم کرد، برای خود در کارشان اختیار بینند. و هر که معصیت خدا و رسولش کند، پس به گمراهی آشکار در افتاده است.»».

پیامبر خدا(ص) فرمود: پیروی کنید و بدعت مگذارید که هر بدعتی گمراهی است و هرگمراهی‌یی در آتش است . آیا نزد این نادانان عمر به مصالح دین و مسلمین آگاهتر است یا خدا و رسولش؟ خدای عزوجل در کتابش بر نماز و جهاد و بسیاری از اعمال نیکوی دیگر چنانکه معلوم است تأکید و تحریص کرده و فرائضی را بر ما واجب دانسته

---

1. D, S, T, B. C, E از ابوعبدالله جعفربن محمّد الی آخر
2. T gl. می‌گویند: «حیّ علی کذا» یعنی بشتابید بدان؛ و به همان معنی است حیّ علی الصلوة.
3. D gl. صدر هر چیز اوّل آنست.
4. ۵۹/۷.
5. ۲۴/۶۳.
6. ۳۳/۳۶.

است، پس آیا کسی حق دارد که فریضه‌ای را که خدای عزوجل بر آن تأکید کرده است، از کتاب خدا ساقط کند؟ و آیا کسی می‌تواند یکی از فرائض را ترک کند بدین دلیل که بر فرائض دیگر بیشتر تأکید و سفارش شده است؟ چنین چیزی را هیچ دانا و نادانی نمی‌گوید. و ما نشنیده‌ایم که هیچیک از مردم چنان پنداشته باشند یا بدان اشارتی رفته باشد. پس بر اساس قول عمر و پیروانش ـ هر چند جهّال چنان توهّم کرده‌اند همانطورکه او پنداشت و آنها پنداشتند ـ نمی‌توان ساقط کرد چیزی را که خدا و رسولش فرمان داده‌اند به اثبات آن و اینکه در هر شبانه روز ده بار در هر مسجدی و هنگام هر جماعتی و برای هر فردی ندا داده شود؛ صرفاً بدین دلیل که جهّال چنین گمان کرده‌اند و یا اشراری سفله چنین پنداشته‌اند. اگر بتوان چنان کاری کرد و لازم باشد، در آنصورت باید بر اساس مقتضای عقول جُهّال هر یک از شرایع[1] اسلام را که فاسد به نظر می‌رسد، ساقط کرد. و آنگاه نادانان نسبت به اکثر شرایع اسلام چیزی نمی‌دانند و عقولشان آنها را ردّ می‌کند. خداوند فرمان نداده است که از نادانان پیروی شود. بلکه فرموده است که باید به نادانی که می‌پذیرد و قبول می‌کند، آموخت و از آنکه قبول نمی‌کند باید اعراض کرد. و با آنکس که تکذیب می‌کند و کفر می‌ورزد باید مبارزه کرد. و چون نظر عمر و پیروانش اینست که جهّال وقتی بشنوند که نماز بهترین عمل است، جهاد را ترک می‌کنند، پس باید اگر آن را نشنوند نیز نماز را ترک کنند. خداوند به آنان و نیز بدانچه آنان را وادار به طاعتش می‌کند از عمر و دیگران آگاهتر است. و نادرستی این سخن روشن‌تر از آنست که نیاز به شواهد و دلایلی بر ردّ آن و احتجاج بر قائلین آن باشد. از خداوند می‌خواهیم که ما را از گمراهی از راه دینش حفظ کناد و در اطاعت از او و اطاعت از اولیائش ما را پایداری دهاد.

از جعفربن محمد از پدرش از پدرانش از علی(ع) روایت شده است که گفت: پیامبر خدا چنین فرمود: سه چیز است که اگر امّت من بدانند برایشان چه چیز در آنها نهفته

1. D gl. شریعت در لغت آنچیزیست که در کنار نهر یا آب می‌سازند برای نوشیدن آب و برای اینکه هر کس می‌خواهد، به آب رود. و از همین ماده است «شَرَع الوارد فی‌الماء» [با دو دستش از آب نوشید]. و شرایع، سنّت‌هایی است که خداوند برای بندگانش وضع کرده است مانند امر دین و آنان را فرمان داده است که بدان متمسّک شوند و فرائضش بجای آورند. و نیز راه عمومی را شارع گویند. (حاشیه)

است، با یکدیگر بر سر آنها زد و خورد می‌کنند: اذان، به سوی نماز جمعه رفتن، و صَفِ اوّل نماز.

و نیز پیامبر فرمود: موذن‌ها در روز قیامت محشور می‌شوند در حالیکه گردنشان از همهٔ مردم بلندتر است و ندا می‌دهند به شهادت اینکه: «لااله‌الاالله». و بلندتر بودن گردن یعنی اینکه آماده‌تر برای نگریستن به رحمت خداوند؛ بر خلاف کسانی که خدای عزوجل بدحالی آنان را چنین وصف کرده است:[1] «و اگر ببینی هنگامی که مجرمین سر افکندگانند نزد پرودگارشان.»

و از پیامبر است(ص) که مردم را به اذان ترغیب و سفارش می‌کرد و فضائل آن را برایشان می‌شمرد. برخی او را گفتند: ای پیامبر خدا! چنان ما را به اذان ترغیب کردی که می‌ترسیم امّت تو با شمشیرها بر سر آن زد و خورد کنند. حضرت فرمود: هان که ضعفایتان مورد ستم قرار نگیرند.

و از علی(ع) است که فرمود: بر چیزی اندوهگین نشدم مگر اینکه دوست داشتم از پیامبر خدا(ص) بخواهم برای حسن و حسین اذان بگوید.

و از ابوعبدالله جعفربن محمد(ع) روایت شده است که فرمود: اذان و اقامه [بندهایشان] جفت جفت است و در آخر اقامه شهادت یکبار می‌آید؛ یعنی یکبار می‌گوئی: «لااللهالاالله».

و از علی(ع) است که فرمود: شخص مؤذن باید در اذان و اقامه رو به قبله باشد.پس آنگاه که می‌گوید حیَّ[2] علی‌الصلوة، حی علی‌الفلاح، باید چهره‌اش را به‌چپ و راست

---

1. ۳۲/۱۲

2. D gl. در زبان عرب «حیَّ» یعنی: بیا، رو کُن، حاضر شو و بشتاب. آن را به کسی که می‌خوانندش گویند و «حیَّ علی الصلوة» یعنی به نماز آیید. «علیٰ» در اینجا به معنی «الیٰ» است. نزد عرب حروف جرّ جایگزین یکدیگر می‌شوند؛ چنانکه خداوند از قول فرعون حکایت می‌کند که: (۲۰/۷۱) «و لأُصَلِّبَنَّكم فی جذوع النخل» که یعنی بر شاخه‌های نخل. و در حیَّ علی الفلاح، فَلاح به معنی رستگاری و نیز بقاست؛ همچنین در لغت به معنی پیروزی و غلبه است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید: (۲۰/۶۴) «و قد أفْلَحَ الیومَ مَنِ استَعْلیٰ». نیز فلاح به معنی شکافتن و بریدن است؛ به کسی که لبش شکاف دارد، «اَفْلَحْ» گویند؛ «الحدید بالحدید یفلح» یعنی آهن با آهن شکافته می‌شود، تا اینکه از جایگاه تنگش بدر آید. کشاورزان را فلاّح گویند، چون هنگام کشت، زمین را شخم



بگرداند.

از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: اذان را باید شمرده و آرام، و اقامه را باید سریع گفت. و لازم است که میان اذان و اقامه با نماز یا چیز دیگر فاصله شود؛ و در اذان و اقامهٔ نماز مغرب که نافله‌ای قبل از آن نیست، کمترین چیزی که کفایت می‌کند این است که میان اذان و اقامه بنشیند[1] و با دستش بر زمین کشد.

از علی‌بن الحسین (ع) روایت شده است که پیامبر وقتی صدای مؤذن را می‌شنید، عبارات او را می‌گفت. و وقتی مؤذن به حیّ علی‌الصلوة، حیّ علی‌الفلاح و حیّ علی خیر العمل می‌رسید، حضرت می‌گفت: لاحول و لاقوّة الا بالله. و وقتی اقامه به پایان می‌رسید، حضرت می‌گفت: اللّهُمَ ربَّ الدَّعوةِ التّامة و الصَّلوة القائمة، اَعطِ محمَّداً سُوْلَه یَومَ القیامة. و بَلِّغْهُ الدرجةَ الوسیلة من الجنّة و تَقَبَّل شفاعتَهُ فی اُمّتِهِ.

از علی (ع) است که فرمود: سه چیز است که جز ناتوان آن را فرو نمی‌گذارد: مردی که صدای مؤذن را بشنود و نگوید آنچه را که او می‌گوید، و مردی که به جنازه‌ای رسد بر اهلش سلام نکند و کنارهٔ تابوت را نگیرد، و مردی که به امام [جماعت] رسد که در حال سجده است، تکبیر نگوید و با او به سجده نرود؛ ولی نباید آن را نماز به حساب آورد.

و از ابوعبدالله جعفربن محمد(ع) است که فرمود: وقتی مؤذن «الله اکبر» گوید بگو: «الله اکبر» و وقتی گفت : «اشهدان لااله الاالله» پس بگو: «اشهد ان لااله‌الاالله» و وقتی گفت: «اشهد ان محمداً رسول الله» بگو: «اشهد ان محمداً رسول الله» و وقتی گفت: «قد قامت الصلوة» پس بگو: اللهم اَقِمْها و اَدِمْها وَاجْعَلْني مِنْ خَیرِ صٰالحيِ اَهْلِها عملاً. و هرگاه مؤذن «قد قامت الصلوة» گفت بر مردم واجب است که سکوت کنند و برخیزند؛ مگر اینکه امام [جماعت] نداشته باشند که باید برخی از آنها بر دیگران مقدم شود، [یعنی یکی باید جلو بایستد.].

می‌زنند. (حاشیه از تأویل دعائم)

1. S, D add لحظه‌ای

و از جعفربن محمد (ع) است که فرمود تطریب[1] در اذان اشکالی ندارد در صورتی که مؤذن تمام و روشن اذان بگوید و الف و ها را آشکار کند.

و از ایشان است که فرمود: هر که اذان و اقامه بگوید و نماز بگزارد، دو صف از فرشتگان پشت سر او نماز می‌گزارند. و اگر اقامه گوید بدون اذان و نماز بگزارد، یک صف از فرشتگان پشت سر او نماز می‌گزارند. برای نماز صبح و مغرب، خواه در سفر و خواه در حضر باید اذان و اقامه گفت؛ چراکه نماز صبح و مغرب کوتاه نمی‌شود.

از علی (ع) است که فرمود: «اشکالی ندارد اگر کسی به تنهایی نماز می‌خواند، اذان و اقامه نگوید.» بیان حضرت دلالت بر آن دارد که در اذان و اقامه فضل است؛ و فضل کمتر در اقامهٔ بدون اذان است؛ و البته اشکالی ندارد اگر کسی اذان و اقامه نگوید.

و از اوست که فرمود: اذان نیست مگر در وقت.

و از جعفربن محمد (ع) است که فرمود: اذان پیش از طلوع فجر، اشکالی ندارد. و نباید برای نمازی اذان گفت مگر اینکه وقتش داخل شود. و اذان در وقت برای همهٔ نمازها ـ نماز صبح و غیره ـ افضل است.

و از پیامبر خدا(ص)ست که: «بلال برای نماز اذان می‌گفت بعد از آن اذانی که برای بیرون آمدن پیامبر و نمازگزاردن با مردم گفته بود. » و بر همین اساس امروز امام جماعت بعد از آن اذان [عمومی] برای نماز اذان می‌گوید.

و از علی (ع) است که برای سخن گفتن در میان اذان و اقامه اشکالی نمی‌دید.

و از جعفربن محمد(ع) همانند آن آمده است ولی اقامه را استثناء کرده و فرموده است: وقتی مؤذن گفت: «قد قامت الصلوة» سخن گفتن بر او حرام است، نیز بر سایر اهل مسجد، مگر اینکه متفرّق باشند و امام جماعت نداشته باشند. و شایسته نیست که عمداً در اذان سخن گفته شود؛ چراکه اذان بابی از ابواب خیر است و آنکه در خیر است نشاید آن را قطع کند مگر با چیزی همانند آن. و اگر کسی مجبور شود سخنی بگوید یا نیازی اقتضایِ آن را کند، اشکال ندارد.

---

1. C, T gl. تطریب در صوت یعنی کشیدن آن و نیکو کردن.

و از جعفربن محمد (ع) است که فرمود: اشکال ندارد که کسی بدون وضو اذان بگوید. و با وضو بهتر است[1]؛ امّا اقامه را نباید بدون وضو گفت.

و نیز ایشان فرمود: کسی نباید نشسته اذان گوید مگر اینکه بیمار یا سواره باشد. و نباید اقامه گفت مگر در حالت ایستاده برزمین مگر اینکه ایستادن برای او ممکن نباشد.

و علی(ع) فرمود: بر زنان اذان و اقامه لازم نیست.

و نیز فرمود: اشکالی ندارد که مؤذن در حال گفتن اذان باشد و دیگری اقامه بگوید.

و از جعفربن محمد (ع) سئوال شد دربارهٔ اینکه زن می‌تواند اذان و اقامه بگوید، حضرت فرمود: اگر بخواهد می‌تواند. و اگر اذان عصر را بشنود او راکفایت می‌کند، و اگر نشنود کافی است که بگوید: اشهد ان لاالله الا الله و ان محمداً رسول الله.

و نیز ایشان فرمود: اشکالی ندارد که عبد و کودکی که به حّد بلوغ نرسیده اذان بگویند.

و از علی(ع) است که فرمود: مزد دادن به مؤذن حرام است یعنی اینکه او را مردم به مزدوری گیرند که بر ایشان اذان گوید. و فرمود: اشکال ندارد که از بیت المال او را پاداشی دهند[2].

و ایشان فرمود: کسی که ندا[ی نماز] را بشنود و در مسجد باشد، سپس بیرون رود منافق است مگر آنکه بخواهد دوباره بازگردد یا اینکه بدون وضو باشد، و برای وضو ساختن بیرون رود.

و نیز فرمود: از میان شما آنکس اذان گوید که بیانش آشکارتر باشد؛ و آنکس امام جماعت شود که فقیه‌تر باشد.

و جعفربن محمد (ع) فرمود: نماز نافله اذان ندارد. و اشکالی نیست که نابینا اذان بگوید اگر راهنمایی شود؛ چراکه ابن اُمِّ مکتوم نابینا برای پیامبر خدا(ص) اذان می‌گفت.

و از علی (ع) است که مِأذنه‌ای بلند دید؛ دستور داد خرابش کنند و فرمود: نباید در بالاتر از بام مسجد اذان گفت؛ و این بدانجهت است که از بالای مأذنه خانه‌های مردم

---

1. D و اگر با وضو باشد، بهتر است

2. C, F add به جهت کارش و نیز زحمتی که در مسجد می‌کشد.

پیداست و هر که بالای آن رود هر آنچه در خانه‌هاست می‌بیند و این موجب اذیّت مردم و آشکار شدن حریم آنانست و جایز نمی‌باشد.

و از علی نقل شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: هر کس خداوند به او فرزندی دهد در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گوید؛ چرا که این عمل آن کودک را از شیطان حفظ می‌کند، پیامبر به من امر فرمود که با حسن و حسین نیز چنان شود[1]. نیز فرمود که با اذان و اقامه در گوش آنها فاتحة‌الکتاب، آیة‌الکرسی، آخر سورهٔ حشر، سورهٔ اخلاص و مُعَوِّذتین [سورهٔ فلق و ناس] هم خوانده شود.

و نیز از ایشان نقل شده است که پیامبر خدا (ص) فرمود: هرگاه غیلان شما را گمراه کردند[2]، اذان نماز بگوئید.

در باب مساجد[3]

روایت شده است از جعفربن محمد، از پدرش از پدرانش از علی(ع) که فرمود: برای همسایهٔ مسجد نماز نیست مگر در مسجد مگر اینکه عذری داشته یا بیمار باشد. به ایشان گفتند: همسایهٔ مسجد کیست، ای امیرالمؤمنین؟ حضرت فرمود: هر کس صدا را بشنود.

و ایشان از قول پیامبر نقل کرده است که فرمود: نماز در مسجدالحرام صدهزار نماز است و نماز در مسجد مدینه ده هزار نماز، و نماز در بیت‌المقدس هزار نماز، و نماز در مسجد اعظم[4] صد نماز، و نماز در مسجد قبیله[5] بیست و پنج نماز، و نماز در مسجد بازار

---

1. C, T امر کرد که چنان شود ; D به من امر کرد و چنان کردم ; S به فاطمه امر کرد

2. D gloss «غیلان، آنها را گمراه کرد» غیلان در لغت یعنی غولهای ماده که عرب می‌گوید آنها اجنّهٔ جادوگرند. یعنی راه را گم کردند بدین معنی که جادوگران جن آنها را از راه به در بردند (حاشیه).

3. D gl. مساجد در ظاهر، خانه‌هایی‌ست که مردم در آنها برای نماز جمع می‌شوند و آنها طبقات و درجاتی دارد.

4. T gl. یعنی مسجد جامع که در هر شهری نماز جمعه در آن برپا می‌شود (از کتاب طهارت)

5. T gl. مراد از مسجد قبیله سایر مساجد غیر از جامع است (از کتاب طهارت)

دوازده نماز و نماز مرد که به تنهایی در خانه‌اش می‌خواند یک نماز است.

و نیز ایشان از پیامبر نقل کرده است که فرمود: نشستن در مسجد به انتظار نماز، عبادت است.

و فرمود: هر که قرآن سخنش باشد و مسجد، خانه‌اش، خداوند برای او در بهشت خانه‌ای می‌سازد و او را یک درجه از میانی بالاتر می‌برد.

و از علی(ع) است که فرمود: انتظار نماز پس از نماز، افضل است از رِباط [شاید مُراد از رِباط، پیوستن دو نماز به هم باشد. و شاید مراد جهاد باشد.].

و از ایشان است که فرمود: سنت است که هنگام نشستن در مسجد رو به قبله باشی.

و نیز ایشان فرمود: مسجد، خرابی خود را به پروردگارش شکایت می‌کند. و نیز مسجد از مرد آباد کنندهٔ او که از مسجد می‌رود دوباره می‌آید استقبال می‌کند همانگونه که شما از سفر کردهٔ خود وقتی باز می‌گردد استقبال می‌کنید.

و از ایشان است که فرمود: نشستن در مسجد رهبانیّت عرب است. مجلس مؤمن مسجد اوست و صومعهٔ او خانه‌اش.

و نیز فرمود: جار و جنجال خرید و فروش و سلاحتان را از مساجدتان دور کنید و در تمام ایّام هفته مساجد را خوشبو و معطّر کنید و در آنجا ظروف و حوض آب قرار دهید.

نیز فرمود: هر کس پرهیز کند از آلوده کردن مسجد به اخلاط سینه‌اش، روز قیامت در حالیکه خندان است خدا را ملاقات می‌کند، و کتابش را به دست راستش مـی‌دهند. مسجد از اخلاط سینه به خود می‌پیچد همانگونه که یکی از شما هنگامی که «خیزران» بر او می‌خورد به خود می‌پیچد.

و از ایشان است که فرمود: پیامبر خدا(ص) نهی کرد از اینکه در مساجد اقامهٔ حدود شود ، یا در آنجا صدا بلند گردد ، یا از گمشده جویا شوند، یا شمشیر در آنجا کشیده شود، یا تیراندازی کنند، یا خرید و فروش شود، یا در قبلهٔ آن سلاحی آویزند، و یا به تیز کردن[1] تیر پردازند.

---

1. C پرتاب

و از علی(ع) است که فرمود: از رفتن یهودیانتان و نصارایتان ، کودکانتان[1] و دیوانگانتان[2] به مساجد جلوگیری کنید یا اینکه خداوند شما را به صورت میمونها و خوکهایی در حال رکوع و سجود مسخ خواهد کرد. خدای عزوجل می‌فرماید[3]: «همانا مشرکین نجسند پس به مسجدالحرام نزدیک نشوند.» و اجماعی است که نجس را نباید به مسجد برد؛ در حالیکه مسلمان جُنُب نباید به مسجد برود و [روشن است که] مسلمان جنب نجس نیست [چه رسد به مشرک که نجس است].

و از ایشان است که پیامبر خدا(ص) نهی کرده از اینکه شخص جنب در مسجد بنشیند.

و علی (ع) در مورد قول خدای عزوجل[4]: «... و نه جُنُب، مگر اینکه از راه گذر کند.»، فرمود منظور شخص جنب است که از مسجد می‌گذرد و در آن نمی‌نشیند.

و از ایشان است که پیامبر خدا (ص) نهی کرده است از خوردن سیر و از اینکه با بوی آن اهل مسجد آزرده شوند و فرمود: هر کس این گیاه را خورد به مسجد ما نزدیک نشود.

و از علی (ع) نقل شده است که هنگام ورود به مسجد می‌گفت: بسم‌اللّه و باللّه، السَّلامُ علیک ایّها النّبی و رحمةُالله و برکاته، السلام علینا و علی عبادِاللّهِ الصالحین. و می‌فرمود: از حقوق مسجد است که هرگاه داخل آن شدی دو رکعت نماز بگزاری[5]، و از حقوق دو رکعت است که در آن اُمُّ القرآن را بخوانی، و از حقوق قرآن است که بدانچه در آنست عمل کنی.

و از پیامبر خداست که فرمود: هر کس برای خدا مسجدی بسازد، هر چند به اندازهٔ مَفْحَصِ[6] مرغ سنگخوار باشد ، خداوند برای او خانه‌ای در بهشت می‌سازد.

---

1. D, T marginally صابئتان. D has a mar. note on the Sabaeans, who are like Christians.

2. T (marginally) مجوستان.

3. ۹/۲۸.

4. ۴/۴۳.

5. T gl. در مختصر الاثار ، و المنتخبه و کتاب الطهارة آمده است که دو رکعت تحیت مسجد، خوانده نمی‌شود مگر در اوقاتی که نمازهای نافله در آنها جایز است (حاشیه)

6. D gl. مفحص مرغ سنگخوار در لغت جایی را گویند که مرغ سنگخوار با پاها و بالهایش زمین را می‌کاود تا تخم گذارد و بر آن بخوابد، مرغ خانگی نیز چنان می‌کند و آن مکان را «افحوصه» گویند که جمعش «افاحیص» ←

و از ایشان است که فرمود: نماز بدون اینکه در برابر نمازگزار سُتْرَه [پوشش] باشد، جفاست؛ و هر کس در دشت نماز می‌خواند، چیزی همانند پشت جهاز شتر در برابر خود قرار دهد.

و از علی است که نماز رو به شتر را دوست نمی‌داشت و می‌فرمود: هیچ شتری نیست مگر اینکه بر کوهان او شیطانی هست.

و از جعفربن محمد(ع) است که دوست نمی‌داشت مرد نماز بگزارد در حالیکه کسی در برابر او خوابیده باشد، یا اینکه مرد نماز بگزارد و در کنار او زنی باشد مگر اینکه مرد جلوتر از او بایستد.

و از پیامبر خداست که فرمود: هرگاه یکی از شما به نماز ایستاد و سُتْرَه [پوششی] در برابر اوست، باید به آن نزدیک شود، چراکه شیطان از میان او و آن پوشش عبور می‌کند، و فاصلهٔ او به اندازهٔ یک گاو خوابیده باشد.

و از جعفربن محمد است که او دوست نمی‌داشت در قبله [روبروی نمازگزار] تصاویری باشد. از ایشان سئوال شد در مورد مسجدی که در خانه در نظر گرفته می‌شود، اگر اهل خانه بخواهند جای آن را عوض کنند یا قسمتی از آن را وسعت دهد، حضرت فرمود: اشکالی ندارد.

امامت جماعت

از جعفربن محمد از پدرش از پدرانش از علی(ع) روایت شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: امام هر قوم نماینده و فرستادهٔ آنان به سوی خداست؛ پس در نمازتان برترین خود را مقدّم دارید.

از علی (ع) است که فرمود: سُفَهای خود را در نمازتان و بر جنازه‌هایتان مقدّم مدارید؛

است. و از همینجا کلمهٔ فحص از شیء مشتق شده است یعنی کندوکاو در آن تا ژرفای آن آشکار شود. و وقتی می‌گویند: «فحصتُ عن امر کذا» یا «فحصتُ عن فلان» یعنی می خواهند در مورد آن، چیزی بدانند.

چراکه آنان [یعنی آنها که امام جماعتند] وَفْدِ[1] شما به سوی پروردگارتان هستند.

و از اوست که فرمود: بیمار نباید امام تندرستان شود؛ این فقط اختصاص به پیامبر خدا(ص) دارد.

و از ابوجعفر محمدبن علی (ع) است که فرمود: پشت سر «عبد» نماز خواندن اشکالی ندارد در صورتی که او فقیه باشد و کسی فقیه‌تر از او نباشد که امام جماعت شود. نیز اشکالی ندارد نماز خواندن پشت سر نابینا در صورتی که افضل حاضرین باشد و او را رو به قبله کنند.

و علی(ع) نهی کرده است از نماز خواندن پشت سرِ دست بریده، جذامی، دیوانه، کسی که محکوم به حّد شده و زنازاده. عرب بیابانی نباید امام مهاجرین شود؛ نیز شخص مقیّد [در بند] نباید امام افراد بدون قید و بند شود؛ نیز فردی که تیمّم کرده برای وضوداران؛ نیز شخص خواجه برای فَحْل‌ها؛ زن برای مردان؛ خنثی برای مردان؛ گنگ برای زبانداران و مسافر برای افراد مقیم.

از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: اعتنا مکن به نماز پشت سر ناصبی و حروریّ. و او را چون ستونی از ستونهای مسجد فرض کن و برای خودت نماز بخوان؛ گویی که تنهایی. و این در صورتی است که در جای تقّیه و خوف از ایشان باشد. امّا اگر بحمدالله خوف و تقّیه‌ای در کار نباشد و امر خدای عزوجل، ظاهر، دینش سربلند و اولیایش چیره شده باشند، پس نباید پشت سرِ هیچ یک از آنان نماز خواند و هیچ احترامی ندارند.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) روایت شده است که فرمود: پشت سرِ ناصبی و کرّامی نماز مخوانید مگر اینکه بترسید از انگشت‌نما شدن و زیر سئوال رفتن؛ پس [در آن مورد] در خانه‌هایتان نماز گزارید سپس با آنان هم نماز بخوانید؛ پس آن را نماز استحبابی قرار دهید. و اکنون بحمدالله و بر اثر فضل و نعمت او ترس از میان رفته و تقّیه ساقط شده است و لذا نباید پشت سر ناصب[2] نماز گزارد و در آن نماز روشنی چشم نیست.

---

1. D gl وَفْدْ جمع وافد و کسی است که از سوی قوم [به عنوان نماینده] نزد پادشاه می‌رود.
2. T ناصبی.

و از علی نقل شده است که عمر با مردم نماز صبح خواند. چون نماز به پایان رسید رو به مردم کرد و گفت: ای مردم! عمر با شما نماز صبح خواند در حالیکه جنب بود. مردم به او گفتند: چه باید کرد؟ عمر گفت: من باید نمازم را اعاده کنم ولی بر شما لازم نیست. علی فرمود: هم تو باید اعاده کنی و هم آنان. چرا که مردم به امامشان اقتدا کرده‌اند و با او به رکوع و سجود رفته‌اند پس اگر نماز امام باطل باشد، نماز مأمومین نیز باطل خواهد بود.

و نقل شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: هر یک از شما نورانیّت بیشتر دارد، امام جماعت شود. و نور، قرآن است[1]. و هر یک از اهل مسجد[2] برای نماز در مسجدشان سزاوارتر است مگر اینکه امیر آنان حضور یابد که در آنصورت، او برای امامت شایسته‌تر از اهل مسجد می‌باشد.

و از جعفربن محمد (ع) است که فرمود: کسی امام جماعت شود که هجرتش تقّدم دارد. اگر مساوی بودند، آنکه بیشتر می‌خواند. و اگر مساوی بودند آنکه فقیه‌تر است. و اگر مساوی بودند، آنکه سّن بیشتری دارد. و صاحب مسجد، در مسجد خود شایسته‌تر است.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: اگر مرد، امام یک مرد باشد ، آن مرد باید در طرف راست امام بایستد. و اگر امام دو نفر یا بیشتر باشد، نمازگزاران باید پشت سر امام بایستند.

و علی(ع) فرمود: اشکال ندارد که مردم با امام نماز بخوانند و در غیر مسجد باشند.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود اگر به تنهایی نماز می‌خوانی، نمازت را طولانی کن، چرا که آن عبادت است. و اگر امام جماعت هستی نمازت را کوتاه کن، و همچون ضعیف‌ترین فرد جماعت، نماز بخوان. و فرمود: نماز پیامبر خدا(ص) در عین تمام بودن، کوتاهترین نماز بود.

---

1. D gl. ظاهرش اینست که نباید امام شود مگر آنکه بیشتر از همه قرآن حفظ کرده و داناتر از همه است؛ چنانکه پیامبر فرمود: علم، نوریست که خداوند در قلب هر یک از بندگانش که بخواهد قرار می‌دهد.

2. D gl. ظاهرش اینست که امام هر مسجد برای نماز خواندن بر اهل آن مسجد سزاوارتر است مگر اینکه امیر آنجا در مسجد حضور یابد که در آنصورت او از امام مسجد شایسته‌تر است برای امامت.

و از ایشان است که فرمود: زن نباید امام مردان شد، ولی می‌تواند امام جماعت زنان باشد و آنگاه نباید جلوتر از آنان بایستد، بلکه باید در میان آنان بایستد و آنان با او نماز بگزارند.

و نقل شده است که علی(ع) اجازه داده است که قرآن به امام جماعت یادآوری شود اگر او فراموش کند و از خواندن باز ایستد ، امّا اگر یک آیه یا بیشتر را بیاندازد، و یا اینکه از سوره‌ای به سورهٔ دیگر رود و ادامه دهد، نباید به او تلقین کرد.

در باب جماعت و صفوف

از جعفربن محمد(ع) از پدرش از پدرانش از پیامبر خدا(ص) روایت شده است که فرمود: هر کس نمازش را در جماعت بخواند، تمام خوبیها را در مورد او گمان برید و شهادتش را بپذیرید.

و از جعفربن محمد (ع) است که فرمود: نماز در جماعت افضل از نمازیست که مرد به تنهایی [و بدون امام] می‌خواند و آن یک نماز است که بیست و چهار نماز محسوب می‌شود.

از ابوجعفر محمدبن علی (ع) سئوال شد که: آیا نماز در جماعت، فریضه است؟ حضرت فرمود: نماز، فریضه است ولی جماعت در نماز فریضه نیست لکن سنّت است. هر کس آن را از روی بی میلی ترک کند و بدون عذر و علّت از جماعت مؤمنان دوری کند، نماز ندارد.

و علی (ع) فرمود: هر کس نماز صبح را در جماعت بخواند، نمازش در نماز ابرار بالا می‌رود و آن روز، در زمرهٔ متّقین به شمار می‌آید.

و از ابوجعفرمحمدبن علی (ع) روایت شده است که فرمود: یک شب علی تا صبح در حال قیام بود؛ پس چون سپیدهٔ صبح دمید، نماز صبح را خواند و دمی به خواب رفت. آنگاه که پیامبر خدا نماز صبح می‌خواند، علی را ندید. پس نزد فاطمه آمد و گفت: دخترم!

چه شده است که پسر عمویت با ما در نماز صبح حاضر نشد؟ فاطمه، قضیه را برای او گفت. حضرت فرمود آنچه را او از دست داده است یعنی نماز صبح در جماعت از همهٔ شب زنده‌داریش برتر می‌باشد. علی از گفتهٔ پیامبر خدا آگاه شد. پیامبر خدا او را گفت: ای علی! هر کس نماز صبح را در جماعت بخواند، گوئی همهٔ شب را به حال رکوع و سجود گذرانده است. ای علی! مگر نمی‌دانی که زمین از خوابی که عالِم پیش از طلوع خورشید بر او می‌کند [بر آشفته می‌شود و] به جانب خدا فریاد برمی‌دارد.

و از علی است که بامداد بر ابودرداء وارد شد و او را خوابیده یافت. پس گفت: تو را چه می‌شود؟ گفت پاره‌ای از شب را بیدار بودم. پس خوابیدم. علی گفت: نماز جماعت صبح را ترک کردی ؟ گفت: آری. علی گفت: ای ابودرداء! در نظر من خواندن نماز عشاء و صبح در جماعت بهتر از آنست که فاصلهٔ میان آن دو را شب زنده‌داری کنم. آیا نشنیده‌ای که پیامبر خدا(ص) می‌فرمود: اگر [مردم] بدانند آنچه را که در آن دو نهفته است، به جانب آن دو می‌روند هر چند به صورت خزیدن[1] باشد [یعنی اگر نتوانند بر پای روند، همانند کودک بر دست و پای می‌خزند و می‌روند و خود را می‌رسانند] بی تردید این دو [نماز جماعت عشاء و صبح] هر چه در [فاصلهٔ] میانشان بگذرد، می‌پوشانند.

و از ابوجعفر محمدبن علی است که فرمود: مردی از جُهَیْنه نزد پیامبر خدا آمده و گفت: ای رسول خدا! من در بادیه هستم و همراه خانواده و فرزندان و غلامانم می‌باشم. اذان و اقامه می‌گویم و با جمع آنان نماز می‌گزارم. آیا ما جماعت محسوب می‌شویم؟ حضرت فرمود: آری. گفت: گاهی همسرم در پی کاری می‌رود و من تنها می‌مانم. اذان و اقامه می‌گویم و نماز می‌خوانم آیا من، جماعتم؟ حضرت فرمود: «مؤمن به تنهایی جماعت است». پیش از این گفتیم که هرگاه مؤمن اذان و اقامه گوید و به نماز ایستد دو صف از فرشتگان پشت سر او به نماز می‌ایستند.

و علی فرمود: در زیر سایهٔ عرش ، در آن روز که سایه‌ای جز آن سایه نیست، مردی هست که از خانه برون می‌شود، وضو می‌سازد سپس به خانه‌ای از خانه‌های خدا می‌رود

1. T, D add به سوی آن دو

تا فریضه‌ای از فرائض خدای را به جای آورد پس آنچه میان او و آنست از میان می‌رود. و نیز مردی هست که در دل شب، پس از آنکه همهٔ دیده‌ها آرام گرفته‌اند، بیدار می‌شود، وضو می‌سازد؛ آنگاه به خانه‌ای از خانه‌های خدا می‌رود و آنچه میان او و آنست از میان می‌رود.

و علی از پیامبر خدا(ص) نقل می‌کند که فرمود: با رنج و مشّقت وضوی کامل ساختن، به سوی مساجد گام برداشتن و چشم به راه نماز پس از نماز بودن، خطایا را چه نیکو شستشو می‌دهد.

و از پیامبر خدا است که فرمود: در نماز جماعت، بهترین صف، صف مقدّم و در نماز میّت صف موخّر است[1]. سئوال شد: ای پیامبر خدا! چگونه است آن؟ حضرت فرمود: چرا که آن پوششی است برای زنان؛ پس بهترین صفوف مردان، اوّلین صفوف، و بهترین صفوف زنان، آخرین آنهاست. اگر مردم بدانند آنچه راکه در صف اوّل است، بدان دست نمی‌یابند مگر با تیرها. [کنایه از اینکه تلاش بسیار می‌کنند تا به آن برسند]

و از علی است که فرمود: بهترین صفوف ، صف اوّل است که صف ملائکه[2] می‌باشد. بهترین قسمت صف اوّل طرف راست امام است. و نیز فرمود: قسمت‌های خالی صفوف را پر کنید. و هر کس بتواند صف اوّل یا صفهای بعدی را تمام کند، باید چنان کند؛ اینکار در نظر پیامبرتان دوست داشتنی‌تر است. صفوف راکامل کنید چراکه خدا و فرشتگانش درود می‌فرستند به کسانی که صفوف راکامل می‌کنند.

از جعفربن محمد است که فرمود: صفوف راکامل کنید. برای کسی زیان ندارد که اگر

---

1. C, D, T add. marginally و بهترین صفوف مردان، صف اوّل و بهترین صفوف زنان صف آخر است

2. D gl در زبان عرب یعنی رسالت. چنانکه لغویون گفته‌اند مَلَک و ملائکه به معنی رسالت است و «الوک» و «مألکه» خدای عزوجل می‌فرماید: «برمی‌گزیند از ملائکه رسلی و نیز از مردم» (۲۴/۷۵) پس سزاوار نیست که در صف اوّل از صفوف نماز بایستد مگر افضل اهل مسجد یعنی علمائشان؛ چنانکه پیامبر خدا فرمود: از میان شما صاحبان خرد و علم پس از من بایستند و شایسته آنست که در صف اوّل، طرف راست امام افضل آنان بایستد یعنی کسی که اگر برای امام چیزی پدید آمد که از نماز خارج شد، او بتواند جابگزین امام شود. زیرا اگر بنا به دلیلی امام از نماز منصرف شود، باید از سمت راست برود و لذا باید کسی باشد که امام دست او را بگیرد و در جای خود بگذارد. (از تأویل دعائم)

صف اوّل در مضیقه است به صف بعدی برود و آن را کامل کند. پس اگر در صف جلو، شکافی دیدی اشکال ندارد که به صورت متحرّف[1] [مایل و کج] بروی و آن را پر کنی؛ یعنی در حال نماز.

و از پیامبر خداست که فرمود: صفوفتان را وصل کنید و زانوهایتان را در یک ردیف قرار دهید و پیش و پس منهید که شما را ناهماهنگ می‌کند و شیطان در میانتان می‌افتد همانگونه که اولاد حَذَفْ [بچّه‌های گوسفند] لابلای گوسفندان می‌افتند[2].

حَذَفْ نوعی گوسفند کوچک و سیاه است و واحد آن را حَذَفَه گویند. پیامبر خدا(ص) داخل شدن شیطان به صفوف را ـ در صورتیکه در میان صفوف شکاف و جای خالی باشد ـ تشبیه کرده است به قرار گرفتن بچه‌های گوسفند در میان گوسفندان بزرگ.

و از علی است که گفت: پیامبر خدا به من فرمود: ای علی! هیچگاه در عَثْکَل[3] نَایست. گفتم: ای پیامبر خدا! عثکل یعنی چه؟ فرمود: اینکه[4] به تنهایی در پشت صفوف نماز بگذاری.

مراد پیامبر ـ والله اعلم ـ آنگاه است که در میان صفوف، جایی وجود داشته باشد. و اما اگر جایی نباشد، اشکال ندارد که به تنهایی پشت صفوف بایستد؛ زیرا از ابوعبدالله جعفربن محمد(ع) سئوال شد دربارهٔ مردی که وارد جماعت شود و به تنهایی بایستد و کسی با او در صف نباشد و همهٔ صفهای مقابل فشرده باشد؛ حضرت فرمود: اگر چنان باشد و به تنهایی بایستد، او نیز با آنان است.

و علی فرمود: تا آنجا که می توانی در صف باش و اگر تنگنا باشد و تو پس و پیش شوی اشکال ندارد. و نیز فرمود: اگر مردی بیاید و نتواند داخل صف شود، پس در کنار امام بایستد، این برای او کفایت می‌کند و نباید به صف فشار بیاورد.

و از ابوجعفر محمدبن علی است که فرمود: باید صفوف کامل و چسبیده به هم باشد.

---

1. E منحرف.

2. D gl داخل گوسفندان می‌شوند و میان آنها راه می‌روند.

3. C, D, E, B عیکل ; T عثکل ; S عکل. Prof. Abd al-Aziz al-Maimani proposes فسکل , the last of a bunch of race horses.

4. C, T om.

و باید میان صفها به اندازهٔ سجده‌گاه یک انسان فاصله باشد. و هر صفی که افراد آن با امام نماز می‌گزارند، اگر فاصلهٔ میان آنها و صف جلویی کمتر از آن مقدار باشد، این نماز برای آنها نماز نیست.

و نیز فرمود: آنها که پس از امام می‌ایستند دانایان و خردمندان باشند؛ که اگر امام چیزی را فراموش کرد یادآوری کنند.

و نیز ایشان فرمود: اگر زنان با مردان نماز می‌خوانند، در صف آخر صفوف بایستند؛ جلوتر از مردان و دوشادوش آنها نایستند مگر اینکه میان آنها و مردان پوششی باشد.

بیان صفات نماز

از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش، از علی(ع) روایت شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: همانا اعمال درگرو نیّات است و برای هر کس آنچیزیست که نیّت کرده است.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: نباید کسی داخل نماز شود، مگراینکه آن را نیّت کند. و هر کس نماز بگذارد و نیّت نماز داشته باشد و چیز دیگری در آن داخل نکند، نمازش از او پذیرفته می‌شود در صورتیکه نیّت او ظاهری و باطنی باشد.

و از علی(ع) است که دربارهٔ قول خدای عزوجل[1]: «پس نماز بگذار برای پروردگارت و نَحْر کن»، گفت: نحْر[2] یعنی بالا بردن دو دست در نماز به‌سوی چهره.

و از ابوعبدالله جعفربن محمد(ع) است که فرمود: وقتی نماز را آغاز کردی، دو کف دستت را بالا ببر بگونه‌ای که بالاتر از گوشها قرار نگیرد و کاملاً آنها را باز کن، سپس تکبیر بگو.

---

1. ۱۰۸/۲.

2. .Dgl و از حضرت باقر(ع) در مورد نحر سئوال شد. فرمود: نحر یعنی روز نحر که همان روز عید قربانست و إنْحار در نماز یعنی راست ایستادن بدینگونه که ستون فقرات و بالای سینه صاف باشد. (از مختصر الآثار.)

و از آنحضرتست که فرمود: شروع نماز با تکبیرةالاحرام است. و هر کس آن را ترک کند باید نماز را اعاده کند. شروع نماز با تکبیر است و پایان آن با سلام دادن.

و از علی(ع) است که فرمود: هرگاه خواستی نمازت را آغاز کنی، بگو: «اللهاکبر، وَجَّهْتُ[1] وَجْهِیَ لِلّذی فَطَرَ السَّمواتِ وَالارض؛ حنیفاً مُسلماً وَ ماأنا مِنَ المُشْرکین. اِنَّ صَلٰوتی وَنُسُکی و مَحْیایَ و مَمٰاتی لِلّه ربِّ العالمین، وحدهُ لاشریکَ لَه، وَ بِذلک اُمِرْتُ و أنا مِنَ المسلمین.»

در مورد دعا برای رو به سوی خدا کردن، پس از تکبیرة الاحرام وجوه بسیاری از امامان(ع) رسیده است که در این کتاب، آنها را خلاصه کردیم، زیرا آمدن وجوه بسیار دلالت دارد بر اینکه در میان آنها دعای متعیّنی نیست که غیر از آن کفایت نکند. و آنچه را از علی(ع) نقل کردیم، دعایی نیکوست.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: پس از توجّه [رو به سوی خدا کردن]، از شیطان [به خدا] پناه ببر و بگو: اَعُوذُ بِاللّهِ السَّمیعِ الْعلیم مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم.

و از پیامبر خدا(ص) است که فرمود: هر یک از شما که به نماز می‌ایستد، باید نگاهش را به جایگاه سجده‌اش بدوزد. و نهی فرمود از اینکه نمازگزار در حال نماز نگاهش را به آسمان بیفکند.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: هنگام نماز رویت را از قبله برمگردان که نمازت باطل می‌شود؛ خدای عزوجل به پیامبرش می‌گوید:[2] «پس بگردان چهره‌ات را به‌سوی مسجدالحرام و هرجا که بودید پس چهره‌هایتان را به‌سوی آنجا بگردانید.» و نگاهت را فرو افکن و به آسمان میفکن و باید نگاهت به جایگاه سجده‌ات باشد.

و از پیامبر خدا(ص) است که داخل مسجد شد و دید انس‌بن مالک نماز می‌گزارد و به اطراف خود می‌نگرد. حضرت به او فرمود: ای انس! همانند کسی نماز بخوان که درحال وداع [از این دنیا] است و چنین فرض کن که پس از آن هرگز نماز نمی‌گزاری. چشم خود را به سجده گاهت بیفکن بگونه‌ای که اگر کسی در سمت راست یا چپ تو ایستاده است او را

1. Compare ۶/۷۹.

2. ۲/۱۴۴.

نشناسی. و بدان که در برابر کسی ایستاده‌ای که تو را می‌بیند و تو او را نمی‌بینی.

و از جعفربن محمد(ع) است که دربارهٔ قول خدای عزوجل:[۱] «آنان که در نمازشان خاشعند»، گفت: خشوع یعنی در نماز، نگاه را فروافکندن. و نیز فرمود: هرکس در نمازش کاملاً روبرگرداند، نمازش باطل می‌شود.

و از پیامبر خدا(ص) است که فرمود: نماز بر چهار سهم بنا شده است: سهمی از آن وضوی کامل گرفتن است؛ سهمی از آن رکوع است؛ سهمی از آن سجود است و سهمی از آن خشوع. سئوال شد: ای پیامبر خدا! خشوع چیست؟ فرمود: خشوع یعنی تواضع در نماز، و اینکه بنده با تمام قلبش رو به‌سوی پروردگارش کند؛ پس آنگاه که رکوع و سجودش را تماماً بجای آورد و آن دو سهم دیگر را نیز اتمام کند، نمازش در حالی به آسمان فرا می‌رود که نوری از آن می‌درخشد؛ و درهای آسمان در برابرش گشوده می‌شود و می‌گوید: تو از من محافظت کردی، خدا حفظت کند. و فرشتگان می‌گویند: درود خدا بر صاحب این نماز. ولی اگر آن سهم‌های مذکور را به گونه‌ای تامّ به‌جای نیاورد، نماز در حالی بالا می‌رود که دارای ظلمت است و درهای آسمان در برابرش بسته می‌شود و می‌گوید: مرا تباه کردی؛ خدا تباهت کند. و آن نماز به چهرهٔ او زده می‌شود.

و از علی‌بن حسین(ع) نقل شده است که در حال نماز، ردایش از روی دوشش فرو افتاد؛ حضرت به همانحال رهایش کرد تا اینکه نمازش به پایان رسید. یکی از اصحاب آنحضرت را گفت: ای فرزند رسول خدا! ردایت از روی دوشت فرو افتاد و شما رهایش کردید و به نماز ادامه دادید، درحالیکه ما را از چنان کاری بازمی‌دارید؟ حضرت فرمود: وای بر تو، آیا می‌دانی که در مقابل چه کسی بودم؟ حضور من در برابر خدا، افتادن ردا را از یادم برد. آیا می‌دانی که نماز بنده فقط بدانمقدار پذیرفته می‌شود که توجّه و حضور قلب دارد. پس او گفت: ای فرزند رسول خدا! در آنصورت ما به هلاکت افتاده‌ایم. حضرت فرمود: نه؛ خداوند نقص آنها را توسّط نافله‌ها جبران می‌کند.

و از آنحضرت نقل شده است که هرگاه برای نماز وضو می‌گرفت و می‌خواست وارد

---

۱. ۲۳/۲.

نماز شود، چهره‌اش به زردی می‌گرایید و رنگش تغییر می‌کرد. یکبار در آنمورد از حضرت سئوال شد؛ فرمود: می‌خواهم در برابر پادشاهی بزرگ بایستم.

و از ابوجعفر و ابوعبدالله(ع) نقل شده است که فرمودند: برای هر بنده آن مقدار از نمازش از برای او خواهد بود که در آن توجّه دارد. و اگر همهٔ آن را بی‌توجه بخواند، نمازش را درهم می‌پیچند و به چهره‌اش می‌زنند.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: وقتی برای نماز احرام بستی به نماز روکن؛ چراکه وقتی رو به نماز کردی خداوند به تو رو می‌کند؛ و اگر از آن روبرگرداندی خدا از تو روی برمی‌گرداند. و چه بسا بیش از نیمی از نماز یا یک سوّم آن، یا یک چهارم آن و یا یک ششم آن بالا نمی‌رود [پذیرفته نمی‌شود] یعنی به اندازه‌ای که نمازگزار به نمازش توجّه دارد. خداوند به قلبی که در غفلت است، چیزی نمی‌دهد.

و از ابوجعفر و ابوعبدالله(ع) نقل شده است که آن دو بزرگوار هرگاه برای نماز برمی‌خاستند، رنگشان تغییر می‌کرد. گاه سرخ می‌شد وگاه زرد؛ گویی با چیزی مناجات می‌کنند که آن را می‌بینند.

و از علی(ع) نقل شده است که هرگاه وارد نماز می‌شد، چنان بود که گویی بنائی بی‌حرکت یا ستونی قائم است که هیچ نمی‌جنبد؛ و چه‌بسا به رکوع و سجود می‌رفت و پرنده‌ای بر او می‌نشست.[1] و هیچ‌کس نمی‌توانست همانند پیامبر خدا(ص) نماز بگزارد غیر از علی‌بن ابیطالب(ع) و علی‌بن حسین(ع).

و از جعفربن محمد(ع) سئوال شد در مورد مردی که به نماز ایستاده است، آیا می‌تواند این پا و آن پا کند [گاه روی این پا بایستد وگاه روی آن پا] یا اینکه یکپایش را جلو بگذارد و پای دیگری را عقب، بدون اینکه عذری داشته باشد؟ حضرت فرمود: اگر چندان آشکار نباشد، اشکالی ندارد.

و فرمود: پیامبر خدا(ص) نهی کرد از اینکه نمازگزار پاهایش را در نماز از هم باز

---

1. D gl. یعنی بر اثر طول رکوع و سجودش که آرام بود و حرکت نمی‌کرد و پرنده می‌پنداشت که او غیرانسان است. (از تأویل.)

بگذارد و فرمود: این عمل، کار یهود است. بیشترین حدّ فاصلهٔ میان دو پا به اندازهٔ یک‌وجب یا کمتر باید باشد؛ و هرچه فاصلهٔ آنها کمتر باشد بهتر است مگر اینکه عذری وجود داشته باشد.

و از آنحضرتست که فرمود: وقتی به نماز ایستاده‌ای، دست راستت را روی دست چپ مگذار و نیز دست چپ را روی دست راست؛ چراکه این عمل همانند تکفیر[1] اهل کتاب است. بلکه دستهایت را کاملاً فروانداز؛ زیرا این عمل بهتر می‌تواند ذهنت را بازدارد از مشغول شدن به غیرنماز.

و از جعفربن محمد(ع) از پدرش از جابر(بن عبدالله انصاری. ر.ه.) نقل شده است که پیامبر خدا(ص) به من گفت: وقتی به نماز می‌ایستی، قرائت را چگونه شروع می‌کنی؟ گفتم: می‌گویم: الحمدلله ربّ العالمین. حضرت فرمود: بگو: بسم‌الله الرحمن الرحیم، الحمدلله ربّ العالمین.

و از پیامبر خدا(ص) و از علی و حسن و حسین و علی‌بن حسین و محمدبن علی و جعفربن محمد صلوات‌الله علیهم اجمعین نقل شده است که ایشان «بسم‌الله الرحمن الرحیم» را در اوّل فاتحةالکتاب و اوّل سوره در هر رکعت به جَهْر [باصدا] می‌خواندند البتّه در نمازهایی که قرائتش به جَهْر است. و در نمازهایی که قرائت دو سورهٔ آنها به اِخْفات [بدون صدا و آرام] است، آن [یعنی بسم‌الله...] را به اخفات می‌گفتند. و علی‌بن حسین فرمود: ما فرزندان فاطمه همگی چنان می‌خوانیم.

و جعفربن محمد(ع) فرمود: تقیّه دین من و دین پدران من است؛ و در سه چیز تقیّه نیست: نوشیدن مُسکر، مسح بر پای‌افزار و به جَهْر نخواندن «بسم‌الله الرحمن الرحیم.»

و از آنان روایت شده است که فرمودند: پس از بسم‌الله الرحمن الرحیم در هر رکعت باید فاتحة الکتاب خوانده شود و در دو رکعت اوّل هر نماز، بعد از فاتحة الکتاب باید یک سوره خواند.

1. T gl. تکفیر یعنی خضوع انسان در برابر غیر؛ همانگونه که کافران ذمّی در برابر رؤسای منطقه چنان می‌کردندیعنی دست بر سینه می‌نهادند و در برابر او تعظیم می‌نمودند.

و از ایشانست که دوست نمی‌داشتند بعد از خواندن فاتحةالکتاب «آمین» گفته شود چنانکه عامّه می‌گویند. و جعفربن محمد(ع) فرمود: مسیحیان «آمین» می‌گویند.

و از آنحضرت، از پدرش، از پدرانش روایت شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: همواره امّت من بر خیر هستند و بر شریعتی نیکو و زیبا از دین خود می‌باشند مادام که همانند اهل کتاب در حال ایستادن با گامهایشان به سوی قبله نمی‌روند و بازنمی‌گردند؛ و با صدای بلند آمین نمی‌گویند.

و از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که فرمود: در نماز ظهر و عشاء سوره‌ای همانند سورهٔ «مرسلات»[1] و «اذاالشمس کُوِّرت»[2] خوانده می‌شود. و در نماز عصر همانند سورهٔ «عادیات»[3] و «القارعه»[4]؛ و در نماز مغرب همانند «قل هوالله احد»[5] و «اذا جاء نصرالله والفتح»؛[6] و در نماز صبح سوره‌ای خوانده شود که از همهٔ اینها طولانی‌تر باشد؛ و سورهٔ خاصی لازم نیست. و پیش از این گفتیم که در نماز جماعت باید نماز، کوتاه و همانند نماز ضعیف‌ترین فرد خوانده شود. زیرا در میان مأمومین کسانی هستند که کار دارند یا بیمارند یا ناتوانند. برای کسی که به تنهایی [فُرادیٰ] نماز می‌گزارد و می‌تواند نمازش را طولانی بخواند، فضیلت آنست که نماز را طولانی کند. و خوبست که در نماز صبح سوره‌های طولانی و مفصل خوانده شود؛ در نماز ظهر و عشاء سوره‌های متوسط و در نماز عصر و مغرب، سوره‌های کوتاه.[7]

و از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که فرمود: کسی که در نماز سوره‌ای را شروع کند و سپس بخواهد آن را رها کند و سورهٔ دیگری بخواند، می‌تواند چنان کند در صورتی که به نیمهٔ سوره نرسیده باشد؛ مگر در «قل هوالله احد» که نمی‌تواند آن را قطع

---

1. سورهٔ ۷۷.
2. سورهٔ ۸۱.
3. سورهٔ ۱۰۰.
4. سورهٔ ۱۰۱.
5. سورهٔ ۱۱۲.
6. سورهٔ ۱۱۰.
7. C, D gl. سوره‌های طولانی و مفصل از حجرات است تا مجادله و سوره‌های متوسط از مجادله است تا عمّ یتسائلون و سوره‌های کوتاه از عمّ یتسائلون است تا ناس.

کند. و نیز فقط در نماز جمعه اگر سورهٔ «جمعه»[1] و سورهٔ «منافقین»[2] را شروع کرده است نباید آنها را قطع کند و سورهٔ دیگر بخواند؛ و اگر در نماز جمعه سورهٔ «قل هوالله احد» را شروع کرده است می‌تواند آن را قطع کند و سورهٔ «جمعه» یا سورهٔ «منافقین» را بخواند.

و از آنحضرت از پدرش، از پدرانش روایت شده است که پیامبر خدا(ص) نهی کرد از اینکه در هر نماز فرض کمتر از یک سوره خوانده شود. و نهی کرد از اینکه در نمازهای فرض یک سوره را تکّه‌تکّه کنند؛ و همچنین نباید بعد از فاتحةالکتاب دو سوره با هم خوانده شود. ولی در نمازهای نافله اجازه داده‌اند که یک سوره تکّه‌تکّه شود یا دو سوره با هم خوانده شود.

و از علی امیرالمؤمنین (ع) سئوال شد دربارهٔ قول خدای عزوجل:[3] «و قرآن را با ترتیل بخوان»، گفت: یعنی آن را به نیکوئی، آشکار بخوان. نه مانند خرمای پست پراکنده‌اش کن؛ و نه چون شعر، قطعه‌قطعه. در شگفتیهایش درنگ کنید و قلبها را با آن حرکت دهید. و قصدتان این نباشد که به آخر سوره برسید [یعنی زود تمامش کنید].

و از جعفربن محمد(ع) سئوال شد دربارهٔ قرائت امام جماعت در نماز که آیا باید همهٔ کسانی که پشت سر او هستند صدایش را بشنوند؟ حضرت فرمود: قرائتش باید متوسط باشد. خدای عزوجل در کتابش می‌فرماید:[4] «نمازت را با صدای بلند مخوان، بیصدا و آرام نیز مخوان».

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: قرائت نماز، سنّت است و از فرایض [ارکان] نماز نیست. پس هرکس آن را فراموش کند، لازم نیست اعادهٔ آن. و هرکس آن را تعمّداً ترک کند، نمازش مُجزی و کافی نیست؛ زیرا متعمداً نباید سنّت را ترک کرد. و فرمود: کمترین واجبات نماز عبارتست از: تکبیرةالاحرام، رکوع و سجود؛ البته بدون اینکه بخواهد عمداً چیزی از واجبات نماز که حدود[5] آن باشد، ترک کند. و هرکس عمداً

1. سورهٔ ۶۲
2. سورهٔ ۶۳
3. ۷۳/۴.
4. ۱۷/۱۱۰.
5. D gl. حدود نماز هفت است: حدّ اوّل احرام، حد دوّم قیام رو به قبله، حدّ سوم قرائت، حدّ چهارم رکوع، حدّ پنجم سجود، حدّ ششم تشهّد و حدّ هفتم سلام. (حاشیه از تأویل دعائم.)

قرائت را ترک کند، اعادهٔ نماز بر او واجب است و هر کس فراموش کند، اعاده لازم نیست.

و از جعفربن محمد(ع)، از پدرش، از پدرانش، از علی(ع) است که پیامبر خدا(ص) هنگام گفتن تکبیرة الاحرام، دو دستش را تا مقابل گوشهایش بالا می‌برد و نیز هنگامی که برای رفتن به رکوع تکبیر می‌گفت و هنگامی که سر از رکوع برمی‌داشت.[1] و از ابوجعفر و ابوعبدالله(ع) به همانگونه روایت شده است.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: هنگام رکوع دو کف دستت را بر سر زانوانت بگذار؛ و پشتت باید کاملاً کشیده و مسطح باشد؛ سرت را بالا مَبَر و پایین مینداز و فرمود: پیامبر خدا(ص) هرگاه به رکوع می‌رفت، اگر مقداری آب روی پشتش ریخته می‌شد، آب در جای خود می‌ماند [بر اثر مسطح بودن پشت آنحضرت هنگام رکوع، آب به این سو یا آن‌سو نمی‌رفت] و فرمود: هنگام رکوع انگشتانت را از هم بگشا و بر زانوانت بگذار و با سرانگشتانت کاسهٔ زانوانت را فرابگیر.

و از آنحضرتست که فرمود: در رکوع سه بار بگو: سبحان ربّی العظیم.

و از آنحضرت، از پدرانش(ع) در مورد ذکر رکوع و سجود وجوهی روایت شده است که ذکر همهٔ آنها به درازا می‌انجامد و ما مختصرش کردیم. حدّ کفایت آن گفتن سه بار «سبحان‌الله» است و اگر کسی که به تنهایی نماز می‌خواند بر آن بیفزاید و طولانی‌اش کند، نیکوست.

و از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که فرمود: در رکوع چنین می‌گویند: اللهمّ لک رکعتُ و لک خَشَعْتُ وبک آمنتُ و علیک توکّلتُ و انت ربّی، خَشَعَ لک سمعی و بصری و شَعْری و بَشَری و لحمی و دَمی و مُخّی و عَصَبی و عِظامی و ما اَقلَّت قَدَمای، غیرَ

---

1. D gl. و وقتی می‌گفت: «سمع‌الله لمن حمده» یا «ربنا لک‌الحمد» دستهایش را بالا می‌برد ـ چه در حالی‌که امام بود یا مأموم بود و چه وقتی که به تنهایی نماز می‌خواند ـ به همانگونه که هنگام گفتن تکبیر دستهایش رابالا می‌برد. سپس در حال فرود آمدن [برای سجده] تکبیر می‌گفت و دستهایش را بلند نمی‌کرد. فقط هنگامی دستهایش را بلند می‌کرد که در حالت ایستاده تکبیر می‌گفت؛ امّا اگر وقت فرود آمدن یا در حالت نشسته تکبیر می‌گفت، دستهایش را بالا نمی‌برد. (از طهارات.)

مُسْتنکف ولا مستکبر ولا مُستَحسر[1] عن عِبادتکَ والخنوع[2] لک والتذلّل لطاعتک سبحان ربّیالعظیم و بحمده؛ سه بار گفته شود.[3]

و از آنحضرتست که فرمود: وقتی سر از رکوع برداشتی بگو: «سمع‌الله لمن حمده» و سپس بگو: «ربّنا لک‌الحمد».[4]

ونیز از آنحضرت و آباء طاهرینش در ذکر پس از رکوع وجوه بسیاری رسیده است که یکی ازآنها این است که بگوئی: «اللهم ربَّناَ لَک الحمدُ، الحمدُلله ربّ‌العـالمین، اهـلَ الجَبَروت و الکبریاء والعظمةِ والجلالِ والقدرة، اللهمّ اغفرلی و ارحَـمنی واجبُرنی و ارْفَعْنی، فَاِنّی لَمٰا اَنزلْتَ اِلَیَّ مِن خیرٍ فقیر.» کسی که برای خود نماز می‌خواند [نه برای جماعت] می‌تواند این دعا یا مشابه آن را بخواند ولی در نماز جماعت کفایت می‌کند که با صدای بلند گفته شود: «سمع‌الله لمن حمده» و آهسته گفته شود: «رَبّنا لک الحمد.» سپس تکبیر گوید و به سجده رود.

و از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که فرمود: وقتی که برای سجده فـرود آمدی، پیش از نهادن زانوان بر زمین، دستهایت را کمی زودتر بر زمین بگذار.[5]

و از آنحضرتست که فرمود: هرگاه به سجده می‌روی باید دو کف دستت کاملاً گشوده بر زمین قرار گیرد و سرانگشتانت مقابل گوشهایت قرار گیرد چنانکه هنگام تکبیر آنها را بالا می‌بری. آرنجهایت را به گونهٔ مایل و گشوده از خود قرار بده و فاصلهٔ کف دستت تا آرنج را به زمین مگذار. پیشانی و بینی‌ات را بر زمین بنه. دستهایت را از آستین به‌درآر و

---

1. T gl. مستحسر یعنی خسته و ناتوان

2. T gl. خنوع مانند خضوع است و خضوع یعنی تعظیم و تواضع ; C,D والخشوع ; T والخنوع

3. T. اگر هفت بار بگوید نیکوست. و اگر امام جماعت باشد بهتر است که کمتر بگوید.

4. D gl. یعنی پنهانی و بدون صدا بگوید. نیز کسانی‌که پشت سر امام هستند، وقتی او می‌گوید: «سمع‌الله لمن حمده» آنها بدون صدا می‌گویند: «ربنا لک‌الحمد»؛ مگر آن فردی که حالت مُکبّر دارد که اگر نمازگزاران تعدادشان زیاد است، او باید برای اینکه به گوش همه برساند، ربنالک الحمد و تکبیر را با صدای بلند بگوید. (حاشیه از تأویل دعائم.)

5. D gl. در مورد فرود آمدن برای سجده اختلاف است. بعضی روایت کرده‌اند که پیش از زانوان باید دستها را بر زمین نهاد و برخی گفته‌اند پیش از دستها زانوان را. ولی مطابق روایت اول عمل شده است. و البته اگر زانوان راپیش از دستها بگذارد نیز جایز است. (از الاخبار فی‌الفقه.)

بدون پوشش بر روی زمین یا مصلاّی خود قرار بده. بر آویزهٔ دستارت سجده مکن و پیشانی‌ات را برهنه کن و کمترین مقدار لازم برای تماس پیشانی با زمین به اندازهٔ یک درهم است.

و از آنحضرتست که فرمود: در سجده سه بار بگو: سبحان ربّی الاعلی.

در باب ذکر سجود وجوه بسیاری از آنحضرت و از پدرانش(ع) روایت شده است. کسی‌که امام جماعت می‌باشد بهتر است که سه بار «سبحان‌الله» بگوید. و روایت شده است که کسی که به‌تنهایی نماز می‌گزارد، در سجودش سه‌بار بگوید: اللهمّ لکَ سَجَدْتُ و بک آمنتُ و علیک توکّلتُ و انت ربّی و الهی، سَجَد وجهی للّذی خَلَقَه و صوّره و شقّ سَمْعَه و بصره؛ الله ربّ العالمین، سبحان ربّی الاعلی و تعالیٰ.

و نیز از ایشان وجوه بسیاری روایت شده است در مورد ذکر میان دو سجده؛ یکی از آنها این است که بگوئی: اللهمّ اغفرْلی و ارحَمْنی، و اجبُرْنی و ارْفَعْنی.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: وقتی می‌خواهی پس از سجده برخیزی دستهایت را مُشت مکن یعنی به اینصورت نباشد که در حال گره شده و بسته بر زمین بگذاری و بدان تکیه کنی و برخیزی بلکه باید کاملاً آنها را بگشائی، بر آنها تکیه کنی و برخیزی.

و از علی(ع) است که هرگاه می‌خواست پس از سجده برخیزد، می‌گفت: اللهمّ بحوْلک و قُوّتک اَقُومُ و اَقْعُدُ.

و از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که در تشهّد اوّل نماز ظهر، عصر، مغرب و عشاء بعد از دو رکعت اوّل، می‌گفت: بسم‌الله و بالله والاسماءُ الحُسنیٰ کُلُّها لِلّه، اَشْهَدُ ان لااله الاّالله وحَدهُ لا شریکَ‌له و اَشْهدُ انَّ محمّداً عبدُه و رَسُوله. اللهمّ صلّ علی محمدٍ نبیّک و تَقَبّلْ شفاعَته فی امته و صلّ عَلیٰ اَهلِ بیته.

در این مورد از آنحضرت و از پدرانش(ع) وجوه بسیاری ذکر شده است؛ آنچه در بالا نقل شد و هرچه در معنی مشابه آن باشد نیکوست. و البته چیز متعیّنی در اینجا وجود ندارد که غیر آن کفایت نکند.

و از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که در تشهّد آخر یعنی تشهّدی که با آن نماز به پایان می‌رسد، می‌گفت: بِسم‌الله و بالله، التّحیّاتُ للّه، الطّیّباتُ الطاهراتُ الصّلواتُ الزاکیاتُ الحَسَناتُ الغادیاتُ الرّائحاتُ النّا عمات السّابغاتُ لِلّه، ماطاب و خلص و صلح و زکی فَلِلّه، اَشهَدُ أن لااله الاالله وحده لا شریک‌له و اَشْهَد انَّ محمداً عبدهُ و رسوله، اَرْسَلَه بالهُدیٰ و دین‌الحق بَشیراً و نذیراً بینَ یَدَیِ السّاعة، اَشْهَدُ اَنَّ الله نِعْم الرّب و اَنَّ محمّداً نِعْمَ الرّسول.

آنگاه بدانمقدار که می‌توانی پروردگارت را ستایش کن و به محمد و آل محمد درود بفرست و برای خود چیزی مسئلت کن و هر دعائی را که دوست داری بخوان. و چون از آنها فارغ شدی بر پیامبر(ص) سلام کن و بگو: السلام علیکَ ایهاالنّبی و رحمةالله و برکاتُه، السّلام علی محمّدبن عبدالله، السّلام علی محمدٍ رسول‌الله، السّلام علینا و علی عبادالله الصّالحین.

و از آنحضرت و پدرانش(ع) وجوه بسیاری در مورد ذکر تشهّد نقل شده است و دلالت دارد بر اینکه چیز خاصّ و متعیّنی که غیر آن کفایت نکند وجود ندارد. و آنچه ما آوردیم نیکوست انشاءالله.

و از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که فرمود: وقتی تشهد را خواندی، پس به سمت راست و سمت چپت سلام کن و بگو: السلام علیکم و رحمةالله و برکاته، السلام علیکم و رحمةالله و برکاته.

دعای بعد از نماز

از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش از علی امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه و علی‌الائمة من وُلْده، روایت شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: هر کس در مصلاّی خود دو زانو بنشیند و به ذکر خدای تبارک و تعالی پردازد، خداوند فرشته‌ای را بر او می‌گمارد که تا وقتی او بدانحال نشسته است می‌گوید: شرفت افزون باد، برای تو حسنات

نوشته می‌شود و از نامه‌ات سیّئات زدوده می‌گردد و برایت درجات بنا می‌شود.

و ابوجعفر محمدبن علی(ع) فرمود: پیش از نماز و پس از آن باید از خدا مسئلت کرد.

و از جعفربن محمد(ع) است که دربارهٔ قول خدای عزوجل:[1] «فَاذا فَرَغْتَ فَانْصِبْ. وَ اِلیٰ ربّکَ فارغب.» گفت: مراد دعای بعد از فریضه است، مبادا از آن غافل شوی؛ چراکه فضیلت دعای بعد از نماز مفروض همانند فضیلت فریضه است بر نافله. سپس فرمود: خدای عزوجل می‌فرماید:[2] «بخوانید مرا اجابت می‌کنم شما را، همانا کسانی که از پرستش من سرمی‌پیچند، سرافکنده به دوزخ خواهند رفت.» بهترین عبادت دعاست و مراد خداوند نیز همانست. از ایشان سؤال شد دربارهٔ قول خدای عزوجل:[3] «اِنَّ ابراهیمَ لَحَلیمٌ اَوّاهٌ مُنیب.» گفت: اوّاه یعنی کسی که بسیار دعا می‌کند.[4]

و از ابوعبدالله(ع) است که فرمود: دعای بعد از نماز مفروض بهتر از نماز نافله است.

و از ابوعبدالله(ع) سؤال شد دربارهٔ دو مردی که در یک زمان وارد مسجد می‌شوند و همزمان مشغول نماز می‌شوند، یکی از آنها بیشتر دعا می‌کند و دیگری بیشتر قرآن می‌خواند، فضیلت کدامیک بیشتر است؟ فرمود: هر دو فضیلت دارد و نیکوست. گفتند: این را دانستیم، امّا می‌خواهیم بدانیم که فضیلت کدامیک بیشتر است؟ فرمود: فضیلت دعا بیشتر است، مگر نشنیده‌ای قول خدای عزّوجلّ را:[2] «بخوانید مرا اجابت می‌کنم شما را، همانا کسانی که از پرستش من سرمی‌پیچند، سرافکنده به دوزخ خواهند رفت.» به خدا سوگند دعا افضل است. به خدا سوگند دعا افضل است. به خدا سوگند دعا افضل است. آیا دعا عبادت نیست؟ به خدا سوگند دعا عبادت است. به خدا سوگند دعا عبادت است. به خدا سوگند دعا عبادت است. آیا دعا برترین عبادت نیست؟ به خدا سوگند برترین عبادت است. به خدا سوگند برترین عبادت است. به خدا سوگند برترین عبادت است.

---

1. ۹۴/۷-۸ . The usual reading is "Fansab" But T and Fatimid authorities read "Fansib"
2. ۴۰/۶۰
3. ۱۱/۷۵
4. D gl. اوّاه یعنی دعاکننده، و به قولی یعنی فقیه و در لغت حبشه یعنی مؤمن؛ و بنا به قولی یعنی کسی که بر اثر درخواست دیگران یا از سر دلسوزی، مهربانی می‌کند. (از ضیاء.)

و از آنحضرتست که هرگاه دو رکعت نافلهٔ صبح را بجای می‌آورد ـ و البته همواره پس از طلوع فجر بجای می‌آورد ـ به سمت راست خود تکیه می‌داد، سپس دست راستش زیر گونهٔ راست می‌نهاد و در حالیکه رو به قبله بود می‌گفت: «اِسْتَمْسَکتُ بِعُروةِ اللهِ الوُثْقیٰ الّتی لاانْفِصامَ لَها، وَاعْتَصَمْتُ بَحبْلِ‌الله المتین، اَعُوذُ بالله مِنّ شرّ شیاطین الاِنسِ والجّن، اَعوذُ بالله مِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الْعرب والعجم، حسبی‌الله، توکّلتُ عَلَی‌الله، اَلْجَأْتُ ظَهْری اِلی‌الله، طَلَبْتُ حاجتی مِنَ الله، لاحول ولا قوة الاّبالله، اللهمّ اجعَل لی نُوراً فی قلبی و نوراً فی سمعی و نوراً فی بصری و نوراً فی لسانی و نوراً فی شعری، و نوراً فی‌بشری، و نوراً فی‌لحمی، و نوراً فی دمی، و نوراً فی‌عظامی، و نوراً فی عصبی و نوراً من بین یَدَیَّ، و نوراً من خَلفی و نوراً عن یمینی و نوراً عن یساری و نوراً من فوقی و نوراً من تحتی،[1] اللهمَّ عَظّمْ[2] لی نوراً و نعمة و سروراً». سپس پنج آیه از آخر سورهٔ آل عمران می‌خواند:[3] «اِنَّ فی خلق السّمواتِ والاَرض...» تا آنجا که می‌فرماید: «اِنّکَ لا تُخْلِفُ المیعاد» سپس سه بار می‌گفت: «سبحانَ ربِّ الصَّباح و فالِقِ الاصباحِ، و جاعِلِ اللَّیْلِ سَکَناً والشَّمسَ و القَمَر حُسْباناً».[4] «اللهمّ اجعَلْ اوّل یَومی هذا صلاحاً و اوسطَهُ فلاحاً و آخرةَ نجاحاً، اللهمّ مَنْ اَصْبَح و حاجَته و طَلِبته الی مخلوقٍ فانَّ حاجتی و طَلَبتی الیک، وحدک لاشریک لک». سپس آیةالکرسی و معوّذتین [سورهٔ ناس و فلق] را قرائت می‌کرد و صدبار می‌گفت: «سبحانَ ربّی العظیم و بحمده، استغفرالله و اتوبُ الیه.» و بعد می‌گفت: هرکس این دعا را بخواند، خداوند برای او خانه‌ای در بهشت می‌سازد.

و از پیامبر خداست(ص) که فرمود: سوگند به آنکس که جان محّمد به دست اوست، بی‌تردید دعایی که انسان پس از طلوع فجر تا طلوع خورشید می‌کند، برای نیازهایش مفیدتر است از کسی که با مال خود زمین را طی می‌کند.

و از آنحضرتست(ص) که فرمود: هرکس در مُصلاّی خود که در آن نماز صبح خوانده

1. C, D Add و نوراً فی‌قبری

2. Adopting the reading in T ; all other Mss. read اَعْظِمْ.
E, C, S, D, B. و نوراً و جذلاً و حبوراً و نعمةً و سروراً an unnecessary Interpolatien.

3. ۳/۱۹۰ - ۱۹۴.

4- Adaptation of ۶/۹۶ (جَعَلَ for جاعل).

است بنشیند و تا طلوع خورشید ذکر خدا بگوید، ثواب حجّ خانهٔ خدا را برده است.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: وقتی برای نماز برخاستی بگو: «بسم‌الله و بالله و مِنَ‌الله و الی‌الله و کما شاءالله ولا قوّة الاّ بالله، اللهمّ اجْعَلنی مِن زُوّارِک و عَمّار مساجدک، وَافْتَح لی بابَ رحمتک و اَغْلِق عنّی بابَ مَعصیتک، الحمدللهِ الّذی جعلنی مِمَّن یُناجیه، اللهمّ اَقْبِل عَلَیَّ بوجهک، جلّ ثنائک» سپس نمازت را بیاغاز.

و از علی(ع) است که فرمود: هر کس دوست دارد که از ثواب نمازش به‌طور کامل بهره ببرد، وقتی نمازش تمام شد، بگوید:[1] سبحان ربّک ربِّ الْعِزَّة عَمّا یصفون و سلامٌ علی المرسلین و الحمدُللّهِ ربّ العالمین.

و از علی(ع) است که فرمود: هرکس نماز صبح بخواند و در جای خود بنشیند و پیش از طلوع خورشید ده بار «قل‌هوالله احد» را بخواند، در آن روز گناهی از او سرنمی‌زند هرچند شیطان تلاش کند.

و از آنحضرتست(ع) که گفت: پیامبر خدا(ص) مرا فرمود: ای علی! در پایان هر نماز آیة‌الکرسی را بخوان؛ چراکه جز پیامبر و صدیق و شهید بر آن مداومت نمی‌کند.

و از ابوعبدالله(ع) است که فرمود: هرکس پیش از آنکه پایش را از نماز فرض برچیند، تسبیح فاطمه(ع) را بگوید آمرزیده می‌شود. و مطابق آنچه از علی(ع) روایت شده است، [داستان] تسبیح فاطمه(ع) چنین است: «یکی از پادشاهان عجم برده‌ای را به رسم هدیه نزد پیامبر خدا(ص) فرستاد. من به فاطمه گفتم: از پیامبر خدا(ص) بخواه که به تو خادمی دهد. فاطمه نزد پدر رفت و از او درخواست خادم کرد.» حضرت، حدیث را به‌طور مفصل آورده است که ما در اینجا خلاصه کرده‌ایم: «پس پیامبر خدا به فاطمه گفت: ای فاطمه! تو را چیزی خواهم داد بهتر از آن: بعد از هر نماز، سی‌وسه بار «الله‌اکبر» بگو و سی‌وسه بار «الحمدلِلّه» و سی‌وسه بار «سبحان‌الله» و آنها را با گفتن «لااله الاّالله» ختم کن؛ و این، بهتر است از دنیا و آنچه در آنست و نیز بهتر از آنچیزیست که تو می خواستی.» پس فاطمه(ع) همواره پس از هر نماز این تسبیح را می‌گفت؛ و این تسبیح بدو منسوب شد و

1. ۳۷/۱۸۰ - ۱۸۲

آن چنین است که بعد از هر نماز، سی‌وسه بار «الله‌اکبر، الحمدلله و سبحان‌الله» بگوئی و پس از آن یکبار «لاالله الاالله». پس آن تسبیح برای گوینده‌اش صد حسنه دارد، و ده برابر هر حسنه‌ای نزد خداست. پس برای او بعد از هر نماز هزار حسنه نوشته می‌شود و در هر روز پنجهزار حسنه به‌دست می‌آورد. و این مطلب چیزیست که کسی آن را ردّ نمی‌کند مگر نسبت به ثواب خدای عزوجل نادان باشد؛ خدای تبارک و تعالی می‌فرماید:[1] «یاد کنید مرا شما را یاد می‌کنم.» پس هرکس یاد خدا کند، همانطور که خداوند فرموده است یاد او خواهد کرد. و هرگاه هنگام طاعت یاد خدا کند، خدا جز با رحمت خود و خشنودی از او یاد نخواهد کرد؛ امّا مردم نمی‌دانند؛ همانگونه که از بعضی ائمه(ع) نقل شده است که مردم در سرای غفلتند عمل می‌کنند و نمی‌دانند؛ کسب می‌کنند و پراکنده می‌شوند، چراکه نمی‌دانند. و هرگاه به سرای آخرت بروند، قدم به سرای یقین نهاده‌اند می‌دانند و عمل نمی‌کنند.

و روایت شده است از پیامبر خدا(ص) که در یکی از سفرهایش در سرزمینی منزل کرد که در آن گیاهی نبود. پس فرمود: هیمه‌ای فراهم آورید. یاران گفتند: ای پیامبر خدا! چنانکه می‌بینی ما بر زمینی خالی از علف و گیاهیم. حضرت فرمود: «پراکنده شوید و هرکس هرچه می‌تواند جمع کند.» پس هرکس که می‌آمد شاخه‌ای کوچک یا[2] دو چوبک از آنگونه که دستخوش باد است، می‌آورد؛ تا آنکه در برابر پیامبر خدا(ص) پشته‌ای عظیم فراهم آمد. حضرت فرمود: می‌خواستم بدینگونه برای شما مَثَلی بزنم: خوبیها چنین فراهم می‌آیند و بدیها بدینگونه جمع می‌شوند. خدایْ رحمت کند آن کسی را که برای خویش نظر کند.[3]

و از علی(ع) روایت شده است که گفت: پیامبر خدا(ص) مرا فرمود: هریک از شما، کار خیری را که انجام می‌دهد همه‌اش را برای خود نخواهد [به دیگران نیز بدهد] هرچند

---

1. ۲/۱۵۲.
2. S یا ; All other Mss, read و, which is not so good.
3- C, D Add برای روز مرگش.

بدین مقدار که از دَلْوِ خود آبی در ظرف دیگری بریزد. در این مورد روایات بسیاری رسیده است که هر یک را در جایگاههای خود ذکر خواهیم کرد، انشاءاللّٰه تعالیٰ.

و از علی(ع) نقل شده است که هرگاه نمازش به پایان می‌رسید، از طرف راست تاب می‌خورد و برمی‌خاست؛ سپس کاملاً از میان صفوف راه خود را می‌گشود و می‌رفت.

و از علی(ع) نقل شده است که بعد از هر نماز واجب چنین می‌گفت: تَمَّ نورُک فَهَدَیْتَ، فَلکَ‌الحمد، و عظم حلمک فعفوت، فلک‌الحمد، و بسطت یدک فاعطیت، فلک‌الحمد، ربَّنا وجهُک اَکرَمُ‌الوجوه، و جاهُکَ خیرالجاه، وَعطیّتک اَنْفَع العطیّات[1] و أهْنَؤُها، تُطاع رَبَّنا فَتَشکُرُ، و تُعْصیٰ رَبّنا فَتَغْفِرُ، تُجیب دُعاءَ المضطرّ، و تَشْفی السَّقیم، و تُنجی مِنَ الکرب، و تقبل‌التوبة، و تغفرالذُّنوبَ،[2] لایَجْزی بآلائکَ احدٌ، وَلا یُحْصی نعمتک قولُ قائل.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: هرگاه نماز خواندی در پایان نمازت بگو: اللهمّ لَکَ صَلّیْتُ، وبکَ آمنْتُ، و إیّاک دَعَوْتُ، و ایّاکَ رجوتُ، فَاَسأَلُکَ اَنْ تجعَلَ لی فی‌صلوتی و دعائی برکةً تُکَفِّرُ بها سَیّئاتی و تبیضَ بهاوجهی و تُکَرِّم بهامقامی، و تَحُطَّ بها عَنّی وِزْری، اللهمّ احطُطْ عَنّی وِزری، واجْعَل ما عندَک خیراًلی، الحمدُللهِ الّذی قَضی عَنّی صلوةً کانَتْ[3] علی المؤمنینَ کِتاباً مَوْقُوتاً.

و از آنحضرتست که بعد از سلام می‌گفت: اللهمّ اغفرلی ماقدّمْتُ و ما اخّرتُ، و ما اَسْررتُ و ما اَعْلَنتُ و ما انت اعلم به مِنّی، انتَ المقدّم و انتَ المؤخِّر، لااله الاّ انت.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: کمترین مقدار دعا که بعد از نماز فرض باید خواند، این است که بگوئی: اللهمّ إنّی اَسْئلک مِن کُلّ خیرٍ اَحاط به علمُک، و اَعُوذ بکَ مِن کُلّ شرٍّ احاط به علمُک، اللهمّ انّی اسئلُک عافیتک فی اموری کُلّها، و اَعُوذُ بک مِنْ خِزْیِ الدُّنیا و مِن عَذابِ الاخرة.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: تعقیبات بعد از نماز صبح -یعنی دعا خواندن-

---

1- T العطیة.

2. C, D, (marg.) , E , S Add لِمَنْ شِئْتَ

3- T (Var.), C add و علی

برای طلب روزی بیشتر اثر دارد تا آنکه کسی به شهرها سفر کند [برای تجارت و سوداگری].

و از علی(ع) است که گفت: شنیدم پیامبر خدا(ص) می‌فرمود: هرکس در پایان هر نماز واجب «قل هواللّه احد» را صدبار بخواند، در روز قیامت از پل صراط عبور می‌کند در حالیکه سمت راست او هشت ذراع و سمت چپ او نیز هشت ذراع پهنا دارد و جبرئیل کمر او را می‌گیرد و او از چپ و راست در آتش می‌نگرد و هرکه را ببیند که داخل آتش است و گناهی جز شرک دارد، دست او را می‌گیرد و با شفاعت خود به بهشت می‌برد.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: وقتی سلام نمازت را دادی، بعد از سه بار تکبیر، بگو: «لااله الاّالله وحده لاشریک له، له الملک و له‌الحمد، بیده الخیر و هو علی کُلِّ شیءٍ قدیر، لااله الاّ الله وحده، اَنْجز وَعْدَه و نصر عَبْدَه و غلب‌الاحزاب وحْدَه، فله‌الملک و له‌الحمد، الحمدُ لِلّه رب‌العالمین.» سپس ده بار بگو: «لااله الاّالله و اللّه‌اکبر، و سبحان‌الله و الحمدلِلّه» این دعا و ذکر مستحب است.

و از آنحضرتست که فرمود در پایان هر نماز سی و سه بار «سبحان‌الله» گفته شود. و اگر گفتنِ «سبحان‌الله» و «الحمدلله» و «اللّه‌اکبر» به صد برسد فضیلتش بیشتر است. تأکید بر دعا و ذکر و تسبیح و سفارش به انجام آن بعد از نماز، بسیار از امامان رسیده است. و آنچه را که ذکر کردیم کفایت می‌کند. و در میان آن ادعیه، یک دعا یا ذکر متعیّن یا واجبی نیست که غیر از آن کفایت نکند، ولی در همهٔ آنها ثواب و فضیلت است.

و از علی(ع) است که می‌گفت: پیامبر خدا(ص) می‌فرمود: نیست کسی از امّت من که نمازش را به پایان برد سپس با دست راستش بر چهرهٔ[1] خود کشد و بگوید: «اللهمَّ لك الحمد، لااله الاّ انت، عالم الغیب والشّهادة، اللهمّ اذْهَبْ عنّی الحَزَنَ والهمَّ والفتن ما ظَهَر منها و مابطن»، هیچکس چنان نمی‌کند مگراینکه هرچه بخواهد خداوند به او می‌دهد.

و از امامان صلوات‌الله علیهم روایت شده است که ایشان امر کردند به اینکه پس از هر نماز فرض نمازگزار باید به خداوند تقرّب جوید؛ وقتی نمازگزار سلام داد، دو دستش را

1. C, E, S چهره‌اش ; T, D پیشانی‌اش

بگشاید و دو کف دست را به دعا بردارد و بگوید: «اللهمّ اِنّی اتقرّبُ الیک بمُحمدٍ رسولِک و نبیّک و بوصیّه علیٍّ ولیّک و بالأئمّة مِنْ ولده الطاهرین: الحسن و الحسین و علی‌بن الحسین و محمدبن علی و جعفربن محمد» سپس امامان را یک‌به‌یک نام ببرد تا به امام زمان خود رسد و بگوید: «اللهمّ انّی اتقرّب الیک بهم و اَتولاّهم و اَبرأُ الیک من اَعدائهم و اَشهداللهمَّ بحقائق الاخلاص و صدقِ الیقین اَنّهم خلفاؤک فی ارضک و حججک علی خلقک[1] والوسائل الیک و ابواب رحمتِک، اللهمّ احْشُرنی مَعَهم وَلا تُخرِجْني مِن جُملة اولیائهم و ثَبّتْنی علی عهدهم. اللهمّ اجْعلنی بهم عندک وَجیهاً فی‌الدنیا والآخرة و مِن المقرّبین، اللهمّ ثَبّتِ الیقینَ فی قلبی و زدْنی هُدیً و نوراً. اللهمّ صلّ عَلی محمدٍ و آل محمدٍ و اَعْطِنی من جزیلِ ما اعطیتَ عبادَکَ المؤمنین ما آمَنُ به من عِقابِک و اَستوجب به رِضاک و رحمتک، و اهْدنی الی ما اختُلف فیه مِنَ الحق باذنک، انّک تَهْدي مَنْ تَشاءُ الی‌صراطٍ مستقیم. و اَسألُک یاربِّ فی‌الدّنیا حسنة و فی‌الآخرة حسنة واسألُکَ اَنْ تَقِیَنی[2] عذاب النّار.»

کلام و اعمال نماز

پیش از این گفتیم که می‌توان در نماز تکلّم کرد به تکبیر، قرائت، تسبیح، تحمید، تشهّد و دعا؛ و همهٔ اینها کلام است. و چنین آمده است که کلام، موجب قطع نماز است.

و از علی(ع) روایت شده است که فرمود: هرکس در نمازش سخن بگوید، باید اعاده کند. و این گفته، قولی مجمل است. و کلامی که مباح است و باید در نماز گفته شود، موجب قطع نماز نمی‌شود.

و از ابوجعفربن محمد بن علی(ع) است که فرمود: هر چیز که بنده بدانوسیله در نماز، با پروردگارش سخن بگوید، کلام نیست.

---

1. C عبادک.
2. T, B وَقِنا S ; تقینی D ; وتقین E ; تقیننی C ; تقنی

و از علی(ع) است که فرمود: پیامبر خدا در اوّلین عمره‌ای که بجای می‌آورد و در نماز بود، مردی بر او وارد شد و سلام کرد. حضرت جواب او را نداد. وقتی نمازش به پایان رسید، گفت: «کجاست آنکه لحظه‌ای قبل بر من سلام کرد؟ من در حال نماز بودم؛ جبرئیل نزد من آمد و گفت: امّت خود را نهی کن از اینکه در نماز جواب سلام دهند.» و ایشان به کسی که در نماز است و برایش کاری پیش می‌آید اجازه داده‌اند که با گفتن «سبحان‌الله» به مقصود خویش اشاره کند.

از علی(ع) روایت شده است که فرمود: هرگاه نزد رسول خدا می‌رفتم، برای ورود اجازه می‌گرفتم. اگر در حال نماز بود، «سبحان‌الله» می‌گفت؛ من متوجه می‌شدم و به درون می‌رفتم. و اگر درحال نماز نبود اجازه می‌داد و داخل می‌شدم.

و از جعفربن محمد(ع) سئوال شد دربارهٔ مردی که در نماز است و برایش حاجتی پیش می‌آید، فرمود: «سبحان‌الله» بگوید.

و از آنحضرتست که فرمود: خنده نماز را باطل می‌کند ولی تبسّم، نه. و هر اندازه نمازگزار بتواند نماز را از تبسّم، بی‌توجّهی، و اشتغال به غیر نماز - یعنی چیزهایی که موجب می‌شود ذهن انسان به غیر نماز مشغول شود - پیراسته کند، سلامت و فضیلتش بیشتر است. پیش از این گفتیم که باید در نماز [به قبله] توجّه کامل داشت. و اگر برای نمازگزار چیزی پیش آید که ناگزیر باشد بدانچه مورد نیاز اوست اشاره کند، چنانچه رویش را از قبله برنگرداند، اشکالی ندارد.

و از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که دربارهٔ مردی که در نماز است و برایش حاجتی پیش می‌آید فرمود: سبحان‌الله بگوید، یا اشاره کند و یا با حرکت سر، نشان دهد. و اگر برای زن در نماز حاجتی پیش آید، دستش را به هم زند.

و از پیامبر خداست که نهی کرد از نَفْخ[1] [بادگلو کردن] در نماز.

---

1. D gl..نفخ با دیست که از دهان خارج می‌شود و همانند سخن فاسدیست که معنای صحیحی نمی‌رساند. به همانگونه بادی که از دهان بیرون می‌آید، لفظ ندارد ومعنایی نمی‌رساند و خدای تعالی همینگونه فرموده است: «...فمثله کمثل الکلب اِنْ تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث...» (۷/۱۷۶) [پس مَثَل او همانند سگ است که اگر آهنگ او کنی زبان ازکام درآورد و اگر رهایش کنی زبان ازکام درآورد] لَهْث چیزی مانند نفخ است یعنی ←

و از جعفربن محمد(ع) است که نهی کرد از اینکه کسی با باد دهان [تُف کردن] جایگاه سجده‌اش را پاک کند. این کار را نباید کرد ولی نماز را باطل نمی‌کند. و اجازه داده‌اند که در نماز خِلط سینه دفع شود.

و از علی(ع) است که فرمود: اگر کسی در نماز خلط سینه‌اش را درآورد، چنانچه سمت چپ او جایی هست آن را در آنجا بیفکند و اگرنه، باید با پاهایش زمین را حفر کند و خلط سینه را در آنجا دفن نماید. مراد حضرت در جایی است که نمازگزار روی شن، ریگ و یا مشابه آن ایستاده باشد.

و از پیامبر خدا(ص) است که نهی کرد از دفع خِلط سینه به طرف قبله؛ ایشان در سمت قبلهٔ مسجد نگاه کرد و خلط سینه‌ای دید؛ صاحب آن را نفرین کرد. خبر به گوش زن آن مرد که غائب بود، رسید. زن بیامد، خلط سینه را پاک کرد و جای آن را «خَلُوقْ»[1] نهاد. پس پیامبر خدا(ص) آن را دید و گفت: «چیست این؟» کاری که آن زن کرده بود به او گفتند. حضرت آن زن را به جهت اینکه به امر همسرش رسیدگی کرده بود، ستود. از اینجاست که عامّه مساجد خود را با خَلُوق خوشبو و معطّر می‌کنند. خود پیامبر خدا(ص) چنان نکرد. و مردم نیز عدّه‌ای از آن کار نهی می‌کنند و آن را مکروه می‌دانند و بسیاری آن را انجام می‌دهند و نیکو می‌شمارند مطابق همان اصلی که ذکر کردیم.

و از جعفربن محمد(ع) است که اجازه داد به کسی که در حال نماز پوستش می‌خارد، اینکه پوستش را بخاراند ونهی کرد از شکستن انگشتان یعنی اینکه آنها را خم کنند و بفشارند تا صدایشان درآید: و فرمود: «هرکس در حال نماز به مصحف یا کتاب یا نقش انگشتری بنگرد، نمازش باطل می‌شود.» و لذا مستحب است که در قبلهٔ مسجد چیزی نباشد که نمازگزار بدان مشغول شود با نگاه کردن به آن؛ یا خواندن آن ـ اگر کتاب باشد ـ چون باعث می‌شود که نمازش باطل شود؛ البته در صورتی‌که با آنها نمازش را قطع کند.

بادی که ازحلق بیرون می‌آید. (حاشیه از تأویل دعائم.)

1. T gl. در نظام، چنین آمده است که خَلُوق و عبیر، زعفرانی است که اشیاء خوشبوی دیگری به آن افزوده می‌شود و با آب یا روغن مخلوط می‌گردد و بدان وسیله زنان خود را خوشبو می‌کنند. (حاشیه)

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: اگر کسی را که در حال نماز است خزنده‌ای اذیّت کند، می‌تواند آن را از خود بیفکند یا اینکه در زیر سنگریزه‌ها دفنش کند. و سئوال شد از ایشان دربارهٔ مردی که در حال نماز عقرب یا مار می‌بیند؛ فرمود: بکشد آنها را.

و از پیامبر خدا(ص) است که دید مردی نماز می‌گزارد و با ریش خود بازی می‌کند؛ فرمود: هان، اگر قلب او خاشع می‌بود، اعضای بدنش نیز خاشع می‌بودند. و فرمود: خدای عزوجل شش چیز را دوست نمی‌دارد: کار بیهوده کردن در نماز، منّت نهادن در صدقه، ناسزا گفتن در حال صیام، خندیدن در گورستان، بدون اجازه به خانهٔ دیگران نگریستن و در حال جنابت در مسجد نشستن.

و علی(ع) فرمود: پیامبر خدا(ص) مرا از چهار کار نهی کرد: سنگریزه‌ها را در نماز زیرورو کردن، درحالی نماز بگزارم که موهای سرم را بافته و پشت سر انداخته‌ام، حجامت کردن در حالیکه روزه هستم و اینکه روز جمعه را مخصوص روزه قرار دهم.

و از جعفربن محمد(ع) سئوال شد دربارهٔ مردی که آیات را در نماز می‌شمرد؟ فرمود: شمردن قرآن اشکالی ندارد.

و از علی(ع) است که گفت: پیامبر خدا(ص) ما را فرمود: هرگز در نماز خمیازهٔ شدید و سنگین مکشید؛ چراکه آن، زوزهٔ شیطان است. و خداوند عطسهٔ درنماز را دوست دارد ولی خمیازه را، نه.

و از جعفربن محمد(ع) است که دوست نمی‌داشت در نماز کسی دهن‌درهٔ کند [یعنی خمیازه کشد] یا اندامهایش را [برای رفع خستگی] بِکَشد. خمیازه و کشیدن اندامها [کاهلی کشیدن] ناشی از کسالت است و نهی شده است از اینکه کسی آنها را عمداً انجام دهد. البته خمیازه چیزیست که بدون اختیار پدید می‌آید؛ پس هرکس خمیازه بر او عارض شد و نتوانست جلویش را بگیرد، دستش را بر دهان بگذارد وآن را بپوشاند و تکرارش نکند و آن را طولانی نکند.

از علی(ع) روایت شده است که پیامبر خدا(ص) هرگاه در نماز خمیازه بر او عارض می‌شد، با دست راستش آن را می‌پوشاند. عطسه بیشتر موارد ناشی از نشاط می‌باشد و

لذا مستحب است. و هرگاه عطسه در نماز بر کسی عارض شد، باید صدایش را تا آنجاکه می‌تواند پائین بیاورد و آشکار نکند.

و از علی(ع) روایت شده است که فرمود: هرگاه یکی از شما خواست در نماز عطسه بزند، باید عطسه‌اش همانند عطسهٔ گربه آرام باشد. و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: هرگاه یکی از شما در نماز عطسه زد، باید پنهانی و در درون خود حمد خداگوید و بر پیامبر درود فرستد.[1]

و از آنحضرتست که اجازه داد پیشانی را در نماز بر خاک بگذارند. ونهی کرد از اینکه نمازگزار چشمانش را ببندد. نیز نهی کرد از تَوَرُّک در نماز. تَوَرُّک یعنی اینکه دستش را روی رانش بگذارد [هنگام نشستن با دستش بروی ران تکیه کند.] نیز مکروه است که بدون علّت، کسی جلوِ دهانش را با جامه بپوشاند.

لباس نمازگزار[2]

از ابوجعفر محمدبن علی(ع) روایت شده است که فرمود: حدیث کرد مرا کسی که دیده بود حسین‌بن علی(ع) را در حالیکه او در یک جامه نماز می‌گزارد. و حدیث کرد او[3] راکه دیده بود پیامبر خدا(ص) راکه در جامه‌ای واحد نماز می‌گزارد.

ابوجعفر فرمود: حدیث کرد مرا جابربن عبدالله انصاری که پیامبر خدا(ص) را دیده بود در جامه‌ای واحد [یعنی در حال نماز]. و گفت: جابر در خانه‌اش با ما نماز گزارد در جامه‌ای واحد؛ در حالیکه در کنارش یک جالباسی بود و برآن جامه‌هایی؛ که اگر

---

1. D gl. از «مسائل» سیدی امین‌جی: «پرسیدم از او که اگر کسی در نماز عطسه کند و از دهانش گفتهٔ «الحمدلله» بدون عمد درآید آیا نمازش باطل می‌شود؟ فرمود: نه، میانْ آدم جی فرمود که عطسه کننده در نماز می‌گوید: «الحمدلله» و نیز بدون اینکه کسی بشنود، پنهانی درود فرستد. پس گفت: معنایش این است که «الحمدلله» بگوید و درود بفرستد در قلب بدون اینکه لبها و زبانش حرکت کند.

2. T, D, S Add و آنچه نمازگزار بر آن سجده می‌کند

3. D و گفت حدیث کرد او را .This Apparently means that the subject of حدیث کرد Husayn and S marks the pronouns accordingly.

می‌خواست جامه‌ای از آنها بردارد و بپوشد، می‌توانست.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: پدرم محمدبن علی(ع) در جامه‌ای واحد که آن را به تن کرده بود، بر ما نماز [جماعت] گذارد. و از پیامبر خدا(ص) نقل شده است که در یک جامه نماز می‌خواند؛ اگر آن جامه فراخ بود می‌پوشیدش و اگر تنگ بود به خود می‌بست یا بر دوش می‌افکند.

ابوجارود به ابوجعفر(ع) عرض کرد: یابن رسول‌الله! مُغَیره می‌گوید: مرد نباید نماز گزارد مگر با یک اِزار[لنگ]؛ هرچند با یک بند وسط آن را گره بزند. ابوجعفر فرمود: ای ابوجارود! این کار، فعل یهودیان است.

و از علی(ع) است که فرمود: نماز خواندن در یک قَمیصْ ضخیم [قمیص یعنی پیراهن و در اینجا مراد پیراهن دراز عربی است] اشکالی ندارد در صورتیکه آن را بر خود بیندازد [و خود را با آن بپوشاند].

و از ابوجعفر و ابوعبدالله(ع) است که فرمودند: نماز خواندن با لنگ اشکالی ندارد؛ نیز اشکال ندارد که با شلوار [یعنی بدون پیراهن] نماز بخوانند، البته باید یک چیز روی شانه‌هایش بیندازد و هرچند به اندازهٔ بالهای خفّاش باشد؛ این در صورتی است که نمازگزار چیزی غیر از آن نیابد؛ ولی اگر جامه‌ای داشته باشد، نباید نماز را بدینگونه کوچک بشمارد در حالیکه در برابر خداوند ایستاده است و با او مناجات می‌کند.

و از پیامبر خدا(ص) روایت شده است که فرمود: هرکس جامه‌ای دارد و خودداری می‌کند از پوشیدن آن در نماز، خداوند او را نمی‌پوشاند.

و از علی(ع) است که پیامبر خدا(ص) نهی کرد از پیچیدن جامه بر خود؛ یعنی یک جامه را به خود بپیچد و دو سر آن را از زیربغل درآورد و بر یک دوش اندازد بدانگونه که بربرها امروز جامه می‌پوشند [هندوها نیز چنین جامه می‌پوشند] فرمود: نماز با اینگونه جامه پوشیدن جایز نیست؛ ولی کسی که می‌خواهد در یک جامه که آن را می‌پوشد نماز بگزارد، باید وسط دو کناره‌اش را بر روی دوشها اندازد و دوطرفش را روی دستها رها کند، سپس آن دو طرف را [همانند چلیپا] روی هم اندازد؛ یعنی آن قسمت که روی دست

راست اوست بر شانهٔ چپ افکند و آن قسمت که روی دست چپ اوست بر شانهٔ راست؛ و دستها را درآورد و نماز بگزارد.

و روایت شده است از علی‌بن الحسین که در بُرنُس نماز می‌گزارد.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: بُرنُس چیزیست مانند رداء [عبا].

و از علی(ع) است که به مسجد وارد شد و دید گروهی رداهایشان را به تن آویخته‌اند و مشغول نماز هستند. حضرت فرمود: شما چرا رداهایتان را آویخته‌اید و همانند یهودیان در معابدشان شده‌اید؟ همواره از «سَدْل» بپرهیزید. سَدْل یعنی اینکه مرد حاشیهٔ ردایش را از وسط روی سر یا دوش اندازد و دوطرف آن را روی سینه قرار دهد و به‌طرف زمین رها کند و بیاویزد.

و از جعفربن محمد(ع) سئوال شد دربارهٔ نماز همراه شمشیر؛ فرمود: شمشیر در نماز همانند رِداست.

و از ابوجعفر محمدبن علی است که فرمود: اگر بخواهی، می‌توانی با پای‌افزار و نعلین نماز بخوانی. [این البته در صورتی است که انگشتان پا برای سجده بیرون باشد].

و از پیامبر خدا(ص) است که نهی کرد از نماز در لباسهای یهودیان، مجوسیان، و مسیحیان. یعنی از آن نوع لباسهایی که آنها می‌پوشند.

و از علی(ع) است که دربارهٔ زن فرمود: می‌تواند با پیراهن و روسری [مقنعه] نماز بگزارد اگر نازک نباشند. و اگر همراه آنها اِزاری ببندد و جامه‌ای بر دوش بیندازد، بهتر است. و زن آزاده اگر بدون روسری یا مقنعه نماز بخواند، نمازش درست نیست.

و از پیامبر خدا(ص) روایت شده است که فرمود: دختری که به حدّ حیض رسیده است نمازش را خداوند نمی‌پذیرد مگر با روسری. این در مورد دختر آزاده است، امّا آنکه کنیز است نباید روسری بیندازد.

و از جعفربن محمد(ع) سئوال شد دربارهٔ کنیز که آیا باید سرش را در نماز بپوشاند؟ حضرت فرمود: نه، پدرم رضوان‌الله علیه هرگاه کنیزی را می‌دید که در حال نماز است و مقنعه بر سر دارد، او را می‌زد [یا اینکه مقنعه را برمی‌داشت] و می‌فرمود: ای بنده!

خودت را به آزادگان شبیه مکن. باید آزاده از کنیز مشخص باشد.

و از پیامبر خدا(ص) روایت شده است که دوست نمی‌داشت زن بدون زیور نماز بخواند و فرمود: زن نماز مگزارد مگر اینکه زیور داشته باشد و کمترین زیور آنست که انگشتری زرّین یا سیمین به دست داشته باشد؛ و بیشتر از آن. زن نماز مگزارد مگر اینکه خضاب کرده باشد؛ و اگر خضاب ندارد، باید جای حنا را خَلُوق [معجونی معطّر و خوشبو] بمالد. این در صورتی است که زن زیورآلات داشته باشد؛ و اگر ندارد باید گردنبندی یا چیز دیگری بیندازد که بین او و مرد تفاوتی باشد. و اگر زیورآلات دارد هرچه بیشتر در نماز همراه داشته باشد، فضیلتش بیشتر است. بعداً در باب لباس، جامه‌هایی که پوشیدنش برای زنان و غیرزنان جایز است ذکر خواهیم کرد انشاءالله.

و روایت شده است از علی(ع) که گفت: پیامبر خدا(ص) به من فرمود: زنانت را دستور ده که بدون زیور نماز مگزارند و اگر زیور نداشتند، چیزی به گلوهای خود بیاویزند حتی اگر یک بند چرمی باشد. و نیز به آنها امر کن دستان خود را با حنا خضاب کنند و همانند دستان مردان مگزارند.

و از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش، از علی(ع) روایت شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: همانا زمین برای شما پاک و پاکیزه است؛ در زندگی دنیا، از آن تیمّم می‌کنید و به آن نماز می‌گزارید؛ و آنگاه که بمیرید برای شما نهانگاه است. و آن از نعمت خداوند است. او را سپاس. بهترین جایی که نمازگزار بر آن سجده می‌کند زمین پاکیزه است.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: نمازگزار باید پیشانی‌اش را برهنه بر زمین نهد و چهره‌اش را به خاک ساید؛ چراکه اینکار اظهار ذلّت در برابر خداوند و نیز بزرگداشت اوست.

و از آنحضرتست که فرمود: سجده کردن بر آنچه از زمین می‌روید و خوراکی نیست مانند جگن [نوعی گیاه که در صنعت کاغذسازی بکار می‌رود] ونظایر آن اشکال ندارد.

و نقل شده است که پیامبر خدا(ص) بر حصیر[1] نماز می‌گذارد.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: نماز خواندن بر «خُمره»[2] اشکالی ندارد. خُمره بافته‌ایست از شاخ و برگ درخت خرما که با نخهایی به هم متصّل می‌شود؛ اندازه‌اش کوچک است یعنی به‌قدری که نمازگزار بتواند به آن سجده کند، یا کمی بزرگتر از آن. امّا اگر خیلی بزرگتر از آن باشد به‌گونه‌ای که نمازگزار روی آن بایستد و بر آن سجده کند و وقتی برای سجده فرود می‌آید همهٔ بدنش روی آن جا بگیرد، آن را حصیر گویند نه خُمره.

و نقل شده است که علی‌بن حسین(ع) بر پلاسی مؤیین نماز می‌گزارد.

و از جعفربن محمد(ع) است که نماز بر جامه‌های پشمین را اجازه داد. و هرچه که جایز است پوشیدن آن و نماز در آن، جایز است بر آن سجده کردن[3] و دو کف دست و دوپا و دو زانو را در سجده بر آن نهادن. پس اگر پوشیدن لباس پشمین و نماز در آن جایز باشد، سجده کردن بر روی آن نیز درست است و نیز می‌توان با چهره بر آن سجده کرد.

و از جعفربن محمد(ع) است که نهی کرد از اینکه بر آستین سجده کنند و فرمود که باید دستها را آشکار کرد و هنگام سجده بر روی زمین یا بر هرچه که روی آن نمازگزارده می‌شود، گسترد.

و از پدرش، از پدرانش، از پیامبر خدا(ص) روایت شده است که نهی کرد از اینکه نمازگزار بر جامه‌اش یا بر آستینش یا بر آویزهٔ دستارش سجده کند.

و از جعفربن محمد(ع) سئوال شد دربارهٔ نماز بر تودهٔ گندم؟ حضرت از آن عمل نهی کرد. پرسیدند: اگر آن را پهن کنند و مُسطّح شود چه؟ فرمود: نباید بر چیزی که خوراکی است نمازگزارد؛ خوراکی، رزق خداوند است برای خلقش و نعمت اوست برای آنان؛

---

1. T gl. حصیر، بافته‌ایست از برگ درخت خرما وغیره.

2. T gl. «خُمره» سجاده‌ایست کوچک که از شاخ و برگ درخت خرما بافته شده است و در حدیث عایشه آمده است که پیامبر گفت: آن سجاده را به من بده. گفتم: من در حال حیضم. حضرت گفت: آیا حیض تو در دستان توست؟ (از ضیاء.)

3. T, D, E پس هرچه که پوشیدن آن و نماز در آن جایز است، سجده کردن بر آن جایز می‌باشد.

پس باید رزق خدا را بزرگ بدارید، زیرپا میاندازید و خوارش مشمارید. در زمانهای گذشته قومی بود که خداوند روزی آنها را بسیار وسعت داده بود؛ ولی آنان از نانهای پاکیزه همانند سنگهایی برای استنجا استفاده می‌کردند؛ پس خدای عزوجل آنان را به قحطسالی وگرسنگی مبتلاکرد؛ و آنان به ناگزیر دنبال همان نانهایی که با آن استنجاکرده بودند، می‌گشتند و آنها را می‌خوردند. و در مورد آنان این آیه نازل شد:[1] «و خداوند مَثَلی زده است شهری را که آسوده و آرام بود، رزقش فراوان از هر سوی می‌آمد؛ پس کفر ورزید به نعمتهای خدا؛ پس خدا چشانیدش لباس گرسنگی و ترس بر اثر آنچه انجام می‌دادند.».

نماز جمعه

از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش، از علی(ع) روایت شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: چهار نفر عمل را از نو شروع می‌کنند[2] [یعنی گویی تازه از مادر متولد شده‌اند]: بیمار، آنگاه که بهبود می‌یابد؛ مشرک، هنگامی‌که مسلمان می‌شود؛ و آنکه از نماز بازمی‌گردد، چه از جهت ایمان و چه از جهت اجر و پاداش؛ وحاجی، آنگاه که حجّش را تمام می‌کند.

و از آنحضرتست(ص) که فرمود: در روز جمعه بر من بسیار درود بفرستید؛ چراکه جمعه روزیست که اعمال در آن دوچندان می‌شود. جعفربن محمد(ع) فرمود: خدای عزوجل در هر شب جمعه فرشتگانی را می‌فرستد؛[3] وقتی که سپیدهٔ روز جمعه می‌دمد تا غروب خورشید، جز صلوات بر محمد و آل محمّد چیزی را نمی‌نویسند.

ابوجعفر[4] فرمود: در روز جمعه اعمال دوچندان می‌شود؛ پس در آن روز بسیار نماز

1. ۱۶/۱۱۲.
2. T gl. یعنی تمام گناهان آنان آمرزیده شده است
3. D gl. که به تعداد ذرّات با آنها قلمهای زرّین و سیمین و دفترهای سفید است. (از طهارت)
4. T, D. C جعفربن محمد فرمود

بخوانید و صدقه دهید.[1]

و فرمود: شب جمعه شبی زیبا و روزش روزی درخشان است. و هیچ مرد و زن مؤمنی نیست که در شب جمعه بمیرد مگر اینکه برای او آزادی از عذاب قبر نوشته می‌شود. و هرکس روز جمعه بمیرد، از آتش رها می‌شود. و خوبست که همهٔ روز جمعه را نماز خوانده شود، زیرا در آن روز آتش برافروخته نمی‌شود.

و از آنحضرت و ابوعبدالله(ع) است که فرمودند: وقتی شب جمعه می‌شود، خداوند به فرشته‌ای فرمان می‌دهد که از آغاز شب تا پایان شب ندا دهد، نیز در ثلث آخر شبهای غیر از شب جمعه، ندا می‌دهد: آیاکسی چیزی می‌خواهد که به او بدهم، آیاکسی هست توبه کند و من توبه‌اش را بپذیرم، آیاکسی هست که طلب آمرزش کند، من او را بیامرزم. ای کسی که دنبال خیر هستی، بیا. و ای که طالب شرّی، میا.

و از علی(ع) است که فرمود: ممکن است یکی از شما بادیه‌نشینی اختیار کند تا آنجاکه جز روز جمعه به مسجد نیاید؛ سپس تنبلی کند و جمعه‌ها را یکی درمیان به مسجد آید و بعداً آن را ترک و اصلاً جمعه‌ها را هم به مسجد نیاید، آنگاه است که خدا بر قلب او مُهر می‌زند.

و از ابوجعفر(ع) است که فرمود: نماز جمعه فریضه است؛[2] و گِرد آمدن برای نماز جمعه همراه با امام عادل نیز فریضه است. پس هرکس سه جمعه را بدینگونه ترک کند، سه فریضه را ترک کرده است. و جز شخص منافق کسی بدون عذر و علّت سه فریضه را ترک نمی‌کند.

و پیش از این در این کتاب ذکر کردیم که غسل روز جمعه، سنّت است.[3]

---

1. C adds here marg. و آنحضرت فرمود: در هر روز جمعه برای خانواده‌هایتان مقداری میوه ببرید تا خوشحال شوند... The same words occur in the margin of T, but there is no indication as to the place they are to be inserted. Probably, an interpolation. S, E, D omit.

2. T gl. و آنحضرت دربارهٔ قول خدای عزوجل: «محافظت کنید بر نمازها و نماز میانه» (۲/۲۳۸)، گفت: نماز میانه همان نماز جمعه است که در روزهای دیگر نماز ظهر می‌باشد.

3. C, D (mar.) add و باید پیش از ظهر غسل کرد

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) روایت شده است که فرمود: غسل روز جمعه را ترک مکن که سنّت است؛ و غسل را پیش از زوال خورشید [یعنی ظهر] انجام بده.

و از پیامبر خداست(ص) که فرمود: روز جمعه باید هرکس خود را خوشبو کند هرچند از جعبهٔ آرایش همسرش.

و از ابوجعفر(ع) است که فرمود: روز جمعه، استعمال بوی خوش و به تن کردن جامه‌های خوب و پاکیزه‌ات را فراموش مکن.

و از آنحضرتست که فرمود: در روز جمعه یک ساعت است که در آن ساعت هیچ بندهٔ مؤمنی از خداوند چیزی نمی‌خواهد، مگر اینکه خداوند به او می‌دهد؛ و آن، هنگام زوال خورشید است تا وقتی که برای نماز ندا می‌دهند.

و از علی(ع) است که فرمود: بر شخص مسافر نماز جمعه، جماعت و نماز عید نیست مگر اینکه در شهر بزرگ [مقیم] باشد.

و از جعفربن محمد است که فرمود: پیامبر خدا(ص) برای هر هفته سی‌وپنج نماز آورده است که یکی از آنها نمازیست که جز پنج نفر که عبارتند از: زن، کودک، مسافر، بیمار، برده، کسی حق ندارد از آن تخلّف کند و آن نماز یعنی نماز جمعه همراه امام عادل.

و از علی(ع) است که فرمود: اگر زن و برده در نماز جمعه حاضر شوند، از نماز ظهرشان کفایت می‌کند.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: اگر امام عادل حضور داشته باشد، بر تمام کسانی که در فاصلهٔ دو فرسخی هستند، نماز جمعه واجب است.[1]

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: اگر در روز جمعه تعداد نمازگزاران پنج نفر و بیشتر باشد، باید نماز جمعه بگزارند. و اگر کمتر از پنج نفر باشند، نماز جمعه بر آنها واجب نیست.

و از پیامبر خدا(ص) است که فرمود: رفتن به سوی نماز جمعه، حجّ فقرای امّت من است.[2]

---

1. Riwaya omitted in T.

2. C, D add .و آن حجّ اصغر است

و از علی(ع) سئوال شد دربارهٔ قول خدای تعالی[1]: «ای کسانی که ایمان آوردید، هرگاه برای نماز روز جمعه ندا دهند، پس بشتابید به جانب یاد خدا.» گفت: مراد از شتافتن، دویدن نیست، بلکه باید به‌سوی نماز جمعه راه رفت.[2]

و نقل شده است که علی(ع) به‌عنوان بزرگداشت نماز جمعه، پابرهنه می‌رفت و نعلین خود را به دست چپ می‌انداخت و می‌فرمود: «نماز جمعه جایگاهی است برای خداوند.» این عمل حضرت حکایت از تواضع او در برابر خدای عزوجل، و برای کسب فضیلت است، نه اینکه پابرهنه رفتن واجب باشد و جز آن کفایت نکند؛ و لذا اشکال ندارد که کسی با پای پوشیده و به‌طور سواره به نماز جمعه رود.

و از علی‌بن حسین(ع) است که در نماز جمعهٔ ائمهٔ جور [ستمگر] نیز حاضر می‌شد ولی آن نماز را به‌حساب نمی‌آورد و نماز ظهر را برای خودش می‌خواند.

و از جعفربن محمد است که فرمود: نماز جمعه نیست مگر با امام عادل پرهیزگار.

و از علی(ع) است که فرمود: احکام و حدود و نماز جمعه برگزار نمی‌شود مگر با امام.[3]

و از آنحضرتست که فرمود: مردم در بجای آوردن نماز جمعه بر سه دسته‌اند: یکی مردیست که بیهوده و برای ستیزه می‌رود، بهرهٔ او از نماز همانست. دیگری مردیست که به نماز می‌آید درحالیکه امام مشغول خطبه خواندن است؛ خداوند اگر بخواهد چیزی به او عطا می‌کند و اگر بخواهد محرومش می‌کند. و سوّمی مردیست که پیش از آمدن امام حاضر می‌شود، و اگر نماز قضایی دارد می‌خواند، سپس ساکت و آرام می‌نشیند تا اینکه امام بیاید و بالاخره نماز پایان یابد. اینگونه نماز جمعه خواندن، کفّارهٔ میان این جمعه تا جمعهٔ بعد و سه روز پس از آنست. زیرا خدای تعالی می‌فرماید:[4] «هرکس حسنه‌ای بجای آورد، ده برابر آن پاداش دارد.»[5]

1. ۶۲/۹
2. C,D, E, S, add به‌گونه‌ای متوسط Text as in T & D (corr.).
3. T, D. C, E, T add. یا کسی که از طرف امام منصوب شده است
4. ۶/۱۶۰
5. C adds. و هرکس کار بدی کند، جز همانند آن کیفر ندارد [ادامهٔ همان آیهٔ مبارکه]

و از آنحضرتست که فرمود: اگر به نماز جمعه نروم بهتر از آنست که در خانه بنشینم تا وقتی که امام در نماز حاضر شود، آنگاه من بروم و از روی گردنهای مردم ردّ شوم.[۱]

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: وقتی امام برای خواندن خطبه برخاست، مردم باید سکوت کنند. و از علی(ع) است که فرمود: وقتی امام خطبه می‌خواند، نباید کسی حرف بزند؛ و نیز نباید کسی حواسش پرت شود مگر بدانمقدار که در نماز جایز است. و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: تا پایان خطبهٔ امام کسی نباید حرف بزند؛ وقتی خطبه به‌پایان رسید، تا شروع نماز می‌توان سخن گفت.

و از علی(ع) است که فرمود: مردم باید روبروی امام بنشینند و به او گوش فرا دهند.[۲]

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: خطبهٔ نماز جمعه جایگزین آن دو رکعتی است که از نماز ظهر حذف شده است؛ پس خطبه همانند نماز است، و آنچه در نماز جایز نیست در خطبه نیز جایز نمی‌باشد.

و از آنحضرتست که فرمود: روز جمعه پیش از نماز[۳] دو خطبه خوانده می‌شود؛ وقتی امام بالای منبر رفت باید بنشیند و مؤذن‌ها در مقابلش اذان بگویند. و هرگاه اذانشان به‌پایان رسید، برمی‌خیزد، خطبه می‌خواند و وعظ می‌کند؛ سپس کمی می‌نشیند و بار دیگر برمی‌خیزد و خطبهٔ دوّم را می‌خواند و در آن، [مردم را به سوی خدا] می‌خواند و دعا می‌کند. پس از آن مؤذن‌ها برمی‌خیزند و امام فرود می‌آید و دو رکعت نماز جمعه را با قرائت بلند می‌خواند.

و از علی(ع) است که هرگاه [برای خطبهٔ نماز جمعه] بالای منبر می‌رفت بر مردم سلام می‌کرد.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: امام باید در روز جمعه بوی خوش استعمال

1. C گردنهای مسلمانان

2. T, S, B, C, D, E add و سخن نگویند بلکه استماع کنند؛ چراکه در حال نمازند

3. T gl. در مختصرالاثار گفته است: وقتی امام به مسجد درآمد در روز جمعه، به منبر می‌رود؛ وقتی بر آن قرار گرفت، رویش را به مردم می‌کند و به آنها سلام می‌نماید و می‌نشیند و مؤذن‌ها در مقابلش اذان می‌گویند (حاشیه.)

کند، بهترین جامه‌هایش را بپوشد و دستار بندد.

و از آنحضرتست[1] که فرمود: سنّت آنست که امام در اوّلین رکعت نماز جمعه سورهٔ جمعه[2] بخواند و در رکعت دوّم سورهٔ منافقین[3] و بعد از قرائت رکعت دوّم پیش از رکوع قنوت بخواند.

عامّه نقل کرده‌اند که پیامبر خدا(ص) به همینگونه در نماز جمعه سورهٔ جمعه و منافقین را می‌خواند و قنوت می‌گفت؛ و نیز روایت می‌کنند که قنوت نماز جمعه در روزگار بنی‌عباس، وضع شده است؛ و چون از ائمه صلوات‌الله علیهم بدانها رسید که قنوت بخوانند، به عنوان مخالفت با آنان انکار کردند. پناه می‌بریم به خداوند از انکار سنّتهای پیامبرش و مخالفت با اولیائش صلی‌الله علیهم اجمعین.

امام هنگام خواندن خطبه باید با دست راست بر ستون منبر تکیه دهد و با دست چپ بر دستهٔ شمشیر؛ یعنی همان شمشیری که به خود آویخته و با آن نماز می‌گزارد.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: هرکس به یک رکعت از نماز جمعه برسد، نماز جمعه را درک کرده است، باید بعد از سلام ، یک رکعت به آن بیفزاید. و اگر به هیچیک از دو رکعت نماز جمعه نرسد، باید خودش چهار رکعت نماز ظهر را بجای آورد.

نماز عیدَیْن [فطر و قربان]

از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش، از علی (صلوات‌الله علیه و علی الأئمهٔ من وُلده) روایت شده است که می‌فرمود: «دوست دارم که هرکس در سال، چهار شب، خود را از هر چیز فارغ کند: شب عید فطر، شب عید قربان، شب نیمهٔ شعبان و شب اوّل رجب.» یعنی در آن شبها به نماز و ذکر خدا پردازد.

1. The text in most Mss (T, D, S) but not (C, E, B) is confused and riwayat are misplaced or noted marginally.

2. سورهٔ ۶۲.

3. سورهٔ ۶۳.

و از آنحضرتست که فرمود: شنیدم از پیامبر (خدا) که در خطبهٔ روز قربان می‌فرمود: «امروز روز ثَجّ و عَجّ است. ثجّ آن خونهایی است که ریخته می‌شود و هرکس صدق نیّت داشته باشد، اوّلین قطرهٔ خونی که [از قربانی] می‌ریزد، کفّارهٔ تمام گناهان اوست. و عَجّ یعنی دعا؛ پس به‌سوی خداوند روید و دعا کنید. سوگند به آنکه جان محمد به دست اوست، کسی از آنجا بازنمی‌گردد، جز اینکه آمرزیده شود؛ مگر اینکه فردی باشد که اصرار به گناه کبیره داشته باشد و نخواهد خود را از انجام آن بازدارد.» پیش از این گفتم که غسل برای عیدفطر و عیدقربان سنت است.

و از علی(ع) است که فرمود: پیامبر خدا(ص) هرگاه می‌خواست روز فطر به مصلّی رود، پیش از رفتن، با چند دانه خرما یا مویز افطار می‌کرد.

و از آنحضرتست که دوست نمی‌داشت در روز عید قربان، چیزی بخورد مگر اینکه از مصلّی بازگردد.

و از ابوجعفر(ع) است که فرمود: هرکس می‌تواند در روز فطر پیش از رفتن به مُصَلّیٰ چیزی بخورد یا بیاشامد پس چنان کند. ولی در روز قربان پیش از قربان کردن، چیزی نخورد.

و از آنحضرتست که در دعای عیدفطر و قربان، و جمعه می‌گفت: اللهمّ مَنْ تهیّأَ اوتَعَبّأَ اَوْ اَعَدَّ اَوْ اِسْتَعَدَّ لِوِفَادةٍ علی مَخْلوقٍ رَجٰاءَ رِفده و جائزته، فالیک یا سیّدی، کان تَهَیُّئی و اِعدادی و استعدادی رجاءَ رِفدِک و جائزتِک و نوافلک، فانّی لم آتک بِعملٍ صالحٍ قدّ متُه، ولا شفاعة مَخْلوقٍ رجوتُه، بل اَتیتُک مُقرّاً بالذُّنوب و الاِ سائة علی نَفْسی،یا عظیم، یا عظیم، یاعظیم، اَغْفرلِیَ الذَّنْبَ العظیم، فانّه لایَغْفِرُالذّنبَ العظیمَ اِلاّ انتَ یاعظیم، لا الهاِلاّ انت.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: کسی که برای نماز عید فطر یا عید قربان می‌رود، شایسته است که بهترین جامه‌هایش را بپوشد و با بهترین عطرها خود را خوشبو کند.

و دربارهٔ قول خدای عزوجل:[1] «ای فرزندان آدم، برگیرید زینت خود را نزد هر

---

1. ۷/۳۱.

پرستشگاهی و بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید که خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد.»، فرمود: در مورد عید فطر و قربان، و جمعه است. و فرمود: خوبست که در روز عید اِمام «بُرده» بپوشد و دستار بندد خواه در زمستان و خواه در تابستان.

و از پیامبر خدا(ص) است که اجازه داد که در [نماز] عید فطر و قربان، اگر دشمن حضور دارد، سلاح همراه ببرند.

و از علی(ع) نقل شده است که در پنج مورد پابرهنه می‌رفت و نعلین خود را به دست چپ می‌انداخت و می‌فرمود: اینها جایگاههای خداست و من دوست دارم که در اینجا پابرهنه باشم: روز فطر، روز قربان، روز جمعه، هنگام عیادت بیمار و هنگام تشییع جنازه.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: نماز عید فطر و قربان را نباید در زیر سقف‌ها و درون خانه‌ها خواند؛ چراکه پیامبر خدا(ص) برای نماز عید فطر یا قربان به راه می‌افتاد و می‌رفت تا آنجاکه افق آسمان در برابرش گشوده باشد و بتواند پیشانی‌اش را بر زمین بگذارد.

و نقل شده است که کسی به علی(ع) گفت که: ای امیرالمؤمنین! خوبست کسی را فرمان دهی که روز عید در مسجد بر آنهاکه ناتوانند نماز بخواند. حضرت فرمود: دوست ندارم سنّتی را برقرار کنم که پیامبر خدا(ص) عمل نکرده است.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: پیامبر خدا(ص) به زنانی که آزاده‌اند و به حدّ بلوغ رسیده‌اند اجازه داده است که برای نماز عیدین از خانه خارج شوند برای اینکه در معرض روزی ـ یعنی نکاح ـ قرار گیرند.

و از آنحضرتست که فرمود: مردم باید در روز عید هنگامی‌که امام خطبه می‌خواند، روبروی او باشند و سکوت کنند.

و از آنحضرتست که فرمود: نماز عید فطر و قربان، اذان، اقامه و نافله ندارد. امام پیش از خطبه نماز را شروع می‌کند؛ برخلاف نماز جمعه. نماز عید فطر و قربان، دو رکعت است که قرائتش را با صدا می‌خوانند.

و از آنحضرتست که فرمود: در آغاز نماز عید فطر و قربان تکبیر را می‌گویند. و آن،

تکبیریست که قرائت با آن آغاز می‌شود و همان تکبیرةالاحرام است؛ سپس فاتحةالکتاب را می‌خواند و سورهٔ «وَالشَّمْس وضُحیها»؛[1] سپس پنج تکبیر می‌گوید و یک تکبیر برای رکوع و به رکوع می‌رود و سجده می‌کند و بعد از سجده برمی‌خیزد؛ فاتحةالکتاب را می‌خواند و «هل اَتیٰک حدیث الغاشیه» را؛[2] سپس چهار تکبیر می‌گوید و یک تکبیر برای رکوع؛ به رکوع می‌رود و سجده می‌کند، و تشهدّ می‌گوید و سلام می‌دهد؛ و در میان هر دو تکبیری یک قنوت مختصر[3] می‌خواند.

و از پیامبر خدا(ص) است که هرگاه روز عید می‌خواست از مُصلّیٰ بازگردد، از همان راهی که رفته بود بازنمی‌گشت.

و از جعفربن محمد(ع) سئوال شد دربارهٔ مردی که نمی‌تواند در نماز عید حاضر شود، آیا باید در خانه‌اش نماز بگزارد؟ فرمود: آری. و نماز نیست مگر با ا مام عادل. و هر زن یا مردی که نتوانست در نماز عید حاضر شود، باید چهار رکعت در خانه‌اش نماز بگزارد؛ دو رکعت برای نماز عید و دو رکعت بجای خطبه. نیز هر یک از بادیه‌نشینان که در نماز عید حاضر نشدند برای خودشان چهار رکعت نماز بگزارند.

و از علی(ع) است که در مورد اهل روستاها که در نماز عید حاضر نمی‌شوند، فرمود: اگر در شهر حضور نیابد و با امام نماز نخواند، باید چهار رکعت نماز بگزارد.

و از آنحضرتست که فرمود: بر مسافر نماز عید و جمعه نیست.

و از جعفربن محمد(ع) است که در مورد نماز عیدین فرمود: اگر تعداد مردم پنج نفر به بالا بودند همراه امام در یک شهر باید برای جمعه و عیدین نماز جماعت اقامه کنند.

و از علی(ع) نقل شده است که در دوران خلافتش دو عید در یک روز جمع شد: جمعه و عید. پس با مردم نماز عید را خواند و فرمود: به کسانی که راهشان دور است یعنی بادیه‌نشینان اجازه می‌دهم که بازگردند. سپس با مردم در مسجد نماز جمعه خواند.

و از آنحضرتست که دربارهٔ آن دسته از مردمی که هِلال را نمی‌بینند و صبح، روزه

---

1. سورهٔ ۹۱.
2. سورهٔ ۸۸
3. D,T,E,C,S add اللهمّ اغفرلی و ارحمنی و عٰافِنی و اعفُ عنّی فی‌الدّنیاوالآخرة انّک‌علی‌کُلّ‌شیءقدیر.

دارند تا آنگاه که وقت نماز عید از آغاز روز می‌گذرد؛ سپس شاهدانی عادل گواهی می‌دهند که شب گذشته ماه را دیده‌اند، فرمود: باید افطار کنند و فردای آن روز جمع شوند و در آغاز روز نماز عید را برگزار کنند.[۱]

و از آنحضرتست که فرمود: تکبیر در ایّام تشریق از نماز صبح روز عرفه آغاز می‌شود تا نماز عصر آخرین روز ایّام تشریق. [یعنی روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه].

و ابوجعفر(ع) فرمود: تکبیر در ایام تشریق بر مردان و زنان واجب است.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: برای تکبیر در ایّام تشریق بعد از هر نماز فرض، پس از آنکه سلام داد می‌گوید: «اللهاکبر، اللهاکبر، لااله الاّالله،[۲] اللهاکبر اللهاکبر،ولله الحمد علی ما هدانا، اللهاکبر عَلیٰ ماٰ رَزَقَناٰ مِنْ بهمیة الأنعام.»[۳] و اگر امام با جماعت نماز می‌خواند، تکبیر می‌گوید و وقتی سکوت کرد، کسانی که پشت سر او هستند با صدای بلند تکبیر می‌گویند. و همچنین هرکس به تنهایی نماز می‌خواند تکبیر بگوید. و اگر کسی دیر رسید و امام نماز را شروع کرده بود، نباید تکبیر بگوید تا آنکه آن مقدار فوت شده را بجای آورد و سپس بعد از آنکه سلام داد، تکبیر بگوید.

احکام سهو در نماز

از جعفربن محمد(ع) از پدرش، از پدرانش[۴] (صلوات‌الله علیهم) روایت شده است که فرمودند: هر کس سهو کند و تکبیرةالاحرام را نگوید، باید آن نماز را اِعاده کند.

---

1. T gl. از مختصرالآثار: و هرگاه روز عید را مردم صبح کردند و نمی‌دانستند که عید است سپس برایشان پیش از زوال آشکار شد که عید است، باید بروند نماز بگزارند و افطار کنند، اگر روز عید فطر است؛ هرچند قبلاً نمی‌دانستند.

2. Here T omits , D add , and this is the usual practice now.

3. Compare ۲۲/۲۸ , where we have رزقهم.

4. T om. از پدرانش.

و از جعفربن محمد(ع) است که دربارهٔ کسی که در نماز است و شکّ دارد که رکوع را بجای آورده است یا نه، فرمود: رکوع بجای آورد، سپس [بعد از نماز] دو سجدهٔ سهو گزارد.

و از آنحضرت سئوال شد دربارهٔ مردی که در حال نماز شکّ می‌کند که یک رکعت خوانده است یا دو رکعت؛ فرمود: اگر نشسته وتشهّد خوانده است، تشهدّ حائل است [یعنی به شکّش اعتنا نکند] مگر اینکه یقین کند که بیش از یک رکعت نخوانده است؛ در آنصورت باید برخیزد و رکعت دوّم را بجای آورد؛ و اگر برای تشهدّ ننشسته است بنا رابر یقین بگذارد [یعنی بدانمقدارکه یقین دارد خوانده است] و در تمام این موارد باید بعد از نماز دو سجدهٔ سهو بجای آورد. و اگر شکّ کند ونداند که دو رکعت خوانده است یا سه رکعت بنا را بگذارد بر یقین بدانمقدارکه می‌پندارد؛ دو رکعت باشد یا سه رکعت. و اگر شک کند و نداند که سه رکعت خوانده است یا چهار رکعت، باید سلام دهد و بعد از سلام، دو رکعت نماز نشسته بجای آورد؛ اکنون اگر سه رکعت خوانده بوده است، این دو رکعت نماز نشسته جای آن یک رکعت را می‌گیرد و چهار رکعت تمام می‌شود. و اگر چهار رکعت خوانده بوده است این دو رکعت نشسته نافله محسوب می‌شود. و اگر شکّ دارد و نمی‌داند که دو رکعت خوانده است یا چهار رکعت، باید سلام دهد و دو رکعت نماز بجای آورد. اگر نمازش تمام بوده است این دو رکعت، نافله به حساب می‌آید؛ و اگر [در واقع] دو رکعت بجای آورده بوده است با این دو رکعت نمازش تمام می‌شود؛ در این رکعاتی که بعد از سلام نماز می‌خواند، فقط فاتحةالکتاب را بخواند. و در تمام این موارد باید بعد از سلام دو سجدهٔ سهو بجای آورد و بعد از آن تشهّد کوتاهی[1] بگوید و سلام دهد. و هرکس سهواً برکوع نرود و به سجود رود، باید نماز را اعاده کند. و هرکس سجده را فراموش کرد، باید بعد از سلام هرگاه به یادش آمد سجده کند. و هرکس تشهّد را سهو کرد، باید دو سجدهٔ سهو بجای آورد. و هرکس سلام را سهواً نگفت، همان سلام تشهّد کفایت از آن

1. T and D gl. بگوید: «بسم‌الله و بالله و اشهد ان لااله الاالله و صلی‌الله علی محمدٍو علی‌آله» به‌گونهٔ دیگر نیز ذکر شده است و این هم خوب است. (از الاخبار.)

می‌کند، زیرا گفته است: السلام علیک ایهاالنبی و رحمةالله و برکاته، السّلام علینا و علی عبادالله الصّالحین. [که در حقیقت، سلام نماز عبارتست از: السلام علیکم و رحمةالله و برکاته.]

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: هر کس قرائت را در قسمتی از نمازش سهو کند، در باقیماندهٔ نماز قرائت را بیاورد و کفایت می‌کند. و اگر در تمام نماز قرائت را فراموش کرد و رکوع و سجود و تکبیر را بجای آورد، لازم نیست اعاده کند. و اگر قرائت را عمداً ترک کند، باید نماز را اعاده کند.

و از آنحضرتست که فرمود: هرکس فراموش کند که تشهّد اوّل [یعنی تشهّد رکعت دوّم] را بگوید و برای رکعت سوّم برخیزد و پیش از رکوع به یادش آید که تشهّد نگفته است، باید بنشیند و تشهّد گوید [و به نمازش ادامه دهد] و بعد از سلام دو سجدهٔ سهو بجای آورد. و اگر بعد از رکوع [رکعت سوّم] یادش بیاید، به نمازش ادامه دهد و بعد از سلام دو سجدهٔ سهو بجای آورد.

واز آنحضرت سئوال شد دربارهٔ نمازگزاری که سهو می‌کند و با این فکر که نمازش را تمام کرده است بعد از دو رکعت سلام می‌دهد؛ فرمود: پیامبر خدا(ص) با مردم نماز گزارد و بعد از دو رکعت سلام داد. بعد از پایان نماز، ذوالیدین به حضرت عرض کرد: ای رسول خدا! شما فراموش کردید یا اینکه نماز را قصر خواندید. حضرت فرمود: یعنی چه؟ گفت: شما دو رکعت نمازگزاردید. پیامبر خدا(ص) به مردم فرمود: ذوالیدین درست می‌گوید؟ گفتند: آری، ای پیامبر خدا! پس پیامبر خدا(ص) دو رکعت دیگر خواند سپس سلام داد و بعد از آن دو سجدهٔ سهو بجای آورد، تشهدّ کوتاهی گفت و سلام داد.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: هرکس فراموش کند و به رکعات نمازش بیفزاید، اگر در رکعت چهارم نشسته و تشهّد گفته است، نمازش تمام است و باید دو سجدهٔ سهو بجای آورد. و اگر در رکعت چهارم ننشسته است، باید نماز را از نو بخواند.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: هرکس سهو کند و نداند که به نمازش افزوده یا از آن کاسته است، باید سجدهٔ سهو بجای آورد.

و از آنحضرتست که فرمود: هرکس در قسمتی از نمازش شکّ کند بعد از آنکه از آن گذشته است، باید به نمازش ادامه دهد؛ [مثلاً] اگر بعد از رکوع شکّ در تکبیرةالاحرام کند، به شکّش اعتنا نکند؛ و اگر بعد از سجده شکّ در رکوع کند، به نمازش ادامه دهد؛ و اگر بعد از اینکه برخاست یا برای تشهّد نشست، شکّ در سجود کند، به شکّش توجه نکند و نماز را ادامه دهد. و اگر بعد از سلام نماز، در بخشی از نماز شکّ کند، لازم نیست نماز را اعاده کند؛ البته اینها همه در صورتی است که شکّ داشته باشد، نه یقین؛ ولی اگر نسبت به چیزی یقین داشت نباید با خطا به نمازش ادامه دهد.[1]

و از آنحضرت سئوال شد دربارهٔ کسی که پشت سر امام جماعت است و سهو می‌کند؟ فرمود: چیزی بر او نیست؛ امام از طرف او وظیفه را انجام می‌دهد. نیز سئوال شد دربارهٔ سهو در نماز نافله؟ فرمود: چیزی بر او نیست؛ می‌تواند یک رکعت یا هر مقدار که می‌خواهد نافلهٔ مستحبی بجای آورد.

و از علی(ع) است که مردی از انصار نزد پیامبر خدا(ص) آمد و گفت: ای پیامبر خدا! شکایت دارم از وسوسه‌ای که در نماز گریبانگیرم می‌شود و نمی‌فهمم که نمازم را زیاد خونده‌ام یاکم. پیامبر خدا(ص) فرمود: هرگاه برای نماز برخاستی انگشت شهادت دست راستت را روی ران پای چپ بگذار و بگو: «بسم‌الله و بالله، توکّلتُ علی‌الله، اَعُوذُ بالله السمیع العلیم مِن‌الشیطان الرجیم.» گفتن این ذکر، وسوسه را از بین می‌برد و شیطان را طرد می‌کند.

و از ابوجعفر(ع) سئوال شد دربارهٔ مردی که در نمازش شکّ می‌کند؛ فرمود: اِعاده کند. گفتند: او بسیار شکّ می‌کند و هرچه نماز را از سر می‌گیرد باز هم شکّ می‌کند؟ فرمود: به نمازش ادامه دهد [و به شکّش اعتنا نکند] و فرمود: آن خبیث درونی خود را عادت مدهید که نمازتان را خراب کند؛ چون اورا به طمع می‌اندازید. اگر بدانگونه به او بی‌توجهی شود، [می‌رود و] دیگر بازنمی‌گردد.

---

1. D, C, F add و باید بدانچه یادش آمده است بازگردد

در مورد قطع نماز

از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش، از علی (صلوات‌الله علیه و علی‌الأئـمة من‌ولده) روایت شده است که در مورد مردی که در حال نماز است و می‌بیند که کودکی به طرف آتش می‌رود تا در آن بیفتد، یا به بام رفته است و در حال سقوط است یا می‌بیند گوسفندی به داخل خانه آمده و زندگی را به هم می‌ریزد وخرابکاری می‌کند یا چیزهای مشابه، فرمود: اشکال ندارد که آن فرد بدون اینکه رو از قبله برگرداند به‌گونهٔ منحرف بدانسو برود و جلوِ آن حوادث را بگیرد و بعد به نمازش ادامه دهد بدون اینکه آن را قطع کند. و اگر وضعیّت به‌گونه‌ای باشد که نتواند از آنها جلوگیری کند مگر با قطع نماز، باید نمازش را قطع کند و دوباره بخواند.

و از پیامبر خدا(ص) است که فرمود: هرکس در نمازش مُحْدِث شود، باید نمازش را رها کند برود وضو بگیرد و دوباره آن را شروع کند. و کسی نباید بدین خیال که بادی از او خارج شده است نمازش را بشکند مگر اینکه آن باد را احساس کند یا صدایش را بشنود یا یقین کند که حَدَثی از او سرزده است.

و نقل شده است که علی(ع) در حالیکه با مردم نماز می‌گزارد، خونْ‌دماغ شد؛ پس دست مردی را گرفت، جلو آورد و در جای خود نهاد و رفت خون را شست و بعد آمد و برای خودش نماز خواند.

و از آنحضرتست که فرمود: هرکس در نمازش حرف بزند، باید آن را اعاده کند.

و از آنحضرت سئوال شد دربارهٔ عبور از برابر شخص نمازگزار؟ فرمود: این چیزها باعث قطع نماز نمی‌شود؛ و مگذار کسی از برابرت عبور کند هرچند با او نبرد کنی. و فرمود: پیامبر خدا(ص) به نماز برخاست، سگی از مقابلش عبور کرد؛ بعد حماری از برابر آن حضرت گذشت؛ سپس زنی از آنجا رد شد و حضرت مشغول نماز بود. وقتی نمازش به‌پایان رسید، فرمود: آنچه را شما دیدید من هم دیدم؛ نماز مؤمن را این چیزها قطع نمی‌کند؛ ولی تا آنجاکه می‌توانید از این چیزها جلوگیری کنید.

احکام نماز جماعت در مورد کسی که دیر برسد

از امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب(ع) روایت شده است که فرمود: اگر کسی به جماعت رسید و امام پیش از او مقداری از نماز را خوانده بود، آن مقدار از نماز را که با امام می‌خواند، حدّاقل نماز خود قرار دهد [و بعد از اتمام نماز امام، نماز خود را کامل کند] و اگر فرصت داشته باشد باید قرائت را آرام و بیصدا بخواند و اگر فرصت قرائت نداشته باشد [و امام به رکوع رود] در رکعات بعد بخواند. اگر مردی به نماز جماعت عشاء رسد در حالیکه امام پیش از او یک رکعت را خوانده باشد و او به قرائت رکعت دوّم رسد، وقتی امام برای رکعت سوّم برمی‌خیزد، آن فرد باید در دلش [یعنی آرام] قرائت را بخواندو آن رکعت را برای خود رکعت دوّم محسوب کند. و وقتی امام سلام نماز را داد، او نباید سلام بدهد؛ بلکه باید برخیزد و یک رکعت بجای آورد و در آن، فاتحةالکتاب را قرائت کند، زیرا این یک رکعت برعهدهٔ او باقی مانده است.

و از جعفربن محمد(ع) سوال شد دربارهٔ مردی که داخل نماز جماعت می‌شود درحالی که پیش از او یک رکعت خوانده شده است، باید چه کند؟ فرمود: در قیام رکعت دوّم با آنان همراه می‌شود و چون آنها نشستند او نیز به صورت نیمخیز می‌نشیند. وقتی برای رکعت سوّم برخاستند، رکعت دوّم او محسوب می‌شود و باید در آن رکعت حمد را قرائت کند. و آنگاه که آنان سر از سجده [در رکعت سوّم] برداشتند، مختصری می‌نشیند و تشهّد کوتاهی می‌گوید و بلافاصله تا صفوف ایستاده‌اند و به رکوع نرفته‌اند برمی‌خیزد. وقتی در رکعت چهارم [پس از سجده، برای تشهّد] نشستند او به صورت نیمخیز می‌نشیند و چون امام سلام داد، برمی‌خیزد و یک رکعت بجای می‌آورد،[1] و می‌نشیند، تشهّد می‌گوید، سلام می‌دهد و نماز را به پایان می‌برد.

و از علی(ع) است که فرمود: «هرکس در نماز مغرب دیر به جماعت برسد یعنی پیش از او یک رکعت خوانده باشند، باید بعد از هر رکعت بنشیند.» مراد حضرت آنست که

---

1. D gl. جز فاتحةالکتاب در آن نمی‌خواند، زیرا فقط این قرائت، برعهدهٔ او باقی است.

وقتی امام در رکعت دوّم می‌نشیند، برای آنکه دیر رسیده است، این رکعت، رکعت اوّل است و باید همراه امام به شکل نیمخیز بنشیند. سپس امام برمی‌خیزد و رکعت سوّم را می‌خواند و این رکعت برای آن شخص، دوّم محسوب می‌شود و باید همراه امام بنشیند و تشهّد اوّل را بگوید؛ و در رکعت سوّم که امام نزد خود و بدون صدا قرائت می‌کند، او باید حمد را قرائت کند زیرا رکعت دوّم اوست. سپس وقتی امام سلام داد، برمی‌خیزد و یک رکعت بجای می‌آورد و فاتحة‌الکتاب را قرائت می‌کند و این، رکعت سوّم اوست. سپس می‌نشیند، تشهّد دوّم را می‌گوید، سلام می‌دهد و نماز را تمام می‌کند.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: اگر به نماز جماعت برسی در حالیکه امام دو رکعت خوانده باشد، آنچه را همراه امام درک کردی، رکعت اوّل نمازت قرار بده و برای خودت فاتحة‌الکتاب را قرائت کن نیز یک سوره را اگر فرصت داشتی؛ یا به هر مقدار که توانستی قرائت کنی، قرائت کن و آن را رکعت اوّل نمازت قرار بده. و آنگاه که امام برای تشهّد دوّم می‌نشیند تو هم بنشین و آن را تشهّد اوّل نماز خودت به حساب آور. و ذکر تشهّد اوّل را در آن بگو. و چون امام سلام داد، پیش از آنکه سلام دهی برخیز و دو رکعت بجای آور اگر نماز ظهر، عصر و عشاء است. و یک رکعت بجای آور اگر نماز مغرب است. و در هر رکعت فاتحة‌الکتاب را قرائت کن و بعد تشهّد دوّم را بگو و سلام بده. و اگر به یک رکعت از نماز جماعت رسیدی، آن را رکعت اوّل خودت قرار بده؛ و چون امام برای تشهّد نشست تو به صورت نیمخیز بنشین و تشهّد مگو. و وقتی او سلام داد، تو برخیز و در ادامهٔ آن یک رکعت، بقیهٔ نمازت را تمام کن.

و از آنحضرت و ابوعبدالله (صلوات الله علیهما) نقل شده است که فرمودند: اگر کسی به نماز جماعت برسد در حالیکه امام به رکوع نرفته است. یا به رکوع رفته و او می‌تواند تکبیر بگوید و پیش از آنکه امام سر از رکوع بردارد، به رکوع رود و چنان کند، آن یک رکعت را درک کرده است. و اگر به امام نرسد و او سر از رکوع بردارد، می‌تواند همراه امام داخل نماز شود ولی نباید آن یک رکعت را بحساب آورد.

و از علی(ع) است که فرمود: هرکس به امام برسد در حال رکوع، و یک تکبیر بگوید و

به رکوع رود، می‌تواند بدان اکتفا کند.

و از جعفربن محمد(ع) است که دربارهٔ کسی که به امام می‌رسد و او یک رکعت را قبلاً خوانده است و وقتی امام سلام می‌دهد او نیز همراه مردم سلام می‌دهد و فراموش می‌کند که آن رکعت فوت شده را بجای آورده، فرمود: همان یک رکعت فوت شده را بجای می‌آورد، تشهّد می‌گوید، سلام می‌دهد و نماز را تمام می‌کند.

و از آنحضرتست که در مورد مردی که دیر به جماعت رسیده است و بعد امام جماعت در نمازش مُحْدِث می‌شود و او را به جای خود امام می‌کند، فرمود: وقتی [آن مردی که دیر رسیده و بعد در جای امام قرار گرفته است] نماز امام را تمام کرد، به مأمومین اشاره می‌کند که برای خود سلام دهند و نماز را به پایان برند. و او برمی‌خیزد و باقیماندهٔ نماز خود را بدون گفتن تکبیر، تمام می‌کند.

و از آنحضرتست که فرمود: «خوبست که امام وقتی سلام داد، در جای خود بنشیند تا کسانی‌که دیر رسیده‌اند، نمازشان تمام شود.» و این همانست که ذکر کردیم که باید بعد از نماز و پیش از آنکه از جای خود برخیزد، مشغول دعا و توجّه به حق باشد بدانمقدار که کسانی که دیر رسیده‌اند، نمازشان را تمام کنند و امام درجای خود نشسته است و به دعا و نیایش و تقرّب می‌پردازد.

در باب زمانِ وادار کردن کودکان به نماز

از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش، از علی(ع) روایت شده است که فرمود: کودکان را باید هنگامی که عقلرس می‌شوند به نماز واداشت و هنگامی‌که توانش را دارند به روزه.

و از آنحضرتست که فرمود: آنگاه که کودک عاقل می‌شود ومقداری از قرآن را می‌خواند، باید بدو نماز آموخت.

و از علی‌بن حسین (ع) است که کودکانی را که نزدش بودند جمع می‌کرد و امر

می‌فرمود که نماز ظهر و عصر را در یک وقت، و مغرب و عشاء را نیز در یک وقت بخوانند. در این مورد از حضرت سئوال شد؛ فرمود: اینکار برای کودکان راحت‌تر است و بهتر می‌تواند آنان را جذب کند و نگذارد که آنان نماز را رها کنند و بروند بخوابند و به کارهای دیگر پردازند. حضرت، کودکان را وادار نمی‌کرد که نمازهای غیر از فریضه را بخوانند و می‌فرمود: وقتی توانستند نماز بخوانند به غیر نماز فریضه وادارشان مکنید.

و از محمدبن علی(ع) است که فرمود: کودکان را هنگامی که می‌توانند نماز را بفهمند به نماز وادار کنید و هنگامی‌که توان روزه گرفتن دارند، به روزه. پرسیدند: زمانِ آن، چه وقت است؟ فرمود: وقتی که به شش سالگی می‌رسند.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: ما کودکان خود را به نماز و روزه وادار می‌کنیم آنگاه که توان داشته باشند یعنی به هفت سالگی برسند.

و از پدرش، از پدرانش روایت شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: وقتی کودکانتان به هفت سالگی رسیدند، فرمانشان دهید نماز بخوانند. و چون به نُه سالگی رسیدند و نماز را ترک کردند، تنبیهشان کنید. و چون ده ساله شدند، بستر خواب آنان را از هم جدا کنید.

مضامین این روایات نزدیک به هم است؛ و حالات کودکان از نظر عقل و توانایی جسمی با هم تفاوت دارد و به همان میزان هم باید مورد آموزش قرارگیرند. البته کودکان، تکلیف ندارند و اینکه ائمه(ع) فرمان داده‌اند که باید کودکان را به نماز یا روزه واداشت، از باب ادبْ‌آموزیست تا اینکه آنان عادت کنند و بر همان منوال رشد نمایند، تا وقتی به سنّ تکلیف رسیدند، آنان را آزموده و آموخته باشند و ذهنشان بدان مأنوس باشد؛ و بدینگونه بهتر می‌توانند آن را کاملاً اجرا کنند.

و از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که به کودکان می‌گفت قسمتی از روز ماه رمضان را روزه بگیرند و هرگاه می‌دید که گرسنگی و تشنگی بر آنان چیره شده است، می‌فرمود که افطار کنند. و این از باب آموزش تدریجی و تمرین است. امّا تکلیف فریضه بر دختر و پسر بعد از احتلام واجب می‌شود.

و از علی(ع) روایت شده است که گفت: پیامبر خدا(ص) فرمود: تکلیف از سه کس برداشته شده است: شخص خواب، تا آنکه بیدار شود؛ دیوانه تا وقتی‌که بهبود یابد و کودک تا هنگامی‌که محتلم گردد.

نماز مسافر

اگر شخص مسافر به سفری در خشکی یا دریا برود که معمولاً در همانند آن سفر نماز شکسته می‌شود، می‌تواند در سه نماز ظهر و عصر و عشاء نمازش کوتاه [قَصْر] بخواند ولی در نماز مغرب و صبح، قَصْر نیست.[1]

و از جعفربن محمد، از پدرش، از علی(ع) روایت شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: خدای تبارک و تعالی به‌عنوان کرامتی از جانب خود، به امّت من هدیه‌ای داده که به هیچیک از امّتها نداده است. پرسیدند: ای پیامبر خدا! آن هدیه چیست؟ فرمود: افطار روزه و شکستگی نماز در سفر. و هرکس چنان نکند، هدیهٔ خداوند را ردّ کرده است.

و از علی(ع) است که فرمود: هرکس نمازش را در سفر قصر کند و روزه‌اش را افطار نماید، معنایش اینست که تخفیف از جانب خدای عزوجل را پذیرفته است و نمازش کامل خواهد بود.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) سئوال شد دربارهٔ چند و چون نماز در سفر؟ فرمود: خدای تبارک و تعالی می‌فرماید:[2] «وقتی به سیر در زمین می‌پردازید، جناحی بر شما نیست که نماز را شکسته بخوانید.» پس قصر نماز در سفر واجب است همانند تمام خواندن آن در حَضَر. گفته شد: ای فرزند رسول خدا! خدای عزوجل می‌فرماید: «جُناحی بر شما نیست» و امر نکرده است که: نماز را قصر بخوانید. پس چگونه قصر نماز در سفر

1. T gl. در اِخبار آمده است که: اگر مسافر در سفرش یک شب و روز را بر اهلش وارد شود، مستحب است که نمازش را قصر نخواند. (حاشیه.)

2. ۴/۱۰۱.

همانند تمام آن در حضر واجب است؟ حضرت فرمود: آیا خداوند نفرموده است:[۱] «همانا صفا و مروه از شعائر[۲] خداوند است پس هرکه حجّ خانه کند یا عمره بجای آورد، پس جناحی نیست بر او که طواف کند بر آنها.» آیا نمی‌دانید که طواف بر آنها واجب و مفروض است؟ زیرا خدای عزوجل آن را در کتابش ذکر کرده و پیامبر بدان عمل کرده است. (و همینگونه است قصر نماز در سفر که خداوند درکتابش آن را یاد کرده و پیامبر خدا بدان عمل کرده است.)

و از علی(ع) است که پیامبر خدا نهی کرد از اینکه در سفر، نماز تمام خوانده شود.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: اگر کسی در سفر نمازش را چهار رکعت بخواند، باید اعاده کند مگر اینکه آیهٔ قصر نماز بر او خوانده نشده باشد و آن را نداند، در آنصورت نباید اعاده کند.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: نمازی که بر مسافر فرض است دو رکعت از هر نماز می‌باشد مگر نماز مغرب[۳] که قصر نمی‌شود.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: کسی که به سفر رفته است در روز جز نماز فرض ندارد.[۴] ولی شب را می‌توانی از اوّل تا پایان شب نماز بخوانی. و فراموش مکن که نافلهٔ روز را در شب بجای آوری.

و از آنحضرتست که فرمود: اگر کسی به عنوان سفر خارج شود و بخواهد مسافتی را برود که در مانند آن نماز قصر می‌شود، باید نماز را قصر بخواند و روزه‌اش را افطار کند البته هنگامی که از شهر یا روستای خود بیرون رفته باشد.

---

1. ۲/۱۵۸

2. T gl. شعاره (شعیره) مفرد شعائر است و به معنی نشانه‌ها و اعمال حج. خدای تعالی می‌فرماید: «ومَنْ یُعَظِّم شعائرالله» (۲۲/۳۲).

3. S and C (mar.) add و صبح

4. T gl. در اختصارالآثار گفته است: می‌گویند مسافر می‌تواند هم نماز واجب را بخواند و هم نماز مستحبی را؛ هرگاه در روز در حال حرکت است و به شتاب می‌رود، نماز واجب را دو رکعت می‌خواند و نماز مستحب را به تأخیر می‌اندازد تا اینکه شب را در جایی فرود آید و نافلهٔ روز را در شب قضا کند.

و از آنحضرتست که فرمود: نماز در مسافت دو «بَرید»[1] رفت و برگشت، قصر می‌شود. یعنی اگر به اندازهٔ مسیر یک برید سفر کند و بخواهد بازگردد، نمازش قصر است. و اگر قصد ماندن دارد، نمازش قصر نیست مگر اینکه مسافت دو «برید» رفته باشد.

و از علی(ع) است که فرمود: شنیدم از پیامبر خدا(ص) که می‌فرمود: هفت نفر نمازشان قصر نیست: حاکمی که در قلمرو حکومتش گشت می‌زند؛ مأمور مالیات که برای جمع‌آوری آن می‌رود؛ بازرگانی که برای سوداگری می‌رود؛ شکارچی؛ مُحارب،[2] بادیه‌نشینی که به دنبال جای سرسبز است؛ و آنکه کارش کِشت و زرع است [و برای فروش محصولاتش سفر می‌کند] پس معیار کُلّی در همهٔ این افراد این است که اینها از جایی به جای دیگر می‌روند ولی قصد جدّی برای سفر ندارند.

و نیز جعفربن محمد(ص) در مورد چاروادار [یعنی کسی که اسب و قاطر و غیره کرایه می‌دهد] وکشتیبان فرمود: نمازشان قصر نیست زیراکارشان سفر است. و نیز مسافری که به دو سرزمین نزدیک به هم می‌رود یک روز اینجاست و یک‌روز آنجا، نمازش قصر نیست. نیز حضرت در مورد مسافری که در لابلای سفرش بر اهل خود [شاید مراد اقوام باشد] وارد می‌شود، فرمود که نمازش قصر نیست.

و از ابوجعفر و ابوعبدالله(ع) است که فرمودند: اگر مسافری در جایی فرود آید که قصد ماندن ده روز داشته باشد، نمازش تمام است. و اگر بخواهد کمتر از ده روز بماند، نمازش قصر است و روزه‌اش را باید افطار کند و در حکم مسافر است. و اگر هیچگونه قصد خاصّی ندارد و می‌گوید: امروز می‌روم؛ فردا می‌روم [یعنی امروز و فردا می‌کند] اگر تا یکماه در این تردید باشد، نمازش قصر و بعد از یکماه تمام است.

و فرمود: بهتر آنست که مسافر، امامِ مقیم نشود و بدو نیز اقتدا نکند. و اگر چنان کرد و

---

1. R gl. بَرید یعنی پستچی؛ ونیز بَرید یعنی چهار فرسخ. (از ضیاء.) برید دوازده میل است و میل سه‌هزار ذراع. (حاشیه از طهارت.)

2. T gl. مُحارب یعنی راهزن، یا کسی که بر مسلمانان شوریده است و امثال آنها.

امام جماعت کسانی شد که مُقیم هستند، باید بعد از دو رکعت سلام دهد و آنها که پشت سر اویند نمازشان را تمام کنند. و اگر به مقیم اقتدا کرد، باید بعد از دو رکعت نمازش را به پایان برد.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: کسی که نمازی را در سفر فراموش کرده است و در حضر به یادش می‌آید، باید نماز مسافر را قضا کند. و اگر در حضر نمازی را فراموش کرد و در سفر به یاد آورد، باید نماز مقیم [یعنی نماز کامل] قضا کند.

و از پیامبر خدا(ص) و علی، و محمدبن علی، و جعفربن محمد(ع) است که به مسافر اجازه داده‌اند که نماز نافله را روی مرکب یا شتر خود بجای آورد؛ رو به قبله باشد یا نباشد؛ و نماز او به صورت ایماست یعنی برای سجود بیشتر از رکوع خَم می‌شود. ولی نماز فرض را باید در روی زمین و رو به قبله بجای آورد. اهل سنّت نیز همین نظر را دارند.

و دربارهٔ قول خدای عزوجل:[1] «پس به هر سو رو کنید، آنجا روی خداست»، گفته‌اند که این آیه در مورد نماز نافله است که می‌توان روی چارپا و به هر طرف که باشد بجای آورد.[2]

و از اهل بیت(ع) روایت شده است که اگر کسی در کشتی است و می‌خواهد نماز بخواند و کشتی در حال حرکت است و امکان چرخش دارد، باید هنگام تکبیرةالاحرام بکوشد که رو به قبله باشد؛ و اگر کشتی چرخید او نیز تا آنجا که می‌تواند بچرخد. و اگر نمی‌تواند ایستاده بخواند، نشسته بخواند. و اگر خواست می‌تواند بر قیر سجده کند.

و از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که نهی کرد از نماز خواندن بر راهِ عبور و مرور مردم.[3]

---

1. ۲/۱۱۵.

2. T gl. و پیامبر خدا(ص) نیز چنان کرد و بر روی چارپای خود نماز گزارد هنگامی‌که از مکّه خارج شده بود و بیت و پشت سرش بود. و این فقط در نماز مستحبی است ولی نماز فریضه باید روی زمین و رو به قبله باشد. (حاشیه از الطهارة.)

3. D gl. و هر کس جایی نیابد که بر آن نماز گزارد جز راه عبور و مرور، می‌تواند بر آن نماز گزارد (از تأویل دعائم)

و از آنحضرتست که دربارهٔ غریق و کسی که در آب فرو رفته است فرمود: آنان باید با اشاره و ایما نماز بگزارند. و نیز شخص برهنه اگر جامه‌ای نیابد، نشسته نماز می‌خواند و اعمال آن را با ایما انجام می‌دهد.[۱]

نماز [شخص] بیمار

از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش، از علی(ع) روایت شده است که از پیامبر خدا(ص) سئوال شد دربارهٔ نماز کسی که بیمار و علیل است؟ فرمود: ایستاده نماز بخواند، و اگر نتوانست، نشسته بخواند. پرسیدند: ای پیامبر خدا! چه وقتی باید نشسته نماز بخواند؟ فرمود: آنگاه که نتواند در حالت ایستاده، فاتحة‌الکتاب[۲] و سه آیه را بخواند. و اگر نتواند به سجده رود، با سرش اشاره کند و برای سجده بیشتر از رکوع خم شود. و اگر نتواند نشسته نماز بخواند، به صورت خوابیده بر طرف راست که رو به قبله باشد نماز بگزارد. و اگر نتواند بر طرف راست نماز بخواند، به پشت بخوابد و پاهایش را رو به قبله کند و با ایما و اشاره نماز بگزارد.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: کسی که خونْ‌دماغ شود و متوقف نشود با اشاره نماز بخواند.[۳]

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: بیماری که بیماریش سنگین است و چند روز نماز را ترک کند، هرگاه توانست نماز بخواند باید آنها را اعاده کند.

و از آنحضرتست که سئوال شد دربارهٔ کسی که مست است و (در حال مستی) نماز

---

1. T gl. در کتاب الطهاره می‌گوید: وقتی می‌نشینند، عورت خود را با دستش بپوشاند.
D gl. شخص برهنه نباید نماز گزارد مگر هنگامیکه خوف گذشتن وقت داشته باشد. (از الاخبار)
2. D gl. پس اگر بتواند ایستاده نماز بگزارد باید چنان کند؛ مگر اینکه این ایستادن موجب تشدید و افزایش بیماریش شود. در آنصورت بدانگونه که ذکر کردیم، و می‌تواند، باید انجام دهد. از مختصرالآثار.
3. D gl. یعنی کسی که خون‌دماغ شود یا زخم چرکین داشته باشد یا زخمهایی که خونابه دارد و بند نمی‌آید و نمی‌توان جلویش را گرفت. از مختصرالآثار

می‌خواند؟ فرمود: نمازش را اعاده کند. [قضا کند]

و از آنحضرتست که فرمود: هر کس نشسته نماز می‌خواند، اگر می‌تواند باید برای قیام نماز چهارزانو بنشیند[1] و برای حالت رکوع و سجود و جلوس، دو زانو بنشیند.

و از آنحضرتست که فرمود: برای بیمار کفایت می‌کند که در نماز فرض فقط فاتحةالکتاب بخواند، و در رکوع و سجود فقط یک «سبحان‌الله» بگوید.

و از آنحضرتست که فرمود: کسی که بیهوش شده است، وقتی به هوش آمد باید نمازهای فوت شده را قضا کند.

نماز خوف [از دشمن]

خدای عزوجل، شکسته بودن نماز خوف و کیفیت آن را در کتابش بیان کرده است.[2]

و از جعفربن محمد(ع) سئوال شد دربارهٔ نماز خوف و نماز سفر که آیا هر دو قصر خوانده می شود؟ فرمود: آری؛ و نماز خوف سزاوارتر است از نماز سفر برای قصر شدن، زیرا در نماز سفر خوف نیست.

و از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش روایت شده است که پیامبر خدا(ص) در غزوهٔ «ذات الرِّقاع» با یارانش نماز خوف خواند. بدینگونه که آنها را دو دسته کرد. یک دسته را در برابر دشمن قرار داد و دستهٔ دیگر پشت سر حضرت ایستادند. آنحضرت تکبیر گفت و آنان تکبیر گفتند. مشغول قرائت شد، آنان سکوت کردند. به رکوع رفت، به رکوع رفتند. سجده کرد، سجده کردند. سپس پیامبر خدا(ص) برخاست تا به ادامهٔ نماز بپردازد و آنان که پشت سرش بودند یک رکعت بجای آوردند و بر یکدیگر سلام کردند و رفتند جایگزین یارانشان شدند و در مقابل دشمن ایستادند و آنها آمدند پشت سر پیامبر

---

1. D gl. الاخبار ; و گفته‌اند: هرگاه کسی نشسته نماز خواند، هر رکعت را یک رکعت به حساب می‌آورد.
T gl. الطهارة و اگر نتوانست چهار زانو بنشیند، هرطورکه توانست بنشیند.

2. Ref. to Qur. ۲/۲۳۸ - ۲۳۹.

خدا(ص) ایستادند [یعنی در همانحال که حضرت مشغول بجای آوردن رکعت دوّم بود] حضرت تکبیر گفت، آنان تکبیر گفتند. به قرائت پرداخت، آنان سکوت کردند. به رکوع رفت؛ به رکوع رفتند. سجده کرد، سجده کردند. نشست برای تشهّد، آنان نیز نشستند. سپس حضرت سلام داد[1] و آنان [که یک رکعت از نماز را خوانده بودند] برخاستند و برای خود یک رکعت [که همان رکعت دوّم است] بجای آوردند سپس بر یکدیگر سلام کردند.

و از جعفربن محمد(ع) است که نماز خوف را بدینگونه وصف کرد و فرمود: اگر امام با آنان نماز مغرب می‌خواند، یک رکعت با گروه اوّل و دو رکعت با گروه دوم می‌خواند تا هر دسته به یک قرائت برسد.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) سئوال شد در مورد نماز در هنگامهٔ جنگ و نبرد به‌طوریکه رکوع و سجود ممکن نیست؟ فرمود: «در حالیکه بر مرکبهای خود سوارند و یا برپای خود ایستاده‌اند، با ایما و اشاره نماز بگزارند» و قول خدای عزوجل را تلاوت کرد:[2] «پس اگر در حال خوف بودید، پس پیاده یا سواره [نماز بگزارید].» و اگر قادر بر ایما هم نبودند، بجای هر رکعت یک تکبیر بگویند.

نماز کسوف

از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش روایت شده است که علی (صلوات‌الله علیه و علی الأئمة من وُلْده) فرمود: در زمان پیامبر خدا(ص) ماه گرفت در حالیکه جبرئیل نزد آن حضرت بود. به جبرئیل گفت: ای جبرئیل! چیست این؟ جبرئیل گفت: هان که ماه بیشتر از شما [انسانها] مطیع خداست؛ از لحظه‌ای که خدا او را آفریده است هرگز از پروردگارش سرپیچی نکرده است و این، نشانه و عبرت است. پس پیامبر خدا(ص) گفت: آنگاه چه

---

1. D gl. و امام از جای خود برنخیزد تا آنکه دستهٔ دوم رکعت باقیماندهٔ خود را بخوانند.الاخبار
2. ۲/۲۳۹.

باید کرد و بهترین عمل هنگام ماه‌گرفتگی چیست؟ گفت: نماز و قرائت قرآن.

ابوعبدالله جعفربن محمد(ع) فرمود: هرگاه خورشید یا ماه می‌گرفت، پیامبر خدا(ص) به مردم می‌فرمود: به سوی مساجدتان بشتابید.

و از آنحضرتست که فرمود: نماز کسوف در مورد خورشید و ماه و نیز نماز آیات به یک صورت است؛ یعنی ده رکوع است و چهار سجده. نماز را با تکبیرةالاحرام شروع می‌کند و فاتحةالکتاب را می‌خواند و بعد از آن سوره‌ای طولانی را با قرائت بلند می‌خواند. سپس به رکوع می‌رود و به اندازهٔ قرائت، در رکوع درنگ می‌کند. آنگاه سر از رکوع برمی‌دارد و همزمان می‌گوید: الله‌اکبر. سپس به همانگونه فاتحةالکتاب و یک سورهٔ دراز[1] را می‌خواند. وقتی تمام شد، قنوت می‌گوید و پس از آن تکبیر، و به رکوع دوم می‌رود و به اندازهٔ قرائت در رکوع می‌ماند. آنگاه سر برمی‌دارد و می‌گوید: الله‌اکبر. سپس فاتحةالکتاب و سوره‌ای دراز را می‌خواند و تکبیر می‌گوید و به رکوع سوّم می‌رود و به قدر قرائت در رکوع می‌ماند. آنگاه سربرمی‌دارد و الله‌اکبر می‌گوید و باز به قرائت فاتحةالکتاب و سوره‌ای دراز می‌پردازد و چون تمام شد، دست به قنوت برمی‌دارد و بعد از آن الله‌اکبر می‌گوید و به رکوع چهارم می‌رود و به اندازهٔ قرائت در حال رکوع می‌ماند. سپس سر برمی‌دارد و الله‌اکبر می‌گوید و بعد از آن مشغول قرائت فاتحةالکتاب و سوره‌ای طولانی می‌شود و چون فارغ از آن شد تکبیر می‌گوید و به رکوع پنجم می‌رود و به اندازهٔ قرائت در رکوع می‌ماند و چون سر از رکوع برداشت می‌گوید: «سمع‌الله لمن حمده» سپس تکبیر می‌گوید و به سجده می‌رود و در سجده نیز به اندازهٔ قرائت درنگ می‌کند. آنگاه تکبیر می‌گوید و سر از سجده برمی‌دارد؛ مختصری میان دو سجده می‌نشیند و دعا می‌کند؛ سپس تکبیر می‌گوید و به سجدهٔ دوم می‌رود و به اندازهٔ قرائت در سجده می‌ماند. آنگاه تکبیر می‌گوید و برمی‌خیزد و رکعت دوّم را مثل رکعت اوّل بجای می‌آورد یعنی پنج رکوع و دو سجده می‌گزارد و بعد تشهّدی طولانی[2] می‌خواند و سلام می‌دهد. و

---

1. D gl. به اندازهٔ قرائت اوّل نخواند و کمی کوتاهتر کند. (کتاب الطهارة)

2. D has a long gl. from مختصرالآثار

بعد از هر دو رکوع یعنی رکوع دوّم، چهارم، ششم، هشتم و دهم قنوت[1] می‌گوید. و «سمع‌الله لِمَنْ حَمِدَه» نگوید مگر در آن رکوعی که پس از آن به سجده می‌رود و در رکوعهای دیگر چنانکه گفتیم، «الله‌اکبر» بگوید. این است معنی و مراد فرمایش ابوعبدالله(ع) از روایات گوناگونی که برای رعایت اختصار، از ذکر آنها خودداری کردیم [و چکیده‌اش را آوردیم]. و اگر سوره‌های طولانی و مفصّل را بخواند و قرائتش با ترتیل [شمرده و آشکار] باشد، بسیار نیکوتر است؛ و البته اگر سوره‌های کوتاه را هم بخواند کفایت می‌کند. و اگر از سوره‌های «مثانی» یا کوتاهتر هم بخواند کفایت می‌کند. و «مثانی» سوره‌هایی است که از «بقره» شروع می‌شود تا «برائة». برای نماز کسوف اذان و اقامه نمی‌گویند ولی مردم را چنین صدا می‌کنند: «الصلوة جامعة».

و روایت شده است از علی(ع) که در نماز کسوف،[2] سوره‌ای از مثانی و سورهٔ کهف، و سورهٔ «روم» و «یس» و «والشمس و ضحیها» را قرائت کرد. و در این مورد سورهٔ خاصّ و متعیّنی وجود ندارد.

و از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که اجازه داد در نماز کسوف، سوره‌ها تبعیض شود یعنی اینکه قسمتی از یک سوره را بخواند و به رکوع رود و سپس به دنبالهٔ همان سوره ادامه دهد. و فرمود: اگر سوره را تبعیض کرد، فاتحةالکتاب را نخواند مگر در اوّل سوره. و چنانچه در هر رکعت یک سوره بخواند، بهتر است.

و از علی(ع) روایت شده است که نماز کسوف بجای آورد و پیش از آنکه گرفتگی برطرف شود، نمازش به پایان رسید؛ پس حضرت در مُصَلاّی خود نشست و به دعا و ذکر خدا پرداخت و مردم نیز نشستند و دعا کردند تا اینکه گرفتگی برطرف شد.

و از جعفربن محمد(ع) است که دربارهٔ کسی که به نماز کسوف می‌ایستد و وقت نماز دیگری بر او داخل می‌شود، فرمود: آن نماز را به تأخیر می‌اندازد و نماز کسوف را ادامه می‌دهد تا اینکه به آخر وقت برسد. پس اگرخوف فوت شدن وقت داشته باشد، نماز

1. T gives text of the قنوت marginally.
2. T, E, D. C, D (var.) کوفه

کسوف را قطع می‌کند و به فریضه می‌پردازد.[1] و همچنین اگر خورشید یا ماه در وقت نماز فریضه گرفت، ابتدا نماز فریضه را می‌خواند و بعد نماز کسوف را.

و از آنحضرت سئوال شد دربارهٔ کسوفی که بعد از عصر یا در وقتی که نماز در آن وقت مکروه است، پدید می‌آید؟ فرمود: در هر وقت که کسوف شد باید نماز بگزارد.

و از آنحضرت سئوال شد دربارهٔ گروهی که در سفر بودند و کسوف پدید آمد، و نماز نگزاردند؟ فرمود: بهتر آن بود که نماز می‌گزاردند. و از آنحضرتست که فرمود: نماز گرفتگی خورشید و ماه، یکسانست؛ فقط نماز گرفتگی خورشید طولانی‌تر است.

و از آنحضرتست که فرمود: نماز در زمین‌لرزه، زلزله، باد سهمگین، سیاهی و هر چیز ترسناکی که پدید می‌آید و چیزهایی که همانند آنها باشد؛ همانند نماز گرفتگی خورشید و ماه است.

و از آنحضرت سئوال شد دربارهٔ کسوفی که انجام می‌گیرد و کسی در خواب است و آن را نمی‌فهمد، یا اینکه آن شخص نماز را در وقت خود بجای نیاورده و به‌کاری مشغول بوده است، آیا باید آن را قضا کند؟ فرمود: در نماز کسوف قضا نیست؛ بلکه باید آن را در وقتش انجام داد و چون گرفتگی برطرف شد، دیگر نمازی نیست.

و از آنحضرت سئوال شد که نماز کسوف را در کجا باید خواند؟ فرمود: دوست دارم نماز کسوف در جایی بدون سقف خوانده شود تا نمازگزار به اندازهٔ طول کسوف، نمازش را طولانی کند. و سنّت این است که اگر به جماعت می‌خوانند، در مسجد خوانده شود.

نماز استسقاء [طلب باران]

خدای عزوجل فرمود:[2] «آنگاه که موسی برای قومش طلب آب کرد.»

از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش روایت شده است که پیامبر خدا(ص) برای

---

1. T gl. و چون از فریضه فارغ شد، به نماز کسوفش [از همانجایی که قطع کرده بود] ادامه دهد. از الاختصار
2. ۲/۶۰.

استسقاء به مُصَلّیٰ رفت.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: استسقاء نمی‌باشد مگر در فضائی باز و گسترده از زمین که امام با آرامش و وقار و خشوع و دعاگویان، بیرون می‌رود و مردم نیز حضور می‌یابند و امام برای آنان استسقاء می‌کند.

فرمود: نماز استسقاء همانند نماز عیدین است. امام دو رکعت می‌خواند و در آنها همانند عیدین تکبیر می‌گوید. سپس بر منبر می‌رود. وقتی بر آن قرار گرفت لَختی می‌نشیند، سپس بلند می‌شود و عبایش را می‌گرداند و طرف راست عبا را بر طرف چپ خود می‌اندازد و طرف چپ آن را بر طرف راست. پیامبر خدا(ص) و علی(ع) چنان کردند[1] و سنّت است. سپس با صدای بلند تکبیر می‌گوید و خدا را چنانکه شایسته است حمد می‌کند و تسبیح و ثنا می‌گوید و بسیار دعا می‌خواند و همانند نماز عیدین تسبیح و تهلیل و تکبیر فراوان می‌گوید و از خداوند برای بندگان او طلب باران می‌کند و چند تکبیر رو به قبله می‌گوید. آنگاه به طرف راست و چپ خود نظری می‌افکند و مشغول خطبه می‌شود و برای مردم وعظ می‌کند.

و از آنحضرتست که فرمود: مستحب است که روز رفتن برای استسقاء دوشنبه باشد. مردم راه می‌افتند و منبر را هم می‌برند؛ همانگونه که برای نماز عیدین می‌رفتند. و اذان و اقامه هم ندارد.

در باب نماز وَتْر،[2] نافلهٔ صبح و قنوت

از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش روایت شده است که پیامبر خدا(ص) امر کرد به نماز «وَتْر»، و علی(ع) در مورد نماز وتر سختگیری می‌کرد و اجازهٔ ترکش را نمی‌داد و

---

1 C, B, T پس قرار داد آنچه بر طرف راستش بود بر طرف چپش؛ تا آخر. D, S, E پس قرار داد آنچه را بر شانهٔ راستش بود بر شانهٔ چپش و آنچه را بر شانهٔ چپش بود بر شانهٔ راستش؛ تا آخر.

2. T. always voc "watr".

فرمود: اگر کسی صبح کند در حالیکه نماز وتر نخوانده است، باید هنگام صبح آن را بخواند. یعنی قضایش را بجای آورد.

و از ابوجعفرمحمدبن علی(ع) است که اجازه داد نماز وتر در محمل ترک شود.

و از علی(ع) است که فرمود نافلهٔ فجر در حضر و سفر خوانده شود و دربارهٔ قول خدای عزوجل:[1] «وَ إِدْبارَ النجوم» گفت: این، در مورد دو رکعت نافلهٔ صبح است.

و از ابوعبدالله جعفربن محمد(ع) سئوال شد دربارهٔ قول خدای عزوجل:[2] «و قُرآنَ الفجرِ إنَّ قُرآنَ‌الفجر کانَ مشهوداً.» فرمود: «مراد از آن، دو رکعت پیش از نماز صبح است». قبلاً ذکر کردیم که وقتی پیامبر خدا(ص) و یارانش در وقت نماز صبح خواب ماندند، حضرت ابتدا دو رکعت نافلهٔ صبح را خواند و بعد نماز صبح را. پس چون هر دو فوت شده بودند، هر دو را قضا کرد.

و از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش روایت شده است که علی(ع) فرمود: «هرکس دو رکعت نافلهٔ فجر از او فوت شود، لازم نیست قضا کند.» و این روایت دلالت دارد بر اینکه وقتی پیامبر خدا(ص) آن دو رکعت را بعد از فوت وقتشان خواند، از باب قضای نماز سنّت است؛ و آن دو رکعت نیز نماز سنّت است. و بعداً خواهیم گفت که اگر کسی آن دو رکعت را فراموش کند یا ترک کند، چه باید انجام دهد؛ و البته این دو رکعت همانند واجبات مفروض نیست ولی بهتر آنست که تعمّداً ترک نشود؛ همانگونه که در سنّت‌های نماز مثل قرائت و غیر آن ذکر کردیم.

و از ابوعبدالله جعفربن محمد(ع) روایت شده است که دربارهٔ قول خدای عزوجل:[3] «و مِنَ اللَّیْلِ فَسبِّحْهُ وَ إدْبارَ النُّجومِ» گفت که همان نماز وتر آخر شب است.

و از آنحضرت سئوال شد دربارهٔ مردی از صُلَحای دوستدارانش که از خوابی که او را فرا می‌گیرد شکوه داشت و می‌گفت: من می‌خواهم برای نماز شب برخیزم ولی خواب بر من چیره می‌شود و صبح بیدار می‌شوم. و چه بسا یک ماه پیاپی یا دو ماه، قضای نماز شب

1. ۵۲/۴۹.
2. ۱۷/۷۸.
3. ۵۲/۴۹.

را در روز بجا می‌آورم.

حضرت ابوعبدالله فرمود: چشمش روشن؛ به خدا سوگند او این اجازه را ندارد که نماز وتر را در ابتدای شب بخواند. و فرمود: «نماز وتر پیش از فجر است.» و این همان وقتی است که مستحب است نماز وتر در آن خوانده شود و آن را باید پس از نماز شب بجای آورد. بعداً وقت نماز شب را ذکر خواهیم کرد مبنی بر اینکه وقت فضیلت آن، پس از برخاستن از خواب است در آخر شب؛ چراکه باید با مشقّت باشد و ثواب آن نیز به قدر همان مشقّت است. و البته در باب اوقات نماز گفتیم که می‌توان نماز شب را در اوّل شب پس از نماز عشاء به‌جای آورد.

و از جعفربن محمد(ع) است که دربارهٔ قول خدای عزوجل:[1] «و الشَّفْعِ والوَتْر» گفت: شَفْعْ دو رکعت است و وَتْر یک رکعت است با قنوت. و فرمود: بعد از خواندن دو رکعت می‌تواند به کارهای شخصی خودش پردازد و به نیازهای خود رسیدگی کند؛ آنگاه پس از آن یک رکعت نماز وتر بخواند و پس از رکوع آن قنوت بگوید و بنشیند تشهّد بگوید و سلام دهد. سپس دو رکعت نشسته بجای آورد و بعد از آن تا سر زدن سپیده نمازی نخواند. وقتی سپیده سر زد، دو رکعت نافلهٔ فجر را بجای آورد.

و نقل شده است که پیامبر خدا(ص) در دو رکعت نماز [شفع و یک رکعت] وتر، بدینگونه قرائت می‌کرد: در رکعت اوّل «سَبِّحِ اسمَ ربّک الاعلی»[2] و در رکعت دوّم «قُل یا ایّهاالکافرون».[3] و در نماز دوّم [یعنی نماز وتر] که در آن قنوت می‌گویند «قل هو الله احد».[4] و البته همهٔ اینها را بعد از فاتحة‌الکتاب قرائت می‌کرد.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود:[5] در دو رکعت نافلهٔ فجر «قل یا ایهاالکافرون» و «قل هو الله احد» را بخوان؛ یعنی بعد از فاتحة‌الکتاب.

و از جعفربن محمد(ع) است که دربارهٔ قنوت وَتْر بعد از رکوع در رکعت سوّم [مراد از

1. ۸۹/۳.
2. سورهٔ ۸۷.
3. سورهٔ ۱۰۹.
4. سورهٔ ۱۱۲.
5. Riw. omitted in C.

رکعت سوّم یعنی یک رکعت وتر که بعد از دو رکعت شفع انجام می‌گیرد] فرمود: دو دست خود را بگشا و بالا ببر و در مقابل چهره‌ات بگیر و دعا کن.

از اهل‌البیت (صلوات‌الله علیهم) در مورد دعای قنوت وجوه بسیاری رسیده است و دلالت دارد بر اینکه دعای خاصّ و متعیّنی وجود ندارد.

همهٔ دعاهای روایت شده از ائمه برای قنوت نیکوست و نیکوتر از همه آنست که چنین بگوئی:

اللهمّ إنّکَ تَریٰ وَلاتُریٰ، و انتَ بالمَنظَرِ الأعْلی،[1] و الیک رُفِعت الأبصار و نُقِلت الاقدام و مُدَّتِ الأعناق و بُسِطَتِ الأیدی و دُعِیتَ بالألسن، و تُحُوکِمَ الیک بالأعمال، فیا مَنْ إلیه الأیدی بُسِطَتْ، و یا مَنْ الیهِ القلوب قَصَدت، و یا من الیه الأبصارُ خَشَعتْ، و یا من الیه الرّقابُ خَضَعت، نشکوُ الیک شدّة الزمان، و تظاهُرَ الأعداء و قلّةَ العدد و اختلاف القلوب، و نشکر الیک النعمةَ بولیّنا و إمامِنا و ابنِ نبیّنا (در اینجا امام زمانت را نام ببر) هادینا الیک، والّدلیل لنا علیک، ونسألک اَن تُصَلّی علیه و علی آبائه و اَن تؤیّدَه بِنَصرٍ تُعزُّ به دینک و تنصر به اولیائک، و اجمَع اللهمّ القلوب علی طاعتک و طاعته و التّدیُّن بامامته و انصُرهُ علی اعدائه[2] المارقین، إله الخلق،[3] ربَّ العالمین، اللّهم ثَبّتِ الیقین فی قلبی، و زِدْنی هُدیً و نوراً[4] و معرفةً[5] و اهدنی إلی صراطک المستقیم، آمین، آمین،[6] و اسألک یا رَبِّ فی‌الدنیا حسنةً و فی‌الآخره حسنةً، و اسألک اَنْ تَقِینی[7] عذاب النّار.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: قنوت رکعت دوّم [شفع] بعد از قرائت و قبل از رکوع است.

از اهل‌البیت (صلوات الله علیهم) در مورد دعای قنوت نماز فجر وجوه بسیاری رسیده است و همه نیکو و زیباست و از نیکوترین آنها اینست که بگوئی: اللهمّ انّا نستعینک[8] و

---

1. S, D add و الیک الرُّجُعیٰ ; T mar. adds و الیک الّرجعی، بیدک الممات والمحیا
2. C اعدائک
3. T var. الحق
4. C add رحمة
5. C مغفرة
6. C, D, T (mar.) add یا ربَّ‌العالمین
7. T تقنی
8. C, T. S, D, T (mar.) add نحمدک

نستغفِرکَ و نُثْنی علیک الخیر ولا نکفرک، و نخشع لک و نَخْتلِعُ[1] مِمَّن یکفرک، اللهّم ایاک نعبد و لک نُصلی و نسجد و الیک نَسْعی و نَحْفِد، نرجُو رحمتک و نخشی[2] عذابک، انّ عذابک بالکافِرین مُلحِقٌ. اللهمّ عَذِّب[3] الکافرین والمنافقین و الجاحدین لاولیائک الأئمة من اهلِ بیتِ نبیّک الطاهرین، و أنْزِل علیهِمْ رِجْزک وَ باسَك و غَضَبَکَ و عذابک. اللهمّ عَذِّبْ کَفَرَةَ اهلِ الکتاب والمشرکین.[4] اللهمّ اغفر للمؤمنین والمؤمنات و اَصْلح یاربّ ذاتَ بینهم و الّف کَلِمَتَهُم و ثَبّت فی قُلوبِهم الایمان والحکمةَ و ثَبِّتْهم علی مِلّةِ نبیّک و انْصُرهم علی عَدُوِّک و عدوِّهم. اللهّم اهْدنی فیمن هَدَیْتَ و تَوَلّنی فیمن تولَّیْتَ و بارک لی فیما اعطیتَ و عافِنی فیمن عافیتَ و قِنِي شرَّما قَضَیْتَ، انّکَ تقضي ولا یُقْضیٰ علیک، ولا یذلُّ من والَیْتَ ولا یعزّ من عادیتَ، تبارکتَ و تعالیتَ، لااله الاّ انت، اَستغفِرکَ و اَتوُبُ الیک، و اسأَلُكَ یا ربِّ فی الدّنیا حسنةً و فی الآخرة حسنة،[5] و اسئلک اَنْ تَقِیَنا برحمتک عذابَ النّار.

و اگر آن دو قنوت را مختصر کنی و قسمتی از آنها را بگوئی اشکال ندارد. و کمترین حدّ قنوت گفتنِ سه بار «سبحان‌الله» یا «الله‌اکبر» است.

و از اهل بیت در مورد قنوت نماز جمعه وجوه بسیاری رسیده است که همهٔ آنها نیکوست. یکی از آنها این است که بعد از خواندن سورهٔ منافقین در رکعت دوّم پیش از رکوع، در قنوت چنین گوئی:

لااله الاّالله الحلیم الکریم،[6] لااله الاّالله العلّی العظیم، سبحان ربّ السموات السبع و ما فیهنّ و ما بینهنّ و ربِّ الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهنّ[7] و ربّ العرش العظیم. و الحمدلِلّه ربّ العالمین، یا اللّه الذی لیس کمثله شیء، صَلّ علی محمدٍ و علی آلِ محمد ائمة المؤمنین، اوّلهم و آخرهم، و ثَبّت قلبی علی دینک و دین نبیّک، وَلاُ تُزِغْ قلبی بعدَ اِذْهَدَ یْتَنی وهَبْ لی من لدنک رحمةً اِنّکَ انت الوَهّاب التوّاب الرحیم. اللهمّ اجعلنی ممّن خَلَقْتَه لِجَنّتِك و اخترْته لِدینک، وَصَلّ علی محمّدٍ و علی آلِ محمد بما انت اَهْلُه و هم بک

1. D, T add نخنع ;T نخلع
2. T نخاف
3. T (var.) adds کفرة اهل الکتاب
4. T om.
5. C om. whole clause.
6. C الحکیم الخبیر
7. D om.

اهله، صَلَوات الله علیهم اجمعین.

در باب نماز سنّت و نافله

امّا نماز سنّت:[1] آنست که پیامبر خدا(ص) آن را بنا نهاده و خود را مُلزَم می‌دانسته است که با هر نماز فرض بجای آورد و ائمهٔ از اهل بیت(ع) نیز آن را لازم دانسته و به دوستان خود امر کرده‌اند که آن را بجای آورند. نماز سنّت دو برابر فریضه است. و امّا نافله، نماز تطوّعی [اختیاری، داوطلبانه و مستحبّی] است و اندازهٔ خاصّی ندارد. هرکس هر مقدار که بخواهد می‌تواند در شب یا روز در اوقات نمازهای واجب، نماز مستحبی بخواند و بدانمقدار که کسی با رغبت و میل خود به نماز مستحبی می‌پردازد، ثواب عظیم می‌برد.

و از علی‌بن حسین(ع) روایت شده است که در هر شبانه‌روز هزار رکعت نماز مستحبی می‌گزارد.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود نماز فرض در هر شبانه‌روز هفده رکعت است و نماز سنّت دو برابر آنست که به‌عنوانِ حِفاظی برای فریضه قرار داده شده است یعنی اگر کسی نماز فرضش نقص داشت، یا غفلت و سهوی از او در مورد آن سر زد با نماز سنّت جبرانش می‌کند. و وجه دیگرش این است که اگر وقتی کسی به نماز برمی‌خیزد و می‌داند که نماز، فریضه و غیر فریضه دارد، برای فریضه بسیار کوشش و تلاش می‌کند؛ امّا اگر جز نماز فریضه نباشد، نسبت به آن سستی می‌کند و کوچکش می‌شمارد. فرمود: بعد از نماز سنّت، نسبت به نافله ترغیب شده است از جهت ایجاد شوق.

کسی از آنحضرت دربارهٔ نماز سنّت سئوال کرد. حضرت در جواب فرمود: شاید می‌پنداری که نماز سنّت، فریضه است؟ عرض کرد: فدایت شوم، هرچه شما بفرمایید من آن را می‌گویم. فرمود: نماز سنّت آنست که علی‌بن الحسین خود را مُلزم می‌دانست که هر

---

1. C adds و نافله

یک از آنها کـه در روز یا شب از او فوت می‌شد، قضا کند. نماز سنّت دو برابر فریضه است.

به آنحضرت خبر رسید که عمّار ساباطی[1] از قول ایشان روایت کرده است که نماز سنّت جزئی از نمازهای مفروض است. حضرت انکار کرد و فرمود: او چه می‌گوید؟ من او را چنین نگفتم؛ بلکه به او گفتم: هرکس نماز بگزارد و کاملاً در نماز حضورقلب داشته باشد و چیزی او را به خود مشغول نکند، بدانمقدار که توجه به نماز داشته است، خداوند به او نظر خواهد کرد. و چه‌بسا نیمی از یک نماز یا ثُلث، یا رُبع یا خُمس آن پذیرفته می‌شود. و علّت اینکه امر به نماز سنّت شده این است که بدانوسیله نقص نماز فرض جبران شود.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: دوست ندارم که از پنجاه‌ویک رکعت نماز شبانه روز چیزی بکاهم. پرسیدند: چگونه است آن؟ فرمود: شش رکعت قبل از نماز فرض ظهر، که آن را نماز زوال و نماز اَوّابین گویند که وقتش قبل از نماز ظهر هنگام زوال خورشید است. و چهار رکعت بعد از نماز فرض ظهر. و چهار رکعت پیش از نماز عصر که بعد از آن نماز فرض عصر خوانده می‌شود و تا غروب خورشید نمازی نیست. در مغرب، ابتدا نماز فرض خوانده می‌شود و پس از نماز مغرب شش رکعت نماز سنّت است. و چهار رکعت پیش از نماز عشاء. و نماز شب که چهار رکعت است بعد از نماز عشاء و سه رکعت نماز وتر و دو رکعت نشسته بعد از نماز وتر که یک رکعت محسوب می‌شود. زیرا از پیامبر خدا(ص) روایت شده است که فرمود: اگر کسی بدون عذر و علّت نماز نشسته بخواند، نصف نماز شخص ایستاده حساب می‌شود. و دو رکعت نماز سنّت فجر پیش از نماز صبح. و این شد سی‌وچهار رکعت که دو برابر نمازهای فرض است. و نمازهای فرض هفده رکعت است که جمع آنها می‌شود پنجاه‌ویک رکعت در هر شبانه‌روز.

یکی از روایاتی که ترغیب به نماز سنّت می‌کند، روایتی است از جعفربن محمد(ع) که

1. C السباطی. This is the last page of the chapter in C. Here commences کتاب زکوة thus omitting many pages from the book of نماز and the whole of جنازه‌ها.

در مورد نماز زوال یعنی نماز سنّت پیش از نماز ظهر می‌فرمود: آن، نماز اَوّابین [توبه کنندگان، بازگشت کنندگان] است؛ وقتی خورشید از وسط آسمان سرازیر می‌شود و باد می‌وزد، درهای آسمان گشوده می‌گردد و دعا پذیرفته می‌شود و حوائج بزرگ برآورده خواهد شد.

و از علی(ع) نقل شده است که هرگاه نماز زوال می‌گزارد و نمازش پایان می‌گرفت، دست برمی‌داشت و می‌گفت: «اللهمّ اِنّی اتقرّبُ الیک بجودک و کرمک، و اَتقرّبُ الیک بمحمّدٍ عبدِک و رسولک، وَاَتقرّب الیک بملائکتِک و اَنبیائِک. و بک اللهمّ الْغِنیٰ عنّی و بی الفاقةُ الیک، انت الغنیّ و انا الفقیر الیک، اَقَلْتنی عَثْرَتی و سَتَرْتَ عَلَیّ ذُنوبی، فَاقْضِ لی الیومَ[1] حاجتی و لاتُعذّبنی بقبیح ما تعلم منّی، فانّ عَفْوک و جوُدَک یَسَعُنی.» سپس به سجده فرو می‌افتاد و سجده کنان می‌گفت: یا اهلَ التّقویٰ و یا اَهْلَ المغفره، یا بَرّیا رحیمُ، انتَ اَبَرُّ بی من اَبی و اُمّی، والنّاسِ اجمعین، فَاقلبنیَ الیومَ بقضاء حاجتی مُستَجاباً دُعائی مرحوماً صوتی، وقد کفَفْتَ اَنْواعَ البلاء عنّی.

و از علی(ع) سئوال شد دربارهٔ قول خدای عزوجل:[2] «وَ اَدْبارَ السُّجوُد» فرمود: آن، نماز سنّت بعد از نماز مغرب است که نباید آن را در سفر وحضر ترک کنی.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: خدایْ را فرشته‌ایست بـه شکـل خروس که چنگالهایش در دل زمین فرو رفته و بالهایش فضا را فراگرفته و گردنش در زیر عرش تا خورده است؛ وقتی نیمی از شب می‌گذرد، گردنش را بلند می‌کند و می‌گوید: «سَبُّوحٌ قَدّوسٌ ربُّ الملائکةِ والرّوح، ربُّنا الرّحمن، لااله‌َ غیره، لِیَقُمِ المتَهَجِّدون [شب زنده‌داران برخیزند]»؛ آنگاه همهٔ خروسها می‌خوانند. سپس مقداری از شب را خاموش می‌شود و دوباره می‌گوید: «سبُّوح قَدُّوس، ربُّ الملائکة والروح، ربُّنا الرّحمن، لااله غیره، لِیَقُمِ القانتون [پارسایان از خواب برخیزند.] سپس مدتی سکوت می‌کند و آنگاه می‌گوید: «سَبّوحٌ قَدّوس، رَبُّ الملائکة والّروح، ربُّنا الرحمن، لااله غیره، لِیَقُمِ الذّاکـرون [یـاد

1 S, D add var. بقضاء.

2. ۵۰/۴۰.

کنندگان برخیزند]. سپس بعد از طلوع فجر می‌گوید:[1] ربُّنا الرحمن، لااله غیره، لِیَقُمِ الغافلون [غفلتزدگان برخیزند.].

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: وقتی ثُلثی از شب می‌گذرد، یک منادی تا طلوع خورشید[2] ندا می‌دهد: ای جویندهٔ خیر! پیش آ، و ای طالب شرّ! کوتاهی کن. آیا توبه‌کننده‌ای هست که توبه‌اش پذیرفته شود؛ آیا کسی هست طلب آمرزش کند و آمرزیده گردد؛ آیا کسی چیزی می‌خواهد تا به او بدهند.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: بیزارم از آن بندهٔ خدایی که قرآنش را خوانده است سپس در شب بیدار می‌شود[3] و برنمی‌خیزد تا اینکه صبح نزدیک می‌گردد، برمی‌خیزد و نماز می‌خواند.[4]

و از آنحضرتست که دربارهٔ قول خدای عزوجل:[5] «فَسَبِّح بِحَمْد ربک حین تقومُ،[6] و مِنَ اللَّیل فَسَبِّحْهُ و إِدْبارَ النَّجوم.» فرمود: خداوند فرمانش می‌دهد که پاره‌ای از شب را نماز بگزارد.[7]

و از آنحضرتست که دربارهٔ قول خدای عزوجل:[8] «وَ مِنَ اللَّیلِ فَاسْجُد لَهُ و سَبِّحْهُ لیلاً طویلاً» گفت: خداوند پیامبرش را فرمان داد که در ساعاتی از شب نماز بگزارد و او چنان کرد.

و از علی(ع) است که فرمود: پیامبر خدا(ص) نهی کرد از اینکه آدمی در طول شب همانند مرداری افتاده باشد. و امر کرد که شب را برخیزند و با نماز شب‌زنده‌داری کنند.

---

1. S, D add سبوح قدوس رب‌الملائکة والروح
2. T تا طلوع خورشید corrected into و فجر as in some other Mss.
3. D, S, E add سپس می‌خوابد
4. T gl. از مختصر: هرکس نمی‌تواند قرائت بسیار کند، هر مقدار که می‌تواند از قرآن بخواند. خدای عزوجل می‌فرماید: «فاقرؤا ما تَیَسَّر منه» (۷۳/۲۰) هر کس بخواهد می‌تواند در تمام شب یک سوره را تکرار کند یا بعض آن را و یا دو سوره یا بیشتر را. حاشیه
5. ۱۱۰/۳ and other places.
6. ۵۲/۴۹ ; compare ۵۰/۴۰ which Has أدبارالسجود.
7. D adds در ساعاتی ; S adds در ساعتی ; obviously a mistake, taking words frome the next Line.
8. ۷۶/۲۶.

و فرمود: به دیگران سلام کنید؛ و اطعام نمائید؛ و آنگاه که مردم خوابند نماز بگزارید،[1] به سلامت به بهشت وارد خواهید شد.[2]

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: پیامبر خدا(ص) چند بار در شب برمی‌خاست. و این سخت‌ترین نوع شب‌زنده‌داریست. وقتی نماز عشایش را می‌گزارد، وضو می‌گرفت و مسواک می‌کرد و ظرف آبی سرپوشیده بالای سرش می‌نهاد و به خواب می‌رفت. سپس برمی‌خاست دندانهایش را می‌شست، وضو می‌گرفت و چهار رکعت نماز می‌خواند. اینکار را چند بار تکرار می‌کرد؛ تا اینکه نزدیک صبح می‌شد و سه رکعت نماز وتر بجای می‌آورد. آنگاه دو رکعت نماز نشسته می‌خواند. و هرگاه که از خواب برمی‌خاست، دیدگانش را در آسمان می‌گرداند سپس آیاتی از سورهٔ آل عمران:[3] «اِنَّ فِی خلقِ السَّمواتِ والارض...» را تا «لا تُخلِفُ المیعاد.» می‌خواند. سپس وقتی سپیده می‌دمید، برمی‌خاست، وضو می‌گرفت، دندانهایش را می‌شست و به مسجد می‌رفت و دو رکعت نافلهٔ فجر را بجای می‌آورد و می‌نشست تا اینکه نماز صبح را بخواند.

و از علی(ع) است که پیامبر خدا(ص) فرمود: هرگاه یکی از شما در شب برخاست، نمازش را با دو رکعت کوتاه شروع کند و سلام دهد. سپس برخیزد و نماز واجبش را بگزارد.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: پدرم (رضوان‌الله علیه) وقتی شب هنگام در حال قیام بود، قیامی بسیار طولانی داشت. و چون به رکوع و سجود می‌رفت نیز بسیار طول می‌داد تا آنجا که می‌گفتند به خواب رفته است. ناگهان ما را ترس فرا می‌گرفت که می‌شنیدیم می‌گوید: لااله الاّالله حقّاً حقّاً، سَجَدْتُ لک یاربِّ تَعبّداً و رِقّاً، یا عظیم، اِنَّ عملی ضعیفٌ فَضاعِفْه‌لی، یاکریم یا جبّار، اغفر ذنوبی و جُرمی و تَقَبَّل مِنّی عملی، یا جبّار یاکریم، اِنّی اَعُوذُ بِکَ اَنْ اَخیبَ او اَحْمِلَ جُرماً.[4]

1. D, S, E (mar.) add شبانه
2. See "Ismaili law of wills", 40, line 5.
3. ۳/۱۹۰ - ۱۹۴.
4. T var. ظلماً

و از علی‌بن حسین(ع)[1] نقل شده است که در دعای پس از نماز شب چنین می‌گفت: «اِلٰهی غارَتْ نُجُومُ سمٰواتک، و نامَتْ عیونُ خلقک. وهَدَأَتْ[2] اَصواتُ عبادِک، و غَلَّقَتْ ملوکُ بَنیِ اُمَیَّة علیها ابوابَها وطافَ علیها حُجّابُها،[3] و احْتَجَبُوا عمَّن یسألهم حاجةً اَوْ یبتغی منهم فائدة. و انت الهی حیٌ قیومٌ لاتأْخذُکَ سنةٌ ولانومٌ، ولا یشغَلُکَ شیٌ عَن شیٍ، ابوابُ سمواتک لِمَنْ دَعٰاک مُفتَّحات و خزائنک غیر مغلقات، و رَحْمَتُک غیرُ محجوبة،[4] و فوائدک غیر محظورة،[5] و انت الهی الکریم الّذی لاتردّ سائلاً مِنَ المؤمنین سألک ولا تَحْتَجِبُ عن طالبٍ مِنْهم اَرادک. ولا و عزّتک ما تُختزَلُ حوائجُهم دونك وَلاٰ یقضیها اَحدٌ غیرُک، اللهمّ وقد تَریٰ وُقوفی[6] فی ذُلّ مقامی بین یدیک و تعلم سَریرَتی و تطّلعُ عَلٰی ما فی قلبی و ما یصلحنی لآخرتی و دنیایَ.[7] اِلٰهی و ترقُّبُ الموت و هَولُ المُطّلع[8] والوقوف بین یدیک نغَّصنی مَطعمی و مَشربی، و غَصَّنی بِریقی و اَقْلَقنی عن وِسادی واهجعنی، و منعنی[9] عن رُقادی، الهی و کیف ینام من یخاف بغتات ملک‌الموت فی طوارق اللیل و طوارق النهار، بل کیف ینام العاقل و ملک الموت لاینام باللیل ولابالنهار، یطلب قبض روحه حثیثاً بالبیات او فی آیَةِ السّاعات» آنگاه با گفتن این جمله گریه و شیون می‌کرد تا آنجا که اهل خانه و خدمتکاران از گریهٔ او به وحشت می‌افتادند و به‌سوی او می‌شتافتند و می‌دیدند که او گونهٔ خود را به خاک چسبانیده و می‌گوید: ربِّ اسألک الرّاحةَ والرّوحَ عِندالموت والمصیر الی الّرحمةِ والرّضوان.

و از علی(ع) است که پیامبر خدا(ص) فرمود: هرکس می‌خواهد در ساعاتی از شب بیدار شود، پس هرگاه به بستر می‌رود بگوید: «اللهمّ لا تُؤمِنّی مکرَک ولا تُنسنی ذِکرک ولا تجعلنی من الغافلین، اَقُوم اِنشاءالله (تعالی) ساعةَ کذا وکذا...» خداوند فرشته‌ای را موکّل

---

1. "Sulaymani Sahifa," 169 - 171.
2. T gl. اَو سکتت
3. T (Var.), S حُرّاسُها
4. D adds اَسباب رحمتک after غیرمغلقات.
5. D, S, E محظورات. T And D Add لمن سألکها before غیر محظورات.
6. D, S, E وقد ترانی و وقوفی الخ Y ; وذلّ.
7. D adds mar. فأت لی علی ذلک بجودک و کرمک.
8. T gl. المطلع: موضع الاطلاع.
9. T (var) من.

می‌کند که او را در همان ساعت بیدار کند. و هرکس نیّت آن داشته باشد که در شب بیدار شود، ولی خواب بر او غلبه کند و تا صبح بیدار نشود، خواب او به عنوان صدقه‌ای از طرف خداوند عزوجل است و خداوند قیام آن شب را بحساب او می‌آورد.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که داخل مسجد پیامبر(ص) شد در حالیکه ابن‌هشام مشغول خطبهٔ روز جمعه از ماه رمضان بود و می‌گفت: و این ماهی است که خدای عزوجل روزه‌اش را فرض گردانیده است و پیامبر خدا(ص) قیام در شبش را سنّت نهاد. پس ابوجعفر گفت: ابن هشام دروغ می‌گوید. نماز پیامبر خدا(ص) در ماه رمضان همانند نماز او در غیر ماه رمضان بود.

و از ابوعبدالله جعفربن محمد(ص) است که فرمود: «روزهٔ ماه رمضان فریضه است؛ نماز جماعت[یعنی نماز غیرواجب] در شب ماه رمضان بدعت می‌باشد» و پیامبر خدا(ص) نماز غیرواجب را به جماعت نخواند و اگر خیر بود، پیامبر ترکش نمی‌کرد. آن حضرت چند شب از شبهای رمضان را به تنهایی نماز خواند؛ بعداً گروهی پشت حضرتش ایستادند؛ وقتی متوجهٔ آنان شد، به خانه‌اش رفت. و سه شب چنان کرد. و صبحِ بعد از سه شب به منبر رفت و بعد از حمد و ثنای خداوند فرمود: ای مردم! شبها غیر از نماز فریضه را در ماه رمضان و در غیر ماه رمضان به جماعت مخوانید؛ این کار شما بدعت است. پیش از ظهر نیز نماز مگزارید؛ چراکه نماز پیش از ظهر بدعت، و هر بدعتی ضلالت، و هر ضلالتی راهش به آتش ختم می‌شود. سپس از منبر فرود آمد در حالیکه می‌فرمود: عملی اندک در سنّت بهتر از عملی بسیار در بدعت است.

و اهل سنّت نیز همانند این را از پیامبر خدا(ص) روایت کرده‌اند مبنی بر اینکه خواندن نماز نافله به جماعت در شب ماه رمضان در زمان پیامبر خدا(ص) متداول نبوده است؛ و نیز در زمان ابوبکر و در ابتدای عهد عمر. بعداً عمر آن کار را باب کرد و دیگران از او پیروی کردند. در حالیکه خودشان روایت کرده‌اند که پیامبر خدا(ص) از آن عمل نهی کرده است. پناه می‌بریم به خداوند از بدعتگذاری در دینش و از انجام عملی که پیامبر خدا(ص) از آن نهی کرده است.

و از ابوجعفر(ع) است که مردی از انصار از او سئوال کرد دربارهٔ نماز پیش از ظهر؛ حضرت فرمود: نخستین کسانی که آن را بدعت نهادند قوم تو یعنی انصار بودند؛ شنیده بودند که پیامبر خدا فرموده است: «یک نماز در مسجد من معادل هزار نماز است.» لذا آنان پیش از ظهر دست از کار می‌کشیدند و می‌آمدند و به مسجد می‌رفتند و در آن نماز می‌گزاردند. خبر به گوش پیامبر خدا(ص) رسید و آنان را از اینکار نهی کرد.

و از جعفربن محمد(ع) است که دربارهٔ قول خدای عزوجل:[1] «کسانی که آنان بر نمازشان مداومت می‌کنند.» فرمود: این در مورد نماز مستحبی و تطوّعی است که کسی همواره آن را می‌خواند و اگر از او فوت شود، قضا می‌کند. و فرمود: علی‌بن حسین(ع) چنین عمل می‌کرد که هرچه از نمازهای مستحبی در شب از او فوت می‌شد، روز بجای می‌آورد و هرچه در روز فوت می‌شد، شب.

و از آنحضرتست که فرمود: «هرکس عمل خیری را انجام می‌دهد باید یکسال پیاپی برآن مداومت کند و زودتر از یکسال آن را قطع نکند» فکر نمی‌کنم مراد حضرت این باشد که بعد از یکسال آن را ترک کند بلکه مراد حضرت آن بوده است که مردم را عمل خیر بیاموزد و آن را برایشان به‌صورت عادت درآورد. زیرا هرکس یکسال بر عملی مداومت نماید و آن را ترک نکند، پس از یکسال برای او به شکل عادت درمی‌آید. و ما این را در بسیاری از موارد تجربه کرده‌ایم و در خودمان نیز چنان یافته‌ایم.

سجده‌های قرآن

مواضع سجده در قرآن پانزده مورد است:

۱ـ اوّلین مورد، آخر اعراف[2] است. ۲ـ در سورهٔ رعد:[3] «وَ ظِلالُهُم بالغُدُوِّ و الآصال.» ۳ـ در سورهٔ نحل:[4] «و یفعلونَ مایُؤْمرون.» ۴ـ و در سورهٔ بنی‌اسرائیل.[5] «و یَزیدُهم خُشوُعاً.»

1. ۷۰/۲۳.
2. ۷/ پایان سوره.
3. ۱۳/۱۵.
4. ۱۶/۵۰.
5. ۱۷/۱۰۹.

۵ـ و در سورهٔ کهیعص[1] [مریم]: «خَرّوا سُجَّداً و بُکیّاً.» ۶ـ و در سورهٔ حج:[2] «اِنَّالله یَفْعَلُ مٰایشاء.» ۷ـ و در سورهٔ حج:[3] «و افْعَلوا الخَیرَ لعلّکم تُفلِحون.» ۸ـ و در سورهٔ فرقان:[4] «وزادهُم نُفُوراً.» ۹ـ و در سورهٔ نمل:[5] «ربُّ العرشِ العظیم.» ۱۰ـ و در سورهٔ الم سجده:[6] «و هُم لا یستکبرون.» ۱۱ـ و در سورهٔ ص:[7] «وَ خَرَّ راکعاً و اناب.» ۱۲ـ و در سورهٔ حم[8] (فصّلت): «اِنْ کنتُم اِیّاهُ تَعْبُدون» ۱۳ـ و در آخر سورهٔ نجم:[9] «فاسْجُدوا لِلّه و اعْبُدوا». ۱۴ـ و در سورهٔ «اذا السَّمٰاء انشقّت»[10] قول خداوند: «و اذا قُرِئَ عَلَیْهِمُ القرآنُ لا یَسْجدُون.» ۱۵ـ و آخر سورهٔ «اقرأ بِاسم ربّک»:[11] «وَ اسْجُدو اقْتَرِبْ.»

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) روایت شده است که فرمود: عزائم[12] از سجده‌های قرآن، چهار مورد است: در «الم» تنزیل السجده، و در «حم» السجده، و در النجم، و در «اقرأ باسم ربک»: کَلّاً لاتطِعهُ و اسجُد وَاقْتَرِبْ.[11] فرمود: در این عزائم حتماً باید سجده کرد. و در موارد دیگر اختیاری است؛ اگر خواستی سجده کن و اگر خواستی سجده نکن. فرمود: و علی‌بن حسین دوست داشت که در تمام آن موارد سجده کند.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: هر کس آیهٔ سجده را بخواند یا آن را از خواننده‌ای بشنود و آن شخص که می‌خواند، خواندنش را به گوش او برساند، باید سجده کند. و اگر در نماز فرض بدون امام [یعنی در غیر جماعت] آیهٔ سجده را شنید باید با سر اشاره کند. و اگرامام، در نمازجماعت آیهٔ سجده را قرائت‌کند، خودش و مأمومین‌باید به سجده روند. و امام‌نباید عمداً در نماز فرض سوره‌ای رابخواند که‌در آن آیهٔ سجده است.

---

1. Called مریم. ۱۹/۸۵.
2. ۲۲/۱۸.
3. ۲۲/۷۷.
4. ۲۵/۶۰.
5. ۲۷/۲۶.
6. ۳۲/۱۵ , usually called "sajda".
7. ۳۸/۲۴.
8. ۴۱/۳۸.
9. آخر سوره /۵۴.
10. ۸۴/۲۱.
11. آخر سوره /۹۶.
12. T gl. [عزائم جمع عزیمه و] عزیمه اسم است از عزم و عزم یعنی تصمیم قطعی بر انجام یک کار. خدای تعالی می فرماید: «و اولوالعزم من الرسل.» یعنی کسانی‌که تصمیم قطعی بر اطاعت از خدا داشتند. و می‌فرماید: «ولم نجدله عزما» یعنی تصمیم به انجام فرمان خدا. و گفته‌اند یعنی عزم بر معصیت.

و از آنحضرتست که فرمود: هرکس آیهٔ سجده را بخواند یا آن رابشنود، باید سجده کند در هر وقتی که باشد؛ خواه در آن وقت نماز جایزباشد یا نه [یعنی مکروه باشد]؛ هنگام طلوع خورشید و غروب آن. باید سجده کند، هرچند طهارت نداشته باشد. برای شروع سجده تکبیر لازم نیست و پس از سربرداشتن از سجده نباید سلام بدهد؛ و جز سجود چیز دیگری لازم نیست. و در سجده‌اش، تسبیح می‌گوید و هر دعائی که می‌تواند، می‌خواند.

و از آنحضرتست که فرمود: اگر شخص نمازگزار آیهٔ سجده را بخواند، می‌نشیند و سجده می‌کند؛ سپس برمی‌خیزد و به دنبالهٔ نمازش ادامه می‌دهد. و اگر در آخر سوره باشد [یعنی حمد را خوانده و سوره را نیز خوانده است] باید سجده کند سپس برخیزد فاتحة‌الکتاب را بخواند و به رکوع رود و سجده بجای آورد.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: هرگاه در حالت نشسته آیهٔ سجده را خواندی، رو به قبله سجده به‌جای آور. و اگر آن را در حالی‌که سواره هستی خواندی، به هر طرف که رویْ داری سجده کن. چراکه پیامبر خدا(ص) در حالیکه از مکّه بیرون آمده بود و رو به مدینه داشت، روی مرکب خود نمازگزارد. مراد نماز نافله است. و حضرت فرمود: و از همین مورد است قول خدای عزوجل:[1] «پس به هر کجا رو کنید، آنجا روی خداست.»

1. ۲/۱۱۵.

کتاب جنائز[۱]

ذکر بیماریها[۲]، عیادت[۳] و احتضار[۴]

روایت شده است از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش، از علی (صلوات الله علیهم) که پیامبر خدا (ص) به عیادت مردی از انصار رفت. آن مرد از تب خود به پیامبر شکایت کرد. پیامبر خدا(ص) او را گفت: بدان که تب هدیه‌ایست از جانب خدای غفور برای پاکیزه کردن. آن مرد گفت: نه، تب بر پیر مرد کهنسال چنان چیره می‌شود که او را به گور می‌کشاند. پیامبر خدا برافروخته شد و فرمود: «باشد که این به جان تو افتد». آن مرد بر اثر همان بیماری بمرد.

و از ایشانست که فرمود: اگر بیمار، صبور باشد ناله‌اش برای او حسنات نوشته می‌شود. و اگر بیقراری کند، او را بیتاب می‌نامند و اجری ندارد.

و از ایشانست که فرمود: «تبِ یک روز کفّارهٔ یکسال است.» یکی از پزشکان که این حدیث را شنید، گفت: این حدیث، تصدیق گفتهٔ اطبّاست که یک روز تب، یکسال بدن را

---

1. D gl. جنائز جمع جَنازه به فتح جیم است و بمعنی خود میّت. و از آنجا گرفته شده است که جنازه در لغت، یعنی آنچه بر گروهی سنگینی می‌کند و باعث اندوهشان می‌شود و لذا میّت را که بر اهلش سنگین است و اندوهگینشان می‌کند، جنازه گفته‌اند. و جِنازه به کسر جیم، تابوتی است که میّت بر آن حمل می‌شود. (حاشیه از تأویل دعائم)

2. D gl. ظاهراً مراد بیماریهای است که به مرگ ـ که رفتن از سرایی به سرای دیگر است ـ می‌انجامد.

3. D gl. عیادت یعنی دلجوئی و احوالپرسی از بیمار.

4. D gl. احتضار در ظاهر یعنی حضور مرگ و نزدیک شدنِ وقت کوچ از دنیا به آخرت.

آزرده می‌کند.

و از علی (ع) نقل شده است که فرمود: بیمار در زندان خداست و ـ البته اگر به عیادت کنندگانش شکوه نکند ـ سیئاتش پاک می‌شود. و هر مؤمنی که در بیماری بمیرد، شهید مرده است. و هر مؤمنی شهید است؛ و هر زن مؤمنه‌ای حَوْراء است. مؤمن به هر مرگی که بمیرد شهید است؛ و حضرت این آیه را تلاوت کرد:[1] «و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند، آنان صدیقّین و شهدایند نزد پروردگارشان.»

و از ایشانست که فرمود: آنگاه که خداوند بنده‌ای را مبتلا کند، به اندازهٔ بیماریش از گناهان او فرومی‌ریزد.

و از ایشانست که فرمود: عیادت بعد از سه روز است. و بر زنها عیادت مریض لازم نیست.

و از ایشانست که فرمود: پیامبر خدا(ص) نهی کرد از اینکه عیادت کننده، نزد بیمار چیزی بخورد[2]، چرا که خداوند اجر عیادتش را از بین می‌برد.

و نقل شده است که حسین‌بن‌علی (ع) بیمار شد. عمروبن حُرَیث به عیادتش آمد. حضرت بر او وارد شد و به او گفت: ای عمرو! به عیادت حسین آمده‌ای و در دل چیزی از تو دارم[؟]. امّا این مانع نمی‌شود از اینکه نصیحتی کنمت. شنیدم که پیامبر خدا می‌فرمود: هیچ بندهٔ مسلمانی نیست که به عیادت بیماری رود مگر اینکه از ساعتی که به عیادت می‌رود هفتاد هزار فرشته بر او درود می‌فرستند؛ اگر روز است تا غروب خورشید؛ و اگر شب است تا طلوع آن.

و نقل شده است که علی(ع) به عیادت زید بن ارقم رفت. چون بر او وارد شد؛ زید گفت: امیرالمؤمنین به عیادت ما خوش آمده است در حالیکه ما مورد نکوهش او هستیم. علی گفت: آن مانع نمی‌شود از اینکه تو را عیادت کنم. سپس فرمود: هر کس به امید

---

1. ۵۷/۱۹.

2. D gl. بیمار نباید از عیادت کنندگان پذیرایی کند؛ و آنان نباید از طعام او بخورند زیرا عیادت باید به قصد اجر و ثواب باشد (حاشیه از تأویل دعائم).

رحمت خدا و با درخواست و وعدهٔ او به عیادت بیماری رود، مادام که نزد بیمار نشسته، در پائیز بهشت است؛ و چون از نزد او برود، خداوند در آنروز هفتادهزار فرشته از فرشتگان را می‌گمارد که تا شب بر او درود فرستند. و اگر شبانه به عیادت رود، تا وقتی نزد بیمار نشسته، در پائیز بهشت است و آنگاه که از پیش او برود، خداوند هفتادهزار فرشته را می‌گمارد که تا بامداد بر او درود فرستند. لذا دوست داشتم که بدین ثواب برسم.

و از ایشان نقل شده است که پیامبر خدا(ص) بر مردی از بنی عبدالمطلب که در حال احتضار بود وارد شد. او را به سوئی غیر از قبله خوابانده بودند. حضرت فرمود: رو به قبله‌اش کنید؛ چراکه وقتی چنان کنید، فرشتگان به سوی او می‌آیند و خداوند نیز به او رو می‌کند و همینگونه هست تا آنکه جان دهد.

و از علی است که فرمود: از سنّت است که بیمار در حال احتضار را رو به قبله کنند.

و از جعفر بن محمد است که فرمود: وقتی بر بالین میّت مسلمان، پیش از مرگش حاضر شدی، به او تلقین کن که شهادت دهد به اینکه خدایی نیست جز خدای یگانهٔ بی‌شریک و اینکه محمّد بنده و فرستادهٔ اوست [یعنی بگوید: اشهد ان لااله الاالله وحده لا شریک له، و اشهد ان محمدا عبده و رسوله.].

و از ایشانست که فرمود: برای کسی که بر بالین محتضر نشسته مستّحب است که بالای سرش آیة الکرسی و دو آیه بعد از آن را[1] بخواند و نیز بخواند[2]: «اِنَّ رَبَّکُم الَّذی خَلَقَ السَّمواتِ وَ الارضَ فی سِتَّةِ ایّام» تا آخر آیه؛ سپس آیات آخر سورهٔ بقره[3] را بخواند و آنگاه بگوید: اَللّهمَّ اَخْرِجْها مِنه اِلیٰ رضاً منک و رضوان، اَللّهُمَ لَقِّه البُشریٰ، اَللّهُمَّ اغْفِر لَهُ ذَنْبَهُ و ارْحَمْهُ.

و از ابوذر (ره) نقل شده است که گفت: آنگاه که پیامبر خدا(ص) در بستر مرگ بود، نزد او بودم؛ حضرت فرمود: اباذر، نزدیک شو تا به تو تکیه دهم. پس من نزدیک شدم و حضرت به سینهٔ من تکیه داد تا آنکه علی وارد شد پس پیامبر مرا گفت: اباذر برخیز که

1. ۲/۲۵۵-۲۵۷.
2. ۷/۵۴.
3. ۲/۲۸۴-۲۸۶.

علی برای اینکار از تو سزاوارتر است. پس علی نشست و حضرت به سینهٔ او تکیه داد و به من فرمود: اینجا[1]، پیش روی من. پس مقابل حضرت نشستم. به من فرمود: دستت را ببند [شاید مراد شمردن باشد]، کسی که پایان کارش گواهی دادن به: لااله الا الله باشد به بهشت می‌رود؛ و هر کس پایان کارش اِطعام مسکینی باشد به بهشت می‌رود؛ و هر کس پایان کارش گزاردن حَج باشد به بهشت می‌رود؛ و هر کس پایان کارش عمره باشد، به بهشت می‌رود؛ و هر کس پایان کارش جهاد در راه خدا باشد، ولو به اندازهٔ فاصلهٔ میان دوشیدن شتر ماده، به بهشت می‌رود. و دنبالهٔ حدیث را ذکر کرد.[2]

و از ابو عبدالله جعفربن محمد (ع) است که فرمود: آنگاه که میان مؤمن و کلام فاصله می‌افتد [کنایه از حالت احتضار] پیامبر خدا (ص) نزد او می‌آید و در جانب راستش می‌نشیند؛ و علی (ع) می‌آید و در سمت چپ او می‌نشیند. پیامبر خدا (ص) به او می‌گوید: آنچه بدان امید داشتی، اکنون روبروی توست؛ و از آنچه می‌ترسیدی، اکنون در امانی. سپس دری از بهشت به روی او گشوده می‌شود و می‌گویندش که این جایگاه تو در بهشت است؛ اگر می‌خواهی به دنیا بازگرد و سیم و زرش را برگیر. می‌گوید: به دنیا نیازی ندارم. آنگاه چهره‌اش سفید می‌شود؛ پیشانی‌اش عرق می‌کند؛ لبهایش جمع می‌شود؛ سوراخهای بینی‌اش باز می‌گردد و از چشم چپش اشک می‌آید. پس هرگاه آن را دیدی، بدان اکتفا کن. حضرت دنبالهٔ حدیث را ذکر کرد و فرمود: آنست قول خدای عزوجل:[3] «برای آنانست بشارت در زندگانی دنیا».

و از پیامبر خداست که فرمود: بنده‌ای هست که منزلت و جایگاهی در بهشت دارد و با مصیبت و بلا بدان نمی‌رسد؛ تا اینکه مرگ به سراغ او می‌آید؛ باز هم بدان درجه نمی‌رسد؛ پس مرگ برای او سخت و دردناک می‌شود؛ آنگاه به آن مرتبه می‌رسد.

و از جعفربن محمد است که فرمود: چه بسا خدای تبارک و تعالیٰ ملک الموت را

1. E, S .بنشین اینجا
2. F مختصرش کردیم D ;کاملاً و ما مختصرش کردیم
3. ۱۰/۶۴.

فرمان می‌دهد که جان مؤمن را به راحت‌ترین وضع از بدنش خارج کند؛ امّا مردم چنین می‌بینند که مرگ بر او سخت و سنگین شده است. و چه بسا خداوند ملک ا لموت را فرمان می‌دهد که مرگ را بر کافر سخت گیرد و او به یکباره جانش را بر می‌کَند بدانگونه که میلهٔ آهنی را از پشم‌تر در می‌آوردند؛ امّا مردم چنین می‌پندارند که راحت جان داده است.

یادآوری مرگ

از جعفر بن محمد، از پدرش، از پدرانش، از علی(ع) روایت شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: هرگاه شما را به تشییع جنازه خوانند، بشتابید؛ چرا که شما را به یاد آخرت می‌اندازد.

و از ابو جعفرمحمدبن علی (ع) سئوال شد که اگر مردی را از یکسو به تشییع جنازه خوانند و از سوی دیگر به یک میهمانی دعوت کنند، کدامش را اجابت کند؟ فرمود: به تشییع جنازه رود؛ زیرا حضور در تشییع جنازه مرگ و آخرت را به یاد می‌آورد؛ در حالیکه به میهمانی رفتن، آن دو را از یاد می‌برد.

و نقل شده است که پیامبر خدا(ص) مردی از انصار را سفارش کرد و فرمود: تو را سفارش می‌کنم که به یاد مرگ باشی؛ زیرا تو را در امر دنیا آرامش می‌دهد.

و از پیامبر نقل شده است که فرمود: از بُرندهٔ لذّتها بسیار یاد کنید. پرسیدند: ای رسول خدا! بُرندهٔ لذّتها چیست؟ فرمود: مرگ؛ زیرکترین مؤمنان کسی است که بیش از همه به یاد مرگ است و بهتر از همه، آمادهٔ آن.

و نقل شده است که پیامبر خدا به گروهی از یارانش فرمود: زیرکترین مردم کیست؟ گفتند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: آنکه بیشتراز همه به یاد مرگ، و بهتر از همه آمادهٔ آنست.

و از ابوجعفرمحمدبن علی (ع) است که برخی از یارانش را سفارش کرد و فرمود: بسیار یاد مرگ کنید. زیرا هیچ انسانی بسیار به یاد مرگ نیست مگر آنکه در دنیا زهد پیشه

کند.

و از پیامبر خداست که فرمود: مرگ، ریحانهٔ مؤمن[1] است. و نیز فرمود: [مردم دو دسته‌اند] یکی به آسودگی و راحت می‌رسد [و آسوده می‌شود]؛ و یکی از دست او آسوده می‌شوند. امّا آنکه آسوده می‌شود، بندهٔ صالحی است که از غم دنیا و آنچه در آنست می‌رهد و به راحت و نعمت آخرت می‌رسد. و امّا آنکه از دستش آسوده می‌شوند، فاجریست که دو فرشته‌اش [که اعمالش را می‌نویسند] از دست او راحت می‌شوند.

و از پیامبر است که فرمود: چه بسا کسی که شادمان است و مغبون[2]؛ امّا خودش نمی‌داند؛ می‌خورد، می‌نوشد و می‌خندد؛ در حالیکه برایش از سوی خدا مقرّر شده‌است که به دوزخ رود.

و علی (ع) فرمود: اگر خداوند آدمیزاده را احمق [که در غفلت به سر بَرَد] نیافریده بود، به زندگی نمی‌پرداخت؛ و اگر چهارپایان می‌دانستند که می‌میرند ـ چنانکه شما می‌دانید ـ هرگز برای شما فربه نمی‌شدند.

و از ایشانست که فرمود: ندیدم ایمانی همراه با یقین که بیشتر به شَک شبیه است مگر این انسانی که هر روز [باکسی] وداع می‌کند و [او را] به سوی گورستان تشییع می‌کند، و به غرور دنیا باز می‌گردد و از شهوات و لذّات دل نمی‌کَند. اگر آدمیزادهٔ مسکین هیچ گناهی نداشت که در انتظارش [یعنی انتظار کیفرش] باشد و هیچ حسابی نداشت که رسیدگی شود، مگر مرگ که وحدت او را می‌گسلد و جمعش را می‌پراکند و فرزندش را یتیم می‌کند، باید به سخت ترین صورت از آن بیمناک می‌بود؛ ما از مرگ غافلیم چون کسانی

---

1. T, D gl. ریحان، شاخ و برگ هر گیاه خوشبوست. و آس [مُوْرْدْ] را مخصوصاً ریحان‌می‌گویند زیرا در خوشبوئی مشهور است و درختش در زمستان و تابستان خشک نمی‌شود و برگهایش نمی‌ریزد در حالیکه درختان دیگر خشک می‌شوند و برگریزان دارند. هر گیاه خوشبوئی، دوست داشتنی و لذتبخش است. پیامبر فرمود: مرگ نیز برای مؤمن دوست داشتنی و لذت آور است چراکه بدانوسیله ظاهراً به راحت و بقای دائم در نعمت می‌رسد و باطناً به رفعت و مرتبت و رستگاری عظیم.

2. D adds مفتون.

که هرگز مرگ به آنان نمی‌رسد؛ و به دنیا و شهوات آن رو کرده‌ایم همانند کسانی که در اندیشهٔ حساب نیستند و از عِقاب[1] نمی‌ترسند.

واز ایشان نقل شده است که از پیامبر خدا(ص) پرسیدند: کدام مؤمن زیرک‌تر است؟ فرمود: آنانکه بیشتر از همه به یاد مرگ ، و بهتر از همه آمادهٔ آنند؛ اینان زیرکانند.

بیان تسلیت و بردباری، و بیان آنچه در آن می‌توان گریست

از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که فرمود: وقتی پیامبر خدا(ص) قبض روح شد، کسی آمد که صدایش را می‌شنیدند امّا خودش را نمی‌دیدند، و گفت : سلام بر شما اهل بیت، و رحمت و برکات خداوند؛ «هرکسی چشندهٔ مرگ است و همانا مزدهای شما به شما پرداخته می‌شود در روز قیامت، پس هر کس بر کنار شد از آتش به بهشت برده شد، رستگار است و زندگانی دنیا جز کالای فریب نیست[2].» خداوند هر مصیبتی را تسلیت می‌گوید و برای هر هالکی جایگزینی دارد؛ پس به خدا امیدوار باشید و او را پرستش کنید و بدانید که مصیبتزده کسی است که از ثواب محروم باشد و علیکم السلام و رحمةالله و برکاته. از ابوعبدالله جعفربن محمد(ع) سئوال شد: یا بن رسول‌الله، به نظر شما[3] گوینده چه کسی بود؟ حضرت فرمود: به نظر ما او جبرئیل بود.

و از آنحضرت، از پدرش، از پدرانش، از علی (ع) روایت شده است که پیامبر خدا گذرکرد به زنی که درکنار قبری می‌گریست. حضرت او را گفت : ای زن، بردبار باش . آن زن گفت: ای مرد، برو پی کارت، او فرزند و نور چشم من است. پیامبر خدا زن را رها کرد و رفت. او پیامبر را نشناخته بود. به او گفتند: او پیامبر خدا بود. زن برخاست و سراسیمه به دنبال او دوید و او را یافت و گفت: ای پیامبر خدا، شما را نشناختم. اگر بردبار باشم، پاداشی دارم؟ حضرت فرمود: پاداش با نخستین صدمه است.

---

1. D, S, E عذاب.
2. ۳/۱۸۵.
3. E, F add آن.

نیز آنحضرت فرمود: چهار چیز است که در هر کس باشد، بهشت بر او واجب است: کسی که پاکدامنی‌اش [پرهیز ازگناهش] شهادت لااله‌الاالله باشد؛ وکسی که اگر خداوند به او نعمتی داد، بگوید: الحمدلله؛ و کسی که هر گاه مرتکب گناهی شود، بگوید استغفرالله؛ وکسی که هرگاه بدو مصیبتی رسید، بگوید[1]: اِنّاللّه و اِنّا اِلیه راجعون.

و از علی(ع) است که فرمود: از بیتابی پرهیز کن؛ چراکه موجب ناامیدی می‌شود و سستی در عمل پدید می‌آورد و غم و اندوه بجای می‌گذارد. بدان‌که بیرون‌شد از مشکل، در دو چیز است: آنچه چاره‌ای دارد، باید برایش چاره‌ای اندیشید، و در آنچه چاره ندارد باید شکیبا بود.

و از آنحضرتست که فرمود: منزلت صبر برای ایمان همانند نسبت سر برای تن است.

و از پیامبر خداست(ص) که فرمود: هر کس سه فرزند از او بمیرد و پاداش آن را از خدا بخواهد، برای او پرده‌ای می‌شوند در برابر آتش. پرسیدند: یا رسول‌الله، اگر دو تا باشند، چه؟ فرمود: و دو تا [نیز چنانست].

و نقل شده است که پیامبر خدا(ص) بر گروهی از انصار که در خانه‌ای بودند، گذر کرد. بر آنان درود فرستاد و ایستاد و فرمود: چگونه‌اید؟ گفتند: ای پیامبر خدا! ما مؤمنیم. حضرت فرمود: آیا برهانی بر آن دارید؟ گفتند آری. فرمود: چیست برهانتان. گفتند: هنگام ناز و نعمت، او را سپاسگزاریم، در هنگامهٔ بلا شکیبائیم و راضی به قضائیم. حضرت فرمود: پس شما همانید که گفتید [یعنی مؤمنید].

و از پیامبر خداست که فرمود: همانا خدای عزوجل، دنیا را به بندگانش قرض داده است؛ پس از هر کس به ناگزیر چیزی[2] از آن را برگیرد و بردبار باشد، به جای آن سه چیز به او می‌دهد که اگر یکی از آنها را به فرشتگان می‌داد، خشنود می‌شدند: نماز [درود]، رحمت و هدایت. خداوند می‌فرماید:[3] «به برد باران مژده ده؛ همانان که وقتی مصیبتی بدانان می‌رسد، گویند: اِنّاللّه و اِنّا اِلیه راجعون؛ از جانب پروردگارشان، برایشان درودها و

1. ۲/۱۵۶.

2. E, S, B اندکی.

3. ۲/۱۵۵-۱۵۷.

رحمت باد؛ و ایشان همان هدایت شدگانند.»

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: وقتی ابوسلمه فرزند عبدالاسد کشته شد، امّ سلمه بر او شیون و زاری کرد. پیامبر او را گفت: ای امّ سلمه! بگو: «اَللّٰهُمَّ اَعْظِمْ[1] اَجْری فِی مُصیبَتی و عَوِّضْنی خیراًمِنْها». گفت: ای پیامبر خدا! همانند ابوسلمه کجا پیدا کنم؟ حضرت سخنش را تکرار کرد. امّ سلمه نیز همان گفته را آورد. حضرت دوباره تکرار کرد. و امّ سلمه به خود گفت: سخن پیامبر خدا را سه بار ردّ کنم؟ پس آن جمله را گفت.[2] و خداوند بهتر از ابوسلمه، یعنی پیامبرش را جایگزین او کرد.

و از پیامبر خداست که فرمود: هر کس از شما که پس از من به مصیبتی گرفتار شد، یاد از مصیبت من کند؛ چراکه مصیبت من بزرگتر از هر مصیبتی است.

و از ابوجعفر محمدبن علی (ع) است که فرمود: مسلمان اگر بخواهد مسلمان دیگری را که خویشاوند ذِمّی‌اش را از دست داده، تسلیت دهد، نزد او کلمهٔ استرجاع [انّاللّٰه و انّا الیه راجعون] بگوید و مرگ و بعد از آن را یاد آوری کند؛ یا چیزی همانند آن بگوید. ونیز به همسایهٔ ذمّی که او نیز همسایه‌ای دارد و مصیبتی به او رسیده است همان را بگوید. و اگر او [ذِمّی] به تو تسلیت گفت، بگو: هداک اللّٰه.

و از علی است که فرمود: چون ابراهیم فرزند پیامبر خدا از دنیا رفت، پیامبر مرا امر کرد او را غسل دادم و خودش او را کفن و حنوط کرد و مرا گفت: ای علی،او را بردار. برداشتم و به جانب بقیع بردم. پیامبر بر او نماز گزارد سپس به کنار قبر، آوردش و به من فرمود: علی، درون قبر برو. پس من داخل شدم و پیامبر خدا جسد ابراهیم را به من داد. وقتی جنازهٔ او بر روی خاک قرار گرفت، پیامبر گریه کرد؛ و به اثر گریهٔ او مسلمین نیز گریستند تا آنجاکه صدای مردان از صدای زنان بالاتر رفت[3]؛ پس پیامبر خدا به شدّت آنان را منع کرد و فرمود: اشک از دیده فرو می‌بارد و اندوه قلب را فرا می‌گیرد ولی آنچه را

---

1. F, D, S, E add لِي.
2. F, D .پس همان راکه پیامبر امر کرده بود، گفت
3. D(var.), E, S add پس پیامبر خدا خشمگین شد و

موجب خشم خداست نمی‌گوییم؛ ای ابراهیم[1]! ما تو را از دست داده و برای تو اندوهناکیم. سپس قبرش را پُر کرد و دستش را نزد سر او [قسمت بالای قبر] نهاد و انگشتانش را تا قسمت برآمدگی انگشت شصت در خاک فرو برد و فرمود: «بِسم‌اللّه ختمتُکَ من الشّیطانِ اَنْ یَدْخُلَک» و دنبالهٔ حدیث را ذکر کرد.

و از جعفر بن محمد(ع) است که فرمود: آنگاه که پیامبر خدا (ص) در حال احتضار بود، لحظه‌ای بیهوش شد؛ فاطمه (ع) گریست. پس پیامبر بهوش آمد در حالیکه فاطمه می‌گفت: ای پیامبر خدا! بعد از تو ما چه کسی را داریم؟ پس پیامبر گفت: به خدا سوگند شما پس از من مستضعفانید.

و از علی نقل شده است که گفت: پیامبر خدا هنگام مرگ یکی از فرزندانش گریست. به او گفتند: ای پیامبر خدا؛ شما در حال گریستنی در حالیکه ما را از گریه کردن منع می‌کنی؟ فرمود: شما را از گریه نهی نکرده‌ام بلکه از شیون و زاری باز داشته‌ام؛ گریه، لطافت و رحمتی است که خدای تبارک و تعالی در قلب هر یک از بندگانش بخواهد قرار می‌دهد. خداوند به هر کس بخواهد رحم می‌کند امّا فقط به بندگانی که خود رحیم هستند، رحم می‌کند.

و نیز علی(ع) فرمود: پیامبر خدا اجازه داده است که در مصیبت گریه کنیم. و فرمود: سینه داغدار است و دیده گریان و زمان دیدار، نزدیک. پس چیزی بگوئید که خدا را خشنود کند و سخن ناهنجار مگویید.

و علی(ع) فرمود: ضجّه زدن و خرناس کشیدن [ناله‌های از درون بینی] از شیطان است.

و از آنحضرتست که فرمود: کسی نزد پیامبر خدا(ص) آمد و گفت: ای پیامبر خدا! عبدالله بن رواحه وضعیّت سخت و سنگینی دارد. حضرت برخاست. ما نیز همراه او شدیم تا اینکه نزد عبدالله رفتیم. بیهوش افتاده بود و متوجه چیزی نبود و زنها نعره

---

1. Om. in text, added afterwards in T. D in text; F omits.

می‌کشیدند.[1] حضرت او را سه بار صدا کرد و او جواب نداد؛ پس [دست به دعا برداشت و] گفت: خداوندا بندهٔ تو اگر اجل و رزق و اثرش سر آمده پس به سوی بهشت و رحمت تو [روان] است. و اگر اجل و رزق و اثرش سر نیامده، پس او را شفا بده و لباس عافیت بپوشان. یکی از آن گروه گفت: یا رسول‌الله! تعجبی است که عبدالله بن رواحه در جایگاه شهادت نیست، شهادت نصیبش نشده و در بستر می‌میرد. پیامبر خدا فرمود: از امّت من، چه کسی شهید است؟ گفتند: آیا شهید کسی نیست که در راه خدا، در حالیکه رو به دشمن دارد و پشت بر او نکرده، کشته شود؟ حضرت فرمود: در آنصورت شهدای امّت من اندک خواهند بود. شهید آنست که شما گفتید و [نیز] کسی که بر اثر طاعون بمیرد، یا در غربت جان دهد، یا زیر آوار رود، یا آنکه غرق شود، و نیز زنی که مرگ جُمْعی داشته باشد. گفتند: یا رسول‌الله مرگ جُمْعی چگونه است؟ فرمود: یعنی در حالیکه فرزند در شکم دارد بمیرد. سپس پیامبر خدا(ص) در حال بیرون آمدن بود که عبدالله‌بن رواحه کمی سبک شد؛ پیامبر را خبر دادند. حضرت ایستاد و گفت: ای عبدالله، ما را خبر ده از آنچه دیدی؛ تو چیز شگفت‌انگیزی دیده‌ای. عبدالله گفت: ای پیامبر خدا! فرشته‌ای از فرشتگان را دیدم که به دستش گُرزی آهنین بود و آتش از آن زبانه می‌کشید؛ هر گاه کسی [در کنار بسترم] فریاد می‌کشید و می‌گفت: «یا جبلاه» [ای پشت و پناه من!] آن فرشته می‌رفت که گُرز آهنین و آتشین را بر سر من بکوبد و می‌گفت: «تو پشت و پناه او هستی؟» می‌گفتم: «نه، خدا پشت و پناه اوست.» آنگاه از زدن منصرف می‌شد. و هرگاه کسی فریاد می‌زد و می‌گفت: «یا عزاه» [ای کسی که عزّت و افتخار من بودی!] آن فرشته بار دگر گُرز را برمی‌داشت که بر سر من بکوبد و می‌گفت: «تو عزّت او هستی؟» می‌گفتم: «نه، خدا عزّت اوست.» پس او از زدن خودداری می‌کرد. پس پیامبر خدا فرمود: بندهٔ خدا راست می‌گوید. بدینگونه است حال مردگان شما که پاسخگوی گفتهٔ زندگان شما هستند.

و از جعفربن محمد (ع) است که هنگام احتضار، سفارش کرد و فرمود: نباید کسی بر سر و روی خود زند و برای من گریبان چاک دهد. هیچ زنی گریبانش را چاک نمی‌دهد [در

---

1. D (var.), S گریه می‌کردند و نعره می‌کشیدند و ضجّه می‌زدند

عزا و ماتم] مگر آنکه در جهنّم برایش شکافی مهیّا می‌شود؛ هر چه بیشتر چاک دهد، در شکافی ژرفتر خواهد بود.

و از علی (ع) است که فرمود: پیامبر خدا (ص) از زنان بیعت گرفت که شیون نکنند وچهره مخراشند و در خلوت با مردان منشینند.

و از ایشان نقل شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: سه کار از اعمال جاهلیت است و مردم همواره در آنند تا اینکه قیامت برپا شود: از ستارگان طلب باران کردن، در نیاکان طعنه زدن، و بر مردگان شیون کردن.

و از علی (ع) نقل شده است که به رِفاعَة بن شدّاد، قاضی خود در بغداد نوشت: مراقب باش که در قلمرو حکمرانی تو، بر مرده شیون و زاری نکنند.

و نیز آنحضرت از پیامبر خدا نقل کرده است که فرمود: دو صوت است که ملعون و مورد غضب خداوند می‌باشد: زاری هنگام مصیبت و صدایِ [هیجانیِ] وقت نعمت؛ یعنی شیون و غناء.

از جعفربن محمد است که فرمود: بر حسین بن علی یکسال کامل، هر شب و هر روز، و سه سال از روزی که در آن به شهادت رسید، شیون شد. و مِسْوَرَ بن مخرمه، ابوهریره و آن شیخه از اصحاب رسول خدا (ص) پنهانی و چهره پوشیده می‌آمدند، می‌شنیدند و گریه می‌کردند. و ما مشاهده کرده‌ایم که بربعضی از ائمه(ع) شیون و زاری شده است و بر بعضی نشده است. آنکه برایش شیون شده است به جهت بزرگی مصیبتش بوده است؛ چرا که خدای عزوجل هیچیک از آنان را با هیچیک از خلقش برابر نکرده است و آنان سزاوارترند که برایشان گریه و شیون شود بر خلاف سایر مردم که نباید بر ایشان چنان کرد. و برای هر یک از ائمه که شیون نشده، دو دلیل داشته است: یا خود آن امام وصیّت کرده‌است ـ چنانکه از جعفربن محمد نقل کردیم ـ و این از باب تواضع برای پروردگار وطلب آرامش از اوست. و یا اینکه امامِ پس از او بر آن مصیبت بزرگ، بردباری را برگزیده و آلام غم و اندوه را به امید ثواب عظیم خداوند بر خود هموار کرده است؛ و لذا صبر پیشه کرده و به دیگران نیز توصیهٔ صبر فرموده است تا چنانکه خدای عزوجل به صابرین

بر مصیبت وعده داده است، در آخرت به نعمت و سعادت برسند. و ما قبلاً در این مورد، روایاتی آوردیم.

غسل میّت

از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش، از علی (ع) روایت شده است که پیامبر خدا(ص) او را سفارش کرد که عهده دار غسل او شود؛ پس علی بود که پیامبر خدا را غسل داد. علی (ع) گوید: وقتی شروع کردم به غسل دادن، از طرف خانه صدای گوینده‌ای را شنیدم که می‌گفت: «پیراهن از تنش برمگیر.» پس او را از زیر پیراهن غسل دادم. همانطورکه مشغول غسل او بودم، دستی را احساس می‌کردم که همراه دست من در حرکت است؛ و آنگاه که می‌خواستم او را برگردانم، مرا در اینکار یاری کرد. آنگاه که برای شستشوی پشت آنحضرت، می‌خواستم او را کاملاً برگردانم، ندائی به من گفت که او را کاملاً برمگردان. پس او را به پهلو گرداندم پشتش را غسل دادم.

و از آنحضرت نقل شده است که فرمود: وقتی پیامبر خدا به من وصیت کرد که او را شستشو دهم وکسی مرا در غسل دادن او همراهی نکند، گفتم: ای پیامبر خدا! شما بدنتان سنگین است و من نمی‌توانم به تنهایی شما را برگردانم. حضرت مرا گفت: همانا جبرئیل به همراهی تو عهده دار غسل من است. گفتم: پس چه کسی آب به دست من بدهد؟ فرمود: فضل[1] به تو می‌دهد؛ و به او بگو که چشمانش را ببندد؛ زیرا کسی جز تو، به عورت من [بدنم] نمی‌نگرد مگر اینکه بینائی‌اش از بین می‌رود.[2]

ابوجعفرمحمد بن علی (ع) فرمود: فضل بن عباس در حالیکه چشمانش را بسته بود، به‌دست علی آب می‌داد و علی و جبرئیل او را غسل می‌دادند. و فرمود: علی سه بار آنحضرت را غسل داد: یک غسل با آب و اُشنان، غسل دیگری با ذریره وکافور، و غسل دیگر که آخرین بود با آب خالص.

1. T,S gl. ابن عباس

2. D,S مگر اینکه کور می‌شود

و از علی (ع) است که پیامبر خدا(ص) فرمود: هیچ مسلمانی نیست که برادر مسلمان خود را غسل دهد و ناخوشایندش نباشد، به عورت [از ناف تا زانوان] او منگرد و از او به بدی یاد مکند، سپس او را تشییع کند و بر او نماز گزارد؛ پس از آن بنشیند تا در قبر نهانش کنند، [چنین نیست] مگر اینکه وقتی باز می‌گردد، تمام گناهانش پاک شده است.

از جعفر بن محمد (ع) است که فرمود: جنب و حائض، میّت را غسل ندهند.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: فاطمه را علی غسل داد و خودش چنان وصیت کرده بود.[1]

و از علی (ع) است که فرمود: فاطمه (ع) به من وصیّت کرد که جز من غسلش ندهد. و اسْماء بنت عُمَیس[2] برای من آب می‌ریخت.

از جعفر بن محمد(ع) سئوال شد دربارۀ زن که آیا می‌تواند شوهرش او را غسل دهد؟ حضرت فرمود: اشکالی ندارد و باید از روی لباس غسلش دهد.

و از ایشانست که فرمود: زن می‌تواند شوهر متوفای خود را غسل دهد و نباید عمداً به آلت او بنگرد.

و نیز ایشان فرمود: چون علی بن حسین (ع) از دنیا رفت، ابوجعفرگفت: «من در زمان حیاتت دوست نمی‌داشتم که به عورتت [معمولاً عورت به قسمت ناف تا زانوان اطلاق می‌شود] بنگرم، پس چگونه پس از مرگت بدان نگاه کنم» لذا حضرت، دستش را فرو برد و از زیر لباس او را غسل داد و مادر فرزند آنحضرت را صدا کرد و او هم همراه ایشان دستش را [در زیر لباس] داخل کرد و او را غسل داد. ابو عبدالله فرمود: من نیز با پدرم چنان کردم.

نیز آنحضرت دربارۀ مردی که در میان زنان می‌میرد و محرمی در آنان ندارد و زنی که بدانگونه در میان مردان می‌میرد و کسی نیست که آنان را غسل دهد، فرمود: «بدون غسل دفن شوند.» گوئی نظر حضرت اینست که غسل واجب است امّا اگر انجام آن ممکن

1. D به او add S,E ; وصیت کرده بود او را

2. S,E err. عمیش

نباشد مگر بواسطهٔ امری غیر واجب [شاید مراد عملی حرام باشد] در آنصورت واجب ساقط می‌شود.

و نیز آنحضرت دربارهٔ شهیدی که در جایگاه قتال به شهادت رسیده است فرمود: با جامه‌های خود دفن می‌شود و غسل نمی‌خواهد. امّا اگر رمقی به تن دارد و از جای خود به جای دیگری برده شود و بمیرد، باید او را غسل داد و کفن و دفن کرد. حضرت فرمود: پیامبر خدا(ص) حمزه (ع) را در همان جامه‌های حال شهادت دفن کرد و بُردی بدان افزود.

و علی (ع) فرمود: چون روز جنگ بدر شد و عدّه‌ای از مسلمانان به شهادت رسیدند، پیامبر خدا(ص) پوستین از تن آنان به در آورد و با جامه‌هایشان دفن کرد و بر آنان نماز گزارد.

علی (ع) فرمود: باید جدا کرد از شهید، پوستین، پای افزار، شب کلاه، دستار، کمربند و شلوار را مگر اینکه خونین شده باشد؛ در آنصورت باید همراه شهید باشد. و باید هر گرهی [چیزی بسته شده] که در جامه‌های او هست گشوده شود.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: غریق باید غسل داده شود.

و علی (ع) فرمود: و کسی که سوخته غسل داده می‌شود بدینگونه که آب روی او می‌ریزند. و نیز از قول ایشانست که پیامبر خدا فرمود: غریق را یک شبانه روز نگهدارید سپس دفنش کنید.

و از ابوجعفر محمدبن علی (ع) است که دربارهٔ مرد صاعقه‌زده فرمود: قبل از سه روز نباید دفن شود مگر اینکه مرگ او آشکار و یقینی باشد.

و از علی (ع) نقل شده است که پیامبر خدا فرمود: اگر کسی در ابتدای روز بمیرد، نباید ظهر کند مگر در قبرش[1] و اگر در پایان روز بمیرد، نباید شب را صبح کند مگر در قبرش.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: کسی که در حال جنابت بمیرد، یک غسل

1. This riwâya is not to be found in the text of T; a later hand has marginally noted it, but only thus far.

برایش کفایت می‌کند؛ و نیز حائض.

و آنحضرت فرمود: غسل میّت سه شستشو دارد: شستشوئی با آب و سدر، دیگری با آب و کافور و دیگری با آب خالص؛ و هر شستشوئی مانند غسل جنابت است. ابتدا باید همانند وضوی نماز، او را وضو داد؛ سپس آب را بر تمام جسدش باید ریخت و او را به پهلو گرداند. میّت را نباید نشاند یا دمر کرد؛ وقتی او را بنشانی پشتش می‌شکند بلکه، باید او را به پهلو گرداند و در همانحالت پشتش را شست. و باید دو دستش را بر سایر جاهای بدنش بکشاند همانگونه که جنب غسل می‌کند.

و فرمود: هنگام غسل، بر روی میّت یک لنگ افکنده شود که از ناف تا زانوان او را بپوشاند؛ و آب را از زیر آن باید ریخت. کسی که غسل می‌دهد باید پارچه‌ای بر دستش بپیچد و دستش را زیر لنگ کند و فرج و سایر قسمتهای عورت [از ناف تا زانوان] را زیر لنگ غسل دهد.

و نیز فرمود: هر چه از میّت جدا شده است مانند مو، گوشت، استخوان، یا غیره باید در کفنش نهاده و همراه او دفن شود.

حنوط و کفن

از جعفربن محمد (ع) روایت شده است که فرمود: وقتی مرد از غسل میّت فارغ شد، او را با جامه‌ای خشک کند و کافور و حنوط در مواضع سجود او یعنی پیشانی، بینی، دو کف دست، دو زانو و پاهایش بگذارد. و مقداری از آن را در گوشها، چشمها[1]، دهان، ریش و سینه‌اش بگذارد. و حنوط مرد و زن یکسانست.

و از آنحضرت، از پدرش، از پدرانش، از علی (ع) نقل شده است که او استفاده از مشک را در حنوط بدون اشکال می‌دانست.

و از آنحضرتست که فرمود: نباید میّت را با زعفران و اسپرگ [نام گیاهی است] حنوط

1. T om.

کرد. و اشکالی نمی‌دید در بُخُور دادن میّت بدینگونه که کفنش و جایگاه غسل و کفنش بُخُور داده شود.

و از جعفربن محمد(ع) نقل شده است که ایشان دوست نداشت به دنبال میّت بخوردان [مجمره] برده شود ولی بخور دادن کفن را بدون اشکال می‌دانست.

از ابوجعفرمحمدبن علی (ع) سئوال شد دربارهٔ کسی که در حال احرام بمیرد؛ حضرت فرمود: سرش را می‌پوشانند و همانند غیر مُحْرِم با او عمل می‌شود جز اینکه نباید خوشبوشود.

و نقل شده است که علی پیامبر خدا(ص) را در سه جامه کفن کرد: دو جامهٔ صُحاری[1] که حضرت داشت، و یک جامهٔ دراز [چادر مانند] با ازار و عمامه.

و از جعفربن محمد است که فرمود: بهترین نوع کفن سه جامه است: پیراهن بدون دکمه‌و حاشیه؛ یک لِفافه [پارچهٔ سرتاسری] و یک ازار[لنگ] و فرمود: پدرم مرا وصیت کرد که او را در سه جامه کفن کنم: یکی از آنها رداء حِبْره[2] که در آن نماز جمعه می‌خواند، و جامه‌ای دیگر و پیراهن.

و از ابوجعفرمحمدبن علی است که فرمود: باید ازار و عمامه هم باشد و جزو کفن محسوب نمی‌شود؛ کفن سه جامه است و آنها مستحب است و چیزی هم در آن مشخّص و متّعین نشده است.

نقل شده است که مردی مرده شوی از جعفربن محمد سئوال کرد که میّت را چگونه بایدمعمّم کرد. حضرت فرمود: همانند عمامهٔ بادیه نشینان، بر سر میّت عمامه مبند؛بلکه عمامه را از میان برگیر و بر سر میّت باز کن و از زیر ریش او بگذران وبر سرش ببند و دنبالهٔ آن را بر سینه‌اش بیفکن. و خرقه‌ای لنگ مانند را بر دو پهلویش ببند و آن را محکم کن. و زیر معقد او را پنبه بگذار تا چیزی از آن بیرون نیاید.عمامه و خرقه جزو کفن نیست و کفن آنست که بدن در آن پوشانده شود.

---

1. T gl. صُحار (به ضمّ صاد) قصبهٔ عمان است در کنار کوه
2. D gl. حِبْره نوعی بُرد یمانی است

و علی (ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا(ص) نهی کرد از اینکه مرد را در جامه‌های حریر کفن کنند.

و از جعفربن محمد (ع) است که فرمود: پنبه را در مقعد میّت می‌نهند تا چیزی بیرون نیاید، نیز بر فرج و میان دو پایش می‌گذارند. و باید سر زن را با مقنعه‌ای پوشاند و بر سر مرد عمامه بست. و اجازه داده‌اند که کفنها مغیره باشد. [شاید مراد کفن رنگ شده با گل اَخْرا باشد]. و از علی (ع) نقل شده‌است که پیامبر خدا (ص) حمزه را در نَمِره‌ای[1] سیاه‌رنگ کفن کرد. و نقل شده است که حسین بن علی (ع) اسامة بن زید را در بُردی سرخرنگ کفن کرد.

و از علی نقل شده است که فرمود: نخستین چیزی که از مال میّت برداشته می‌شود کفن است، سپس دَیْنْ سپس وصیّت و آنگاه میراث.

تشییع جنازه

از جعفربن محمد، از پدرش از پدارنش روایت شده است که پیامبر خدا(ص) با فاطمه (ع) به نجویٰ گفت که او اولین نفر از اهل بیت اوست که بدو ملحق می‌شود. پس چون پیامبر خدا رحلت کرد و بر فاطمه گذشت آنچه گذشت، به بستر افتاد و جسمش نحیف و لاغر شد همانند شبح و در آن حالت هفتاد روز پس از پیامبر خدا زنده بود؛ وقتی به حال احتضار در آمد، اسماء بنت عمیس[2] را گفت: من چگونه آشکارا بر دوشهای مردان حمل شوم در حالیکه به صورت استخوانی [اسکلت] در آمده‌ام که جز پوستی بر او نیست؟ و جُثهٔ من که بر روی تابوت حمل می‌شود، در معرض نگاه مردانست اسماء به آنحضرت گفت: ای دختر رسول خدا! اگر قضای خداوند برای تو رخ دهد، چیزی راکه در سرزمین حبشه دیده‌ام، برای تو مهیا می‌کنم. حضرت فرمود: چیست آن؟ عرضه داشت: نَعْشی

1. D gl. نَمِره بُرده‌ایست پشمینه که اعراب می‌پوشند (از قاموس)
2. T, S, E عمیش ; D عمیس

[عماری یا صندوق] است که آن را بالای تابوت و روی میّت می‌نهند تا او را پنهان کند و چیزی از او دیده نشود. حضرت فرمود: چنان کن. پس آنگاه که از دنیا رفت، اسماء برایش آن را درست کرد. و این نخستین نعشی بود که در اسلام[1] حمل شد.

و از علی (ع) نقل شده است که پیامبر خدا(ص) نهی کرد از اینکه بر نعش حنوط گذارند.

و نقل شده است که علی (ع) نعشی را دید که بر آن پوششهایی به رنگ سرخ و سبز و زرد قرارد داده و آن را آراسته بودند. حضرت فرمان داد که آنها را از نعش برگیرند و فرمود: از رسول خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: نخستین [منزلِ بیانگرِ] عدل آخرت، قبور است، نباید شریف و غیر شریف[2] داشته باشد.

و از آنحضرت است که گروهی را دید که جنازه‌ای را از کنار آنها می‌بردند، آنان برخاستند و روی پاهای خود ایستادند؛ حضرت به آنان اشاره کرد که بنشینید. البته این نکته دربارهٔ گروهی است که جنازه از کنارشان می‌گذرد و آنان نمی‌خواهند در پی‌اش بروند. امّا آنکه می‌خواهد تشییع کند، باید برخیزد و راه برود و تا وقتی تابوت را بر زمین ننهاده‌اند منشیند.

و نقل شده است از حسین‌بن علی (ع) که به هنگام تشییع جنازه‌ای، به گروهی برخورد که می‌خواستند [مثلا به عنوان احترام به میّت] برخیزند؛ حضرت آنان را نهی کرد و خود به راه رفتن ادامه داد. و چون به قبر رسید و ایستاد و با ابوهریره و ابن‌زبیر سخن گفت تا اینکه جنازه را بر زمین نهادند آنگاه حضرت نشست و دیگران نیز نشستند.

و از علی (ع) نقل شده است که شنید از پیامبر خدا(ص) که دربارهٔ جنازه‌ای چنین می فرمود: نمی‌دانم گناه کدامین بزرگتر است [؟]: آنکه بدون رداء با جنازه حرکت می‌کند؛ یا آنکه می‌گوید: خوشرفتاری کنید[3]، خداوند با شما خوشرفتاری می‌کند؛ و یا آنکه

1. S adds برای زنان
2. D (mar.), S, E add interpolation و غنی و فقیر
3. D خوشرفتاری کنید با او

می‌گوید: برای او طلب آمرزش کنید، خداوند شما را می‌آمرزد.

و از علی است که فرمود: جنازه‌ها را با شتاب ببرید و آهسته حرکت مدهید.

و از ایشان دربارهٔ حمل جنازه سئوال شد که آیا هر کس شاهد آن باشد بر او واجب است؟ فرمود: نه، ولی بهتر است. هر که خواست حمل کند و هر که خواست رها کند.

و از ایشان نقل شده است که اجازه داد جنازه را با مرکب حمل کنند؛ و این در صورتی است که کسی نباشد آن را حمل کند و یا دلیلی داشته باشد. امّا سنّت و آنچه بدان امر شده اینست که مردان جنازه را حمل کنند.

و از ایشانست که هر کس ابتداءً می‌خواهد دیگران را در حمل جنازه یاری کند، مستحب است که از قسمت چپ تابوت شروع کند و آن را از کسی که با دست راستش حمل می‌کند بگیرد سپس چهار سمت آن را [به ترتیب] دور بزند.

و از آنحضرت است که گفت: پیامبر خدا[1] (ص) فرمود: برخلاف اهل کتاب، به دنبال جنازه حرکت کنید؛ نه اینکه جنازه در پی شما بیاید.

مردی به آنحضرت گفت: چگونه شب را صبح کردی ای امیرالمؤمنین؟[2] حضرت فرمود: بهتر از مردی که جنازه‌ای را مشایعت نکرد و به احوالپرسی بیماری نرفت.

و نقل شده است که ابوسعید خِدریّ از آنحضرت سئوال کرد که در همراهی با جنازه آیا بهتر است که در جلوی آن حرکت کنیم یا پشت سر آن؟ حضرت فرمود: ای ابوسعید! آیا کسی مانند تو باید چنین سئوالی کند؟ عرض کرد: آری به خدا، همانند من چنین سئوالی می‌کند؟ علی فرمود: فضیلت کسی که پشت جنازه حرکت می‌کند بر آنکه جلوی آن می‌رود، همانند برتری نماز واجب بر مستحب است. پس ابوسعید آنحضرت را گفت: آیا این، نظر شماست یا اینکه چیزی از رسول خدا شنیده‌ای؟ حضرت او را گفت: نه، از پیامبر خدا شنیدم که آن را می‌فرمود.

و نقل شده است که آنحضرت پشت جنازه پابرهنه حرکت می‌کرد تا فضیلت بیشتری

---

1. D adds به من

2. S,E,D (original,later corrected in red ,as in text) ای پیامبر خدا

برد.

و از آنحضرت نقل شده است که پیامبر خدا (ص) همراه جنازه‌ای می‌رفت. زنی را دید که به دنبال آن می‌آید. حضرت ایستاد و فرمود: «او را بازگردانید». زن را باز گرداندند. حضرت همچنان ایستاده بود. تا اینکه گفتند: او در دیوارهای مدینه ناپدید شد. آنگاه حضرت به راه افتاد.

نماز میّت

از جعفربن محمد (ع) روایت شده است که از وفات رسول خدا(ص) یاد کرد و فرمود: چون علی او را غسل داد و کفن کرد، عباس بن عبدالمطلب نزد او آمد و گفت: ای علی! مردم جمع شده‌اند تا بر پیامبر خدا نماز گزارند و نظرشان اینست که در بقیع دفن شود و امام نماز مردی از آنان باشد. حضرت بیرون آمد و در برابر آنان ایستاد و گفت: ای مردم! پیامبر خدا امام بود، زنده باشد یا مرده. و تا کنون هیچ پیامبری از دنیا نرفته مگر اینکه در همان بقعه‌ای که جان داده، دفن شده است. مردم گفتند: مطابق نظر خودت عمل کن. پس علی بر در خانه ایستاد و بر پیامبر خدا نماز گزارد و مردم ده تا ده تا پیش می‌آمدند، نماز می‌گزاردند و باز می‌گشتند.

و از ابوجعفرمحمدبن علی (ع) است که فرمود: نماز بر میّت، هنگام طلوع خورشید یا غروب آن و یا هر زمانی که باشد اشکال ندارد؛ چرا که نماز میّت استغفار[1] است.

و نقل شده است که از علی(ع) خواستند تا بر جنازه‌ای نمازگزارد؛ حضرت فرمود: ما نماز می‌گزاریم؛ امّا [در حقیقت] عمل او بر او نماز می‌گزارد[2] [درود می‌فرستد].

و از آنحضرت است که فرمود: اگر بر مؤمنی چهل نفر از مؤمنین نماز بخوانند و در

---

1. D, S, E add before this a Riwâya which is as follows and which is omitted in T:
و از ابوجعفر محمدبن علی است که فرمود: نماز بر میّت واجب کفائی است؛ زیرا پیامبر فرمود: پشت سر هر کس که لااله الاّ الله گفت، نماز بخوانید. و بر هر کس که لااله الاّ الله گفت نماز بخوانید.

2. S,E, T and D marginally همانا عملش برای او نافع است

دعایِ برای او پافشاری کنند، دعایشان مستجاب می‌شود.

و نیز آنحضرت فرمود: اگر سلطان [حاکم] بر جنازه‌ای حاضر بود، او از ولی میّت سزاوارتر است برای نماز بر او.

و آنحضرت سئوال شد که مردی، زنش فوت کرده است؛ آیا می‌تواند بر او نماز گزارد؟ حضرت فرمود: خویشاوندان زن بر او اولویّت دارند.

و نیز فرمود: اگر کودکی بمیرد، باید بر او نماز گزارد.

و از آنحضرت نقل شده است که فرمود: پیامبر خدا بر زنی که در حال نفاس از زنا مرده بود و بر نوزاد او نماز گزارد و فرمان داد که بر مسلمانان نماز بگزارید چه نیکوکار و چه بدکردار.

و از ایشان روایت شده است که فرمود: اگر عضوی از انسان یافت شود، باید بر او نماز گزارد اگر معلوم باشد که وقتی این عضو از او جدا شده، مرده است.

و آنحضرت فرمود: اگر جنازه‌های متعدّد وجود داشته باشد، امام بر همهٔ آنها یک نماز می‌خواند. و [اجساد] مردان جلو امام و زنان بعد از مردان، طرف قبله قرار می‌گیرند[1].

و از آنحضرت نقل شده است که هرگاه پیامبر خدا برای نماز بر جنازه‌ای می‌ایستاد اگر [میّت] مرد بود در مقابل سینه‌اش، و اگر زن بود در مقابل سرش می‌ایستاد.

واز جعفربن محمد (ع) سئوال شد دربارهٔ کسی که بر جنازه حاضر است، وضو ندارد و آب هم نیافته است؟ فرمود: اگر خوف آن دارد که نماز فوت شود، با تیمّم نماز بخواند.

و از آنحضرت است که در تکبیر بر جنازه دو دستش[2] را بالا می‌برد و پنج تکبیر می‌گفت.

از آنحضرت سئوال شد دربارهٔ تکبیر بر جنازه؟ فرمود: پنج تکبیر است که آن را از نمازهای پنجگانه برگرفته‌اند؛ از هر نماز یک تکبیر.

---

1. D,S,E,B add و همچنین اگر [در میان مردگان] مردان، کودکان، خنثاها و زنانی باشند، مردان جلوی امام، بعد از آنها کودکان، بعد از آنها خنثاها و بعد از آنان زنان را قرار می‌دهند.

2. T دو کف دستش را

و ایشان فرمود: اگر کسی به نماز رسد در حالیکه پیش از او چند تکبیر گفته‌اند، تکبیر گوید و با آنان به نماز در آید؛ وقتی نماز آنان تمام شد، او باقیمانده را تمام کندو نماز را به پایان برد. و هرگاه داخل نماز شد، تکبیر گوید و آن را اوّل نماز قرار دهد.

از اهل‌البیت (ع) در ذکر و دعای نماز میّت وجوه بسیاری رسیده است که دالّ بر آنست که گفته و دعای متعیّنی وجود ندارد و اجمالاً اینکه نمازگزار باید تکبیر بگوید سپس حمدوثنای خدا را ـ چنانکه شایسته است ـ بگوید و او را ـ بدانگونه که حقّ عظمتش می‌باشد ـ بزرگ دارد؛ آنگاه تکبیر گوید و بر پیامبر و آلش درود فرستد؛ پس از آن تکبیر گوید و اگر میّت، مؤمن است برای او دعا کند؛ آنگاه تکبیر گوید و برای مؤمنین و مؤمنات دعا کند و در پایان تکبیر گوید و بر پیامبر درود فرستد. و اگر در هر تکبیر همهٔ آنهارا با هم بگوید نیکوست.[1]

و از ابوجعفرمحمدبن علی (ع) است که فرمود: اگر میّت را نمی‌شناسی، در دعا بگو: اَللّهم اِنّا لانَعْلَمُ اِلاّ خیراً و اَنْتَ اَعْلَمُ به[2]، فَوَلِّهِ ماتَوَلیٰ و احْشُرْهُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ.

و از جعفربن‌محمد (ع) است که فرمود: در نماز بر مستضعف چنین گفته می‌شود: «رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیءٍ رَحْمَةً و عِلْماً...» تا آنجا که می‌فرماید: «وذلک هو الْفَوْزُ العظیم» [3]

و از اهل بیت(ع) روایت شده است که فرمودند در نماز بر ناصب اولیای خدا [کسی که سبّ می‌کند] و دشمن آنان، باید بر آنان نفرین کرد. و در نفرین آنان وجوه بسیاری ذکر شده است که حکایت از آن دارد که چیز خاصّی معیّن نشده است.

و نقل شده است که جعفربن محمد (ع) در نماز بر کودک چنین می‌گفت: اللهم اجْعَلْهُ لنا سَلَفاً و فَرَطاً و اَجْراً.

و آنحضرت فرمود: هرگاه نماز میّت را به پایان بردی، با سلام ختم کن.

---

1. S om. phrase; S,and D(marginally add) و همینگونه پیامبر خدا بر بعضی کسانی که شایستگی دعا نداشته‌اند، یعنی منافقین چهار تکبیر گفت و نماز را به پایان برد و برایش دعا نکرد و چون مرداری رهایش کرد.
2. D adds منّا
3. ۴۰/۷-۹.

در باب دفن میّت، و قبور

از جعفربن محمد از پدرش، از پدرانش، از علی (ع) روایت شده است که او برای پیامبر خدا(ص) لحد ساخت. و لحد آنست که برای میّت در قبر، آنجاکه او را می‌گذارند، سمت قبله که به دیوار قبر متصّل است شکافته شود. و ضریح آنست که وسط قبر برای میّت شکافته شود.

و از آنحضرت نقل شده است که برای پدرش محمدبن علی(ع) ضریح درست کرد [یعنی وسط قبر را شکافت] چون آنحضرت فربه بود و باید قبرش فراخ می‌بود.

و از علی (ع) نقل شده است که فرمود: در قبر پیامبر خدا، قطیفه‌ای گستردند، زیرا زمین آنجا نمناک و شوره‌زار بود.

و از آنحضرت است که فرمود: در قبر زن نباید جز کسی که می‌توانست در زمان حیاتش او را ببیند، وارد شود.اگر میّت زن باشد، نزدیکترین فرد به او باید قسمت پایین جنازه را بگیرد و اگر مرد باشد، آن فرد باید بالای جنازه را بگیرد. بهتر آنست که فرزند مرد در قبر نرود، چراکه ممکن است رقّت قلب بر او عارض شود.

و آنحضرت از پیامبر خدا(ص) نقل کرد که فرمود: هر خانه‌ای دری دارد و درِ قبر آنجایی است که پاهای میّت قرار دارد و از همانجاست که باید فرو رود یا صعود کند.

و از آنحضرت نقل شده است که پیامبر خدا(ص) بر جنازه‌ای حاضر شد؛ امر کرد که میّت را کنار قبر به طرف قبله بگذارند؛ و آنان را گفت که درون قبر روند. و فرمود: او را درست رو به قبله قرار دهید و در لحد بگذارید و به آنان گفت: بگویید: «عَلیٰ مِلَّةِ اللّه و مِلَّةِ رسول اللّه(ص)».

و نقل شده است که علی(ع) فرمان داد که بر قبر عثمان بن مظعون پارچه‌ای بگسترند. وآن نخستین قبری بود که بر آن پارچه افکندند.

و از آنحضرت استکه پیامبر خدا(ص) بر جنازهٔ مردی از بنی عبدالمطلب حاضر بود؛ وقتی او را درون قبرش بردند، حضرت فرمود: او را در لحدش بر جانب راست رو به قبله

بگذارید؛ به روی صورت میفکنید و به پشت مخوابانید. سپس به کسی که عهده دار این کار بود فرمود: دستت را بر بینی‌اش بگذار تا معلوم شود که رو به قبله است. سپس فرمود: بگویید: اللّهُمَّ لَقِّنْهُ حجته و صَعِّدْ روحَه، و لَقِّهِ منک رضواناً.

و از اهل‌البیت (ع) در مورد دعای برای میّت آنگاه که در قبر نهاده می‌شود، وجوه بسیاری رسیده است که دلالت دارد بر اینکه چیز خاصی معّین نشده است.

و از علی (ع) نقل شده است که پیامبر خدا (ص) هر گاه در دفن جنازه‌ای حاضر می‌شد، سه مشت خاک در قبر می‌پاشید.

و نقل شده است که علی(ع) هر گاه در قبر خاک می‌پاشید، می‌گفت: «اللّهُمَّ ایماناً بِکَ، و تَصدیقاً لِرُسُلِک، وَ ایقاناً بِبَعْثک، هٰذا ما وَعَدَاللّهُ و رسُولُه و صَدَقَ اللّه و رَسُولُه.» و فرمود: هر کس چنین کند، به اندازهٔ هر ذرّه‌ای از خاک حسنه دارد.

و نقل شده است که به آنحضرت خبر رسید که مردی در یک روستا در چند فرسخی کوفه مرده است و او را به کوفه آورده‌اند؛ حضرت آنان را به عنوان عقوبت، تنبیه کرد و فرمود: اجساد را در همانجا که مرده‌اند دفن کنید و کار یهودیان را مکنید که مردگانشان را به بیت‌المقدس می‌برند. و فرمود: روز جنگ احد، انصار آمدند که کشتگان خود را به خانه‌هایشان ببرند، پیامبر خدا(ص) فرمود ندا دهند که: اجساد را در مکانی که مرده‌اند دفن کنید.

و از آنحضرت نقل شده است که وقتی پیامبر خدا را دفن می‌کرد، قبرش را چهار کنج ساخت.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا(ص) وقتی عثمان بن مظعون را دفن کرد، سنگی طلبید و آن را بر بالای قبر نهاد و فرمود: نشانه‌ایست برای آنکه خویشان خود را در آنجا دفن کنم.

و از علی نقل شده است که دوست نمی‌داشت که ژرفای قبر بیش از سه ذرع باشد و غیر از آن مقدار خاکی که از آن در آورده‌اند، بر آن بیفزایند.

و نیز آنحضرت نقل کرده است که پیامبر خدا(ص) وقتی قبر عثمان بی مظعون را با

خاک پُر کرد و صاف نمود، بر آن آب پاشید.

و نیز نقل کرده است که رسول خدا (ص) زیارت قبور را اجازه داده و فرموده است: شما را به یاد آخرت می‌اندازد.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: فاطمه(ع) به زیارت قبر حمزه می‌رفت و بر آن می‌ایستاد و در هر سال همراه با زنانی به قبور شهدا می‌رفت و دعا و طلب آمرزش می‌کرد.

و از علی (ع) نقل شده است که هرگاه به گورستان می‌رفت، سه بار می‌گفت: «السلام علیکم، یا اَهْلَ الدّار، فَانّا بکُم لا حقون.»

و پیامبر خدا(ص) نهی کرد از اینکه از روی قبور عبور کنند و در گورستان بخندند.

و از علی است که دوست نمی‌داشت در کنار قبر [گورستان] مسجدی بنا شود.

و آنحضرت فرمود: چون خبر مرگ جعفر بن ابیطالب رسید، پیامبر خدا(ص) به خانوادهٔ خود فرمود: غذا درست کنید[1] و تا وقتی مشغول عزاداری هستند برای آنان ببرید و همراهشان غذا بخورید. برای آنان مشکلی پیش آمده است که نمی‌توانند برای خود غذا درست کنند.

جزء دوّم به پایان رسید و به دنبالش جزء سوم می‌آید.

1. D mar. برای آل جعفر

کتاب زکوة

در باب ترغیب به پرداخت زکوة و صدقه

خدای عزوجل فرموده است[1]: «همانا رستگار شد آنکه پاکی جُست (تَزَکیٰ) و یادکرد نام پروردگارش را پس نماز گزارد.» و نیز فرموده است[2]: «همانا رستگار شدند مؤمنان، آنانکه در نمازشان خاشعند، و آنانکه از بیهوده اعراض می‌کنند، و آنانکه زکوة می‌پردازند» تا آنجا که می‌فرماید[3]: «اینان همان وارثانند، کسانی که فردوس را ارث می‌برند و در آنجا جاودانند.»

از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش، از علی (ع) روایت شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: هرگاه خداوند برای بنده‌ای ارادهٔ خیری کند، فرشته‌ای از نگهبانان بهشت را به سوی او می‌فرستد. پس او بر سینهٔ آن بنده دستی می‌کشد و آنگاه دلش میل به پرداخت زکوة می‌کند.

علی (ع) فرمود: عابد، سه نشانه دارد: نماز، روزه و زکوة.

و نیز آنحضرت در وصیتی چنین سفارش کرد: فرزندانم، خانواده‌ام و همهٔ مؤمنین را به

---

1. ۸۷/۱۴-۱۵.
2. ۲۳/۱ - ۴.
3. ۲۳/۱۰-۱۱.

تقوایِ خدا سفارش می‌کنم. و خدایْ را، خدایْ[1] را زکوة بپردازید، چرا که خشم پروردگارتان را فرو می‌نشاند.

از پیامبر خدا (ص) روایت شده است که در مورد زکوة فرمود: آنگاه که یکی از شما قسمتی از آنچه راکه خداوند به او عطا کرده است عطا می‌کند باید با رضایت خاطرباشد. و هر کس زکوة مالش را بپردازد، شرمالش از او برطرف می‌شود. و نیز آنحضرت فرمود: هیچ مالی در خشکی یا دریا از بین نمی‌رود مگر بر اثر ندادن زکوة ؛ پس اموال خود را با زکوة بیمه کنید و با صدقه به درمان بیماران خود پردازید، و با دعا از هجوم بلا جلوگیری کنید.

و از محمدبن علی (ع) است که فرمود: هرگز پرداخت زکوة، مال کسی راکاهش نداده است. و هیچ مالی که زکوة آن پرداخت شده است در خشکی یا دریا از بین نمی‌رود.

و از علی (ع) نقل شده است که پیامبر خدا (ص) فرمود: هیچ بنده‌ای نزد خدایش عزیز نیست مگر آنکه او بلایش را می‌افزاید؛ و هیچ مردی زکوة مالش را نداده که بر اثر آن مالش کاهش یابد؛ و نه از پرداخت آن خودداری کرده و بر آن افزوده شده است؛ و هیچ دزدی چیزی را نمی‌دزدد مگر اینکه از رزق او به شمار می‌آید [از رزقش کاسته می‌شود].

و حسن‌بن علی (ع) فرمود: هیچگاه دادن زکوة از مال نمی‌کاهد.

و از محمدبن علی(ع) است که فرمود: آنگاه که پدرش علی [ابن حسین] (ع) را غسل می‌داد، به مواضع سجدهٔ او نگریستند؛ زانوان و روی پاهایش همانند زانوان شتر [پینه بسته] بود. به شانه‌اش نظر افکندند در آنجا نیز چیزی شبیه آن بود. به محمد گفتند: «ای پسررسول خدا!می دانیم که آن [پینه‌ها] اثر کثرت نماز و طول سجود است، امّا اینکه بر شانهٔ آنحضرت می‌بینیم، چیست؟»فرمود: بی تردید اگر او زنده بود، سخنی ازآن برایتان نمی‌گفتم؛ هیچ روزی بر او نمی‌گذشت مگر اینکه یک مسکین یا بیشتر را ـ تا آنجا که می‌توانست ـ سیر می‌کرد. و چون شب می‌شد، نظر می‌کرد به آنچه از قوت و غذای آن روز اهل و عیالش افزون آمده است و آن را در کیسه‌ای می‌نهاد. آنگاه که مردم به خواب

1. T و خدایْ را و خدایْ را ; Fyzee, Ismaili law of wills,41 ; Wright, Grammer, ii, 75d.

می‌رفتند، آن را بر دوش می‌نهاد و در کوچه‌های مدینه می‌گشت و به دنبال کسانی بود که با سماجت دست نیاز دراز نمی‌کنند؛ و آن را میانشان پخش می‌کرد به گونه‌ای که نمی‌دانستند او کیست؛ و هیچکس از اهل خانهٔ او جز من آن را نمی‌دانست. من بر این عمل مطلع شده بودم[1]، او بدین امید بود که با آن عمل به فضیلت صدقه دادن با دست خویش و به ثواب پنهانی پرداختن آن، برسد؛ و می‌فرمود: صدقهٔ پنهانی آتش خشم خدا را می‌نشاند.

و از علی(ع) نقل شده است که شنیدم از پیامبر خدا(ص) که می‌فرمود: صدقهٔ مؤمن هنوز از دستش خارج نشده، ملامت هفتاد شیطان از او جدا می‌شود. صدقهٔ پنهانی آتش خشم پروردگار را فرو می‌نشاند بدانگونه که آب آتش را. هرگاه یکی از شما صدقه‌ای با دست راستش داد، باید از دست چپش پنهان کند.

و از جعفربن محمد (ص) است که فرمود: از صدقه، نماز، روزه و اعمال نیک، هر کدام که مستحبی باشد، فضیلتش هنگامی بیشتر است که پنهانی باشد. و هر کدام که واجب مفروض باشد، بهتر آنست که آشکار انجام گیرد.

و از علی (ع) نقل شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: با صدقه می‌توان از درد، دُبَیلَه[2]، غرق شدن، سوختگی، ویرانی [آوار] و دیوانگی جلوگیری کرد. و تا هفتادگونه بلا را شمرد.

و از ابو جعفر محمد بن علی (ع) است که فرمود: در بنی اسرائیل مردی بود متنعّم که جز یک فرزند نداشت و شیفته و شیدای او بود. چون پسرش به حدّ مردانگی رسید، دختر عمویش را برای او به زنی گرفت. یک شب که او به خواب رفته بود، کسی به خوابش آمد و گفت: این پسرت شبی که می‌خواهد با زنش نزدیکی کند[یعنی شب زفاف]، خواهد مرد. به شّدت اندوهگین شد و آن را پنهان داشت. و شب زفاف، دخول [زن به حجله] را به تأخیر می‌انداخت؛ تا اینکه زنش، پسرش و خانوادهٔ عروس پافشاری و

1. C,D add an interpolation: بدانگونه که او نمی‌دانست من از آن مطّلعم
2. D gl. دُبَیله درد شکم است.

اصرار کردند. چون چاره‌ای نداشت، از خداوند طلب خیر کرد و گفت: شاید آن رؤیا شیطانی بوده است. پس عروس و داماد را دست به دست داد. و خودش در آن شب به نماز ایستاد و دعا کرد و نگران حال فرزندش بود تا اینکه سپیده دمید و او پگاهان سراغ فرزندش رفت و او را دید که در بهترین حال است؛ خدای را حمد کرد و ثنا گفت. شب آن روز وقتی به خواب رفت، همان کسی که آن شب به خوابش آمده بود، بار دیگر آمد و به او گفت: خدای عزوجل، بلا را از پسرت دفع کرد و اجلش را به تأخیر انداخت، چون او با یک سائل رفتاری نکو کرد. چون صبح شد، پگاهان نزد فرزندش رفت و گفت: پسرم! آیا تو در شب زفافت، کار نیکوئی در حق یک سائل انجام داده‌ای؟ پسر گفت: منظورت چیست؟ گفت: باید مرا آگاه کنی. پسر، شرم کرد. پدر اصرار کرد و گفت: باید حقیقت قصّه را برای من بگوئی. پسر گفت: آری، آنشب وقتی از پذیرائی میهمانان فارغ شدیم، غذاهای زیادی باقی مانده بود. زنم [در حجله] بر من وارد شد. پس آنگاه که با او خلوت کردم و به او نزدیک شدم، صدای سائلی را از دم در شنیدم که می‌گفت: ای اهل خانه! از آنچه خداوند به شما داده است، ما را یاری کنید. پس برخاستم و نزد او رفتم؛ دستش را گرفتم و درون آوردم و نزدیک طعام بردمش و به او گفتم: بخور. پس قدری خورد و سیر شد. او را گفتم: آیا خانواده داری؟ گفت: آری. گفتمش: هر چه می‌خواهی برای آنها ببر. هر چه می‌توانست برداشت و رفت. من نیز نزد همسرم بازگشتم. پدر، خداوند را سپاس گفت و ماجرای خواب را برای او تعریف کرد.

از علی‌بن حسین (ع) است که نگاهی به کبوتر مکّه کرد و گفت: می‌دانید، سبب بودن این کبوتر در حرم چیست؟ گفتند: سبب چیست، ای فرزند رسول خدا؟ گفت: در زمان قدیم مردی بود که خانه‌ای داشت و در آن خانه نخلی. در شکاف یکی از شاخه‌های آن نخل کبوتری لانه کرده بود. هر وقت کبوتر دارای جوجه می‌شد، مرد از درخت بالا می‌رفت، جوجه‌ها را می‌گرفت و ذبح می‌کرد. روزگاری دراز بدین منوال گذشت ونسلی از آن کبوتر باقی نماند. کبوتر شکایت از دست جفای مرد نزد خدا برد. به او گفته شد: این بار اگر او از درخت بالا رود که جوجه‌های تو را برگیرد، از درخت فرو می‌افتد و می‌میرد.

آنگاه که جوجه‌های کبوتر بزرگ شدند، مرد برای گرفتن آنها از درخت بالا رفت. کبوتر ایستاده بود و می‌نگریست تا چه می‌شود. به میانهٔ درخت رسیده بود که سائلی پشت در آمد. از درخت به زیر شد و او را چیزی داد. سپس بالا رفت و جوجه‌ها را برگرفت و فرود آمد و آنها را کشت و آسیبی به او نرسید. کبوتر گفت: پرودگارا! پس چه شد؟ به او گفتند: این مرد با دادن صدقه، جان خود را نجات داد و بلا از او دفع شد. و امّا تو، به زودی خداوند نسلت را زیاد می‌کند و تو را در سرزمینی قرار می‌دهد که تا روز قیامت، نسلت مورد هجوم قرار نخواهد گرفت. و او را به حرم آوردند و در آنجا، پناهش دادند.

و از علی (ع) نقل شده‌است که پیامبر خدا(ص) فرمود: سائل، پیک خداوند عالمیانست هر کس او را چیزی دهد به خدای عزوجل داده است و هر کس او را ردّ کند، خدایْ را ردّ کرده است.

و از آنحضرتست که فرمود: سائل را پاسخ گوئید هر چند به نیم خرما؛ و او را چیزی دهید هر چند با اسب آمده باشد. و هیچ سائلی را ـ مرد باشد یا زن ـ[1] که شب [به در خانه] آمده است ناامید مکنید؛ زیرا گاه کسی به عنوان سائل می‌آید که نه جنّ است نه انس، بلکه خداوند می‌خواهد بدانوسیله برکت شما را بیفزاید.

و از ابوجعفرمحمد بن علی (ع) است که به خدمتکاری که نزدش بود فرمود: هیچ سائلی را ردّ مکنید. کسی آنجا خدمت حضرت بود، گفت: ای پسر رسول خدا! گاه کسی که مستحق نیست، چیزی درخواست می‌کند. حضرت فرمود: اگر کسی را که به نظر می‌رسد مستحق نیست ردّکنیم، می‌ترسم آنکس راکه مستحَق است نیز چیزی ندهیم؛ و در نتیجه چیزی بر ما نازل شود که بر یعقوب پیامبر نازل شد. پرسیدند: چه چیز بر او نازل شد، ای پسر رسول‌خدا! فرمود: پیامبری از پیامبران خدا به عنوان نیازمند به در خانه‌اش آمد. آن پیامبر همواره امر خود را پنهان می‌کرد و در هیچ چیز از امور دنیا کوشش نمی‌کرد مگر آنکه گرسنگی او را آزار می‌داد؛ آنگاه دَرِ خانه‌های پیامبران و صالحان را می‌کوفت. شبی به‌درِ خانهٔ یعقوب(ع) رفت و بسیار ایستاد و چیزی درخواست‌کرد. از اوغافل شدند،

1. C adds درخواست کند ; D adds var. یا هر کس.

نه او را چیزی دادند و نه از در خانه راندند؛ [او آنقدر ایستاد] تا آنکه خستگی و ناتوانی از پای در آوردش. به زمین افتاد و بیهوش شد. رهگذری او را دید؛ با طعامی او را به هوش آورد[1] و راه خویش گرفت. در آن شب کسی به خواب یعقوب آمد و گفت: ای یعقوب! پیامبری بزرگوار، نیازمند درگاه تو می‌شود، و تو و اهل خانه‌ات از او روی می‌گردانید در حالیکه از فضل پروردگارتان نعمت بسیاری در خانه دارید! خداوند برتو عقوبتی فرو فرستد که داستان آن برای دیگران عبرت باشد. یعقوب، پگاهان بیمناک برخاست. همان روز فرزندانش نزد او آمدند برای آنکه از او بخواهند یوسف را همراهشان ببرند و او یوسف را از همهٔ فرزندانش بیشتر دوست می‌داشت. در درون خود چنین یافت که وعیدی که از جانب خدا رسیده باید در مورد یوسف باشد.پس به برادران یوسف، آن گفت که گفت. و حضرت قصهٔ یوسف را تا آخر ذکر کرد.

و از علی است که فرمود: سه نفر نزد رسول خدا(ص) آمدند. یکی از آنها گفت: ای پیامبر خدا! من صد اَوْقیه [هر اوقیه هفت مثقال است] طلا دارم. این ده اوقیه از آن صدقه است. بعد از او دیگری آمد و گفت: ای پیامبر خدا! من صد دینار دارم و این ده دینار از آن صدقه است. سوّمی آمد و گفت: ای پیامبر خدا! من ده دینار دارم و این یک دینار از آن، صدقه است. پیامبر نگاهی به آنان کرد و فرمود: پاداش همهٔ شما یکسان است؛ هر یک از شما عُشرِ مالش را صدقه داده است.

و از جعفربن محمد (ع) سئوال شد دربارهٔ قول خدای عزوجل[2]: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید انفاق کنید از چیزهای پاکیزه‌ای که به دست آورده‌اید یا از آنچه برای شما از زمین برون آورده‌ایم؛ و آهنگ آن نداشته باشید که از پلید آن انفاق کنید.» حضرت فرمود: مردم وقتی اسلام آوردند، نزد خود در آمدهایی از ربا و اموال ناپاک داشتند؛ و هرگاه کسی می‌خواست صدقه دهد، تعمداً از همان اموال می‌داد؛ خداوند آنها را از اینکار نهی کرد.

به حسین‌بن علی(ع) خبر دادند که مردی از بنی امیهٔ صدقات بسیاری داده است.

---

1. E,S پس او را چیزی داد و به هوش آورد
2. ۲/۲۶۷.

حضرت فرمود: مَثَل او همانند کسی است که از حجاج می‌دزدد و آن را صدقه می‌دهد. صدقهٔ حقیقی صدقهٔ کسی است که برای به دست آوردن آن بر پیشانی‌اش عرق نشیند و چهره‌اش غبار آلوده شود؛ همانند علی(ع) و آن کسانی چون او که صدقه داده‌اند.

نکوهش کسانی که زکوة را به اهلش نمی‌پردازند

از جعفربن محمد، از پدرش از پدرانش، از علی امیرالمؤمنین(ع) نقل شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: قیامت بر پا نمی‌شود مگر آنکه نماز، منت [بر پروردگار] باشد، و امانت، غنیمت باشد؛ و زکوة، تاوان. و حضرت همهٔ حدیث را ذکر کرد.

و با همین اِسناد از علی نقل شده است که فرمود: خداوند بر اغنیای مردم واجب کرده است که از اموال خود آن مقداری[1] که فقرایِ آنان را کافی باشد، بدهند، پس اگر فقراء به هلاکت افتادند یا توانشان از کف رفت و یا عریان شدند، بر اثر خودداری اغنیای آنانست. پس بی تردید خداوند در روز قیامت، آنان را محاسبه و به عذابی دردناک گرفتار می‌کند.

و از ابوعبدالله جعفربن محمد(ع) است که فرمود: خداوند برای فقراء در اموال اغنیاء چیزی مقرّر کرده است که آنان را کفایت می‌کند؛ اگر بداند آنچه برایشان مقرّر شده است کافی نیست، بر آن می‌افزاید. اگر وضعیّت فقراء نابسامان شده است، نه از ناحیهٔ آن مقرّری است بلکه از جهت آنست که افرادی که باید حقوقشان را ایفا کنند، نمی‌کنند.

و از آنحضرت، از پدرش، از پدرانش، از علی(ع) نقل شده است که پیامبر خدا(ص) نهی کرد از اینکه کسی زکوة مال خود را از امامش پنهان کند و فرمود: پنهان کردن آن، از نفاق است.

ولیدبن صُبَیْح نقل می‌کند که شهاب مرا گفت: «من شبها خوابهای هولناکی می‌بینم؛ زنی مرا به وحشت و ترس می‌افکند؛ از ابوعبدالله جعفربن‌محمد(ع) در آن مورد برایم سئوال کن.» من برای او از آن حضرت سئوال کردم. حضرت فرمود: «این مرد زکوة مالش

1. T چیزی که instead of آن مقداری که.

را نمی‌پردازد.» من به شهاب خبر دادم. گفت: «به خدا سوگند که آن را پرداخته‌ام.» به حضرت مطلب را گفتم. فرمود: اگر چنانست، پس در جای خودش مصرف نکرده است. وقتی آن را به شهاب گفتم، گفت: درست فرموده است.

مسلمین اجماع دارند بر اینکه پیامبر خدا(ص) آنچه از زکوة و صدقات که بر مسلمانان در تمام اموالشان واجب بود، می‌گرفت و در مواردیکه خداوند فرمان داده بود صرف شود، مصرف می‌کرد. و قرآن این نکته را بیان می‌کند. خداوند به پیامبرش می‌گوید[1]: «از اموالشان صدقه بگیر و بدانوسیله آنان را تطهیر و تزکیه کن.» و اجماع دارند بر اینکه مراد از آن زکوة است. نیز متفقند بر اینکه پس از رحلت پیامبر خدا(ص) زکوة از آنان برداشته نشده و باید آن را به امام پس از او بدهند. و مدّتی نیز چنان کردند تا اینکه دیدند پیشوایان ستمگر و غاصبشان حقوق ائمهٔ طاهرین را سلب کرده، همهٔ آن را به خود اختصاص داده و در جای آنان نشسته‌اند؛ [به ناچار] آنان را پیشوایان خود فرض کردند امّا تا آنجا که می‌توانستند از پرداخت زکوة اموالشان به آنان خودداری کردند. و در اینجا تغایری وجود دارد که بر خردمندان پوشیده نیست. اگر آنان [حقیقتاً] ائمهٔ ایشان بودند، ایشان نمی‌بایست از پرداخت زکوة خودداری می‌کردند و باید ـ چنانکه خدای عزوجل بر آنان فرض کرده است ـ زکوتشان را بپردازند. و دیگر به آنان مربوط نبود که آن پیشوایان، زکوة را در غیر مواضع خود صرف می‌کردند. زیرا فریضه از آنان ساقط شده است؛ و آنگاه بر ائمهٔ آنان بود ـ اگر واقعاً از نظر آنان، ائمه بودند ـ که مطابق فرمان خداوند، آن را در جایگاه خود مصرف کنند. و اگر آنان [یعنی حُکّام ظاهری] در نظر مردم، ائمه نبودند، پس بر آنانست که ائمه را بیابند و با آنان باشند و زکوة و صدقات خود را به ایشان پرداخت کنند تا ایشان از این طریق، در برابر کسانی که حقشان را غصب کرده و به آنان ستم روا داشته‌اند، یاری شوند و بدینگونه ائمهٔ حقیقی را یاری کنند و چنانکه خداوند فرمان داده است، با اموال و جانهای خود، همراه آنان به مجاهدت پردازند. پیامبر خدا (ص) راه آن را به مردم نشان داده و راهنماییشان کرده بدینگونه که به مردم خبر داده است که زکوة بر او و بر

---

1. ۹/۱۰۳.

خاندانش حرام است؛ تا مردم بدانند که آنان در مورد زکوة امین هستند زیرا ذرّه‌ای از آن برای خودشان حلال نیست. و از پیامبر (ص) روایت کرده‌اند که دید حسین بن علی (ع) - که کودکی خردسال بود- خرمایی از خرماهای صدقه برگرفت و در دهانش نهاد. حضرت، آن را بالعابش از دهان حسین در آورد و در جای خودش، میان خرماهای صدقه افکند و فرمود: «صدقه برای ما اهل بیت، حلال نیست.» و تمام این مطلب را در جای خودش خواهیم آورد انشاءالله.

و به إسناد اوّل [یعنی ائمه از پیامبر] نقل شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: نخستین کس از مردم که به بهشت می‌رود شهید است و یا برده‌ای مملوک که پروردگارش را به خوبی عبادت کند و با آقای خود نیز رفتاری خالصانه داشته باشد، یا مردی عیالمند که پارسا و باعزّت نفس باشد. و نخستین کسی که به دوزخ می‌رود امیری قدرتمند است که عادل نباشد؛ و ثروتمندیست که حق مالش را نمی‌پردازد؛ و تهیدستی است که فاجر باشد.

و از آنحضرتست که فرمود: خدای عزوجل، مکانهایی دارد که «منتقمات» خوانده می‌شود؛ کسی که حقّ مالش را نپرداخته است، بر آن مکانها ریخته می‌شود تا اینکه در آنجا حق مالش را بپردازد. [؟]

و از جعفربن محمد است که فرمود: خداوند چیزی را بر این امّت فرض نکرده است که بیش از زکوة بر آنان سختگیری کرده باشد. و عامّهٔ آنان در زکوة به هلاکت می‌رسند.

و از آنحضرتست که دربارهٔ قول خدای عزوجل[1]: «تا اینکه یکی از ایشان را مرگ فرا می‌رسد؛ گوید خدایا مرا باز گردان، شاید عملی صالح انجام دهم در آنچه واگذاردم.» گفت: یعنی زکوة.

و از علی (ع) است که فرمود: هر کس ثروتش انبوه شود و حقّ آن را عطا نکند، اموال او در روز قیامت ما رهایی می‌شوند که او را می‌گزند.

و از آنحضرتست که فرمود: کسی که زکوة نپردازد، نمازش پذیرفته نیست.

و آنحضرت از پیامبر خدا(ص) نقل کرد که فرمود: نماز، تمام نیست مگر به زکوة؛ و

1. ۲۳/۹۹-۱۰۰.

صدقه‌ای که از روی خیانت [و نفاق] باشد پذیرفته نخواهد بود. و کسی که زکوه نپردازد، نماز ندارد و آنکه ورع نداشته باشد، زکوة ندارد.

مردی از پیامبر خدا سئوال کرد دربارهٔ این آیه:[1] «و ای بر مشرکین، همانان که زکوة نمی‌پردازند و به آخرت کفر می‌ورزند» حضرت فرمود: خداوند مشرکین را عتاب نمی‌کند؛ مگر نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید[2]: «پس وای برنمازگزاران» تا آنجا که می‌فرماید: «و از ماعون خودداری می‌کنند.»[2] بدان که ماعون همان زکوة است. سپس فرمود: سوگند به آنکس که جان محّمد به دست اوست، هیچکس در ذرّه‌ای از زکوة مالش خیانت نمی‌کند مگر اینکه مشرک باشد.

و از علی (ع) است که فرمود: ماعون، همان زکوة مفروض است. و کسی که زکوة نمی‌دهد همانند خورندهٔ رباست. و هر کس زکوة مالش را نمی‌پردازد، مسلمان نیست.

و نقل شده است که پیامبر خدا(ص) لعنت کرد کسی را که زکوة نمی‌دهد و ربا می‌خورد. و آنچه مؤیّد آن روایت است که مانع الزکوة مشرک است و اثبات می‌کند که این روایت از پیامبر خداست، قول خدای عزوجل است[3]: «پس آنگاه که پایان رسید ماههای حرام، پس بکشید مشرکان را هر کجا که بیابیدشان» تا آنجا که می‌فرماید: «پس اگر توبه کردند، نماز بپاداشتند و زکوة پرداختند، باز کنید راهشان را.» و قول خدای عزوجل[4]: «پس اگر توبه کردند، نماز بپاداشتند و زکوة پرداختند، پس برادران شما هستند در دین.» بنابراین خداوند توبهٔ هیچ توبه کننده، و اسلام هیچ مشرکی را نمی‌پذیرد مگر اینکه نماز گزارد و زکوة دهد.

و مسلمانان اجماع دارند بر اینکه هر کس زکوة ندهد در حالیکه منکر آنست، مشرک خواهد بود؛ یعنی کسی است که باید همراه امامِ بر حق با او مبارزه شود و خودش کشته و ذرّیه‌اش اسیر شوند و همچون مشرک با او رفتار شود. و به همین دلیل بود که خونهای بنی حنیفه را حلال دانستند به جهت آنکه به ابوبکر زکوة نداده بودند. ولی آنکس که زکوتش

1. ۴۱/۶-۷.
2. ۱۰۷/۴-۷.
3. ۹/۵.
4. ۹/۱۱.

را نمی‌پردازد به کسی که امام نیست و یا امام واجب الاطاعه او را برای حصول زکوة منصوب نکرده است، نه تنها مشرک نیست بلکه عملش بسیار درست است. کسی را ملزم بدان می‌کنند و با او به جهاد می‌پردازند واز زمرهٔ اهل شرک می‌دانند که زکوة را به اهلش ندهد در حالیکه منکر حق آنان و وجوب زکوة است.

زکوة نقره و طلا و جواهر

از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش، از علی (ع) روایت شده است که فرمود: پیامبر خدا(ص) در میان ما برخاست و نامی از زکوة برد و فرمود: یک چهارم عُشر [یعنی یک چهلم] را بپردازید؛ از[1] بیست مثقال، نیم مثقال. و در کمتر از آن زکوة نیست. این در مورد طلا.

و از جعفربن محمد(ع) سئوال شد در مورد صدقات [زکوة]؛ حضرت فرمود: طلا وقتی به بیست مثقال برسد، زکوتش نیم مثقال است. و در کمتر از بیست مثقال، زکوة نیست.

و از علی (ع) است که فرمود: در هر بیست دینار، نصف دینار. و در کمتر از بیست دینار چیزی نیست[2]. و در بیشتر از بیست دینار، محاسبه می‌شود؛ هر مقدار که بیشتر باشد یک چهارم عشر.

و از علی (ع) است که فرمود: وقتی پیامبر خدا(ص) مرا به یمن فرستاد به من فرمود: وقتی مردم را دیدی به آنها بگو: «آیا شما مایلید با پرداخت زکوة اموالتان، خود را پاکیزه کنید؟» و حضرت تمام حدیث را بیان کرد. پس فرمود: از هر دویست درهم، پنج درهم. و در کمتر از آن زکوة نیست.

---

1. D adds هر as a later marginal addition.

2. C, E و از آنحضرت است که فرمود: در بیست دینار، نیم دینار است T adds ; و در کمتر از آن، چیزی نیست و در بیش از آن... (a needless repetition)

و از علی (ع) است که فرمود: کمتر از دویست درهم زکوة ندارد. و در دویست درهم، پنج درهم است و در مازاد آن، یک چهارم عشر. و هرکس طلاداشته باشد و به بیست دینار[1] نرسد، یا نقره داشته باشد و به دویست درهم نرسد، در آن زکوة به عهده‌اش نیست. و بر او واجب نیست که آنها را با یکدیگر ضمیمه کند [یعنی طلا و نقره را با هم جمع کند تا ببیند به حدّ نصاب رسیده است یا نه] چراکه خداوند میان آن دو فرق گذاشته است؛ و پیامبر خدا نیز بیان کرده است که در هر یک از آن دو زکوة نیست مگر به حدّ نصابی که معیّن شده است، برسد.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: کسی که زکوة طلا بر او واجب است اشکال ندارد که معادل قیمت آن سکّه بدهد؛ و نیز اشکالی ندارد که اگر سکّه بر او واجب است، معادل قیمت آن طلا بدهد.

و از ابوجعفر و ابوعبدالله(ع) است که فرمودند: «در زیور زکوة نیست» مراد ایشان چیزیست که برای زیور لباس استفاده می‌شود مانند زیور آلات زنان و شمشیرها و مانند آن؛ البته در صورتی که صاحبش نخواهد از زکوة فرار کند یعنی طلایش را بدهد زیور بسازند یا با آن زیور آلات بخرد که زکوتش را نپردازد. هیچکس نباید اینکار را انجام دهد؛ اگر چنان کند، زکوة آن مال بر ذِمّهٔ اوست. همچنین اگر در دستهایش زیور آلات ساخته شده‌ای باشد که در خرید و فروش بکار می‌رود، یا زیوری دارد که مربوط به لباس نیست، باید زکوتش را بدهد.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: در آنچیزی که مشخص شده است وقتی که به اندازهٔ[2] وجوب زکوة رسید [حدّ نصاب]، زکوة واجب نیست مگر اینکه سال بر آن بگذرد.

و با همان اِسناد از پیامبر خدا(ص) نقل شده است که ایشان «از درّو یاقوت و گوهر، زکوة را ساقط کرده‌اند تا وقتی با آنها نخواهد تجارت کند» و این مطلب مانند همانست که در مورد زیور گفتیم و دلیل آن نیز مانند حکم زیورآلات است.

و از جعفربن محمد(ع) است که در مورد لؤلؤ که از دریا خارج می‌شود و عنبر فرمود

---

1. var. مثقال

2. C (var.), T, E اندازه ; B عقد ; C,D عدد

که از هر یک از آن دو خمس گرفته می‌شود سپس همانند سایر اموال خواهد بود.

و از آنحضرت است که در مورد پاره‌های طلا و نقرهٔ در معدن و گنج کهن، فرمود: از هر یک از آنها خمس گرفته می‌شود؛ و باقیماندهٔ آن، مال کسی است که آنها در زمین او یا در خانه‌اش یافته شده است، و اگر گنج از مالی تازه [نه کهن] باشد، و اهل خانه مدّعی آن باشند، مال آنانست.

و از ابوجعفرمحمدبن علی(ع) سئوال شد دربارهٔ معادن طلا، نقره، آهن، سرب و روْیْ، فرمود: همهٔ آنها خمس دارد.

و از آنحضرتست که فرمود: اگر جنس دینارها، طلا، درهم‌ها یا نقره چندان خوب نباشد، زکوة آنها از همانهاست. [یعنی از همان جنس نامرغوب]

و آنحضرت از علی(ع) نقل کرده است که پیامبر خدا(ص) خدمتکاران، خانه‌ها، لباسها و اثاثیه را از زکوة معاف کرده است مادام که با آنها تجارت نشود.

و از جعفر بن محمد(ع) است که فرمود: اگر چیزی را برای تجارت بخرد، [و کسی باشد که آن را از او بخرد] و به اندازهٔ سرمایهٔ او [همان مقدار که خریده است] یا بیشتر پولش را بپردازد، امّا او نفروشد و یکسال بر آن متاع بگذرد، زکوة دارد. امّا اگر بازار کساد باشد و نتواند سرمایهٔ اصلی خود را به دست آورد، آن متاع تا وقتی به فروش نرفته است، زکوة ندارد.

و از آنحضرت است که فرمود: در مال یتیم و سفیه زکوة نیست؛ مگر اینکه آن مال را در جریان کار قرار دهند [با آن تجارت شود] که در آنصورت زکوة دارد.

و از آنحضرت است که دربارهٔ دَیْنی [یعنی وامی] که کسی بر ذمّهٔ کسی دارد چنین فرمود: اگر کسی که وام دهنده [داین] است منعی نداشته باشد و بتواند هرگاه که بخواهد بدون نزاع و کشمکش آن را بگیرد [و در آن تصرف کند]، آن مال نیز مانند سائر اموالی که در دست دارد، باید زکوتش داده شود. و اگر شخص وامدار [مدیون] نمی‌خواهد آن را بدهد و وام دهنده [داین] جز با نزاع نمی‌تواند مال خود را بگیرد، زکوة آن مال بر وامدار [مدیون] است. و همچنین است مال غائب. نیز چنانست مهریّهٔ زن که بر ذمّهٔ همسر

اوست.

و از علی(ع) است که فرمود: در مالی که به عنوان استفاده به دست می‌آید، زکوة نیست تا اینکه یکسال بر او بگذرد؛ مگر اینکه آن مال در دست کسی باشد که مالی به دست دارد که در آن زکوة واجب است؛ پس باید آن [استفاده] را به مال خود ضمیمه کند و زکوتش را، سر سالی که زکوة مالش را می‌دهد، بپردازد.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: در مال مُکاتَبْ[1] زکوة نیست.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: «هرکس زکوة بر او واجب شده است، ضامن آنست تا وقتی که آن را به جایگاه خودش برساند.» مطابق این فرمایش امام، اگر کسی زکوة بر او واجب شود، و او به غیر اهلش بپردازد، یعنی نه به کسانی که خداوند دستور داده است که به آنان پرداخت شود، بر او لازم است که دوباره آن را به کسی دهد که خداوند گفته است بدهیم. و بعداً این را در جایش ذکر خواهیم کرد. و از این‌روایت کمترین چیزی که استفاده می‌شود اینست که اگر کسی زکوة مالش راکنار گذارد ولی پیش از پرداخت آن، مال از بین برود، بر آن شخص لازم است که از مال خودش آن را بدهد؛ و اینکه پیش از پرداخت به کسی که باید زکوة به او داده شود از میان رفته است، [صرف کنار گذاشتن زکوة] کفایت نخواهد کرد.

و از آنحضرتست که دربارهٔ مردی که زکوة بر او واجب می‌شود و آن را از مالش جدا نمی‌کند تا اینکه هنگام مرگش فرا می‌رسد و وصیت می‌کند که آن را جدا کند، فرمود: آن زکوة باید از همهٔ مالش برداشته شود مگر اینکه وصیت کند که از ثلث مال او بردارند؛ این در صورتی است که مطلب معلوم باشد. امّا اگر بدانیم که او می‌خواسته است به ورثه زیان

---

1. D gl. مکاتب آن برده‌ایست که بامولایش قرار داد بسته که مالی را به صورت تدریجی بپردازد؛ اگر آن را مطابق قرار داد؛پرداخت آزاد می‌شود و اگر نتوانست همچنان برده‌می‌ماند و اگر قسمتی از قرارداد هم مانده باشد، او همچنان برده است. پس برده مالک چیزی نیست و مال او از آنِ مولای اوست. مگر اینکه مکاتب به قرارداد عمل کند، در آنصورت مال او از آن اوست و مولایش چیزی از آن ندارد؛ زیرا او به قرار داد عمل کرده و اصطلاح مکاتبه [قرار داد] از او برداشته می‌شود و او آزاد می‌گردد. (حاشیه از تاویل دعائم) See Ismaili Law of Wills, Art. 32.

بزند و میراث آنان را تلف کند، جز از ثلث مال او نباید داد؛ مگر اینکه ورثه به زبان خودشان اجازه دهند که زکوة از کلّ مال، داده شود.

زکوة چهارپایان [شتر، گاو و گوسفند]

از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش، از علی(ع) روایت شده است که پیامبر خدا(ص) نهی کرد از اینکه مردم را برای زَکَواتشان سوگند دهند و فرمود: مردم در مورد زَکَوات مأمونند[1] (یعنی اگر کسی انکار کند داشتن مالی راکه زکوة در آن واجب باشد، و در ظاهر هم چیزی یافت نشود، نباید او را سوگند داد) و نهی کرد از اینکه در[2] سال دوبار از آنان زکوة گرفته شود؛ و اینکه نباید در هر سال مردم بیش از یکبار مورد سئوال دربارهٔ زکوة قرار گیرند؛ و نهی کرد از اینکه برای گرفتن زکوة از آنها به خشونت رفتار شود، یا مجبورشان کنند، یا آنها را بزنند، یا بر آنها سختگیری کنند و در تنگنایشان قرار دهند و یا اینکه آنها را موظف به انجام چیزی فوق طاعتشان کنند. و امر شده است که مأمور جمع‌آوری صدقات نباید جز آنکه در دستان آنهاست بگیرد و باید میانشان به عدالت رفتار کند و [ضمناً] حقیّ راکه بر آنها واجب است فروگذار نکند.

و نقل شده است که علی(ع) به مِخْنَف بن سُلَیم ازدی ـ که او را برای جمع‌آوری صدقه می‌فرستاد ـ وصیتی طولانی کرد و درآن وصیّت، به او فرمان داد که در امور پنهانی وکردار نهانی‌اش مراعات تقوای پروردگارش کند و با مردم به خوشروئی ونرمی روبرو شود؛ و به او امر کرد که همواره متواضع باشد و از تکبر پرهیز کند؛ چراکه خداوند متواضعان را رفعت می‌دهد و متکبران را خوار می‌کند. سپس به او فرمود: ای مخنف بن‌سلیم! تو در این صدقه نصیبی داری و حقّ مفروضی؛ نیز در این صدقه شرکائی داری که عبارتند از فقراء، مساکین، قرضداران، مجاهدان، در راه ماندگان، بردگان و آنها که باید دلجوئی

1. the passage in brackets is found in many MSS. but Y omits it. Possibly a later interpolation.
2. C adds هر.

شوند. ما حقّ تو را به طور کامل خواهیم داد پس تو هم حقّ آنان را به طور کامل ایفا کن. در غیر اینصورت تو از کسانی هستی که در روز قیامت بیشترین دشمنان را دارند. و بدا بر احوال کسی که دشمنانش چنین افرادی باشند.

و از آنحضرتست که می‌فرمود: صدقات بادیه نشینان را باید بر سر آبهایشان گرفت و نباید کشانده شوند، یعنی از آنجا که در آن هستند به جاهای دیگر. و فرمود: اگر خشکسالی باشد باید [گرفتن زکوة را] به تأخیر اندازید تا فراوانی شود.

و از آنحضرت است که امر کرد صدقه باید به صورت خودش گرفته شود: «از شتر، شتر و از گاو، گاو؛ از گوسفند، گوسفند، از گندم، گندم، از خرما، خرما». البته این در صورتی است که دهندگان زکوة، طلا و نقره یا سکهٔ نداشته باشند. و در آن روزگار معمولاً چنین بود. امّا اگر دینار و دِرهم داشته باشند و بخواهند در مقابل آنچه برایشان واجب است، بهایش را بپردازند، اشکالی ندارد، و شاید اینکار، هم به صلاح آنان و هم به صلاح دیگران باشد، و قبلاً این مطلب را گفتیم.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: «کسی که بر او زکوتی از طلا واجب شده است، اشکالی ندارد که معادل ارزش آن سکهٔ بپردازد و نیز اشکالی ندارد که به جای سکهٔ که بر او واجب شده است، معادلش طلا بدهد.» این مطلب همانند آنچیزیست که ما گفتیم در مورد پرداخت قیمت آنچه واجب شده است در مورد چهارپایان، حبوبات و طعام. و بعداً نیز مطلبی خواهیم داشت در مورد پرداخت بهای تفاضل شترها از نظر سنین مختلف.

و از آنحضرتست که فرمود: امام مردم را وادار می‌کند برای گرفتن زکوة از اموالشان؛ زیرا خدای عزوجل می‌فرماید:[1] «بگیر از اموال آنان صدقه.».

و پیامبر خدا(ص) فرمود: یک چهارم عُشر [یک چهلم] بدهید؛ از هر بیست مثقال، نیم مثقال و از هر دویست درهم، پنج درهم. [این روایت مربوط به بخش قبل است نه اینجا].

---

۱. ۹/۱۰۳

از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش، از علی(ع) روایت شده است که فرمودند: در چهار شتر زکوة نیست؛ و اگر پنج شتر و سائمه [یعنی شتری که در بیابان می چرد]باشد زکوتش یک گوسفند است. سپس در بیشتر از پنج شتر زکوة نیست تا اینکه به ده برسد؛ پس اگر ده تا باشد، دو گوسفند، تا پانزده تا. که اگر به پانزده رسید، سه گوسفند؛ تا بیست تا که در آن چهار گوسفند است. و اگر بیست و پنج شد، زکوة آن یک بِنت مَخاض است [یعنی بچه شتری ماده که یکسالش تمام و وارد سال دوّم شده است]؛و اگر بنت مخاض نباشد، ابن‌لبون [یعنی شتر بچه‌ای نر که دو سالش تکمیل و وارد سال سوّم شده است] بدهد؛ تا سی و پنج؛ و اگر یکی بر آن افزوده شد [یعنی سی و شش به بعد] زکوتش یک بنت لبون [شتر بچهٔ مادهٔ دو ساله] است تا چهل و پنج؛ وقتی یکی بر آن افزوده شد، زکوتش یک حِقّه است [شتر ماده‌ی که از سه سالگی گذشته و به چهارسالگی رفته است] که آمادگی جفت‌گیری دارد؛ تا شصت. وقتی یکی به آن افزوده شد، زکوتش جَذَعه [یعنی شتری که چهار سالش تمام شده و به پنج سالگی رفته است] می‌باشد، تا هفتاد و پنج. اگر یکی به آن افزوده شد، زکوتش دو تا بنت لبون است تا نود؛ اگر یکی بدان افزوده شد، زکوتش دو تا حقّهٔ آمادهٔ جفتگیریست، تا صدو بیست؛ و اگر از صدوبیست گذشت، در هر چهل شتر یک بنت لبون، و یا در هر پنجاه شتر یک حقّه واجب است.

بنت مَخاض، شتر بچهٔ ماده‌ایست که یکسالش تمام و وارد در دو سالگی شده است و مادرش اکنون بچهٔ دیگری را حامل است و لذا در مخاض یعنی در میان شتران آبستن است.

اگر شتر بچهٔ ماده دو سالش تمام و وارد سه سالگی شود، او را بنت لبون [شیرده] می‌گویند، گویی مادرش در حالیکه شیرده بوده، وضع حمل کرده است. و اگر به چهار سالگی رفت، او را حقّه گویند یعنی استحقاق [آمادگی] باربری و سواری دادن دارد. وقتی[1] به پنج سالگی رفت، جَذَعه است.

و از علی (ع) است که فرمود: اگر مأمور گرفتن صدقات آن سنّی راکه باید بگیرد در

---

1. C,D,S have پس اگر throughout ; and T وقتی ,which is adopted as more correct.

میان شتران نباشد، سنّ بالاتر از آن را می‌گیرد، و به صاحبش ما به التفاوت ارزش آنها را می‌پردازد. (یا اینکه سنّی پایین می‌گیرد و صاحب شتر مابه‌التفاوت را می‌پردازد).

و از ائمه (ع) نقل شده است که فرمودند: تعداد گاوها تا به سی نرسیده زکوة ندارد. و اگر به سی رسید، در صورتیکه سائمه [چرنده در بیابان] باشند و آبستن نباشد، زکوتش یک تبیع [گوسالهٔ نر] یا یک تبیعه [گوسالهٔ ماده] یکساله است؛ و تا به چهل نرسیده زکوة دیگری ندارد. وقتی به چهل رسید زکوتش یک مُسِنّه [گوسالهٔ ماده‌ای که دو سالش تمام و وارد سه سالگی شده است] می‌باشد تا شصت تا. وقتی به شصت رسید زکوتش دو تا تبیع یا دو تا تبیعه است تا هفتادتا. وقتی به هفتاد رسید، زکوتش یک مسنّه و یک تبیع است. وقتی به هشتاد رسید، دو مسنّه است، تا نود. و در نود، سه تبیعه یا تبیع است، تا صد. و در صد، یک مسنّه و دو تبیع است، تا صد و ده که در آن دو مسنّه و یک تبیع است، تا صدو بیست. وقتی به صدوبیست رسید، زکوتش سه مسنّه است. سپس به همینگونه در هر سی تا یک تبیع یا تبیعه، و یا در هر چهل تا یک مسنّه است. و در اَوْقاص زکوة نیست و اوقاص یعنی آنچه میان دو حدّ نصاب است. و نیز در شتران و گاوان باربر [که مشغول کارند] زکوة نیست. و نیز در دَواجِنْ یعنی گوسفندانی که درون خانه‌ها بزرگ می‌شوند و مأنوسند، زکوة نیست.

و نیز ایشان فرموده‌اند: گوسفندان وقتی تعدادشان به چهل نرسیده، زکوة ندارد. چون به چهل رأس رسیدند در صورتیکه چرنده باشند[منظور از چرنده در شتر و گاو و گوسفند، آنست که در بیابان رایگان بچرند البته از علفی که مال کسی نیست؛ ولی اگر معلوفه باشد یعنی صاحب آنها از مال خودش آنها را سیر کند، زکوة ندارد] و یکسال بر آنها بگذرد، زکوتش یک گوسفند است. و بیشتر از آن زکوة ندارد تا به صدوبیست برسد. از صدوبیست ویک به بعد زکوتش دوگوسفند است تا اینکه به دویست برسد. یکی که از دویست گذشت، زکوتش سه گوسفند است تا سیصد. و بیش از سیصد تا، در هر صد تا یک گوسفند. و آنگاه که در شتر و گاو و گوسفند تعدادی باشد که زکوتش واجب شود، همان حدّ نصاب است؛ و آنچه بعداً به آنها افزوده می‌شود[می‌زایند] کوچک و بزرگ هر

کدام از آنها [شتر و گاو و گوسفند] در همان حدّ نصاب به احتساب می‌آید. امّا اگر آنجا [یعنی در شتر و گاو و گوسفند] به حدّ نصاب نرسیده بود، در فُصلان [بچه‌های شتر که از مادر جدا شده‌اند] و عجاجیل [بچه‌های گاو] و خُرفان [بچه‌های گوسفند] که از آنها متولّد شده‌اند، زکوة نیست [یعنی نباید بچه‌ها را به آنها بیفزایند تا به حدّ نصاب برسد] نیز در آنچه بعداً از اینها متولّد می‌شود زکوة نیست مگر اینکه یکسال بر آنها بگذرد، آنگاه زکوة واجب می‌شود.

و از ائمه(ع) نقل شده است که: «پیامبر خدا(ص) نهی کرد از اینکه در زکوة، میان آنچه که جداست جمع شود و آنچه جمع است جدا شود.» و آن یعنی اینکه گله‌داران وقتی متوجه آمدن مأمور زکوة می‌شوند نباید گوسفندان خود را با هم جمع کنند تا از هر صد گوسفند، یک گوسفند گرفته شود؛ بلکه باید هر چه نزد هر کس هست محاسبه شود و آنچه بر او واجب است به تنهایی بدهد. زیرا اگر [مثلاً] سه نفر باشند که هر کدام چهل گوسفند داشته باشند و آنها را با هم جمع کنند، بر کسی که می‌خواهد زکوة آنها را بگیرد، جز یک گوسفند واجب نیست؛ ولی اگر مال هر کس در اختیار خودش باشد، سه گوسفند در آنها واجب است که هر یک باید یک گوسفند بدهد. امّا جدا کردن جمع یعنی اینکه یک نفر چهل گوسفند دارد؛ وقتی صدای پای مأمور زکوة را می‌شنود، آنها را به دو دسته تقسیم می‌کند تا در آنها زکوة واجب نباشد.

این در مورد ستمی است که صاحبان چارپایان می‌کنند. امّا ستمی که مأمور زکوة می‌کند این است که [مثلاً] مال دو نفر را با هم جمع کند که بر هر یک به تنهایی زکوة واجب نبود؛ مثل اینکه هر یک از آن دو بیست گوسفند داشته باشد که وقتی با هم جمع شود، زکوة بر آنها فرض می‌شود. و همینگونه است اگر مال یک نفر را از هم جدا کند؛ یعنی یک نفر دارای صدوبیست گوسفند است که باید یک گوسفند به عنوان زکوة بپردازد؛ آن مأمور اینها را از هم جدا می‌کند و به صورت چهل تا چهل تا در می‌آورد تا سه گوسفند بگیرد؛ پس این بر صاحبان اموال واجب نیست و نباید بپردازند. و نیز مأموران زکوة نباید آنچه را جمع است جدا، و آنچه جدا است جمع کنند.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: اگر عدّه‌ای از مردم چارپایان خود را جمع کنند و به دست یک چوپان بدهند و نَرِ آن گلّه هم یکی باشد، برای [محاسبهٔ] زکوة نباید مجموع اموال را در نظر گرفت بلکه باید از مال هر کسی آنچه واجب است گرفته شود. و اگر دو شریک باشند، زکوة را از همهٔ مال می‌گیرند و آن دو باید بروند و به نسبت سهمی که از سرمایه دارند، میان خود تقسیم کنند.

و از علی(ع) است که فرمود: نباید مأمور زکوة چارپای پیر، یا معیوب و یا بی‌شیر را بگیرد.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: مأمور زکوة نباید گوسفند پروار را بگیرد؛ و نیز نباید رُبّی را بگیرد و آن برّهٔ شیرخواره‌ایست که عیش صاحب خویش است؛ و نیز آنچه نزدیک به زایمانست؛ و نیز حیوان نری که برای جفتگیری از آن استفاد می‌شود؛ نیز نباید آنچه بیمار است، برّه‌ها، بچّه‌های شتر و گوساله‌های تازه به دنیا آمده را بگیرد. و [خلاصه] نباید بدترین یا بهترین آنها را برگیرد.

و از علی(ع) است که فرمود: باید گوسفندان به سه دسته تقسیم شوند. صاحب گوسفندان یک قسمت را انتخاب کند و مأمور زکوة از میان آن دو ثلث، انتخاب کند.

و از پیامبر خداست(ص) که اسبان، استران و خران از زکوة معافند و نیز بردگان.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: زکوة در شتر، گاو و گوسفندیست که سائمه یعنی چرنده باشد؛ و در هیچ حیوان دیگری جز این سه صنف، زکوة نیست.

و از علی(ع) نقل شده است که فرمان داد که از نصارای عرب، زکوة دو برابر گرفته شود.

پرداخت صدقات [زکوات]

خدای تعالی به پیامبرش می‌فرماید[1]: «از اموالشان صدقه بگیر تا بدانوسیله تطهیر و

1. ۹/۱۰۳.

تزکیه‌شان کنی» و پیامبر خدا(ص) فرمود: «یک چهارم عُشر بدهید؛ از هر بیست دینار نیم دینار[1]، و از هر دویست درهم، پنج درهم.» مسلمانان اجماع دارند ـ و ما از اختلافی در میانشان با خبر نیستیم ـ که پیامبر خدا(ص) شخصاً صدقات را از مسلمانانی که حاضر بودند می‌گرفت و برای آنان که در جاهای دیگر بودند، مأمورانی می‌فرستاد تا صدقات را جمع‌آوری کنند و بیاورند نزد پیامبر خدا(ص)؛ و آنحضرت آنها را به مصارفی که خدای عزوجل فرمان داده است می‌رساند. و نیز اجماع دارند بر اینکه فریضهٔ صدقه [زکوة] با رحلت پیامبر خدا(ص) ساقط نشده است؛ و بعد از او مردم، آن را به کسی می‌پرداختند که جانشین او بود و زمامدار امور و همینطور ادامه داشت تا اینکه دیدند پیشوایانشان، صدقات را به خود اختصاص داده‌اند. و لذا تا آنجا که می‌توانستند از دادن زکوة به آنها خودداری می‌کردند؛ [اکنون باید گفت] اگر آن پیشوایان در نظر آنان ائمه بودند، بر آنان فرض بود که صدقات خود را به ایشان بپردازند و وظیفه نداشتند بدانند [و کندوکاو کنند] که پیشوایانشان زکوة را در مواردی که خداوند فرمان داده، مصرف می‌کنند یا نه. وظیفهٔ آنان پرداخت زکوة به پیشوایان بود و تکلیف پیشوایان، مصرف آن در موارد خاصّ خودش. و خدای عزوجل هیچکس را در مورد چیزی که بر او فرض نیست، مورد بازخواست قرار نمی‌دهد. مردم به نظرشان رسید که صدقات را [نه به پیشوایان بلکه] به مساکین بدهند؛ و [در نتیجه] شاید اکثرشان صدقات را در غیر مورد خود مصرف می‌کردند و [طبعاً] خود نیز به راهی می‌رفتند که بر پیشوایان خرده می‌گرفتند؛ در عین حال [نظرشان این بود که] مساکین از صدقات سهمی دارند و خداوند آنها را [که در صدقات سهیمند] در کتابش نام برده است که غیر از مساکین هفت گروه دیگرند، یعنی: فقرا، کارگزاران زکوة، کسانی که باید دلجوئی شوند، بردگان، بدهکاران، و در راه خدا [جهاد] و در راه‌ماندگان. و چنین نیست که خدای عزوجل برای بعضی از آنها خصوصیت قائل شده باشد، بلکه همهٔ آنها را با هم [در زکوة] شریک قرار داده است؛ خداوند می‌فرماید:[2] «همانا صدقات برای فقراء، مساکین، کارگزاران زکوة، آنان که دلجوئی شوند،

---

1. S مثقال and مثقال.

2. ۹/۶۰.

در مورد بردگان، و بدهکاران، و در راه خدا، و در راه مانده است؛ فریضه‌ایست از سوی خدا و خداوند علیم و حکیم است.»

پس چگونه می‌توان به برخی از اینها زکوة داد و به برخی نداد، در حالیکه خدای عزوجل آن را برای همهٔ آنان فرض گردانیده است؟ و تقسیم زکوة میان آنان و قرار دادن آنچه که باید در مورد افراد هر طبقه از آنان بجای خودش قرار گیرد، نباید کار کسی جز ائمه از آل محمد(ص) باشد؛ یعنی همان کسانی که خدای عزوجل موظفشان کرده است بدان اقدام کنند و امینشان قراد داده است؛ اگر چنین نباشد، مردم از کجا بدانند که در هر زمان و هر دوره‌ای، به هر یک از این طبقات چه مقدار باید داد؟ از کجا بدانند که چه کسانی را باید به سوی اسلام جذب کرد و مورد دلجوئی قرار داد؟ غیر از ائمه که می‌توانند تألیف قلوب [یعنی دلجوئی] کنند چگونه می‌تواند کسی چنان کند؟ جز ائمه چه کسی و چگونه می‌تواند در راه خدا یعنی جهاد، انفاق کند؟ در حالیکه جهاد فقط به دست آنان برپا می‌شود و جز از ناحیهٔ آنان نمی‌توان اقدام به جهاد کرد. به کارگزاران زکوة چه کسی می‌تواند حقوق دهد جز آنکه آنان را بدان کار گمارده است؟ خدای عزوجل، آنان را امین صدقات مسلمانان قرار داده و صدقات را بر آنان حرام کرده است تا مردم بدانند که آنان از صدقات بهره ندارند تا برای خود جمع آوری کنند و مورد اتّهام باشند.

از حسن[1] بن علی(ع) روایت شده است که فرمود: پیامبر خدا(ص) دست مرا گرفت و همراهش به راه افتادم تا اینکه به خرماهایی که از صدقه جمع آوری شده بود رسیدیم. من آن روز خردسال بودم. خم شدم و یک خرما برداشتم و در دهان گذاشتم. پیامبر خدا آمد انگشتش را در دهان من کرد و خرما را بالعابش از دهان من در آورد و در میان خرماها افکند. سپس فرمود: ما اهل بیت، صدقه برایمان حلال نیست.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود پیامبر خدا (ص) فرموده است: صدقه برای من و اهل بیتم حلال نیست. همانا صدقه چرکهای مردم است. به ابوعبدالله گفته شد: زکوتی که مردم از آن کنار می‌گذارند [نیز همانطور است]؟ فرمود: آری. خداوند به جای

---

1. C,S,E,B حسن. Y,T,D و حسین.

آن برای ما خمس قرار داده است.

از آنحضرت سئوال شد: اگر نگذارند خمس به دست شما برسد، آیا صدقه برای شما حلال می‌شود؟ فرمود: نه به خدا سوگند؛ اگر ستمگران حقّ ما را ندهند، موجب نمی‌شود که حرام خدا برای ما حلال شود؛ و اینکه آنان نمی‌گذارند آنچه را که خدا بر ما حلال کرده است به دست ما برسد، موجب حلیّت آنچه بر ما حرام شده‌است نخواهد بود.

و از آنحضرتست که فرمود: زکوة مفروض، برای ما حلال نیست؛ فرقی ندارد که من زکوة بخورم یا شراب بنوشم. خدای عزوجل برای ما تحریم کرده است که صدقات مردم را بخوریم یا با آن کار کنیم. و صدقاتِ غیر از زکوة را که بعضی از ما به دیگری می‌دهد، برای ما حلال کرده است.

و از آنحضرتست که فرمود: اشکالی ندارد که یک ماه یا در حدود آن، زکوة را زودتر از موعدش بگیرند در صورتیکه مورد نیاز باشد. پیامبر خدا (ص) زکوة عبّاس را به جهت نیازی که به آن داشت، زودتر از موعدش گرفت.

از قاسم‌بن ابراهیم علوی سئوال شد که آیا می‌توان زکوة را از سرزمینی، به جای دیگر برد؟ گفت: تشخیص آن با ائمه است. تقسیم آن با امام است که مطابق صلاحدید خود و با توجّه به مشکلاتی که برای اسلام وجود دارد عمل می‌کند.

و از علی(ع) نقل شده است که مخنف بن‌سلیم را مأمور جمع آوری صدقات بکربن وائل کرد[1] و برای او عهدنامه‌ای نوشت که در آن آمده است: هر کس از اهل طاعت ما که در محدودهٔ جزیره [جزیرةالعرب که محاط در دجله و فرات و دریای فارس و دریای حبش است] و در حدّ فاصل میان کوفه و سرزمین شام است، اگر ادّعا کند که صدقه‌اش را به کارگزاران شام داده است، با توجه به اینکه در محدودهٔ حوزهٔ ما و تحت حمایت سپاهیان و مردان ماست، آن را از او مپذیر هر چند به گمان خود حق داشته باشد، زیرا کسی نمی‌تواند در سرزمین ما زندگی کند و زکوة مالش را به دشمنان ما بپردازد.

1. T gl. بکربن وائل طایفه‌ایست از عرب از ربیعه بن نزار. (از ضیاء)

از جعفربن محمد(ع) سئوال شد دربارهٔ قول خدای عزوجل:[1] «همانا صدقات برای فقرا و مساکین است.» حضرت فرمود: فقیر کسی است که دست طلب دراز نمی‌کند و مسکین از فقیر درمانده‌تر است؛ و بائس فقیر، بدحال‌تر از آن دو می‌باشد. زکوة را نمی‌دهند مگر به کسانی از مؤمنین که اهل ولایتند. سئوال شد: اگر در آنجا ولیّ نیازمندی نباشد چه باید کرد؟ فرمود: «آن را به جای دیگر می‌فرستند و در میان آنها که ولایت دارند تقسیم می‌کنند. زکوة را نباید به گروهی بدهی که اگر آنان را به کار خودت بخوانی، اجابت نکنند؛ هر چند ذبح باشد» و با دست به حلقومش اشاره کرد. پرسیدند: چنانچه مؤمن مستحَقی نباشد، چه باید کرد؟ فرمود: آن را به مستضعفانی باید داد که ناصب [مخالف و دشمن اهل بیت] نباشند. مؤمن را بدان مقدار می‌توان زکوة داد که از آن بخورد، بنوشد، جامه تهیه کند، برای خود زن بگیرد، به حجّ رود و صدقه دهد.

و از آنحضرتست که دربارهٔ قول خداوند[2]: «و کارگزاران صدقات» فرمود: آنان کسانی هستند که برای جمع‌آوری زکوات کار می‌کنند و امام از همان صدقات هر مقدار که صلاح بداند، به آنان می‌دهد. و مقدار مشخص و معلومی ندارد.

و نقل شده است که علی(ع) برای پیامبر خدا(ص) از یمن تکه‌ای طلا فرستاد که در پوستی مقروظ یعنی دباغی شده با برگ درخت سَلَم، بود و هنوز خاکش را برنگرفته بودند [آغشته به خاک کانِ طلا بود]. پیامبر خدا(ص) آن را میان پنج نفر تقسیم کرد: اقرع بن حابس، عُیَیْنَة بن حصن بن بدر، زیدالخیل، عَلقمة بن عُلاثه و عامربن طفیل. در آن میان برخی از اصحاب پیامبر خدا(ص) چنین گفتند: ما بدان سزاوارتر بودیم. خبر به پیامبر خدا(ص) رسید. حضرت فرمود: آیا شما به من اعتماد ندارید در حالیکه من در آسمان، امینم؟ و هرپگاه و شامگاه خبر آسمان به من می‌رسد.

و از ابوجعفرمحمدبن علی(ع) است که دربارهٔ قول خداوند[3]: «والمُؤَلَّفةِ قُلوُبُهم»، گفت: آنان گروهی از روسای قبائلند که باید به اسلام جذب شوند. پیامبر خدا از صدقات

1. ۹/۶۰.
2. ۹/۶۰.
3. ۹/۶۰.

به آنان می‌داد تا آنان را به سوی اسلام کشد. و در هر زمانی، اگر نیاز باشد امام چنان خواهد کرد.

و آنحضرت دربارهٔ قول خداوند:[1] «و فی الرقاب» گفت: اگر زکوة بیشتر از پانصد درهم شود، با بخشی از آن برده‌ای خریده و آزاد می‌شود.

و از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش نقل شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: برای شخص غنیّ صدقه حلال نیست مگر در پنج مورد: کارگزار صدقه باشد؛ مدیون باشد یعنی دَیْنی بر ذمّهٔ او باشد؛ کفالت کسی را بر عهده گرفته باشد؛ یا مردی که آن کفالت [یا زکوة ؟] را با مال خودش بخرد؛ یا مردی که چیزی را [شاید مراد چیزی از زکوة باشد] به او هدیه کرده باشند.

و از آنحضرتست که فرمود: «فی سبیل الله» یعنی در جهاد و حجّ و راههای خیر دیگر. و «ابن السبیل» مردیست که در سفر است و خرجی او تمام شده، یا گم شده و یا دزدان بر او زده‌اند.

و از آنحضرتست که فرمود: امام مطابق آنچه خداوند به او آموخته است تصمیم می‌گیرد. سپس اگر چنین تشخیص داد که زکوة را مطابق سهامی که خداوند فرموده است تقسیم کند، چنان می‌کند. و اگر تشخیص داد که باید آن را به یک صنف بدهد، چراکه آنان در آنوقت نیاز بیشتری دارند، چنان خواهد کرد. و اشکال ندارد که بخشی از زکوة به کسی داده شود که خانه و خادم و دویست درهم دارد. تمام آنچه که در مورد پرداخت صدقات و زکوات به ائمه و کسانی که از طرف آنان مأمور اخذ زکوة می‌باشند، گفتیم وظیفه‌ایست که بر عهدهٔ مسلمانانست. و تکلیف ائمه آنست که آن را در مواردی که خدای عزوجل فرمان داده است مصرف کنند، و وجوه آن را ذکر کردیم و آنان داناتر به آن وجوهند. و پیش از این آوردیم روایاتی را در باب سختگیری در مورد ندادن زکوة و مصرف بیجای آن و پرداخت آن به غیر اهلش؛ و اهل زکوة همان ائمه از آل محمد است چنانکه در این باب، و در بابهای قبل در این کتاب به طور مجمل بیان کردیم. بحث و بررسی همه جانبهٔ امامت

1. ۹/۶۰.

ایشان و استدلال در آن مورد، از حدّ این کتاب خارج است. و ما کتاب جداگانه‌ای در مورد امامت، نوشته‌ایم.

و اکثر مردم [شاید مراد عامّه باشند] بخصوص اصرار دارند بر اینکه زکوة اموالشان را به ائمهٔ خود ندهند. و بعضی از آنها زکوتشان را به کسی می‌دهند که خداوند اجازه نداده است؛ دراینجا فرقی نیست میان آنکه زکوة مالش را به کسی دهد که نباید بدهد و آنکه همه را نزد خود نگهدارد. آنگاه آنان به حبس ونگهداری زکوات اموالشان نزد خود و ندادن به ائمه هم راضی نشدند و با اصرار در خواست کردند که از اموال ائمه بگیرند؛ اگر ائمه از اموال خود به آنان بدهند، راضی می‌شوند و اگر ندهند، خشمگین می‌گردند. و در این حالت به منزلهٔ کسانی هستند که خداوند داستان آنها را برای پیامبرش گفته است:[1] «و از ایشانست کسی که بر تو در مورد صدقات خرده گیرد، پس اگر داده شوند از آن، خشنود شوند و اگر داده نشوند از آن، ناگهان خشمگین گردند.» پناه می‌بریم به خداوند از اینکه از امر او تعدّی کنیم و نهی‌اش را نادیده انگاریم و فرائض او را معطل گذاریم و باکتاب او و فرمان اولیائش مخالفت کنیم و ازرفتار آنان به خشم آئیم و از احکامشان برون شویم.

روایت شده است که عامّه [اهل سنت] اجماع دارند بر اینکه پیامبر خدا شخصاً صدقات کسانی راکه نزدیک آنحضرت بودند می‌گرفت وکارگزاران خود را می‌فرستاد تا صدقات را از کسانی که دورند بگیرند. و تا مدّتی پس از آنحضرت نیز وضع بدین منوال بود. و ابوبکر و صحابهٔ همراه او با کسانی که زکوة ندادند محاربه کردند و به جهت منع زکوة خونهای آنان و فرزندانشان و اموال آنان را حلال داشتند؛ و آنان را «اهل رده» نامیدند. و اجازه ندادند که آنان زکوة را در میان خود مصرف کنند در حالیکه خداوند می‌فرماید[2]: «از اموالشان صدقه بگیر» و کارگزارن صدقه یعنی کسانی را که آن را جمع آوری می‌کنند ذکر می‌کند. و هیچکس [درآنزمان] زکوة مالش را در میان مساکین تقسیم نمی‌کرد؛ چنانکه امروز عامّهٔ مردم می‌کنند یعنی کسانی که به نظر می‌رسد اهل ورعند و می‌خواهند زکوة مالشان را بپردازند. و از عامهٔ مردم بیشتر کسانی که زکوة را

1. ۹/۵۸. 2. ۹/۱۰۳.

می‌گیرند، آن را به کسی می‌دهند که از خویشان آنهاست، یا حرمت آنان را رعایت می‌کند و یا اگر چیزی درخواست کند، خجالت می‌کشند که به او ندهند. و خیلی از آنان که اصلاً زکوة نمی‌دهند. کسی که زکوة نمی‌دهد با کسی که زکوتش را به کسی می‌دهد که نباید بدهد فرقی ندارد؛ زیرا با این پرداخت، حقی که بر ذمّهٔ اوست، ساقط نمی‌شود؛ و حقّی که از آن خداست بیشتر باید از آن محافظت شود. به علاوه اکثر ائمه و فقهای آنان که مردم، دینشان را از آنان گرفته‌اند از اینکار بازشان می‌دارند و اجازهٔ آن را نمی‌دهند و قائلند به اینکه زکوة را باید به اُمرا پرداخت. پس [آندسته از اهل سّنت که چنان عمل می‌کنند] با ائمه و فقهای خود کاملاً مخالفند و راهی دیگر می‌روند.

بعضی از صحابه که از آنها روایت کرده‌اند که باید زکوة را به اُمراء داد عبارتند از سعدبن مالک، ابوسعید خدری، عبدالله عمر، ابوهریره، و عایشه. اینان در زمرهٔ مخالفین بودند تا اینکه اوضاع دگرگون شد و بعضی از مردم زکوة اموالشان را به اُمرایشان ندادند؛ زیرا دیدند که آنان زکوة را به خود اختصاص می‌دهند؛ البته این وضیعت در صدر اول نبود و بعداً پدید آمد.

و روایت کرده‌اند که از بعضی از آنان سئوال شد دربارهٔ زکوة؛ گفت: آن را به اُمرا بپردازید هر چند با آن، گوشتهای ماران را بخورند. و نیز یکی از آنان در پاسخ به سئوال دربارهٔ زکوة گفت: به امرا بدهید. به او گفته شد: آنان با زکوة زمین و خانه می‌خرند و انفاق می‌کنند. گفت: به شما چه ربطی دارد؟ شما موظفید زکوة خود را به آنان بدهید؛ آنان هم مکّلفند که آن را در مواردش مصرف کنند. شما تکلیف خود را انجام دهید، آنان هم راه خود را می‌روند.

نقل شده است که ابن عمر گفت: چهارچیز مربوط به سلطان است: زکوة، نماز جمعه، غنیمت و حدود. به او گفتند: سلطان زکوة را برای خود بر می‌دارد. گفت: شما را با آن چکار؟ اگر شما چند دزد را بگیرید؛ دست بعضی را قطع کنید و بعضی را رها کنید، آیاکار درستی کرده‌اید؟ گفتند نه. گفت: حالا اگر آنان را تحویل سلطان دهید و او دست بعضیشان را قطع کند و بعضیشان را رها کند، آیا شما می‌توانید بر او اعتراضی کنید؟

گفتند: نه. گفت: چرا؟ گفتند: برای اینکه ما وظیفهٔ خود را که تحویل دزد به سلطان باشد انجام داده‌ایم و او هم تکلیف خود را انجام داده است. گفت: درست گفتید؛ سائر امور نیز بدینگونه است.

و روایت کرده‌اند که مروان، کسی را نزد سعدبن مالک فرستاد که زکوة مالت را برای من بفرست. سعدبن مالک به پیک او گفت: «نمی‌دهم؛ شما می‌روید کاخ و برده می‌خرید و با آن، اموال را آباد می‌کنید.» وقتی پیک مروان از نزد سعد برگشت، سعد با خود ستیزه می‌کرد و می‌گفت: «ای سعد! تو را چکار با آن کارها؟ آنان وظیفه‌ای دارند و تو نیز وظیفه‌ای؛تو کار خودت را انجام بده و آنان هم راه خود را می‌روند.» چند بار با خود کلنجار رفت. سپس گفت: بروید پیک را پیدا کنید و بیاوریدش. او را آوردند. سعد پانصد دینار یا هفتصد دینار به دست او داد.

و از جمله کسانی که از آنها روایت شده است که باید زکوة را به اُمرا داد، عبارتند از: حسن بصری، عامر شعبی، ابراهیم نحفی، سعیدبن جبیر، اوزاعی، شافعی و ابوثور. اینان گفته‌اند: هر کس زکوتش را به سلطان ندهد و به فقرا بدهد، از او ساقط نمی‌شود.

ابوعبید قائل به فرق است میان زکوة طلا و سکّه، و زکوة چهارپایان و حبوبات و میوه‌ها و می‌گوید: «زکوة چهارپایان و حبوبات و میوه‌ها را جز به سلطان نباید داد. اگر کسی که زکوة آنها بر او واجب است به فقرا و مساکین دهد، تکلیفش را انجام نداده است. امّا زکوة طلا و نقره را اگر به اُمرا دهد، مُجزیست و اگر به‌فقرا دهد نیز مُجزیست». و این قول، سخنی بی‌دلیل و سخیف است زیرا خدای عزوجل و پیامبرش چنان فرقی که او قائل است، قائل نشده‌اند. و نادرستی آشکار این سخن، ما را بی‌نیاز می‌کند از اینکه بررَدّ گویندهٔ آن دلیل بیاوریم. امروزه بر اثر جهل و گمراهی، همهٔ مردم ـ جز کسانی که خداوند حفظشان کرده است ـ تا آنجا که بتواند زکوات خود را نمی‌دهند؛ بدینگونه با کتاب خدا و سنّت رسولش مخالفت می‌کنند و راه خود را از اَسلاف و فقهایشان جدا کرده‌اند و حقّ امامان را انکار می‌کنند. پناه می‌بریم به خداوند از مخالفت با امرش و امر پیامبرش و امر اولوالامر یعنی کسانی که خداوند اطاعت از آنان را درکنار اطاعت از خود و پیامبرش ذکر

کرده است.

زکوة حبوبات، میوه‌ها و گیاهان

خدای عزوجل می‌فرماید[1]: « و اوست آنکه پدید آورد باغهای افراشته و ناافراشته و خرمابن و کشتزار در حالیکه میوه‌های گوناگون دارد، و زیتون و انار را همانند وناهمانند؛ بخورید از میوهٔ آن هنگامی که به بار نشیند؛ و بپردازید حق آن را هنگام درو کردنش و اسراف مکنید که او اسراف کنندگان را دوست ندارد.».

و نیز می‌فرماید[2]: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید انفاق کنید از پاکیزه های آنچه به دست می‌آورید و از آنچه بیرون آورده‌ایم برای شما از زمین».

و از جعفربن محمد[3]، از پدرش روایت شده است که دربارهٔ قول خدای عزوجل: «و بپردازید حقّ آن را هنگام درو کردنش.» فرمود: حقّی که بر او واجب است، زکوة است. و باید یک دسته یا یک قبضه و چیزی مانند آن به مسکین داده شود و این مستحب است و همانند زکوتی که خدای عزوجل واجب کرده است، وجوب ندارد.

و از جعفربن محمد(ع)، از پدرش، از پدرانش از پیامبر خدا(ص) نقل شده است که فرمود: «هر چه که از آسمان و نهرها آبیاری شود، در آن یک دهم است.» و این حدیثی است که خاصّ و عام آن را از پیامر خدا(ص) نقل کرده‌اند. و در آن روشن‌ترین بیان است بر اینکه در هر چیز که از زمین می‌روید زکوة واجب است؛ زیرا پیامبرخدا هیچ چیز را استثنا نکرده است.

و روایت شده است که از جعفربن محمد(ع) سئوال شد در مورد کنجد و برنج و سایر حبوبات که آیا زکوة دارد؟ فرمود: آری، آنها مثل گندم و خرماست.

از قاسم‌بن ابراهیم علوی سئوال شد دربارهٔ قول اهل بیت(ع) در مورد زکوة برنج،

---

1. ۶/۱۴۱. 2. ۲/۲۶۷.

3. B,E,D add از پدرش، از پدرانش از علی (علیهم السلام) F.از پدرش، از پدرانش از پیامبر خدا(ص)

عدس، نخود، باقلا و نظائر آنها؛ و نیز در مورد انجیر، زیتون و میوه؛ آیا در آنها زکوة هست؟ گفت: هر نوع روئیدنی که از زمین برآید، در آن زکوة است؛ چراکه خدای عزوجل می‌فرماید:[1] «بگیر از اموال آنان صدقه تا بدانوسیله تطهیر و تزکیه‌شان کنی.»

و از علی(ع) روایت شده است که گفت: «پیامبر خدا(ص) در میان ما برخاست و فرمود: در آنچه از آسمان یا فتح [نهر آب] آبیاری شود، یک دهم [زکوة] است. و آنچه با دلو و شترهای آبکش آبیاری شود زکوتش نصف عُشر [یک بیستم] است.» آنچه از آسمان آبیاری می‌شود، یعنی با باران؛ و فتح یعنی آب جاری در نهرها.

و از آنحضرتست که فرمود: «هر چه از آسمان و از طریق سَیْحْ آبیاری می‌شود، زکوتش عُشر است و آنچه با دلو و دالیه، زکوتش نصف عشر است.» سیح آبهای جاری بر روی زمین است. این کلمه. از «سیاحه» مشتق شده است. دالیه نوعی چرخ آبکشی است که یک محور دارد و چند دلو کوچک یا ابریق برگرد آن می‌چرخد.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: «پیامبر خدا(ص) چنین سنّت نهاد که آنچه توسط آسمان، سیل و غیل آبیاری شود یا اینکه بَعْل باشد زکوتش عُشر است؛ و آنچه توسط نواضح آبیاری شود؛ نصف عشر». توسط آسمان آبیاری شود یعنی باران، سیل آنچیزیست که بر اثر باران در بیابانها راه می‌افتد. غیل، نهر جاریست. بعل آنست که توسط ریشه‌اش از آبهای مستقّر در زیر زمین استفاده کند. نواضح شتریست که با دلو از چاهها آب می‌کشد.

و از پیامبر خدا(ص) است که عسل یک دهم زکوة دارد.

زکوة فِطر

خدای تعالی می‌فرماید:[2] «همانا رستگار شد آنکه پاکی جست. و یاد کرد نام

1. ۹/۱۰۳.
2. ۸۷/۱۴-۱۵.

پرورگارش را پس نماز گزارد.» و نیز می‌فرماید:[1] «اقامه کنید نماز را و بپردازید زکوة را.»

از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که دربارهٔ قول خدای عزوجل[2]: «قَد اَفْلَحَ مَنْ تَزَکّی» فرمود: یعنی زکوة فطر را بپردازد. «وَذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّیٰ»[3] یعنی[4] نماز عید در زمینی مسطّح و هموار.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) سئوال شد دربارهٔ زکوة فطر؟ فرمود: همان زکوتی است که خداوندآن را همراه نماز بر مؤمنین فرض گردانیده است آنجا که می‌فرماید: «و اَقیموُ الصَّلوةَ و آتُوا الزَّکوة» که بر غنی و فقیر واجب است. بیشتر مردم فقیرند، و اغنیاء در اقلیتند؛ و همهٔ مردم مأمور به نماز و زکوة هستند.

و از علی(ع) نقل شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: صدقهٔ فطر بر مرد واجب است و او باید برای همهٔ آنها که در عائلهٔ او و تحت کفالت و سرپرستی او هستند، کوچک یا بزرگ، آزاد یا بنده، مرد یا زن، برای هر کدام یک صاع [حدود سه کیلوگرام] طعام بدهد.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: مرد باید صدقهٔ[5] فطر را از طرف خود و عیالش، چه مذکر و چه مونث، چه کوچک و چه بزرگ، حرّ یا عبد بپردازد؛ اگر آنها بی‌نیاز هم باشند باید او از طرف آنها بپردازد.

و از ابوجعفرمحمدبن علی(ع) سئوال شد:آیا فقیری که خود صدقه بگیر است باید زکوة فطر بدهد؟ فرمود: آری، از همان صدقه‌ای که به او می‌دهند، بدهد.

و از حسین‌بن علی(ع) است که فرمود: زکوة فطر واجب است بر شهرنشین و بادیه‌نشین.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: مرد باید زکوة فطر را از جانب بردگان یهودی و مسیحی خود و نیز تمام کسانی که خدمتکار او هستند بپردازد. نیز مرد باید زکوة فطر

---

1. ۲/۴۳, and other places
2. ۸۷/۱۴.
3. ۸۷/۱۵.
4. Many MSS. and here تکبیر.
5. C زکوة

بردگان زنش را اگر نانخور او هستند بدهد. و اگر نانخور همسر زن نیستند بلکه در اموال زن مشغول کارند و نه مرد، در آنصورت زن باید زکوة فطر آنها را بدهد. و اگر زنی شوهر ندارد، باید زکوه فطر خودش، بردگانش و همهٔ کسانی که تحت کفالت او هستند، بدهد.

و روایت شده است که حسن و حسین (علیهماالسلام) زکوة فطر علی(ع) را تا هنگام مرگشان می‌دادند. و علی‌بن حسین(ع) تا هنگام مرگش از طرف پدرش حسین (ع) می‌پرداخت و ابوجعفر تا هنگام موت از جانب علی‌بن حسین (ع) می‌داد. جعفربن محمد(ع) فرمود: من نیز از طرف پدرم می‌پردازم. و این مستحب است که برای مردگان، صدقه بدهیم.[1]

و از علی (ع) است که فرمود: زکوة فطر یک صاع گندم، یا یک صاع جو، یا یک صاع خرما و یا یک صاع کشمش است.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: اگر کسی گندم، جو، خرما و یا کشمش پیدا نکند که به عنوان زکوة بدهد، به جای آنها بهایش را دراهم جدا کند.

و از علی(ع) است که فرمود: سنّت است که پیش از فطر، صدقهٔ فطر را جدا کنیم.

1. F,D,C .نه اینکه لازم باشد

کتاب روزه و اعتکاف

بیان وجوب روزهٔ ماه مبارک رمضان و ترغیب در آن

خدای تعالی می‌فرماید:[1] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما مقرّر شده است همانگونه که بر پیشینیان شما مقرّر شده بود، شاید تقوا پیشه کنید.» تا آنجا که می‌فرماید: «و تا به انجام رسانید شماره را و تا بزرگ شمارید خدای را بدانچه هدایتتان کرد و شاید شکر گزارید.»

از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که فرمود: روزهٔ ماه رمضان در هر سال فرض است. و کمترین مقدار برای تحقق فریضهٔ روزه این است که از قلب مؤمن با نیتی راستین، تصمیم برای روزه بگذرد، و در تمام روز از خوردن و آشامیدن و جماع کردن پرهیز کند؛ و دقت کند که هنگام‌روزه تمام جوارحش پرهیزگارباشند و آنان را از محرمات پروردگار باز دارد؛ و در همهٔ اینها قصد تقرب به خدا را داشته باشد. اگر چنان کند، فریضه‌اشرا انجام داده است.

و از آنحضرت، از پدرش،از پدارنش، از فاطمه دختر پیامبر خدا(ص) نقل شده است که فرمود: اگر روزه‌داری زبان و گوش و چشم و جوارحش را حفظ نکند، با روزهٔ خود، کاری انجام نداده است.

---

1. ۲/۱۸۳-۱۸۵.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: کسی که در برابر امام عصیان کند، روزه ندارد؛ بنده‌ای که فرار کند روزه ندارد تا اینکه باز گردد؛ زنی که نافرمانست روزه ندارد تا اینکه توبه کند؛ فرزندی که عاقّ شده است روزه ندارد تا اینکه نیکوکار شود.

و از آنحضرتست(ع) که به فرزندانش می‌فرمود: وقتی ماه رمضان وارد شد، خودتان را به تلاش و تعب اندازید، چرا که در آن ماه روزیها تقسیم و اَجَلْها معیّن می‌شود. و وَفْدِ خدا [یعنی نمایندگانی] که بر او وارد می‌شوند، در آن شب نوشته می‌شود. و در آن ماه، شبی است که عمل در آن شب بهتر از عمل در هزار ماه است.

و از پیامبر خدا(ص) است که در آخرین روز[1] از ماه شعبان در خطبه‌ای برای مردم، چنین فرمود: ای مردم! شما در آستانهٔ ماهی بزرگ، ماهی مبارک و ماهی هستید که در آن شبی هست که عمل در آن شب بهتر از عمل در هزار ماه است. هر کس در آن ماه با خصلتی از خصال نیکو تقرّب جوید، همانند کسی است که در ماههای دیگر فریضه‌ای را انجام دهد. و هر کس در آن ماه فریضه‌ای را بجای آورد همانند آنست که در ماههای دیگر هفتاد فریضه انجام دهد. آن ماه، ماه صبر است و ثواب صبر، بهشت است؛ و ماهِ همکاری و یاوریست؛ و ماهی است که در آن، روزی مؤمن افزوده می‌شود. کسی که در آن ماه روزه‌داری را افطاری دهد، برای او آمرزش گناهان، و آزادی اوست از آتش؛ و همانند اجرا و [یعنی روز دار] را دارد بدون اینکه ذرّه‌ای از آن کاسته شود.

برخی گفتند: ای پیامبر خدا! همهٔ ما چنان نیستیم که بتوان[2] روزه‌داری را افطاری داد. حضرت فرمود: خداوند همین ثواب را به کسی می‌دهد که با اندکی شیر آمیخته به آب، یا یکدانه خرما یا جرعه‌ای آب به روزه‌داری افطاری دهد. و هر کس روزه‌داری را سیر کند، خداوند او را از حوض من چنان سیراب کند که پس از آن تشنه نشود. و آن ماهی است که آغازش رحمت، میانش مغفرت و پایانش آزادی از آتش است. هر کس با بردهٔ خود در آن ماه آسان بگیرد، خداوند او را می‌آمرزد و از آتش آزاد می‌کند. در این ماه به چهار خصلت بسیار توجه داشته باشید: دو خصلت است که بدانوسیله خدایتان را خشنود می‌کنید، و

---

1. C آخرین روز جمعه

2. C بتوانیم

دو خصلت است که از آنها بی‌نیاز نیستند. امّا آن دو خصلت که موجب خشنودی خداوند می‌شود، یکی شهادت به لااله‌الاالله است و دیگری اینکه از خدای خود طلب آمرزش کنید. و امّا آن دو خصلت که از آنها بی‌نیاز نیستند، یکی این است که از خداوند بهشت را درخواست کنید، و دیگری اینکه از آتش به او پناه ببرید.

و نقل شده است که آنحضرت(ص) بر فراز منبر رفت و فرمود: آمین. سپس فرمود: ای مردم! جبرئیل نزد من آمد وگفت: ای محمد! هرکس در ماه رمضان باشد و آمرزیده نشود و بمیرد، به آتش می‌رود؛ پس خدا او را از آتش دور کناد. پس بگو: آمین. گفتم: آمین.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: هرکس در ماه رمضان آمرزیده نشود، تا ماه رمضان آینده آمرزیده نخواهد شد مگر اینکه در عرفه حضور یابد.

و از علی(ع) است که فرمود: روزهٔ ماه رمضان، سپری است در برابر آتش.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: سه چیز از رحمت خداوند است: با نماز شب زنده داشتن، دیدار یاران و روزه.

و از پیامبر خداست(ص) که فرمود: هر چیز زکوتی دارد و زکوة بدنها روزه است.

و از علی (ع) است که فرمود: هفت چیز از اعمال پیشتاز است، پس آنها را از دست مدهید: ۱ـ شهادتِ اَنْ لااله الاالله و اَنَّ محمدا عبده و رسوله، ۲ـ دوست داشتن حقیقی اهل بیت پیامبر که از درون قلب باشد، نه اینکه شانه‌ها را بفشاریم [کنایه از معانقه] ولی قلب‌ها جدا باشد، ۳ـ جهاد در راه خدا، ۴ـ روزه در گرماهای سخت، ۵ـ وضوی کامل در پگاهان سرد، ۶ـ محافظت بر نمازها، ۷ـ و حجّ بیت‌الله الحرام.

و از ابو جعفرمحمدبن علی(ع) است که گفت: پیامبر خدا(ص) اُسامة بن زید را وصیت کرد و فرمود: ای اسامه! بر تو باد که راه بهشت روی و هرگز از آن بیرون نشوی! اسامه گفت: ای پیامبر خدا! چه چیز پیمودن آن راه را آسان می‌کند؟ حضرت فرمود: «تشنگی در گرماهای سوزان، شکستن نفس و دور کردن آن از لذتهای دنیا؛ ای اسامه! بر تو باد روزه گرفتن، چراکه آن سپری از آتش است. و اگر بتوانی که هنگام آمدن مرگ به سراغت، شکمت خالی و گرسنه باشد، چنان کن. ای اسامه! برتو باد روزه گرفتن، چراکه

نزدیک شدن به خداست.» و باقی حدیث را ذکر کرد.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: ابوذر کنار درِ کعبه ایستاد و گفت: ای مردم! من جُنْدُب‌بن سکن غِفاری هستم، برای شما اندرزگوئی دلسوزم، پس نزدیک آئید. مردم به گرد او جمع شدند. پس گفت: اگر یکی از شما بخواهد به سفری برود، به هر اندازه صلاح بداند، ره توشه برمی‌گیرد؛ پس برای راه روز قیامت سزاوارتر است که ره توشه بردارید. مردی بپاخواست و گفت: ای اباذر! ما را راهنمایی کن. ابوذر گفت: یک حج بگزار برای امور سخت و سنگین؛ یک روز، روزه بگیر برای خروش روز قیامت؛ در سیاهی شب دو رکعت نماز بخوان برای وحشت قبر؛ کلمهٔ حقی که می‌گوئی، سخن نادرستی که بر زبان نمی‌آوری، صدقه‌ای که بر مسکینی می‌دهی شاید تو را در روز تنگدستی نجات دهد. دنیا را دو کلمه کن: کلمه‌ای در طلب حلال و کلمه‌ای در طلب آخرت. کلمه‌ای را که زیانبار است و نفعی ندارد، رها کن. مال را دو درهم قرار بده: یک درهم را جلوتر برای آخرتت بفرست، و یک درهم را انفاق کن بر عیالت، که در هر روز صدقه است.

و از پیامبر خداست(ص) که فرمود: خواب روزه‌دار عبادت، و نَفَسِ او تسبیح است.

و از آنحضرتست(ص) که فرمود: خدای عزّوجل می‌فرماید[1]: «روزه برای من است و من آن را پاداش می‌دهم.» [شاید حدیث قدسی باشد]. روزه‌دار دو شادی و سرور دارد، یک شادی به هنگام افطار و یک شادی به هنگامی که پروردگارش را ملاقات می‌کند. سوگند به آنکس که جان محمد به دست اوست، بدون تردید بوی دهان شخص روزه‌دار، نزد خداوند از بوی مشک خوشبوتر است.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: افطار روزه دار، دیدار یاران، و شب زنده داری از رحمت خداوند است.

1. Not from Quran.

چگونگی روزه‌داری

از علی(ع) روایت شده است که هرگاه هِلال [ماه رمضان] را می‌دید می‌فرمود: اَللّه اکبر، اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئلک خیرَ هذاالشَّهْر و فَتْحَه و نَصْرَه و نوره و رِزقَه، و اَعوُذُ بِکَ مِنْ شَرِّه و شرِّ ما بعدَه.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا(ص) فرمود: «سحری بخورید ولو جرعه‌ای آب؛ و افطار کنید هر چند با نصف خرما.» مراد حضرت هنگامی است که وقت افطار شود. و فرمود: سحری خوردن برکت است، خداوند فرشتگانی دارد[1] که برکسانی که در سحرها استغفار می‌کنند و نیز به کسانی که سحری می‌خورند، درود می‌فرستند؛ سحری خوردن، فرق میان ما و میان اهل سایر ادیان است.

و از علی (ع) است که فرمود: آنگاه که خدای تعالی این آیه را[2]: « و بخورید و بیاشامید تا آنکه پدیدار شود برای شما رشتهٔ سفید از رشتهٔ سیاه.» فرستاد، مردم دو ریسمان برگرفتند و به آنان می‌نگریستند؛ و همچنان می‌خوردند و می‌نوشیدند تا آنکه ریسمان سفید از ریسمان سیاه برایشان آشکار شود. پس خدای عزوجل مراد خود را از آن بیان کرد و فرمود:[2] «از سپیده دم».

و از ابو عبدالله جعفربن محمد(ع) است که فرمود: «فجر آن سپیده‌ایست که گسترده شود» یعنی آنکه از افق مشرق می‌آید. فجر بر دوگونه است: یکی فجر اول است که آن را فجر کاذب گویند و آن نوریست کوتاه و باریک که از افق مشرق سر می‌کشد مانند نور چراغی که پهنا ندارد؛ پس آن فجر چیزی را حرام نمی‌کند تا اینکه نور در قسمت راست و چپ افق گسترده شود و آن فجر صادق گسترده است و با آن خوردن طعام بر روزه‌دار حرام می‌شود.

و از پیامبر خداست(ص) که فرمود: روزهٔ مفروض را جز با اعتقاد و نیّت نباید گرفت. و هر کس با شکّ روزه بگیرد، گناه کرده است.

---

1. C خداوند و فرشتگانش

2. ۲/۱۸۷.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: «افطار یک روز از ماه رمضان را بیشتر دوست دارم تا آنکه یک روز از شعبان را روزه بگیرم و آن را به ماه رمضان بیفزایم.» مراد حضرت آنست که آن روز را روزه بگیرد در حالیکه نمی‌داند از ماه رمضان است و در عین حال نیّت ماه رمضان کند؛ پس این، واجب نیست. زیرا اینکار به منزلهٔ آنست که کسی به فریضه‌ای از فرائض بیفزاید در حالیکه افزودن به آن و کاستن از آن حلال نیست. امّا کسی که در اول ماه رمضان شکّ دارد، باید آن روزی را که یقین ندارد از ماه رمضان است به عنوان روزه‌ای تطوّعی از شعبان، روزه بدارد. پس اگر ماه رمضان را به پایان برد و بعداً دانست که آن روز از ماه رمضان بوده است، یک روز به جای آن قضا کند؛ چون آن روز را روزهٔ تطوّعی گرفته است؛ پس او دو پاداش دارد. و امّا در آن روزی که احتمال می‌دهد از ماه رمضان باشد، نباید متعمداً افطار کند؛ چراکه شاید بعد از شکستن روزه یقین کند که آن روز، ماه رمضان بوده است و یک روز از ماه رمضان را افطار کرده است. اینها همه مربوط به مورد یست که امام نباشد. امّا آنکس که با امام است یا در جایی است که امر امام به او می‌رسد، امام عهده دار آن مطلب است. او باید با روزهٔ امام روزه بگیرد و با افطار او افطار کند. و امام علیه السلام به آن امر توجه دارد و برایش اهتمام می‌ورزد، همچنانکه برای همهٔ امور دین ـ که خداوند مؤظفش کرده است به آن توجه داشته باشد ـ اهتمام می‌ورزد. امام روزه نمی‌گیرد، افطار نمی‌کند و مردم را بدان فرمان نمی‌دهد مگر اینکه نسبت به آن یقین داشته و برایش ثابت شده باشد. درود خداوند بر همهٔ امامان که نگهبانان امور دنیا و دین، اسلام و مسلمین هستند.

مُبطلات روزه، و کفّارهٔ ابطال آن

از علی(ع) روایت شده است که گفت: مردی در ماه رمضان نزد رسول خدا(ص) آمد و گفت: ای پیامبر خدا! به هلاکت رسیدم. حضرت فرمود: چه شده است؟ گفت: با زنم همبستر شدم؛ شهوتم بر من غلبه کرد و با او نزدیکی کردم. فرمود: آیا برده‌ای داری؟

گفت نه به خدا سوگند؛ هرگز مملوکی نداشته‌ام. حضرت فرمود: پس دو ماه[1] روزه بگیر. گفت: به خدا سوگند طاقت روزه ندارم. حضرت فرمود: برو و شصت مسکین را اطعام کن. گفت: به خدا سوگند، نمی‌توانم. حضرت او را امر کرد که پانزده صاع [هرصاع کمی بیشتر از سه کیلو گرم است] خرما تهیه کند و فرمود: برو و به شصت مسکین بده، به هر کدام یک چارک. گفت: ای پیامبر خدا! سوگند به کسی که تو را در سرزمین مکّه به حق مبعوث به پیامبری کرده است، هیچ خانه‌ای بیش از خانهٔ ما نیازمند نیست. حضرت فرمود: برو و آن را همراه خانواده‌ات بخور.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: اگر کسی در روز ماه رمضان عمداً افطار کند، اگر می‌تواند باید برده‌ای را آزاد کند؛ و اگر نمی‌تواند، دو ماه پی‌در پی روزه بگیرد؛ و اگر نمی‌تواند شصت مسکین را اطعام کند؛ و اگر نمی‌تواند توبه کند و از خداوند طلب مغفرت نماید؛ پس هرگاه بتواند کفّاره بدهد، باید بدهد و همراه کفّاره یک روز به جای آن روزی که افطار کرده است، قضای روزه بجای آورد.

و از ابوجعفرمحمدبن علی(ع) است که دربارهٔ مردی که در روز ماه رمضان با همسرش ملاعبه می‌کند تا آنکه از او منی می‌آید، فرمود: قضا وکفّاره بر او واجب است.

و از جعفربن محمد(ع) سؤال شد که آیا مرد روزه‌دار، در ماه رمضان می‌تواند زنش را ببوسد یا در آغوش بگیرد؟ فرمود: نه، من بر او خوف دارم. بهتر است که از آن کار پرهیز کند.

و از علی(ع) است که فرمود: اگر در روز ماه رمضان مردی با زنش که خوابیده است و متوجه نمی‌شود، یا دیوانه است نزدیکی کند، بر مرد قضا وکفّاره واجب است و بر زن نه قضا واجب است و نه کفّاره.[2]

و از آنحضرتست که فرمود: هرگاه مردی صبح کند در حالیکه روزه‌دار است، سپس پیش از نماز بعدی به خواب رود؛ پس جنب شود و از خواب برخیزد، سپس دوباره به

---

1. S,E,C (inter.), (interlinear) add پی در پی
2. E,D, &T (marg.) add و چیزی بر او نیست

خواب رود و آن نماز را قضا نکند تا اینکه وقت نماز دیگری بر او داخل شود، باید آن روز را قضا کند. [؟]

و از جعفربن محمد(ع) است که دربارهٔ کسی که در شب ماه رمضان [با همسرش] نزدیکی می‌کند، فرمود: قبل از طلوع فجر باید غسل کند. و اگر غسل نکند و عمداً بخوابد تا اینکه فجر طلوع کند و او در حال جنابت باشد، باید غسل کند، استغفار نماید و روزه‌اش را تمام کند و بعداً باید آن روز را قضا کند. و اگر خوابش عمدی نباشد یعنی خواب بر او غلبه کند تا اینکه صبح شود، باید وقتی بیدار می‌شود غسل کند و روزه‌اش را به پایان برد و چیزی بر او واجب نیست.

و از علی(ع) است که دربارهٔ قول خدای تعالی[1]: «پروردگارا! ما را مؤاخذه مکن اگر فراموش کردیم یا خطایی مرتکب شدیم» فرمود: دعای آنان مستجاب شده است در آنجا که کسی از روی فراموشی در روز ماه رمضان افطار کند. پیامبر خدا فرمود: خداوند از امّت من خطا و نسیان و آنچه راکه مجبور به انجام آن شده‌اند، برداشته است [یعنی اگر در این سه حالت، خلافی مرتکب شوند، گناه نکرده‌اند] پس هر کس در ماه رمضان فراموش کند و چیزی بخورد، باید روزه‌اش را ادامه دهد و اشکالی ندارد و خداوند او را اطعام کرده است.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: اگر روزه‌داری عمداً قی کند [یعنی دست در حلقوم خود کند برای قی کردن] روزه‌اش را سبک شمرده است، و باید قضای آن روز را بجای آورد. ولی اگر قی بر او عارض شود و نتواند کاری کند و خودش آن را نخواهد، چیزی بر او نیست.

و از علی، ابوجعفر و ابوعبدالله(ع) روایت شده است که فرمودند: کسی که در ماه رمضان بخورد، بنوشد یا مجامعت کند در حالیکه فجر طلوع کرده است و او از طلوع آن با خبر نیست، اگر پیش از خوردن به افقی که جایگاه طلوع فجر است بنگرد و اثری از آن نبیند و وقتی خورد نگاه کند و ببیند که فجر طلوع کرده بوده است، او باید روزه‌اش را ادامه

1. ۲/۲۸۶.

دهد و چیزی بر او نیست. امّا اگر پیش از جستجو بخورد سپس متوجه شود که پس از طلوع فجر، خورده است، باید روزه‌اش را بگیرد و قضای آن را نیز بجای آورد.

ابو عبدالله(ع) فرمود: اگر دو مرد باشند یکی بگوید: سپیده دمیده است. و دیگری بگوید: من چیزی نمی‌بینم، [در صورتی که هر دو اهل نظر باشند و نسبت به طلوع فجر شناخت داشته باشند و بینائی‌شان نیز درست باشد] آنکس که برایش فجر آشکار نشده است، می‌تواند بخورد و بنوشد تا اینکه فجر آشکار شود. و آنکس که برایش آشکار شده است، باید از خوردن و نوشیدن دست بکشد، زیرا خدای عزوجل می‌فرماید[1]: «بخورید و بیاشامید تا اینکه رشتهٔ سفید از رشتهٔ سیاه هنگام فجر برایتان آشکار شود.» امّا در صورتی که یکی از آن دو نفر خبره‌تر باشد و دیدی قوی‌تر از دیگری داشته باشد، آنکس که در خبرگی و بینائی ضعیف تر از اوست باید از او پیروی کند.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: «هر کس در ماه رمضان ببیند خورشید غروب کرد پس افطار کند، بعداً برای او آشکار شود که خورشید غروب نکرده است، چیزی بر او نیست.» دلیلش این است که تعجیل در افطار مستحب است و مطلوب. و قبلاً آن را گفتیم. پس اگر روزه‌داری بر اساس تکلیف ظاهری‌اش عملی مستحب را انجام دهد، گناهی نکرده است بلکه مأجور است. و اگر مأجور باشد، گناهی ندارد و نباید قضا کند.

و از جعفربن محمد(ع) است که اجازه داد، شخص روزه‌دار سرمه بکشد مگر اینکه طعم آن را در گلویش حس کند و نیز اجازه داد مسواک مرطوب را؛ و مسواک خشک که اشکالی ندارد.

و از آنحضرت است که فرمود: روزه‌دار می تواند صَمْغْ بِجَوَد[هر نوع صَمْغْ که قابل جویدن باشد مثل کندر، که شاید اصطلاحاً در فارسی به این نوع از صمغ‌ها سقّز بگویند، اشکالی ندارد] یا سرکه و شوربا و طعام را بچشد و یا آنکه طعام را برای کودک با دندانها خرد کند؛ اینگونه موارد برای روزه‌دار اشکالی ندارد در صورتی که چیزی از آن به حلقش نرسد. و امّا آنمقدار که در دهان مانده است، اگر آن را بیرون بیاندازد و احتیاطاً در دهانش

1. ۲/۱۸۷.

آب بگرداند، اگر به حلقش نرسد، اشکالی ندارد. آنچیزی روزه را باطل می‌کند که به حلق روزه‌دار برسد.

و از آنحضرت دربارهٔ حجامت سئوال شد، فرمود: آن را نمی‌پسندم؛ زیرا می‌ترسم موجب بیهوشی شود یا آنکه صفرا غلبه کند و باعث قی باشد؛ البته اگر کسی خوفی از آن نداشته باشد، اشکالی ندارد و می‌تواند حجامت کند.

و از آنحضرتست که برای روزه‌دار استشمام بوی خوش وگیاه خوشبو و فرو رفتن در آب مکروه است؛ چراکه ممکن است [وقتی در آب فرو می‌رود]کمی از آن به حلق رسد؛ و بدین دلیل که باید برای روزه اهمّیت قائل باشیم و آن را از آن چیزها [بوی خوش و غیره] دور بداریم؛ و نیز بدین جهت که ثواب روزه در گرسنگی و تشنگی و خشوع در برابر آن و توجّه کامل به آنست نه لذّتجوئی بدان چیزها؛ البته کسی که چنان کند و چیزی به حلقش نرسد و طعمش را حسّ نکند، اشکالی ندارد ولی پرهیز از آنها بهتر است.

و از علی(ع) نقل شده است که از تزریق کردن [یعنی به وسیلهٔ آمپول] نهی کرد و فرمود: تزریق روزه را باطل می‌کند.

و از جعفربن محمد(ع) سئوال شد در مورد شخص روزه‌داری که روغن در گوش خود می‌چکاند؟ فرمود: اگر به حلقش نرسد اشکال ندارد. و فرمود: اگر مگسی بپرد و به حلق روزه‌دار رود و نتواند آن را بیرون افکند، اشکالی ندارد. و نیز سئوال شد دربارهٔ روزه‌داری که برای نماز وضو می‌گیرد و دهان خود را شستشو می‌کند و کمی آب به حلقش می‌رود؟ فرمود: اگر وضویش برای نماز فرض است، اشکالی ندارد؛ و اگر برای غیر آنست، باید آن روز را قضا کند.

حکم روزه در سفر

خداوند تعالی می‌فرماید:[۱] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما مقرر شده است

---

۱. ۲/۱۸۳-۱۸۴.

همانگونه که بر پیشینیان شما مقرّر شده بود.» تا آنجا که می‌فرماید: «پس هر یک از شما که بیمار بودید یا در سفر، پس شماری از روزهای دیگر.» پس خدای عزوجل، بر کسی که در روزهای ماه رمضان به سفر می‌رود واجب کرده است به تعداد روزهای مسافرتش، در غیر ماه رمضان روزه بگیرد؛ و روزه را بر او در سفر واجب نکرده است. بنابراین هر کس در سفر روزه بگیرد، روزه‌ای گرفته است که بر او فرض نیست و بر او واجب است که مطابق قول خدای عزوجل روزه‌های مفروض خود را در ایّام دیگر [غیر ماه رمضان] بگیرد.

از جعفربن محمد، از پدرش از پدرانش نقل شده است که پیامبر خدا(ص) در ماه رمضان به سفر رفت. حضرت افطار کرد و همراهیان خود را نیز فرمود که افطار کنند. گروهی خودداری کردند از افطار. حضرت آنان را عُصاة [نافرمانان] نامید. زیرا که او به آنان فرمان داد و فرمانش را نپذیرفتند. و اینکار مخالفت با خدای عزوجل و پیامبر اوست، حضرت به آنان امر کرد افطار کنند و خودش افطار کرد تا آنان دلیلش را بدانند؛ یعنی متوجه شوند که روزهٔ در سفر مطابق ظاهر کتاب خدا، مُجزی و کافی نیست. امّا اگر کسی که در ماه رمضان مسافر است روزه بگیرد و اعتنایی به آن روزه نداشته باشد، در صورتیکه وقتی از سفر برگشت آن را قضا کند، اشکالی ندارد؛ او همانند کسی است که در حقیقت روزه‌دار نیست، امّا از خوردن و نوشیدن پرهیز می‌کند.

از علی(ع) روایت شده است که فرمود: پیامبر خدا(ص) هم در سفر ماه رمضان روزه گرفت و هم در سفر ماه رمضان افطار کرد؛ و فرمود: هر کس در سفر، یعنی در ماه رمضان، روزه بگیرد، باید در حَضَر آن را اعاده کند؛ چرا که خدای عزوجل می‌فرماید:[1] «پس شماری از روزهای دیگر».

و از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که برای کسی که هلال ماه رمضان بر او رسیده و او در دیار خویش است، مکروه می‌دانست که به سفر رود؛ مگر اینکه ناگزیر باشد. و آنکه در ماه رمضان در سفر است اشکالی ندارد که به خانه‌اش باز گردد.

---

1. ۲/۱۸۴.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: کمترین مسافت سفر که نماز در آن شکسته است و روزه‌دار باید افطار کند دو بَرید[1] است (هر برید دوازده میل و هر میل سه هزار ذراع[2] است) و اگر به مسافت یک برید برود و یک برید بازگردد نمازش قصر است و روزه‌اش را باید افطار کند.

و از آنحضرتست که فرمود: اگر کسی در ماه رمضان پیش از زوال [آفتاب یعنی ظهر] به سفر رود، آن روز را باید قضا کند. و اگر بعد از زوال برود، روزه‌اش درست است و قضا ندارد. اگر از سفر بازگردد و پیش از زوال به اهلش برسد و افطار نکرده باشد و شب آن روز قصد و نیّت روزه کرده باشد، روزه‌اش درست است و قضا ندارد. ولی اگر نیت روزه نداشته باشد، یا اینکه بعد از زوال برسد، باید قضا کند.

و ازابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: اگر مسافری در ماه رمضان، قبل از طلوع فجر به سرزمینی رسد که قصد اقامت در آن را داشته باشد، باید آن روز را روزه بدارد.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: حدّ اقامت در سفر ده روز است. پس هر کس در سفر ماه رمضان به منزلی برسد که قصد اقامت ده روز کند، باید روزه بگیرد. امّا اگر قصد اقامت نکند و به منزلی فرود آید و با خود بگوید: امروز یا فردا خواهم رفت، تا یکماه [یعنی اگر تردید باشد] نباید روزه بگیرد و مدّتی را که در آنجا بوده است باید قضا کند خواه در آنمدت روزه گرفته باشد یا نه؛ چراکه او در حال سفر است. البته این در مورد کسی است که تصمیم جدّی برای سفر دارد و در منزلی فرود آمده است که قوم و خویشی در آنجا ندارد. امّا اگر بر قوم و خویش خود وارد شود. او حالت اقامت دارد، و مادام که در آنجاست وبه راه نیفتاده است، قضا بر او نیست [یعنی باید روزه‌اش را بگیرد].

---

1. T. gl. هر برید چهار فرسخ و هر فرسخ سه میل است

2. Y,T om. phrase ; obviously a later addition.

عللی که مجوّز افطار است

خدای عزوجل می‌فرماید:[1] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما مقرر شده است همانگونه که بر پیشینیان شما مقرّر شده بود.» تا آنجا که می‌فرماید: «و هر یک از شما که بیمار بود یا در سفر، پس شماری از روزهای دیگر.» ظاهر قول خدای عزوجل - چنانکه در باب سفر گفتیم - اقتضای آن دارد که بر بیمار روزهٔ ماه رمضان واجب نیست، و آنچه بر او واجب است آنست که در روزهای غیر ماه رمضان، اگر بهبود یافت و توانست چنانکه خداوند فرموده است روزه بگیرد.

از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که فرمود: مرضی که صاحب آن مرض باید روزه‌اش را افطار کند - چنانکه در سفر واجب بود، چون خدای عزوجل فرموده است: «پس هر کس از شما که بیمار بود یا در سفر، پس شماری از روزهای دیگر» - حدّش این است که بیمار توانائی روزه گرفتن نداشته باشد یا اگر داشته باشد، روزه گرفتن موجب افزایش بیماری شود و به او زیان برساند؛ هر فرد خودش امین است و تشخیص ضررو زیان به عهدهٔ خود اوست.

اگر احساس ضعف کرد، افطار کند؛ و اگر دید توان روزه گرفتن را دارد؛ روزه بگیرد؛ هر نوع بیماری‌ایکه، باشد. و اگر بیمار، بهبود یافت و توانست روزه بگیرد، باید مطابق قول خدای عزوجل:[2] «عِدَّةٌ من ایّامٍ اُخَر» به تعداد روزهایی که بیمار بوده است و نمی‌توانسته روزه بگیرد، اکنون قضایش را بجای آورد؛ خواه در آن مدّت [که بیمار بوده است] روزه گرفته و خواه افطار کرده باشد؛ همانگونه که در مورد سفر گفتیم. پس اگر بیماریش مزمن و کهنه باشد و امید بهبودی نباشد یااینکه بیماریش تا ماه رمضان آینده ادامه یابد، باید به جای هر روز از ماه رمضان که بر او گذشته و او بیمار بوده است، یک مسکین را به قدر نصف صاع [هر صاع کمی بیشتر از سه کیلو گرم است] اطعام کند.

همانند روایت فوق از علی(ع) نقل شده است. و از علی(ع) است که فرمود: چون

1. ۲/۱۸۳-۱۸۴.
2. ۲/۱۸۴.

فریضهٔ ماه رمضان از جانب خدا فرود آمد و این آیه:[1] «و بر کسانی که طاقت صوم ندارند، فدیه است؛ طعام یک مسکین» نازل شد، پیرمردی که دونفر زیر بازوانش را گرفته بودند، نزد پیامبر خدا(ص) آمد و گفت: ای پیامبر خدا! این ماه مفروض است[2] و من توان روزه گرفتن ندارم. حضرت فرمود برو و بخور و برای هر روز نصف صاع اطعام کن؛ و اگر توانستی یکی دو روز یا هر مقدار، روزه بگیر. زنی نزد آنحضرت آمد و گفت: ای پیامبر خدا! من زنی باردارم، و این ماه رمضان، مفروض است؛ و من اگر روزه بگیرم می‌ترسم برای جنینم زیان داشته باشد. حضرت به او فرمود: برو و افطار کن و هرگاه توانستی، روزه بگیر. و زنی شیرده نزد آنحضرت آمد و گفت: این پیامبر خدا! این ماه، مفروض است و اگر روزه بگیرم، می‌ترسم شیرم قطع شود و فرزندم از بین برود. حضرت او را گفت: برو افطار کن و هرگاه توانستی بگیر. شخص عطشناکی نزد حضرت آمد و گفت: ای پیامبر خدا! این، ماهی مفروض است، و من نمی‌توانم یک ساعت بدون آب بمانم والاّ می‌میرم. حضرت فرمود: برو افطار کن و هرگاه توانستی، روزه بگیر.

در اینجا پیرمرد فرتوت به منزلهٔ کسی است که دچار یک بیماری مزمن است که امید بهبودی‌اش نیست و هر کس چنانست باید آنچه را افطار کرده است قضا کند؛ و بر آن پیرمرد است که اطعام نماید؛ نیز همین حکم را دارد پیرزن فرتوتی که توان روزه ندارد. زن باردار و شیرده حالت بیماری را دارند که می‌ترسند آسیب ببینند، باید افطار کنند واگر توانستند قضایش را بجای آوردند. و آنکه دچار تشنگی است نیز حالت بیمار را دارد.

و از علی(ع) نقل شده است که فرمود: هر کس در ماه رمضان بیمار شود و بهبود نیابد و بمیرد میان او و قضای روزه فاصله افتاده است [یعنی حکم قضا ندارد]. و آن کس که بیمار شود، سپس سلامت یابد ولی مدّتی راکه بیمار بوده است، قضا نکند و بمیرد، برای ولیّ او شایسته و مستحب است که برای او قضا کند.

و جعفربن محمد(ع) فرمود: باید کسی از جانب او قضا کند که از مردان بوده، و در

1. ۲/۱۸۴.

2. Y,T. C,B,D add روزه‌اش here and three times below.

میان اولیای میّت، اولویت داشته باشد. و زن نباید از طرف مرد روزه بگیرد.[1]

و از آنحضرتست که فرمود: هر کس در ماه رمضان بیمار یا مسافر باشد، باید به تعداد روزهای بیماری یا سفر، روزه‌اش را قضا کند؛ اگر بخواهد پی‌درپی و اگر نخواهد، پراکنده. خداوند می‌فرماید:[2] «پس شماری از روزهای دیگر.» اگر آن چند روز را بجای آورد تکلیفش را انجام داده است.

و از علی(ع) است که قضای روزهٔ ماه رمضان در ماه ذی الحجّه مکروه است؛ و فرمود: ذی‌الحجه ماهِ نُسُک است.

وقت شرعی افطار

خدای عزوجل می‌فرماید:[3] «سپس روزه را به پایان برید تا شب».

به اجماع آنچه از اهل بیت (ع) روایت شده است، دخول شب که با آن روزه دار افطار کند، فروشدن خورشید در افق مغرب است بدون اینکه حائل و حجابی مثل کوه، دیوار یا نظائر آن در برابرش باشد. پس اگر قرص خورشید در افق پنهان شد، شب داخل شده و افطار جایز است.

و از علی(ع) روایت شده است که فرمود مستحب است که در افطار تعجیل شود، و سحری خوردن را به تأخیر اندازند؛ و نیز اوّل نماز را بخوانند یعنی نماز مغرب پیش از افطار؛ مگر اینکه غذا حاضر باشد؛ در آنصورت اوّل غذا بخورد و بعد نماز بخواند؛ و چنین نباشد که غذا را رها کند و به نماز پردازد. آنحضرت ذکر کرد که برای پیامبر خدا(ص) سر و دست بریان شدهٔ گوسفندی را آوردند، در حالیکه بلال می‌خواست اذان بگوید؛ او را امر کرد که لختی دست نگهدارد؛ تا اینکه حضرت [از آن گوشت بریان] خورد و ما نیز با او خوردیم. سپس کمی شیر خواست؛ نوشید و ما هم نوشیدیم. سپس به

1. Y,T. Other MSS. Place the second clause first.
2. ۲/۱۸۴.
3. ۲/۱۸۷.

بلال امر کرد اذان بگوید. پس حضرت برخاست به نماز و ما با او نماز گزاردیم.

و از آنحضرتست که فرمود: پیامبر خدا(ص) هنگام افطار چنین می‌گفت: اللّهُم لَکَ صُمْنا و علی رزقِک اَفْطَرْنا، فَتَقَبَّلْه مِنّا، ذَهَبَ الظَّمَأُ و امْتَلاَتِ العُروقُ و بَقِیِ الاَجْرُ اِنْشاءالله.

و از آنحضرتست که فرمود: هر گاه در روز، هِلال را دیدید یا اینکه دو نفر عادل[1] آن را دیدند، افطار مکنید تا اینکه خورشید غروب کند؛ در اوّل روز باشد یا آخر آن. فرمود: افطار مکنید [به عنوان اوّل شوال] مگر اینکه سی روز از رؤیت هلال [ماه رمضان] گذشته باشد، یا اینکه دو شاهد، شهادت به رؤیت هلال دهند.

شب قدر

خدای عزوجل می‌فرماید[2]: «همانا ما آن را در شب قدر انزال کردیم». تا آخر سوره [قدر]. و فرمود:[3] «حم. سوگند به کتاب مبین. که ما فرستادیمش همانا در شبی فرخنده که ما بودیم هر آینه بیم دهندگان. در آن، جدا گردد هر کاری استوار. کاری از نزد ما؛ همانا مائیم فرستندگان.»

از محمدبن علی(ع) روایت شده است که فرمود: خداوند می‌فرماید[4]: «فرود می‌آیند فرشتگان و روح در آن شب» یعنی فرشتگان و نگارندگان در آن شب به آسمان دنیا فرود می‌آیند و امور بندگان را در آن سال می‌نویسند و امر نزد او و به اختیار او و تحت مشیّت اوست؛ هر چه را بخواهد مقدم می‌دارد و هر چه را بخواهد مؤخر می‌کند. مطابق مشیّت خود مَحْو یا اثبات می‌کند و نزد اوست اُمّ‌الکتاب.

و از علی(ع) است که فرمود: در شب هفدهم، نوزدهم، بیست ویکم و بیست و سوم ماه رمضان از خداوند درخواست حجّ کنید؛ چراکه در هر سال، در شب قدر است که وَفْد

1. Several MSS. add از شما here.
2. ۹۷/۱.
3. ۴۴/۱–۵.
4. ۹۷/۴.

نوشته می‌شود. و در آن شب چنانکه خداوند عزوجل فرموده است:[1] «جدا گردد هر امر استوار».

و از ابوجعفرمحمدبن علی(ع) است که فرمود: علامت شب قدر آنست که بادی می‌وزد، اگر هوا سرد باشد، گرم می‌شود، و اگر گرم باشد، خنک می‌شود.

و از آنحضرت، از پدرانش نقل شده است که پیامبر خدا (ص) نهی کرد از اینکه از شب بیست و یکم و بیست و سوّم غفلت شود. و نهی کرد از اینکه کسی در آن شب بخوابد.

و آنحضرت فرمود: کسی که با شب قدر همراهی کند و در آن، شب زنده‌داری کند، خداوند گناهان گذشته و آیندهٔ او را می آمرزد.

و از ابوجعفر محمد بن‌علی (ع) است که فرمود: مردی از جُهَیْنه نزد پیامبر خدا(ص) آمد و گفت: ای پیامبر خدا! من شتران و گوسفندان و کودکانی دارم. و دلم می‌خواهد که مرا فرمان دهی که یک شب به مدینه آیم و در نماز ماه رمضان حاضر شوم. پیامبر خدا(ص) او را صدا کرد و درگوشش سخنی آهسته گفت. مرد جُهَنی [از آن به بعد] هرگاه شب بیست و یکم می‌شد، با شتران و گوسفندان و فرزندان و کودکانش می‌آمد و آن شب را در مدینه بیتوته می‌کرد و چون صبح می‌شد با همهٔ آنها که آمده بود به دیار خود می‌رفت.

و از آنحضرت دربارهٔ شب قدر سؤال شد، فرمود: در ده شب آخر ماه رمضان است.

و از علی(ع) است که گفت: از پیامبر خدا دربارهٔ شب قدر سؤال شد، فرمود: «آن را در ده شب آخر ماه رمضان جستجو کنید. مرا نشان دادند امّا فراموش کردم؛ همین یادم هست که آن شب در آب و گل نماز خواندم.» پس چون شب بیست و سوم شد، باران شدید باریدن گرفت و از سقف مسجد آب چکید. پیامبر خدا(ص) بر ما نماز گزارد، در حالیکه نوک بینی آنحضرت در گل بود.

و از علی(ع) است که فرمود: قدر را در ده شب آخر بجوئید؛ چرا که مشاعر هفت

1. ۴۴/۴.

است، آسمانها هفت است، زمینها هفت است، گاوها هفت است، خوشه‌های سبز [1] هفت است، [اشاره به آیهٔ ۴۳ سورهٔ یوسف] و انسان با هفت موضع سجده می‌کند.

و از آنحضرت است که پیامبر خدا(ص) در ده شب آخر ماه رمضان، بسترش را جمع می‌کرد و خود را مهیّا می‌نمود. و در شب بیست و سوّم اهل خانه‌اش را بیدار می‌کرد وبر چهرهٔ کسانی که آن شب به خواب می‌رفتند آب می‌پاشید. و فاطمه(ع) آن شب را نمی‌گذاشت کسی از اهل خانه بخوابد. و برای اینکه خوابشان نگیرد، به آنان غذا کم می‌داد و از صبح آن روز خود را آماده می‌کرد و می‌فرمود: محروم [2] آن کسی است که از خیر این شب محروم شود.

و از ابوجعفربن علی(ع) است که فرمود: شب هفدهم از ماه رمضان شبی است که دو گروه یکدیگر را ملاقات می‌کنند. و در شب نوزدهم وَفْد یعنی وَفْد سال نوشته می‌شود. و در شب بیست و یکم، اوصیاء پیامبران می‌میرند، و در آن شب عیسی به آسمان برده شد؛ و در آن شب جان موسی گرفته شد. و شب بیست و سوّم، امید آن می‌رود که شب قدر باشد.

روزهٔ سنت و نافله

در کتاب نماز آنچه را از ائمه(ع) دربارهٔ نماز سنّت رسیده است آوردیم و گفتیم که نماز سنّت، دو برابر نماز فرض است و همینگونه است روزه که یکی فریضه می‌باشد که همان روزهٔ ماه رمضانست و دیگری سنّت که ائمه به آن عمل کرده‌اند و شایسته نیست که از آن اعراض شود. پیامبر خدا و اهل بیتش خود را ملزم بدان می‌دانستند. شیعه نیز باید خود را ملزم بداند. روزهٔ سنت نیز دو برابر فریضه است. و روزهٔ نافله ـ چنانکه در نماز گفتیم ـ آنست که هر کس هر مقدار که می‌خواهد تطوعاً انجام دهد.

---

1. E و خوشه‌های سبز هفت است. Compare Koran, ۱۲/۴۳.
2. C,S repeat محروم once.

از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که فرمود: آنچه در هر سال واجب است، ماه معلومی است که در هر سال می‌آید و آن ماه رمضان است؛ امّا روزهٔ سنّت، دو برابر فریضه است؛ یعنی از هر ماه سه روز؛ از هر ده روز یک روز؛ یک چهارشنبه میان دو پنجشنبه [از هر ماه]. یکی اوّلین پنجشنبهٔ ابتدای ماه، بعد، چهارشنبه‌ای که به نیمهٔ ماه نزدیک است؛ سپس پنجشنبه‌ای که در آخر ماه است و بعد از آن پنجشنبه‌ای نیست. و روزهٔ ماه شعبان. و این شد دو برابر روزهٔ مفروض. یعنی اینکه از هر یک از ده ماه سه روز، روزه می‌گیرد به اضافهٔ شعبان که مجموعاً می‌شود دو ماه.

و از آنحضرت، از پدرانش، از پیامبر خدا(ص) روایت شده است که فرمود: هر کس سه روز از هر ماه را روزه بدارد، گویی چنانست که همهٔ دهر را روزه گرفته است؛ زیرا خدای عزوجل می‌فرماید:[1] «هر کس حسنه‌ای انجام دهد، ده چندان پاداش دارد.»

و از علی، ابوجعفر، و ابوعبدالله همانند آن روایت شده است.

و از امامان نقل شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: «شعبان ماه من و رمضان ماه خداست.» و این البتّه از باب بزرگداشت است؛ و ماهها همه از آن خداست؛ و دلیلش این است که پیامبر خدا(ص) ماه شعبان را روزه می‌گرفت.

و علی(ع) فرمود: پیامبر خدا(ص) شعبان و رمضان را پشت سرهم روزه می‌گرفت و می‌فرمود: آن دو، ماه خداست و [روزهٔ در آنها] کفارهٔ ما قبل و بعد آنهاست.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: روزه شعبان و ماه رمضان، به خدا سوگند که توبه‌ایست از جانب خدا، سپس این آیه را قرائت کرد:[2] «پس روزهٔ دو ماه پیاپی، توبه‌ایست از جانب خدا.»

و نقل شده است که پیامر خدا(ص) در میان ماهها، بیشتر شعبان را روزه می‌داشت و بسیاری از روزها و ماهها را روزهٔ مستحبی می‌گرفت. و آنقدر روزه بود که به نظر می‌رسید هیچگاه افطار نمی‌کند؛ و چندان افطار می‌کرد که نگویند [همیشه] روزه است. و بیشتر مواقع یک روز در میان روزه می‌گرفت و می‌فرمود: آن، سخت‌ترین نوع روزه و نامش

1. ۶/۱۶۰. 2. ۴/۹۲.

روزهٔ داود(ع) است. و همچنین آنحضرت بیشتر مواقع ایّام بیض را روزه بود؛ یعنی روزهای سیزده، چهارده و پانزده هر ماه. و چه بسا ماههای رجب و شعبان و رمضان را پی در پی روزه می‌گرفت.

و از جعفربن محمد(ع) است که یاد از رجب کرد و فرمود: هر کس یکسال، رجب را روزه بگیرد، یکسال آتش از او دور می‌شود؛ و هر کس دو سال رجب را روزه بگیرد، آتش از او دو سال دور می‌شود تا اینکه هفت سال، رجب را روزه بگیرد؛ اگر هفت سال آن ماه را روزه بگیرد، درهای هفتگانهٔ آتش بر او بسته می‌شود. و اگر هشت سال، آن ماه را روزه بدارد، درهای هشتگانهٔ بهشت به رویش گشوده می‌شود. و اگر ده سال[1] آن ماه را روزه بدارد، به او گفته شود: «عمل از سرگیر» [کنایه از اینکه هیچ گناهی ندارد] هر که بیشتر بگیرد، خداوند او را بیشتر می‌دهد.

و از آنحضرتست که فرمود: کشتی نوح، روز عاشورا بر [کوه] جودی نشست؛ پس نوح(ع) همراهیان خود از جن و انس را فرمان داد که آن روز را روزه بگیرند. و آن روزی است که در آن روز خداوند توبهٔ آدم را پذیرفت. و در همان روز است که قائم ما اهل بیت، قیام می‌کند.

و از علی(ع) نقل شده است که فرمود: هر کس روزه عرفه را به قصد تقّرب به خدا روزه بگیرد، گوئی همهٔ دهر را روزه داشته است.

و از ابو جعفر محمدبن علی(ع) دربارهٔ روزهٔ روز عرفه سئوال شد، حضرت چیزی مشابه روایت فوق فرموده، بعد افزودند: کسی که در موقف، حضور دارد، اگر ترس آن را داشته باشد که روزه موجب ضعف او شود و نتواند به دعا و درخواست و نماز بپردازد، نباید روزه بگیرد؛ چون آن روز، روز دعا و درخواست است.

و از علی(ع) است که فرمود: هر کس به خاطر خدا روز جمعه را روزه بدارد، پس گوئی چنانست که فاصلهٔ میان دو جمعه را روزه گرفته است؛ ولی نباید صرفاً روز جمعه را روزه بدارد بلکه باید قبل یا بعد از آن را هم همراه آن روزه بگیرد؛ چراکه پیامبر خدا نهی

---

1. D نُه سال

فرمود از اینکه در میان روزها فقط جمعه را اختصاص به روزه دهیم.

و از علی(ع) است که فرمود: کسی که روزهٔ مفروض بر ذمّه دارد، روزهٔ نافله‌اش پذیرفته نیست، تا آنکه روزهٔ مفروض را قضا کند.

از جعفربن محمد(ع) سئوال شد دربارهٔ مردی که چند روز از روزهٔ ماه رمضان بر ذمّه اوست، آیا می‌تواند، روزهٔ تطوّعی بگیرد؟ فرمود: نه مگر اینکه قضای روزه‌اش را بجای آورد و سپس هر مقدار که بخواهد، روزهٔ تطوّعی بگیرد.

و نقل شده است که مردی نزد علی(ع) آمد و شکایت کرد که زنش، بسیار در حال روزه است و خودش را در اختیار او نمی‌گذارد. حضرت فرمود: روزه‌اش جز با اجازهٔ تو درست نیست، مگر اینکه روزهٔ واجب بگیرد.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا(ص) فرمود: اگر مردی در حال روزه است و دوستانش او را به طعام دعوت کنند، اشکالی ندارد که افطار کند و از طعام برادرش بخورد، مگر اینکه روزه‌اش واجب یا نذری باشد و یا اینکه روز نزدیک به پایان باشد.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: کسی که صبح کند و نیّت روزه نداشته باشد، سپس بخواهد روزهٔ تطوعی بگیرد، اگر قبل از زوال شمس [ظهر] باشد، می‌تواند. همچنین اگر روزهٔ تطوعی گرفته باشد، می‌تواند قبل از زوال شمس آن را افطار کند.

و از آنحضرتست که فرمود: روز عید فطر، روز عید قربان و سه روز پس از آن یعنی ایّام تشریق نباید روزه گرفت؛ چرا که پیامبر خدا(ص) فرمود: آن روزها، روزهای خوردن، نوشیدن و روزهای همسران است.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا(ص) روزهٔ دائم را دوست نمی‌داشت و نیز روزهٔ «وِصال» را مکروه می‌دانست یعنی اینکه دو روز یا بیشتر روزه بدارد و شبها هم افطار نکند.

در باب اعتکاف

خدای عزوجل می‌فرماید:[1] «با آنها نزدیکی مکنید در حالیکه عاکف در مساجد هستید.» یعنی با زنان. و عاکف یعنی مقیم. اعتکاف در مساجد یعنی اقامت در آن. و معتکف کسی است که به مسجد بنشیند و شب و روز در آنجا باشد و صرفاً به نماز و یاد خدای تعالی پردازد.

و از جعفربن محمد(ع)، از پدرش، از پدارنش روایت شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: اعتکاف ده روز آخر ماه رمضان، معادل دو حجّ و دو عمره است.

و از آنحضرت است که در نخستین شب از ده شب آخر ماه رمضان، ایستاد[2]، حمد و ثنای خدا کرد و فرمود: ای مردم! خداوند شما را از دشمنان جنّ و اِنس‌تان کفایت کرده و به شما وعدهٔ اجابت داده و فرموده است:[3] «بخوانید مرا، اجابت می‌کنم شما را.» بدانید که خداوند بر هر شیطان سرکشی،[4] هفت فرشته [در متن اَمْلاک آمده است] گمارده است؛ پس شیاطین هیچ قدرت عملی ندارند تا اینکه این ماه به پایان رسد. بدانید که درهای آسمان از نخستین شب این ماه تا آخرین شب گشوده است. بدانید که در این ماه، دعا پذیرفته است. سپس پیامبر خدا، آستین بالا می‌زد و کمر می‌بست [مهیّا می‌شد] و از خانه بیرون می‌رفت و آن ده شب را به اعتکاف می‌پرداخت و تمام شب را بیدار بود و هر شب میان نماز مغرب و عشاء غسل می‌کرد.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: پیامر خدا، یکسال ده شب اوّل ماه رمضان را به اعتکاف پرداخت، سپس در سال بعد ده شب میانی را و در سال سوّم، ده شب آخر را.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: اعتکاف انجام نمی‌گیرد مگر با روزه. و اعتکاف فقط باید در مسجدی که جمعه در آن برگزار می‌شود [مسجد جامع] برگزار شود؛ معتکف نباید در خانه‌اش نماز بخواند و با زنان نزدیکی کند. و نباید به خرید یا

---

1. ۲/۱۸۷.
2. S خطبه خواند
3. ۴۰/۶۰.
4. Cp. ۲۲/۳.

فروش پردازد و یا از مسجد بیرون رود مگر برای حاجتی ضروری [و اگر بیرون رفت] منشیند تا اینکه باز گردد؛ و همچنین است زنی که به اعتکاف می‌پردازد؛ مگر اینکه حیض شود و در آن هنگام باید اعتکاف خود راقطع کند و از مسجد، برون رود. و کمترین مدّت اعتکاف، سه روز است.

و از علی(ع) است که فرمود: معتکف باید مسجدنشین شود و همواره به ذکر خدا، تلاوت قرآن و نماز مشغول باشد. سخن دنیائی نگوید؛ شعر نسراید و به خرید و فروش نپردازد؛ بر جنازه‌ای حاضر نشود، به عیادت بیماری نرود، به خانه‌ای قدم مگذارد، با زنی خلوت نکند، سخن درشت نگوید و با کسی به ستیزه نپردازد. و هر چه بتواند با مردم کمتر سخن بگوید، برایش بهتر است.

کتاب حجّ

بیان وجوب حجّ و گناه تخلّف از آن

خدای تعالی می‌فرماید:[1] «وَلِلّٰهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ اِلَیْه سبیلاً، وَ من کَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالمین.»

و نقل شده است که از علی(ع) سئوال شد دربارهٔ قول خدای عزوجل:[1] «و خدا راست بر مردم حجّ البیت، هر کس بتواند [بیاید] به سوی آن راهی، و آنکس که کفر ورزد، همانا خداوند بی‌نیاز است از جهانیان.»، حضرت فرمود: این در مورد کسی است که توانایی حجّ دارد و آن را ترک می‌کند.

و از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که فرمود: و امّا آنچه بر بندگان، در تمام عمرشان یکبار واجب می‌باشد، حجّ‌است که تنها یکبار بر آنها فرض گردانیده شده است؛ چراکه راهها دور است و مردم در جان و مالشان به زحمت و مشقّت می‌افتند؛ پس حجّ بر همهٔ مردم فرض است مگر بر کسی که عذری دارد.

و از علی(ع) است که فرمود: وقتی آیهٔ[1] «وَلِلّٰهِ عَلَی النّاسِ حجُّ البیتِ مَنِ اسْتَطاع اِلَیه سَبیلاً.» نازل شد، مؤمنان گفتند: ای پیامبر خدا! آیا درهر سال؟ حضرت سکوت کرد.

---

1. ۳/۹۷.

دوباره سئوال کردند، حضرت فرمود: نه؛ واگر می‌گفتم آری، واجب می‌شد. پس خداوند این آیه را نازل کرد:[1] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزهایی مپرسید که اگر برایتان آشکار شود، خوشایندتان نباشد.»

و از جعفربن محمد(ع) سئوال شد که مردی حجّ را به تأخیر می‌اندازد و مانعی ندارد جز اینکه مشغول تجارت است یا اینکه مدیون است. حضرت فرمود: عذرش قبول نیست؛ او نباید حجّ را به تأخیر اندازد. اگر [در آنحال] بمیرد شریعتی از شرایع اسلام را ترک کرده است.

و از آنحضرتست که فرمود: هرکس بمیرد و حِجَّةالاسلام را بجای نیاورده باشد، در صورتی که حاجتی او را باز نداشته باشد، یا بدانگونه بیمار نباشد که ناتوان ازگزاردن حجّ باشد، و یا اینکه سلطانی از او جلوگیری نکرده باشد، یهودی یا نصرانی مرده است.

و از آنحضرت سئوال شد در مورد مردی که مال دارد ولی به حجّ نمی‌رود تا اینکه می‌میرد، فرمود این ازکسانی است که خدای عزوجل می‌فرماید:[2] «روز قیامت او را نابینا محشور می‌کنیم.» گفتند: نابینا؟ حضرت فرمود آری، نابینایِ راه خیر و صواب.

و از پیامبر خداست که فرمود: هرگاه امّت من آهنگ به سوی بیت را ترک کنند، چیز دیگری برابر و مشابه آن نخواهد بود.

و از جعفربن محمد(ع) سئوال شده دربارهٔ قول خدای عزوجل: «وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ البَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْه سبيلاً» که آن استطاعتِ راهی که مراد خدای عزوجل است چیست؟ حضرت به سائل گفت: مردم در اینباره چه می‌گویند؟ گفت: می‌گویند ره توشه و راحله [یعنی مرکب] است. حضرت ابوعبدالله فرمود: از ابوجعفر نیز همین سئوال شد، پس فرمود: مردم آنگاه در هلاکتند؛ اگر کسی که جز ره توشه و مرکب چیزی ندارد، و عیالش بی قوت و غذایند، راه بیفتد و آنان را رها کند؛ به هلاکت می‌افتند. پرسیدند: پس استطاعت چیست؟ فرمود: یعنی اینکه بتواند به سفر رود؛ نفقهٔ کافی [خرج راه] داشته باشد؛ قوت و غذای عیالش موجود باشد؛ و امنیّت [راهها] نیز باشد. آیا چنین نیست که

---

1. ۵/۱۰۱.
2. ۲۰/۱۲۴.

خداوند زکوة را فرض گردانیده و در عین حال آن را مقرّر نکرده است مگر بر کسی که دویست درهم داشته باشد.

و ازابوعبدالله جعفربن محمدبن علی(ع) سئوال شد دربارهٔ قول خدای عزوجل: «وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلیه سبیلاً» فرمود: این وجوب برای کسی است که واجد چیزی باشد که با آن حجّ بگزارد. پرسیدند: اگر به کسی چیزی بدهند که با آن حجّ بگزارد، و او از قبول آن امتناع کند؟ فرمود: او از کسانی است که استطاعت دارند. و فرمود: چرا نمی‌پذیرد؟ باید حجّ بگزارد هر چند با الاغی دم بریده.

و از علی(ع) است که دربارهٔ کودکی که پیش از بلوغ، به حجّ برده شده است فرمود: این مُجزی نیست و کفایت نمی‌کند. وقتی به بلوغ رسید باید حجّ بگزارد. و همینگونه است زن اگر در خردسالی به حجّ برده باشندش.

و از جعفربن محمد(ع) سئوال شد دربارهٔ مردی که به حجّ می‌رود ولی نسبت به آن معرفت ندارد؛ سپس خدای تعالی بر او منّت می‌نهد و بدو معرفت می‌دهد؛ فرمود: او را کفایت می‌کند؛ البته اگر [دوباره] به حجّ رود بهتر است. و اگر ناصبی و معتقد به نَصْب [یعنی سبّ اهل بیت] باشد و به حجّ رود، سپس خدای تعالی بر او منّت نهد و آگاهش کند، بر اوست که حجّ بجای آورد.

و از علی(ع) است که فرمود: اگر بنده‌ای آزاد شود، باید چنانکه استطاعت داشته باشد، حجّ بگزارد.

و از جعفربن محمد(ع)[1] است که فرمود:اگر برده‌ای حجّ بگزارد، تا وقتی برده است او را کفایت می‌کند. و اگر آزادشد، باید حجّ بگزارد. و در حال مملوکیّت حجّ براو واجب نیست.

و از ابوجعفر محمدبن علی دربارهٔ بردهٔ اُمّ ولد سئوال شد که اگر مولایش او را به حجّ برد سپس آزاد شود، آیا از او کفایت می‌کند؟ فرمود: نه.

و از پیامبر خدا(ص) است که فرمود: بر مردانست که زنانشان را به حجّ برند. جعفربن

1. Riw. omitted in S.

محمد (ع) فرمود: اگر نفقه از مال زن باشد، مرد مکلف نیست که نفقهٔ حجّ او را بدهد، بلکه باید همراه او برود تا او فریضه‌اش را بجای آورد، و نفقه از مال زن پرداخت می‌شود.

و از آنحضرتست که فرمود: زَنِ مُطَلَّقه اگر بخواهد می‌تواند در ایّام عِدّه به حجّ رود. و نیز فرمود: اگر مرد تهیدست باشد و کسی او را به حجّ برد، سپس دارای مال شد، باید به حجّ رود.

و از آنحضرت سئوال شد دربارهٔ قول خدای عزوجل: «وَلِلّٰهِ عَلَى النّاسِ حجّ‌البیت مَنِ اسْتَطاعَ الیه سبیلاً» که آیا مراد حجّ است نه عمره؟ فرمود: نه، بلکه مراد هم حجّ است و هم عمره؛ چراکه هر دو مفروض است. و حضرت این آیه را تلاوت کرد:[1] «وَأَتِمّوُا الْحَجَّ والْعُمْرَةَ.» و فرمود: تمام کردن حج و عمره، یعنی بجای آوردن آنها.

و از ابوجعفر محمد بن علی(ع) است که فرمود: عمره فریضه‌ایست به منزلهٔ حجّ که بر مستطیع واجب است.

و از ابوعبدالله جعفربن محمد(ع) است که فرمود: حجّ بر سه گونه است: [۱-] حج مفرد و عمرهٔ مفرده که هر کدام را بخواهد، مقدّم می‌کند. [۲-] حجّ و عمرهٔ مقرونِ به هم [قِران] که فاصله‌ای میان آنها نباشد؛ و این برای کسی است که قربانی به همراه داشته باشد؛ داخل مکّه می‌شود و عمره به جای می‌آورد و بر اِحرام خود باقی می‌ماند تا اینکه از مکّه به سوی حج رود و آن را به جای آورد. [۳-] و عمره‌ای که با تمتّع آن به حجّ می‌رود [حجّ تمتّع]. و این با فضلیت‌ترین نوع حجّ است. و برای کسی که قربانی به همراه دارد نمی‌باشد؛ چرا که خدای عز و جل می‌فرماید:[2] «و سرهای خود را متراشید تا برسد قربانی به جایگاه خود.» کسی که می‌خواهد حجّ تمتّع انجام دهد، باید به حالت اِحرام وارد مکّه شود، طواف خانه کند و سعی میان صفا و مروه را انجام دهد. پس هر گاه چنان کرد، از اِحرام خارج می‌شود و کمی از مو و ناخنهایش را کوتاه می‌کند [تقصیر] و مقداری را برای حجّش باقی می‌گذارد و از محرمّات اِحرام مُحِلّ می‌شود. سپس بار دیگر از مکّه برای حجّ احرام می‌بندد. پس از آن بدان مقدار که برایش میسّر است چنانکه خداوند

---

1. ۲/۱۹۶.
2. همان.

فرموده است، قربانی می‌کند.

و از ابوجعفرمحمدبن علی(ع) است که دربارهٔ قول خدای تعالی:[1] «حجّ، ماههایی‌ست معلوم پس هر که در آن ماهها فرض حجّ کند، نه آمیزش [رَفَثْ] و نه نافرمانی [فُسُوق] و نه ستیزه [جدال] است در حجّ.»، فرمود: ماههایِ معلوم یعنی شوّال، ذوالقعده و ذوالحجّه که در غیر آنها حجّ، مفروض نیست. و فرضِ حجّ یعنی تلبیه [گفتن لبیک اللّهم لبیک...] و اِشعار [یعنی اگر قربانی، شتر است طرف راستِ کوهان آن را بشکافد و خون‌آلوده کند که کسی بر آن سوار نشود و اگر گُم شد، هر کس آن را دید بداند که باید در منٰی قربانی شود] و تقلید [یعنی اگر قربانی، گوسفند است باید نعلینی که در آن نماز خوانده باشد[2] به گردنش بیاویزد] هر کس قصد حجّ دارد، هر یک از آن سه کار را کند، فرض حجّ کرده است. رَفَث یعنی جماع. فُسُوق یعنی دروغ و بد زبانی. و جدال یعنی گفتن «نه وَاللّٰه»، «آری وَ اللّٰه»، فخر فروشی و مباهات.

ذکر توصیه و ترغیب به حجّ

از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که در بارهٔ قول خدای عزوجل:[3] «و هنگامی که گفت پروردگار تو به فرشتگان که خواهم قرار داد در زمین جانشینی، گفتند آیا قرار دهی در زمین کسی را که فساد جوید در آن و خون بریزد در حالی که ما ستایش و سپاس توگوئیم و تو را تقدیس کنیم.»، گفت: در این سخنی که فرشتگان گفتند، منّتی نهفته بود از سوی آنان بر خداوند که او را عبادت می‌کنند؛ و این سخن را برخی از فرشتگان گفتند که می‌دانستند حال جنّیانی را که پیش از آدم در زمین می‌زیستند؛ پس خداوند از آنان اعراض کرد و آدم را آفرید و همهٔ اسماء را بدو آموخت. سپس فرشتگان را سئوال کرد؛ پس

---

1. ۲/۱۹۷.

۲. [مراد از نعلینی که در آن نماز خوانده باشد، آن نعلینی است که هنگام نماز مانع از قرارگرفتن دو سر انگشت بزرگ پا روی زمین نباشد. مترجم]

3. ۲/۳۰.

گفتند:[1] «ما را علمی نیست جز آنکه تو ما را آموختی.» خداوند فرمود:[2] «ای آدم، آنان را به اسمائشان آگاه کن». پس چون آدم آنان را به اسمائشان آگاه کرد، خداوند آنان را فرمود:[3] «برای آدم سجده کنید، پس سجده کردند.» و در حالیکه سجده می‌کردند، با خود گفتند: هیچ گمان نمی‌کردیم که خداوند مخلوقی بیافرینند که نزد او از ما گرامی‌تر باشد در حالیکه ما همسایگان او و نزدیکترین مخلوق به او هستیم. پس چون سرهای خود را بلند کردند، خدای عزوجل فرمود:[4] «همانا من می‌دانم غیب آسمانها و زمین را و می‌دانم آنچه را آشکارا می‌گویید و آنچه را پنهان می‌کردید.» یعنی آنچه را با گفتهٔ خود آشکار کردند که:[5] «آیا قرار دهی در زمین کسی را که فساد جوید در آن و خون بریزد در حالی که ما ستایش و سپاس توگوئیم و تو را تقدیس کنیم.» و آنچه را که پنهان کردند و با خود گفتند که: «گمان نمی‌کردیم که خداوند مخلوقی بیافرینند که نزد او گرامی‌تر از ما باشد.» پس دانستند که به خطاافتاده‌اند و لذا به عرش پناه بردند و بر گِرد آن چرخیدند تا رضایت خدا را جلب کنند و خداوند از آنان راضی شد. و خداوند فرشتگان را فرمان داد که در زمین خانه‌ای بسازند تا هریک از آدمیزادگان گناهی مرتکب شود، همانند فرشتگان که بر گرد عرش خدا طواف کردند، آن خانه را طواف کند و همانگونه که خداوند از فرشتگان راضی شد، از او راضی شود. پس فرشتگان در جای [معین] خانه، خانه‌ای بنا کردند که در زمان طوفان [نوح] به آسمان چهارم برده شد؛ در هر روز هفتاد هزار فرشته درون آن می‌رفتند و هرگز بدان باز نمی‌گشتند. و بر بنیان همان خانه، ابراهیم (ع) خانهٔ کعبه را بنا کرد. و در زمان آدم [پیش از آنکه در زمان طوفان، بیت برداشته شود] وقتی آدم خطا کرد و خداوند تعالی او را به زمین فرو فرستاد، نزد بیت الله آمد و به طواف آن پرداخت همانگونه که دیده بود فرشتگان هفت شوط گِرد عرش طواف می‌کردند. سپس نزدیک مُستجار ایستاد و ندا در داد: «خدایا مرا ببخش». پس او را ندا دادند: که «ای آدم،

1. ۲/۳۲. 2. ۲/۳۳.
3. ۲/۳۴ It is not a continuous citation from the Koran, but bits are taken from 2 verses and made up into a sentence. 4. ۲/۳۳.
5. ۲/۳۰.

خداوند تو را آمرزید.» گفت: «پروردگارا! ذُرّیهٔ مرا نیز بیامرز» او را ندا دادند که: ای آدم! هر یک از فرزندان تو که با گناه خود بدانجا آید که تو با گناهت آمدی، خداوند او را می‌آمرزد.

و از علی (ع) است که فرمود: خداوند به ابراهیم وحی کرد که برای من در زمین خانه‌ای بساز که جایگاه عبادت برای من باشد. ابراهیم (ع) از انجام آن ناتوان بود. پس خداوند سکینه را به سوی او فرستاد و آن بادیست که دو سر دارد و یکی به دنبال دیگریست؛ پس سکینه بر بنیان آن خانه‌ای که فرشتگان ساخته بودند، دوری زد و ابراهیم بنای خانه را بر هر چیز که سکینه بر آن مستقَر شد، قرار داد. پس چون به مکان رکن اسود رسید، ابراهیم اسمعیل را گفت: سنگ[1] را برای این جایگاه به من بده. اسمعیل آن رانیافت و تأخیر کرد. ابراهیم گفت: «برو و پیدایش کن». اسمعیل رفت تا آن را بیاورد. آنگاه جبرئیل حجرالاسود را آورد. پس چون اسمعیل آمد، ابراهیم سنگ را در جایگاه خودش نهاده بود. اسمعیل گفت: چه کسی این سنگ را آورد؟ ابراهیم گفت: «آن کس که بر ساختن تو تکیه نکرد.» پس آن خانه مدّتی باقی بود و بعد ویران شد، پس عمالقه آن را ساختند. سپس مدّتی بماند و ویران شد، پس قبیلهٔ جُرْهُم آن را ساختند و پس از مدتی از میان رفت، پس قریش آن را ساختند و پیامبر خدا آن روز نوجوان بود، امّا بر پاکیزگی و اخلاق پیامبران رشد کرده بود و او را «امین» می‌خواندند. پس چون بنای خانه تمام شد و هنگام گذاشتن حجر رسید، هر یک از طوایف قریش می‌خواستند که نهادن حجر به دست آنها انجام گیرد لذا میانشان اختلاف افتاد و قرار گذاشتند که اوّلین کسی که بر آنان وارد شود، داوریش را بپذیرند. و اوّلین نفر پیامبر خدا بود. پس گفتند: این امین وارد شد. او را با خبر کردند، حضرت ردای خود را در آورد و سنگ را در آن نهاد و فرمود: «از هر یک از طوایف قریش مردی بیاید و گوشه‌ای از این ردا را بگیرد و با هم بلند کنند.» داوری آنحضرت آنان را شگفت زده کرد و موجب رضایتشان شد. پس چنان کردند و سنگ را به جایگاه خود آوردند و پیامبر خدا آن را در جایگاهش نهاد.

1. T .سنگی

ابو جعفر(ع): حجر بسان میثاق است و اِسْتِلام آن همانند بیعت. آن حضرت هر گاه استلام حجر [مَسّ حجر] می‌کرد، می‌گفت: «اللهُمّ اَمانتی اَدّیتُها و میثاقی تعاهدته لِیَشْهَدَ لی عندکَ بالبَلاغ.» آن حضرت به مردمی که طواف می‌کردند و باز می‌گشتند، نظر کرد و فرمود: «به خداسوگند آنان مأمورند که کار دیگری نیز انجام دهند.» پرسیدند: چیست آن، ای پسر رسول خدا؟ فرمود: آنان باید پس از فراغ از طواف، نزد ما آیند و خود را بر ما عرضه کنند.

و از ابوعبدالله جعفربن محمد(ع) است که فرمود: هیچ راهی از راههای خدا برتر از حجّ نیست مگر اینکه مردی با شمشیرش بیرون رود و در راه خدا مجاهدت کند تا آنکه به شهادت رسد.

مردی از آنحضرت سؤال کرد و گفت: ای پسر رسول خدا! من مردی دارا هستم و حجّ واجب را بجای آورده‌ام؛ نیز شنیده‌ام که برای حجّ مستحب نیز بسیار سفارش شده است؛ آیا اگر من به اندازهٔ هزینهٔ حجّ یا بیشتر، صدقه دهم ثواب حجّ را دارد؟ ابوعبدالله نگاهی به ابوقبیس[1] افکند و فرمود: اگر همانند این [کوه] طلا و نقره صدقه بدهی، ثواب حج نبرده‌ای.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا (ص) فرمود: هر کس یک هفته این خانه را طواف کند و دو رکعت نماز طواف را به خوبی انجام دهد، آمرزیده می‌شود.

و از علی(ع) است که پیامبر خدا(ص) چون حَجّةالوداع را بجای آورد، در عرفه ایستاد و رو به مردم کرد و سه بار فرمود: میهمانان خدا خوش آمدند، همانان که اگر چیزی بخواهند، به آنان داده می‌شود؛ هزینه‌هایشان اندوخته می‌گردد و در آخرت به جای هر یک درهم هزار حسنه برای آنان قرار داده خواهد شد. سپس فرمود: ای مردم، آیا شما را مژده ندهم؟ گفتند: چرا ای پیامبر خدا. فرمود: هر گاه که چنین شبی فرا می‌رسد، خداوند به خاطر کسانی که در اینجا گرد آمده‌اند بر فرشتگان مباهات می‌کند و می فرماید: ای فرشتگان من! به بندگان و کنیزان من بنگرید که از نقاط مختلف زمین در اینجا نزد من

1. D adds کوه.

آمده‌اند پریشان مویْ و غبار آلوده؛ آیا می‌دانید آنان چه می‌خواهند؟ پس فرشتگان می‌گویند: پروردگارا آنان طلب مغفرت می‌کنند. پس خداوند می‌فرماید: گواه باشید که من آنان را آمرزیدم. پس [ای بندگان من] در حالیکه گناهان گذشتهٔ شما آمرزیده شده است، از موقف خود باز گردید.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: حجگزار مؤمن، اگر در سفرش بمیرد خونبهای او با خداست و او را به بهشت می‌برد؛ و اگر به خانواده‌اش باز گرداند، پس از وصول به آنان، تا پایان هفتاد شب برای او گناهی نوشته نمی‌شود.

و از ابو جعفرمحمد بن علی(ع) است که گفت: پیامبر خدا(ص) فرمود: حاجی[1] بر سه گونه است: برترین بهره راکسی می‌برد که گناهان گذشته و آیندهٔ او آمرزیده شود. و پس از او کسی است که گناهان گذشته و آیندهٔ او آمرزیده شود و او عمل از سر گیرد. و سوّمی که کمترین بهره را دارد کسی است که اهلش و مالش محفوظ بماند.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: حاجی سه ثلث است؛ ثلثی از آنها از آتش آزاد می‌شوند و خدای عزوجل دیگر آنان را به آتش باز نمی‌گرداند؛ ثلثی از آنها در حالیکه گناهان گذشته‌شان آمرزیده شده است عمل از سر می‌گیرند؛ و ثلثی از آنها نَفقَاتشان به جای می‌ماند و خودشان و اهلشان در سلامت و عافیت هستند.

و از علی (ع) است که پیامبر خدا(ص) فرمود: از عمره تا عمره کفّارهٔ میان آن دو است. و ثواب حجِّ پذیرفته شده، بهشت است. و برخی از گناهان چنانند که جز در عرفات آمرزیده نمی‌شود.

و از آنحضرتست که نگاهی به کاروان شتران حجّ کرد و فرمود: پایْ بر نمی‌دارند، مگر اینکه برای حاجیان حسنه‌ای نوشته می‌شود و پایْ نمی‌گزارند مگر اینکه از ایشان گناهی سترده می‌شود و هر گاه مناسک خود را بجای آوردند، به آنان گفته می‌شود: بنائی را آباد کرده‌اید؛ پس ویرانش مکنید. گذشتهٔ شما جبران شد، پس در آینده به نیکوئی رفتار کنید.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: چون خدای تعالی به ابراهیم[2] وحی کرد:[3] «که

---

1. T (var.) حُجّاج.
2. C,D,S add و اسماعیل; T om.
3. ۲/۱۲۵.

پاک دارید خانهٔ مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع گزارانِ سجده کنان.»، خداوند صد و هفتاد رحمت بر کعبه فرو فرستاد که شصت رحمت را بر طواف کنندگان قرار داد، و پنجاه رحمت برای معتکفان، و چهل رحمت برای نمازگزاران و بیست رحمت برای تماشاگران.

و از علی (ع) است که پیامبر خدا (ص) فرمود: هر کس دنیا می‌طلبد یا آخرت می‌خواهد به این خانه رو کند. هیچ بنده‌ای بدانجا نمی‌رود و از خدا دنیا نمی‌طلبد مگر آنکه خدا او را از دنیا می‌دهد؛ یا اینکه از خدا آخرت نمی‌خواهد مگر اینکه خدا برای او ذخیره می‌کند. ای مردم! بر شما باد حجّ و عمره؛ آن دو را به دنبال هم بیاورید؛ چرا که آن دو گناهان را می‌شویند همانگونه که آب، چرک را؛ و فقر را از بین می‌برند چنانکه آتش، زنگ آهن را.

ورود به مدینه و اعمالی که باید زائر حج در مدینه انجام دهد.

روایت شده است که علی (ع) در خطبه‌ای برای مردم چنین گفت: پیامبر خدا فرمود: مدینه، حرم است؛ فاصلهٔ میان عَیرْ[1] تاثَوْر. پس هر که حَدَثی [حَدَثْ یعنی قتل. رجوع شود به جلد ۲ ش ۱۴۱۰] در آن پدید آورد یا مُحْدِثی را پناه دهد، لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر او بادا؛ خداوند از او هیچ صَرْف و عدلی[2] را نمی‌پذیرد.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: ما بین دو تا لابهٔ مدینه [لابه یعنی حرّه، و آن یعنی زمین سنگلاخ سیاه و سوخته] حرم است. به ایشان گفتند: پرنده‌اش چون پرندهٔ مکّه

---

1. D gl. عَیرْ کوهی است در مدینه. و در قاموس آمده است که پشت کوه اُحد از سمت شمال آن کوهی است کوچک و گِرد که نامش ثور است و اهل مدینه نسل اندرنسل آن را می‌شناسند.

2. T gl. گفته‌اند صرف، حیله است: و نیز عمل یا عمل مستحب. و عدل یعنی فرض. و برخی گفته‌اند که صرف یعنی توبه، و عدل یعنی قربانی. و اینکه می‌فرماید: خداوند هیچ صرف و عدلی را نمی‌پذیرد، یعنی توبه و قربانی.

است؟ فرمود: نه،[1] و درختش نباید بریده شود. گفتند: دو تا لابهٔ مدینه چیست؟ فرمود: آنچه که حرّه [یعنی همان زمین سنگلاخ که در دو طرف مدینه است] آن را در بر گرفته است. پیامبر خدا آنجا را حَرَم قرار داده است نباید صیدش آزرده و درختش بریده شود.

و از علی است که فرمود: هر کس از مدینه بیرون رود به جهت بی‌میلی و اِعراض از آن، خداوند بدتر از آن را جایگزینش می‌کند.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: هر کس می‌خواهد به عنوان زیارت به مدینه وارد شود، باید غسل کند.

در کتاب طهارت گفتیم که: این غسل و همانند آن مستحب است و چنان نیست که مانند غسل جنابت مفروض باشد. و هر کس به عنوان زیارت وارد مدینه می‌شود، شایسته است که پس از زمین نهادن باروبُنه‌اش، ابتدا به مسجد پیامبر خدا(ص) رود تا مرقد آنحضرت را زیارت کند و در مسجدش نماز بگزارد.

و از جعفربن محمد، از پدرانش، از پیامبر خدا(ص) روایت شده است که فرمود: نماز در مسجد مدینه، ده هزار نماز است.

جعفر بن محمد فرمود: هر چه جایگاه نماز به قبر نزدیکتر باشد، فضلیت نماز بیشتر است. پس هر گاه به مدینه وارد شدی، غسل کن و به مسجد درآ و از قبر پیامبر(ص) شروع کن؛ بایست و بر پیامبر(ص) سلام کن و به رسالت و پیامبری او گواهی ده؛ و بسیار بر او درود بفرست؛ و در آن فضائی که خداوند برایت گشوده است هر چه می‌توانی دعا کن.

از اهل بیت در باب دعای نزدیک قبر [پیامبر] چیزهای بسیار رسیده است که آوردن آنها از حّد این کتاب، بیرونست؛ و در آن باب چیز متعیّنی وجود ندارد.

و از علی(ع) روایت شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: هر کس پس از مرگ من، قبرم را زیارت کند همانند کسی است که در زمان حیاتم به سوی من مهاجرت کرده است. و هر کس نمی‌تواند به زیارت قبرم بیاید، [از دور] بر من سلام بفرستد، به من خواهد

1. T,D,S,E (mar.) نه ; C,S (text); T (mar.) آری.

رسید.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: از مَشاهدی که در مدینه باید بدانجا رفت و دیدن کرد و نماز گزارد و تجدید عهد کرد، مسجد قُبا است که براساس تقویٰ بنیانگذاری شده است؛ و مسجد فتح، و مسجد فضیح، و مشربهٔ اُمّ ابراهیم، و قبر حمزه، و قُبور شهدا.

و از آنحضرتست که فرمود: وقتی کسی می‌خواهد از مدینه خارج شود، آخرین نقطه‌ای که دیدار می‌کند باید قبر پیامبر(ص) باشد که به قصد وداع به آنجا رود و همانند روزی که به آنجا رفت عمل کند و همان گفته‌ها را بگوید و دعا کند و بدانگونه که می‌تواند عمل وداع را انجام دهد و بیرون آید.

در باب میقاتهای اِحرام

از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که فرمود: [جایگاه] اِحرام از میقاتهای پنجگانه‌ایست که پیامبر خدا(ص) مشخص کرده است: میقات اهل مدینه ذوالْحلَیفه[1] می‌باشد که همان مسجد شجره است. میقات اهل شام جُحفه[2] است و میقات اهل یمن یَلَمْلَم است و میقات اهل طائف قَرْن است [قَرْن المنازل اسم جایی است.] ومیقات اهل نجد، عقیق [وادی عقیق تقریباً در یکصد کیلومتری مکّه] است. اینها میقات کسانی است که اهل آن سرزمینند و یا اهل سایر بلاد که مسیر حرکتشان از آنجاست.

و از آنحضرتست که فرمود: تمامیّت حجّ و عمره به آنست که از میقاتهایی که پیامبرخدا(ص) تعیین کرده است محرم شوی؛ و هیچکس را نشاید که پیش از وقت [میقات] محرم شود. و اگر کسی پیش از وقت محرم شود و مرتکب عملی شود که اِحرامش را باطل کند، چیزی بر عهدهٔ ا ونیست تا آنکه به میقات رسد و از آنجا محرم

---

1. D gl. ذوالحلیفه جایی است در شش میلی مدینه.

2. D gl. جُحفه میقات اهل شام است؛ و آن روستایی بوده است بزرگ در هشتاد و دو میلی مکّه و قبلاً نامش مَهْیَعه بود. بنی عبید که برادران عاد بودند در آنجا ساکن شدند؛ و بعداً عمالقه آنان را از مدینه بیرون کردند و پس از آن سیلی جُحاف [بنیان کن] آمد و آنان را از بین بُرد و آنجا جُحفه نامیده شد.

شود.

و از آنحضرتست که فرمود: کسی که می‌خواهد عمرهٔ مفرده در ماه رجب بجا آورد و می‌داند که پیش از شعبان به میقات نمی‌رسد، اگر خوف از دست دادن عمره در ماه رجب را داشته باشد، می‌تواند پیش از میقات محرم شود و نباید احرام پیش از میقات را رها کند، چرا که وقتی به میقات رسد، عمره‌اش شعبانیّه می‌شود و اگر پیش از میقات محرم شود، عمره‌اش رجبیّه خواهد بود؛ زیرا عمرهٔ رجبیّه افضل است و او هم نیّت عمرهٔ رجبیّه داشته است.

و از آنحضرتست که در بارهٔ کسی که از پشت شجره [مسجد شجره] حرکت می‌کند، فرمود: او باید بین مسجد شجره و جُحفه محرم شود.

و نیز آنحضرت فرمود: هر کس به میقات رسد و فراموش کند یا نداند که باید از آنجا محرم شود و از آنجا بگذرد و به مکّه رسد سپس متوجه شود، اگر فرصت دارد و می‌تواند بازگردد به میقات، باید بازگردد و از آنجا محرم شود. و اگر خوف آن دارد که به حجّ نرسد یا آنکه نمی‌تواند برگردد باید از آنجا که هست محرم شود. و اگر در مکّه است و می‌تواند از حرم بیرون رود و از حلّ، مُحرم شود و به حالت احرام داخل حرم آید، باید چنان کند و اگر نمی‌تواند باید از همانجا که هست محرم شود.

و از آنحضرتست که فرمود: هر کس منزلش از میقاتها به مکّه نزدیکتر است، باید از منزلش محرم شود و لازم نیست که به میقات رود.

علی(ع) فرمود: «از تمامیّت حج آنست که از خانه‌ات [محّل مسکونی خانواده‌ات] محرم شوی.» البته این برای کسی است که محّل سکونتش از میقات به مکّه نزدیکتر باشد.

در بیان احرام

از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش روایت شده است که چون رسول خدا(ص)

آهنگ حجةالوداع کرد، به راه افتاد و چون به [مسجد] شجره رسید، به مردم دستور داد که موهای زیر بغل و زهار را بتراشند، غسل کنند و جامه از تن برگیرند و رداء و ازار [لُنگ] بر تن افکنند و یا دو جامه [پارچه] هر چه باشد؛ که یکی را بر کمر بندند و دیگری را بر دوش افکنند. [ازار باید از ناف تا زانو را بپوشاند و رداء بایستی دو شانه و یا یکی از آنها را بپوشاند].

و جعفربن محمد(ع) فرمود: هر کس قصد احرام بستن دارد، شاربش را بچیند و ناخنهایش را بگیرد و هر کدام را اوّل انجام دهد، اشکالی ندارد. و اگر می‌تواند، هنگام زوال خورشید، آن را به پایان بَرَد؛ زیرا بهترین اوقات احرام است و هر وقت از شب یا روز محرم شود، اشکالی ندارد.

و از آنحضرتست که در بارهٔ زنی که در حال حیض و نفاس است و به میقات می‌آید، فرمود: غسل می‌کند و همانند مردم مُحرم شود. و هر کس پیش از میقات غسل کند، کفایت از غسل احرام می‌کند.

و از آنحضرتست که نهی کرد از اینکه هر کس قصد احرام دارد خود را معطّر به بوی خوشی کند که رایحه‌اش بعد از احرام باقی می‌ماند؛ یا اینکه روغن خوشبو به بدن خود بمالد. نیز شخص محرم نباید پیراهن و شلوار بپوشد و عمامه و کلاه بر سر گذارد و چکمه و جوراب بپاکند و نیز نباید دستکش به دست کند و رو بنده بیاندازد و همچنین نباید از هر گونه جامهٔ دوخته شده برای پوشش استفاده کند و نباید سرش را بپوشاند. و زن باید جامه بپوشد و سرش را بپوشاند و اِحرام او در چهره‌اش می‌باشد و قسمت کمی از ردایش را از سمت بالای سر در مقابل چهره قرار می‌دهد [و نباید چهره‌اش را بپوشاند ولی برای حفظ از نامحرم می‌تواند چادر یا مقنعه‌اش با دست خود مقابل صورت بیاورد] و استمتاع از زنان، و نیز صید، و تراشیدن مو و کندن آن، و گرفتن ناخن و کشتن جانوری که در بدن به وجود می‌آید [مانند شپش] برای محرم حرام است. بعداً همهٔ محرّمات احرام و نیز کفّارهٔ ارتکاب محّرمات احرام را خواهیم گفت.

و از آنحضرتست که فرمود: هر کس می‌خواهد محرم شود باید نماز بگزارد و پس از

نماز احرام ببندد. اگر وقت نماز فرض است، آن را بگزارد و هر چه می‌خواهد پس از آن نافله بخواند ـ اگر نمازیست که پس از آن نافله هست ـ و محرم شود. و اگر وقت نماز فرض نیست، نماز تطوعی بخواند و محرم شود. و نباید بدون نماز محرم شود مگر اینکه آن را نداند یا عذر داشته باشد. و کسی که احرام بندد و نماز نگزارد، چیزی بر او نیست جز اینکه فضیلتی را از دست داده است.

و از آنحضرتست که فرمود: وقتی قصد احرام بستن می‌کند باید نیّت کند و بگوید آنچیزی را که برای آن محرم می‌شود که حج و عمره است یا حجّ مفرد است و یا عمرهٔ مفرده است. می‌گوید: خدایا! من می‌خواهم عمرهٔ تمتّع را برای حجّ بجای آورم.[1] یا می‌گوید: خدایا! من می‌خواهم حجّ قِران بجای آورم. و این در صورتی است که قربانی همراه او باشد. یا می‌گوید: خدایا! من می‌خواهم حجّ بجای آورم. در صورتی که قصد حجّ إفراد دارد. و اگر می‌خواهد عمره بجای آورد، می‌گوید: خدایا! من می‌خواهم عمره بجای آورم؛ و این عمل را بر اساس کتاب تو و سنّت پیامبرت انجام می‌دهم [و می‌گوید:] اللهّم و محلّی حیثُ حَبَسْتَنی لَقدرک الّذی قَدَرتَ عَلَیَّ، اللهّم فَاَعِنّي عَلیٰ ذلک و یَسِّرْه لي و تَقَبَّلْهُ مِنِيّ. سپس هر دعائی که دوست دارد می‌خواند. و اگر هر فعلی را که می‌خواهد انجام دهد یعنی حجّ یا عمره، در نیّت داشته باشد و به زبان نیاورد، کفایت می‌کند.

و از آنحضرتست که فرمود: حجّ افضل، حجّ تمتّع است که عمره را به جای آورند و سپس حجّ را و این همانست که قرآن آن را نازل کرده و پیامبر خدا بیانش فرموده است. حضرت در حجة‌الوداع قربانی آورده بود؛ پس چون به مکّه رسید و طواف خانه کرد و سعی میان صفا و مروه انجام داد، آنچه بر او نازل می‌شد، نازل شد. پس فرمود: اگر زمان گذشته باز می‌گشت [اگر قبلاً می‌دانستم که از طرف حضرت حق، توسّط جبرئیل این دستور به من می‌رسد]، قربانی همراه نمی‌آوردم و حجّ تمتّع بجای می‌آوردم؛ پس هر کس قربانی به همراه ندارد، اکنون از احرام در آید و مُحِلّ شود. پس همهٔ مردم از احرام در آمدند و آن اعمال را عمره قرار دارند جز آنان که قربانی به همراه آورده بودند. سپس در

1. C omits phrase erroneously.

روز ترویه از مسجدالحرام برای حجّ احرام بستند. پس برای کسانی که اهل حرم نیستند، چگونگی تمتّع از عمره به حج همانست که ذکر شد بدانگونه که خدای تعالی فرموده است. زیرا اهل حرم هر وقت مایل باشند می‌توانند عمره بجای می‌آورند؛ خداوند برای کسانی که اهل سرزمینهای دیگرند گشایشی قرار داده که در یک سفر، حجّ و عمره را بجای آورند و این، رحمت و منّت و احسانی است از سوی خداوند بر خلقش.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: هر کس می‌خواهد حجّ تمتّع بجای آورد، باید برای عمرهٔ تمتّع هفت شوط [دور] طواف خانه کند و دو رکعت نماز طواف بگزارد و هفت بار سعی میان صفا و مروه بجای آورد که از صفا شروع و به مروه ختم کند. وقتی چنین کرد عمره را بجای آورده و باید از احرام خارج شود و به کوتاه کردن مو و ناخنهایش بپردازد [تقصیر] و قسمتی از آن را باقی گذارد برای هنگام حلق [تراشیدن سر] در حجّ و به حالت مُحِلّ باقی بماند؛ فقط اگر وقت حجّ نزدیک باشد، باید خود را ژولیده و شبیه به مُحرم قرار دهد. و چون روز ترویه شد، از مسجدالحرام، محرم شود همانطور که از میقات محرم شده بود. و کسی که قربانی آورده و حجّ قِران باید انجام دهد، نباید از احرام خارج شود؛ چون خدای عزوجل می‌فرماید:[1] «و متراشید سرهای خود را تا برسد قربانی به جایگاه خویش.» و هر کس قصد حجّ اِفراد دارد، پیش از حجّ بر او طواف نیست.

و روایت شده است از علی بن حسین(ع) که حجّ اِفراد بجای آورد؛ چون به ذی‌طُویٰ رسید، راه ثنیه به سوی منی را در پیش گرفت و وارد مکّه نشد. و هر کس قصد عمره دارد [یعنی عمرهٔ مفرده] طواف و سعی می‌کند چنانکه ذکر کردیم و از احرام خارج می‌شود و هر گاه خواست باز می‌گردد.

بیان تقلید، اشعار، تجلیل و تلبیه

هر کس قربانی آورده است، پس از احرام باید به تقلید و اشعار و تجلیل و سوق دادن

---

1. ۲/۱۹۶.

آن پردازد؛ پس چون به بَیْداء[1] رسید، لبیّک گفتن را با صدای بلند شروع کند.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: مردم [پیش از این] به تقلید [معنای تقلید را پیش از این آوردیم] شتر و گاو و گوسفند می‌پرداختند و امروز تقلید گاو و گوسفند را رها کرده‌اند. و فرمود: آن را با سَیْر یا خیط تقلید کن. و شترها را باید تقلید کرد و بر گردنشان دمپائی [سرپائی] کهنه‌ای که در آن نماز گزارده شده آویخت. پس اگر صاحبش او را گم کرد، با نشان دمپائی خود آن را بشناسد. و اگر کسی او را یافت بداند که قربانی است.

و از جعفر بن‌محمد سئوال شد که اگر کسی شتری را به عنوان قربانی بیاورد، چه باید بکند؟ فرمود: وقتی از جایگاه بستن احرام یعنی میقات راه می‌افتد، باید او را اِشعار کند بدینگونه که کوهان او را از سمت راست با تکّه‌ای آهن زخمی کند تا از آن خون جاری شود. و او را تقلید و تجلیل [تجلیل یعنی انداختن جُلّ و روپوش بر روی حیوانی که می‌خواهند قربانی کنند] کند و سوقش دهد. و چون به بیداء رسید، اگر از مسجد شجره محرم شده است، تلبیه را با صدای بلند شروع کند.

علی(ع) قربانی خود را تجلیل می‌کرد و [بعد از قربانی شدن] روپوشهای آن را صدقه می‌داد.

و از جعفر بن‌محمد(ع) است که در بارهٔ قول خدای عزوجل:[2] «آن؛ و هر کس بزرگ شمرد شعارهای خدا را همانا آنست از پرهیزکاری دلها. برای شماست در آن سودهایی تا سرآمدی معیّن؛ سپس فرودگاهش به سوی خانه‌ایست کهن.» فرمود: مراد همان قربانی

---

1. D gl. - در مجمع‌البحرین چنین گفته است: بیداء سرزمین خاصّی است میان مکّه و مدینه که از ذوالحلیفه ـ به طرف مکّه ـ یک میل فاصله دارد. بیداء مشتّق از اِباده به معنی هلاک کردنست. و در حدیث آمده است که نباید در بیداء نماز خواند؛ و دلیلش اینست که آنجا از مکانهایی است که مورد غضب قرار گرفته. و نیز در مجمع آمده است که: «گروهی با خانه خدا می‌جنگیدند، پس چون در بیداء فرود آمدند، خداوند جبرئیل را فرستاد که می‌گفت: ای بیداء! آنان را هلاک کن. پس بیداء آنان را در خود فرو برد.» و نیز در آن آمده است که: «بیداء همان ذات جیش است» و در جای دیگر آمده است که: «گفتم: بیداء کجاست؟ گفت: جعفر هرگاه به ذات جیش می‌رسید، بر سرعتش می‌افزود. آنگاه نماز نمی‌گزارد تا به مَعْرس‌النبی(ص) برسد. گفتم: حدود ذات جیش کجاست؟ گفت: سه میل پائین‌تر از حفیره.

2. ۲۲/۳۲ ـ ۳۳.

است که خداوند آن را بزرگ می‌دارد. فرمود: اگر نیاز به سواری او داشت، بر او سوار شود بی‌آنکه بر او سختگیری کند. و اگر خواست شیر او را بدوشد، بگونه‌ای بدوشد که باعث لاغری او نشود.

و از آنحضرتست که در بارهٔ آن قربانی که در راه تلف می‌شود یا عضوی از او می‌شکند [و نمی‌تواند تا قربانگاه بیاید] فرمود: اگر به صورت نذر یا جزاء [کفاره] بوده، بر ذمّهٔ اوست که قربانی کند. و اگر تطوعی بوده، چیزی بر او نیست. و آنچه بر ذمّهٔ اوست و قربانی می‌کند [یعنی شتر را] نباید خودش پس از نحر از او بخورد و باید همه‌اش را صدقه بدهد. و اگر تطوعی است می‌تواند خودش از آن بخورد، اِطعام کند و صدقه دهد.

و از آنحضرتست، از پدرش که پیامبر خدا(ص) وقتی به بیداء نزدیک شد، با صدای بلند تلبیه را شروع کرد و گفت: «لبَّیک[1] اللّٰهُمَّ لبَّیک، لبَّیک لاشریکَ لک لبَّیک، اِنَّ الحمد[2] و النِّعْمةَ لکَ والمُلک لاشریک لک.[3]» و چیزی بر آن نیفزود.

و روایت شده است از اهل بیت که برخی از ایشان عبارات دیگری بعد از آن گفته است: لبَّیک[4] ذَاالمَعٰارج، لبیّک داعیاً الی دارالسلام، لبیّک غفّار الذُّنوب، لبیّک مَرهوبٌ[5] مرغوبٌ الیک، لبیّک[6] ذاالجلال و الاِکرام، لبیّک اِلٰهَ الخلق، لبیّک کاشف الکَرْب.

و مانند این عبارات بسیار است ولی آنچه حتمی و سنّت است چهار لبیک است. و هر کس چیزی از ذکر خدا و تعظیم او و تلبیهٔ او بدان مقدار که می‌تواند، بر آن بیفزاید و چنانکه شایسته است خدا را یاد کند، فضلیت و نکوئی و خیر است.

و از جعفر بن محمد(ع) است که فرمود: پس از آنکه محرم شدی، تلبیهٔ بسیار بگو پس از هر نماز فرض و نافله، و هنگامی که شترت تو را حرکت می‌دهد، و هنگامی که به

---

1. T gl. لبیّک را در اجابت می‌گویند؛ و منصوب بودنش به جهت مصدری است [یعنی مفعول‌مطلق است] یعنی اجابت می‌کنم تو را اجابتی پس از اجابت.

2. T gl. همزهٔ اِنَّالحمد راهم می‌توان مکسور خواند، بنابراینکه مبتدا باشد، و هم مفتوح، که در معنی بِاَنَّالحمد باشد.

3. C omits the whole line.

4. C, S, add یا

5. D, C, S add و C, S مرهوباً و مرغوباً.

6. C adds یا

بلندی می‌رسی، یا وقتی به بیابانی فرود می‌آیی، و هنگامی که به کاروانی برخورد می‌کنی، یا سحرگاهان از خواب بر می‌خیزی؛ طهارت داشته باشی یا نه.

در باب محرّمات حال اِحرام و کفّارهٔ انجام آنها

خدای تعالی می‌فرماید:[1] «حجّ ماههایی است معلوم، پس آنکه حجّ در آنها کند، نه آمیزش، نه نافرمانی و نه سیتزه کردنی است در حجّ.» و می‌فرماید:[2] «در حال احرام، شکار را مُکشید، و هر یک از شما که دانسته و خواسته آن را بکشد، پس کیفری [کفّاره‌ای] مانند آنچه کشته است از دامهای چارپا.» و نیز فرمود:[3] «حلال است برای شما صید دریا و خوراک به عنوان بهره‌ای برای شما و کاروان؛ و حرام است بر شما شکار دشت تا وقتی در حال احرامید.»

و از علی‌بن ابیطالب(ع)، حسن، حسین، علی بن‌الحسین، محمد بن‌علی و جعفر بن‌محمد(ع) روایت شده است که ممنوع است برای محرم: شکار، جماع، بوی خوش، پوشیدن جامهٔ دوخته شده، چیدن مو، وکوتاه کردن ناخنها. و اگر پس از احرام و قبل از وقوف عرفه، تعّمداً جماع کند، حجّش باطل است، باید قربانی کند و سال آینده به حجّ آید. و اگر زن نیز محرم است و به میل خود از او پیروی کند، بر او نیز همانست؛ ولی اگر مرد او را مجبور کند، یا در خواب باشد و مرد با او نزدیکی نماید، یا اینکه محرم نباشد، چیزی بر او نیست.

و از جعفر بن‌محمد(ع) است که فرمود: هر کس با زنش در حجّ نزدیکی کند و هر دو ندانند که این عمل حرام است یا فراموش کرده باشند یا مرد با زن مباشرت کند [شاید مراد از مباشرت، لمس بدن زن بدون شهوت باشد] چیزی بر آنها نیست.

و از آنحضرتست که فرمود: اگر مُحرمی با زنش نه در فرج نزدیکی کند، کفّارهٔ آن یک

---

1. ۲/۱۹۷.
2. ۵/۹۵.
3. ۵/۹۶.

شتر ماده است و بر او نیست که حجّش را سال بعد اعاده کند.

و از علی(ع)است که فرمود: محرم نه باید نکاح کند و نه برای دیگری عقد بخواند. و اگر نکاح کند، نکاحش باطل است.

و از آنحضرتست که فرمود: اگر مردی [در حال احرام] با زنش نزدیکی کند و به حالت انزال رسد، کفّارهٔ آن قربانی یک شتر است [شاید مراد شتر ماده باشد] و اگر او را ببوسد و از او منی آید، کفّاره‌اش یک شتر است [چه نر و چه ماده]. و اگر او را به دیدهٔ شهوت بنگرد، یا نگاهش را ادامه دهد و از او منی آید، کفّارهٔ آن یک شتر است [شاید مراد شتر ماده باشد] و اگر به قصد شهوت نباشد، چیزی بر او نیست.

و از آنحضرتست که در بارهٔ محرمی که در درون خود فکر شهوت‌آمیز در مورد زنان می‌کند و از او منی می‌آید، فرمود: چیزی بر او نیست. و در مورد کسی که با آلت خود بازی می‌کند و از او منی می‌آید [استمناء] فرمود: بر این فرد همان چیزی واجب است که بر شخص وطی کننده واجب بود.

و از آنحضرتست که در بارهٔ محرمی که زنش را بلند می‌کند و بر روی مرکب می‌گذارد و لباسهایش را منظّم می‌کند و به منظور مرتب کردن وضع او از روی جامه بدن او را لمس می‌کند و از او منی می‌آید، فرمود: اگر آن کار را بدون شهوت انجام داده، چیزی بر او نیست و اگر با شهوت کرده براوست قربانی.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: جدال یعنی [گفتن] «نه وَاللّٰه» و «آری وَاللّٰه» [سوگند خوردن به «اللّٰه» به مقصد نفی یا اثبات چیزی] پس اگر محرم مجادله کند و سه بار سوگند بخورد، بر اوست قربانی.

و از جعفربن محمدبن‌علی است که دربارهٔ قول خدای عزوجل:[1] «و متراشید سرهای خود را تا برسد قربانی به جایگاه خود؛ و اگر یکی از شما بیمار باشد یا اینکه سرش را آسیبی باشد، پس باید فدیه دهد [که عبارتست] از روزه، یا صدقه یا قربانی»، گفت: اگر محرم سرش را بتراشد، مخیّر است به هر شکل که خواست کفّاره دهد: سه روز روزه

---

1. ۲/۱۹۶.

بگیرد، شش مسکین را صدقه دهد به هر یک نصف صاع، و یا یک گوسفند قربانی کند.

واز آنحضرتست که فرمود: اگر محرم به سرش یا ریشش دست کشید، و کمی مو از آنها ریخت، کفّاره ندارد.

و از آنحضرتست که فرمود: اگر محرم نیاز به حجامت داشته باشد، حجامت کند؛ ولی [موهایِ] جایگاه حجامت را نتراشد.

و از آنحضرتست که فرمود: اگر محرم یکی از ناخنهایش را بچیند، یک مشت طعام باید صدقه دهد و اگر همهٔ ناخنهایش را بچیند، باید قربانی کند.

و از آنحضرتست که فرمود: اگر محرم روغن خوشبو برخود بمالد، باید صدقه بدهد.

و از آنحضرتست که به محرم اجازه داده است در صورت نیاز از سُرمهٔ غیر سیاه که بوی خوش نداشته باشد استفاده کند. نیز مسواک کردن و مداوا با هر چیزی را که خوردنش حلال است اجازه داد.

و از آنحضرتست که برای محرم مکروه می‌دانست در حالیکه روی محمل است و در حرکت، خود را در سایه قرار دهد مگر اینکه بر اثر بیماری باشد. ولی هنگامی که در جایی فرود می‌آید، سایه گرفتن را اجازه داد.

و از علی است که در بارهٔ محرمی که بیمار است و نمی‌تواند لباسهایش را در آورد...فرمود: در لباسهایش محرم شود و چنانکه خداوند فرموده است:[1] «پس فدیه‌ای از إطعام یا صدقه یا قربانی»، فدیه دهد.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: اگر محرم از سر جهل یا فراموشی، جامه بپوشد، چیزی بر او نیست.

و از آنحضرتست که فرمود: محرم باید لباسهایش را در آورد و خود را در دو پارچهٔ پاکیزه و سفید[2] قرار دهد. و اگر پارچهٔ سفید نیابد، پارچهٔ رنگین هم بدون اشکال است اگر رنگش از زعفران و وَرْس نباشد [وَرْس گیاهی زرد رنگ است چون کنجد که برای

1. ۲/۱۹۶.

2. T gl. سفید بهتر است و بدان امر شده است مگر اینکه نیابد (مختصر).

رنگ کردن بکار می‌رود]. همچنین زن محرمه نباید لباسهایی چنان رنگین بپوشد؛ و برای زن محرمه پوشیدن زیور جایز است اگر برای مردان آشکار نکند.[1] و فرمود: اگر محرم نیاز به بستن سلاح داشته باشد، اشکالی ندارد.

و از آنحضرتست که فرمود: اشکالی ندارد که محرم اگر دمپائی نیافت، و یا احتیاج به پوشیدن پاپوش [کفش]داشت، کفشی بپا کند که بالاتر از برآمدگی روی پا را نگیرد.

در باب کفّارهٔ صید در حال احرام

خدای تعالی می‌فرماید:[2] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حالیکه محرمید صید را مکشید و آنکس از شما که آن را بکشد دانسته و خواسته، پس کفّاره‌ای همانند آنچه کشته است، از دامهای چارپا که داوری بدان کند «ذوعدلی»[3] [دادگر، عادل] از شما.» تا آخر آیه. اهل بیت(ع) این آیه را به همینگونه یعنی «ذوعدل» به صورت مفرد، خوانده‌اند و مراد از آن، امام یا کسی است که از طرف امام منصوب شده است. [در قرآن «ذَوَا عدل» آمده است یعنی دو تن عادل.]

و روایت شده است که مردی از یاران ابوعبدالله جعفر بن‌محمد(ع) نزد ابوحنیفه رفت در حالیکه او در حلقهٔ درسش بود و برای مردم فتوا می داد و یارانش گِرد او بودند؛ گفت: ای ابوحنیفه: نظر تو در بارهٔ مُحرمی که صید می‌کند، چیست؟ ابوحنیفه گفت: باید کفّاره بدهد. پرسید: چه کسی باید حکم کفّاره را برای او روشن کند؟ گفت: چنانکه خدای تعالی فرموده است، دو تن عادل. مرد گفت: اگر آن دو تن نظرشان اختلاف داشت؟

---

1. T gl مرد محرم نباید سرش را بپوشاند، و زن محرمه نباید چهره‌اش را؛ ولی می‌تواند قسمتی از جامه‌اش را در برابر چهره قرار دهد. و محرم نباید گوش خود را بپوشاند. ولی اگر به جهت درد سر، دستمالی به دور سر ببندد، یا اینکه اگر مَشک به همراه دارد بند آن را روی سر بگذارد، اشکالی ندارد. و اگر مرد سر خود را بپوشاند یا زن چهره‌اش را، هر یک باید صدقه بدهد. و شستشو اشکالی ندارد ولی سر در آب فرو بردن مکروه است (حاشیه).

2. ۵/۹۵.

3. Qur. ذَوَا ; but in all fatimid MSS. we have ذوُ.

ابوحنیفه گفت: باید دست از حکم برداشت تا اینکه اتفّاق نظر بیابند. مرد گفت: آیا تو نمی‌توانی به تنهایی حکم کنی در بارهٔ صیدی که قیمت آن یک درهم است تا اینکه دیگری بیاید و با تو اتفّاق نظر پیدا کند؛ در حالیکه مطابق رأی خودت [به تنهایی] در بارهٔ دِماء و فُروج و اموال حکم می‌کنی؟ ابوحنیفه نتوانست جواب بدهد؛ نگاهی به اصحابش کرد و گفت: «این مسأله، مسأله‌ای رافضی است.» اینکه ابوحنیفه می‌گوید نباید حکم کرد تا اینکه دو عادل اتفّاق نظر بیابند، [در حقیقت] اِبطال حکم است. زیرا در هر موردی که آنان در یک فتوا اتفّاق نظر دارند، دیگران در آن فتوا با آنان مخالفند. و چون یاران ابوحنیفه پی‌بردند که نظر او در اینجا نادرست است، چنین گفتند: «باید به حکم آن عادلی که قیمت کمتری می‌دهد، عمل کرد؛ زیرا هر دو در قیمت کمتر، اتفّاق نظر دارند.» و این، قولی است که [دو اشکال دارد، یکی اینکه] هنگام ارزش گذاری بی‌ثمر است؛ چراکه گفتهٔ آنان در صورتی درست است که مطابق قیاسشان قیمت گذاری بر حسب دینار یا درهم یا مشابه آن انجام گیرد و یکی از دو حَکَم بگوید: قیمت آن پنج درهم است و دیگری بگوید: قیمت آن ده درهم است. و در نتیجه به نظر آنان [یعنی یاران ابوحنیفه] گوئی چنانست که آن دو بر پنج درهم اتفّاق نظر دارند؛ ولی در حقیقت اتفّاق نظری وجود ندارد؛ زیرا اگر او پنج درهم کفّاره بدهد، بر حسب نظر کسی که گفته است کفّارهٔ او ده درهم است، [آن پنج درهم] کفایت نمی‌کند. بعلاوه [یعنی اشکال دیگر اینکه] کفّارهٔ صید [درهم و دینار و امثال آن نیست] گاه به چیزهای گوناگونی است مثل: چهارپایان یا اِطعام مساکین و یا روزه. و در این موارد، یک حدّاقلی وجود ندارد که بر آن اتفّاق شود بلکه به نظر هر یک از آن دو عادل، کفّاره همان چیزی است که او تشخیص داده است. و اگر گروهی در آن اتفّاق نظر داشته باشند، دیگران با آن مخالفند [و در نتیجه هیچگاه اتفّاق نظر حاصل نخواهد شد] و این، مطلبی است روشن؛ البته برای کسی که در آن تدبّر کند و توفیق فهم آن را بیابد.[1]

و از جعفر بن محمد(ع) است که در بارهٔ قول خدای تعالی:[2] «و هر کس، بار دیگر چنان

1. From here an S is very defetive.

2. ۵/۹۵.

کند، پس خدا از او انتقام می‌گیرد.» گفت: اگر کسی در حال احرام صیدی را بکشد، بر او حکم می‌شود که کفّارهٔ همانند آن را بدهد. و اگر دوباره چنان کند و صید دیگری را بکشد، دیگر بر او حکم نمی‌شود و خدا از او انتقام می‌گیرد.[1]

و از آنحضرتست که دربارهٔ قول خدای تعالی:[2] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حالی که محرم هستید صید را مکشید.» تا آنجا که می‌فرماید: «یا کفّاره طعام مساکین، یا برابر آن، روزه.»»، گفت: هر کس در حال احرام صیدی را بکشد و کفّارهٔ مثل آن را از چهارپایان داشته باشد، باید بدهد؛ و اگر قربانی نیابد باید قیمت آن را صدقه بدهد. و آنجا که خداوند می‌فرماید: «یا برابر آن، روزه » یعنی برابر کفّاره؛ و آن هنگامی است که نه قربانی بیابد و نه بهای آن را داشته باشد.

و از آنحضرتست که فرمود: اگر کسی صیدی را بکشد در حالیکه مُحرم است یا اینکه در حجّ تمتّع است [یعنی اینکه بعد ازعمره از احرام آن خارج شده ولی در حرم است]، و کفّاره نیابد و روزه بگیرد سپس در حال روزه که هنوز از آن فارغ نشده است، بتواند کفّاره بدهد، قضای کفّاره بر او واجب نیست، و کفّارهٔ صید [یعنی روزه] پیش از این انجام شده است.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که در مورد محرمی که شتر مرغ شکار می‌کند، فرمود: باید شتر ماده‌ای راکه به کعبه رسد قربانی کند. و اگر آن را نیافت، شصت مسکین اطعام کند و اگر نتوانست، هیجده روز روزه بگیرد.

و از آنحضرت سئوال شد در بارهٔ گروهی که در حال احرام جوجهٔ شتر مرغ را شکار کرده‌اند؟ فرمود: باید به جای هر یک جوجه‌ای که خورده‌اند، یک شتر ماده کفّاره بدهند.

و از علی(ع) است که در بارهٔ مُحرمی که تخم شتر مرغ را می‌شکند، فرمود: باید به تعداد تخمهایی که شکسته است، شترهای نر را بر شترهای ماده بِکَشَد و بچّه شترهایی که از آنها زائیده می‌شود، قربانی‌اند؛ و اگر بچّه‌ای زائیده نشد، چیزی بر او نیست. زیرا

1. T gl. و هماناکفّاره در اوّل است. از مختصر.
2. ۵/۹۵.

تخمها نیز چنینند یعنی بعضی از آنها سالمند [و تبدیل به جوجه می‌شوند] و بعضی از آنها خراب می‌شوند. و اگر در درون تخمهای شکسته شده، جوجه‌ای باشد که هنوز در آن روح دمیده نشده است، کفّارهٔ آن چنین است که شترهای نر را بر ماده بیاندازد به طوری که بفهمد شتر ماده آبستن شده است؛ بعد از آنکه فهمید شتر ماده آبستن است، اگر بچه زایید، آن بچه قربانی است و اگر سقط جنین کرد، چیزی بر آن فرد نیست، زیرا جوجه‌های داخل تخم نیز چنین است برخی از آنها جوجه می‌شوند و برخی از بین می‌روند. امّا اگر درون تخم جوجه‌ای باشد که در آن روح دمیده شده باشد، به تعداد آن تخمها باید شتران نر را بر شتران ماده بیاندازد تا اینکه شتران ماده آبستن شوند و جنین‌ها در شکمشان به حرکت در آید؛ سپس هر کدام که بچه زایید، بچه‌اش قربانی است و هر کدام که بچه‌اش مُرد، چیزی بر آن فرد نیست. زیرا جوجه‌های داخل تخم نیز چنینند یعنی برخی از آنها پوست را می‌شکند و از آن برون می‌آید و برخی درون پوست می‌میرد.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که در بارهٔ محرمی که خر وحشی شکار کند، فرمود: باید یک شتر ماده قربانی کند، و اگر نتوانست، شصت مسکین را طعام دهد و اگر نتوانست، هیجده روز روزه بگیرد.

و از جعفر بن محمد(ع) است که در بارهٔ محرمی که گاو وحشی شکار کند، فرمود: باید یک گاو اهلی قربانی کند. اگر نتوانست، سی مسکین را طعام دهد و اگر نتوانست، نُه روز روزه بگیرد.

و از آنحضرتست که در مورد شکارآهو در حال احرام فرمود: باید یک گوسفند قربانی کند، و اگر نیافت ده مسکین را صدقه دهد و اگر نیافت، سه روز روزه بگیرد.

و از آنحضرتست که فرمود: کفّارهٔ صید کفتار، خرگوش، کبوتر و دیگر پرندگان شبیه کبوتر، یک گوسفند است. و در سوسمار، موش صحرائی و خارپشت [جوجه تیغی]، یک بزغاله کفّاره دهد. و در صید روباه، نیز قربانی کند [در بعض روایات آمده است که گوسفند قربانی کند].

و از آنحضرتست که فرمود: در مورد تخم کبوتر و دیگر پرندگان مشابه، باید همان

کاری که در باب تخم شترمرغ با شتران می‌کرد، در اینجا با گوسفند کند. و قبلاً به تفصیل ذکر شد.

و در مورد جوجهٔ آنها چنین فرمود: در هر جوجه، یک برّه است [بچه گوسفندی که تازه از شیر گرفته شده است].

و از آنحضرتست که در مورد گروهی که یک شکار می‌کنند فرمود: بر هر یک از آنان جداگانه کفّاره است.

و از آنحضرتست که فرمود: محرم حقِ صید کردن ندارد نه در غیر حرم و نه در حرم. و نیز نباید کسی را به صید راهنمایی کند و راهنمایی او موجب شکار شود.

از آنحضرت(ع) سئوال شد در بارهٔ محرمی که در حال اضطرار [گرسنگی] است و بعد به یک شکار و یک مردار می‌رسد؛ ازکدام بخورد؟ فرمود: باید از صید بخورد و اگر توانست، کفّاره بدهد.

و از آنحضرتست که فرمود: اگر محرم به طرف صید تیری بیفکند که دست یا پای او را بشکند، چنانچه صید را سرِ پا ببیند که مشغول چریدن است، باید یک چهارم کفّاره را بدهد. و اگر صید از برابر او بگریزد و او نداند که چه بر سر او آمده است، باید کفّارهٔ کاملی را بدهد.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع)است که فرمود: محرم نباید ازگوشت شکار، چه تازه و چه خشک، بخورد.

و از علی(ع) است که فرمود: کسی که کودکی را به حج آورده و آن کودک، صید کرده است، بر آنکس که او را به حج آورده، کفّاره واجب است.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: اگر غلامی که محرم است شکار کند و مولایش او را به حجّ آورده باشد، کفّاره بر مولا واجب است. ولی اگر غلام، محرم نباشد و صید کند و مولایش به او دستور صید نداده باشد، چیزی بر مولا نیست.

و از علی(ع) است که فرمود: وقتی محرمی که صید کرده است کفّاره می‌دهد، نباید چیزی ازکفّاره را خودش بخورد.

و از آنحضرتست که فرمود: محرم، وقتی صیدی را بکشد، باید کفّاره دهد، خواه قتلش عمد باشد یا خطا.

و از آنحضرت سئوال شد دربارهٔ محرمی که در حال احرام در خانه‌اش صیدی دارد. فرمود: اشکال ندارد.

و از علی(ع) است که در بارهٔ پرندگان کوچک و گنجشگان و چکاوک و مشابه آنها، فرمود: اگر محرمی آنها را شکار کند، باید یک مُدّ [معادل ۷۵۰ گرام] از طعام کفّاره دهد.

و از جعفر بن‌محمد(ع) است که محرم را نهی کرد از اینکه در حال احرام ملخ را صید کند و بخورد. امّا اگر به خطا آن را بکشد یا اینکه زیر پای چارپایش لِهْ شود، چیزی بر او نیست. و اگر عمداً آن را بکشد، کفّاره‌اش یک کف از طعام است.

و از آنحضرتست که فرمود: اگر کسی بزمجه یا زنبوری را در حال احرام بکشد و به عمد نباشد چیزی بر او نیست و اگر عمدی باشد، یک کف از طعام باید اطعام کند؛ و همچنین است در مورد مورچه‌های بزرگ و کوچک، پشه، کنه و شپش.

و از علی(ع) است که پیامبر خدا کشتن موش را در غیر حرم[1] و در احرام[2] اجازه داد.

و از جعفر بن‌محمد(ع) است که فرمود: کشتن گرگ، کرکس، زغن، موش، مار و عقرب برای محرم اشکالی ندارد و نیز هر چه که با او دشمنی و ایذاء کند و او در وحشت باشد مانند سگ هار و هر نوع درنده و یا هر چه که ترس از آزار و صدمهٔ آن داشته باشد.

و از آنحضرتست که فرمود: صید دریا همه‌اش برای محرم و مُحِلّ[3] مباح است. و محرم می‌تواند از آن بخورد و نیز ذخیره کند.

و از آنحضرت سئوال شد دربارهٔ پرندهٔ دریائی. فرمود: هر پرنده‌ای که در بیشه‌زار است، در خشکی تخم می‌گزارد و صاحب جوجه می‌شود، صید خشکی است. و اگر پرنده‌ای در خشکی زندگی کند ولی در آب تخم بگذارد و صاحب جوجه شود، صید دریائی است.

---

1. T, S, E غیرحرم ; D, C حرم

2. S حرم

3. T var.

و از آنحضرت سئوال در بارهٔ مرغ سندی [شاید مراد بوقلمون باشد] حضرت فرمود: آن از صید نیست؛ شکار در مورد پرنده‌ای صادق است که بتواند پرواز کند.
و از آنحضرتست که فرمود: کسی که کفّارهٔ صید می‌دهد، اگر حجّ بجای آورد باید آن را در مِنی قربانی کند؛ و اگر عمره بجای آورد، در مکّه.

دخول در حرم و اعمال آن

از جعفر بن‌محمد(ع)، از پدرش، از پدرانش، از علی(ع) روایت شده است که پیامبر خدا(ص) نهی کرد از اینکه کسی صید مکّه را برماند و درخت آن را بِبُرد و گیاهش را بِکند. ولی کندن گیاه «اِذْخِر» [گیاهی است خوشبو که معروف است] و نیز چوبدست چوپان را اجازه داده است. و فرمود: اگر برخورد کردید با کسی که در حرم مشغول کندن گیاه یا بریدن درخت و یا رماندن صید است، می‌توانید او را با قهر از این کار بازدارید. و به جهت انجام محرّمات حرم تنبیهش کنید.
و از جعفر بن‌محمد(ع) است که فرمود: هر کس درختی را قطع کند یا گیاهی از حرم را بکند، باید قیمت آن را صدقه دهد.
و از آنحضرتست که فرمود: اگر کسی که مُحِلّ است [نه محرم] در محدودهٔ حرم، چیزی را صید کند، باید قیمت آن را بپردازد [صدقه دهد].
و از آنحضرتست که فرمود: اگر کسی در غیر حرم به جانب صید تیر افکند و به او اصابت کند، و صید با مشقّت و زحمت خود را بکشاند و به حرم رساند و بر اثر آن ضربه، در حرم بمیرد، چیزی بر آن فرد نیست.
و از آنحضرتست که فرمود: اگر کسی صیدی را بگیرد و با آن صید که زنده است داخل حرم شود، حق نگهداری را ندارد و باید آزادش کند. و اگر آن را در بیرون حرم ذبح کرد و ذبح شده به درون حرمش آورد، چیزی بر او نیست.
و از ابوجعفر محمدبن علی(ع)است که در بارهٔ مردی که پرنده‌ای را از مکّه بیرون

آورده و به کوفه برده بود فرمود: باید آن را به حرم باز گرداند.

و از جعفر بن‌محمد(ع) سئوال شد در بارهٔ مردی که صیدی همراه دارد و به حرم داخل می‌شود، آیا می‌تواند آن را همراه خود بیرون برد؟ فرمود: نه؛ وقتی درون حرم آمد، نگهداری صید بر او حرام است.

و از آنحضرتست که فرمود: لُقَطَهٔ حرم را نباید برداشت [القطه یعنی چیزی که گمشده است] باید آن را در جای خود بگذارید تا هر کس آن را گم کرده بیاید و بردارد.

و از علی(ع) نقل شده است که هر گاه می‌خواست وارد حرم شود، غسل می‌کرد.

و از جعفر بن‌محمد(ع) است که فرمود: هر کس حجّ تمتّع انجام می‌دهد [که مشتمل است بر عمره و حجّ] وقتی وارد حرم شد، باید تلبیه را قطع کند و شروع به گفتن «الله‌اکبر» و «لااله‌الاّالله» نماید.

و از آنحضرتست که فرمود: کسی که به قصد حجّ یا عمره وارد مکّه می‌شود، ابتدا باید با روبنه‌اش را در جایی فرود آورد، سپس آهنگ مسجدالحرام کند. مستحب است که پابرهنه و با آرامش و وقار به مسجد رود و از باب بنی‌شیبه که باب عراقیّین است وارد شود؛ و هر چه می‌تواند دعا کند.

و از اهل بیت(ع) وجوه بسیاری در مورد دعای هنگام دخول، روایت شده است که ذکر آنها به طول می‌انجامد و دعای مشخّصی هم که متعیّن باشد وجود ندارد.

و از علی(ع) نقل شده است که پیامبر خدا(ص) در حجة‌الوداع وقتی به مسجدالحرام در آمد، از رُکن [منظور رکن عراقی است که همان حجرالاسود باشد] شروع کرد؛ به استلام آن پرداخت سپس مشغول طواف شد.

در باب طواف

از ابوجعفر محمدبن علی(ع) [1] است که فرمود: هیچ بندهٔ مؤمنی نیست که این خانه را

1. C. از جعفربن محمد(ع).

هفت بار طواف کند و دو رکعت نماز گزارد، و طواف و نمازش را به نکوئی انجام دهد، مگر اینکه آمرزیده شود.

و از ابوعبدالله جعفر بن‌محمد(ع) است که فرمود: طواف از ارکان حج است و هر کس طواف واجب را عمداً ترک کند، حجّش درست نیست.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) [1] است که فرمود: چون پیامبر خدا(ص) داخل مسجدالحرام شد از رکن[2] شروع کرد؛ به استلام آن پرداخت؛ سپس در حالیکه بیت در طرف چپ آن حضرت قرار داشت، هفت بار طواف کرد که سه شَوْط آن را به صورت هَرْوَلَه [یعنی سریع و با گامهای کوچک] انجام داد و چهار شَوْط آن را آهسته و آرام.

واز جعفر بن‌محمد است که فرمود: زنان نباید در طواف هَرْوَلَه کنند.

و از آنحضرتست که فرمود: پیامبر خدا(ص) در هر بار طواف وقتی به رکن عراقی ـ که در آن حجرالاسود است ـ و رکن یمانی می‌رسید آنها را استلام می‌کرد.

و از آنحضرتست که فرمود: کلام و دعا طواف را باطل نمی‌کند. و قرائت قرآن، افضل است.

و از هل بیت(ع) وجوه بسیاری در دعای طواف رسیده است که البته هیچیک از آنها متعیّن نیست. ایشان ترغیب کرده‌اند که طواف کننده وقتی به حدّ فاصل میان رکن اسود و درِ خانه می‌رسد در آنجا دعا کند.

و از آنحضرتست که فرمود: باید کسی را که علیل است و کسی را که نمی‌تواند راه برود، حمل کنند [به دوش گیرند] و طواف دهند. و اگر بتواند مختصری با پای خود راه برود، یا در صفا و مروه بایستد، باید چنان کند. و فرمود: حمل کننده و حمل شونده وقتی طواف می‌کنند از هر دو کفایت می‌کند.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که اجازه داده است طواف کننده نعلین به پا داشته باشد. و فرمود: پیامبر خدا(ص) [یکبار] در حالیکه بر شتر خود سوار بود طواف خانه کرد و در دستش عصای سر کجی بود که هر گاه به رکن می‌رسید با آن استلام رکن

1. C از جعفربن محمد(ع).

2. C adds اسود.

می‌کرد.

و از آنحضرتست که فرمود: طواف جز با طهارت درست نیست و هرکس بدون وضو طواف کند، آن طواف قابل قبول نیست. اگر کسی بدون وضو طواف مستحبی کند سپس وضو بگیرد و دو رکعت نماز طواف بجای آورد، اشکالی ندارد. ولی طواف فرضی بدون وضو کفایت نمی‌کند.

و از جعفر بن‌محمد(ع) است که فرمود: کسی که بر اثر پیشامدی مانند خونْ دَماغ شدن یا درد یا حَدَث یا چیزهای مشابه طوافش را قطع کند و دوباره به طواف بازگردد، آن مقدار طوافی را که قبلاً انجام داده است به حساب آورد و ادامه‌اش را انجام دهد البته در صورتی که قبلاً نصف طواف [یعنی سه شوط و نیم] یا بیشتر بجای آورده است. ولی اگر آنچه قبلاً انجام داده است کمتر از نصف باشد و طوافش مفروض باشد، باید گذشته را رها کند و طواف را از سر بگیرد.

و از آنحضرتست که فرمود: زنی که در حال حیض، نفاس و استحاضه است باید در تمام مواقف حجّ حاضر شود و مناسک خود را بجای آورد مگر طواف خانه و سعی میان صفا و مروه؛ و نباید به مسجدالحرام در آید. و هرگاه پاک شد، آنچه را از او فوت شده است، قضا کند.

و از آنحضرتست که فرمود: کسی که هنگام طواف خسته می‌شود، می‌تواند استراحت کند.

و از آنحضرتست که فرمود: اگر مردم در طواف باشند و وقت نماز فرا رسد، باید طواف خود را قطع کنند و نماز بگزارند، سپس طواف را به پایان برند.

و از آنحضرتست که اجازه داد برای کارهای خیر، طواف قطع شود. و هر کس چنان کند و بازگردد، اگر طوافش تطوعی است می‌تواند دنبالهٔ طواف را ادامه دهد.

و از آنحضرتست که فرمود: هر کس نصف طواف [سه شوط و نیم] یا بیشتر را انجام دهد سپس بیمار شود، آنکه می‌خواهد به نیابت او طواف انجام دهد، باید ادامهٔ آن را بجای آورد. ولی اگر طوافش کمتر از نصف باشد [و بیمار شود] سپس بهبود یابد، باید

طواف را از سر گیرد [هفت شوط انجام دهد] و اگر بیماریش ادامه یابد و بخواهد نایب بگیرد و یا حمل شود، نیز باید هفت شوط انجام گیرد.

و از آنحضرتست که فرمود: اگر وقت نماز فرض فرا رسد، اوّل باید نماز خواند و بعد به طواف پرداخت.

از آنحضرت سئوال شد در بارهٔ کسی که طواف فرض انجام می‌دهد و نمی‌داند که شش بار طواف کرده است یا هفت بار؟ فرمود: باید طوافش را اعاده کند. سئوال شد: اگر شکّ او پس از پایان طواف و خروج از آن باشد، چه؟ فرمود: «به شکّش اعتنا نکند.» و اگر شش بار طواف کند و ظنّ آن داشته باشد که هفت بار است سپس برایش آشکار شود که شش بار بوده است یک شَوْط دیگر طواف کند. و اگر به طوافش بیفزاید و آن را هشت شوط کند، باید شش شوط دیگر بدان بیفزاید سپس پشت مقام ابراهیم چهار رکعت نماز بگزارد. سپس به سعی میان صفا و مروه پردازد. و در این صورت دو طواف انجام داده است: طواف فرض و طواف نافله.

و از آنحضرتست که فرمود: طواف، از بیرون حِجْر [اسماعیل] است و هر کس به درون حِجْر رود باید طواف را اعاده کند.

و از اهل بیت(ع) وجوه بسیاری در دعا هنگام رسیدن به «ملتزم» نقل شده است که ذکر آنها به طول می‌انجامد و دعای خاصّی که متعیّن باشد در آنجا نیست. ملتزم [که همان مستجار است] عبارتست از پشت دیوار کعبه [نزدیک رکن یمانی] و برابر درِ خانه که شخص طواف‌کننده در طواف هفتم بدانجا ملتزم می‌شود و هر چه بتواند دعا می‌خواند و از گناهانش به سوی خدا توبه می‌کند و از او طلب مغفرت می‌نماید.

و استلام حَجَر یعنی بوسیدن آن وقتی به آن می‌رسد، یا اینکه با دست آن را لمس کند و اگر نمی‌تواند، بدان اشاره کند و در آن هنگام هر چه می‌تواند ، دعا بخواند. بر زنان، استلام نیست و نباید خود را میان مردان بیاندازند.

و از جعفر بن‌محمد(ع) است که فرمود: طواف، هفت شَوْط بر گِرد خانه است. و هر شَوْط را باید از رکن اسود شروع کند و دَوْر خانه و حِجْر [اسماعیل] بگردد و به رُکن اسود

یعنی همانجا که شروع کرده بود، به پایان بَرَد. وقتی هفت بار چنان کرد، دو رکعت نماز پشت مقام ابراهیم(ع) بگزارد. و مستحب است که در آن دو رکعت بعد از فاتحه‌الکتاب، «قل یاایهاالکافرون» و «قل هوالله احد»[1] را بخواند.[2] سپس از باب صفا بیرون رود و هفت بار میان صفا و مروه طواف کند که این رفت و برگشت هفتگانه از صفا شروع، و به مروه ختم می‌شود. هر کس دو رکعت طواف را فراموش کند، باید آن را قضا نماید و اگر از مکّه بیرون رفته است، هر جا که به یادش آمد باید آن را بجای آورد.

و از آنحضرتست که فرمود: اگر بعد از خواندن دو رکعت طواف، توانستی نزدیک چاه زمزم روی و از آب آن بنوشی و کمی از آن را بر خویش ریزی، چنان کن.

و از آنحضرتست که فرمود: دو تا هفت شوط طواف را با هم انجام مده، مگر اینکه سهواً در طواف اوّل افزوده باشی.

و از حسن و حسین(ع) نقل شده است که پس از عصر طواف کردند، و ایستاده آب زمزم نوشیدند.

و از جعفر بن‌محمد(ع) سئوال شد در بارهٔ کسی که پس از فجر و یا بعد از عصر به مکّه وارد می‌شود، آیا می‌تواند طواف کند و بعد از طواف دو رکعت نماز طواف را بجای آورد؟ فرمود: آری، اگر طوافش فرضی باشد. و اگر در آن دو وقت، طواف تطوعی به جای آورد، دو رکعت نماز طواف را نخواند تا اینکه وقت نماز در آید.

و از آنحضرتست که فرمود: اگر سعی را پس از طواف و بعد از خواندن دو رکعت نماز انجام دهد، نیکوست. و اگر بنا به علّتی میان طواف و سعی فاصله اندازد، اشکالی ندارد.

و از آنحضرتست که فرمود: نباید پیش از طواف، به سعی پرداخت. و هر کس اوّل به سعی پردازد، باید آن را رها کند، مشغول طواف شود و سپس به سعی پردازد.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که دربارهٔ قول خدای عزوجل:[3] «اِنَّ الصَّفا

1. Suras 109 and 112.

2. T gl. و دستور دادند که نماز را پشت مقام بخوانند و آن را روبروی خود قرار دهند. و نماز میان مقام و خانه جایز نیست. از تأویل دعائم.

3. ۲/۱۵۸.

والْمَرْوَةَ مِنْ شَعٰائِرِالله فَمَنْ حَجَّالبیتَ اَوِ اعْتَمَر فَلا جُنٰاج عَلَیْهِ اَنْ یَطَّوَّفَ بِهِمٰا.» گفت: طواف میان صفا و مروه واجب و مفروض است و در قول خدای تعالی، این مطلب بیان شده است. و اگر ترک طواف میان صفا و مروه جایز بود، می‌فرمود: «فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْه اَلاّٰ یَطَّوَّفَ بهما».[1] چنین معلوم است که آنان [مسلمانان] به نظرشان می‌رسید که طواف میان صفا و مروه اشکال داشته باشد. در آن زمان [یعنی پیش از اسلام] انصار برای «مَنٰات» [نام یک بُت] تهلیل می‌کردند و «مَنٰات»، روبروی «قُدَیْد» بود. به همین جهت فکر می‌کردند که طواف میان صفا و مروه اشکال داشته باشد. پس چون اسلام آمد، در آن باره از پیامبر خدا(ص) سئوال کردند. خدای عزوجل چنین نازل کرد:[2] «اِنَّ الصَّفٰا والمروةَ مِن شعائرالله فمن حجّ البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطَّوَّفَ بهما.»

و از جعفر بن‌محمد(ع) است که چون سخن از طواف بین صفا و مروه به میان آمد، فرمود: از باب صفا خارج می‌شود و بر صفا قرار می‌گیرد و فرود می‌آید و مروه را بالا می‌رود سپس بدینگونه باز می‌گردد تا هفت بار شود که از صفا شروع می‌کند و به مروه پایان می‌برد. و هر گاه به فراز صفا یا مروه می‌رسد، هر چه می‌تواند دعا بخواند و نیز در میان آن دو.

از اهل بیت(ع) در مورد دعای هنگام طواف میان صفا و مروه دعاهای بسیاری رسیده که هیچیک آنها متعیّن نیست. و هر گاه به وسط وادی، میان صفا و مروه رسید، به تندی گام بردارد؛ ولی بر زنان لازم نیست چنان کنند.[3]

1. B, D add. امّا چون فرمود: «فلاح جناح علیه ان یطوف بهما»،
2. ۲/۱۵۸.
3. D gl. جناب نعمان – قدس الله‌روحه – درکتاب ایضاح، تبیین کرده و توضیح داده است که سعی میان صفاو مروه هفت شوط در چهار بار ایستادن است: چهار بار بر کوه صفا می‌ایستد؛ و از صفا شروع می‌کند و چهار بار بر مروه می‌ایستد. و کسی که مشغول سعی است باید همانگونه که از صفا به مروه می‌رود، در بازگشت ، از مروه به صفا بیاید. پس چهار بار از صفا به مروه می‌رود و سه بار از مروه به صفا می‌آید و هفت شوط درست می‌شود. در حاشیهٔ جزء بیست و پنج از شرح الاخبار، چنین آمده است: نخستین کسی که سعی میان صفا و مروه کرد، آدم علیه‌السلام بود. پس چون به وسط وادی رسید، ابلیس لعین که او را از بهشت بیرون کرده بود، بر او ظاهر شد که از صفا فرود می‌آمد و به سوی مروه می‌رفت. پس چون آدم او را دید، به سعی پرداخت. پس سعی در اینجا برای لعن ابلیس است.

حجّ تمتّع

خدای عزوجل می‌فرماید: [1] «پس هر کس متمتّع شده است عمره را به سوی حج، پس هر چه میسّر باشد [برای او] از قربانی.»

از جعفر بن‌محمد(ع) روایت شده است که فرمود: هر کس عمرهٔ حجّ تمتع را بجای می‌آورد و وارد مکّه می‌شود باید طواف خانه کند و سعی میان صفا و مروه؛ سپس مقداری از موی سرش، شاربش و ریشش را کوتاه کند [تقصیر] و کمی از ناخنهایش را بچیند و بقیّه را برای حجّ بگذارد. و اگر بعضی از آنها راکوتاه کند و بعضی را باقی بگذارد، کفایت می‌کند. و اگر سرش را بتراشد باید قربانی کند [یک گوسفند کفّاره دهد]؛ و وقتی روز قربانی شد [یعنی در حجّ] باید تیغ مو تراش را بر سر خود بکشد همانند شخص طاس [کسی که سرش مو ندارد]. و اگر در عمرهٔ تمتع فراموش کرد تقصیر کند تا اینکه برای حجّ محرم شد، چیزی بر او نیست و باید استغفار کند.

و از آنحضرتست که فرمود: کسی که عمرهٔ تمتع به جای می آورد، بعد از طواف عمره، نباید طواف تطوعی بجای آورد تا اینکه تقصیر کند. هر گاه تقصیر کرد، می‌تواند با همسرش نزدیکی کند. و اگر قبل از تقصیر با او نزدیکی کند، کفّاره‌اش یک شتر است [نر یا ماده]. و اگر او را ببوسد، باید قربانی کند.

و از آنحضرتست که فرمود: وقتی کسی از احرام عمرهٔ تمتّع خارج شد، در فاصلهٔ میان آن، تا احرام برای حجّ هر مقدار بخواهد می‌تواند طواف تطوعی بجای آورد.

و از آنحضرتست که فرمود: کسی که از احرام عمرهٔ تمتع خارج می‌شود، شایسته است که پیراهن نپوشد و شبیه مُحرمین باشد؛ اهل مکّه نیز، خوبست به همانگونه شبیه محرمین باشند یعنی ژولیده و غبار آلوده.

و از ابو جعفر محمدبن علی(ع) سئوال شد در مورد کسی که عمرهٔ تمتّع بجای می‌آورد و در روز ترویه [یعنی هشتم ذی الحجه] به مکّه می آید؟ فرمود: اگر پیش از زوال

---

1. ۲/۱۹۶.

[قبل از ظهر] وارد مکّه شود، طواف کند و از إحرام در آید. و چون نماز ظهر را خواند، محرم شود [برای حجّ] و اگر در پایان روز به مکّه وارد شود، اشکال ندارد که متمتّع باشد و در منیٰ به مردم ملحق شود. و اگر روز عرفه به مکّه وارد شود، حجّ تمتّع از او فوت شده است و باید آن را حجّ مُفرد قرار دهد.

و از جعفر بن‌محمد(ع) سئوال شد دربارهٔ زنی که پس از خارج شدن از احرام عمرهٔ تمتّع، می‌ترسد حیض شود. فرمود، برای حجّ محرم می‌شود و طواف و سعی حجّ را بجای می‌آورد. و اشکال ندارد که زن طواف و سعی‌اش را پیش از حج بجای آورد. و اگر پیش از آنکه برای حجّ تمتع، طواف کند، حیض شود، همراه مردم بیرون رود، و طواف را تا وقت پاک شدن، به تأخیر اندازد.

و از آنحضرتست که دربارهٔ قول خدای عزوجل:[1] «آن [یعنی حج تمتع] برای کسی است که خانواده‌اش نزدیک مسجدالحرام نیستند.»، گفت: اهل مکّه نباید حجّ تمتع بجای آورند. نیز کسی که اهل مکّه نیست امّا مجاور مکّه است نباید حجّ تمتّع بجای آورد. کسی که در ماههای حجّ به عنوان عمره وارد مکّه شود و تا هنگام حجّ در مکّه بماند، او حجّ تمتّع بجای آورده است؛ و اگر باز گردد، اشکالی ندارد؛ و عمرهٔ او مفرده است.

و از آنحضرتست که فرمود: هر کس متمتّع شده است عمره را به سوی حج، باید آنچه برایش میسّر است[2] قربانی کند، چنانکه خدای تعالی فرمود. گوسفند یا بالاتر از آن. و اگر نیابد، پس باید سه روز در حجّ روزه بگیرد، یعنی روز قبل از ترویه، و روز ترویه [هشتم] و روز عرفه؛ و هفت روز هم هنگامی که نزد خانواده‌اش برگشت، روزه بگیرد. و اگر داخل در حجّ شد، هرگاه که خواست می‌تواند روزه بگیرد، ولی اگر آن سه روز را در دههٔ اوّل [غیر از روز دهم] بجای آورد، نیکوست. و اگر در حج روزه نگرفت، در راه بگیرد. و اگر روزه نگرفت و ندانست، پس وقتی نزد خانواده‌اش برمی‌گردد، ده روز را بگیرد.

---

1. ۲/۱۹۶.

2. D. ۲/۱۹۶. T gl. در مختصرالآثار در ذیل قول خدای تعالی: «هر چه میسّر شود از قربانی» آمده است: گوسفند یا بالاتر، که آن را در ایام منی ذبح می‌کند و صدقه می‌دهد؛ و چیزی از آن را نمی‌خورد. و اگر نیافت، روزه بگیرد. حاشیه.

و از آنحضرتست که فرمود: هر کس پول خرید گوسفند را نداشته باشد، می‌تواند روزه بگیرد. [یعنی روزه گرفتن جایز است؛ در صورتی که هنگام کوچ از منی نرسیده باشد.] و هرکس پول داشته باشد، ولی گوسفند نیابد یا اینکه پول نداشته باشد و پایان هنگام نَفْر [کوچ از منی] رسیده باشد، در این صورت فقط روزه بر او واجب است.

و از آنحضرتست که در مورد متمتّعی که قربانی نمی‌یابد، یا اینکه پیش از یافتن قربانی، و یا پیش از روزه گرفتن می‌میرد، فرمود: ولیِّ او از طرفش روزه بگیرد.[1]

و از آنحضرتست که فرمود: متمتّع باید روزه‌اش را پیاپی بگیرد؛ و اگر با علّت یا بدون علّت آن را جداجدا بگیرد، کفایت می‌کند؛ البته اگر به همان تعداد که خدای عز و جل فرموده روزه بگیرد.

و از آنحضرتست که فرمود: هر کس کودکی را به حجّ تمتّع می‌برد،[2] باید از طرف او قربانی کند.

و از آنحضرتست که در مورد متمتّع فرمود: چون روز ترویه شد، غسل می‌کند، دو جامهٔ احرامش را می‌پوشد، پابرهنه به مسجدالحرام می‌رود و اگر خواست هفت بار طواف تطوعی می‌کند و دو رکعت نماز طواف می‌خواند؛ سپس می‌نشیند تا اینکه نماز ظهر را بگزارد. آنگاه چنانکه از میقات محرم شده بود، محرم می‌شود. پس چون به سوی «رقطاء» رفت، پایین‌تر از «رَدْم» تلبیه را با صدای بلند شروع کند. اهل مکّه نیز به همین گونه برای حجّ، از مکّه محرم می‌شوند و همچنین کسی که اهل مکّه نیست ولی مقیم آنجاست.

---

1. T, C, D, E, S have a shorter, but less exact, form of the "rawaya": قربانی نیابد یا پیش از روزه بمیرد، فرمود: ولیِّ او از جانبش روزه بگیرد.

2. T. C, D, E هر کس عمرهٔ تمتّع بجای آورد و با او کودکی باشد.

رفتن به مِنی و وقوف در عرفه

از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که فرمود: مردم در روز ترویه از مکّه به سوی مِنیٰ می‌روند؛ ترویه روز هشتم از ذی‌الحجّه می‌باشد. و اگر بعد از نماز ظهر بروند، افضل است. نیز می‌توانند از بامداد تا شب، هر گاه که می خواهند بروند. و اگر پیش از روز ترویه نیز خارج شوند اشکالی ندارد. برای کسی که می‌تواند در حج راه برود، راه رفتن فضیلت دارد؛ و اگر کسی مَرْکبی هم بیابد و بر آن سوار شود، نیز فضیلت دارد. پیامبر خدا(ص) سوار بر مرکب شد.

و از آنحضرتست که فرمود: شایسته است که امام [منظور امام حج یا امیر حجّ است که باید پیش از حُجّاج برود] نماز ظهر روز ترویه را در منی بخواند. و روز ترویه، روز هشتم از ذی‌الحجه است. مردم شب عرفه را در مِنی به سر می‌برند و در پگاهِ روز عرفه [نهم ذی‌الحجه] از منی به سوی عرفه حرکت می‌کنند.

از پیامبر خدا(ص) روایت شده ا ست که در پگاه روز عرفه پس از طلوع خورشید از منی حرکت کرد و نماز ظهر را در عرفه خواند.

و از علی(ع) روایت شده است که در روز عرفه غسل می‌کرد.

و از علی(ع) روایت شده است که پیامبر خدا(ص) روز عرفه در نَمِرَه[1] [به فتح نون، کسر میم و فتح راء] فرود آمد و در آن اقامت کرد تا آنکه نزدیک زوال خورشید شد، فرمان داد قَصْویٰ [نام مرکب] را برایش آماده کردند. تا آنکه به وسط وادی رسید. ایستاد و برای مردم خطبه خواند. سپس بلال اذان گفت. حضرت به اقامهٔ نماز پرداخت و ظهر را بجای آورد و پس از آن، نماز عصر را خواند و در میان آن دو نماز دیگری نخواند. سپس سوار شد و به موقف آمد.

و از آنحضرتست که فرمود: هنگامی که پیامبر خدا(ص) در روز عرفه به موقف آمد، و آن، وقتی بود که خورشید [از وسط آسمان] زائل شده بود، تلبیه را قطع کرد.

---

1. T gl. نمره جایی است در عرفه که در آن، قُبّهٔ پیامبر خدا(ص) قرار دارد.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: در عرفات، نماز ظهر و عصر با یک اذان و دو اقامه خوانده می‌شود.

و از آنحضرتست که فرمود: همه جای عرفه موقف است و بهترین جای آن، دامنهٔ کوه است. و نهی کرد از فرود آمدن و وقوف در آراک [نام جایی است] و فرمود: کوهها افضل است. نیز متذکّر شد که پیامبر خدا(ص) در نَمره منزل کرد.

و از آنحضرتست که فرمود: مردم باید در عرفه وقوف کنند و هر چه می‌توانند به راز و نیاز و عبادت پردازند و از درگاه خدا طلب فضل کنند، تا آنکه غروب خورشید شود. کسی که بر اثر علتّی از هوش برود امّا در موقف، وقوف داشته باشد کفایت می‌کند. حضرت فرمود: وقوف در عرفه بدون طهارت درست نیست.

و از علی(ع) است که پیامبر خدا(ص) فرمود: از اهل عرفات، جُرم کسی از همه بیشتر است که از آنجا بازگردد و در این پندار باشد که آمرزیده نشده است.

در مورد دعای روز عرفه، از اهل بیت(ع) وجوه بسیاری روایت شده است که هیچکدام آنها متعیّن نیست. ولی هر کس در عرفه است بدان مقدار که توان دارد باید دعا بخواند و برای دنیا و آخرتش از درگاه خدا طلب فضل و احسان کند.

خروج از عرفه و رفتن به مُزْدَلِفه [مشعرالحرام]

خدای تعالی می‌فرماید:[1] «سپس بیرون روید از همانجا که مردم بیرون روند.»

از جعفر بن‌محمد(ع) روایت شده است که دربارهٔ قول خدای تعالی:[1] «سپس بیرون روید از همانجا که مردم بیرون روند»، گفت: در زمان جاهلیت، قریش از مزدلفه، بیرون می‌رفتند و قائل بودند به اینکه: ما سزاوارتر از مردمیم به خانهٔ خدا. پس خدای عز و جل فرمانشان داد که از همانجا که مردم کوچ می‌کنند و بیرون می‌روند، بروید.

و از علی(ع) روایت شده است که پیامبر خدا(ص) هنگامی که خورشید غروب کرد،

1. ۲/۱۹۹.

از عرفه بیرون رفت.

از جعفربن‌محمد(ص) سئوال شد که چه وقت باید از عرفات، خارج شد؟ حضرت فرمود: آنگاه که خورشید فرو نشیند [غروب کند]. پس هر کس پیش از غروب خورشید، از عرفات بیرون رود، باید شتر ماده‌ای را قربانی کند.[1]

و از آنحضرتست که فرمود: هر گاه می‌خواهی از عرفات برون شوی، باید با آرامش و وقار بروی. و در حال رفتن، استغفار کنی. خدای تعالی می‌فرماید: «سپس بیرون روید از همانجا که مردم بیرون روند و از خدا طلب مغفرت کنید.»[2] و به اعتدال گام بردار، ملایم باش و همانند بسیاری از مردم با عجله و شتاب مرو. چرا که پیامبر خدا(ص) وقتی از عرفه بیرون رفت، لگام قَصْواء[3] راکشید تا آنجاکه نزدیک بود سرش به توشه‌ها خورد. و حضرت با دست راستش به مردم اشاره می‌کرد و می‌فرمود: ای مردم! آرامش، آرامش و هر گاه به کوهی از کوهها می‌رسید، لگام قصواء راکمی سست می‌کرد تا بتواند بالا رود. تا آنکه به مزدلفه رسید. و سنّت پیامبر خدا(ص) را باید تبعیّت کرد.

و از علی(ع) است که فرمود: چون پیامبر خدا(ص) از عرفات خارج شد، به راه افتاد تا اینکه به مزدلفه رسید و در آنجا نماز مغرب و عشاء را با یک اذان و دو اقامه، خواند.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) سئوال شد که آیا می‌توان شب مزدلفه پیش از آمدن به مزدلفه نماز مغرب و عشاء را خواند؟ حضرت فرمود: نه؛ اگر چه یک سوّم شب گذشته باشد. و هر کس عمداً چنان کند، باید قربانی بدهد.

و از آنحضرتست که فرمود: وقتی پیامبر خدا(ص) نماز خواند و مغرب و عشاء را با هم گزارد، به خواب رفت و در آن شب هیچ نمازی نخواند و خوابید. سپس هنگام طلوع فجر، برخاست.

و از آنحضرتست که فرمود: در مزدلفه به وسط وادی بروید نزدیک به مشعرالحرام

---

1. T. gl. یا قیمت آن را صدقه دهد. از مختصر.

2. ۲/۹۹. D, F add. همانا خداوند، آمرزنده و مهربانست.

3. Ibn Athir, "Nihaya", III. 261, which is correct. The same she-camel was also called العضباء and الجدعاء C, D, E, F, T قَصْوىٰ, which appears to be a Shite form, see M.B. F voc. "quswa".

[مراد مسجدیست که در آن مکانست و یا کوهِ مشعرالحرام است] و از کوه و حِیاض [جمع حوض، یعنی محلّی که در آنجا آبچاله‌هایی بوده است] فراتر مرو؛ [در اینجا حدود مزدلفه تعیین شده است].

و از آنحضرتست که فرمود: مرز میان مِنی و مزدلفه، وادیِ مُحَسِّر است [مُحَسِّر جائی است میان مِنیٰ و مزدلفه که عرض آن مطابق بسیاری از روایات صد ذراع است] و حّد عرفات عبارتست از مأزمین [که در فاصلهٔ میان مشعر و عرفه قرار دارد].

و از آنحضرتست که فرمود: هر کس که شب مزدلفه [یعنی از غروب آفتاب روز نهم] که شب قربان است عمداً و بدون علّت در مزدلفه بیتوته نکند، باید ماده شتری قربانی کند.

و از آنحضرتست که فرمود: پیامبر خدا(ص) اجازه داده است که بار و بُنه، و زنان و ضعفا را پیش از طلوع فجر [روز دهم] و شبانه از مزدلفه به مِنیٰ فرستاد.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا(ص) وقتی نماز صبح روز قربان را در «جَمْع»[1] خواند، بر «قَصْواء» سوار شد و به طرف مشعرالحرام [نام آن کوه مخصوص به نام قُزَح] حرکت کرد و بالای آن رفت، رویش را به سوی قبله کرد و تکبیر و تهلیل خدا گفت و به وحدانیّت او شهادت داد و در آنجا بود تا اینکه صبح کاملاً روشن شد و پیش از طلوع خورشید، به راه افتاد.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا(ص) فرمود: «تمام عرفه موقف است، تمام مزدلفه موقف است و تمام مِنیٰ قربانگاه.» و پیامبر خدا بر قُزَح ایستاد. و قُزَح نام کوهی است که روی آن، بنائی قرار دارد.

و جعفربن محمد(ع) فرمود: برای امام موسم، مستحب است که بر آن [کوه قُزَح] بایستد.

و از آنحضرتست که فرمود: هر کس از جَمْع [یعنی مزدلفه] پیش از مردم بیرون رود - به‌استثنای ضعفا و کسانی که بار و بُنه حمل می‌کنند و زنان، که مجازند زودتر راه بیفتد -

---

1. T gl. اسم مزدلفه است.

اگر عمدی باشد باید قربانی کند [یعنی کفّاره بدهد] و اگر نداند، اشکالی ندارد.

و از آنحضرتست که فرمود: اگر کسی بر اثر جهل، در مزدلفه وقوف نکند و از عرفه به مِنیٰ رود، باید بازگردد در مزدلفه وقوف کند و دعا بخواند.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا(ص) وقتی از مزدلفه راه افتاد، راه رفتنش به اعتدال بود [نه کُند و نه تُند] و می‌فرمود: ای مردم! آرامش، آرامش. تا اینکه به وسط وادی مُحَسِّر رسید؛ آنگاه ناقه‌اش را به تند رفتن واداشت [هَیْ کرد]، پس ناقه تند حرکت کرد تا اینکه از مُحَسِّر خارج شد؛ سپس به راه رفتن عادی بازگشت. حضرت فرمود: در وادی مُحَسِّر، باید کمی تند راه رفت. و بعد فرمود: سپس پیامبر خدا(ص) در حرکت بود تا اینکه به جَمَرهٔ عَقَبه رسید؛ پس آن را با هفت سنگریزه بزد.

و از آنحضرتست که فرمود: روز حجّ اکبر، روز قربانی است.

رَمْیِ جَمَرات

از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که مستحب است سنگریزه‌های رمی جمرات از مزدلفه برگرفته شود.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: سنگریزه‌های رمی جمرات را از مزدلفه برگیر. و اگر از مِنیٰ برگیری نیز کفایت می‌کند.

و از آنحضرتست که فرمود: سنگریزه‌های رمی‌جمرات را باید از لابه‌لای ماسه‌ها برچید؛ هر سنگریزه به اندازهٔ سرانگشت باشد. و مستحب است که سنگریزه‌ها کبودرنگ، سرمه‌ای و دارای نقطه‌های رنگارنگ باشد. و مکروه است که ـ همچنانکه بسیاری از مردم چنان می‌کنند ـ سنگریزه‌ها از سنگهای بزرگ شکسته شده باشد. و باید سنگریزه‌ها را بشوئی. و اگر نشوئی ولی پاکیزه باشد، اشکالی ندارد.

و از آنحضرتست که مستحبّ است برای رمی جمرات، غسل شود.

و از آنحضرتست که فرمود: باید به هر جمره هفت سنگریزه زد. رمی باید از سمتِ

بالای وادی صورت گیرد. جمره را سمت راست خودت قرار بده و از طرف بالای جمره رمی مکن. با هر سنگریزه که پرتاب می‌کنی، تکبیر بگو. و جمره‌ای را بر جمرهٔ دیگر مقدم مکن [در اینجاد مراد ترتیب رمی‌جمرات است که باید اوّل جَمَرهٔ اولیٰ سپس جَمَرهٔ وُسطی و بعد از آن جمرهٔ عَقَبه رمی شود. وقتی انسان از مِنیٰ به طرف مکّه می‌رود، اولین جمره، جمرهٔ اولیٰ است و بعد از آن، دو جمرهٔ دیگر]. بعد از فراغ از رمی، کمی بایست و دعاکن برای آنچه قسمتِ‌توست؛ سپس به جایگاه خود در مِنیٰ بازگرد. سنگریزه‌ای راکه قبلاً پرتاب شده است [و بِکْر نیست] پرتاب مکن. البته اگر ناتوان باشی از بدست آوردن سنگریزه [بِکْر] می‌توانی از نزدیک جمره سنگریزه برداری.

و از آنحضرتست که فرمود: وقتی پیامبر خدا(ص) در روز قربان [دهم ذیحجه] از مزدلفه بازگشت، به جمرهٔ عقبه رسید و آن را با هفت سنگریزه رمی کرد. سپس به منی آمد. و آن، از سنّت است. سپس باید در ایّام تشریق [یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذیحجه] جمرات سه گانه را رمی کنی؛ و وقت فضیلت آن در هر روز، هنگام زوال خورشید است و البته می‌توانی از آغاز روز تا پایان آن، رمی کنی. و خوبست که هنگام رَمْی طاهر [با وضو] باشی؛ و اگر کسی بدون طهارت رمی کند، اشکالی ندارد.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا(ص) پیاده رمی جمرات می‌کرد. و اگر کسی سواره رمی کند، اشکالی ندارد.

و از آنحضرتست که اجازه داد چوپانان [و نیز بیماران وکسانی که دارای عذر هستند] شبانه رمی جمرات کنند. و فرمود: اگر کسی در روز نتوانست رمی کند، باید شب رمی کند. و هر کس رمی جمرات را ترک کند، باید بازگردد و انجام دهد.

و از آنحضرتست که فرمود: در روز قربان، هنگام بازگشت از مزدلفه باید جمرهٔ کبریٰ راکه همان جمرهٔ عقبه باشد رمی کرد. و در ایّام تشریق باید هر سه جمره را رمی کرد که از جمرهٔ صغریٰ [اُولیٰ] شروع می‌شود، سپس وُسطی و بعد از آن جمرهٔ عقبه، در هر روز؛ و هر کس ترتیب را رعایت نکند و مؤخر را مقدّم دارد، باید اعاده کند.

و از علی(ع) است که پیامبر خدا(ص) فرمود: بیمار می‌تواند برای رمی جمرات نایب

بگیرد.

و از آنحضرتست[1] که فرمود: اگر کسی برای کوچ کردن از مِنٰی در دو روز اوّل تعجیل داشته باشد، [یعنی نخواهد روز سیزدهم در مِنٰی بماند] باید سنگریزه‌های باقیماندهٔ خود را در مِنٰی دفن کند.

و از علی(ع) است که پیامبر خدا(ص) وقتی روز قربان، جمرهٔ عقبه را رمی کرد، به قربانگاه مِنٰی آمد و فرمود: اینجا و همه جای مِنٰی قربانگاه است. و بعد قربانی خود را نَحْر کرد و مردم نیز در منزلگاههای خود در مِنٰی[2] قربانی کردند.

در باب قربانی

از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش[3] روایت شده است که پیامبر خدا(ص) قربانی خود را در مِنٰی نحر کرد و فرمود: این قربانگاه است. و مِنٰی همه جایش قربانگاه است. و مردم را فرمان داد که نحر کنند و قربانیهای خود را ذبح کنند در منزلگاههای خود در مِنٰی.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا(ص) علی را در قربانی خود شریک کرد. قربانیها صد رأس شتر بودند که پیامبر خدا(ص)[4] شصت و سه شتر را نحر کرد و علی را فرمان داد که بقیّهٔ آنها را نحر کند.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: مستحب است هر کس، اگر می‌تواند شتر خود را نحر یا قربانی‌اش را ذبح کند. و اگر نمی‌تواند، دستش را روی دست سلاّخ بگذارد. و اگر نمی‌تواند، بالای سر قربانی بایستد تا اینکه نحر یا ذبح شود و در آن هنگام، تکبیر بگوید.

1. F, D و از جعفربن محمد است.
2. T om. در منی
3. D adds از علی
4. C, D, F add با دست خودش

و از آنحضرتست که دربارهٔ قول خدای تعالی:[1] «و قرار دادیم شتران قربانی را برای شما از شعائر خداوند که برای شما در آنها خیر است، پس نام خدا را بر آنها یاد کنید در حالیکه بر پا ایستاده است [صَوافَّ] و هرگاه بر زمین افتاد و جان داد [فاذا وَجَبَت جُنوُبُها]، بخورید از آنها.» گفت: صَوافَّ یعنی آنگاه که برای نحر سَرِپاست؛ و نحر می‌شود در حالیکه ایستاده و دستهایش به هم بسته شده است؛ یعنی روی سه قائمه ایستاده است [دوپایش؛ و دستهایش که به هم بسته شده است] و اینکه خداوند می‌فرماید: «فاذا وَجَبَت جُنوُبُها» یعنی وقتی بر زمین افتد. حضرت فرمود: پیامبر خدا(ص) شتران قربانی خود را به همین صورت ایستاده نحر کرد. امّا گوسفند و گاو را باید خواباند و ذبح کرد. و اینکه خداوند می‌فرماید: «پس یاد کنید نام خدا را بر آنها» یعنی هنگام نحر و ذبح، نام خدا را ببرید؛ و حداقلّ آن گفتن: «بسم‌الله» می‌باشد. و مستحب است که هنگام کشتن شتر و قربانیها گفته شود:[2] «وجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذی فَطَرَ السَّمٰوات والارضَ حنیفاً (مُسلماً) وَ ما انامِنَ المشرکین. اِنَّ صَلاتی و نُسُکی[3] وَ محْیایَ و مَماٰتی لِلّٰهِ رَبِّ الْعالمینَ لاشریکَ لَهُ و بذلک اُمِرتُ و اَنا مِنَ المسلین» اَللّهُمَّ منک و لک، بسم‌الله.

و از آنحضرتست که فرمود: قربانیهای مسلمانان را غیر از مسلمان نباید ذبح کند.

و از آنحضرتست که اجازه داد به کسی که یک قربانی جداگانه برای خودش نمی‌یابد، در قربانی دیگری شریک شود؛ یعنی بدان مقدار که می‌تواند در یک شتر یا گاو، شریک شود.

و از آنحضرتست که فرمود: بهترین هَدْی و قربانیها [به ترتیب] عبارتند از: شتران ماده، سپس شتران نر، بعد از آن گاوان ماده و بعد گاوان نر، سپس گوسفندان نر و پس از آن بزهای نر، بعد گوسفندان ماده و سپس بزهای ماده ـ و از نرها، فَحْل آنها بهتر از جوان است ـ سپس خنثی [یعنی حیوانی که بیضه‌اش را مالیده یا کوبیده‌اند].

و از آنحضرتست که فرمود: شتر قربانی باید «ثَنیّ» باشد [یعنی سال پنجم را اتمام

---

1. ۲۲/۳۶.
2. ۶/۱۹.
3. T gl. نُسُک جمع نسیکه یعنی قربانی است.

کرده وارد سال ششم شده باشد] و گاو باید در سال دوّم در آمده باشد؛ و بز نیز باید در سال دوّم در آمده باشد. و گوسفند، «جَذَعْ» [یعنی یکساله و به قولی هفت ماهه] باشد. و در غیر گوسفند، یکساله کفایت نمی‌کند زیرا گوسفند یکساله می‌تواند آبستنی کند در حالیکه در غیر گوسفند، یکساله نمی‌تواند.

و از آنحضرتست که مستحب است گوسفند قربانی، قوچ شاخدار باشد که در سیاهی راه می‌رود، در سیاهی می‌خورد، در سیاهی می‌نگرد، و در سیاهی پشکل می‌اندازد [شاید مراد آن باشد که گوسفند قربانی، زمان طولانی در مزرعه ـ که به نظر سیاهی می‌زند ـ چریده، و چاق و فربه شده باشد.] حضرت فرمود: قوچی که برای ابراهیم(ع) و بر مسجد سمت راست مِنٰی فرود آمد، همانگونه بود؛ و نیز پیامبر خدا(ص) هر گاه می‌خواست قربانی کند، قوچهایی با آن صفات قربانی می‌کرد.

و از علی(ع) است که فرمود: پیامبر خدا(ص) نهی کرد از اینکه گوسفندِ «اَعْضَب» [شاخ شکسته] قربانی شود. اعضب یعنی گوسفندی که تمام شاخش ـ چه از داخل و چه از خارج ـ شکسته باشد. و اگر قسمت بیرونی شاخش شکسته باشد، آن را «اَقْصَم» گویند.

و علی(ع) از قول پیامبر خدا(ص) فرمود: چشم و گوش قربانی را آزمایش کنید. [که سالم و بدون عیب باشد].

و از علی(ع) سئوال شد در مورد قربانی لنگ؟ فرمود: اگر به قربانگاه برسد و لنگیِ او آشکار نباشد، اشکال ندارد. و اگر لنگی او آشکار باشد نباید قربانی شود.[1] نیز حیوان قربانی نباید تکیده و لاغر باشد.

و از پیامبر خدا(ص) روایت شده است که فرمود: حیوانِ «جدّاء» و «جرباء» نباید قربانی شود. جدّاء آن حیوانی است که نوکهای پستانش [که از آنجا شیر می‌دوشند] بریده باشد. و جرباء یعنی حیوانی که بیماری جَرَب و گری دارد.

و از علی(ع) است که نهی کرد از [قربانی کردن] حیوانی که گوش بریده، و یا پیر و سالخورده است.

---

1. T. S, E, C, F, D جایز نیست که قربانی شود.

و از جعفربن محمد(ع) است که «مُقابَلَه»، «مُدابَرَه»، «شرقاء» و «خرقاء» را دوست نمی‌داشت. «مُقابَلَه» یعنی حیوانی که قسمتی از جلوی گوشش بریده و آویخته باشد. «مدابَرَه» آنست که پشت گوشش چنان باشد. «شرقاء» یعنی حیوانی که گوشش دو سوراخ داشته باشد. و «خرقاء» یعنی آنچه در گوشش سوراخی گِردْ باشد.

و از آنحضرتست که فرمود: اگر کسی حیوان قربانی سالمی را خرید و معامله را قطعی کرد. و پس از آن، عیبی به او رسید، همان کفایت می‌کند؛ ولی اگر معامله قطعی نشده است تعویضش کند. قطعی شدن معامله به آن است که حیوان را إشعار یا تقلید کند.

و از آنحضرتست که فرمود: کسی که حیوان قربانی را می‌خرد و در آن عیبی نمی‌یابد؛ ولی بعد از آنکه بهایش را پرداخت و حیوان را دریافت کرد، عیبی در آن ببینند، همان کفایت می‌کند. ولی اگر بهای حیوان را نپرداخته، باید آن را پس دهد و تعویض کند.

و از آنحضرتست که فرمود: اگر قربانی پیش از رسیدن به قربانگاه، از پای در آید، باید نحر شود و نعلینی که بر گردن او آویخته شده است بخونش آغشته شود و رها گردد تا هر کس از آنجا می‌گذرد بداند که این حیوان، قربانی است و اگر خواست، از آن بخورد. و اگر این قربانی، به نذر باشد یا کفّاره بر ذمّهٔ صاحب اوست که بجای آن یکی دیگر بخرد. و اگر مستحبی باشد، کفایت می‌کند. اگر مستحبی باشد، خودش می‌تواند از آن بخورد و اگر واجب باشد، نمی‌تواند. و حیوانی را که از پا در آمده است ـ چه قربانی واجب باشد و چه غیر واجب ـ نباید فروخت. و هر کس قربانی‌اش هلاک شود، و نداشته باشد که بجای آن قربانی دیگری بخرد، خداوند از او قبول می‌کند.

و از آنحضرتست که فرمود: کسی که قربانی‌اش را گم کند و به جای آن قربانی دیگری بخرد، سپس قربانی اوّل را بیابد، اگر قربانی دوم را ایجاب کرده است، باید هر دو را قربانی کند؛ و اگر ایجاب نکرده است، خیارِ آن دارد که آن را قربانی کند یا پس دهد. و اگر قربانی خود را نزد شخص دیگری بیابد که آن را خریده یا نحر کرده است، اگر بخواهد می‌تواند از او بگیرد. ولی از کسی که آن را نحر کرده است، کفایت نمی‌کند.

و از آنحضرتست که فرمود: اگر کسی قربانی گمشده‌ای را بیابد، باید آن را معرّفی کند

[تا صاحبش را بیابد] و اگر صاحب آن را نیافت، باید به نیابت از طرف صاحبش، آن را در پایان ایّام تشریق قربانی کند.

و از آنحضرتست که فرمود: هر کس قربانی‌اش را نحر کند و از او بدزدند، کفایت می‌کند.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که پیامبر خدا(ص) امر کرده است به هر کس که قربانی همراه دارد [در حجِّ قِران] آن را مُعرَّف کند. یعنی در عَرَفه و تمام مناسک، آن را وقوف دهد.

و از علی(ع) است که پیامبر خدا(ص) چون قربانیهای خود را نحر کرد فرمان داد که از هر قربانی قطعه‌ای برگیرند و با هم بپزند. حضرت از آن خورد. مرا نیز امر فرمود و خوردم. از آبگوشت [شوربا] آن نیز سر کشید. مرا نیز امر فرمود، پس کمی از آن سر کشیدم. و مرا در قربانیهای خود شریک کرد. و فرمود: هر کس از آبگوشت بیاشامد، گوئی از گوشت خورده است.

و جعفر بن‌محمد(ع) فرمود: و نیز باید هر کس که شتر یا گوسفندی را استحباباً قربانی می‌کند از آنها کمی بخورد و صدقه دهد. البته مقدار مشخصی ندارد. هر قدر که می‌خواهد بخورد، و بخوراند و هدیه کند و صدقه دهد. خدای عزوجل می‌فرماید:[1] «پس بخورید از آنها و به بینوای درویش بخورانید.» و نیز فرمود:[2] «پس بخورید از آنها وبه تهیدست و بینوا بخورانید.»

و از آنحضرتست که فرمود: هر کس گوسفند یا شتری را قربانی می‌کند نباید چیزی از آن را از مِنی خارج کند مگر آن قسمت از کوهان که جنبهٔ داروئی دارد، و پوست، پشم، مو، عصب و چیزی که قابل بهره‌وریست. و مستحب است که پوست را صدقه دهد. و اشکال ندارد که از پوستهای قربانی و گوشتهای آن و روانداز‌هایش، به عنوان اجرت به سلاّخ دهد.

و از علی(ع) است که فرمود: اگر حیوان قربانی را بخرد و آن را چاق و فربه بیند ولی

---

1. ۲۲/۲۸.

2. ۲۲/۳۶.

لاغر از آب درآید، از او کفایت می‌کند. و نیز اگر آن را بخرد در حالیکه لاغرش می‌بینند ولی چاق از آب درآید، کفایت می‌کند.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: کسی که حیوان قربانی می‌خرد، می‌تواند آن را با حیوان دیگر تعویض کند، اگر معامله را قطعی نکرده باشد.

و از آنحضرتست که دربارهٔ قول خدای تعالی:[1] «تا گواه باشند سودهایی را برای خویش و یاد کنند نام خدا را در روزهایی معلوم بر آنچه روزیشان داده است از دامهای چارپا.» گفت: روزهای معلوم همان ایّام تشریق است. همچنین روزهای معدود، ایّام تشریق است. و روزهای تشریق، سه روز بعد از روز قربان است. برخی گفته‌اند که وجه تسمیهٔ ایّام تشریق آنست که مردم در آن روزها گوشتهای نمکْ سود شدهٔ قربانیها را در آفتاب پهن می‌کنند تا خشک شود. پس روز نحر، همان روز عید قربان است. و روز بعد از آن، اولّین روز ایّام تشریق که به آن «یوم‌القَرّ» گویند زیرا مردم در آن روز، در منی مستقر می‌شوند. و عامّه، آن روز را «یوم الرَّؤْس» [رَؤْس یعنی خوردن بسیار] نامند؛ چراکه در آن روز، قربانیها را می‌خورند. روز بعد از آن «اولین روز کوچ» نام دارد. و روز پس از آن، «دومین روز کوچ» که آخرین روز ایّام تشریق است.

حَلْق و تقصیر

از جعفربن محمد(ع) است که در مورد خروج از مزدلفه، فرمود: وقتی به مِنی رسیدی، قربانی‌ات را نحر کن و سرت را بتراش. و هر کدام را که اوّل شروع کنی اشکال ندارد. فرمود: تراشیدن سر بهتر از کوتاه کردن آنست؛ چراکه پیامبر خدا در حجة‌الوداع و در عمرهٔ حدیبیّه سرش را تراشید.

و از علی(ع) است که در مورد شخص طاس [که سرش مو ندارد] فرمود: مو تراش را بر سرش بکشاند.

---

1. ۲۲/۲۸.

و از علی(ع) است که فرمود: وقتی زن از احرام خارج شد، از اطراف موهای سرش، بچیند.

و از آنحضرتست که فرمود: تراشیدن سر باید از دو طرف تا دو استخوان برآمدهٔ زیر شقیقه[1] را فراگیرد.

و از جعفر بن‌محمد(ع) است که فرمود: اگر کسی فراموش کند سرش را در منی بتراشد، در راه هر جاکه بیادش آمد بتراشد. و اگر توانست مویش را پرتاب کند و در منی بیاندازد، چنان کند.

و از علی(ع) است که دستور داد مو دفن شود؛ و فرمود: هر چیز که از آدمیزاده جدا شود، میته[2] است. مُحْرِم بعد از تراشیدن سر باید ناخنهایش را بگیرد. تراشیدن سر [حلق] یعنی برچیدن و کندن مو با تیغ [اُسْتُره، موتراش] از روی پوست سر و کوتاه کردن مو [تقصیر] یعنی با قیچی چیدن؛ چه‌کم باشد چه زیاد. و چنانکه گفتیم، تراشیدن فضیلتش بیشتر از کوتاه کردنست.

و از علی(ع) روایت شده است که پیامبر خدا(ص) گفت: «خدایا بر کسانی که سر تراشیده‌اند مرحمت فرما.» به پیامبر خدا گفته شد: و آنها که کوتاه کرده‌اند. حضرت فرمود: «بر کسانی که سرتراشیده‌اند مرحمت فرما.» بار دیگر گفته شد: ای پیامبر خدا! و آنها که کوتاه کرده‌اند. تا اینکه سه بار آن جمله را گفتند. مرتبهٔ چهارم حضرت فرمود: «خدایا بر کسانی که سر تراشیده‌اند یا کوتاه کرده‌اند، مرحمت فرما.» پس تراشیدن سر افضل است؛ وکوتاه کردن هم کفایت می‌کند. خدای تعالی فرمود[3]: «همانا خداوند راست آورد با پیامبر خویش رؤیا را به حق که درآئید در مسجدالحرام اگر خدا خواهد آسودگان؛ در حالیکه سرهای خود را تراشیده‌اید؛ وکوتاه کرده‌اید.» پس اوّل، تراشیدن آمده و آن افضل است.

---

1. T gl. روبروی دو گوش. از مختصرالاثار
2. T gl. و باید آن را دفن کرد. و علی(ع) وقتی سرش را می‌تراشید مویش را در فسطاط [شاید مراد، چادر و خیمه باشد] دفن می‌کرد و در آن هنگام می‌گفت: اللهم اجعل لي بِکُلِّ شعرةٍ نوراً یومَ‌القیمه. از مختصرالاثار.
3. ۴۸/۲۷.

در باب اعمال ایّام مِنٰی

از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که فرمود: وقتی در روز قربان، از مزدلفه برون شدی، جمرهٔ عقبه را رمی کن. سپس وقتی به مِنٰی آمدی، قربانی‌ات را نحر کن و سرت را بتراش.

و از علی(ع) است که در بارهٔ قول خدای تعالی:[1] «سپس بگذارند آلایش [تَفَث] خویش را و وفا کنند به نذرهای خود و طواف کنند؛ گِرد خانهٔ کهن.» گفت: تَفَث[2] یعنی رمی و حلق [تراشیدن سر]، و نذرها یعنی مثل اینکه کسی نذر پیاده رفتن کند؛ و طواف، همان طواف زیارت پس از ذبح و پس از حلق در روز قربان است؛ و این طواف، طواف واجب می‌باشد.

و از علی(ع) است که پیامبر خدا(ص) روز قربان به بیت آمد و نماز ظهر را در مکّه گزارد.

و از جعفربن محمد(ص) است که فرمود: بهتر است که برای زیارت خانه شتاب کنی و آن را به بعد از روز قربان میندازی. و اگر کسی آن را به فردای روز قربان انداخت، اشکالی ندارد.

و از آنحضرتست که فرمود: هرگاه روز قربان به زیارت خانه رفتی، طواف زیارت و طواف اِفاضه [بیرون شدن از مزدلفه] بجای آور بدینگونه که هفت شَوْط خانه را بگردی و دو رکعت نماز پشت مقام ابراهیم بخوانی و میان صفا و مروه را هفت بار سعی کنی. پس هر گاه چنان کردی، لباس و بوی خوش برایت حلال می‌شود. سپس باز گرد به خانه و هفت شوط دیگر به عنوان طواف نساء خانه را طواف کن؛ و در آن، سعی [میان صفا و مروه] نیست. پس چون چنان کردی تمام آنچه بر تو به عنوان محرم حرام بود، از زنان و غیره که بر هر محرمی حرام است، حلال می‌شود غیر از شکار. و شکار [البته شکاری که

---

1. ۲۲/۲۹.

2. T gl. تَفَث در مناسک یعنی چیدن ناخنها و گرفتن شارب و ستردن مو از زیر بغل و عانه. از ضیاء

بر اثر احرام حرام شده باشد و در حرم نباشد] پس از کوچ از مِنی حلال می‌شود.

و از آنحضرتست که نهی کرد حج گزارنده را از اینکه شبهای مِنی را در غیر مِنی بگذراند.

و از جعفربن محمد است که فرمود: وقتی خانه را زیارت کردی، به مِنی بازگرد و ایّام تشریق را جز در مِنی بیتوته مکن. و هر کس عمداً شبهای مِنی را در غیر مِنی بیتوته کند، برای هر شب یک قربانی کفّاره دهد. و اگر از روی جهل یا نسیان باشد، چیزی بر او نیست و استغفار کند.

و از علی(ع) است که پیامبر خدا(ص) در مِنی نمازش را قصر کرد.

و از جعفربن محمد(ع) است در بارهٔ قول خدای عزوجل:[1] «پس هرگاه مناسک خود را بجای آوردید، خدای را یاد کنید چنانکه پدرانتان را یاد می‌کردید، یا بیشتر.» گفت: روزهای تشریق در مِنی، مشرکان به نیاکان خود می‌بالیدند و گذشتگان خویش را یاد می‌کردند در حالیکه گذشتگان آنها چیز قابل افتخاری نداشتند. پس خداوند (تعالی مسلمانان را) دستور داد که به جای آن، یاد خدا کنند.

در مورد دعا و ذکر خدا در ایّام تشریق، وجوه بسیاری از اهل بیت(ع) رسیده است که ذکر آنها به درازا می‌انجامد؛ و در میان آنها دعای متعیّنی نیست. هر چه انسان در آن روزها بیشتر دعا بخواند و یاد خدا کند، بهتر است. و اگر خواست، هر روز خانهٔ خدا را طواف تطوعی کند و همان روز به مِنی بازگردد و شب را در آنجا بیتوته کند تا هنگام کوچ از مِنی فرا رسد.

کوچ از مِنی

خدای تعالی می‌فرماید:[2] «و یاد کنید خدا را در روزهایی بر شمرده؛ پس آنکس که

---

1. ۲/۲۰۰.
2. ۲/۲۰۳. Cs defectinee here Some pages missing.

بشتابد در دو روز گناهی بر او نیست؛ و هر کس به تأخیر اندازد، گناهی بر او نیست، برای کسی که متقی است.».

از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که فرمود: اگر بخواهی در مِنٰی اقامت کنی، سه روز بعد از روز قربان [یعنی یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذیحجه] را اقامت کن. و اگر بخواهی در دو روز شتاب کنی [یعنی فقط روز یازدهم و دوازدهم را بمانی] اختیار با توست؛ خدای تعالی می‌فرماید:[1] «پس آنکه در دو روز شتاب کند، گناهی نکرده و آنکه به تأخیر اندازد گناهی نکرده است.».

و از آنحضرتست که فرمود: هر کس بخواهد روز دوّم از ایام تشریق از مِنٰی کوچ کند، یعنی روز سوّم از روز قربان، باید نمازظهر را بخواند و رمی جمرات کند، سپس اگر خواست، بین نمازظهر و بین غروب خورشید از مِنٰی برود. و اگر خورشید غروب کرد، باید در مِنٰی بیتوته کند. و اگر کوچ از مِنٰی را تا روز سوّم [سیزدهم ذیحجه] به تأخیر انداخت، از آغاز روز، بعد از نماز صبح تا پایان روز هر گاه که خواست می‌تواند برود. امّا نباید پیش از رمی جمرات برود.

و از آنحضرتست که نهی کرد کسی پیش از کوچ، بار و بنه‌اش را به مکّه بَرَد.

و از آنحضرتست که فرمود: کسی که از مِنٰی کوچ می‌کند مستحب است که در مُحَصَّبْ یعنی بطحاء فرود آید و لختی در آنجا درنگ کند سپس به طرف مکّه راه بیفتد؛ چرا که پیامبر خدا(ص)، و نیز ابوجعفر(ع) چنان کردند.

و از آنحضرتست که فرمود: کسی که در کوچیدن از مِنٰی شتاب کرده است، اشکال ندارد که در مکّه اقامت کند تا مردم به او ملحق شوند.

و از آنحضرت سئوال شد دربارهٔ دخول به بیت؟ فرمود: اگر توانستی، چنان کن. و اگر ترس از ازدحام داشتی خودت را به هلاکت میفکن.

فرمود: کسی که می‌خواهد وارد کعبه شود، مستحب است که غسل کند.

و در باب دعای هنگام دخول به کعبه روایات بسیاری از اهل بیت(ع) رسیده است که

---

1. ۲/۲۰۳.

هیچکدام متعیّن و واجب نیست؛ ولی هر کس داخل می‌شود باید دعا بخواند و تضرّع کند.

و از علی‌بن حسین(ع) است که فرمود: پیامبر خدا(ص) در خانهٔ خدا میان دو عمود [دو ستونی که داخل کعبه نزدیک دَرِ خانهٔ کعبه است]، بر «رُخامهٔ حَمْراء»[1] [مرمر سرخ] نماز گزارد. و به پشت خانه رفت [مُحاذی دَرِ کعبه] و دو رکعت نماز گزارد.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: نباید در داخل کعبه، نماز واجب خواند.

و از آنحضرتست که فرمود: دخول به کعبه بهتر است که پس از کوچ از مِنٰی باشد.

و از آنحضرتست که فرمود: هر کس پس از بجای آوردن حجّش می‌خواهد از مکّه بیرون آید، خوبست که به عنوان آخرین دیدار با خانه به طواف رود و طواف وداع کند. سپس به عنوان وداع دست خود را میان حجرالاسود و باب کعبه نهد و دعا بخواند و وداع کند و بیاید.

و در باب دعای هنگام وداع وجوهی[2] از اهل بیت(ع) رسیده است که هیچکدام از آنها متعیّن و ضروری نیست.

در باب عمرهٔ مفرده

خدای عزوجل می‌فرماید:[3] «و به پایان برید حجّ و عمره را برای خدا.»

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: عمره فریضه‌ایست به منزلهٔ حجّ، زیرا خداوند می‌فرماید:[3] «و به پایان برید حجّ و عمره را برای خدا.»

و از علی(ع) است که فرمود: «عمره واجب است.» در ابتدای کتاب حجّ، چیزی را که مؤید وجوب عمره است آوردیم. و کیفیّت عمرهٔ تمتّع برای حجّ تمتّع، نیز عمرهٔ مقرون به حجّ، و نیز عمرهٔ مفرده را برای کسی که می‌خواهد قبل از حج یا بعد از حج انجام دهد،

---

1. M-B S.V. در حدیث است که بر رُخامهٔ حمراء نماز گزارده شود یعنی در کعبهٔ مشرّفه

2. D mar. adds بسیار

3. ۲/۱۹۶.

ذکر کردیم.

از جعفربن محمد(ص) است که فرمود: انجام دو عمره، گناهان میان آن دو را می‌پوشاند.

و از آن حضرت است که پیامبر خدا(ص) فرمود: یک عمره در ماه رمضان معادل حج است.

و از آنحضرتست که فرمود: در هر یک از ماهها که خواهی، عمره به جای‌آور. و بهترین عمره، عمره در ماه رجب است.

و از آنحضرتست که فرمود: کسی که در ماههای حج، عمره به جای آورد و بازگردد و حج نگزارد، عمره‌اش مفرده است و اگر حجّ [هم] بجای آورد، پس او متمتّع است.

و از آنحضرت سئوال شد دربارهٔ عمرهٔ پس از حج؛ فرمود: هرگاه ایّام تشریق به پایان رسید، و حلق [تراشیدن سر] ممکن شد، عمره به جای آور.

و از آنحضرتست که فرمود: عُمرهٔ مبتوله [یعنی مقطوعه] عبارتست از طواف خانه و سعی میان صفا و مروه؛ سپس اگر خواست در همانوقت مُحِلّ شود؛ و هر گاه وارد حرم شد، تلبیه را قطع کند. شخصِ عمره گزار پس از طواف و سعی، از احرام خارج می‌شود و می‌تواند باز گردد. و اگر همراه خود قربانی دارد، در مکّه نحر می‌کند. و اگر خواست، می‌تواند پس از آن طواف تطوعی بجای آورد.

در باب صَدّ و اِحصار

صَدٌّ از بیت یعنی جلوگیری از آن، در هنگامی که دشمن نمی‌گذارد کسی که قصد حجّ و عمره دارد به سوی خانهٔ خدا رود؛ چنانکه در سال حُدیبیّه، مشرکان با پیامبر خدا(ص) چنان کردند؛ یعنی در حالیکه ایشان قصد عمره داشت، مانع از دخول آنحضرت به مکّه شدند؛ و حضرت با خود قربانی آورده بود؛ پس خدای عز و جل در مورد ایشان، این آیه

را نازل کرد:[1] «آنان کسانی هستند که کفر ورزیدند و باز داشتند شما را از مسجدالحرام؛ و قربانی شما را از رسیدن به محلّ خودش منع کردند.»

و از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که فرمود: در سال حدیبیّه پیامبر خدا(ص) به قصد عمره [از مدینه] خارج شد و بیش از هزار نفر از یارانش همراه او بودند. پس چون به ذوالحُلَیْفه رسیدند، حضرت محرم شد و یارانش نیز. و قربانی‌ها را تقلید و اِشعار [نشانه‌گذاری] کردند. این خبر به قریش رسید. هنوز مکّه فتح نشده بود. پس قریش گروههای بسیاری را جمع کردند. پس چون پیامبر به نزدیکی عُسْفان رسید، خبر آنان به پیامبر رسید و فرمود: «ما نیامده‌ایم تا با کسی بجنگیم؛ بلکه برای انجام عمره آمده‌ایم. اگر قریش بخواهد، حاضرم مدّتی با آنها صلح کنم و آنها میان من و مردم مانع نشوند. پس اگر خواستند، در آنچه مردم داخل شده‌اند داخل شوند. و اگر اِبا کردند با آنها جنگ می‌کنم تا اینکه خداوند میان ما داوری کند؛ و او بهترین داوران است.» میان پیامبر و قریش چند بار پیک رفت و آمد کرد و سرانجام با آنها صلح کرد [در حدیبیه] با قبول این شرط که امسال باز گردد، و سال آینده برای عمره بیاید. و قریش چنین گفت: نباید چنین باب شود که قبایل عرب با قهر و غلبه وارد خانهٔ خدا شوند. و پیامبر(ص) نظر آنان را پذیرفت. و پیامبر و مسلمانان در همان مکان که بودند قربانیهایِ به همراه آورده را نحر کردند، تقصیر کردند و بازگشتند. و همچنین است حکم تمام کسانی که از دخول آنها به بیت جلوگیری شود در حالیکه حج یا عمره یا هر دوی آنها بر آنها مفروض شده است، باید تقصیر کنند و باز گردند؛ و اگر قربانی همراه دارند، نباید حلق کنند؛ چرا که خدای تعالی می‌فرماید:[2] «و متراشید سرهایتان را تا اینکه قربانی به جایگاه خود رسد.» این حکم مربوط به زمانی است که پس از گذشتن از میقات و بعد از احرام و ایجاب قربانی [یعنی نشانه‌گذاری آن با تقلید یا اِشعار]، از ورود آنها جلوگیری شود. ولی اگر جلوگیری از آنها قبل از میقات باشد، باید باز گردند، خواه احرام بسته باشند یا نه؛ و اگر قربانی همراه دارند نباید آن را نحر کنند خواه آن را ایجاب کرده باشند یا نه؛ زیرا قبلاً گفتیم که نباید پیش از میقات‌ها محرم شد و

1. ۴۸/۲۵.
2. ۲/۱۹۶.

هر کس پیش از میقات محرم شود و بعد احرامش باطل گردد، چیزی بر او نیست.

اَمّا اِحصار یعنی بیماری و در آن مورد خدای عزوجل می‌فرماید:[1] «پس اگر به اِحصار درآمدید، پس آنچه فراهم شود، از قربانی.».

از جعفربن محمد(ع) سئوال شد در بارهٔ مردی که بیمار گردید و قربانی خود را فرستاد [که به قربانگاه برند]. حضرت فرمود: اگر در حجّ است باید با یاران خود برای روز قربان ـ که محلّ قربانی همان روز قربان است ـ قرار گذارد؛ و اگر در عمره است باید صبر کند تا یارانش وارد مکّه شوند و آن ساعتی که با هم قرار گذاشته‌اند، فرا رسد؛ پس در آن ساعت مقرّر، تقصیر کند و از احرام در آید. و اگر در راه، پس از احرام بیمار شود و بخواهد به سوی اهلش باز گردد، می‌تواند باز گردد و باید شتری را قربانی کند. پس اگر در حج است باید سال آینده به حج آید و اگر در عمره است باید بعداً عمره را به جای آورد. حسین‌بن علی(ع) به قصد عمره به راه افتاد و در راه بیمار شد. خبر در مدینه به علی رسید. علی از مدینه بیرون آمد و او را در حالیکه بیمار بود در «سُقْیا» یافت. پس گفت: فرزندم، چه شده است؟ حسین عرضه داشت: سرم درد می‌کند. پس حضرت علی(ع) شتر ماده‌ای را نحر کرد. سر حسین را تراشید و او را به مدینه باز گرداند. و چون بیماریش بهبود یافت، عمره به جای آورد. از آنحضرت سئوال شد: ای فرزند رسول خدا! [احتمالاً اشتباه شده است و مراد چنین است: ای پسر عمّ رسول خدا] آیا پس از بهبودی، زنان برای او حلالند؟ فرمود: زنان برای او حلال نمی‌شوند مگر اینکه طواف خانه و سعی میان صفا و مروه کند. پرسیدند: پس چگونه است که پیامبر خدا(ص) وقتی از حدیبیّه بازگشت، با اینکه طواف خانه نکرده بود، زنان برای او حلال شدند؟ فرمود: این دو مورد با هم فرق دارد. پیامبر خدا(ص) مصدود [منع شده] بود و حسین محصور [بیمار]. چنانکه پیش از این گفتیم، همهٔ احکام مصدود و محصور در صورتی است که از میقات محرم شده باشد؛ امّا اگر پیش از میقات مشکلی برایش پیش آید، چیزی بر او نیست؛ اگر بخواهد می‌تواند باز گردد و اشکالی ندارد. و اگر همراه او قربانی باشد، می‌تواند آن را

---

1. ۲/۱۹۶.

بفروشد یا هر کار که می‌خواهد بکند. زیرا هنوز قربانی را ایجاب نکرده است و ایجاب قربانی یعنی إشعار و تقلید آن [یعنی نشانه‌گذاری] و این نشانه‌گذاری پس از احرام از میقات انجام می‌گیرد.

در باب نیابت حج از طرف کهنسالان و اموات

از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که مردی نزد او آمد و گفت: پدرم پیرمردی کهنسال است و حج نگزارده؛ آیا می‌توانم از طرف او مردی را بفرستم که حج بجای آورد؟ فرمود: آری؛ زنی از خَثْعَمَ[1] از پیامبر خدا(ص) پرسید که آیا می‌تواند به نیابت از طرف پدرش که پیرمردی کهنسال است حج بجای آورد؟ پیامبر خدا(ص) فرمود: آری؛ بجای آور؛ چراکه اگر بر ذمّهٔ پدر تو دَیْنی باشد و تو آن را بپردازی، کفایت از او می‌کند. پیرمرد و پیرزنی که فرتوت و زمینگیر شده‌اند، می‌توانند با اموال خود کسی را بفرستند که به نیابت از آنها حج گزارد یا اینکه فرزندان آنها با اموال آنها کسی را بفرستند برای حج؛ همانگونه که در کتاب روزه گفتیم که اگر پیرمرد و پیرزن نتوانند روزه بگیرند، باید افطار کنند و به جای هر روز یک مسکین را اطعام نمایند. چراکه آنان در حالی هستند که امید آن نیست که بهبود یابند و روزه بگیرند. در اینجا نیز چنین است یعنی آنان در حالتی هستند که نمی‌توان امید داشت به اینکه قدرت بر حجّ خواهند یافت و لذا فعلاً آن را به تأخیر اندازند تا قدرت یابند.

و از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که در بارهٔ کسی که وصیت می‌کند که پس از مرگش به نیابت از او حِجّةالاسلام بجای آورند، فرمود: اگر مشخّص کرده است که از ثُلث مالش بر دارند، باید از آن برداشته شود. و اگر مشخّص نکرده است، از اصل ترکه بر می‌دارند. و اگر وصیّت به حج کند و قبلاً حجّةالاسلام [حج واجب] را بجای آورده باشد، این را باید از ثلث مالش برداشت و مردی را فرستاد تا از طرف او حج بجای آورد و أُجرت

---

1. T gl. خثعم و بجیله دو فرزند انماربن نزاربن‌الغوث‌بن مالک‌بن کهلان هستند. حاشیه.

او را باید بدهند و هر چه از نفقه اضافه آید به همان کسی می‌دهند که فرستاده شده است. اشکالی ندارد که کسی را برای نیابت حج بفرستند که حجّ خودش را انجام نداده است و اگر حج خودش را بجای آورده باشد، بهتر است. و زن نباید به نیابت از طرف مرد حجّ گزارد مگر اینکه غیر از او یافت نشود یا اینکه در میان مردان موجود او دارای فضیلت باشد و مناسک را بهتر از آنان بتواند انجام دهد.

و از آنحضرت نقل شده است که مردی را به نیابت از یکی از فرزندانش به حج فرستاد و تمام اعمالی را که باید انجام دهد با او شرط کرد. سپس فرمود: اگر آنچه را که ما بر تو شرط کرده‌ایم، انجام دهی، این عمل برای کسی که از طرف او حج بجای می‌آوری، یک حجّ محسوب می‌شود؛ و برای تو که شرایط را انجام داده و خود را به زحمت انداخته‌ای، مزد و پاداش خواهد بود.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: کسی که مزد می‌گیرد و به نیابت از دیگری حج بجای می‌آورد، می‌تواند پس از انجام حج، برای خودش هر چه می‌خواهد عمرهٔ تطوعی یا طواف بجای آورد.

و از آنحضرتست که فرمود: هر کس به نیابت از دیگری حج می‌گزارد، هنگام احرام بگوید: اللهمَّ اِنّی اَحُجُّ عن فلان، فَتَقبَّل منه وَأْجُرنی عن قضائی عنه [خدایا! حجّ می‌گزارم به نیابت از طرف فلانکس. پس این حج را از او قبول کن و مرا به خاطر انجام آن از طرف او، پاداش ده.].

در باب فوت شدن حج

از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که فرمود: کسی که به مردم برسد در موقف از عرفه، و پیش از خروج از عرفه، کمی با آنان وقوف کند، حج را درک کرده است. و اگر هنگامی به مردم برسد که از عرفات راه افتاده‌اند؛ و او شبانه به عرفات رود و وقوف کند و ذکر خداگوید و پیش از آنکه مردم از مزدلفه خارج شوند، خود را به آنجا برساند، حجّ را

درک کرده است.

و از آنحضرتست که فرمود: اگر پیش از طلوع فجر به عرفات رود، سپس به مزدلفه آید در حالیکه مردم از آنجا راه افتاده‌اند و خورشید هم طلوع کرده است، حجّ او فوت شده است و باید تبدیل به عمره‌اش کند. و اگر هنگامی به مردم برسد که از مزدلفه بیرون نرفته‌اند، حج را درک کرده است؛ و حجّ فوت نمی‌شود مگر اینکه مردم از مشعرالحرام خارج شده باشند.

و از آنحضرتست که دربارهٔ مردی که در حجّ محرم می‌شود و به وقوف در عرفه و خواندن نماز صبح در مزدلفه نمی‌رسد، فرمود: حج او فوت شده است و باید تبدیل به عمره‌اش کند وسال آینده حج بجای آورد.

و از ابوجعفر(ع)[1] است که فرمود: کسی که برای حج یا عمرهٔ تمتّع برای حج، محرم شود و روز قربان وارد مکّه شود، باید طواف خانه کند و بعد سعی میان صفا و مروه کند و از احرام به در آید و آن را عمره قرار دهد. و اگر کسی عمرهٔ تمتّع برای حج یا حجّ قران بجای می‌آورد، و هنگامی به مکّه رسد که خوف آن باشد اگر طواف و سعی عمره کند حجّ او فوت شود، باید به حجّ بشتابد و به موقف رود؛ حجّش را تمام کند و آن را حجّ مفرد قرار دهد و پس از آن عمره را از سر گیرد، تا آخر؛[2] پس اگر پیش از این شرط کرده است که هر جا برایش مشکلی پیش آمد، مُحِلّ شود، پس آن را عمره قرار می‌دهد و چیزی بر او نیست. و اگر شرط نکرده است، باید سال آینده حجّ بجای آورد.

تمام شد جزء ششم[3] از کتاب دعائم‌الاسلام و بعد از آن جزء هفتم[4] می‌آید که در آن کتاب جهاد است.[5]

---

1. ? adds محمدبن علی
2. these lines are struck out in D, and omitted in F, S, B, E marg.
3. F, T, S سوّم
4. T, F, S چهارم
5. Wording differs in every ms., and it is unnecessary to note the variations.

کتاب جهاد[1]

بیان وجوب جهاد

بِسْمِ اللّه الرحمن الرحیم

خدای عزوجل به پیامبرش محمد(ص) می‌فرماید:[2] «بگو ای مردم! منم فرستادهٔ خدا به سوی همگی شما، آن خدایی که از آنِ اوست پادشاهی آسمانها و زمین، نیست خدایی جز او، زنده می‌کند و می‌میراند؛ پس ایمان آورید به خدا و فرستادهٔ او، آن پیامبر اُمّی که ایمان می‌آورد به خدا و کلمات او، و پیرویش کنید شاید هدایت یابید.» و می‌فرماید:[3] «و نفرستادیم تو را مگر برای همهٔ مردم، بشارت دهنده و ترساننده؛ ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.» پس این بیان از کتاب خداوند، دلالت بر آن دارد که پیامبر خدا(ص) به سوی همهٔ مردم فرستاده شده است. پس هر کس از مردم که نبوّتش را انکار کند و رسالتش را نپذیرد، جهاد با او واجب می‌شود. و پیامبر(ص) نیز چنین فرموده است: من به سوی همهٔ

---

1. The text of this book in most MSS, as in C, is in utter confusion. Based on T, in comparison with F and D. My gratitude is due to Dr. Muhammad Kamil Hussein (Fuad I University, Cairo for constant help in solving difficulties, while I was immersed in diplomatic work and conventional entertainments.

2. ۷/۱۵۸.

3. ۳۴/۲۸.

مردم فرستاده شده‌ام.

و فرمود: «من به سوی سرخپوست و سیاهپوست فرستاده شده‌ام.» خدای تعالی او را فرستاد که ابتدا مردم را به سوی خداوند بخواند و از کسانی که او را تکذیب کنند، اِعراض کند و فرمود:[1] «بخوان به سوی راه پروردگارت، با حکمت، موعظهٔ حسنه، و مجادله کن با آنان بدان طریق که بهتر است.» و فرمود:[2] «اِعراض کن از نادانان.» پس چون خدای تعالی حجّت را بر آنان تمام کرد و پیامبرش رسالت را به آنان رسانید، و برخی از آنان در کفر و عصیان و تکذیب و طغیان باقی ماندند، خدای تعالی دینش را تأیید کرد و فرستاده‌اش را یاری داد از این طریق که جهاد در راه خدا را بر او و بر کسانی که به او ایمان آورده‌اند، فرض گردانید و فرمود:[3] «بر شما جنگ مقرّر شد و آن برای شما ناپسند است؛ و چه بسا ناخوش دارید چیزی را در حالیکه برای شما خوب است، و چه بسا دوست دارید چیزی را در حالیکه بد است برای شما.» و نیز فرمود:[4] «پس آنگاه که به پایان رسید ماههای حرام، پس بکُشید مشرکان را هر کجا بیابیدشان، و دستگیرشان کنید و در بندشان بیاندازید و بنشینید برای ایشان به هر کمینگاهی، پس اگر توبه کردند و نماز بپا داشتند و زکوة پرداختند، راهشان را باز کنید.» پس آنحضرت با کسانی که رسالتش را نپذیرفتند و نبوّتش را انکار کردند یعنی مشرکان، به جهاد پرداخت. و به فرمان خدا گروهی را تا مدتّی فرو نهاد و رها کرد تا حجّت را برای آنان آشکار کند. سپس خدای تعالی فرمانش داد که پیمان آنان را به سویشان بیفکند؛ و بر او نازل کرد:[5] «برائتی است از سوی خدا و پیامبرش برای کسانی از مشرکین که با آنان پیمان بستید.».

از جعفربن محمد(ع) نقل شده است که از علی(ع) چنین سئوال کردند: «ای امیرالمؤمنین، برترین مناقب تو چیست؟ فرمود: بهترین مناقب من آنست که مرا در آن صُنْعی [نقشی] نبوده است. و مناقب بسیاری را ذکر کرد و از آنجمله فرمود: چون خدای

---

1. ۱۶/۱۲۵.
2. ۷/۱۹۹.
3. ۲/۲۱۶.
4. ۹/۵.
5. ۹/۱.

عزوجل آیهٔ برائت را بر پیامبرش فرستاد، پیامبر آن را توسط ابوبکر برای اهل مکّه ارسال داشت. چون ابوبکر از مدینه بیرون رفت و دور شد، جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! جز علی نباید کسی این آیه را تبلیغ کند. پس پیامبر خدا(ص) مرا خواند و فرمان داد که سوار شتر عَضْباء [گوش شکافتهٔ] ایشان شوم و خود را به ابوبکر برسانم و آن را از او بگیرم. خود را به ابوبکر رساندم. گفت: چه شده است، آیا از جانب خدا و پیامبرش مورد خشم قرار گرفته‌ام؟ گفتم: نه، فقط بر او چنین نازل شد که جز مردی از او پیغام را نرساند.

ابوعبدالله جعفربن محمد(ع) فرمود: پس علی نامه را از او گرفت و به راه افتاد تا اینکه به مکّه رسید. پس چون بعدازظهر روز نحر [روز دهم ذی‌الحجّه] شد، با نامه برخاست و چنین قرائت کرد:[1] «برائتی است از جانب خدا و پیامبرش به کسانی از مشرکین که با آنها پیمان بسته‌اید. پس بگردید در زمین چهارماه.»، بیست روز از ماه ذی‌الحجّه، محرّم، صفر، ماه ربیع‌الاوّل و ده روز از ماه ربیع‌الاخر. و فرمود: «هیچ مرد و زن برهنه، یا مشرکی نباید به طواف خانه پردازد؛ بدانید هر کس که با پیامبر خدا(ص) پیمانی دارد، مدّت آن، این چهار ماه است.» و حضرت دنبالهٔ حدیث را بیان فرمود.

و از علی(ع) است که فرمود: جهاد بر تمام مسلمانان فرض است، چون خدای تعالی می‌فرماید:[2] «قِتال، برشما مقرّر شده است.» اگر گروهی از مسلمانان به جهاد پرداختند، دیگران می‌توانند به جهاد نروند تا وقتی که مجاهدان، به آنها نیاز نداشته باشند؛ پس اگر نیاز به یاری داشتند، بر همه واجب است که آنان را یاوری کنند تا به حدّ کفایت برسد. خدای تعالی می‌فرماید:[3] «لزومی ندارد که همگی مؤمنان بکوچند.» پس اگر ناگهان امری پدید آمد که به همهٔ آنان نیاز شد، باید همگی کوچ کنند. خدای عزوجل می‌فرماید:[4] «کوچ کنید سبک و سنگین؛ و در راه خدا با اموال و جانهایتان جهاد کنید.»

و از جعفربن محمد(ع) است که در مورد قول خدای تعالی: «کوچ کنید، سبک و سنگین» گفت: یعنی جوانان و پیران.

---

1. ۹/۱ - ۲.
2. ۲/۲۱۶.
3. ۹/۱۲۲.
4. ۹/۴۱.

و از آنحضرت دربارهٔ قول خدای عزوجل:[1] «همانا خدا خرید از مؤمنان، جانها و مالهایشان را که برای ایشان است بهشت، جنگ می‌کنند در راه خدا پس می‌کشند و کشته می‌شوند، وَعْده‌ایست حق بر او، در تورات و انجیل و قرآن؛ و چه کسی به عهد خود وفادارتر ازخداست؟ پس شاد باشید به سوادگری خود که آن را انجام داده‌اید؛ و این است آن رستگاری بزرگ.» سؤال شد که این آیه آیا برای تمام کسانی است که در راه خدا جهاد می‌کنند یا فقط برای یک گروه است؟ ابوعبدالله جعفربن محمد(ع) فرمود: آنگاه که این آیه بر پیامبر خدا(ص) نازل شد، یکی از اصحاب، همین سؤال را کرد و حضرت جواب نداد، تا آنکه خدای عزوجل به دنبال آن، این آیه را فرستاد:[2] «توبه‌کنندگان، پرستشگران، سپاسگزاران، رهروان، رکوع‌گزاران، سجده‌کنندگان، امر کنندگان به نیکی و بازدارندگان از بدی و نگهبانان حدود خدا؛ و بشارت ده مؤمنان را.» پس بدینوسیله خدای عزوجل آشکارکرد صفت مؤمنانی راکه جانها و مالهایشان را خریده است. پس هر کس بهشت را می‌خواهد، باید براساس این شرایط، در راه خدا جهاد کند. و اگر چنان نباشد، از زمرهٔ کسانی است که پیامبر خدا فرمود: خداوند، این دین را با گروهی یاری می‌کند که خود هیچ نصیبی ندارند.

و از آنحضرت سؤال شد که آیا بر اَعراب [بادیه‌نشین] جهاد واجب است؟ فرمود: نه، مگر اینکه برای اسلام حادثه‌ای رُخ دهد ـ و پناه می‌بریم به خدا ـ که به آنها نیاز باشد. و فرمود: آنان تا مجاهدت نکرده‌اند، نصیبی از غنیمت ندارند.

و از علی(ع) نقل شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: هر کس احساس ترس کند، نباید به جنگ رود.

و علی(ع) فرمود: برای آدم ترسو جایز نیست که به جنگ رود، زیرا زود شکست می‌خورد. لیکن می‌تواند بنگرد و ببیند با چه چیز می‌خواست به جنگ برود، همان را به کسی بدهد که به جنگ می‌رود؛ اگر چنان کند، پاداشی همانند او دارد بدون کم وکاست.

و از آنحضرتست که فرمود: بر بندگان واجب نیست که جهاد کنند؛ البته اگر به آنان

1. ۹/۱۱۱. 2. ۹/۱۱۲.

نیازی نباشد. نیز بر زنان، و بر نوجوانی که به حدّ بلوغ نرسیده‌اند، جهاد واجب نیست.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: هر گاه برای اسلام افرادی به تعداد اهل بدر یعنی سیصد و سیزده نفر، فراهم شوند، بر آنان قیام و انقلاب، واجب است.

بیان ترغیب به جهاد

از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش، از علی(ع) روایت شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: هر نعمتی که به بنده داده می‌شود، مورد سئوال قرار می‌گیرد، مگر آنچه در راه خدا باشد.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: اصل اسلام، نماز است، و فرع آن زکوة، و اوجِ بلندایِ آن جهاد در راه خداست.

و از علی(ع) نقل شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: مسافرت روید تا بهره‌ور شوید؛ روزه بگیرید تا سلامت یابید؛ جنگ کنید تا غنیمت به دست آورید، و به حجّ روید تا مستغنی شوید.

و از علی(ع) است که فرمود: ایمان چهار رکن دارد: صبر، یقین، عدل و جهاد.

و از آنحضرتست که فرمود: در راه خدا با دستهایتان جهاد کنید، و اگر نتوانستید با زبانهایتان، و اگر نتوانستید با قلبهایتان.

و نیز فرمود: بر شماست که در راه خدا همراه هر امام عادلی جهاد کنید؛ چراکه جهاد در راه خدا دری از درهای بهشت است.

و از قول پیامبر خدا(ص) گفت: حافظان قرآن، عُرَفای اهل بهشتند مجاهدان در راه خدا پیشروان آنان، و پیامبران، سروران آنانند.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا(ص) فرمود: بخشنده‌ترین مردم کسی است که جانش را در راه خدا بدهد و بخیل‌ترین مردم کسی است که از سلام کردن بخل کند.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا(ص) فرمود: وقتی موسی و هارون، پروردگارشان را

خواندند، خدای تعالی فرمود:[1] «دعوت شما را اجابت کردم، و هر کس در راه من جنگ کند، چنانکه شما را استجابت کردم، او را نیز تا روز قیامت استجابت می‌کنم.»

و از آنحضرتست که پیامبر خدا(ص) فرمود: کسی که به بدگوئی سلحشورِ در راه خدا پردازد یا او را بیازارد، یا در غیاب او با خانواده‌اش بدرفتاری کند، برای او در روز قیامت عَلَمی نصب می‌شود که خیانتش[2] کاملاً در آن آشکار خواهد شد و در آتش سرنگون می‌شود.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا(ص) فرمود: بالاتر از هر نیکوئی، یک نیکوئی دیگر است تا آنکه مرد در راه خدا کشته شود.[3] و بالاتر از هر عُقُوقی، [اطاعت نکردن از پدر و مادر و ترک خوبی به آنان و کوچک شمردنشان.] عُقُوقِ دیگر است تا آنکه مردی یکی از والدینش را بکُشد.

و از پیامبر خدا(ص) است که فرمود: هیچ قطره‌ای نزد خداوند محبوب‌تر از قطرهٔ خونی که در راه خدا ریخته شود، و یا قطرهٔ اشکی که در دل شب از خشیت خداوند، فرو چکد نیست.

از پیامبر خدا(ص) روایت شده است که فرمود: هر مؤمنی از امّت من صِدّیق و شهید است و خداوند با این شمشیر هر یک از خلقش را که بخواهد اِکرام می‌کند؛ سپس این آیه را تلاوت کرد:[4] «و کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان آوردند، همانانند صدّیقین و شهدا نزد پروردگارشان.».

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: هر دیده‌ای در روز قیامت بیدار است مگر سه دیده: دیده‌ای که در راه خدا بیدار بوده است، یا دیده‌ای که از محرّمات خدا چشم پوشیده است، یا دیده‌ای که در دل شب از خشیت خدا اشک بریزد.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که دربارهٔ قول خدای عزوجل:[5] «خرسند شدند

1. اشاره است به آیهٔ کریمهٔ «قال قداُجیبت دعوتکما فاستقیما» ۱۰/۸۹
2. T,F,S خیانتش ; D,E, جنایتش.
3. T gl. یعنی بالاتر از آن نیکوئی دیگری نیست (حاشیه از مختصر).
4. ۵۷/۱۹.
5. ۹/۸۷ و ۹۳.

که با بازماندگان بمانند»، گفت: [یعنی] با زنان.

و از زیدبن علی‌بن حسین(ع) است که دربارهٔ قول خدای عزوجل:[1] «و لباسُ التّقویٰ» گفت: [یعنی] لباس سِلاح در راه خدا.

و از علی(ع) روایت شده است که فرمود: نخستین کسی که در راه خدا مجاهدت کرد، ابراهیم(ع) بود. رومیان به ناحیه‌ای که در آنجا لوط(ع) بود، یورش بردند و او را پنهان کردند. خبر به ابراهیم(ع) رسید. بشتافت و او را از دست آنان آزاد کرد. ابراهیم(ع) نخستین کسی است که پرچم را بکار برد.

تشویق به نگهداری اسب

خدای تعالی می‌فرماید:[2] «و آماده کنید برای ایشان هر چه می‌توانید از نیرو و از اسبان بسته که بترسانید با آن، دشمن خدا و دشمن خویش را.»

و از علی(ع) نقل شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: خداوند فرشتگانی دارد که[3] درود می‌فرستند بر صاحبان اسبان که آنها را برمی‌گیرند و در راه خدا آماده می‌کنند.

و از علی(ع) است که فرمود: هر کس از اسبی در راه خدا نگهداری کند، علفش، اثرش، هر چه بر آن سُم می‌نهد و هر آنچه از او پدید می‌آید، همه در روز قیامت، در میزان صاحبش، حسنات محسوب می‌شود.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا فرمود: ای علی! نفقه‌ای که بر اسبانی داده می‌شود که در راه خدا نگهداری می‌شوند، همان نفقه‌ای است که خدای تعالی می‌فرماید:[4] «کسانی که انفاق می‌کنند اموالشان را در شب و روز، پنهانی و آشکارا.»

و از علی(ع) است که فرمود: اسبان جنگاوران در دنیا، اسبان آنانست در بهشت.

و از آنحضرت از پیامبر خدا(ص) نقل شده است که فرمود: اسبم شیهه کشید و

1. ۷/۲۶.
2. ۸/۶۰.
3. T,F,C,S,E. D, خدا و فرشتگانش.
4. ۲/۲۷۴.

جبرئیل نزد من بود؛ تبسّم کرد. او را گفتم: ای جبرئیل! چرا تبسّم می‌کنی؟ گفت: چرا تبسّم نکنم در حالیکه با شنیدن شیههٔ اسبان مسلمانان، دلهای کفّار لبریز از وحشت می‌شود و گُرده‌هایشان به لرزه می‌افتد.

و از آنحضرتست که فرمود: مردی از مسلمانان در حالیکه سوار بر اسبش بود، بر پیامبر خدا گذشت و بر او سلام کرد. پیامبر خدا او را گفت: «و علیکماالسلام». گفتم: ای پیامبر خدا! مگر او یکنفر نبود؟ [چرا ضمیر را به صورت تثنیه آورید؟] پیامبر خدا فرمود: بر او و بر اسبش سلام کردم.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا(ص) فرمود: هرگونه لهوی که در دنیاست، باطل است مگر آنکه با کمانت تیراندازی کنی، اسبت را تربیت کنی، و یا با اهل [همسر] خود به مُلاعبه‌پردازی که آن از سنّت است.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا(ص) فرمود: بر پیشانی اسبان تا روز قیامت، خوبی نوشته شده است؛ و آنها که به نگهداری اسبان مشغولند، یاری می‌شوند؛ یال آنها گرمابخش است؛ پیشانیشان زیبائی آنهاست؛ و دُمهایشان وسیلهٔ دفع مگس [حشرات] است. پیامبر خدا، نهی کرد از بُریدن دُمِ اسبان، و اخته کردن آنها.

و از پیامبر خداست که فرمود: به اسبان، افسار ببندید ولی آن را سفت و محکم نکنید.

و از پیامبر خدا(ص) روایت شده است که مسابقهٔ اسب‌سواری را اجازه داد؛ و خودش میان اسبان، مسابقه برقرار کرد و برای آن اواقی [مقادیری] از نقره [اَواقی جمع اُوقیّه یعنی $\frac{1}{12}$ رَطلْ] جایزه قرار داد. و فرمود: مسابقه جایز نیست مگر در سه چیز: سُم، پَهْن و لُپ‌دار، و پیکان. مراد از سُم، اسبان است و از خُفّ [پهن و لُپ‌دار]، شتران، و از پیکان، پیکان تیر است یعنی تیراندازی.[1]

1. T has a long scholium from مختصر مصنّف explaining this curious but significant rule.

آداب سفر

از جعفربن محمد(ع)، از پدرش، از پدرانش(ع) روایت شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: مرد وقتی قصد سفری می‌کند، چیزی را به عنوان جانشین خود بر خانواده‌اش بر جای نمی‌نهد بهتر از دو رکعت نماز که هنگام خروج می‌خواند و سپس می‌گوید: «اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْتَوْدِعُکَ نَفْسی وَ اَهْلی وَ مالی و دینی وَ دُنْیایَ وَ آخِرَتي و اَمانَتی و خاتِمَةَ عملی.» هیچ مؤمنی چنان نمی‌کند، مگر آنکه هر چه بخواهد خدا به او می‌دهد.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: مردی از اصحاب پدرم که قصد مسافرت داشت برای خداحافظی نزد او آمد. پدرم او را گفت: «پدرم علی‌بن حسین(ع) هر گاه می‌خواست به سفری رود [در متن اشاره دارد به رفتن برای سرکشی به املاک و اموال]، با آنچه می‌توانست، و برایش مُیَسّر بود، سلامتش را از خداوند خریداری می‌کرد؛ و آن در هنگامی بود که قدم در رکاب می‌نهاد. و چون به سلامت باز می‌گشت، خدایْ را شُکر می‌کرد و به قدر مُیَسّر، صدقه می‌داد.» پس آن مرد خداحافظی کرد و رفت و آنچه را که گفته شد انجام نداد. و در راه به هلاکت رسید. خبر به ابوجعفر رسید و فرمود: اگر اهل پندآموزی بود، پندش دادیم.

و نقل شده است که علی(ع) قصد سفر داشت. چون بر مرکبش نشست، گفت: «اَلْحَمْدُلِلّه، سُبْحانَ‌الَّذی سَخَّرَ لَنا هٰذا وَ ما کُنّا لَهُ مُقْرِنینَ وَ اِنّا اِلیٰ رَبِّنا لَمُنْقَلِبُون»؛ سپس سه بار فاتحة‌الکتاب را قرائت کرد و بعد سه بار اللّه‌اکبر گفت و بعد از آن چنین دعا کرد: «سُبْحانَکَ اللّٰهُمَّ اِنّي ظَلَمْتُ نَفْسي فَاغْفِرلی، اِنَّه لا یَغْفِرالذُّنوبَ اِلاّ انت.» سپس خندید. به او گفتند: ای امیرالمؤمنین! چرا می‌خندید؟ فرمود: پیامبر خدا(ص) را دیدم که همانند آنچه را که من گفتم، گفت و بعد خندید. گفتم: ای پیامبر خدا! چرا می‌خندید؟ فرمود: خداوند از بنده‌اش تعجّب می‌کند وقتی می‌گوید: «اِغْفِرلی ذُنوُبی.»، می‌داند که جز او کسی گناهان را نمی‌آمرزد.

و از علی(ع) است که فرمود: یکی از سنتّهای سفر این است که اگر گروهی با هم بیرون

روند و رفیق و همراه باشند، خرجی راه را همگی بدهند و رویِ هم بگذارند و از آن خرج کنند؛ چرا که اینکار برای آنها بسیار دلپسندتر است و برای نزدیک کردن آنها به هم نیکوتر.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: مرّوت بر دوگونه است: مروّت در حَضَر و مروّت در سفر. امّا مروّت در حَضَر عبارتست از تلاوت قرآن، حضور در مساجد، مصاحبت با نیکویان و نظر در فقه. و امّا مروّت سفر آنست که از ره توشهٔ خود به دیگران دهد، با یاران مخالفت نکند، و آنگاه که از او جدا می‌شوند، به یاد آنان باشد و از آنان نقل گوید.

و نقل شده است که پیامبر خدا(ص) هنگامی که برای غزوهٔ تبوک می‌رفت ـ وعلی را در مدینه جانشین خود کرده بود ـ علی او را مشایعت کرد ولی در بازگشت، به استقبال نرفت.

و از علی(ع) نقل شده است که هر گاه می‌خواست به سفر رود، می‌گفت: اَشْهَد اَن لااله‌الاّاللّه وحده و اَشهد انّ محمّداً عبده و رسوله، الحمدلِلّه‌الّذی هدانا لِلاْسلام، وَ جَعَلنا مِنْ خَیْر اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنّاس، سُبحان الّذی سَخَّرَ لَنا هٰذا وَ ماکُنّا لهُ مُقْرِنین؛[1] اللّهمّ اِنّی اَعُوذُبِکَ منْ وَعْثاء[2] السّفَر، و کَآبة المنقَلَب و سوُء المنظر فی‌الاْهل و المالِ والولد، اللّهُمّ انتَ الصّاحبُ فی‌السفَر، والخلیفةُ فی‌الاهل و المُستعانُ عَلی‌الامر؛ اطوِ لَنَا البعید و سَهِّل لَنا الحُزونة، و اکْفِنا المُهِمَّ، اِنّکَ عَلی کُلِّ شیءٍ قدیر.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا(ص) نهی کرد از اینکه بر چهارپایان بیش از توانشان بار نهند و یا اینکه به آنها رسیدگی نشود تا هلاک شوند. و فرمود: پشت چهارپایان را چوکی و نشیمنگاه خود قرار مدهید؛ چه بسا چارپای سواری دهنده‌ای که از سوار خود بهتر است و بیشتر از او خدا را اطاعت می‌کند و به یاد اوست. حضرت(ص) شتری را دید که بار سنگینی بر او نهاده‌اند؛ فرمود: صاحب شتر کجاست؟ نیافتندش. پس فرمود: او را

---

1. T gl. یعنی مُطیقین .Qur. ۴۳/۱۲.
2. P gl. یعنی مشقت. [نسخهٔ p نداریم. احتمالاً اشتباه شده است.]

بگویید که فردا خود را برای کینهٔ شتر آماده کند.

و از علی(ع) است که پیامبر خدا(ص) فرمود: صاحب چارپا در مورد او شش تکلیف دارد: هر گاه فرود آمد، ابتدا عَلَف او را بدهد؛ هر گاه به آب رسید، او را برای نوشیدن آن آزاد بگذارد؛ جز به حق [یعنی در موارد لازم] او را نزند؛ بیش از طاقتش بر او بار ننهد؛ بیش از توانش او را راه نبرد و در میان دو مرحله شیردادن بر او منشیند.[1]

و از جعفربن محمد(ع) سئوال شد دربارهٔ نشاندار کردن چارپایان با آتش؟ فرمود: برای شناسائی آنها اشکالی ندارد ولی نباید این نشانه روی صورت آنها زده شود.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا(ص) شنید مردی شترش را لعن می‌کرد؛ فرمود: بازگرد، و با شتری لعن شده همراه ما، میا.

و علی(ص) دشنام دادن به حیوانات را دوست نمی‌داشت.

و از آنحضرتست که فرمود: سوگند به آنکس که محمّد را بر حق به پیامبری فرستاد و بدان وسیله اهل بیتش را شرافت داد، هیچ مشکل و مصیبتی برای شما پیش نمی‌آید مگر آنکه در قرآن وجود دارد، هر کس می‌خواهد آن را بداند، از من سئوال کند. مردی بپاخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین! چارپای من کار را بر من به شدّت مشکل کرده است و من از او بیمناکم. حضرت فرمود: درگوش راست او بخوان:[2] «وَ لَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَ اِلَيْهِ يُرْجَعُونَ». آن مرد چنان کرد و چارپایش رام شد.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا(ص) نهی کرد از اینکه شخص مسافر، قرآن را همراه خود به سرزمین دشمن ببرد، چراکه بیم آن می‌رود دشمن بدان دست یابد.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا(ص) نهی کرد از اینکه کسی به تنهایی مسافرت کند و فرمود: یک نفر، یک شیطان است؛ دو نفر دو شیطان است و سه نفر، جماعت است.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا(ص) فرمود: آنکه چارپا دارد نسبت به جادّه [طریق، راه] سزاوارتر از پیاده است؛ و آنکه پا برهنه است سزاوارتر از کسی است که کفش به پا

1. D glosses یعنی بدون نیاز (از مختصر)
2. ۳/۸۳.

دارد.

و از آنحضرتست که فرمود: در غزوه‌ای همراه رسول خدا(ص) بودیم؛ مردم ازدحام کردند و راه را بر یکدیگر تنگ کردند. پیامبر خدا(ص) فرمان داد که کسی چنین ندا دهد: هر کس راه را تنگ [مسدود] کند، جهاد او درست نیست.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا(ص) فرمود: خدای تبارک و تعالی مُدارا را دوست می‌دارد و مداراکننده را یاری می‌کند. پس هر گاه بر این چارپایان زبان بسته سوار شدید، اگر زمین خشک و بیحاصل است، تا آنجا که توان دارند آنها را برانید؛ یعنی با سرعت بیشتری حرکت کنید تا هر چه زودتر، و تا توان آنها به پایان نرسیده از آن زمین بیرون روید. و اگر زمین، سرسبز و خرّم است، در منازلِ آن [میان راه] فرود آیید. بر شما باد که شبها حرکت کنید؛ چراکه مقدار راهی که در شب پیموده می‌شود، در روز نمی‌توان پیمود. در قسمتهای دور از راه فرود میایید که آنجا محلّ عبور درندگان و جایگاه ماران است.

و از آنحضرتست که فرمود: در غزوه‌ای همراه پیامبر خدا بودیم. سفر به درازا کشید و طول سفر، پیادگان را خسته کرد. روزی برای پیامبر خدا به صف ایستادند. پس چون آنحضرت بر آنان گذر کرد، گفتند: ای پیامبر خدا! راهی طولانی آمده و مسافتی دور را پیموده‌ایم و پیاده روی خسته‌مان کرده است. حضرت برایشان دعای خیر کرد و مژدهٔ ثوابشان داد و فرمود: «باید با شتاب حرکت کنید و گامهای بلند بردارید؛ زیرا بدانگونه راه‌رفتن هر گونه احساس خستگی را از تنتان به در می‌برد.» پس چنان کردند و خستگی و رنج راه از آنان دور شد.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا فرمود: «باید چارپای فرماندهٔ گروه کُندتر از همه حرکت کند.» مراد حضرت آنست که سرعتش از همه کمتر باشد تا ضعیف نیز بتواند او را همراهی کند.

و از حسین‌بن علی(ع) نقل شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: امّت من هر گاه بر کشتی می‌نشینند، برای اینکه از غرق شدن در امان بمانند، بگویند: «بسم‌الله الرحمن الرحیم. وَ مٰا قَدَرُوٗاللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالأرْضُ جَمیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ‌الْقیمة، وَالسَّمٰواتُ مَطْوِیّاتٌ

بِیَمینه، سُبحانَهُ و تَعالیٰ عَمّا یُشْرِکوُن.[1] بِسْمِ اللّٰهِ مَجْریها وَ مُرْسٰها، اِنَّ رَبّی لَغَفُورٌ رَحیم.»[2]

و از علی است که فرمود: هر کس به کشتی می‌نشیند، بگوید: «بِسْمِ اللّٰهِ، مَجْریها و مُرْسٰها، اِنَّ ربیّ لَغَفُورٌ رَحیمٌ. اللّٰهُمَّ بارِکْ لَنا فی مَرْکَبِنا وَ اَحْسِنْ سِیْرَنا وَعافِنا مِنْ شرِّ بَحْرِنا.»

بیان حقوق و تکالیف اُمَرا [فرماندهان]

خدای تعالی می‌فرماید:[3] «اطاعت کنید از خدا، و اطاعت کنید از پیامبر و صاحبانِ امرتان.» و صاحبان امر، امامانی هستند که همهٔ امر از آنِ آنانست. درود خداوند بر آنان. و هر کس را که آنان منصب فرماندهی دهند، تا وقتی که از آنان اطاعت می‌کند، اطاعتش همانند اطاعت از امامان بر دیگران واجب است. و هر فرماندهی که در برابر آنان عصیان کند و از دستور آنان باز گردد[4] پس دیگر حق اطاعت بر دیگران ندارد. و اگر افراد تحت امر خود را به جهتی خلاف کتاب خداوند و فرمان اولیای خدا بخواند، دیگر حق اطاعت بر آنان ندارد.

و از علی روایت شده است که فرمود:[5] پیامبر خدا سپاهی را [برای عملیات سِرّی] فرستاد و مردی از انصار را فرماندهٔ آنان کرد و فرمانشان داد که از او اطاعت کنند. روزی فرمانده، بر آنان خشمگین شد و گفت: آیا پیامبر خدا(ص) شما را دستور نداد که از من اطاعت کنید؟ گفتند: آری. گفت: «پس پُشته‌ای از هیمه فراهم آورید.» چنان کردند. گفت:

---

1. ۳۹/۶۷.
2. ۱۱/۴۱.
3. ۴/۵۹.
4. F adds و با آنان مخالفت کند
5. D gl. در اوّل «عیون الاخبار» چنین آمده است: ابو سعید گفت: پیامبر خدا، علقمة‌بن‌مجزز را در رأس سپاهی فرستاد که من در آن بودم. تا اینکه به یک دو راهی رسیدیم. به قسمتی از سپاه اجازه داد که به راهی روند و عبدالله‌بن حذافه را فرماندهٔ آنان کرد و او از یاران پیامبر بود. پس چون بخشی از راه را رفتند، بر آنان خشمگین شد و آتش برافروخته و به آنان گفت: آیا شما نباید بشنوید و اطاعت کنید؟ گفتند: بلی. گفت: پس هر فرمانی به شما دهم باید چنان کنید؟ گفتند: آری. گفت: «من می‌خواهم از حق اطاعت خود بر شما استفاده کنم؛ شما باید به درون این آتش بپرید.» آنان برخاستند که چنان کنند ولی برخی از آنها ممانعت کردند و گفتند: «ما از آتش، به رسول خدا پناه بردیم.» لختی چنان گذشت تا اینکه خشم او فرو نشست و آتش خاموش شد.

«آتش در آن افکنید.» پس چنان کردند. سپس آنان را گفت: «در آتش روید». پس خواستند چنان کنند که برخی از آنان دیگران را از آن کار [رفتن به درون آتش] باز داشتند و گفتند: «ما برای فرار از آتش نزد رسول خدا رفتیم.» لحظاتی بدین منوال گذشت تا آنکه آتش خموش شد و خشم آن مرد [فرمانده] فرو نشست. این خبر به گوش پیامبر خدا(ص) رسید؛ فرمود: اگر به آتش رفته بودند، تا روز قیامت از آن نمی‌توانستند برون شوند. اطاعت فقط در معروف است.

و از علی است که فرمود: با معصیت خالق هیچ مخلوقی را نباید اطاعت کرد.

و از علی نقل شده است که عهدنامه‌ای را بیان کرد. آنکه ما را حدیث کرد، گفت: چنین می‌پندارم که آن عهدنامه از کلام علی(ع) باشد؛ ولی برای ما روایت شده است که علی(ع) آن عهدنامه را به پیامبر نسبت داد و فرمود: پیامبر خدا(ص) عهدنامه‌ای دارد که در آن، پس از سخنی، چنین آمده است:

وظیفهٔ فرمانده در باب محاسبهٔ نفس خویش

ایَ مَلِکِ[1] مملوک! به یادآر آنچه در آن بودی؛ و بنگر بدانچه خواهی گشت؛ و برای خودت بدانچه می‌باید معتقد باش؛ با آنچه بوده بر آنچه خواهد بود، استدلال کن؛ و ابتدا خودت را اندرز بده؛ در مورد آنچه ویژگی توست بنگر و سود و زیان خود را بشناس؛ هیچ چیز نمی‌تواند بهتر از اعمال آدمی، نشانگر مرتبهٔ او نزد خدا باشد؛ و هیچ چیز بهتر از آثار او نمی‌تواند منزلت او را در میان مردم نشان دهد؛ در امور مربوط به خودت و نَفْسَت تقوای خدا پیشه کن؛ و در وظیفه‌ای که به عهده‌ات نهاده است او را در نظر داشته باش؛ و چون تو را بزرگی داده است در برابر او تواضع کن؛ چرا که تواضع، ماهیّت عبودیّت، و تکبّر از حالات ربوبیّت است. هیچ مرتبه‌ای تو را از میانه روی بازندارد و باعث نشود چیزی را بخواهی که از آنِ تو نیست. نعمتهای خداوند بر تو، باعث نشود که از بزرگداشت

---

1. T(var.), D مُمَلَّک

حقّ او غفلت کنی؛ چرا که حقّ او جز بزرگی بر تو نمی‌افزاید. و چنان نباشی که گویا خداوند با کرامتی که برای تو پدید آورده، چنین پنداری که او برخی از تکالیفش را از تو برداشته است و تو شایستهٔ آنی که سختیها از تو برداشته شود و تو در دریای شهوات فرو روی؛ چون اگر چنان کنی، سنگینی آن بر قلبت فرو می‌افتد، و عواقب آنچه را که از تو فوت شده است سرزنش می‌کنی. پس بشناس قدر خود را، و آنچه را که به سویش در حرکتی؛ و به خوبی آن را به یاد داشته باش و همواره قلبت را متوجهٔ اهمیّت آن کن؛ زیرا هر کس برای چیزی اهتمام قائل باشد، همواره آن را به یاد دارد. در کاری که انجام می‌دهی و نیز دربارهٔ کسی که در کار جمعی با تو مشارکت می‌کند؛ بسیار اندیشه کن؛ چرا که تو در نهایت راه جز مرگ بعضی از زندگان را پشت‌سر نمی‌گذاری [یعنی چنان نیست که عمرت آن اندازه باشد که مرگ همه را ببینی] و قیامت [یا لحظهٔ مرگ] از ورای تو سر می‌رسد. و آن کسی که به وسیلهٔ او به انجام آنچه حق توست می‌توانی رسید، لذّاتی را که برای تو حلال است از تو نمی‌بُرد تا وقتی که در مورد آنها از حدِّ کفایت خارج نشوی و در وادی افزونخواهی که نفعش به تو نمی‌رسد قدم ننهی ـ مگر اینکه نسبت به آنها در اوج بی‌نیازی باشی ـ که [اگر در آن وادی قدم گذاری] چیزی به دوش می‌گیری که جز دیدن آن بهره‌ای نمی‌بری، و به دنبال آن، منفعتش از آن دیگران است؛ پس باید در آنجا آرزویت را کوتاه کنی و از عواقب آن هراسی بزرگ داشته باشی.

و در آن عهدنامه است
اندرز نامه برای فرماندهٔ سپاه
در مورد کسانی که پیش از او در آن مقام بوده‌اند

ای مُمَلَّک مملوک! بنگر که پدرانت کجا شده‌اند؛ و پادشاهان و فرزندان آنها که از دشمنان تو بودند و دنیا را از آغاز خوردند، کجا رفته‌اند! تو میراثخوار آن چیزی هستی که

آنها نهاده‌اند و چیزی را اداره می‌کنی که آنها کردند. بنگر که گنجهایی که فراهم کردند و اجسادی که پروردند و فرزندانی که عزیز می‌داشتند، چه شدند؟ آیا هیچکدام از آنها نسلشان از تو کوتاهتر ویادشان فراموش شده‌تر است؟ همواره آن احسانی را که آرزوداری از طرف خداوند به تو شود، به یاد داشته باش. هوسهای تو بر سهم و بهره‌ات غلبه نکند. و نازکدلی تو نسبت به فرزند، وادارت نکند که برای آنان چیزی را جمع کنی که نمی‌تواند از قضای الهی در بارهٔ آنان مانع شود و نگذارد آن چیزی را که او اداره کرده است به آنان برسد. و در نتیجه خودت را در امر غیر خودت به هلاکت می‌اندازی؛ و خودت را برای خوشی و لذّات کسی که نگران تو نیست و دلش برایت نمی‌سوزد، بدبخت می‌کنی. مرگْ آگاه باش و بدان که عقوبات مرگ ناگهان فرا می‌رسد و تو از فرود ناگهانیِ آن در امان نیستی. بسیار یاد کن فانی بودن امر دنیا و نیز زیرو رو شدن روزگار را؛ به یاد داشته باش که اوضاع دنیا نسبت به تو و دیگران دگرگون شدنی است. بی‌تردید تو جزء کوچکی از کُلّ مردم هستی. تو سرزنش می‌کردی جاه طلبی حکّام و استبداد آنان را در حکومتشان؛ و تکبرشان را بر رعیت؛ و شتابشان را به سوی قدرت، و زیاده‌روی آنان را در مجازات و رها کردنِ عفو و رحمت، و بدی آنان را در مملکتداری، و پستی طبع، و رفتار خشکشان را با زیردستان، و توجه نکردنشان را به امر معاد، و غفلت طولانی آنان را دربارهٔ مرگ، میل بسیارشان را به شهوات، و توجّه اندکشان را به نیکیها، و کَمیِ تفکّرشان را در عقوبتهای خدای جبّار، و عبرت نیاموختنشان را، و آسودگی بسیارشان را در مورد تحوّلات روزگار، و پند نگرفتن از تجاربی که به دست می‌آورند؛ و اشتیاقشان را به گرفتن، و کم دادن حقوق دیگران؛ و سنگدلیِ آنان را بر ضعفا؛ همه چیز را برای خود برداشتن و به خود اختصاص دادن و چشم بر هم نهادن و همواره پایْ فشردن؛ و غفلت آنان را از آنچه برایش آفریده شده‌اند؛ و اهمیّت ندادنشان را به آنچه می‌کنند، و ضایع کردن وظیفه‌ای که بر دوش دارند. آیا آنچه را که در آنان عیبجوئی می‌کردی، به عنوان نصیحت بود، و آن صفات را زشت می‌شمردی؟ یا اینکه در نظرت گرانقدر و ارزشمند بود؟ اگر آن عیبها که بر می‌شمردی به قصد نصیحت بود، امروز تو خود بیشتر سزاوار نصیحتی. و اگر آنها را

ارزشمند می‌دانستی، پس آیا تو همراه خود امان نامه‌ای از قدرتهای الهی داری؛ یا اینکه چیزی نزد خودداری که می‌تواند جلو عذاب خداوند را بگیرد؛ شاید نعمتهای خداوند تو را از جلب رضایت او بی‌نیاز کرده است؛ یا اینکه بر اثر کرامت خداوند، آنقدر توانمند شده‌ای که می‌توانی در معرض خشم او قرار گیری و بر معصیت او اصرار کنی؟ شاید گریزگاهی داری که می‌تواند تو را در امان دارد؟ یا اینکه پروردگار دیگری داری که می‌توانی به او پناهنده شوی؛ یا اینکه بر تحمّل عقوبتهای الهی شکیبائی؛ یا اینکه امید آن داری که حلقه‌ای از حلقات روزگار تو را از قلمرو قدرت او بدر آورد و زیر سلطهٔ دیگری بَرَد؛ به خاطر خودت، نیکو در آن نظر کن و عقل و ارادهٔ خود را بکار انداز؛ و همواره آن را بر قلب خویش عرضه کن. بدان که همانگونه که تو در مورد پیشینیان خود نظر می‌کردی، مردم در بارهٔ تو نظر خواهند کرد و همانند آنچه راکه تو در بارهٔ گذشتگان گفتی در باره‌ات خواهند گفت. بنگر که پادشاهان کجا رفتند و کجاست آنچه جمع کردند و همان باعث شد که بدان معایب گرفتار آمدند و چنان سخنهایی در موردشان گفته شد! چه چیز را بدان وسیله نشان دادند و برای آیندگان چه چیز نهادند؟ حالِ خود را یاد کن و حالِ گذشتگانی راکه در موقعیّت تو بودند و آنچه را فراهم آوردند و اندوخته کردند. آیا آنگاه که خدا اراده کرد گنجهایشان را از چنگشان در آورد، گنجها ماندند؟ و آنگاه که خدا اراده کرد این مقام را به دست تو دهد، آیا نداشتن گنجهای سیم و زر برای تو زیان داشت؟ در این پندار مباش که گنجها برای تو سودمند است و امروز بدانها تکیه مکن بدین امید که برای فردای تو نافع باشد. محبوب‌ترین گنجها برای تو و مطمئن‌ترین آنها از نظر نفع و ثمره نزد تو باید گنج اعمال صالح باشد که بسیار انجام دهی، و اعتقادی باشد که ثمرات نیکو ببار آورد. بی‌تردید اگر تو اشتیاقت را در آن راه بکار اندازی و از غیر آن بازداری، اندوهت اندک، زندگیت آسوده و فکرت آرام خواهد بود. روشنیِ چشم تو در زهد و آثار نیکو باید بیشتر باشد از عشق و علاقهٔ اهلِ جمع، به جمع مال. تو باید در آنچه به دست می‌آوری و آنچه انفاق می‌کنی، میانه‌رو باشی. چنین فکر مکن که مال حرام بسیار فراهم آوردن، قدرت است. و چنین مپندار که عطا کردنِ نابجا جود و سخاوت است؛ آن عمل موجب اجحاف

یکی به دیگری می‌شود. قدرت و سخاوت آنست که نفس خویش را بندهٔ خود کنی. حرص نفس آنست که هر چه برای تو حلال نیست به چنگ آوری؛ و سخاوت نفس آنست که حقّ دیگران را بدهی. در آن باب، از علم خویش بهره‌ورشو و از آنچه در امور دیگران دیده‌ای پندآموز. در هر کار که می‌خواهی انجام دهی، با نفس خود همانند کسی مبارزه کن که تمام توان خود را در راه حق بکار می‌برد و حق خدا و مردم را از نفس خویش می‌ستاند و آنجا که عذر و بهانه‌ای نیست برای نفس خود عذری نمی‌تراشد و در گردابهایِ هلاکت، مطیعِ هوس خود نمی‌باشد. آری، هوسهای زودگذر، لذتبخش است امّا سرانجامی ناگوار دارد.

در آن نامه، حکّام را فرمان می‌دهد که به عدل و انصاف رفتار کنند.

دلت را سراپردهٔ مهرورزی به رعیّت خود کن؛ آنان را دوست داشته باش، با آنان نرمی و نکوئی کن. بر آنان هرگز همانند درنده‌ای مباش که در کمین لغزشها و خطاهای آنان باشی؛ چرا که آنان با تو نسبت برادری دارند، و در آفرینش همانند تو هستند. آنان کجرویهایی دارند و لغزشهایی می‌کنند و عمد و خطائی از آنان سر می‌زند. آنان را عفو کن و از خطایشان درگذر همانگونه که خودت دوست داری کسی که بالاتر از تو و آنانست با تو چنان کند. خداوند تو را به وسیلهٔ آنان آزمایش کرده و امر آنان را به تو واگذار کرده و به وسیلهٔ آشناکردن تو با محبّتِ عدل و عفو و رحمت، بر تو احتجاج کرده است. پس خود را چنان مکن که سزاوارِ ترک محبّت از جانب او باشی. و خود را در معرضِ جنگ با خدا قرار مده؛ چرا که تو را تاب عقوبت او نیست و از عفو و رحمت خداوند بی‌نیاز نیستی. در هنگام خشم، اگر چاره‌ای می‌بینی در عقوبت دیگران عجله مکن و برای تندخویی با آنها مشتاب؛ و مگوی که من امیرم و هر کار بخواهم می‌کنم؛ چراکه موجب شتابِ کار شکنی می‌شود. و هر گاه مقام تو باعث خودبینی تو شد و برای تو جلالتی پدید آورد و موجب

سرکشی تو شد و در نتیجه تو را به فساد کشاند و سبب شد که بر زیردستان خود قدرت نمایی کنی، عظمتِ قدرت خداوند را بر خودت یاد کن؛ و به مرگ و دنیای پس از آن بیندیش؛ چرا که از خودستائی تو می‌کاهد و سرمستی‌ات را می‌شکند و آنچه را که از درونِ خودت، در دیدگانت برزگ جلوه کرده است، خوار و حقیر می‌کند. بر حذر باش از اینکه در برابر عظمت خدا، به عظمت خود بنازی، یا اینکه در جبروتش خود را همانند او بدانی و یا در مقابل مُلک او فخر فروشی کنی و خرامان شوی. زیرا خدا گردنکشان را به خاکِ ذلّت می‌نشاند و خودخواهان را به قعر حقارت می‌کشاند. در مورد حق مردم بر خودت، خاندانت و اطرافیانت، به انصاف رفتارکن؛ چراکه اگر چنان نکنی ستم کرده‌ای و هر کس بر بندگان خدا ستم کند، خدا به جای بندگانش خصم او می‌شود. و هر که خدا خصم او باشد، در جنگِ با خداست، تا اینکه از راه خود بازگردد. هیچ انگیزه‌ای برای زیر و روکردن نعمتهای خدا و فرود آمدن عقوبت او قوی‌تر از پافشاری در ستم کردن نیست؛ زیرا خدا دعای ستمدیدگان را می‌شنود و به یقین، دشمن ستمگرانست؛ و هر کس که خدا با او دشمنی کند، در دنیا و آخرت گرفتار هلاکت است. و باید بیش از هر چیز، میانه‌روی در حق، فراهم آوردن طاعت پروردگار، و رضایت عامّهٔ مردم را دوست بداری. چراکه ناخشنودی عامّهٔ مردم، خشنودی خواصّ را بی‌اثر می‌کند؛ و ناخشنودی خواصّ، در صورت خشنودی عامّهٔ مردم قابل تحمّل است. هیچیک از طبقات مردم، مانند طبقهٔ خواصّ نیستند؛ چراکه این طبقه در هنگام خوشی، برای حاکم، بیشتر از همه هزینه دارند و به‌گاه سختی، کمتر از همه یاری می‌کنند؛ و بیشتر از همهٔ مردم، با انصاف کینه دارند؛ و آنگاه که چیزی می‌خواهند بیش از همه پای می‌فشارند؛ و با این حال وقتی به آنان عطا می‌شود، کمتر از همه سپاسگزارند؛ و وقتی به آنان چیزی ندهند؛ کمتر از همه پوزش پذیر؛ و در روزگار محنت، ناشکیباتر از همه‌اند.

همانا وسیلهٔ فراهم آمدن امور والیان، قدرت سلطان، و قهر بر دشمن، عامّهٔ مردم هستند. پس باید تا وقتی از تو اطاعت می‌کنند و پیرو فرمانت هستند، گرایش و توجّه تو به آنان باشد نه دیگران. از میان رعیّت [شهروندان] کسی باید نزد تو منفورتر از همه باشد که

برای آشکار کردن عیوب مردم بیشتر می‌کوشد. در مردم معایبی وجود دارد که تو شایسته‌ترین کسی هستی که باید آنها را بپوشانی و نگذاری عیوب پنهانی مردم آشکار شود. وظیفهٔ تو حکم دربارهٔ ظواهر است؛ و داوری آنچه پنهانست با خداست. هرچه برای خود نمی‌پسندی برای مردم مپسند. تا می‌توانی رازدار و جُرم‌پوش باش تا خداوند آشکار نکند آنچه را که دوست داری پنهان بماند. گرهٔ هر کینه‌ای را از مردم بگشای و رشتهٔ دشمنی را از میان آنان بگسل؛ و در قلمرو شبهه وارد مشو. در پذیرفتن سخنِ بدگویان، شتاب مکن که سخن‌چین، فریبنده است، هرچند به نصیحت سخن گوید. با بخیل مشورت مکن که به غایت از نیکوکاری ناتوان است. با حریص مشورت مکن که تو را از فقر می‌ترساند و آز را در نظرت می‌آراید. نیز با ترسو، رایزنی مکن که همه چیز را برایت، تنگنا جلوه می‌دهد؛ بُخل و ترس و آز، یک غریزه است که از سوءظن به خدا پدید می‌آید. بدان که بدترین معاونان و وزرای تو کسانی هستند که [قبلاً] معاون و وزیر اشرار، و شریک جنایات آنان بوده‌اند، و همهٔ مقامات را برای آنان تثبیت کردند. پس آنان را در کار خود وارد مکن؛ و بدانگونه که در دولت دیگران جایی داشتند، تو برای آنان در دولت خود جایی بازمکن. و چون گواه نزد تو آورند فریب مخور؛ که آنان یار ستمگران و یاور مجرمان، و گرگانِ هر طمعی هستند. تو می‌توانی در میان مردم، به جای آنها کسانی را بیابی که معرفتشان از آنان بیشتر و خیرخواهیشان برتر است؛ یعنی کسانی که مسائل را به دقّت می‌نگرند و بررسی می‌کنند، نقائصش را درمی‌یابند، و برای جریان آن اهتمام قائلند. اینان برای تو زحمتشان سبکتر، یاریشان نیکوتر، ارتباطشان با تو محکمتر، و گرایششان به دیگران کمتر است. کسانی هستند که با هیچ ستمگری همکاری نکرده‌اند و شریک جرم هیچ مجرمی نیستند [پیشینهٔ سوء ندارند]. فقط از میان این گروه، انتخاب کن افرادی را که با آنان در جلسات خصوصی گفتگو کنی، و در جلسات عمومی تو حضور داشته باشند. آنگاه باید گرامی‌ترین آنان نزد تو کسی باشد که بیش از همه حق می‌گوید؛ و بهتر از همه، با رعیّت به انصاف رفتار می‌کند؛ و کمتر از همه، با بیان سخنان ناخوشایند، با تو مناظره می‌کند؛ و بیش از دیگران، با اهل ورع و راستی، و خردمندان و اصیلان مرتبط است. و

منفورترین یاران و وزیرانت نزد تو باید کسی باشد که بیش از همه، تو را بر آنچه کرده‌ای می‌ستاید، و آنچه را نکرده‌ای در نظرت می‌آراید؛ و هر کار انجام دهی، کوچکترین انتقادی نمی‌کند. چراکه ستایش بسیار، خودبینی پدید می‌آورد و غرور می‌آفریند. و سخن گفتن در باب توصیف و ستودن سلطان، بیش از هرسخنی گنجایش دروغ دارد؛ زیرا در آن باب کسی به گفتن حق اکتفا نمی‌کند بلکه همواره راه افراط می‌روند. شخص نیکوکار و بدرفتار نباید در نزد تو منزلتی یکسان داشته باشند؛ چراکه این شیوه باعث آن می‌شود که درستکاران دست از نیکوکاری بردارند؛ و بدرفتاران در کار خویش گستاخ شوند.

بدان که هیچ چیز بیش از احسان والی به رعیّت، سبک کردن بار از دوش آنان، و کمتر آنان را به کاری [که باب میلشان نیست] وادار کردن، موجب حسن ظنّ والی به آنان نمی‌شود. پس بکوش تا با چنان رفتاری، حسن ظنّ به رعیّت برایت فراهم شود؛ چراکه حسن ظنّ به آنان رنجهای بسیاری را از تو برمی‌دارد. شایسته‌ترین فرد برای حسن ظنّ، آنکس از اهل خیر است که حکومت تو در نظرش نیکو باشد؛ و شایسته‌ترین فرد برای سوءظن، آنست که حکومت تو در نظرش بد باشد. پس جایگاه آن را خوب بشناس. سنّت نیکوئی را که پیش از تو صالحان بدان عمل کرده‌اند؛ و همه با آن خو گرفته‌اند و مردم آن را پذیرفته‌اند، مشکن. و سنّتی را که برای سنّتهای عادلانهٔ گذشته که پیش از تو بنیانگذاری شده است، زیان دارد ابداع مکن. چراکه پاداش از آن کسی است که آن سنّت را بنا نهاده و بدبختی‌اش بر توست که آن را شکسته‌ای. برای اینکه بتوانی سنتهای عادلانه را در جایگاههای خودش تثبیت کنی و آنها را مطابق مصلحت مردم بپاداری، همواره با دانایان و حکما گفتگو و تبادل‌نظر کن؛ چون این عمل موجب زنده کردن حق و از میان بردن باطل؛ و نیز بهترین رهنمونست برای مصلحت مردم. زیرا سنّت صالح از اسباب شناسائی حق است، انگشت رهنمایی‌ست که برای اهل آن سنّت نشانگر راه طاعت خداست.

و در آن نامه است شناسائی طبقات مردم

بدان که مردم پنج طبقه‌اند که صلاح کار هر دسته به دیگری بسته است. گروهی از آنان سپاهیانند. دستهٔ دیگر یارانِ والی‌اند یعنی قاضیان، کارگزاران، دبیران و امثال اینها. دستهٔ دیگر خراجگزارانند که یا اهل آن سرزمینند و یا دیگر جاها. طبقهٔ دیگری از آنها بازرگانان و صنعت پیشگانند. و دستهٔ دیگر طبقهٔ پایین یعنی نیازمندان و مستمندانند. سپاهیان به اذن خداوند دژهای محکم مردم، زینت کشور، عزّت اسلام، سبب امنیّت و عامل محفوظ ماندن مملکت اند. قوام سپاهیان صرفاً درگرو آنچیزیست که خداوند برای آنان قرار داده است یعنی خراج و غنیمت؛ که بدانوسیله توان مبارزه با دشمن دائمی را می‌یابند و در مصالح خویش بدان تکیه می‌کنند و هزینه‌های شخصی خود و خانواده‌شان را از آن راه تأمین می‌نمایند. قوام کار سپاهیان و خراجگزاران به دست قاضیان، کارگزاران [دولت] و دبیرانست که به امور آنان رسیدگی می‌کنند و منافع آنان را فراهم می‌آورند؛ و از خواصّ و عوام آنان در امانند. و قوام همهٔ آنها به دست بازرگانان و صنعتگرانست که باعث بهره‌وری از صناعات می‌شوند و بازارهای دادوستد راه می‌اندازند و متصدی اعمال و خدماتی هستند که دیگران را ـ که توان آن را ندارند ـ بی‌نیاز می‌کنند. و طبقهٔ فرودست یعنی نیازمندان و مستمندان به همهٔ طبقات دیگر نیاز دارند. و همه در گسترهٔ لطف خداوند قرار دارند. و هر دسته به‌قدر شایستگی‌اش بر امیر حقوقی دارند و امیر نمی‌تواند از عهدهٔ ادای حقوقی که خداوند واجب کرده است برآید جز اینکه برای آن اهتمام قائل باشد و برای انجام آن از خداوند یاری طلبد و همواره خود را ملزم به رعایت حق بداند؛ خواه مطابق میلش باشد یا نباشد.

در باب رسیدگی والی به امر سپاهیان

فرماندهی سپاهیانت را به کسی بسپار که در نظرت از همه کس شکیباتر است، و علم

و حُسنِ سیاست و اخلاق نیکو را یکجا دارد؛ او باید کسی باشد که زود به خشم نیاید، پوزش‌پذیر باشد، به ناتوانان محبّت کند و به پای توانمند مپیچد؛ نیز او باید کسی باشد که زورگوئی شادمانش نکند، و ناتوانی و سستی از پایْ درنیاوردش. و بیشتر با دانایان، دینداران و کسانی‌که سوابق نیکو دارند مرتبط باشد؛ سپس با شجاعان نشست و برخاست کند؛ چراکه اینان مجموعهٔ کرم و شُعبه‌ای از عزّت و رهنمایِ بر حسن ظنّ به خداوند، و ایمان به او هستند. سپس به امور آنان از سرِ نوازش رسیدگی کن چنانکه پدر بر فرزند نوازش می‌کند؛ اگر چیزی به آنان دادی، نزد خود آن را بزرگ مشمار؛ و اگر لطفی به آنان کردی، کوچکش مپندار؛ زیرا هرچه از جانب تو به آنان رسد، هرچند کوچک باشد، آنان را دلگرم می‌کند. چنین مباش که اگر به کارهای بزرگ آنان رسیدگی کردی، رسیدگی به کارهای کوچک و ظریفشان را فراموش کنی. درست است که چیزهای بزرگ و مهّم، موردنیاز است و باید برآورده شود؛ امّا نکات ظریف نیز جایگاهی دارد که می‌تواند مورد بهره‌وری باشد. سپاهیان باید بیش از سایر رعیّت نزد تو ترجیح داشته باشند و منزلت آنان باید در نظر تو از دیگران بیشتر باشد. با آنان نهایت همکاری را داشته باش؛ و به آنان بذل و بخشش بسیار کن بدانمقدار که خودشان و نیز افرادی که پشت سر گذاشته‌اند یعنی خانواده‌شان، در آسایش باشند تا تمام نیروی خود را صرف مبارزه با دشمن کنند و فکر و ذکرشان به جای دیگری نرود. همواره برای خودت یادآوری کن که کار آنان ستوده و محترم است و باید از آن حسن مراقبت شود؛ و آن را عملاً نیز دربارهٔ آنان محقّق کن؛ دلهایشان را با محبّت به‌سوی خویش متوجه کن؛ زیرا برترین چیزی که موجب روشنی چشم والیان می‌باشد وجود امنیّت سراسری در تمام شهرها، و پیوند و مودّت آشکار لشکریانست. و اگر چنان باشند، سینه‌هایشان سلامت [بی‌کینه]، و بینشهایشان با صحّت، و تعهّدشان در غیاب فرماندهان، پایدار خواهد بود. پشتوانهٔ سپاهیان را صرفاً غنائم خودشان قرار مده؛ بلکه در هر غنیمت، عطیّه‌ای از ناحیهٔ خودت برای آنان قرار بده که با آن دلخوش شوند و انگیزهٔ آنان شود برای کاری همانند آن؛ ولاحول ولا قوةَ الاّ بالله. هر اِحسانی را به شجاعان و دلیران اختصاص بده و دیدگان آنها را به سمت صورتهای ژرفی

از آنچه نزد ایشانست بکشان[1] بدینگونه که از آنان به نیکوئی تمجید شود و از یک‌یک آنان سئوالات بسیاری شود بخصوص دربارهٔ دلاوریهایی که در هر صحنه داشته است؛ و تو باید آن را از طرف او بازگو و اظهار کنی؛ و این باعث شورآفرینی در شخص شجاع، و تشویق دیگران [به شجاعت] می‌شود. سپس فراموش مکن که در عین‌حال باید افرادی امانتدار و راستگو را به‌عنوان مراقب به میان آنان بفرستی که به هنگام مقابله [با دشمن] با آنان حضور داشته باشند و آزمایش هریک را بنویسند بگونه‌ای که انگار خودت شاهد آن هستی. آنگاه هریک از آنان را در حدّ خودش بشناس. و آزمایش یکی را برای دیگری قرار مده؛ یا یکی را پایین‌تر از حدّ آزمایش او مگذار. و هر یک از آنان را به اندازهٔ کاری که انجام داده است پاداش ده و تشویقنامهٔ کتبی به او اختصاص بده؛ و او را آگاه کن که از وضع او باخبر شده‌ای. مواظب باش که شرافت و بزرگی کسی نباید باعث آن شود که تو کار کوچک او را بزرگ کنی؛ یا حقارت و خُردی یک فرد نباید موجب آن شود که کار او را هرچند بزرگ باشد، ناچیز بشماری. اگر از آنان که از بوتهٔ آزمایش به نکوئی درآمده‌اند، یک خطایی سرزد، و یا یک بیماری بر او عارض شد، نباید باعث شود که از چشم تو بیفتند و ارزش خود را از دست بدهند؛ چراکه عزّت به دست خداست؛ به هرکس بخواهد می‌دهد و از هرکس بخواهد می‌ستاند. و اگر شجاعت و دلاوری با ظاهرسازی درست می‌شد، بیشتر مردم می‌توانستند آن را داشته باشند؛ امّا شجاعت، چیزیست که در طبیعت بشر نهاده شده و در اختیار خداست به هرکس هر مقدار که دوست داشته داده است. چنانچه یکی از رزمندگان و سلحشوران تو ـ که در میان دشمنانت معروف است ـ کشته شد، تو باید با خانوادهٔ او به بهترین نحوی که یک وصیّ مورد اطمینان عمل می‌کند، رفتار کنی یعنی باید آنان را مورد لطف قرار دهی و به نیکوئی سرپرستی کنی بدانگونه که احساس نکنند او را از دست داده‌اند، و آثار فقدان او در آنان دیده نشود. این عمل باعث می‌شود که دیگر سلحشوران نسبت به تو تمایل قلبی پیداکنند و هرچه بیشتر از تو اطاعت کنند؛ و آنگاه که فرمان دهی، با رغبت و خرسندی خاطر در معرکه‌های نبرد و جانبازی

1. So all MSS, But the text is not understood.

حضور یابند. ولا قوة الاّ باللّه.

وظایف والی در مورد قضاوت میان مردم

در امر قضاوت میان مردم همانند کسی نظر کن که منزلت حکم را نزد خداوند می‌داند؛ زیرا حکم، میزان عدل خداوند است که در زمین نهاده شده است برای رسیدگی به امر مظلوم در برابر ظالم، و گرفتن حق ناتوان از زورمندان؛ و نیز برای اقامهٔ حدود خداوند براساس سنّت‌ها و شیوه‌هایی که صلاح مردم و ممالک در گرو آنست. برای منصب قضاوت در میان مردم، کسی را انتخاب کن که برترین باشد؛ و علم و حلم و ورع را یکجا داشته باشد؛ کسی باشد که در برابر امور دارای سعهٔ صدر باشد؛ مخاصمهٔ طرفین دعوی او را به لجاجت نیندازد؛ ناتوانی شخص ناتوان خسته‌اش نکند؛ جور ستمگر لبریزش نکند، دلش به سوی طمع نرود، خودستائی دامنش را نگیرد؛ به فهم سطحی امور بسنده نکند و ژرفکاوی نماید؛ از کسانی باشد که بیشتر از دیگران، هنگام شبهات دست نگه می‌دارند و با خود احتجاج می‌کنند [و کلنجار می‌روند] و از آمدْ شدِ دلائل گوناگون کمتر آزرده می‌شوند؛ و بر آشکار کردن حقیقت امور و نیز روشن کردن طرفین دعوی شکیباترند. او باید کسی باشد که ستایش دیگران از راه برونش نکند، و تشویق [و کف‌زدنهای] آنان فریبش ندهد؛ و گفتهٔ این و آن، و تبلیغشان در او اثر نکند. منصب قضاوت را به کسی بسپار که چنان باشد. آنگاه همواره مراقب وضع او و قضاوتهایش باش. و بر او چندان گشاده‌دستی کن که از طمع بی‌نیازش کند و حاجت خود را به سوی مردم نبرد. برای او نزد خود منزلتی قرار ده که کسی چشم طمع بدان ندوزد و دیگران نتوانند از او نزد تو بدگوئی کنند؛ و در نتیجه او برای جلب ستایش دیگران و به امید تملّق آنها، با آنان مماشات و تبانی نمی‌کند. در مجلس خود، او را بسیار احترام کن و نزدیک خود آور. احکام و قضاوتهای او را تنفیذ و امضاکن و به او اجازت ده که برای خود از میان اهل علم و ورع معاونینی انتخاب کند. برای اطراف خود [شاید مراد نقاط مختلف یک ولایت باشد]

قاضیانی انتخاب کن و تا آنجاکه می‌توانی دقت‌نظر داشته باش. سپس به امور و احکام آنان، و نیز وجوه مختلف احکام که برای آنان پیش می‌آید رسیدگی کن. و نباید در حکم آنان اختلافی وجود داشته باشد، زیرا موجب تباه شدن عدالت و شکاف در دین می‌شود و باعث تفرقه است. و تنها عامل اختلاف قاضیان آنست که هر یک از آنها به رأی خود اکتفا می‌کند و به امام مراجعه نمی‌کنند. پس هرگاه دوقاضی اختلاف داشتند، نباید بر اختلاف خود در مورد حکم، پافشاری کنند بلکه باید در آنچه اختلاف دارند به امام رجوع کنند. و هر چیز که مردم در آن اختلاف دارند باید به امام مراجعه شود. ولا قوة الاّ باللّه.

وظیفهٔ والی در باب رسیدگی به امور کارگزارانش

در امور مربوط به کارگزاران [کارمندان] که آنان را استخدام می‌کنی نیک بنگر تا گزینش تو بر اساس آزمایش باشد نه اینکه بی‌جهت و براساس خودکامگی، این و آن را مقدّم بداری؛ زیرا به دلخواه و بی‌دلیل کارگزاران را انتخاب کردن، موجب آنست که به یکباره جور و خیانت به خداوند شود،و زیان و ضرر به مردم وارد آید. امور مردم و والیان راست نمی‌آید مگر اینکه کارگزاران امور، وکسانی‌که از طرف والی انتخاب می‌شوند تا به آنچه از چشم آنان دور است رسیدگی کنند، صالح باشند. پس کارهایت را به‌دست کسانی بسپار که اهل ورع و فهم و علم و سیاست باشند و بیشتر باکسانی پیوند داشته باشند که دارای تجربه و خرد و حیاهستند و از خانواده‌های صالح و اهل دین و ورع می‌باشند. چراکه آنان خلق و خوئی بزرگوارانه دارند و بیشتر مراقب خویشند و در اصلاح خود می‌کوشند؛ و از اسراف در آزمندی بسی دور؛ و از دیگران در دوراندیشی بسی نیکوترند؛ پس باید چنان افرادی، کارگزاران و معاونین تو باشند؛ و از میان آنان، جز پیروان خودت را بکار مگیر. سپس باید دستمزدهای آنان را به‌طور کامل بدهی و روزیشان را فراخ گردانی. چراکه موجب می‌شود آنان با نیروی بیشتری در اصلاح خویشتن بکوشند و از دست‌زدن

به اموالی که در اختیار دارند، بی‌نیاز باشند. و ضمناً اگر در یک مورد با فرمان تو مخالفت کردند و در امانت تو دست بردند، بدینوسیله با آنها اتمام حجّت شده است. آنگاه فراموش مکن که باید به اعمال آنان رسیدگی کنی و بازرسانی از اهل امانت و صدق بفرستی تا مراقب آنان باشند؛ چراکه بازرسی موجب می‌شود آنان هرچه بیشتر در آبادانی بکوشند و با مردم مدارا کنند، و از ستم دست بدارند و مراقب اَعوان خود باشند؛ با توجه به این نکته که مردم نیز در آنصورت، قوّتی دارند. برحذر باش از اینکه افراد متکبّر و مستبدّ و خودخواه را بکارگیری، و نیز کسانی را که ستایش و تملّق و چاپلوسی را دوست دارند و به دنبال شرف دنیا هستند؛ در حالیکه هیچ شرافتی جز با تقویٰ حاصل نمی‌شود. اگر یکی از کارگزارانت دستش به خیانتی دراز شد یا فسق و فجوری مرتکب شد و همهٔ بازرسان در گزارش خود آن را تأیید کردند و نیز در میان مردم هم بدنامی او شیوع پیدا کرد، باید به عنوان گواه بدانها اکتفا کنی و بیدرنگ خیانتکار را به عقوبت جسمانی رسانی و از آنچه انجام داده است بازخواست کنی. سپس او را در برابر مردم بیاوری و داغ خیانت بر چهرهٔ او بزنی، و ننگ بدنامی را بر گردن او بیاویزی. این عمل برای دیگران درس عبرت و پند خواهد بود انشاءالله تعالی.

وظیفهٔ والی در مورد رسیدگی به امور خراجگزاران [مالیات دهندگان]

به امور خراجگزاران رسیدگی کن و تمام آنچه راکه در بهبود وضعشان مفید است در نظر بگیر؛ چراکه صلاح آنان صلاح دیگران است؛ و صلاح دیگران جز به آنان صورت نگیرد. زیرا خراجگزارانند که پشتوانهٔ مردمند؛ نه دیگران. و مردم نانخورِ خراجگزارانند. پس باید توجهّت به آبادانی سرزمین آنان و مصلحت زندگیشان بیش از توجهّت به خراج‌ستانی از آنان باشد. زیرا جمع‌آوری خراج جز با آبادانی صورت نمی‌گیرد. و هرکس بدون آبادانی خراج ستاند، شهرها را ویران، و مردم را نابود کرده است و نمی‌تواند چندان

دوام بیاورد. تو خراجگزاران را از تمام شهرها فراهم آور سپس از آنان بخواه که وضعیت شهرهای خود را برای تو بازگویند؛ نیز صلاح کار خودشان را و وضع زمینشان را و چگونگی پرداخت خراجشان را برای تو بگویند. سپس از دیگران که متخصص امر خراجند مطلب را بپرس؛ اگر با تو شکایتی داشتند در مورد سنگین بودن خراجشان، یا مشکلی که برایشان پیش آمده است مانند نداشتن آب، یا بلااستفاده بودن زمین بر اثر آب گرفتگی یا خشکسالی یا آفتی که به آن زده است، باید برای آنان تخفیف قائل شوی بدانمقدار که می‌دانی خداوند کارشان را اصلاح خواهد کرد. و در مواردی که آنان قدرت انجام کاری را ندارند، فرمان بده که آنان را یاری کنند تا کارشان درست شود. و خداوند برای تو در عاقبت اصلاح طلبی خیر و ثواب قرار می‌دهد انشاءالله؛ و بدانمقدار که می‌توانی هزینه‌هایشان را کفایت کن. و آنچه بر ایشان تخفیف داده‌ای، و هزینه‌هایی که از طرف آنان متحمّل شده‌ای بر تو سنگین نیاید؛ چراکه آنها ذخیره‌ایست برای تو نزد آنان که بدانوسیله می‌توانند شهرهای تو را آباد کنند و کشورت را بیارایند، و افزون بر آن از آنطریق خداوند باعث می‌شود که تو خوشنام باشی و آنان را برای فردای خود اندوخته کنی. از اینها گذشته وقتی آنان بدینوسیله خود را آباد کنند و خراج خود را بپردازند و محبّت خود را آشکار کنند و [ازتو] به نیکی یاد نمایند و در آنان خیر و برکت فراوان شود، برای تو روشنی چشم بیشتر و ثواب افزونتر و اندوختهٔ نکوتریست تا اینکه با زور و اجحاف از آنان خراج بستانی. و اگر برای تو مشکلی پیش آید که نیازمند اعتماد به آنان باشی و بخواهی بر آنان تکیه کنی، با توجه به آنچه در آنان اندوخته‌ای، آنان توانایی انجام آنچه را تو می‌خواهی، دارند و پشتوانهٔ تو هستند.

اینکه آنان تو را دوست دارند و نسبت به تو حسن‌ظنّ دارند و بدانچه با آن خو گرفته‌اند از عدل و مدارای تو مطمئن هستند و در هر حادثه‌ای با عذر تو آشنا می‌باشند، برای آنان قوّتی می‌باشد که هرچه به آنان تکلیف کنی انجام می‌دهند و هرچه بر دوششان بنهی، با خوشدلی می‌پذیرند. چراکه عدل، به اذن خداوند موجب آن می‌شود که هر چه بر دوش آنان گذاری، قابل تحمّل شود. و آبادانی شهرها بهتر از آباد کردن خزانه‌هاست؛ زیرا تنها

آبشخور آبادی خزینه‌ها، آبادانی شهرهاست. پس آنگاه که شهرها ویران شوند، سرچشمهٔ خزانه‌ها خشک شده است و با ویرانی آنها، خزانه‌ها نیز ویران گردد. ویرانی زمین و نابودی اهل آن از آنجا ناشی می‌شود که والیان به مال‌اندوزی دل می‌سپارند و به ماندن خود اطمینان ندارند، و نیروی عبرت آموزیشان اندک است. آنان [یعنی والیان] این نکته را باید بدانند که تخفیف دادن و خراجها [مالیاتها]یِ امسال را نزد خراجگزار نهادن و سال آینده از او ستاندن و در مواردی که لازم است انفاق کردن و بخشیدن آن، بسیار مؤثر است و موجب می‌شود که جمع‌آوری خراج بهتر صورت گیرد. ولی والیان چنین می‌گویند و دیگران نیز تأییدشان می‌کنند که: جمع‌آوری مالیات امسال را به سال آینده میفکنید؛ مگر شما اطمینان دارید که تا سال آینده بر سر کارید؟ رأی والیان و نیز رأی کسانی‌که نظر والیان را در نظرشان آراسته می‌کنند، بسیار شگفت‌انگیز است؛ چراکه هر والی یکی از دو حالت را دارد: یا چنین است که تا سال آینده بر سر کار است که در آنصورت زمین خود را آبادکرده و در جهت صلاح رعیّت خودگام برداشته است، و بر اثر آن چنان نتایج نیکوئی را خواهد دید که چشمش روشن می‌گردد و بسیار شادمان می‌شود و اندوهش می‌کاهد؛ و بدانوسیله نزد پروردگارش پاداش نیکو خواهد داشت. و یا اینکه تا سال آینده نمی‌پاید و از منصب خود برکنار می‌شود، در آنصورت او بدانچه انجام داده است یعنی اصلاح و احسانی که کرده، خود نیازمندتر است [یعنی پاداشش از آن اوست] و بیشتر او را می‌ستایند و دعایش می‌کنند؛ و نزد پروردگارش نیز ثوابی افضل دارد. و اگر خزائن را برای دیگران چنان انباشته کند که شهرها ویران گردد و رعیّت را نابود گرداند، در آنصورت بار خود را برای دیگری سنگین کرده است وگناه آن بر دوش اوست. ازکارهای والیان جز یاد آنها باقی نمی‌ماند؛ و از آنان یاد نمی‌شود مگر با رفتار و آثارشان؛ خواه نیکو و خواه زشت. امّا اموال سرانجام به پایان می‌رسد و نفع آن برای دیگری است؛ روزگار بر سر اموال بلایی می‌آورد که حسرت اموال بر دلِ صاحبان آن می‌ماند. اگر دوست‌داری سرانجام نیکی و بدی را بدانی، و بدانی که عقلها در آن وادی حیرانند، به گذشته بنگر و در تاریخ والیان خوب و بد نظر کن و ببین آیا در میان آنان کسی را می‌یابی که در میان مردم

رفتاری نیکو داشته و از رنج مردم کاسته و حق آنان را ادا کرده است؛ و این باعث شده باشد که حکومتش متزلزل، یا از لذّاتش کاسته شود و یا اینکه در میان مردم بدنام باشد. و آیا یکی از آنان را می‌شناسی که در میان مردم بدرفتاری کرده و بر رنج آنان افزوده است و این رفتار موجب آن شده باشد که حکومتش عزّت یابد همانگونه که در دنیا و آخرتش کاستی وارد شده است. به اموالی که فراهم می‌آوری منگر بلکه به خیراتی که فراهم می‌کنی و اعمال نکوئی که انجام می‌دهی، بنگر؛ چراکه نیکوکار همواره یاری می‌شود. واللّه ولی التوفیق و الهادی الی الصواب.

وظیفهٔ والی در باب رسیدگی به امر دبیران [کُتّاب]

به دبیران خود بنگر و حال هر یک از آنان را در مورد نیازمندیهای او بشناس. زیرا دبیران مراتبی دارند و برای هر مرتبهٔ از آنها حقّی از ادب وجود دارد که غیر از آن را نمی‌تواند تحمّل کند. برای سرپرستی امور مهمّ خود رؤسایی از میان آنان قرار بده؛ و این انتخاب باید به گونه‌ای باشد که هر یک از آنان بتواند مسئولیتی را که پذیرفته است به انجام رساند. نگاشتن نامه‌های مخصوصی که داری و در آنها اسرار محرمانه و تدبیرهای پنهانی‌ات را بیان می‌کنی، به دبیری بسپار که در اخلاق و ادب[1] شایسته‌تر از دیگران باشد؛ نیز بیش از همهٔ آنها تو را در هر یک از مسائل مهّم یاری دهد و رأی پسندیده‌تر، دین نکوتر و خیرخواهیِ مطمئن‌تر داشته باشد و بیشتر از همه، محرم اسرار پنهانی تو باشد. او باید کسی باشد که احترام، او را سرکش نکند و نرمخوئی، به خودبینی‌اش نکشاند؛ و اگر برای او نقشه‌ای را آشکار کردی، در خلوت بر تو منّت نگذارد و یا در حضور جمع، آن را افشا نکند. او باید بتواند به نامه‌هایی که از جانب دیگران می‌رسد، به‌خوبی رسیدگی کند یعنی باید در آنچه برای تو می‌ستاند یا آنچه از جانب تو می‌دهد، کاملاً از عهده برآید و راه صواب رود. او نباید گِرهی را که به مصلحت است بگشاید یا از گشودن گِرهی که بر

1- C, S, D Add و شناخت نکات دقیق مذاهب عرب

ضدّ تواست ناتوان باشد. در عین‌حال نباید از شناخت خود و اندازهٔ کارآیی خود در امور ناتوان باشد. زیرا کسی که اندازهٔ خویش را نمی‌شناسد، چگونه اندازهٔ غیر را توانـد شناخت. و غیر آن [یعنی غیر از اسرار محرمانه] که عبارتست از نوشتن نامه‌ها؛ و ثبت دفاتر مالیاتی، و دفاتر مربوط به سپاهیان را به دبیرانی که با دقّت انتخاب کرده‌ای بسپار؛ چراکه آنان در رأس امور تو هستند و باید بیش از همه، منفعت تو و منفعت رعیّت تو را در نظر داشته باشند. هنگامی‌که می‌خواهی آنان را انتخاب کنی، گزینش تو نباید براساس ظاهرنگری و خوش‌بینی تو نسبت به آنها باشد. زیرا هیچ چیز بیش از ظاهرنگریِ حکومتگران اشتباه انگیز نیست و هیچ چیز بیش از خوش‌بینی در مورد بسیاری از مردان، موجب ناسازگاری نخواهد بود. انتخاب تو باید براساس پیشینهٔ آنان درکاری که با والیان پیشین داشته‌اند باشد؛ این بهترین معیار است برای مردم که در امور دیگران قضاوت کنند. برای ریاست هر یک از این امور کسی را انتخاب کن که اهل امانت، و صاحبنظر باشد؛ یعنی باید کسی باشد که در مسائل مهمّ و بزرگ از پایْ درنیاید و امور خرد و کوچک را بی‌اهمیّت نشمارد. در عین‌حال فراموش مکن که به امور آنان رسیدگی کنی و در کارهایشان بنگری، و عنایت داشته باشی بدانچه دور از چشم تو انجام می‌دهند تا از وضعیت رفتار آنان با مردم در قلمرو کارشان باخبر باشی؛ چراکه در بسیاری از دبیران رگ و ریشه‌ای از افتخار، غرور و خودبینی وجود دارد و لذا زود با مردم درگیر می‌شوند؛ در نزاع دیگران، خسته می‌گردند؛ و بر اثر مراجعات به تنگنا می‌افتند؛ در حالیکه مردم باید بتوانند[آزادانه] نیازهای خود را بخواهند؛ و چون ببینند که نیازهایشان به تأخیر افتاده است و با آنها به خشونت رفتار می‌شود، تو را وادار می‌کنند که اشکال کار رابیابی؛ و در نتیجه زحمت آن بر دوش تو خواهد بود. در آنچه بیان شد، صلاح امور تو آمده است و افزون بر آن پاداش تو نزد خداوند بسیار بزرگ خواهد بود انشاءالله.

وظیفهٔ والی در مورد طبقهٔ بازرگانان و پیشه‌وران

در حال بازرگانان و پیشه‌وران بنگر و سفارش خیر مرا بپذیر. آنان آبشخور مردمند. مردم از صناعات ایشان بهره می‌برند؛ و ایشان نیازمندیهای مردم را در خشکی و دریا، و نیز منافع آنان را از طریق راههای کوهستانی و نیز از شهرهای سرزمین دشمن تأمین می‌کنند؛ یعنی جاهایی که اکثر مردم آن را نمی‌شناسند و نمی‌دانند که مایحتاجشان در آنجا هست و اگر بدانند نمی‌توانند بروند؛ وکاری که آنان می‌کنند مردم نمی‌توانند انجام دهند؛ پس این طبقه باید دارای حق و حرمتی باشند که همواره محفوظ باشد. پس تو باید به امور آنان رسیدگی کنی و برای کارگزارانت نیز بنویسی و در مورد آنان سفارش نمائی. و در عین‌حال توجه داشته باش که در بسیاری از آنان آزمندیِ زشت و حرص شدیدی وجود دارد که می‌خواهند کالاها را احتکار کنند بدان امید که گران شود و مردم را در تنگنا قرار دهند تا بدانگونه که بخواهند بفروشند. و این کار برای مردم صدمه و زیانی بس بزرگ، و برای والیان عیب و ننگ است. پس آنان را از این کار بازدار و پیش از آنکه بدان پردازند، از آنان ممانعت کن. و اگر کسی از فرمان تو سرپیچی کرد باید پشت دستش را داغ کنی و به شدّت تنبیهش نمایی. انشاالله.

وظیفهٔ والی در مورد رسیدگی به امور نیازمندان و بینوایان

مراقب باش که امور طبقهٔ دیگر جامعه را که مساکین و نیازمندان باشند، به حال خود رها نکنی. باید برای آنان از مال خدا سهمی قرار دهی و آن سهم، باید مطابق حق معلومی که خداوند در کتابش آن را بیان کرده است یعنی صدقات، میان آنان تقسیم شود؛ و این را عملاً نشان بده. چنین نیست که اهل یکجا حقشان بیشتر از اهل جای دیگر باشد؛ آنان که دورافتاده‌اند حقّشان با آنان که نزدیکند یکسان است؛ حال همهٔ آنان را باید مراعات کنی. چنین نباشد که رسیدگی به امور یکدسته تو را از رسیدگی به امور دیگران غافل کند؛ زیرا

هرکس بهره و سهم خاصّ خود را دارد که اگر آن را ضایع کنی معذور نیستی. به نیازمندیهای مردم بینوا و نیازمند رسیدگی کن؛ همانها که دستشان به دامن تو نمی‌رسد، مردم از آنها روی می‌گردانند، و اگر نیازشان را به تو بگویند دیگران تحقیرشان می‌کنند. و مطمئن‌ترین فردی را که در نظر تو خیرخواه است و برترین آنها را در نکوکاری و ترس از خدا، و فروتن‌ترینشان را در برابر خدا، که اهل تحقیر ضعیفان و توجّه به بزرگان نیست مأمور کن که وضعیّت نیازمندان را به تو گزارش کند. آنگاه باید در آن نیک بنگری و رسیدگی کنی؛ زیرا رعیّت ضعیف و لاغر بیشتر از فربهان به رسیدگی و انصاف احتیاج دارند. به وضعیت پیران، بلازدگان، ناتوانان، یتیمان و آن تهیدستانی که عزّت نفس دارند و دست خود را پیش دیگران دراز نمی‌کنند رسیدگی کن؛ برای آنان از مال خدا بهره‌ای قرار بده و این کار را برای خاطر خدا و به قصد تقرّب به او انجام بده؛ چراکه خلوص اعمال در گِرو صدق نیّات است.

وظیفهٔ والی در باب ادب و نیکرفتاری

ضمن اینکه تلاش می‌کنی که حقّ هر حقداری را بدهی، باید بعضی از آنها شخصاً نزد تو آیند و نیازهای خود را با زبان خود برای تو بگویند. این کار برای والیان سخت و سنگین است؛ آری حقّ ثقیل است مگر آنکه خداوند برای کسی آسانش کند؛ همچنین ثواب حق در میزان نیز سنگین است. پس برای نیازمندان، از شخص خودت بهره‌ای و وقتی قرار بده که آنان را اجازت دهی بیایند و به آنچه می‌گویند گوش فرادهی. در برابر آنان افتاده باش و اگر از جانب آنان گفتاری درشت شنیدی، یا در بیان مراد خویش درمانده بودند، بدون خودستایی یا خستگی آن را تحمّل کن؛ پس اگر خواستی به کسی چیزی دهی، آنسان ده که گوارایش باشد؛ و اگر دیدی که نباید چیزی بدهی [یعنی تقاضای او بیجا و نشدنی است و باید از آنچه می‌خواهد محروم شود] باید به شیوه‌ای نیکو و با پوزش طلبی، از او دریغ داری. هیچ چیز بیش از سستی و سهل‌انگاری، وکار امروز را و این ساعت را به فردا

و ساعت دیگر افکندن، و با اشتغال به کارهای غیر ضروری از کارهای ضروری غافل شدن، نمی‌توانند امور والیان را تباه کنند. هر چیز راکه در نظر داری، برایش وقتی مشخص کن که متناسب با آن باشد؛ آنگاه تمام تلاش خود را در آنمورد بکارگیر. برای هر روز، کار همان روز را انجام بده و در هر ساعت سهم همان ساعت را تلاش کن. برای خودت در مورد رابطهٔ تو با خدایت، بهترین اوقات را قرار بده؛ گرچه اگر کارهایت را با نیّت درست انجام دهی، همهٔ اوقات از آنِ خداست. چیزی را در شبانه‌روز بر تکالیف دینی خود مقدّم مدار و آنها را به‌طور کامل و تمام بجای آور. مدّت طولانی از مردم پنهان مباش؛ چراکه موجب سوءظن است و عامل پریشانی امور در نظر تو؛ مردم انسانند و آنچه را از آنان پنهان است نمی‌دانند. نگهبانان خود را [به دقّت] انتخاب کن و هرکدام از آنان را که به مردم ستم و دست‌درازی می‌کنند، و انصافشان کم است، برکنارکن. برای هیچیک از افراد خانواده یا خدمتگزارانت، قطعه زمینی به رسم تیول اختصاص مده؛ و یا اگر دارند، در صورتیکه بهره‌برداری از آن به مردم اطراف، زیان می‌رساند، اجازهٔ استفاده از آن را مده. اگر دشمنت درخواست صلح کرد، آن را ردّ مکن؛ چراکه صلح موجب آسایش سپاهیان، و کاهش از رنجها و امنیّت شهرهاست. و هرگاه قدرت و فرصت به تو اجازه داد که با دشمنت ستیز کنی، می‌توانی عهد او را به سویش افکنی و به یاری خدا بر ضدّ او حرکت کنی. هنگامی که دشمن، تو را به صلح می‌خواند؛ به شدّت باید هشیار باشی؛ زیرا ممکن است این حرکت دشمن، فریب و خدعه باشد. و اگر پیمانی بستی، به پیمان خود وفاکن و ذمّهٔ خود را با امانت و راستی رعایت نما. بر تو بادکه هرگز به عهد خدا خیانت مکنی و ذمّه‌اش را مشکنی؛ چراکه خداوند عهد و ذمّه‌اش را امانت قرار داده و با رحمت خود آن را میان بندگان تنفیذ کرده است. اگر در یک تنگنایی به امید گشایش صبر کنی، بهتر از آنست که مرتکب خیانتی شوی که بیمناک از وبالِ عذاب، و بدی سرانجامش باشی. و پرهیز کن از شتاب برای خونریزی ناروا؛ زیرا هیچ چیز بدفرجام‌تر از آن نیست. و هرگز چنین مکن که خود را به هلاکت افکنی و در معرض خشم خدا قرار دهی و بدانوسیله حکومت ناپایداری را تقویت کنی که نمی‌دانی، از بقای آن و بقای خودت برای آن چه

اندازه بهره می‌بری. از خودبینی و اطمینان به خود برحذر باش؛ چراکه آن، از بهترین فرصتها برای شیطان است. نیز پرهیز کن از شتاب در کاری پیش از آنکه وقتش برسد، و سهل‌انگاری در آن، زمانی که هنگامش و زمینهٔ تحققّش فرا رسیده است؛ نیز از پافشاری در کاری که نامعلوم است، و سستی در کاری که آشکار است، پرهیز کن؛ زیرا هر کاری، جایی دارد و هر حالتی، حالی.

و از علی(ع) است که پیامبر خدا(ص) فرمود: امر به معروف و نهی از منکر کنید. و امر به معروف و نهی از منکر نکند مگر کسی که در او سه خصلت ا ست: با آنچه بدان امر می‌کند و از آن نهی می‌کند، رفیق و همراه باشد؛ نسبت به آنچه بدان امر می‌کند و از آن نهی می‌کند، عادل باشد، و آنچه را بدان امر می‌کند و از آن نهی می‌کند بداند.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: امامی که از طرف خدای عزوجل منصوب شده است، و نیز والیان عادلی که از سوی امام منصوب می‌شوند، اگر از کسی طلب یاری کنند، بر آن فرد واجب می‌شود که به یاری او بشتابد. و اگر از کسی بخواهند که کاری را انجام دهد، باید انجام دهد. عملی که با امام و یا برای امام و به امر او انجام می‌شود، و نیز یاری کردن او و در ولایتش، طاعتی است از طاعات خداوند. و اگر کسی از این راه کسب مال کند، حلال و پاکیزه است. ولی عمل برای امامان جور و برای کسانی که از طرف آنها نصب شده‌اند، و کسب مال با ایشان، حرام می‌باشد و معصیت خدای عزوجل است.

کارهایی که باید پیش از شروع جنگ انجام گیرد

از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش، از علی(ع) روایت شده است که پیامبر خدا(ص) هرگاه سپاهی یا سَرِیّه‌ای[گروهی از سپاه و قطعه‌ای از آن را سریّه گویند] را می‌فرستاد، به فرماندهٔ سفارش می‌کرد که هم خودش و هم مسلمانان همراهش تقوای خدا را رعایت کنند. ومی‌فرمود: به اسم خدا و در راه خدا و بر دین رسول خدا بجنگید؛ و جنگ را شروع مکنید مگر اینکه با آن قوم احتجاج کنید یعنی آنها را دعوت کنید که

شهادت دهند به اینکه: لااله الاّ اللّه، و محمد رسول اللّه؛ و اقرار کنند به آنچه من از جانب خداوند آورده‌ام. پس اگر شما را اجابت کردند، پس برادران دینی شما هستند و از آنان بخواهید که از خانهٔ[1] خود به خانهٔ[2] مهاجرین نقل مکان کنند؛ پس اگر چنان کردند، که کردند. واگرنه، به آنها بگوئید که حکم آنان همانند مسلمانان بادیه‌نشین است؛ یعنی همان حکم خدا که بر مسلمانان جریان دارد، بر آنان نیز جاریست؛ ولی در غنیمت و خراج سهمی ندارند. اگر قبول نکردند که اسلام بیاورند، از آنها بخواهید که متواضعانه جزیه بپردازند. پس اگر پذیرفتند که از آنها قبول کنید و دست از ایشان بدارید و اگر نپذیرفتند، پس یاری از خداوند بطلبید و با آنان بجنگید. و هنگام جنگ، کودکان، پیرمردان کهنسال و زنان را مکُشید ـ یعنی در صورتیکه با شما نمی‌جنگند ـ و کسی را مُثْله مکنید، به زنجیر مکشید و خیانت مورزید.

و از علی(ع) است که نظرش این بود که پیش از لشگریان، طلایهٔ سپاه و دیده‌بانها را قرار دهند و می‌فرمود که پیامبر خدا(ص) در سال حدیبیّه، پیش از خود طلایه‌ای قرار داد از خُزاعة.

و از آنحضرتست که اجازه داد هنگام حملهٔ سپاه دشمن، حفر خندق شود و استناد کرد به اینکه پیامبر خدا(ص) خندق کنده است.

و از علی(ع) است که نظرش این بود که پیش از حمله پرچم‌ها و بیرق‌ها برافراشته شود، و این‌که پیامبر خدا(ص) پرچمش را به دست او می‌داد.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا(ص) فرمود: با هیچ قومی پیش از آنکه دعوت شوند نباید جنگید؛ یعنی در صورتی‌که دعوت به آنها نرسیده باشد. و اگر پیش از این دعوت شده‌اند [به اسلام]، اگر با دعوت مجدّد با آنها اتمام حجّت شود، نیکوست. و اگر پیش از دعوت، با آنها جنگ شود در حالیکه قبلاً دعوت [به اسلام] به آنها رسیده است، اشکالی ندارد. پیامبر خدا(ص) به بنی‌المصطلق حمله کرد در حالیکه آنان غارّ بودند (یعنی غافل

1- C, F سرزمین

2- C, F سرزمین

بودند؛ غِرّه یعنی غفلت)[1] پس رزم‌آوران آنان را بکشت و فرزندانشان را اسیر کرد در حالیکه در همانوقت آنان را دعوت نکرده بود. علی فرمود: در آن روز، دعوت به مردم رسیده بود.

و از علی است که پیامبر خدا(ص) فرمان داد که پیش از جنگ، اعلان شعار شود و فرمود: «شعارتان باید نامی از نامهای خدا باشد.» و این مستحب است نه واجب، والله اعلم.

و از علی(ع) روایت شده است که فرمود: شعار یاران رسول خدا(ص) در جنگ بدر این بود: یا منصور أَمِتْ.[2] و شعار مهاجرین در جنگ احد، «یا بنی عبدالله»؛ شعار خَزرج، «یا بنی عبدالرحمن»؛ و شعار اَوْس، «یا بنی عبیدالله» بود.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: عدّه‌ای از مردم مُزَیْنَه[3] بر رسول خدا(ص) وارد شدند. حضرت فرمود: شعارتان چیست؟ گفتند: حرام. حضرت فرمود: نه، بلکه شعار شما حلال است.

و از علی(ع) است که فرمود: روز جنگ حُنین پیامبر خدا(ص) فرمود: هرکس بدون جراحتی شدید و سنگین تن به اسارت دهد، از ما نیست.

و از علی(ع) است که بر منبر کوفه مردم را ترغیب می‌کرد و می‌فرمود: ای مردم کوفه! یا باید در جنگ با دشمنانتان مقاومت کنید و یا اینکه خداوند گروهی را بر شما مسلّط می‌کند که شما به حق سزاوارتر از آنان هستید.

و از علی(ع) است که فرمود: فرار از جنگ، از گناهان کبیره است.

و جعفربن محمد(ع) فرمود: کسی که [در جنگ] از دو نفر فرار کند، فرار محسوب می‌شود، و کسی که از سه نفر فرار کند، فرار محسوب نمی‌شود؛ زیرا خدای عزوجل بر

1- Interpolation? Omitted in F and C.

2. T gl. مثّ یعنی مّد و اَمِثْ یعنی اَمِدْ

[به نظر می‌رسد که این مطلب درست نباشد؛ زیرا مثّ، فعل امرش اَمِثْ نمی‌شود. احتمالاً از مَتَوَ یا مَتَیَ است که هر دو بمعنی مدّ می‌باشد. در اینصورت باید اِمْتِ تلفظ شود. مترجم]

3- T gl. مُزَینَه (مُصغّر است) قبیله‌ایست از عرب، از مُضَربن نزاربن معدبن عدنان

مسلمانان چنین واجب کرده است که با دو برابر تعداد خودشان از مشرکین بجنگند.

و از علی(ع) است که پیامبر خدا(ص) نهی فرمود از کندن درختان بارآور و سوزاندن آنها. مراد در سرزمین دشمن و غیره است مگر اینکه صلاح مسلمانان در آن کار باشد. خدای عزوجل می‌فرماید:[1] «آنچه بُریدید از درختان خرما یا رهایشان کردید ایستاده بر ریشه‌های خود، پس با اجازهٔ خداست و برای آنست که نافرمانان را خوار سازد.»

و از علی(ع) است که دوست نمی‌داشت کسی هنگام جنگ، سلاحش را از خود جدا کند؛ در حالیکه خدای عزوجل هنگام بیان نماز خوف می‌فرماید:[2] «و باید سلاحهایشان را بر گیرند» و نیز می‌فرماید:[3] «کافران دوست داشتند که شما از سلاحها و متاعهای خود غافل می‌شدید، و آنان به یکباره بر شما می‌تاختند.» پس بهترین کار برای کسی که در جهاد است، این است که در هیچ حالی از سلاح خود جدا نشود.

و از علی(ع) است که مستحب است جنگ بعد از زوال خورشید و بعد از نماز ظهر، شروع شود.

و از آنحضرتست که فرمود: در پنج مورد فرصت را مغتنم بدارید و دعا کنید: هنگام قرائت قرآن، هنگام اذان، وقت باریدن باران، آنگاه که دو صف دشمن روبروی هم می‌ایستند و هنگامی‌که مظلومی دادخواهی می‌کند.

و از آنحضرتست که هنگام برخورد با دشمن می‌گفت: اَللّٰهُمَّ اِنَّک انتَ عِصمتی و ناصری و معینی. اللّهمَّ بِکَ اَصُولُ[4] و بِکَ اُقاتِل.

و از آنحضرتست که پیامبر خدا(ص) در جنگ احد دعا کرد و گفت: اللّهم لک الحمدُ و الیک المُشْتَکیٰ، و انتَ الْمستعان. پس جبرئیل بر آنحضرت فرود آمد و گفت: ای محمد! خدا را با نام اکبرش خواندی.

1- ۵۹/۵.

2- ۴/۱۰۲.

3- ۴/۱۰۲.

4. T gl. مُضاوله یعنی مواثبه [مبادرت و یورش و پریدن] و در دعای پیامبر(ص) آمده است: اللهم بک اَحُول و بک اَصُول. صَالَ علیه صولةً وَ صولاً یعنی برخاست و یورش برد. و در مثل آمده است که: «رُبَّ قولٍ اَشدُّ من صول» یعنی چه بسا سخنی که از یورش بیشتر اثر دارد.

بیان چگونگی جنگ

از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش، از علی(ع) روایت شده است که پیامبر خدا(ص) برای روبرو شدن با دشمن، جایگاه پیاده‌نظام، اسبان و شتران را مشخّص و آماده می‌کرد.

و از علی(ع) است که هنگام حمله برای جنگ، جایگاه قطعات را مشخص می‌کرد و قبائل را از یکدیگر جُدا می‌ساخت و برای هر گروه فرماندهی قرار می‌داد و صَفْها را معیّن می‌کرد و سواره نظام را به چند قطعه تقسیم می‌نمود سپس حمله را شروع می‌کرد.

و از آنحضرتست که هنگام حمله برای جنگ، میمنه، میسره و قلب [یعنی قسمت میانی لشکر] قرار می‌داد و خودش در قلب سپاه بود. و میان آن سه قسمت روابطی بر قرار می‌کرد. و در هر قسمت چند نفر را پیش از همه و در ردیف جلو قرار می‌داد و به همه فرمان می‌داد که صداها را پایین بیاورند و همهمه نکنند؛ دلهایشان با یکدیگر، شمشیرها برکشیده و کاملاً آماده باشند. و هر گروهی در جای خویش باشد. و هرکس که حمله می‌کند پس از حمله به جایگاه خود بازگردد.

و از آنحضرتست که اجازه داد مبارزهٔ تن‌به‌تن با شمشیر انجام گیرد و کسانی را که در زمان پیامبر مبارزه کرده بودند نام برد.

و از آنحضرتست که در توصیف جنگ چنین فرمود: پیاده‌نظام و تیراندازان را پیشاپیش بفرستید تا تیر بیفکنند و جَنْبان[1] یعنی دو طرف سپاه [میمنه و میسره] با دشمن به زدوخورد پردازند. و عدّه‌ای از سواره‌نظام و گروهی از نخبگان را پشتیبان پرچم و طلایهٔ لشگر قرار دهید. و اگر تکسواری از جانب دشمن آمد، پایگاههای خود را ترک مکنید. و اگر کسی فرصتی به دست آورد [که ضربه‌ای به دشمن بزند] می‌تواند پس از مشخّص کردن موقعیّت خود در پایگاهش، برود و از فرصت استفاده کند و بعد از اتمام عملیّات به

1. T جَنْبان ; C, D, F, E, S جنب. دو جَنْبه Refers to the vanguard and مجنبه to the sides of an army, hence جنبان is preferable in the context.

جایگاه خود بازگردد. پس هرگاه قصد حمله داشتید، باید فرماندهٔ خطّ مقدم شروع کند؛ اگر نتوانست، سربازان خطّ مقدم او را یاری کنند و اگر آنها نیز نتوانستند پیش بروند، گروه نخبگان حمله کنند و تیراندازان تیر بیفکنند. و باید طلایه‌های سپاه، و سلاحداران در گوشه و کنار، در تپّه‌ها و بیشه‌ها کمین کنند و مراقب مخفیگاهها و راههای ورود پنهانی باشند. و اگر دشمن ابتدا حمله را آغاز کرد، آنان را آماج نیزه‌ها قرار دهید و پایداری کنید و شکیبا باشید و کمانداران تیراندازی کنند؛ و بیرق‌ها را تکان دهید و صدای چکاچک شمشیرها و سلاحها را برآورید و آنها که زِرهپوش هستند خودنمایی کنند و خود را در مقابل دیدگان دشمن قرار دهند. اگر کوچکترین شکستی در آنها احساس شد، صف به صف به ترتیب حمله کنند. و اگر هنوز کسی هست که به فرمان دشمن حمله می‌کند، حملهٔ شما نباید یکباره باشد؛ و اگر کسی از دشمن ایستادگی نمی‌کند، آهسته آهسته دشمن را پیگیری کنید. هیچگاه سنگرها و جایگاههای خود را رها مکنید. و اگر دشمن شکست خورد، همگی با هم به سنگینی بر دشمن حمله برید بدون اینکه از هم گسیخته و پراکنده شوید. و هر گاه خواستید از جنگ بازگردید نیز به همینگونه دسته‌جمعی و هماهنگ حرکت کنید.

و از آنحضرتست که فرمود: اگر دشمن به سوی شما حمله کرد، شما در کنار خندق‌ها [سنگرها] صف بکشید؛ فقط باید شمشیر برکشید و در حالیکه صفهایتان به هم فشرده است، برجای خود بایستید و بر چهره‌هایشان منگرید و تعدادشان شما را به وحشت نیفکند. و نظر به اوطانتان در زمین کنید. پس اگر دشمن بر شما هجوم آورد، بر روی زانوان بنشینید و در حالیکه پشت سپرها خود را استتار کرده‌اید، صَفی محکم و به هم فشرده و خلل‌ناپذیر بوجود آورید. و اگر دشمن عقب‌نشینی کرد، با شمشیر بر آنها حمله کنید. اگر ایستادند، شما نیز بگونه‌ای هماهنگ بایستید. و اگر شکست خوردند، سوار بر اسبان شوید و آنان را پیگیری کنید.[1] و اگر خدای ناکرده شکستی در شما پدید آمد، پس یکدیگر را بخوانید و یاد خدا کنید[2] و نیز به یاد داشته باشید که خداوند تهدید کرده است

1. C adds ولا حول ولا قوة الاّ بالله
2. D و به خدا پناه برید و او را یاد کنید

کسی را که از صحنهٔ نبرد بگریزد. و هرکس را دیدید که پشت کرده است، سرزنش کنید. و بیرق‌ها را در یک‌جا جمع کنید و بالا ببرید. کسانی‌که کمین کرده‌اند، بشتابند و شکست‌خوردگان را به جماعت و به لشگرگاه برسانند؛ و هرکس در آنجاست به سوی شما کوچ کند. پس هرگاه همگی فراهم آمدید و نیروهای کمکی رسید، و شکست‌خوردگان بازگشتند، همهٔ افراد را به فرماندهانشان برسانید و هماهنگی آنان را برقرار کنید و بجنگید و از خداوند یاری طلبید و پایداری کنید. هنگام شکست اگر کسی پایمردی کند، و اگر یک مرد دلاور و سلحشور بر یک قطعه بتازد، فضیلتی عظیم دارد.

همچنانکه از ابوجعفر محمدبن علی(ع) روایت شده است که فرمود: در روز جنگ اُحُد آنگاه که مردم از اطراف پیامبر خدا(ص) پراکنده شدند و علی(ع) در کنار آنحضرت، پایداری کرد و وضعیّت جنگ به هم ریخته شد، پیامبر خدا(ص) به علی گفت: ای علی! برو. علی گفت: ای پیامبر خدا! من چگونه بروم و تو را تنها گذارم؟ من جانم سپر جان شما و خونم فدای خون شما است. حضرت برای علی دعای خیر کرد. سپس پیامبر خدا(ص) نظر کرد و دید یک قطعه [از طرف دشمن] می‌آید. پس فرمود: «ای علی! بر آنها حمله ببر.» پس علی بر آنها حمله کرد و پراکنده شدند و هشام‌بن اُمیّهٔ مخزومی راکشت. سپس قطعه دیگری آمد. پیامبر فرمود: «ای علی! برآنها حمله کن.» پس علی به آنها حمله کرد و متفرقشان نمود و عمربن عبدالله الجمحیّ[1] را بکشت. سپس قطعه دیگری بیامد. پیامبر فرمود: «ای علی! بر آنها حمله کن» علی بر آنها حمله برد و پراکنده‌شان کرد و شیبة‌بن مالک[2] برادر بنی عامربن لُؤَیّ راکشت. جبرئیل با پیامبر خدا(ص) بود. پس جبرئیل گفت: «ای محمد؛ این است مواسات و همیاری.» پیامبر گفت: ای جبرئیل! او از من است و من از اویم. و جبرئیل گفت: ای محمد! و من از شما دوتایم.[3]

1. D عمربن عبداللهالجحمی T, F, C, A ; الجحمی ; E indistinct. Only T has عمرو ; all the other MSS have عمر.
2. D adds ابن‌الصلت
3. T gl جبرئیل گفت: «و من از شمایم ای محمد!» و لذا جبرئیل را هاشمي فرشتگان گویند. ازعیون الاخبار.

جنگ با مشرکان

خدای عزوجل می‌فرماید:[1] «پس هرگاه به پایان رسید ماههای حرام، پس بکُشید مشرکان را هر کجا که بیابیدشان» تا آخر آیه. و فرمود:[2] «پس هرگاه با کافران برخورد کردید، گردنها را بزنید تا آنگاه که به خون آغشته‌شان سازید، پس استوار کنید بستن را» ونیز خداوند جلّ ثنائه فرمود:[3] «و بکشیدشان هر کجا که بیابیدشان و بیرونشان کنید بدانسان که بیرونتان کردند.» و فرمود:[4] «رخصت داده شد به آنانی که با آنان جنگ می‌شود؛ چراکه ستم شده‌اند و خداوند بر یاری آنان تواناست.»

از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که فرمود: سراسر زمین و آنچه در آنست از آنِ خدا و اولیای خدا و پیروان آنها یعنی مؤمنین است. پس هر مقدار از آن در دست کافران و ستمگران است، اولیای خدا اهل آنند و در آن مورد، ستم شده‌اند و اجازه دارند که بر سر آن کارزار کنند و از همانست که خدای عزوجل می‌فرماید:[5] «و آنچه ارزانی داشت خدا بر پیامبرش، از اهل شهرها...»[6] (و ما اَفاءَ اللّٰهُ علی رسوله منهم) «فِیْء» یعنی بازگشت یک چیز به جانب اهل خود و جایگاه خود؛ و به همین معناست «فاءَ الفِیءُ» یعنی سایه بازگشت. و به همین معناست قول خدای عزوجل:[7] «فَإنْ فاءوا فَإنَّ اللّٰهَ غفورٌ رحیم» یعنی اگر بازگشتند [و توبه کردند]. به آنحضرت گفتند: مردم [یعنی عامّه] می‌گویند که این آیه در مورد مهاجرین نازل شده است که از سرزمین خود یعنی مکّه اخراج شدند؛ زیرا خداوند عزوجل در دنبال آن می‌فرماید:[8] «الّذین اُخرجوا من دیارِهم بغیر حق الاّ اَنْ یقولوا ربّنا الله.» حضرت فرمود: این آیه هم در مورد آنانست و هم در مورد همهٔ کسانی که ذکر کردیم و وضعیتی همانند آنان دارند. و اگر آیه اختصاص به آنها داشت، نباید به دیگران اذن جهاد داده می‌شد؛ ولی خدای عزوجل فرمان قتل مشرکین را به‌طور عمومی به همه

---

1. ۹/۵.
2. ۴۷/۴.
3. ۲/۱۹۱.
4. ۲۲/۳۹.
5. ۵۹/۷.
6. D adds پس از آنِ خدا و از آنِ پیامبر است
7. ۲/۲۲۶.
8. ۲۲/۴۰.

داده است. و پیامبر خدا(ص) تبیین فرموده است که بعضی از مشرکین مستثنیٰ هستند و نباید کشته شوند، زیرا خدای عزوجل می‌فرماید:[1] «و فرستادیم به سوی تو ذکر را تا آنچه برای مردم فرو فرستاده شده‌است، برایشان تبیین کنی.» پیش از این ذکر کردیم که نباید عمداً زنان، کودکان و پیران را تا وقتی که وارد جنگ نشده‌اند، کشت.

و از علی(ع) روایت شده است که گفت: پیامبر خدا(ص) در روز جنگ بدر فرمود: «هر یک از بنی عبدالمطلب را که می‌توانید اسیر کنید، مکشید؛[2] چراکه آنان به میل خود نیامده‌اند.» و این مطلب دلالت دارد بر اینکه هرکس را که حالتی همانند آنان دارد [یعنی از سرِ میل و رغبت به جنگ نیامده است، نباید کشت و] باید تا آنجا که ممکن و مقدور است زنده نگه داشت.

و از علی(ع) است که پیامبر خدا(ص) سپاهی را به سوی «خَثْعَم» فرستاد. وقتی خَثْعمیان آمدن سپاه را احساس کردند تسلیم شدند و به سجده افتادند. سپاهیان برخی از آنان را کشتند. خبر به گوش پیامبر خدا(ص) رسید و از عمل آنان ناراحت شد و فرمود که: به ورثهٔ آنان نصف دیه را بدهند؛ زیرا که سجده کرده‌اند. و فرمود: من بیزارم از هر مسلمانی که با مشرک در یک خانه[3] فرود آید.

و از علی(ع) است که فرمود: مشرکان را با هر وسیله‌ای می‌توان کشت: آهن، سنگ، آتش، آب و غیره؛ و متذکّر شد که پیامبر خدا(ص) برای اهل طائف، منجنیق نصب کرد و فرمود: اگر همراه آنان در دژشان گروهی از مسلمانان هستند که در دژ در کنار خودشان نگه داشته‌اند، نباید عمداً به سوی آنها چیزی پرتاب کنید بلکه باید مشرکان را هدف تیراندازی قرار دهید و مسلمانانی را که به اجبار در آنجا مانده‌اند، هشدار دهید که از خود مراقبت کنند. و تا آنجا که می‌توانید با مسلمانان کاری نداشته باشید. و اگر یکی از آنان را بکشید باید دیه بدهید.

و از علی(ع) است که فرمود: اگر به مردی از دشمنان خود برخورد کردید که می‌گفت

1- ۱۶/۴۴.

2. F .پس اسیرش کنید و مکشیدش

3. D دارالحرب ; C, F خانه‌اش

برای شما پیامی آورده است، [باید بنگرید] اگر چنین چیزی از او قابل قبول باشد و دلیلی بر آن بیاورد، نباید به او کاری داشته باشید و بگذارید پیام خود را برساند و نزد یارانش بازگردد. ولی اگر گفته‌اش بدون دلیل بود، از او مپذیرید.

حکم اسیران

خدای عزوجل می‌فرماید:[1] «پس هرگاه با کافران برخورد کردید، گردنها را بزنید تا آنگاه که به خون آغشته‌شان سازید، پس استوار کنید بستن را؛ آنگاه یا برآنان منّت نهید و یا فدیه بگیرید تا آنکه جنگ بارهای خود را فروگذارد».

و از علی(ع) روایت شده است که پیامبر خدا(ص) در جنگ بدر عدّه‌ای را اسیر کرد و از آنان فِدْیه گرفت.

بنابراین در صورتیکه خداوند امام را بر مشرکان پیروز گرداند، او مخیّر است میان اینکه سربازان دشمن را بکشد یا اینکه اسیرشان کند و در میان غنائم قرار دهد و تقسیم کند. هرکس را که به نظرش رسد می‌تواند بر او منّت گذارد [و آزادش کند] و از هرکس که صلاح بداند می‌تواند فدیه بگیرد؛ البته در صورتی که بداند آنچه می‌کند به مصلحت مسلمانانست. و هرکس [از سپاه دشمن که به عنوان پناهنده] از دژهای مشرکان فرود آید یا از لشکرگاه آنان خارج شود، حکم او را باید یکی از مسلمانان معلوم کند. پس اگر آن فرد مسلمان حکم کرد به اینکه اسیر شود یا کشته شود[2] یا اینکه در ذِمّه باشد حکمی که در این مورد کرده روا و بجاست. و اگر حکمی غیر از آن کند، حکمش نارواست و باید آن فرد پناهنده را به جایگاهش بازگرداند تا با او جنگ شود.

و از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که بنی‌قریظه به حکم سعدبن معاذ از دژها و سنگرهای خود فرود آمدند. پس پیامبر خدا(ص) فرمود که سعد حکم کند. سعد چنین حکم کرد که جنگجویانشان کشته و فرزندانشان [مراد فرزندان غیربالغ است] اسیر شوند.

---

1. ۴۷/۴.

2. C, D add .و خانوده‌اش اسیر شوند

پیامبر خدا(ص) به سعد فرمود: به حکمی که خدای تعالی از بالای هفت آسمان کرده بود، حکم کردی.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: به اسیر باید غذا و آب داد و با او مدارا کرد، اگرچه بخواهند او را بکشند.

و از حسین‌بن علی(ع) است که فرمود: رها کردن اسیر مسلمان بر عهدهٔ مردم آن سرزمینی است که او در آن جنگیده است.

امان دادن [پناه دادن]

از علی(ع) روایت شده است[1] که پیامبر خدا(ص) فرمود: ذِمّهٔ مسلمانان [یعنی قبول پناهنده از طرف آنان] یکی است و پایین‌ترین فرد [از نظر موقعیّت اجتماعی] هم می‌تواند پناه دهد.[2]

و از علی(ع) است که گفت: پیامبر خدا(ص) به هنگام خواندن خطبه در مسجد خیف[3] فرمود: خدا رحمت کند آن کسی را که سخن مرا بشنود، آن را فراگیرد و به کسانی که نشنیده‌اند برساند. چه‌بسا کسی که فقه را حمل می‌کند [با خود دارد] و فقیه نیست. و چه بسا کسی که فقه را به دست کسی که از او فقیه‌تر است می‌رساند و فرمود: سه چیز است که قلب انسان مسلمان در آنها به خطا نمی‌رود: اخلاص در عمل، نصیحت به رهبران مسلمانان، و نصیحت به مردم مسلمان؛ چراکه دعوت آنان به صلاح و خیر، آنان را به درستکاری سوق می‌دهد. و مسلمانان برادر یکدیگرند و خونهایشان همانند هم است. کمترین آنها می‌تواند اقدام به پناه دادن کند. پس اگر یکی از مسلمانان به یکی از مشرکان پناه داد، نباید این پناهندگی نقض شود. باید به مشرکان شرائط اسلام عرضه شود؛ اگر

1. A, C, D, E, F, S. T. از پیامبر خدا روایت شده است
2. C برترین و کمترین آنها در آن مورد یکسانند
3- T gl مسجد خیف در مِنیٰ قرار دارد در مکّه. از ضیاء.

پذیرفتند که مسلمان شوند یا اینکه شرائط پناهندگی را قبول کردند، که به آنان کاری نیست. و اگر نپذیرفتند باید به جایگاه خود بازگردند و با آنان جنگ شود. و اگر یکی از مشرکان به گونهٔ دیگری کشته شود، کسی که او را کشته است باید دیه دهد چنانکه خدای تعالی فرمود:[1] «فتحریرُ رَقَبةٍ مؤمنةٍ و دَیةٌ مُسلَّمةٌ إلی اهله».

آن روایت از پیامبر خدا(ص) بود. و از ابوجعفرمحمدبن علی(ع) است که فرمود: و اگر یک ذِمّی یا یک مُشرکی که در لشکرگاه مسلمانان، با آنهاست به مُشرکی امان دهد، این امان دادن و پذیرش پناهندگی درست نیست.

و از علی(ع) است که فرمود: اگر یکی از مسلمانان با ایما یا اشاره به یکی از مشرکین امان دهد و او این امان را بپذیرد و بیاید، در امان خواهد بود.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: امان دادن به هر زبان [و لغتی] که باشد جایز و رواست.

و از علی(ع) است که فرمود: هر یک از مشرکین که به قصد پناهندگی به سرزمین مسلمانان درآید و بخواهد بازگردد، نباید از دیار مسلمانان جنگ‌افزاری که برای او مفید باشد یا چیزی که به او توانِ جنگیدن دهد، همراه خود ببرد. در سرزمین دشمن، اگر پناهندگان نزاعی را نزد مسلمانان آرند، میان آنها قضاوت نخواهد شد؛ وقتی نزاع در سرزمین اسلامی طرح شود به آن رسیدگی می‌شود. اگر زنی به عنوان پناهنده به سرزمین اسلام آید، ارتباط او با همسر مُشرکش قطع خواهد شد. اگر شخص پناهنده در سرزمین اسلام، اسلام آورد هرچه را که در دیار شرک باقی نهاده است،[2] اگر به دست آید غنیمت محسوب می‌شود. و اگر در دیار شرک اسلام آورد و در حالیکه مسلمان است به سرزمین اسلام درآید، فرزندان خردسالش مسلمانند و مالش نیز از آنِ او خواهد بود.

1- ۴/۹۲.

2. D, E add اعمّ از مال و فرزندانش

در باب صلح و جِزْیه

پیش از این گفتیم که پیامبر خدا(ص) در حدیبیّه با اهل مکّه صلح کرد. بنابراین امام و قائم‌مقام او باید در امر صلح نظر دهد؛ اگر ببیند که به نفع مسلمانانست، آن را انجام می‌دهد؛ بدین شرط که از آنان مالی بگیرد یا نه، به هر صورت که صلاح بداند؛ و این قرارداد صلح برای یکسال یا دو سال است؛ حداکثر مدّت صلح با مشرکان ده سال است نه بیشتر از آن. و باید مطابق قرارداد با آنان عمل شود و نقض پیمان و عهد نشود. و اگر امام یا نمایندهٔ او نظرش بر این قرار گرفت که پیش از سر آمدن مدّت صلح، مصلحت مسلمانان در جنگ با مشرکانست، پیمان را برایشان بازپس می‌فرستد و اعلان جنگ می‌نماید و سپس جنگ را شروع می‌کند.

احکام فوق همگی از اهل بیت(ع) روایت شده است.

و اگر اهل کتاب پذیرفتند که جزیه بپردازند باید از آنان قبول کرد و نباید با آنان جنگید؛ زیرا خدای تعالی می‌فرماید:[1] «و جنگ کنید با کسانی‌که ایمان ندارند به خدا و روز قیامت، و حرام خدا را حرام نمی‌دانند و بر دین حق نیستند؛ و از کسانی هستند که کتاب دارند [یعنی با یهود و نصاری]؛ مگر اینکه از دسترنج خود فروتنانه جزیه بپردازند.» و پیامبر خدا(ص) نهی کرد از اینکه به همپیمانان تعدّی و ستم شود.

و از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش، از علی(ع) روایت شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: قیامت برپا نمی‌شود مگر اینکه شخصی که با او پیمان بسته شده‌است، همانند گیاهی که خورده می‌شود، خورده شود. [شاید اشاره به این نکته باشد که در آخرالزمان کسی پایبندِ عهد خود نیست و پیمان شکنی شیوع می‌یابد].

و از علی(ع) است که پیامبر خدا(ص) فرمود: هرکس از یک ذِمّی جزیه‌ای را که خداوند برای او مقرّر کرده است بردارد یا وساطت کند که او را از پرداخت جزیه معاف کنند، به خدا و پیامبر خدا و همهٔ مؤمنان خیانت کرده است.

1- ۹/۲۹.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: جزیه هدیهٔ مجاهدین است؛ و صدقه برای اهل صدقه است یعنی کسانی‌که خدای تعالی در کتابش[1] آنها را نام برده است و ارتباطی به جزیه ندارد. سپس فرمود: چقدر عدالت گسترده است؛ اگر با مردم به عدالت رفتار شود، مستغنی می‌شوند.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: هر یک از ذِمّیان که در جنگ با مشرکان [همراه مسلمانان] شرکت کند، از پرداخت جزیه معاف است.

و از علی(ع) است که فرمود: از «عربی» جزیه پذیرفته نمی‌شود؛ و اگر اسلام نیاورد، باید با او جنگید.

و از آن حضرت است که فرمود: «مجوسیان اهل کتابند ولی ماجرای آنها کهنه شده است.» و حضرت داستان آنها را ذکر کرد و فرمود: از آنان جزیه گرفته می‌شود.

و از آنحضرتست که فرمود: جزیه از مردان بالغ اهل ذِمّه که آزاد باشند گرفته می‌شود ولی بندگان آنها جزیه ندارند. نیز کودکان و زنان جزیه ندارند. و جزیه‌ای که از دهقانان[2] و امثال آنها که وضع مالی خوبی دارند[3] گرفته می‌شود عبارتست از چهل و هشت درهم در هر سال از یک نفر. و از طبقهٔ متوسط بیست و چهار درهم. و از طبقهٔ پایین دوازده درهم. آنان علاوه بر جزیه، باید مالیات زمینهای خود را نیز برای همهٔ افراد خود اعم از کوچک و بزرگ، زن و مرد بپردازند و این ارتباطی به جزیه ندارد. و هر یک از آنان که مسلمان شود، جزیه از او برداشته می‌شود ولی مالیات را باید بدهد؛ زیرا مالیات مربوط به زمین است. و اگر زمین را بفروشند و از آنِ مسلمانان گردد، مالیات همچنان بر روی زمین خواهد بود. و اگر درآمد شخص پناهنده به دویست درهم به بالا برسد، یک دَهُم یا معادل آن از او گرفته می‌شود.

---

1. Referring to Sura ۹/۶۰. D adds طبقات هشتگانه

2. T gl. «دهقان» لغتی خراسانی است و اصل آن «دِه‌قان» می باشد. «دِه» یعنی روستا و «قان» یعنی شیخ و دهقان یعنی روستای شیخ و اصل آن شیخ روستاست که آن را به صورت عکس اضافه در آورده‌اند (حاشیه).

3. T gl. و اگر یکی از آنها تهیدست یا زمینگیر شد و نتوانست کار کند، جزیه از او ساقط می‌شود. چون خدای عزوجل می‌فرماید: «لا یکلف الله نفساً الاّ ماآتاها» (۶۵/۷). از مختصر.

و از علی(ع) است که اجازه داد از اهل ذِمّه به جای درهم و دینار که به عنوان جزیه می‌دهند، کالا گرفته شود.

و از جعفربن محمد(ع) است که اجازه داد که پولی را که اهل ذمّه از طریق [خرید و فروش] شراب و خوك به دست می‌آورند به عنوان جزیه پرداخت کنند؛ زیرا بیشتر اموال آنان به همانگونه از طریق حرام و رباست.

و از علی(ع) است که پیامبر خدا نهی کرد از ورود بر اهل کنیسه [یهودیان] و منزل کردن در کنیسه آنان و فرمود: بر آنان لعنت نازل می‌شود. و نهی کرد از اینکه به آنان سلام شود واگر آنها سلام کردند، باید در جواب گفت: «علیکم» و نهی کرد از اِحداث کنیسه در سرزمین مسلمانان.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: اهل ذِمّه نباید وارد خانهٔ خدا و دارالهجره [مدینه] شوند و باید از آنها اخراج گردند[1].

احکام غنیمت[2] پیش از تقسیم

خدای عزوجل می‌فرماید:[3] «و هرکس خیانت ورزد، در روز قیامت با آنچه خیانت کرده است بیاید؛ سپس به هرکس آنچه را فراهم کرده است کاملاً پرداخته می‌شود و مورد ستم قرار نمی‌گیرند.»

---

1. T,F (text). D,C,F(marg.), E(mar.) B,S add داخل مساجد نشوند مگر اینکه کاری مهمّ داشته باشند و به آنان اجازه داده شود که لحظاتی وارد شوند و بیرون آیند. a clear case of interpolation
2. T gl. غنائم معمولاً نزد مردم به اموالی اطلاق می‌شود که هنگام غلبهٔ بر دشمن از او گرفته می‌شود. (از تأویل دعائم) و از همانست «غُنم» در لغت یعنی بدست آوردن چیزی. و به همان معنی است قول پیامبر خدا(ص) دربارهٔ رهن: «له غُنمه و علیه غُرمه.» [استفاده و زیان آن برای اوست] یعنی برای راهن [گرو گذارنده]. زیرا رهن، چیزیست از اموال گرو گذارنده که در دست گرو گیرنده می‌باشد و کار وثیقه را می‌کند و مانند ودیعه است. لذا اگر فایده‌ای از آن کسب شود از آن مالک آنست چنانکه پیامبر فرمود که «غُنم» از آنِ اوست. و اگر از بین برود نیز از مال او از بین رفته و این همان «غُرم» است (حاشیه).
3. ۳/۱۶۱.

از جعفربن محمد، از پدرش، از پدرانش، از علی(ع) روایت شده است که پیامبر خدا(ص) فرمود: دیدم صاحبِ عبائی راکه آن را در آتش افکند. و فرمود: «سوزن و نخ را نیز بدهید» یعنی آنچه از غنائم است.

و از علی(ع) است که پیامبر خدا(ص) نهی کرد از اینکه کسی چارپای غنیمتی را پیش از تقسیم به گونه‌ای سوار شود که او را لاغر کند یا لباس غنیمتی را به گونه‌ای بپوشد که آن را فرسوده کند. ولی پیش از تقسیم غنائم می‌توان از آنها در راه جنگ با دشمن ـ البته در صورتی که به آنها نیاز باشد ـ استفاده کرده و بعداً به جای خویش نهاد؛ مانند جنگ‌افزار و چارپایان و غیره که مورد نیاز واقع می‌شود. و استفاده از خوراک دام [برای چارپایان] و نیز طعام انسان پیش از تقسیم غنائم اشکال ندارد. اصحاب پیامبر خدا(ص) در جنگ خیبر به طعامی [که از غنائم بود] رسیدند و پیش از تقسیم غنائم از آن خوردند.

و از علی(ع) است که پیامبر خدا(ص) نهی کرد از اینکه کسی سهم خود از غنائم را پیش از تقسیم آن بفروشد؛ زیرا سهم او معلوم نیست. و فرماندهٔ سپاه می‌تواند پیش از تقسیم غنائم یک چیز گرانبها را برای خود انتخاب کند و بردارد.

و از پیامبر خدا(ص) نقل شده است که دو دسته را به سوی یمن فرستاد. فرماندهٔ یکی از آنها علی بود و فرماندهٔ دیگری خالدبن ولید[1] و فرمود: اگر با هم جمع شدید، علی فرماندهٔ همه خواهد بود؛ و اگر جدا بودید، هر یک یاران خود را دارد. آنان کسانی را به اسارت گرفتند و علی کنیزی را برای خود انتخاب کرد. خالدبن ولید نامه‌ای به پیامبر خدا نوشت و آن را به دست «بُریدهٔ اسلمی» داد و گفت که با زبان خودش نیز مطلب را برای پیامبر بگوید. پس بُریده چنان کرد. پس پیامبر خدا(ص) فرمود: «همانا علی از من است و من از اویم؛ و هرچه را انتخاب کرده، حق داشته است.» و پیامبر بسیار برافروخته شد. بُریده گفت: ای پیامبر خدا! من به تو پناه می‌برم. تو مرا با مردی فرستادی و فرمان دادی که از او اطاعت کنم؛ و من اطاعت کردم و پیغام او را برای تو آوردم. پیامبر خدا(ص) فرمود: ای بُریده! علی ستمگر نیست و برای ستم خلق نشده است؛ او برادر، و وصیّ من است و

1. T adds interl. مخزومی

پس از من ولیّ امر شماست.

از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که دربارهٔ مردی از مسلمانان که یک نفر از مشرکان را در سرزمین دشمن اسیر کرده بود و آن اسیر نمی‌توانست راه برود و چارپایی هم نبود که بر آن سوارش کند و می‌ترسید اگر رهایش نماید به مشرکان ملحق شود، فرمود: او را بکشد و رهایش نکند؛ و نیز مسلمانان با آن غنائمی که نمی‌توانند حمل کنند [و همراه بیاورند]خواه پیش از تقسیم باشد یا بعد از آن، باید چنین کنند.

و از علی(ع) است که فرمود: غنیمتی را که نمی‌توان حمل کرد و از سرزمین مشرکان بیرون آورد، باید از بین برد؛ اگر متاع یا جنگ‌افزار است باید آتش زد. و دامها و چارپایان را باید ذبح کرد و یا آتش زد؛ ولی نباید دست و پایشان را برید؛ چون این عمل را مُثله کردن گویند و بسیار زشت است.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: اگر مشرکان اموالی از مسلمانان را گرفتند و بعداً شکست خوردند و آن اموال در دست آنان یافت شد، باید به دست صاحبان آن اموال برسد. و مالِ مسلمان را نباید از دست او درآورند مگر آنچه خودش راضی باشد. و اگر فرماندهٔ لشکر اُجرتی قرار داد برای کسی که کسی را بکشد یا کاری مربوط به جنگ انجام دهد یا هر کاری که دشمن را از پای درآورد، و مقدار آن را مشخص کرد، باید آنچه را با او قرارداد کرده است پیش از تقسیم، از محلّ غنائم بپردازد. و سَلَب شخص مقتول از آنِ مسلمانی‌ست که او را کشته است و باید خُمس آن را بپردازد. [سَلَب یعنی اموال اختصاصی هر یک از دشمنان که همراه اوست مانند لباسها، چکمه، جنگ‌افزار که شامل نیزه و زره و سپر و شمشیر می‌شود و مرکب‌سواری و زین و لگام اسب و انگشتر و پولی که همراه دارد و غیره.]

در باب تقسیم غنائم

روایت شده است که علی(ع) فرمان داد به عمّار یاسر و عبیداللّه‌بن ابی روافع و

ابوالهیثم بن تیّهان که غنیمتی را میان مسلمانان تقسیم کنند و به آنان فرمود: به عدالت رفتار کنید و کسی را به دیگری برتری مدهید. آنان به محاسبه پرداختند و دیدند سهم هر یک از مسلمانان سه دینار می‌شود و آن را به مردم پرداختند. طلحه و زبیر در حالی‌که هر یک از آنها فرزند خود را همراه داشت، نزد آنان آمدند؛ به هر یک از آنان نیز سه دینار پرداختند. طلحه و زبیر گفتند: عمر، سهم ما را بدینگونه نمی‌داد؛ شما به رأی خود عمل می‌کنید یا اینکه صاحبتان به شما دستور داده است؟ گفتند: امیر المؤمنین(ع) به ما چنین دستور داده است. پس آنان نزد علی(ع) آمدند و او را در حالی یافتند که در زیر آفتاب مشغول رسیدگی به اموال خود بود و کارگری گرفته بود برایش کار می‌کرد. گفتند: ممکن است همراه ما به سایه بیایید. فرمود: آری. به علی گفتند: ما نزد کسانی که تو برای تقسیم غنائم معیّن کرده بودی رفتیم و سهم ما را به اندازهٔ سهم سایر مردم دادند. فرمود: اکنون چه می‌خواهید؟ گفتند: عمر، سهم ما را بدینگونه نمی‌داد. فرمود: پیامبر خدا(ص) سهم شما را چگونه می‌داد؟ آنان سکوت کردند. حضرت فرمود: آیا چنین نبود که پیامبر خدا(ص) غنائم را به‌طور مساوی و بدون کم و زیاد میان مسلمانان تقسیم می‌کرد؟[1] گفتند: آری. فرمود: آیا به نظر شما سنّت پیامبر خدا (ص) شایستهٔ پیروی است یا سنّت عمر؟ گفتند: سنّت پیامبر خدا(ص)؛ ولی آخر ای امیرالمؤمنین! ما دارای سابقه و غَناء[؟] و قرابت هستیم؛ اگر به نظرت می‌رسد که ما را با مردم یکسان نکنی، چنان کن. حضرت فرمود: سابقهٔ شما بیشتر است یا سابقهٔ من؟ گفتند: سابقهٔ تو. حضرت فرمود: آیا قرابت و نزدیکی شما افزونتر است یا قرابت من؟ گفتند: قرابت تو. فرمود: آیا غَنایِ شما بزرگتر است یا غنای من؟ گفتند: بلکه تو ای امیرالمؤمنین غنایت بزرگتر است. فرمود: پس به خدا سوگند، من و این کارگرم، در این مال منزلتی یکسان داریم. و با دستش به کارگری اشاره کرد که روبروی او بود. گفتند: ما یک کار دیگر هم داشتیم. فرمود: چه کاری؟ گفتند: قصد عمره داریم؛ به ما اجازت دهید برویم. فرمود: بروید. ولی شما قصد عمره ندارید. من از چیزی باخبر هستم و خوابگاه شما را می‌بینم [اشارهٔ حضرت به فتنهٔ جمل است] و

---

1. F (mar.) آیا پیامبر خدا(ص) سهم شما را از غنائم همانند سهم سایر مسلمانان به یک اندازه نمی‌داد؟

آن دو رفتند در حالیکه می‌شنیدند حضرت این آیه[1] را می‌خواند: «پس هرکس پیمان‌شکنی کند، همانا به زیان خود پیمان می‌شکنند؛ و آنکه وفاکرد بدانچه با خدا پیمان بست بر آن، پس خدا او را پاداشی بزرگ خواهد داد.» پس باید در تقسیم غنیمت میان مسلمانانی که اهل آن غنیمت هستند، رعایت عدالت و مساوات شود وکسی بر دیگران امتیازی نداشته باشد. البته این مطلب در مورد غنیمت جنگی است. امّا غنائم غیرجنگی چنانکه خداوند فرموده است از آنِ خدا و پیامبر است و بعد از پیامبر، در هر عصر و زمانی از آنِ امام است. خدای تعالی فرموده است:[2] «و آنچه ارزانی داشت خداوند بر پیامبرش از اهل قریه‌ها، پس، از آنِ خدا و رسول او و نزدیکان است...» و نیز فرمود:[3] «پس نتاختید بر آن، اسبان و اشتران را؛ ولی خداوند چیره گرداند فرستادگانش را بر هر که خواهد.»

و از جعفربن محمد(ع) روایت شده است که فرمود: فدک[4] از جمله چیزهایی است که خداوند بدون جنگ بر پیامبرش ارزانی داشت. پس چون این آیه[5] نازل شد که: «پس به خویشاوند، حقّش را بده»، پیامبر خدا(ص) فدک را به فاطمه(ع) داد. و چون پیامبر خدا رحلت کرد، ابوبکر فدک را از فاطمه گرفت. و عثمان در زمان خلافتش آن را تیول مروان کرد. و مروان در زمان خلافتش دو ثلث آن را به فرزندش عبدالملک و یک ثلث را به فرزند دیگرش سلیمان داد. پس چون عبدالملک خلیفه شد، دو ثلث خود را به عبدالعزیز داد و ثلث دیگر از آنِ سلیمان باقی ماند. و چون سلیمان خلیفه شد، ثُلث خود را به عمربن عبدالعزیز داد. عمربن عبدالعزیز در هنگام خلافتش همهٔ فدک را به فرزندان فاطمه برگرداند. بنی‌امیه نزد او جمع شدند و گفتند: مردم می‌گویند که تو با این عمل، کار ابوبکر و عمر و عثمان و پدرانت را که خلیفه بودند زیر پا نهادی. عمربن عبدالعزیز توجّهی به حرف آنان نکرد و هر سال محصول آن را جمع می‌کرد و همانند آن را بر آن می‌افزود و در میان فرزندان فاطمه (علیها و علیهم افضل السلام) تقسیم می‌کرد.

---

1. ۴۸/۱۰.
2. ۵۹/۷.
3. ۵۹/۶.
4. T gl. فدک جایی است در حجاز. از ضیاء.
5. ۳۰/۳۸.

همانطور که حضرت ابوعبدالله(ع) فرمودند، در روزگار عمربن عبدالعزیز وضع فدک بدانگونه بود تا اینکه پس از او بنی‌عباس آن را برای خود برداشتند و در زمان خلافت مأمون، او فقهای شهرها را از اهل سنّت و دیگران جمع کرد و آنها در آن باب به گفتگو پرداختند و همگی نظر دادند که فدک از آن فاطمه است؛ و گواهی دادند که هرکس آن را از دست او به‌در آورده، ستم کرده است. پس فدک را به فرزندان فاطمه(ع) برگرداندند. و این ماجرا، مشهور و معروف است.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: سرزمینی را که مسلمانان بر آن نتاخته و در آن جنگ و نبرد نکرده‌اند؛ یا گروهی که مصالحه می‌کنند یا به دست خود زمینی را می‌دهند؛ و نیز زمینهای خراب و غیرآباد یا میان درّه‌ها همگی از آن پیامبر خداست و به هر مصرفی که بخواهد می‌رساند. و بعد از پیامبر خدا از آنِ امام است. و اینکه خداوند می فرماید: «از آن خداست» از باب بزرگداشت است؛ زمین و هرچه در آنست از آنِ خداست. و ما از غنیمت دو سهم داریم یکی سهم خویشاوندان؛ و دیگری سهمی همانند سایر مردم.

و از جعفربن محمد(ع) است که دربارهٔ قول خدای عزوجل:[1] «از تو دربارهٔ انفال[2] سئوال می‌کنند، بگو انفال از آنِ خدا و رسول است.» فرمود: انفال هر قریه و زمینی است که مسلمانان بر آن نتاخته و روی آن جنگ نکرده‌اند. و آن برای امام است و به هر که بخواهد می‌دهد.

و از آنحضرت سئوال شد دربارهٔ زمینی که مفتوح العَنْوَه باشد یعنی زمینی که با قهر [یعنی در جنگ] به دست آمده باشد؛ فرمود: اگر امام صلاح بداند به عنوان پشتوانهٔ مسلمانان در آن زمان و زمانهای بعد، قرار داده می‌شود. و اگر مصلحت را در تقسیم آن ببیند، تقسیمش می‌کند؛ زمین و هرچه در آنست از آنِ خدا و پیامبر اوست. و بعد از پیامبر، امام قائم‌مقام او می‌باشد. سپس حضرت برای اصحابی که حاضر بودند فرمود: خدای را سپاس کنید؛ شما حلال می‌خورید، حلال می‌پوشید و بر زمین حلال قدم می‌گذارید؛ زیرا

---

1. ۸/۱.

2. T gl. نفل یعنی غنیمت و جمع آن اَنْفال است.

شما نسبت به حقّ ما معرفت دارید و بر ولایت ما هستید؛ و چیزی را برمی‌گیرید که ما خود به آن رضایت داریم. و آن کس که مخالف ماست و حقّ ما را نفی می‌کند، حرام می‌خورد، حرام می‌پوشد و بر حرام قدم می‌نهد.

و از آنحضرتست که فرمود: غنیمت باید پنج قسمت شود. چهار قسمت آن از آنِ کسی است که بر آن جنگیده است و خُمس آن برای ما اهل بیت است. یعنی برای یتیمان و مساکین و در راه‌ماندگانِ از ما. و امروز به شکر خداوند در میان ما مسکین و در راه مانده‌ای نیست. بنابراین خُمس ما در جای خود محفوظ است. و در آنجاکه حضور داریم با مردم در آن چهار پنجم نیز شریک هستیم.

و از علی(ع) است که فرمود: عمر خمس را به من می‌داد تا در میان خویشاوندان پیامبر خدا(ص) تقسیم کنم؛ تا اینکه به خُمس شوش و گندیشاپور رسید؛ پس گفت: این خمس شما اهل بیت است؛ ولی بعضی از مسلمانان وضعشان بد است و به آن بسیار نیاز دارند. اگر بخواهید می‌توانید که این خمس را به آنها دهید. عبّاس از جا برجست و گفت: ای عمر! حقّ ما راکوچک مشمار. پس من گفتم: «ما از همه کس برای رعایت حال مسلمانان سزاوارتریم.» عمر به گفتهٔ عباس توجهی نکرد و امیرالمؤمنین وساطت کرد و خمس را گرفت. [حضرت فرمود:] «پس به خدا سوگند، بعد از آن، دیگر خمس را نگرفتم و عمر و شخص پس از او خمس را به ما نداد تا اینکه من به خلافت رسیدم.».

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: پس از رحلت پیامبر خدا(ص) ابوبکر به علی گفت: «به وسیلهٔ خمس خود مسلمانان را یاری کنید» پس خمس را از علی گرفت و چیزی به او نپرداخت. خبر به فاطمه(ع) رسید، فرمود: «سهم ما را که در کتاب خدا مشخّص شده است به ما بده؛ و سایر چیزها را هم بهتر می‌دانید.» مراد فاطمه آنست که آنان می‌دانستند که علی شایسته‌تر از آنانست برای خمس.

و از علی(ع) است که فرمود: چهار پنجم غنائم از آنِ کسانی است که جنگیده‌اند، برای سواران دو سهم و برای پیادگان یک سهم.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) سئوال شد که آیا عثمان در جنگ بدر حضور داشت؟

فرمود: نه. گفتند: آیا پیامبر خدا(ص) به او سهمی داد؟ فرمود: نه. کسی که در جنگ حضور نداشته است، چگونه سهم دارد؟ پرسیدند: آیا طلحه حضور داشت. فرمود: نه. گفتند: زُبیر، چطور؟ حضرت فرمود: زبیر در جنگ حضور داشت ولی در جنگ جمل فرار کرد؛ اکنون باید گفت که اگر در جنگ جمل با مؤمنین می‌جنگیده است پس به خاطر نبرد یا آنان خود را هلاک کرده است. و اگر با کفّار می جنگیده «پس بازگشته است به خشم خدا و جایگاهش دوزخ است و چه زشت است آن جایگاه.»[1] همچنانکه خداوند این کیفر را لازم دانسته است برای هرکس که پشت کند و از میدان نبرد بگریزد.

و از علی(ع) است که پیامبر خدا(ص) فرمود: عبد [بنده] سهمی از غنیمت ندارد، هرچند در جنگ حاضر باشد و نبرد کند. ولی اگر امام یا نمایندهٔ او تشخیص دهد که به خاطر زحمتی که کشیده است، او را چیزی دهد، می‌تواند از کالاهای بیمقدار به او عطا کند.

و از آنحضرتست که فرمود: هر یک از مسلمانان که در سرزمین دشمن بمیرد پیش از آنکه غنائم به دست آید، سهمی از غنیمت ندارد. و هرکس بعد از به دست آوردن غنائم بمیرد، پس سهم او میراث ورثهٔ او خواهد بود.

جنگ با اهل بَغْیْ
[کسانی که در برابر امام، خروج و سرکشی کرده‌اند]

خدای تعالی می‌فرماید[2]: «و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر جنگیدند، پس میان آنان صلح ایجاد کنید. و اگر ستم کرد یکیشان بر دیگری، پس نبرد کنید با آنکه ستم کرده است تا برگردد به سوی فرمان خدا...» تا آنجاکه می‌فرماید: « خداوند دوست دارد دادگران را.» پس خدای عزوجل همانگونه که جنگ با مشرکان را واجب کرده، جنگ با اهل بغی را نیز

1- ۸/۱۶.

2. ۴۹/۹.

واجب دانسته است. و از همینجاست که علی(ع) ـ در آن روایتی که از او آوردیم و جنگ با آن افراد را ذکر کرده است ـ فرمود:[1] نیافتم مگر یکی از دو راه را: جنگ با آنان، و یا کفر ورزیدن بدانچه خداوند بر محمد نازل کرده است.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) روایت شده است که در باب کسانی که با علی مبارزه کردند فرمود: بدانید که آنان گناهشان سنگین‌تر از کسانی است که با پیامبر خدا(ص) جنگیدند. سئوال شد: ای فرزند رسول خدا! چگونه است آن؟ فرمود: زیرا مخالفین پیامبر، در جاهلیّت بودند؛ امّا اینان قرآن می‌خواندند، و فضیلت صاحبان فضیلت را می‌شناختند؛ و آنچه کردند پس از شناخت و بینش بود.

و از علی(ع) است که فرمود: «من مأمور شدم که با ناکثین، قاسطین و مارقین بجنگم و مأموریت خود را انجام دادم.» مراد از ناکثین، اهل بصره و دیگرانند که در جنگ جمل شرکت کردند. و مارقین یعنی خوارج. و قاسطین یعنی اهل شام و دیگر کسانی که در حزب معاویه بودند.

و از آنحضرت سئوال شد دربارهٔ کسانی از اهل قبله که او با آنها جنگیده است که آیا کافرند؟ فرمود: «کفر آنان نسبت به احکام و نعمتها بود و همانند کفر مشرکان نبود که پیامبری را ردّ کردند و اسلام را نپذیرفتند. و اگر آنان چنین بودند [یعنی مانند مشرکان]، ایجاد رابطهٔ همسری با آنان، و نیز ذبیحهٔ آنها و مواریثشان برای ما حلال نبود.» پس چنانکه علی فرمود آنان گرچه اجمالاً مشرک نیستند، ولی تعلّق آنان به اسلام صرفاً اسمی است و در حدّ اقرار به زبان که با این اقرار زبانی، ازدواج با آنان و مواریثشان حلال می‌شود.

و روایت شده است از پیامبر خدا(ص) و از علی(ع) چیزی که مؤیّد گفتهٔ ماست. آنچه در این مورد از پیامبر خدا(ص) روایت شده اینست که حضرت مشغول تقسیم یک مال میان مسلمانان بود که مردی نزد او ایستاد؛ مرد چشمانی تابه‌تا و ابروانی پُرپشت داشت؛[2]

---

1. F adds .به خدا سوگند

2. T gl. اسم مرد ذوالخویصرة بن تمیم بود. عیون الاخبار

گفت:[1] «در این تقسیم عدالت را رعایت نکردی.»[2] این را گفت و رفت. رنگ چهرهٔ پیامبر خدا تغییر کرد و گفت: اگر من به عدالت رفتار نکنم، چه کسی می‌کند؟ امّا پیش از من[3] موسیٰ مورد اذیّت قرار گرفت و صبر کرد. آنگاه به کسانی که در اطرافش بودند اشاره کرد و فرمود: چه کسی می‌رود او را بکشد؟ ابوبکر برخاست و به او رسید در حالیکه او در حرم مسجد ایستاده بود و نماز می‌گزارد.[4] پس [بیامدو] گفت: ای پیامبر خدا! او را در حالی یافتم که به نماز ایستاده بود. حضرت فرمود: بنشین. سپس فرمود: کدامیک از شما می‌رودکه او را بکشد؟ عمر از جا جست و به او رسید در حالیکه به همانگونه نماز می‌خواند. بازگشت و گفت: ا ی پیامبر خدا! او را در حالی یافتم که همچنان در نماز بود و نمازش به پایان نرسیده بود؛ چه کنم؟ حضرت فرمود: بنشین. سپس فرمود: چه کسی می‌رود او را بکشد؟ پس علی گفت: من؛ ای پیامبر خدا! پیامبر خدا او را گفت: تو، ای علی؟ فکر نمی‌کنم او را بیابی. پس علی به راه افتاد. او را نیافت. برگشت و پیامبر را با خبر کرد. پس پیامبر(ص) فرمود: اگر او را می‌کشتید، پس از من هیچگاه دو نفر از شما اختلاف نمی‌کردند. و به زودی از ریشهٔ این مرد گروهی خارج می‌شود که قرآن را می‌خوانند ولی تا بالای سینهٔ آنها بیشتر نمی‌رود و از دین منحرف می‌شوند همانگونه که تیر ا ز مسیر پرتاب به خطا می‌رود. گفتند: ای پیامبر خدا! چگونه تیر ا ز مسیر پرتاب به خطا می‌رود؟ فرمود: مرد تیر را به سوی شکار می‌افکند و به شکار می‌خورد ولی از شکار خارج می‌شود در حالیکه بر اثر شدّت ضربه خون آلوده نشده است با اینکه به درون صید رفته است. و همینگونه این افراد گرچه داخل اسلام شده‌اند، امّا هیچ چیز اسلام را درک نکرده‌اند.[5]

و امّا آنچه از علی(ع) روایت شده اینست که در روز جنگ جمل مردم را تشویق به

1. F adds به او: عادل باش، چرا که تو
2. F adds و بدانوسیله قصد قربت به خداوند نداشتی
3. F adds برادرم.
4. F adds پس بازگشت
5. F adds. پس وای بر امّت من از آنان، و وای بر آنان از آتش

جنگ می‌کرد و به آنان می‌گفت:[1] «با امامان کفر جنگ کنید که آنان ایمان ندارند؛ شاید دست بردارند.» سپس فرمود: به خدا سوگند، به اهل این آیه [یعنی امامان کفر] پیش از امروز یک تیر هم پرتاب نشده است.

و روایت شده است که آنحضرت(ع) که در جنگ صفین فرمود: باقیماندۀ احزاب و اولیای شیطان را بکشید. بکشید هر که را می‌گوید: خدا و پیامبرش دروغ گفته‌اند. و وقتی ما می‌گوئیم: خدا و پیامبرش راست گفته‌اند، آنچه در درون دارند پنهان می‌کنند و غیر آن را آشکار می‌کنند و می‌گویند: خدا و پیامبرش راست گفته‌اند.

و از زمرۀ روایاتی که از علی(ع) رسیده و دلالت دارد بر تشویق به جنگ با آنان [یعنی اهل بغی] این روایت است که: گروهی از سوی معاویه به شهر «انبار» حمله کردند و نمایندۀ علی را در آنجا کشتند و حرم مسلمانان دریدند. خبر به گوش علی رسید. خود حضرت در حالیکه خشمگین بود به راه افتاد تا اینکه به نُخَیْلَه رسید. مردم یکدیگر را خبر کردند و در نخیله به آن حضرت رسیدند و گفتند: ای امیرالمؤمنین! تو بازگرد؛ ما به این مشکل رسیدگی می‌کنیم. حضرت فرمود: به خدا سوگند شما نمی‌توانید این کار را انجام دهید. سپس برخاست و به خطبه خواندن پرداخت و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: همانا جهاد دریست از درهای بهشت؛ هرکس جهاد را ترک کند، خداوند جامۀ خواری بر تنش پوشاند، و بلا و فرومایگی او را دربر گیرد. به شما گفتم و فرمانتان دادم که پیش از آنکه این گروه با شما بستیزند، شما با آنان بجنگید؛ چراکه هیچ گروهی در آستانۀ خانه‌شان مورد حمله قرار نگرفته جز اینکه خوار و ذلیل شدند. امّا شما این پا و آن پا کردید و امروز را به فردا انداختید. اکنون می‌بینید که مزدور معاویه بر انبار تاخته و نمایندۀ من یعنی ابن‌حسّان را کشته است و با یاران خود به حریم مسلمانان تجاوز کرده است. شنیده‌ام که برخی از آنان بر زنان مسلمان یا زنانی که در پناه اسلامند درآمده و گوشواره و گردنبند آنها را ربوده‌است. سپس همگی بدون آنکه صدمه‌ای ببینند بازگشته‌اند. به خدا سوگند اگر مسلمانی از غصۀ این قصّه بمیرد در نظرمن نه تنها جای ملامت نیست که

1. ۹/۱۲.

شایستهٔ آنست. ای وای! شگفتا از جدائی دلها و پراکندگی اندوهها! شگفتا از اجتماع این قوم بر باطل خود و جدائی شما از حقّتان؛ تا آنجاکه آماج تیرها و مورد حمله قرار گرفته‌اید ولی دست به حمله نمی‌زنید؛ بر شما یورش می‌برند و ننگی ندارید. نافرمانی خدا می‌کنند و شما راضی هستید. هرگاه به شما گفتم: در تابستان با آنان بجنگید، گفتید: هواسخت گرم و تفتیده است؛ لَختی مهلتمان ده تا شدّت گرما فرونشیند. و اگر به شما گفتم: در زمستان با آنان نبرد کنید، گفتید: اکنون سرما بسیار سخت و سنگین است. پس بگوئید که من برای خودم و شما از کجا غیر از این دو وقت پیدا کنم. پس شما که از گرما و سرما فرار می‌کنید، به خدا سوگند که از شمشیر، بیشتر می‌گریزید. ای مردْ نمایانِ نامرد! و ای فرومایگان و بی‌خردان! با سرکشی و سیه‌روزی خود، قلب مرا لبریز از خشم کردید؛ تا آنجاکه قریش گوید: «بی‌تردید پسر ابوطالب مردی شجاع است امّا علم جنگ ندارد.» پس چه کسی بیش از من فنون جنگ می‌داند؟ هنوز بیست سال نداشتم که قدم در میدان جنگ نهادم و اکنون شصت سال را پشت سر نهاده‌ام امّا کسی که از او اطاعت نمی‌شود نمی‌تواند فرماندهی کند. خداوند به من بهتر از شما را دهاد و برای شما بدتر از مرا جایگزین کناد. به خدا سوگند چنان شده‌ام که به یاری شما امیدی ندارم و گفتهٔ شما را نمی‌پذیرم. و شما یاران هرکس هستید، یارانی بی‌وفایید. آنگاه جُندُب‌بن عبدالله برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین! این منم و آن برادرم؛ آنچه را موسی گفت، می‌گویم: «پروردگارا! من مالک کسی جز خودم و برادرم نیستم.»[1] به ما دستور بده. به خدا سوگند هرچه فرمان دهی، آن کنیم هرچند لازم باشد از آتشی فروزان و سوزنده و تیغهای گزندهٔ خار مغیلان گذر کنیم. علی(ع) برای آن دو دعای خیر کرد و فرمود: خداوند به شما خیر دهد. شما دو تن که نمی‌توانید مقصود مرا برآورده کنید. سپس حضرت [از شهر انبار] برگشت.

و از آنحضرت روایت شده است که در یک روز جمعه برای مردم خطبه خواند و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردمی که بدنهایتان کنار هم، و خواسته‌هایتان از هم پراکنده است، آنکه از شما یاری طلبد، خوار می‌شود و آنکه غمخوار شماست، دلش

1. ۵/۲۵.

دردمند. سخنانتان چنان آتشین است که سنگ خاره را می‌گدازد و کردارتان چنانست که دشمنِ مردّد را در مورد شما به طمع می‌اندازد. هرگاه شما را گفتم: برخیزید و بر دشمن بتازید، گفتید: چگونه و چه وقت؟ بهانه‌های گمراه کننده می‌آورید. همانند کسی که دَیْنی کهنه به گردن دارد، از من می‌خواهید که [مبارزه با دشمن را] به تأخیر افکنم. هیهات هیهات؛ آنکه ذلیل است نمی‌تواند دفع ستم کند و حق جز با صداقت و کوشش به دست نمی‌آید. وقتی خانه‌تان را از دست داده‌اید، می‌خواهید از کدام خانه دفاع کنید و پس از من همراه کدام امام می‌خواهید نبرد کنید. اکنون چنان شده‌ام که به یاری شما چشم امیدی ندارم و در خود رغبتی به دعوت شما نمی‌بینم. خداوند میان من و شما را جدائی افکناد و برای من بهتر از شما را جایگزین کناد و برای شما بدتر از مرا. سپس حضرت خطبه را بپایان برد. وقتی روز به پایان رسید و هوا تاریک شد، مردم نزد او رفتند و عذرخواهی کردند. حضرت فرمود: بدانید که پس از من به زودی گرفتار ذلّت فراگیر و خودخواهی زشت خواهید شد؛ ستمگران بر علیه شما از آن استفاده می‌کنند تا آنکه چشمانتان اشکبار می‌شود! و به زودی فقر بر شما می‌تازد و در خانه‌هایتان می‌نشیند. و خداوند جز ستمگران را [از رحمت خود] دور نمی‌کند.

کعب‌بن مالک‌بن جندب ازدیّ وقتی این حدیث را ذکر کرد و وضعیّت آنان را دید، گریست و گفت: به خدا سوگند امیرالمؤمنین راست گفت؛ پس از او دیدیم آنچه را که به ما هشدار داده بود.

و از آنحضرت روایت شده است که عطای کسانی را که همراه او [در جنگ] حاضر نمی‌شدند، قطع می‌کرد و آنان را همانند اَعراب مسلمانان می‌دانست. و نیز نقل شده است که ابن‌عمر به آنحضرت نامه نوشت و درخواست عطا کرد. علی(ع) در پاسخش نوشت: «تو جنگ ما را زیر سئوال بردی و ما نیز در پرداختن عطای تو تردید کردیم.» ابن‌عمر در جواب نوشت: «به خدا سوگند من به جهت اینکه از فرمان تو تخلّف کردم، پشیمانم.» حسن نیز دربارهٔ ابن‌عمر با حضرت سخن گفت. پس حضرت به ابن‌عمر عطا کرد. و این دلالت بر آن دارد که پرداخت عطای ابن‌عمر پس از توبهٔ او بوده است.

در فضیلت شهادت کسی که به دست اهل بغی کشته شود، روایتی داریم از ابوعبدالرحمن سُلَمی که می‌گوید: در جنگ صفین همراه علی(ع)بودم. به عمّاربن یاسر نگاه کردم که حمله کرد و با دلاوری و شجاعت بسیار جنگید و بازگشت در حالیکه شمشیرش بر اثر ضربات، خم شده بود. و همراه علی(ع) گروهی از یاران پیامبر خدا(ص) حضور داشتند که شنیده بودند[1] قول پیامبر خدا(ص) راکه: «ای عمار! گروهی سرکش [باغی] تو را می‌کشند» و لذا عمار هر جا می‌رفت آنها به دنبالش بودند عمارّ نگاهی به هاشم‌ابن عُتبَه پرچمدار علی(ع) کرد که پرچم را در زمین فرو کرده بود. هاشم یک چشمش نابینا بود. عمار به او گفت: ای هاشم! هم یک چشمت نابیناست و هم ترسوئی؟ خیر نیست در کسی که یکچشم است و شجاعت ندارد؛ پرچم را بلند کن و بیا. هاشم پرچم را از زمین برگرفت در حالیکه این شعر را می‌خواند:

اَعْـوَرُ یَبْغی اهـلَه مـحلاً ... قـد عـالَج الحَیاةَ حتی مَلاً

لا بُدَاَنْ یَفُلَّ اویُفَلاً

[یک چشمی که در جستجوی یاران خویش است و آنقدر زندگی کرده که خسته شده است؛ اکنون یا باید بکشد و یا کشته شود.]

عمّار به او گفت: به پیش، ای هاشم! مرگ در اطراف نیزه‌هاست و بهشت در زیر درخشش شمشیرها. حورالعین را همراه محمد و حزبش در رفیق اعلی خواهی دید. پس هر دو حمله کردند و همچنان می‌جنگیدند تا اینکه کشته شدند. درود خداوند بر آن دو بادا. بعد از آن ابن عَمْرو شنید که دو نفر دربارهٔ عمّار با هم نزاع داشتند و هر یک قائل بودند که او عمّار را کشته است. عبدالله‌بن عمرو می‌گوید: در شگفتم از دو مردی که نزاع دارند بر سر اینکه کدامیک وارد آتش شوند؛ در حالیکه شنیدم از پیامبر خدا(ص) که می‌فرمود: کشندهٔ عمّار در آتش است.[2] و عمّار می‌گفت: مرا با جامه‌هایم به خاک بسپارید؛ چراکه در حال جنگ کشته می‌شوم.

1. From here on some pages are lost in F.

2. T gl. قاتلان عمّاربن یاسر (رحمه الله تعالی) ابوالغادیه و حُوَیّ السکسکی بودند

و از علی(ع) است که فرمود: در روز قیامت مرا و معاویه را می آورند و با یکدیگر نبرد می‌کنیم؛ هر کدام که از پایْ درآید یارانش نیز از پایْ در می آیند.

و نقل شده است که علی(ع) در کوفه خطبه می خواند که یکی از خوارج برخاست و گفت: «لاحُکْم اِلاّ لِلّه.» و علی سکوت کرد. سپس چند نفر دیگر یکی‌یکی برخاستند؛ و چون زیاد شدند، حضرت فرمود: کلمه‌ایست حق که باطل از آن اراده شده است. سه نکته را در مورد شما رعایت می‌کنیم: از ورود شما به مساجد برای نماز خواندن در آنها جلوگیری نمی‌شود؛ و تا وقتی همدست ما هستید، سهمتان از غنیمت داده می‌شود و تا جنگ را شروع نکنید با شما جنگ نخواهد شد. و گواهی می‌دهم که پیامبر راستگو، از روح‌الامین، از پروردگار عالمیان، خبر داد مرا که هیچ گروهی از شما، چه کم باشد و چه زیاد تا روز قیامت بر ما نمی‌شورد مگر اینکه خداوند مرگ آنان را به دست ما قرار دهد. و برترین جهاد، جهاد با شماست؛ و برترین شهدا کسانی هستند که به دست شما کشته شوند و بهترین مجاهد آن کسی است که با شما نبرد کند. هر چه می خواهید انجام دهید که در روز قیامت نادرستان، زیانکارند و هر خبر جایگاهی دارد و بزودی خواهید دانست.

و از جعفربن محمد(ع) است که فرمود: اگر پیش از جنگ با اهل بغی، آنان را به سوی حق بخوانند، نیکوست و اگر نخوانند [اشکالی ندارد؛ زیرا] آنها بی‌خبر نیستند. و بهتر است که جنگ را آنان شروع کنند.

و از علی(ع) روایت شده است که در روز جنگ جمل، پرچم را به دست محمدبن حَنَفیّه داد و او را در میانهٔ سپاه روبروی خود قرار داد و حسن را در میمنه و حسین را در میسره نهاد و خودش پشت پرچم، بر استر پیامبر خدا(ص) قرار گرفت. محمدبن حنفیّه گوید: شورشیان به ما نزدیک شدند و تیراندازی کردند و یک نفر را کشتند؛ نگاه کردم به امیرالمؤمنین دیدم که به خواب سنگینی فرو رفته است. گفتم: ای امیرالمؤمنین، در چنین حالتی خوابیده‌ای؛ دشمن به ما تیراندازی کرده و یکنفر از ما را کشته است و مردم به هلاکت افتاده‌اند. حضرت فرمود: چرا همانند دختران پرده‌نشین ناله می‌کنی؛ این بیرق، بیرق پیامبر خداست. پس بیرق را برگرفت و به اهتزاز درآورد. ناگهان بادی که به سوی ما

می‌وزید و بر چهرهٔ ما می‌زد، بر آنان بازگشت؛ حضرت دست از آستین به در آورد و حمله برد و با شمشیر آخته به آنان بتاخت تا آنکه آستین قبایش خونین شد و شمشیرش خم گردید.

و از علی(ع) است که فرمود: با اهل بغی باید جنگید و با همان آلاتی که مشرکان کشته می‌شوند، باید آنان را کشت؛ و بر علیه آنان تا آنجاکه می‌توان باید از اهل قبله کمک گرفت؛ اهل بغی را نیز مانند مشرکان می‌توان به اسارت گرفت. در روز صفین اسیری آوردند که می‌گفت: ای امیرالمؤمنین مرا مکش. فرمود: «آیا قول می‌دهی که خیری در تو باشد؟» گفت: آری. پس حضرت به کسی که او را اسیر کرده بود، فرمود: «سلاحش را برگیر و رهایش کن.» و عمّار یاسر اسیری آورد که علی(ع) او را بکشت. هنگامی که وارد بصره می‌شد، عمّار از او پرسید و گفت: ای امیرالمؤمنین! با چه معیاری با آنان برخورد می‌کنید؟ حضرت فرمود: با منّت و بخشش؛ همانگونه که پیامبر خدا(ص) در روز فتح مکّه با اهل مکّه با منّت و بخشش رفتار کرد.

و از ابوجعفر محمدبن علی(ع) است که فرمود: علی به خاطر شیعیان خود با دشمنانش با منّت و بخشش رفتار می‌کرد، زیرا می‌دانست که پس از او دشمنانشان بر آنها پیروز می‌شوند؛ و لذا دوست داشت آنهاکه پس از او می‌آیند شیوهٔ او را در پیش گیرند و با شیعیانش همانند او رفتار کنند. ولی مردم چنین می‌پنداشتند که او تعدّی و ستم کرده است. هرگاه اهل بغی شکست می‌خوردند، اگر هنوز جمعی از آنان باقی بود که می‌توانستند این گروه شکست خورده به آنان ملحق شوند [و دسته‌ای نیرومند تشکیل دهند]، در آنصورت شکست خوردگان را تعقیب می‌کردند مجروحین را از بین می‌بردند و تا آنجاکه می‌توانستند از آنان می‌کشتند [تا نتوانند مجدّداً حمله کنند]؛ سیرهٔ علی(ع) در جنگ صفین، چنان بود. زیرا معاویه [با یارانش] پشت سر شکست‌خوردگان بودند و آنها می‌رفتند که به معاویه ملحق شوند [و بار دیگر فتنه را ادامه دهند]. ولی اگر گروهی نبود که اینان به آن ملحق شوند؛ تعقیبشان نمی‌کردند و مجروحینشان را نمی‌کشتند؛ زیرا وقتی فرار می‌کردند، متفرق و پراکنده می‌شدند [و دیگر احتمال حملهٔ آنان نبود].

و چنین روایت شده است که علی(ع) در جنگ جمل پس از آنکه طلحه و زبیر کشته شدند و عایشه راگرفتند و یاران آنها شکست خوردند، رفتارش بدانگونه بود یعنی کسی از سوی او بانگ برآورد که: هر که را مجروح شده است مکشید و هر که می‌گریزد، تعقیبش مکنید و هرکس سلاحش را بر زمین نهاد، در امانست. سپس گفت که استر پیامبر خدا(ص) راکه «شهباء» نام داشت آوردند و سوار شد؛ سپس فرمود: ای فلان! و ای فلان! پیش آیید. تا آنکه حدود شصت پیرمرد که همگی اهل همدان بودند، جمع شدند در حالیکه سپرها را به دوش افکنده، شمشیرها را به کمر بسته، سرنیزه‌ها را آویخته و زره پوشیده بودند. حضرت به راه افتاد و آنان در اطرافش. آمد تا به خانه‌ای بزرگ رسید. دقّ‌الباب کرد و در باز شد. میان صحن خانه زنانی در حال گریستن بودند. تا علی را دیدند همگی نعره کشیدند و گفتند: این است کشندهٔ عزیزان ما. [راوی]گفت: علی با آنان حرفی نزد و پرسید که اطاق عایشه کجاست؛ اطاق عایشه را برایش گشودند. لحن سخن عایشه پوزش‌طلبانه بود و کلامش همراه با سوگند که: به خدا سوگند چنین و چنان بود. سپس حضرت از حجرهٔ عایشه بیرون آمد و نگاهش به زنی بلند قد که گندمگون بود افتاد که در خانه راه می‌رفت. به او گفت: ای صفیّه! صفیه گفت: بلی، یا امیرالمؤمنین! فرمود: آیا این سگان ماده را از من دور نمی‌کنی؛ چنین می‌پندارند که من عزیزانشان راکشته‌ام؛ اگر چنین بود که می‌گویند، من باید کسانی را که، در این اطاق، و این اطاق، و این اطاق بودند می‌کشتم. (و با دستش به سه اطاق اشاره کرد) وقتی حضرت چنین سخن گفت، همهٔ صداها خاموش شد و همه نشستند. اَصْبغ می‌گوید (مراد از اصبغ راوی حدیث است): در یک اطاق، عایشه و نزدیکانش بودند. در اطاق دیگر مروان‌بن حکم و جوانانی از قریش بودند. و در اطاق سوّم، عبدالله‌بن زبیر و خانواده‌اش بودند. در این هنگام صدائی درآمد که: آیا شما دست به آنان نگشودید و نکشتیدشان؟ و آیا اینان زخمیان نیستند، پس چرا نمی‌کشیدشان؟ اصبغ می‌گوید: به خدا سوگند دست به قبضهٔ شمشیرهایمان بردیم و چشمانمان را تیز کردیم و به علی(ع) نظر انداختیم تا فرمانمان دهد با آنها چه کنیم. امّا علی فرمانی نداد و با عفو از آنان گذشت. اصبغ باقی حدیث راکاملاً ذکر کرده است.

امان دادن اهل عدل به اهل بغی همانند امان دادن به مشرکان است. اگر مردی از اهل عدل، به مردی از اهل بغی امان دهد، آن مرد درامانست تا اینکه به پناهگاه خود رسد.

احکام غنائم اهل بغی

از علی(ع) روایت شده است که وقتی اصحاب جمل شکست خوردند، هرچه را که در لشگرگاه ایشان یافتند جمع کرد و به پنج قسمت کرد و چهار پنجم آن را بر یارانش تقسیم کرد و به راه افتاد. چون به بصره رسید، اصحابش گفتند: ای امیرالمؤمنین! همگی اموال و فرزندان آنان را میان ما تقسیم کن. فرمود: نه، شما آن حق را ندارید. گفتند: چگونه است که خونهای آنان برای ما حلال است ولی اسیر کردن خانوادهٔ آنها برای ما حلال نیست؟ فرمود: «مردان آنها با ما جنگیدند و ما نیز با آنان جنگیدیم؛ امّا ما نمی‌توانیم با زنان و فرزندان کاری داشته باشیم. زیرا آنان زنان مسلمانند و در سرزمین هجرتند و شما هیچ سلطه‌ای بر آنان ندارید. امّا ابزار و ادواتی را که برای جنگ با شما آوردند و لشگر شما آن را جمع کرده و برداشته است، از آنِ شماست. ولی آنچه در خانه‌های آنانست میراث آنهاست و مطابق فرمان خداوند تعالی از آنِ فرزندانشان. و زنانشان باید عِدّه نگه‌دارند. و شما بر زنان و فرزندانشان هیچگونه حقّی ندارید.» ولی آنان دست برنداشتند و مرتّب در این مورد مراجعه می‌کردند؛ سرانجام حضرت فرمود: حال که چنین است بروید تیرهای خود را بیاورید و هر کدام که توانستید عایشه را برگیرید؛ اصل مطلب عایشه است. آنان گفتند: ما از این کار استغفار می‌کنیم. فرمود: «من نیز از خدا استغفار می‌کنم.» آنگاه همه سکوت کردند و دیگر در مورد آنچه آنان [کشته شدگان] در خانه‌های خود داشتند، نیز دربارهٔ زنان و فرزندان آنها سخنی نگفتند. این بود سیره و روش علی در مورد اهل بغی.

و از آنحضرتست که فرمود: اهل بغی هرچه همراه آورده‌اند اعمّ از مال، سلاح، چارپا، کالا، حیوان، بنده، کنیز چه کم باشد و چه زیاد غنیمت است و بعد از کسر کردن خمس آن

[که مربوط به امام است] بقیّه را باید مانند غنائم مشرکان تقسیم کرد.

و از علی(ع) روایت شده است که وقتی مردم با او بیعت کردند، فرمان داد که هرچه مال و سلاح در خانهٔ عثمان بود و هر چه که از اموال مسلمین بود آوردند و حضرت همهٔ آنها را گرفت و آن مقدار که مال شخص عثمان بود به عنوان میراث ورثهٔ او به آنها داد.

و از آنحضرت نقل شده است که اشعث‌بن قیس را که کارگزار عثمان در آذربایجان بود احضار کرد؛ او در دوران مأموریتش صدهزار درهم جمع کرده بود. برخی می‌گفتند: عثمان، آذربایجان را تیول اشعث کرده است. و بعضی می‌گفتند: اشعث آن پولها را در زمان حکومتش به دست آورده است. علی او را فرمان داد که پولها را بیاورد. او به دفاع پرداخت و گفت: ای امیرالمؤمنین! من آن پولها را در زمانی که کارگزار عثمان بوده‌ام به دست آورده‌ام [نه در زمان شما]. حضرت فرمود: به خدا سوگند اگر آنها را به بیت‌المال مسلمانان نیاوری، با این شمشیر تو را خواهم زد چنان‌که هرچه کند کرده است. پس اشعث درهمها را بیاورد و حضرت از او بستاند و در بیت‌المال قرار داد. و سایر کارگزاران عثمان را تعقیب کرد و هرچه را در تصرّف داشتند، از آنها گرفت و هرچه را که از بین برده بودند، ضامنشان کرد که بپردازند.

و از آنحضرت روایت شده است که پس از بیعت مردم با ایشان، در خطبه‌ای برای مردم چنین گفت: آگاه باشید که هر قطعه‌ای که عثمان تیول کسی کرده یا هر مالی از مال‌الله را که عثمان بذل و بخشش کرده است باید به بیت‌المال مسلمانان برگردد. باطل نمی‌تواند حق را از بین ببرد. سوگند به آنکه حبّه را شکافته و جان را آفریده است، اگر مال مسلمانان را بیابم که با آن، زنان را به همسری درآورده‌اند و آن مال در شهرها پراکنده شده است، آن را به اهلش بازمی‌گردانم؛ چراکه برای شما در حق و عدل، فراخی و وسعت است و هرکس با عدل در تنگنا قرار بگیرد، بیداد برایش تنگنای بیشتری فراهم می‌کند.

حکم روابط میان دو گروه [یعنی اهل عدل و اهل بغی]

پیش از این گفتیم که خدای عزوجل فرمان داده است که با اهل بغی قتال شود تا اینکه به فرمان خدا بازگردند؛ و چون خداوند فرمان قتال با آنها را داده است پس کشتن آنان مباح است. پس هر یک از اهل بغی را که اهل عدل بکشند، خواه کشنده شناخته شود یا نه، هیچ گناهی بر او نیست و هیچ چیز بر عهده‌اش نمی‌باشد؛ زیرا او کسی را کشته است که خدا فرمان به کشتنش داده است. و خداوند به اهل بغی فرمان نداده است که با اهل عدل بجنگد تا کشتن آنان [یعنی اهل عدل] روا باشد؛ لذا اگر از اهل بغی کسی را بشناسند که یکی از اهل عدل را در جنگ با آنان یا در غیر جنگ کشته است، هر وقت او را بگیرند باید بر اثر آن قتل کشته شود. و قول خدای تعالی:[1] «پس اگر توبه کردند، همانا خداوند بخشنده و مهربانست.» گفتهٔ ما را تأئید و اثبات می‌کند و آن را نفی و ابطال نمی‌کند. زیرا فِیْءْ [بازگشت] تحقق نمی‌یابد مگر با رجوع به حق. و همچنین اموالی که آنان به دست آورده‌اند باید از آنان مطالبه شود البته اگر بدانند به دست چه کسی است. و اگر قاتل معلوم نباشد یا کسی که اموال را برده است شناخته نشود؛ در آنجا کاری نمی‌توان کرد، زیرا معلوم نیست که باید سراغ چه کسی رفت و نباید کسی را که جنایتی نکرده است مورد مؤاخذه قرار داد؛ چرا که خدای تعالی می‌فرماید:[2] «هیچکس گناه دیگری را بر دوش نمی‌گیرد.»

و روایت شده است که نزد علی(ع) چنین شکایتی مطرح شد که مردی: از بنی‌اسدبن عبدالعُزّیٰ مردی از انصار را در جریان محاصرهٔ عثمان کشت و چون عثمان کشته شد، انصار دیدند که آن مرد قُرَشی [یعنی قاتل] در برابرشان رفت و آمد می‌کند؛ پس یکی از انصار برجست و او را کشت. خویشان آن مرد قُرَشی از علی(ع) بر علیه انصار که آن مرد را کشته بودند، یاری طلبیدند و گفتند: او ابتداءً [و بدون مقدمه] آشنای ما را کشته است. علی(ع) به آنان گفت: «آشنای شما قبلاً آشنای آنان را بدون دلیل و ستمگرانه کشته و او

1. ۲/۲۲۶. 2. ۶/۱۶۴.

مظلوم واقع شده است.» و از مرد انصاری قاتل در برابر آن حمایت کرد.

و اگر اهل بغی در حال بغی بر یکدیگر ستمی روا دارند، [به آن رسیدگی نمی‌شود و] بر هَدَر است. و اگر امام اهل عدل چنین تشخیص دهد که چنانچه با اهل بغی صلح و ترک مخاصمه کند، به صلاح و خیر اهل عدل است، می‌تواند چنان کند همانگونه که با مشرکان صلح می‌کند. و اموال اهل بغی که در تصرّف اهل عدل است باید تا وقتی بر بغی و سرکشی خود باقی هستند، همچنان بر آنان مسدود باشد و اگر توبه کردند به آنان داده شود؛ و نمی‌توان آن اموال را غنیمت به حساب آورد بلکه فقط باید مسدود بماند [و به دست آنان نرسد] برای اینکه آنان نتوانند با داشتن این اموال قدرت بیابند برای مبارزه با اهل عدل.

وقتی حکومت در دست اهل عدل است، می‌توان همراه اهل بغی با مشرکان قتال کرد. و اگر غنائمی به دست آمد، باید امیر اهل عدل، خُمس آن را بردارد و چهار پنجم باقی را بر کسانی که همراه او جنگ کرده‌اند اعم از اهل عدل و اهل بغی تقسیم کند. و امیر اهل بغی از آن خمس سهمی ندارد و باید در برابرش جنگید.

حکم مذکور، از اهل بیت(ع) روایت شده است.

آندسته از اهل قبله[1] که می‌توان با آنها جنگید

با هر کس که حکمی از احکام اسلام یا شریعتی از شرایع آن را انکار کند، باید جنگید تا اینکه توبه کند. و جنگ با دزدان و کشتن آنان در حال دفاع، جایز است.

از ابوجعفر محمدبن علی(ع) روایت شده است که از ایشان سئوال شد دربارهٔ مردی که در راه دفاع از مالش کشته می‌شود؛ فرمود: از پیامبر خدا(ص) نقل شده است که فرمود: هر کس برای دفاع از مالش کشته شود، شهید است. البته اگر من بودم، مال را رها می‌کردم و به خاطر آن نمی‌جنگیدم. و اگر قصد جنگ و کشتار داشته باشد، انسان مسلمان

1. T gl. اهل قبله یعنی تمام مسلمانانی که در نماز رو به سوی قبله دارند. حاشیه از تأویل دعائم.

را نشاید مگر اینکه از جان خود دفاع کند. اگر دزد به مال کسی بزنند و شناخته شود، باید از او پس گرفت و به صاحبانش داد. جاسوس و عوامل دشمن اگر دستگیر شوند باید کشته شوند. از اهل بیت، چنان روایت شده است.

و از علی(ع) روایت شده است که فرمان به قتل مرتدّ داد و فرمود: هر کس بر دین اسلام به دنیا آید و بعداً دینش را تغییر دهد باید کشته شود و جای توبه ندارد. و هر کس بر غیر دین اسلام باشد، بعد مسلمان شود و سپس مرتدّ گردد، تا سه روز به او فرصت توبه کردن می‌دهند. اگر توبه کرد که کرد و اگر توبه نکرد کشته می‌شود. و اگر زن باشد باید محبوس شود تا اینکه یا بمیرد و یا توبه کند.

و از آنحضرت روایت شده است که چند زندیق را آورد و کشت و سپس آنها را آتش زد. اگر گروهی مرتدّ از اسلام شدند و در یک خانه با زن و فرزندان خود، پنهان گردیدند، باید همانند مشرکان با آنان جنگید و هرگاه بر آنان غلبه شد، نبردکنندگان آنها کشته شوند و فرزندان و زنانشان اسیر گردند؛ البته در صورتی که زنانشان نیز همانند مردان مرتدّ شده باشند. و اگر در یک خانه با هم جمع نشده باشند، مردان آنها [که مرتدّ شده‌اند] کشته می‌شوند و هر یک از زنان آنها که مرتدّ شده است باید محبوس گردد تا اینکه یا بمیرد یا توبه کند. و هرگاه فرزندانشان به حدّ بلوغ رسیدند، اسلام بر آنان عرضه می‌شود؛ اگر اسلام آوردند که آوردند و اگر نه، مردان آنها کشته می‌شوند و زنانشان محبوس می‌گردند تا اینکه اسلام بیاورند یا بمیرند.

الحمدلِلّه رب‌العالمین والصلوة علی رسوله و وصیّه و آلهما.

راقم این سطور کمترین و قاصرترین بندگان حدودالدین، حسن‌بن ادریس‌بن علی است که خداوند بر آنان لطف کناد ـ سنهٔ ۹۸۹ ه.

جلد اوّل از کتاب دعائم اسلام و بیان حلال و حرام و شناخت قضایا و احکام از جانب اهل بیت پیامبر خدا علیه و علیهم افضل‌السّلام، به پایان رسید و بعد از آن جلد دوّم است که «کتاب داد و ستدها» می‌باشد.

صلیّ الا لهُ علی‌النّبی و آله — فی مُبتدا نسخی و عند کما لِه
اِذْ کُلُّ ما اودعتُ مِنْ اقوالِهِ — و بِفَضْلِه مٰا قیلَ مِنْ اَفْضالِهِ

در نسخه‌ای که این نسخه از روی آن استنساخ شده است، به همینگونه آمده است؛ و در بالای این سطر چنین آمده است: حدیث کردم این نسخه را مطابق اصل، تا آنجا که توان و امکان داشتم. و منم نیازمند به لطف خداوند و نامم نجل حبیب‌الله لقمان است. در تاریخ ۱۷ ربیع‌الاول سال ۱۱۴۴ هـ.

*

تمام شد جلد اوّل از کتاب دعائم‌الاسلام به یاری خداوند مَلِک علاّم و به مدد ولیّ خدا در زمین علیه‌السلام، در تاریخ هفتم ماه ذی‌القعدهٔ سال ۱۱۴۳ از هجرت پیامبر برگزیده صلی‌الله علیه و علی آله الواحد القهّار، سلام و درودی همواره؛ تا آنگاه که شب، تاریک است و روز، درخشان. به خطّ کمترین بندگانِ سیّدمان بدرالدین ـ که خداوندِ حقّ مبین عمرش را دراز گرداناد و در هر ساعت و لحظه بر دولتش بیفزایاد به حقّ سیدنا محمد و آلِهِ الغرّالمیامین صلوات‌الله علیهم تا آنگاه که سورهٔ یس خوانده می‌شود ـ ولیمحمد ابن ملا لقمانجی، ابن ملاّ حبیب‌الله؛ در هنگام درس سیّد و مولایمان داعی‌الدّعاة و هادی‌الهداة و سرچشمهٔ آب حیات، شیخ اسماعیل جی ابن الشیخ آدم صفی‌الدین، ابن سیدنا زکی‌الدّین الشیخ عبدالطیب، ابن سیدنا بدرالدین اسماعیل جی، ابن ملاّ راج؛ نوشته شد در محضر شریف و بزرگوار و آستان پر نور و درخشان او، که خداوند آن را از شرّ هر شیطان و غالیه‌ای محفوظ بدارد.

نقل کردم نسخهٔ این کتاب را از خطّ سیّدمان حسن‌بن ادریس‌بن علیّ‌بن حسین‌بن ادریس‌بن حسن‌بن عبدالله‌بن علیّ‌بن محمدبن حاتم‌بن الحسین ابن الولیدالانف القرشی؛ که خداوند همهٔ آنها را عفو کناد.